باغ که سابق مذکور شد معهذا تماشای اطراف بلده و باغها سیر و تماشای لاله و ریحان و لوپست نادر است و نیز درباره دری میر عالم مرحوم که سراج الملک بهادر ضیافت حضور پر نور بتکلف مینمایند و در موسم نوروز شروع سال بروز مبارک تحویل شمس در برج حمل جوڑه و جواهر معمولی از دیوالی بحضور پرنور میگذرد و نیز از نزد امیر کبیر بهادر جوڑه عمده و جواهر اعلی داخل سرکار میگردد امرا و خانزادان سرکار مجموع نذرها میگذرانند بطور نذر عیدین تا نه روز جشنها میباشد و طعامهای رنگارنگ بتمامی خانزادان علی قدر مراتب و مناصب به تقسیم می آید و بخطابها و جاگیرات و منصب ها و سرفرازیهای خدمات و جواهر سربلند و ممتاز میگردند و در موسم هولی خانه بخانه کوبکو رنگپاشی و راگ و رنگ و دف و نی میباشد و همه طوائفان رقاص جابجا موعود هر صاحب مقدور پیش از ایام هولی اند اما بالای کسی مسلمان قطره رنگ نمی اندازند و در محفل مهاراجه بهادر از نهم ماه تا بیستم هم جلسه هولی عجیب و غریب میگردد همه امیران سرکار موعود رنگپاشی میشوند آنها که میروند میروند و آنها که نمیروند نمیروند تکلیف شاقه نیست اختیار است بروز هولینڈی تا دوپهر روز همه هنود دکاکین بازارها بند داشته و خاک و گل و لای و دیگر عفونات انواع و اقسام نجاست درمیان خود ناگوارا میکنند خصوصا مارواڑیان شبیه تمثال هائی دیوان خود میسازند و تماشاها میکنند و سائیسان و پوربیه ها تا هشت روز دیگر ڈهولک نواختنه خانه بخانه راسته براسته میگردند و انعامها میگیرند اما سائیسان و فهامیزنند و چین ها خوب میسرایند در ینولا طوائفان رقاص بلده نیز تقلید سائیسان و انفار کرده بخوشی و خواهش سامعین ناواقف از علم موسیقی در مجلس ها و محفلها چین ها میسرایند و دیگران عیب میدانند کی از زنگرا بلباس مردانه می آرایند و او بیر قصد و اینها همه زنان طایفه چین ها میسرایند و دف مینوازند چنانچه یک زن رقاص مرحوم تا را طایفه خود همین رقص معمور است انچه که در زمان پیشین عیب بود حالا هنر شده است

# ذکر هنگامه و غلو دسهره و دیوالی و بسنت پنچمی و زور و شور هولی و غیره در بلده حیدرآباد مینو سواد

کلام امرا و اہل کمالان

بروز دسهره تمامی خلقت خدا هندوان برای غارتیدن درختان زرت که در زبان ایشان آنرا آنروز طلا گویند یعنی بخود میدانند که درختان زرت به یغما نبرده بلکه طلارا حاصل کرده برائے میمنت تمام سال آورده بالای خانه های خود ها اند اختیم میروند و اهل اسلام برای دیدن تماشا و تکلف های سواری عمایدین با توزک فیلان و عماریها و اسپان بیشمار هزارها اهل حرفه وغربا پا پیاده بهر هر دروازه بلده بیرون میروند علی الخصوص بطرف دروازه علے آباد که در باغ راجه راجیشر راو جلسه جاترا و تماشای مجمعه جاترا میشود سیر عجیب است و در موسم دیوالی چراغان در تمام شهر پیراسته و بازار چارکمان و چوک چارمنار و خانه بخانه و دکاکین به دکاکین و در آنطرف چوبار درماڑ واڑیان روشن میکنند و علی هذا القیاس رقص طوایفان تاسه و رخانه بخانه امیران و سرداران اقوام هنود و آتشبازی هزارها روپیه بصرف میرسانند تماشای قدرت خدا است خصوصاً در مکان مهاراجه بهادر طوایف تمامی بلده از ادنی تا اعلے حاضر شده رقص میکنند و روشنی بسیار مینمایند و تمامی ارباب نشاط انعامهای یابند خرچ هزارها روپیه است و در موسم بسنت مهاراجه بهادر بروز مقرری بسنت در حضور پرنور میرسانند با جواهرات وجوڑه رنگین بسنتی و اسباب رنگ پاشی از قمقمه ها و عبیر و گلال هزارها لایق شاهان با جلوس و کشتیهای جواهرات و نشان و نوبت و پلاٹهای بار و شامیانه نقرئی مخملی بالای کشتیهای مذکور و سبوچه های رنگ زعفران و شهاب همه منقش زنگار رنگ و ناهشت رد زیبر لاد و فرمان فرمودن

# ذکر بازان کامل فن ملازم سرکار علاء الدین علاوہ شاہ و میر نجن علی

## و فصیح اللہ شاہ

اینہا کاملان این فن اند ہرگاہ مقابلہ باہم میشد علاوالدین شاہ غالب می آمد اما دیگر اوستادان شہر چہ امرا و چہ غربا از علاوالدین شاہ بازی نبردند تاریخ انتقال علاوالدین شاہ - شطرنج رفت است [۱۲۴۲] کہ سنہ یکہزار و دوصد و چہل و دو ہجری بر می آید اما یک برہمن از ہند آمدہ بود کہ شطرنج غایب میباخت یعنی او خود در حجرہ نشستہ میگفت و آدم او مطابق حکمش مہرہ مینہاد و بازی میبرد اما علاوالدین شاہ روبروی مہاراجہ بہادر غالب بر ہمہ ماندہ عاصی ہم بچشم خود دیدہ است

## حقیقت ہر دو سرا لواہیر حیدر آباد متصل حسینی علم

این ہر دو قوم لواہیر کہ بعضی اہل سنت و جماعت و بعضی امامیہ اند ہمراہ حضرت غفران مآب از بندر مبارک سورت و ریلدہ آمدہ بودند این سرای قدیم را پسند کردہ فرود آمدند و سرای مذکور از عہد سلاطین قطب شاہیہ است درین سرا بسیار بزرگان این قوم اہل اسلام و اکابر شدہ اند و نیز ہستند مستورات ایشان ہمہ با عفت و عصمت و صاحب ریاضت نمازی متقی متمولان بسیار اند و بیت الذہا ہم شیعہ و ہم سنت جماعت اند کہ اہل سرای بزرگ و سرای خورد است و از حضرت غفران مآب نیز در سرا ایشان اضیافت رونق افزا شدہ بودند و طعام بخوبی می خورانند و مولا محمد غوث الدین چودہری خیل ایشانند کمال خوبیہاست کہ

باظہار نمی آید

آباد دارد که ظهور عجایبات و غرائبات از مقدم فیض آن خسرو عالم پناه خورشید کلاه از اوایل کمالات آن

## ذکر نقارچیان نوبت باجتریان روشن چوکی سرکار

نقارچیان نوبت علی الخصوص چوکیهای هندوستانی که در سرکار ملازم اند معه شهنا نوازان آن خوش صدائی مینوازند که دل کهین و مهین محو خوشنوای ایشانست و میگردد البته از بست و پنج چوکی کم نخواهند بود و باجتریان روشن چوکی اورنگ آبادی یکتای عصر اند بالباسی عالمگیرے معه پیچ های کار منقش هر گاه بوقت نصف اللیل در گشت اطراف دولتخانه مینوازند جان از قالب میکشند روح تازه در پیکر ایشان میدهند اکثر از حضور انعامها در آن وقت یافته اند و روح در قالب مرده می اندازند و باجتریان حیدرآبادی با بهانیرسند اما از سابق آراسته شده اند و تمام شهر از صد طایفه کم نخواهند بود که سوای نوکران اجره دارد در هر شادی و غم و عرس وغیره معمور کار خود میشوند و از اقبال خداوند نعمت در تمام بلده حیدرآباد و بیرون آن چه بر خانهای امیران سرکار و چه در درگاه های بزرگان کرامت نشان و چه بر سر معبدها هندوان سوائے چوکیات حضور پرنور و مرشدزاده های بلند اقبال یکصد جا شبانه روز بلکه زیاده نوبت نواخته میشود

## ذکر گهریال نوازان

گهریال نوازان سرکار البته از سه صد برهمنان هندوستانی کم نیستند معه مرشدزاده های عالی تبار سوای امیران و جمعداران و درگاه ها و جاتره ها وغیره که حساب آن نیست

ذکر نغمه

## ہیرا بالی

نیز در علم موسیقی بسیار خوب و باریاب حضور پرنور و برآمد کار خلق الله نیز بسیار نمود و در کار خیر قصور نکند ہرگز

## شرفن جی

ہمشیرہ زینن جی او عجب صاحب جمال بود و چشمان او غزالی حیرت بخش تماشای بود و موی مشکین بوئیش رشک شب دیجور چون چشمک زمانہ خورد در عین بہار رو بعالم دیگر آورد شرفن جی در حسن وجمال از وزیادہ تر و در علم موسیقی بہرہ کامل دارد و ہموارہ بہ مجرای حضور پرنور معمور ٭٭

## کریم منور

مشہور بہ نواب عجب آدم بامزہ بسیار صاحب مقدور با دو سہ طایفہ خود ہموارہ باریاب جاجب جاگیر و در آدمیت و اخلاق و فروتنی نہایت لیاقت دارد

## وزیر بخش

دختر گوری جی در خیال و کبت و دہرپت و ترانہ و غزل و ٹپہ و ٹھمری و دادرا و قول و قولانہ و گیت و سنگیت و پربند کامل فن و بی نظیر است کہ ہیچکس از طوایف بلدہ بہ مقابلہ اش نمی آید و جعفر یار جنگ مرحوم کو کہ حضرت مغفرت منزل روبروی حاضی کہ شریک جال بود از او ستادان مذکور صدر کہ ذکر ایشان گذشت تعلیمہا مرتی دانید خصوصاً خواجہ بخش کہ در سارنگ نوازے تا الآن احدے مثل او پیدا نشدہ چہار روپیہ روزینہ یافت دہانیدہ بود و سی ہزار روپیہ در خرچ تعلیم صرف شد در ینولا ہر طایفہ کہ از ہند می آید برای مقابلہ او وزیر بخش میرسد مہند الموليفان ہند نیز در ینجا ملازم سرکار مثل عاشورن و مہتاب وغیرہ قریب سہ صد طایفہ است کہ ملازم سرکار وغیرہ ہستند اما بوقت نصف شب یک طایفہ ہنر اگر خواہند بہم رسیدن مشکل تراست الله تقدس و تعالی این بلدہ حیدر آباد فرخندہ بنیاد را و این بادشاہ فرخندہ نہاد را تا ابدالآباد

لطیفه گو و رمز شناس نکته دان پری دماغ عشوه گزین با مروت صاحب قدر و سلوک با نجبا و اهل کمالان
گویا در نزاکت ماه لقا بائی ثانی بلکه ازان زیاده تر است که از حضور پرنور کارهای عمده خلق الله بسعی
خود برآورده خوشنودیهای خلقت میکند و بسا عابدین را که از گردش روزگار بر خاک بی اعتباری
افتاده بودند باز بر سر عروج و موج آورده بر سر مدارج بلند رسانید که مشهور آفاق است با این همه
خداشناس ترحم شعار بحال شکستگان و غریبان در عشره محرم الحرام عاشورخانه خود را تزئین داده
تعزیه داری مینماید و هزارها روپیه بغریبان و مسکینان و لنگان و کوران و پیرزالان و بیدست و
پایان و بیوایان را میدهد و شادی بسیار دختران ناکتخدا کنانید از جمیع لوازمات فراخ حال
نمود که همه ها بجای ازدیاد عمر و دولت حضور پرنور شب و روز مشغول اند نیکذات است
در ورنگاه یوسف صاحب باغ دلچسپ عمارت عالیشان با چاه کلان پخته احداث آورد که خلقت
خدا را فیض میرسد و نیز در لنگم پلی بر سر راسته کوه شریف باغ و عمارات نو احداث نمود هنوز کار آنجا
جاریست الغرض بجمیع صفات مستثنی روزگار است

## حسن افزا بائی

دختر رام بائی که بجمیع حرکات منشا حسنات وارد شادی دختران ناکتخدا کنانیده و نیز برآمد
کارهای بسیار مردم عیالتمندان از حضور پرنور نموده مشهور روزگار گشت

## پیارن جی

در حینیکه وزیر بخش دختر گوری جی در خانه جعفر یار جنگ کوکه نوکر بود و صاحب اولاد شد پیارن جی
در حال آوارگی همراه وزیر بخش رقص مینمود و بعده رفته رفته در علم موسیقی بهره کامل بهم رسانیده
به مرتبه و درجه بلند از باریابی حضور پرنور رسید سر و سرائی نرت کار بسیار خوب است

که ماه لقا بائی هم نشسته بود آمده عرض کردند که اسپان بنده را اگر در سرکار میگیرند فی راس دو هزار روپیه و شش راس دوازده هزار روپیه عنایت فرمایند و گرنه مرضی مبارک ناناپهرنویس جواب داد که بحساب فی راس یکهزار یا الفصد روپیه بگیرند و الا مختارند بر ند سوداگران برخاسته رفتند ماه لقا بائی سوداگران را نزد خود طلبیده از قلمدان خویش فرد سفید گرفته چیٹھی دوازده هزار روپیه بالای ساهوکار یعنی پوتا نوشته بدست سوداگر داده گفت این زر قیمت اسپان شما است بگیرند و اسپان را در مکان فرودگاه من به بندند ناناپهرنویس و سرداران عمده پرسیدند که ماه لقا بائی شما را با اسپان چه کار و چه نسبت است جواب داد که برای مهاراج خود راجه راو رنبها جیونت بهادر گرفته ام که شوق بسیار دارند همه با حیرت ماندند که چه عورت خردمند است نیک بخت سرخیل طوائفان رقاص پونا و نام آور آنجا هر گز روبمقابله ماه لقا بائی نه آورد در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری اجارحنه و بالعالم باقی خرامید مقبره اش در دامن کوه شریف نهایت سرسبز است خیرات بسیار میکرد و بالای کوه شریف پیرزادان را ماهوار ها میداد و دالان صمصام الملک را بالای کوه مبارک پخته بنا نهاده موجود است و مقبره نیز بخرچ یک لک روپیه معه دکاکین تیار ساخته اہل عرس را بسیار آرام از آنست که مکانات پخته اند جشن حیدری لبسیزدهم ماه رجب به تکلف طعام لذیذ و روشنی بسیار مینمود که تمامی طوائفان رقاص با بده آمده میرقصیدند و همه قوالان و کلاونتان سرود میکردند امیران و امیرزاده ها و جمعداران وغیره بشوقی بدعوت می آمدند و لطفها برمیداشتند جواهر و نقدی و پشمینه و اسباب وغیره اش مال یک کرور روپیه سوای عمارات و دوات بقلم در آمد

## حسن لقا بائی

متبنی دختر ماه لقا بائی است مانند مادر خویش به جمیع امور سلیقه بسیار دارد خواجه در لے اولادیگری زبید

| | سه طایفه سه صد روپیه ماهوار دارد | |
|---|---|---|

| | محمد اعظم و برادراو | |
|---|---|---|

در خیال سرائی خوب او در غزل سرائی یکتای عصر یکصد روپیه ماهوار یابد و برادرش نیز شصت روپیه ماهوار
میبیابد سوای اینها دیگر قوالان و کلاونتان و نقالان وغیره بسیار اند تا دوازده هزار روپیه ماهوار
میبیابند ذکر اینها طول کلام است و انعام هر کس بقدر رتبه اش معمول مقرر هست اما از طوایفان
رقاص ماه لقا بائی دختر راجکنور که همشیره او ماهتاب جی در عقد رکن الدوله مدار المهام سرکار
بوده زنی بود بکمال وجاهت و صاحب سلیقه در علم موسیقی از استادان کامل مشق نموده
خصوص از غلام مهدی کنکر مذکور و خوشحال خان مذکور در رقص مهکین با و نمیرسید که شاگرد پیا
بهانه بود در فته رفته صاحب نوبت و گهریال و جاگیر جا گل و سواران بنام پسر لطفی خود از
سرکار حضرت غفرانمآب سرفراز گشته در هر وقت که مجرا در حضور مینمود یکهزار روپیه انعام میبافت
همیشه بار یاب حضور و همواره ملاقات با مدار المهام عصر میکرد بعد تمام اکثر حضرت مغفرت منزل
بزبان مبارک خود فرموده که مانند ماه لقا بائی دیگری باین کمالات پیدا شدن مشکل است
در علم موسیقی فرد کامل خوشنویس شاعره صاحب سلیقه بسیار اگرچه طوایفان دیگر بنوجی و اکهن جی
و دولت زنگ فرحت بخش و بهنور و کنور و دیگران بسیار همه صاحب مقدور هستند اما کسی
تا حال با و نمیرسد در حینیکه حضرت مغفرت منزل برای شادی سوای مادهوراو والی پونا با تالیقی
شرف الامرا بهادر به پونا تشریف فرما شده بودند ماه لقا بائی نیز معه طایفه خود با دیگر طوایف
همراه رکاب بود و اعیان و اکابر آنجا بسیار پسند کردند و از آرایش و پیرایش حسن و لباس
و جواهر وغیره او در حیرت ماندند هر چند انعام با و دادند قبول نکرد روزی سوداگران در مجلس نانا پهرنویس

## محمد یوسف و پسرش غلام حسین ڈھولک نواز

از دکن بودند بآن نرمی و درستگی مینواختند کہ پسند خاطر ہمہ استادان بودند یکصد روپیہ ماہوارش بود موتی خان خیال خوب میسراید چہار روپیہ یومیہ دارد شاکر علی و باقر علی اینہا ہر سہ اہل بنارس اند کاملان فن خویش باقر علی دستار یکتاست دوصد روپیہ ماہوار میبابند

## بیان نقال کہ ہند بھانڈ گویند

از دہلی آمدہ چون بمجرای حضور پرنور حضرت غفرانمآب پیش از سفر پائگل مشرف گشت روز اول ہفت صد روپیہ انعام یافت و ہمین ماہوارش گردید معمول حضرت غفرانمآب نیز ہمین بود یعنی آنچہ کہ بروز اول مجرا انعام مرحمت میشدہ بود درماہہ نیز ہمون رقم مقرر میگشت درینولا از نبسہ او با طائفہ خویش حاضر دربار جہاندار است

## گلزار بھانڈ

از ہند بود اعظم الامرا از پونا ہمراہ خویش آوردہ سہ صد روپیہ ماہوار مییافت در نقل و پٹہ سرائی کامل فن بود قطبی برادر نسبتی اش از ڈھولک ہمراہیش خوب بنازکی و درستی میکرد درینولا از خاندان گلزار پسر قطبی نہرو نام کہ نبسہ اش باشد با طائفہ حاضر دربار است و بدستور ماہوار مییابد

## چڑیا فضلی

اینہا اگرچہ بھانڈ نیستند اما نقلہای عجیب و غریب میکنند با طائفہ خود چہار صد روپیہ ماہوار اینہاست و حاضر اند آلہی بخش و برادر کلانش ایزد بخش ہر دو برادر از لکھنؤ بودند آلہی بخش در خیال سرائی فرد کامل بود و ہمیشہ در خرابات مخموری نشست یکصد روپیہ ماہوار داشت و ایزد بخش باتمیز است در ہمہ سرای ممتاز دوصد روپیہ ماہوار مییابد تکا نقال از ہند مین کار

ماهوار مے یافتند و خیال سرائی یکتائے عصر بودند

## میان شبّو خان

اگرچه بین کار بود اما ستار نوازی را به آن درجه رسانید که از بین و بین مشتاقش بودند یکصد روپیه ماه بماه از سرکار مییافت اُمنگ از شاعران هندی زبان بها گها بوده کتب دهرپت و خیال وغیره طبعزاد خود میسر اُمید ارسطوجاه از بند طلب نموده دوصد روپیه ماهوار ذات سوای چند برادرانش که در رساله سواران ملازم سرکار گشته همراهش میبودند ارسطوجاه یک زنجیر فیل هم انعام داده بود و برای خوراک شصت روپیه ماهوار میدهانید و از پالکی هم سرفراز بود کبت و ترانه و خیال وغیره اش برزبان همه طوایفان رقاص بلده اند

## محمد خان برادر زاده شکر کهن

فرد بمثل بود که درین زمان تا حال هیچکس مانند او وارد این دیار نه شد سه هزار روپیه ماهوار از سرکار میبافت در همه سرای ممتاز و در خوش صدای آواز یکتای عهد تو ان گفت چون از قدیم در دولت دولت راؤ سندهیه وابسته بود بعد یکسال حسب الطلب او نزد ویش رفت

## بوعلی بخش

ساکن تهانیسر مدت بست سال در سرکار ماند آواز خوش داشت نود روپیه ماهوارش بود در قانون نوازی یکتا بوده نمازی نهایت معقول با عاصی هم محله در همین سال بوطن خود رفت

محمد حسن برادر زاده محمد خان مذکور درین زمان فرد کامل است هفت روپیه یومیه میبابد

درا تو ارچوک با غلام مهدی شبانه روز در عالم جوانی جلسه ها و رنگ و رنگ داشتند که رشک دیگران هم عمر میگردید سبحان الله بحمده درین زمان سوای این عاصی حدی از آنها باقی نیست و عاصی را بهر گز راگ احدی نسبت بمشار الیه پسند نمی آید در سنه یکهزار و دو صد و بست و چهار هجری انتقال نمود سنش تا هفتاد و پنج رسیده بود تا حال این علم دیگر باین قسمت بنظر نه آمد در ایام جوانی بت لبت خدمتگار در خدمت ایشان نوکر بودند و مرثیه خوانی ایشان در اورنگ آباد و حیدرآباد مشهور بود

## خوشحال خان قوال انوپ تخلص

پسر کریم خان گهگا چون آوازش گربه بود به گهگا مشهور شد و از خوشحال خان نیز گرخت بود اما از راه استادی چنان صاف و شفاف نمود که قابل کبت و دهرپت سرای گردید و به آن استادی میرود که همه استادان این علم او استاد وقت دانسته گاهی به مقابله نپرداختند همه هامی ستودند هیچکس حرفی بر تصانیف او نمیداشت اگرچه در سرکار نوکر نبود اما در سر مجرا یا الصدر روپیه نقد و یک دو شاله از سرکار مرحمت میگردید ماه لقا بائی تا دم حیات در خانه خویش داشته از جمیع مایحتاج خبر میگرفت که او استادش بود مسجد خوبصورت و عاشور خانه متصل خانه بائی مذکوره و کمان معه بنگله و عاشور خانه و آبدار خانه و باغ خورد بطرف سر راسته صندل زیر دامن کوه مبارک از محدثات اوست و خود هم همون جا مدفون است.

## دوله خان پسرش غازی خان

از نام آوران هند بود ند اسطوجاه مدار المهام سرکار ز خطیر فرستاده طلبید با وصف بودن اهل علم غلام مهدی انکر را بسیار پسند کردند و گفتند که مانند ایشان در هند هم بالفعل کسی نیست سند روپیه

# ترانہ بسنت بامعنای فارسی کہ الفاظ ہندی را بامعنای فارسی ربط تمام داد

تانا دیم تنا درناری نا درنا دانیم
یہ بہا درنا درنا درنا گرچہ پیدا لی
تانا دیم تنا درنا ہی علی والی کی دبار بسنت بہار بنا
یہ پالی ہی لاتا لی
دیم تنا درناری ناری تا تا دالی

در ہم پہ کیا ہے تانا درنا پیچا لی
اوے آجا جالی راگ رنگ گاوین ہم تم ہل مل کہلین
سیوک اور آدہین کی یہ مراد آلی آنی نہی سوالی
ہم ترانہ وہم معنی
تانا دیم تنا درنا

## خیال ہندی زبان

بات بھلی ہی وہ ہی جو سب عالم ریجہے　　عالم ریجہے سن لیجے

بات بھلی ہے وہ ہی

ایک نہ ریجہے من ہین کیجے
آدہین کی تو ایک بات ہی ہے
جان بوجہہ کر جو سو بندہ بندہ ہے
وہ ہی جو سب عالم ریجہے

اوسکی بات کوئی نہ پہنچے
کیا رنگ کی موٹ اب بہر لیجے
اوسکے حق مین کیا کیجے
بات بھلی ہے وہ ہی

القصہ غلام مہدی عجب انسان بامزہ بود کہ خارج از بیان است بسیار صحبت حامی معہ برادران میر محمد علیخان بہادر و میر خلیل اللہ خان بہادر فرزندان سعید الدولہ و فرزندان بہرام الملک یعنی بہرام جنگ و سید عاقل خان بہادر و سید غیرت خان بہادر و فرزند شاہ تجلی علی و دیگر محبان یعنی میر قنبر علیخان بہادر وخواجہ جیون پسر خواجہ سلطان جان سلطان یار جنگ نائب صوبہ اورنگ آباد سالہا در مکان عاصی

درگاه قلیخان سالار جنگ ناظم بلدهٔ مذکور و در احمدنگر با قوی جنگ به جشنها و بسنت ها و جلسه ها بسر برده انعامات هزارها روپیه یافته اند استادان علم موسیقی هر دو را نایک دکن نامیدند سوای این در علم فارسی و انشا هندی و تیراندازی و خوشنویسی هم مهارت تمام داشتند و در زبان برج وغیره استاد بودند ترانه ها و خیال ها و کبت و دهرپت ها و هولیها و بسنت های ایشان تا حال شهره آفاق و طوایفان و قوالان اکثر می سرایند آنچه عاصی یاد داشت بقلم آورد که چهار ده سال در مکان عاصی فرود آمده بودند شبانه روز بود

## ترانه در اسرار و نیاز روح القالب

در تن در تن آکهو در تن نه در آیو دیکهه ڈر وتا ریک بهیو هی سو ده کیو نب نا د حکم د هن من تن در در آیو +
روح پاک در تن در مندر نا در نا دلکهو مین وُر وریا دریافت در د م دید نظر بهر حمد کهو آدر در پایو +
در مین درنا درنا در در ظاهر باطن ا بدرت قدرت بدرت جانم تنم تنم نم تنم تنم من مندر کا یو +
سیوک ور آ دمین در دنیا اور دین آ ئین بهین باشند تمکین اپنی در تی دو جی درنا بهیج آلهی یا نکت تیری در آیو
سیوک تخلص غلام رسول عرف مهتر و آدمین تخلص غلام مهدی کنکر هست + + + + + +

## خیال بسنت با حروف فارسی

امروز فردا امروز پرسون سرون پهولی هی چل دیکهه پیاری کیا گلزار چمن مین لاله نافرمان کی +
آدمین پرسون پاین پرسون کرسون کهه را کهنو ترسون منا یه جی ار ما ن کی + شعر
اوٹهه چپت کیا جنون نسے خاطر نچنت کی آئی بهار کچهه بهی خبر هے بسنت کی

امروز فردا

صحبت سیدار دو در سرکار و در دیوانی و نزد صاحب معاملات ہزارہا روپیہ و در خریدی جواہر نزد بعضے امیران معتمد کلیست مرد بامزہ خوش اختلاط بذاتہ نیکذات است سوای اینہا دیگر مہاجنان و سیٹھ ہای کہ بنقلم آمد در کاروان بسیار اند کہ تمامی کاروان از ساہوکاران ذیمقدور و اہل معاملہ مملو و آباد است اختصاراً ابر چند کس اختتام احوال نمودم

## ذکر سرود سرایان علم موسیقی ملازمان سرکار وغیرہ

در عہد حضرت غفرانمآب سرود سرایان علم موسیقی استادان کامل اکثر از ہندوستان آمدہ ملازم سرکار دولتمدار گردیدند و نیز اہل دکن نام آور گشتہ مشہور آفاق شدند از آنجملہ غلام رسول و غلام مہدی عرف کنکر نہر و چھوٹے صاحب و بڑے صاحب نیز میگفتند در کبت و دہرپت سرای غلام رسول فرد فرید روزگار فن خویش بود و غلام مہدی عرف کنکر اگرچہ در کبت و دہرپت سرائی اوستاد کامل از برادر خود کم نبود اما در خیال سرائی و ترانہ خوانی بی بدیل و یکتای عہد بود دلولد ایشان در گلشن آباد میدک است از قوم شیخ زاد بودند محمد خان نامی استاد بی نظیر در ابتدای جلوس سریر دکن حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی نور اللہ مرقدہ وارد حیدرآباد از دارالخلافہ شاہجہان آباد گردید و در محلہ ایشان فرود آمد از لبکہ صحبت شبانہ روز بظہور می آمد ایشان بذوق و شوق خود شاگردی قبول کردہ بہرہ کامل برداشتند تا اینکہ ہمین علم سبب معاش ایشان گردید در پونا نزد راؤ بالاجی والی پونا بدرماہہ یکہزار یا الصد روپیہ نوکر شدہ مدتی بسر بردند و در ناگپور نزد جانوجی بہوسلہ والی آنجا نیز بہمین درماہہ ملازم گشتند و در سرکار دولتمدار حضرت غفرانمآب اگرچہ بہ نوکری فایز نہ شدند اما در ہر مجرا پنجہزار روپیہ انعام مییافت کہ معمول ایشان بود در چہار جشن عیدین و سالگرہ و نوروز بمجرا مشرف اند و زمیسگر دیدند و در اورنگ آباد

ہنگام رونق افزای حضرت مغفرت منزل درباره دری میر صاحب موصوف سیٹھہ راو ناکشن معتمد کلی بود
و مورد الطاف آنحضرت گشت بسیار خوش وضع چون ہنگام وداع رسید بعالم دیگر شتافت اگرچہ
پسرش نیز معمور کار خود است اما سیٹھہ جگناتہہ داس برسائی عقل رسای خویش باموارت دربار پرداختہ
مشہور گردید و کاروبار سرکار از معاملات تعلقات و داد و ستد تعلقداران و خرید و فروخت جواہر
در سرکار و ہم در دیوانی کہ ہر روز در کار است معمور کارہاست آدم خوش مزاج جوان سال عیاش بہمہ صورت
نیکذات و متقربات معمولے باریاب حضور پر نور

## سیٹھہ رگھناتہہ داس

نبیره کیشو مدن بزرگانش از عہد حضرت منغفرتمآب از شاہجہان آباد آمده مقیم کاروان گشت کیشو مدن
در عہد حضرت غفرانمآب کارہای نمایان نمود که تا حال فیصلہ معاملات قومیت در خانہ ایشان میشود
بوقت پیشکاری راجہ راجندر رکھوتم رام مشار الیہ دخیل امور کلی و جزئی ایشان بود اما سیٹھہ کیشو مدن
مذکور بذاتہ نیکذات کہ تا الآن مشہور است مہذا سیٹھہ رگھناتہہ داس بہمہ صورت باموارت سرکار
معمور و در مقدمات برادری منشا کارہای لایق کہ برایای ایشان منظور کہ ومہ است عمل می کنند
در خیر و خیرات و پوجا ہموارہ مصروف و بامردآدمیان بطریقہ خاندان خود مسلوک عمدگی قوم بر چہرہ آثار
ظاہر بجمیع صفات خاندانی موصوف است

## سیٹھہ ہیم چند

بزرگان سیٹھہ مذکور ہمہ نیکذات و صاحب مروت و سلوک بوده کارہای شایستہ در سرکار بعمل آورده
مورد الطاف شده اند اما سیٹھہ ہیم چند خود بذاتہ آدم بامروت صاحب سلوک خوش مزاج عیاش
درو معداری موافق خاندان خویش است بانکا آدم بامزه بمینہ جلسہ ہای ہولی کرده بامردآدمیان نجیب

باجعفر یار جنگ بہادر کو کہ در شادی پسر کلانش میر امیر علیخان نمودہ بود دیدتی سرانجام کارخانہ
بہادر مذکور میبود و لعد ازان دفعتاً دست از معاملات ہمہ جا کشیدہ انزوا اختیار کرد و پسر ایشان
ہموارہ حاضر دربار بکارہای مہاراجہ بہادر معمور چنپدری بر سر کوٹھی خانگی مہاراجہ بہادر معمور بودند
سیٹھہ مذکور بسیار آدم معقول اگر موافق مزاج میبافت معاملہ میکرد و گرنہ دست کشیدہ میدارد
درین ولا الطرف بنارس وغیرہ معابدہای ہندوان رفتہ است

## ہربداس سیٹھہ

برادر کشن داس سیٹھہ کہ او مدتے با مورات کوٹھی محمد شہ پالمر صاحب و تعلقداری لکھارو پیہ سرکار دولتمدار
معمور کاروبار معاملہ شدہ مورد تحسین و آفرین سرکار گردید و در وقت خود نقیبہ بازار قدیم کاروان را کہ
بروز دہولینڈی ہولی فیمابین ساکنان بالا بازار و پائین بازار کہ ہر سال میشد و درین قضیہ
خانہ جنگی از طرفین شدہ مردم بسیار زخمی گشتہ اکثر میمردند و خونریزی معمول بود کہ ازان نجات
نمیبافتند تمام سال مردم میرسیدند و دیگر سال آیندہ و پیش میداشتند سیٹھہ مذکور بملاطفت مقیمان ہر دو بازار
را کہ مفسد بانی و مبانی این قضیہ بودند بخانہ خود طلبیدہ بآئین بہین فہمانیدہ دوشالہا دادہ قدغن
نمود و دستاویز طرفین بہواہیر معتمدان گرفتہ کہ دیگر از طرفین گاہی بوقوع نمی آید چنانچہ الحال
بالکلیہ منازعت موقوفست کاری کردہ است کہ اہل کاروان از موت لابدی ہر سال محفوظ و مشکور اند
اما سیٹھہ ہربداس نیز بکمال مروت و آدمیت بکار خلائق مصروف است و تقریبات بار بار حضور پرنور میگزرد

## جگناتھہ سیٹھہ

داماد راد ہاکشن سیٹھہ او ہم بطریقہ دیگر سیٹھہا شریک معاملات سرکار و جمعداران وغیرہ بودہ قضا
نمود بسیار آدم نیکذات متین بود و در عہد دیوانی میر عالم بہادر بامورات خریدی جواہر عمدہ در سرکار

کہ از مدت تقرر یافتہ بود بعمل آوردہ اوقات عزیز خود بخوبی تمام بسر میبرد و لنیز معاملہ وداد وستد خوشباش زندہ دل آدم خلیق صاحب مروت نجیب دان قدر شناس اہل کمال تاریخ دان قابل علمیت فارسی خوب دارد بجمیع صفات نجابت موصوف و تمامی کمالات مربوط سوای اینہا سیٹھ ہای مسلمان دیگیم بازار بسیار معمور کاروبار فروخت غلہ وغیرہ اند وعمارات بلند ساختہ میمانند ذکر آنہا طول کلام است وبس

## ذکر ساہوان کاروان متصل قلعہ محمد نگر گولکنڈہ

پوشیدہ نماند کاروان از بلدہ حیدرآباد نیم کروہ از دروازہ پل بسمت مغرب پیوستہ بہ بستیٔ پورہ مابین بلدہ مذکور وقلعہ مسطور قلعچہ ایست یعنی حصار وآبادی کاروان بدو دروازہ بزرگ مقام بودو باش ساہوان گجراتی از وقت وعہد سلاطینان قطب شاہیہ درینولا ہم ساہوکاران عمدہ وذیمقدور کہ بقلم مے آید بود وباش داشتہ عمارات لکھا روپیہ باحداث درآوردہ باموران سرکار معمور اند وبکار داد وستد وتعلقداریہای لکھا روپیہ مشغول وبرای حفاظت آنجا جمعیت سرکار از سکہان وعربان وجوانان بارقریب پانصد جوان متعین اند کہ در ہوشیاری وخبرداری سرمو قصور نہ نمایند

## بنکٹی داس سیٹھ

وقتیکہ کوٹہی داد وستد با الم صاحب جاری بود سیٹھ مذکور شریک غالب بودہ تمامی امورات مختار شدہ برآمد کارہای اہل معاملہ مینمود وچون معاملہ کوٹہی مذکور موقوف گردید وباتفاق ڈٹین صاحب انگریز تعلقداریست لک روپیہ سرکار کارہا میکند وبرج رتن داس درعہد حضرت مغفرت منزل باستصواب حاصی محرراوراق معاملہ سہ لک روپیہ از خریدی جواہر ونقد وپشینہ باب

# سیٹھ سید احمد ولد مخدوم سیٹھ

در عہد حضرت غفران مآب حضرت مغفرت منزل معاملہ لکہا روپیہ در دیوانی سرکار علی الخصوص با راجہ خوشحال چند بہادر محبت دلی داشتند بسعی بہادر معز لقوا ید کثیرہ معاملات مہاراجہ بہادر مشمول گشت و بذات ایشان و برادران و اقربای ایشان معاملہ کردہ کارروائی لکہا روپیہ نمودہ و درمیان پنج برادر سرگروہ ہای ساہوان بیگم بازار کہ مشہور بہ پنج بہیہ در بلدیت مشہود و نامور بود چون وقت موعود رسید لبیک اجابت گفتہ و دلیعت حیات نمود اما سید احمد سیٹھ ولد مرحوم مذکور ازآنجا کہ از بدو شعور میل طبیعت بفن سپہگری بسیار داشت ہموارہ در صحبت افغانان مہدوی اوقات خویش بسر بردہ اوضاع و اطوار و حرکات اینہا بر داشتہ ہم شکل اینہا گردید کہ ہیچ تفاوت فیمابین نماند و قریب پنجاہ یا شصت کس از قوم افغانان مذکور بہ درماہہ ہای بیشقرار و قریب یکصد نفر از عرب ولایتی و مولد و دیگر جوانان رومی و دکنی و ہندی و دو چوبدار و چہار گہڑ یالچی و ہرکارہ ہا نوکر داشتہ باسباب جمعدارے و امارت درآمد و ہفت راس اسپان بیش قیمت و دو زنجیر فیل و بہویان وغیرہ نیز ملازم گرفتہ منتظر سرفرازی اینہمہ با ہمراہی خویش از نزد مہاراجہ بہادر گشت و سعی موفورہ بکار برد تا اینکہ اینمقدمہ صورت پذیر نشدہ و خسارہ بسیار عاید حال گردید ناچار تمسکات نہ لک روپیہ عہد پدر خویش موسومہ امرا و سرداران و مہاجنان و ساہوکاران وغیرہ کہ بپاس مروت و خاطر ہای ایشان کماحقہ بمعرض وصول نمی آمد بہ ہشتاد ہزار روپیہ نقد نزد مہاراجہ بہادر فروختہ ہمہ را برطرف ساختہ با معدودے چند از رفیقان و شاگرد پیشہ و دواب ارادہ بڑودہ کردہ در کوٹھی پیتن جی سیٹھ فرود آمد بعد از ان از تشفی راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر و ممانعت سیٹھ ہای دیگر فسخ عزیمت نمودہ شادی کتخدائی خود با صبیہ قاضی محمد عزیز اللہ خزینہ دار سرکار کمپنی

## پورنمل سیٹھہ

پسر مہانند رام سیٹھہ است او از مدت دراز در دولت سرکار عالی معاملہ داد و ستد لکوکہا روپیہ نمودہ بمقدور خایز گردید کہ دوکانہای ایشان در ہر ہر ریاست ہندوستان موجود اند کہ ہر جا ہنڈوی لکہا روپیہ منظور باشد از دوکان سیٹھہ مذکور بہم میرسد چندی از عدم توجہ مہاراجہ بہادر خانہ نشین شد باز مورد الطاف حضور پرنور گردید کہ خود بدولت واقبال را برای ملاحظہ سیر وتماشای باغ نواحداث خود کہ متصل آصف نگر سیرگاہ سرکار معہ دیول بکمال آراستگی اشجار وانہار ساختہ وپرداختہ استدعای قدوم میمنت لزوم بالحاح وعاجزی نمود آنحضرت نظر افزایش آبرو وعزت اورونق افزا شدہ سرفراز وسربلند گردانید. واو نذر لایق شاہانہ معمولی ازتیاری چبوترہ یک لاک دولبت وپنجہزار روپیہ نقد وجواہر اعلی واقمشہ عمدہ ودیگر اشیاء بری وبحری لایقہ کہ سزاوار نذر خسروانہ باشد گذرانیدہ منظور مقبول خداوندی گشت لہذا از سر بندہ نوازی ہمہ نذر بدرجہ پذیرائی در آمد وخود بدولت واقبال یک انگشتری الماس عمدہ از دست مبارک بالطافہ خسروانہ بہ سیٹھہ مذکور عنایت فرمود سر عزتش را تا بہ آسمان اعتبار وتفاخر رسانیدند الغرض سیٹھہ مذکور شبانہ روز در پرستش اوثان خود یعنی پوجا ودان مصروف است آدم بیرفکر آل اندیش بامروت باہمہ دوستی دارد وتا یکپاس روز برآمدہ در پوجا میگذارد دریں ایام شند اودیگر ہیچکس از قوم مارواڑیان باینقدر کرڑوڑپتی بلکہ زیادہ از کرڑوڑ غیر او احدی نیست قریب دہ ہزار کس نامور بکار معمور اند کہ ساہوکاری میکنند وتجارت مینمایند و در سرکار تعلقداری لکہا روپیہ دارند وآنہا کہ در بلدہ وبیگم بازار وغیرہ دوکانداری میکنند از ہزارہا کم نخواہند بود زن ومرد وبچہ وبزرگ اہل مارواڑ کہ مشغول دوکانداری اند چہ در بلدہ وچہ مقیم ساحل آن طرف رود موسی وچہ در دیگر بلاد وقصبات وقریات دکن کہ اینہا خارج از حساب وشمار اند۔۔

حسن علیخان بہادر کو نواب آغا اسمعیل ولایتی را کہ ملازم بہادر موصوف بود بکارپردازی بعضی مقدمات
نزد بہادر موصوف معمور بود بہ بندر بمبئی فرستادہ سیٹھ مذکور را طلبید وقتی بملازمت رسید
بسیار پسند خاطر گشت برای فرود آمدنش کوٹھی سید احمد سیٹھ بکرایہ یکصد روپیہ ماہوار مقرر کردہ فرود آمدہ
باجرای امورات مہاراجہ بہادر موصوف معمور گشتہ بسعی بہادر معز لشرف باریابی حضور پرنور نیز مشرف
گردیدہ سرفراز و ممتاز و مباہی شد عجب آدم صاحب حوصلہ انچیکہ مقدمات نامناسب برای تباہی
خلقت وجر نفع خود ساہوکاران بیگم بازار وغیرہ در انداختہ بودند و دستور العمل ساختہ آن نیک
طینت ہمہ ظلم و ستم مخفیہ اینہا را برباد دادہ شستہ رہتی و درستی علی الرغم پورنمل لعل آوردہ
نام نیک خویش پر آوازہ ساخت و از رسانیدن عوض ہفت لک روپیہ تنخواہ پلاٹن انگریزی
ملازم سرکار و اخراجات دیگر ماہ بماہی مہاراجہ بہادر چنان بدرستی میسر سانید کہ نالش آن بہ ہیچ جہہ
نرسیدہ موجب خوشنودی مزاج گشت در نیولا کوٹھی سید احمد مسطور را بقیمت شانزدہ ہزار
روپیہ معہ باغ و زمین بسیار خریدہ کوٹھی دیگر بخرچ بسیار بنا نہادہ تیار ساخت کہ قابل سیر و تماشا
است و نیز کوٹھی بزرگ دیگر متصل سانچہ توپ و نزدیک تر کوٹھی محمود نواز خان بسیار عمدہ
باکار عجیب و غریب نقاشی وغیرہ بوسعت صحن وسیع و چاہ کلان دلچسپ و چبوترہ دلکشا کہ
از بالای آن تماشای مکانات بلدہ و صحرای اطراف و جوانب است بخرچ ہزارہا روپیہ تعمیر نمودہ
معہ برادران و خویشان و متوسلان سکونت دارد جای خوش فضا آب و ہوا نہایت درست
و خود بذاتہ نیکذات قدردانی نجبا بسیار میکند بقدر لکہا روپیہ سرکار بار یاب حضور پرنور راست
و نیز این راو وکیل سیٹھ مذکور و مختار کاروبار رہا نہایت ذی حوصلہ است کارہای سرکار
بدانائی خود برابر داشتہ برمی آرد کہ مورد تحسین و آفرین خلقت و مہاراجہ بہادر است و بافہمیہ
دانائی صاحب اخلاق و سلوک با مردم آدمیان است

بسیار پسند خاطر گردیدہ ہموارہ مورد الطاف گشت ومداخلت درکارروائی امورات تعلقداران دیوانی نمودہ نامور گردید تعلقداران لکہارو پیہ توسل با و دارند جوان سن ذی مقدور است عزم سپہگری داشتہ باسپاہیان وجمعداران سلوکہا نمودہ خوشوقت میماند رفیق پرور سخاوت ہم دارد

## سوہارگیر جہنت

از قدیم ساکن بازار مذکور است درمعاملات ہم شریک آدم خوش خلق ومروت در خیر خیرات نیز بمقدور کمی ندارد مکان دلچسپ تیار کردہ در بیگم بازار میماند وہموارہ در پوجا مصروف آدم بسیار معقول است

## لکہمن گیر

از قلعہ کلیانی وارد حیدرآباد شدہ آنطرف چیہار سوے عمارت بلند باحداث درآوردہ ہموارہ باجرای کار تعلقداران سرکار نزد مہاراجہ حاضر ودر سنی معاملہ امیر نواز الملک باستصواب مشارالیہ نیز آنچنان بظہور آمد کہ گاہی از سرکار برای طلب لکہارو پیہ اقساط سزاول معین میشد بموجب اقرار خود حاضر دربار شدہ میرساند آدم ذی سلوک خوش مزاج شوق اسپان بسیار دارد وعزم سپہگری راہم بدرجہ کمال بساندہ صاحب مروت بامردمیان مالوف معہذا قریب پنجہزار گوسائین در بیگم بازار بکار معاملات لکہارو پیہ بتعلقداران سرکار وبعضی خود بذاتہ تعلقداری محالات وبفروخت پشمینہ بافت کشمیر وامرتسر وپارچہ بافت بنارس از جمیع اقسام معکمخاب ہا ونیز بسوداگری اسپان وفیلان وداد وستد نقدی مصروف کاروبار خویش اند نظر بطول کلام آنہا کہ بسیار مشہور اند برایشہا اکتفا نمودہ نام آنہا بتحریر درآوردم

## بستن جی سیٹھ

درسنہ یکہزار ودوصد وپنجاہ وچہار ہجری چون فیمابین مہاراجہ بہادر وپورمل سیٹھہ سود مزاجی بمقدمات ہشتاد لک روپیہ بہم رسیدہ بود بہادر معنر برای تنبیہہ مشار الیہ باستصواب طالب الدولہ

درخانه هزاری و بازاری بجای اسپان فیل بچه ها اندیشتا امیران و صاحب مقدور چگونه نباشند
و نه رسند معهذا باز و چرغ[1] شکاری که سوداگران در عهد حضرت غفران مآب می آوردند باز بقیمت
یکهزار روپیه و چرغ به پانصد روپیه مقرر بود و بلبل هزار داستان ولایتی نیز بغیر یکهزار روپیه بفروخت
نمیرسید درین ایام باز به یکصد و چرغ به پنجاه روپیه و بلبل به دو صد روپیه به آرزو میفروشند کیفیت
ابتدای آبادی بیگم بازار اینکه پیش از ورود بندگان عالی حضرت غفران مآب از قلعه نزل حضرت
قدسیه جناب حضرت عمده بیگم صاحبه مرحومه مغفوره که میدان وسیع لغیر خانمان بود طرح بازار انداخته رعایا
و برایا را قول داده شروع آبادی و تیاری دوکاکین و مکانها فرمودند چون راستی و درستی
و رعایا پروری و پرداخت قول آنحضرت مشهور روزگار بود مردم معامله و رعایای ذیمقدور چه
هزاری و بازاری چه شیخ و چه شاب ادنی و اعلی هندو مسلمان مجموع حاضر گشته تعمیر مکانات خرد و بزرگ
پرداختند مدتی بر منظور گذشت الحال بیگم بازار لو کوتهی مارواڑ شده زن و بچه های خود مارواڑیان
همه از وطن خود طلبیده در پنجا شادیها میکنند معاملات بلده همه از لکها روپیه در بیگم بازار میشود
کارروائی تعلقداران سرکار بر وقت ضرور از بیگم بازار است مهاجنان کرورپتی[2] نیز موجودند
هر کس هر جا که خواهد هنڈی تا کرورها روپیه کنانیده ازان هر جا که خواهد بگیرد

## ذکر گوساییان بیگم بازار کان گیر

بالای چوبار سوی عمارت بنا کرده میباشند و معاملات لکها روپیه از خلایق مینمایند خصوص تعلقداران
سرکار مربوط بمشار الیه اند و نیز آدمیت و آل اندیشی معامله میکنند همواره حاضر دربار حضرت است
کارروائی لکها روپیه سرکار میکنند ذکر بلدیو گیر ساکن چینگه پا محال جاگیر امیر کبیر انجا وارد بلده
حیدرآباد شده در جهاژنی اندر حیثیت فرود آمده چون بملاقات راجه چندو لعل مهاراجه بهادر رسید

[1] بندی چره و مینامند ۱۲
[2] مراد از کرورپتی صاحب پانزده یا بیست پانزده روپیه است که مساوی صد لک هندوستان باشند ۱۲

تیاری موسی منتی مذکور است کہ تا الآن مثلش و کاریگر وارد نشدہ ہر گاہ صاحبان انگریز در خلوت مبارک
حاضر دربار جہانمدار میشوند تو پہای خلوت مبارک را بقدردانی تمام می بینند و تعریف ہا میکنند و راگ
مالا بیکدہ در مکان عقب خلوت مبارک است و ہزار رنگ تماشای عجیب و غریب بنظر می آرد آن نیز
اگرچہ بیک لک روپیہ و یک اشرفی بوزن ہزار تولہ طلا از شخصے انگریز دیگر بمعرفت موسی منتی بخرید ے
سرکار در آمدہ اما تا حال تیاری شکست و ریخت آن منحصر بر دستکاری مشار الیہ است شمالی عرضاً
تا بساپچہ توپ سازی کہ از فصیل شہر تا سہ کروہ چھاؤنی محہ حسین ساگر است ہمہ خانہ متصل خانہ بخانہ از
مارواڑیان و گوسائیان و بقالان و افغانان خوش باش سوداگر اہل معاملہ و ملازمان سرکار نیز
و سوداگران اطراف و جوانب بلدہ و دیگر بلاد وغیرہ آباد است آنقدر کہ از یک دوکان مارواڑی
مثلاً افیون یا نبات وغیرہ یک قسم جنس یک لک روپیہ بدست می آید پس حال اشیاء دیگر و دکاکین
دیگر و بقالان دیگر بقیاس فرزانہ دریافت باید کرد اما کاروان بیگم بازار کہ مشہور است عبارت از
چھاؤنی سوداگران دیگر بلاد کہ اسپان ولایت و کاٹھیواڑ و دکن وغیرہ آوردہ فرودگاہ نمودہ
تا فروخت اسپان و شتران در آنمقام کہ زمین مسطح متصل دریائے موسی پیوستہ بہ بیگم بازار است
در خانہای علفی یعنی چھپر ماندہ باز روانہ اوطان خویش میشوند و سوداگران فیلان نیز بہمین طور
اما آن خانہا گاہی خالی نمیمانند کہ آمد و رفت سوداگران ہموارہ جاریست معہذا سابق فیلان بزرگ
قابل عماری از ملک دہناسری کہ بہترین مقام است سوداگران می آوردند و بقیمت گران تا پنجہزار
روپیہ شش ہزار روپیہ بلکہ تا دہ ہزار روپیہ ہم اگر باشان و صولت بزرگتر میبودہ می فروختند
کہ علے العموم فی دست یکہزار روپیہ قیمت مقرری و بر خوبصورتے افزایش قیمت میگردد در ینولا
نخواہش فیل بچہ بالبیار است لہذا از مقام بندر سیلان و ملیبار وگدہ وغیرہ فیل بچہ ہا می آرند
و می فروختند نوبت باینجہ رسید کہ قیمت فیل بچہ تا بہ یکصد روپیہ رسیدہ و نابچہ شتا بہ ہم می آیند

## ذکر مرزا محسن علیخان ولایتی

بزرگان خان معز ہموارہ ملازم شاہان ایران بودہ کارہای نمایان کردہ اند و مرزا معز در عالم
شباب وارد حیدرآباد شدہ ملازم سرکار گشتہ بہ بندوبست تعلقات سرکار آراگیر کہ زمینداران
آنجا سرکش بودند رخصت حاصل نمودہ ورام راؤ دلیپا کہ شرارت شعار را بزور شمشیر خود دستگیر کردہ
مورد تحسین گردید و بر سر گڈہی کہ ٹپہ مرجنگ صعب نمودہ مشہور روزگار شد و مدتی ہمین کاروبار
بسر بردہ در ینولا از الطاف خداوند نعمت و بہ محبت راجہ اوجاگر چندرای بہادر فارغ البال
بسر میبرد احسین منورخان بہادر خلف مرزا موصوف در مصاہرت خاندان شیخ نظام دکھنی
عالمگیری المخاطب مقربخان بہادر قلعدار بالکنڈہ کہ فقط یک حبیہ در قلعہ بالکنڈہ جاگیر موروثی
اینخاندان باقی بود بازدواج خویش در آوردہ در زمرہ صاحبان منصبہای مناسب در آمدہ
مورد الطاف خداوند نعمت حضور پرنور گردید در ینولا بندوبست قلعہ و جاگیر و خاندان بزرگان این
خاندان ہمہ منحصر بر ذات بہادر معزاست و او خود مرد قابل از علوم عقلی و نقلی محاسب بیبدل و امورات
تعلقداری ہوشیار خبردار آشنا پرست دوست نواز شجاعت و سخاوت بذات خود دارد بہر خدمت
شایستہ سرفراز شود شایستہ تر است سوای ایشان تعلقداران ہندوان و مسلمانان بیشمار اند کہ
حال ایشان سابق ہم گذشت طول کلام است

## ذکر مرزا حسین نوازخان

نام اصلی مرزا حسین نواز است او بذاتہ در ابتدا زمرہ منصبداران ملازم بودہ اما او بسیار دانای وقت
بود ہرگاہ حسب فراست و فرزانگی و آوازہ کاردانی و مردانگی مشارالیہ بسمع سلطان نواز الملک
بہادر رسید بکمال قدردانی طلبداشتہ مدتی در ہم نشینی و صحبت خود بغرض دریافت طبیعت و رویہ داشت

بحسن برد و به تعلقداری گانڈاپور و بیضا پور معمور گشت و در وقت تقاضای حساب فہمی از طرف ارسطو جاه تفہیم حساب اہلکاران دیوانی نموده از مطالبه مبلغ چہل لک روپیه بهادر موصوف را نجات دہانید در جلدوی حسن خدمت بهادر موصوف خان مذکور را مختار کار و بار خود ساخت و خان مذکو چندے بسر برده بعد انتقال بهادر موصوف خود ہم وفات نمود محمد نور الله خان برادر دیمی خان مذکور بخوشی گذرانی آنجا مانده ایام حیات بپایان رسانید آما فرزندان خان مذکور محمد عزت الله خان بسن تمیز رسیده بکارهای شایسته در اورنگ آباد وغیره میگذرانید از ده سال وارد حیدر آباد شده چندی باتفاق عظیم جنگ بهادر بوده هر گاه صیت فراست و دانائی شان مشهور گشت در ینولا به باریابی مهاراجه بهادر فایز شد تمامی کارخانه محمد لوڈہن خان جمعدار که تعلقدار لکهار وپیه سرکار است بوساطت خان مذکور انصرام و اجرا میگردد و نهایت خوش مزاج و بکار حسنه مصروف است اگرچه احوال اینها بعد انصرام حالات امرا سرکار در ذکر اعزه نامور بلده مفصلاً گذارش نگاشته شد لیکن روزگار او شان صرف تعلقداری بوده بجهت ربط حالات تاریخی اینجا هم نوشتن مناسب نمود لهذا بطور گوشواره تحریر یافت

## ذکر محمد شجاعت علی خان

خان مذکور اگرچه در ایام سابق همراهی محمد جمال خان لوهانی بعالم نوکری بذات خود معمور بود آما از فرط الطاف مهاراجه بهادر و بقوت سعی و کوشش رای استوار خویش به تعلقدارے
تعلقات سرکار سرفراز شده روبکار دار د خوش فکر و آدم بذانه
محنت پسند عیش دوست
است

عرس شریف آن حضرت در آخر ماه شعبان میشود و هیچ از معاش و یومیه و زمین وغیره بالکل نیست و سرپٹہ و موضع سید آباد و مسجد معه سرا از محدثات آنحضرت است و درستی اموات از هر دو طریق که در بلده حیدرآباد بخوبی میشود این حسنات بذات آنجناب میرسد

## ذکر تعلقداران سرکار دولتمدار آصفیہ

شیر افگن جنگ خلف دوم حسین دوست خان سالار الملک نام اصلی اش غلام عسکری خان است از بدو آفرینش چون تیز فهمی اش ظاهر بوده والدش روبروی خود برای درستی تعلقات و انتظام امورات آنجا مقرر نموده روانه آن سمت ساخت و او بدرستی تمام پرداخته مورد الطاف پدر خویش گردید و بسعی راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بخطاب جنگی سرفراز گشت و فی الحال آن منبع کمالات در علم فارسی و زبان عربی و ترکی و هندی وغیره کمال دارد و در رعایا پروری و دادرسی و آبادان کاری فرد یکتاست و به تعلقات لکها روپیه از سرکار دولتمدار سرفراز و در آدمیت و حسن اخلاق و آدم شناسی و سلوک با احباب و آشنایان و رفیقان مشهور نزد معتمد منشی محمد بیگ منشی خان مذکور مدار علیه کارخانه و باعث انتظام امورات درونی و بیرونی است مختار کارخانجات و دهم ... نسبت در آشنا پرستی و خیرخواهی دولت منتخب و در انشا پردازی و مطالب نویسی و در فارسی و هندی ممتاز است.

## ذکر محمد عزت الله خان فرزند محمد عنایت الله

بعد برهمی اوضاع سلطنت هندوستان عهد عالمگیر ثانی و انتقال پدر خود محمد عنایت الله خان و محمد عزت الله خان هر دو برادر وارد اورنگ آباد گردیده نزد عظیم الدوله بهادر صوبه دار آنجا ملازم شده

برادران و رفیقان اهل دعوت و عملیات را از دور و اطراف و جوانب قلعه هند و مسلمان همه را طلبیده
رجوع بایشان نمودند پنچکاریان را که بزبان هندی نام عاملان را که عامل عملهای سفلی است نشان دادند
هیچ فایده مترتب نشد و دیوانگی کمی نکرد بلکه هر روز ناشیء زاید خیال آن لسو زیاده تر میگشت ناچار
در پالکی نشانیده بر ریسمان بسته اندرون بلده بخانه آوردند و رجوع باهل دعوات و عملیات شهر
و پیرزاده ها و فقرا نمودند و عاملان عمل یعنی پنچکاریان را نشانیده لقمه قها دادند هر صورت
بسیار خرچ کردند هیچ فائده بر نداشتند آخر الامر برادرها و اطبا همراهان بالای قبر حضرت میر مومن
صاحب در پالکی نشانیده بهیئت مجموعی بردند همین که متصل گنبد رسید هر چند خواستند که اندرون
گنبد میر صاحب موصوف برند واو میگریخت پس همراهان برداشته میبردند واو گریه و زاری و بیقراری
میکرد و میگریخت متصل قبر شریف نشانیدند و فعتاً لرزه در تمام بدنش در افتاد و فریادها کرد که من
میروم مرا از اینجا ببرند بعد یک ساعت بیهوش گشت و در آنحالت نزد قبر خواب در ربود بعد چهار
ساعت بهوش آمده طلب رخت نمود و گفت مرا چرا برهنه کردند آب که بالای قبر شریف گردانیده
بنوشانیدند بخوبی تمام خورد و دیگر حرکات جنون گاهی نکرد و همین طور نزد محمد نعیم الدین خان بهادر جوان
حبشی بود دفعتاً بشوخی تمام از اعتدال طبیعت در گذشته مردم را دشنام دادن گرفت و سنگها میزد
هر چند علاج کردند هیچ فائده بنظر نیامد آخر الامر بر قبر شریف میر صاحب موصوف بردند چندانکه اندرون
گنبد کشیدند نمی آمد و میگریخت تا اینکه بزور آوردند متصل مزار نشانیدند و قدری آب از بالای
قبر گردانیده نوشانیدند بهوش آمد و صحت یافته دیگر پیرامون آنجا نگشت الحاصل ذات
میر مومن صاحب بسیار صاحب کمالات بود و الحال معمول است که هر کس را که سایه جن یا شیاطین
شده باشد و او حرکات جنون کند چند روز بر قبر شریف میر صاحب موصوف برده آب از بالای
قبر آنحضرت تصدق کرده بنوشانند همه سایه و آسیب میگریزد دلیل بر عملیات است و بس

کہ من روپیہ عنایتی میر مومن صاحب را ہمون طور در پارچہ سرخ پیچیدہ درمیان لباس و صندوقچہ مقفل داشتم روز دیگر ہمین کہ دست در خانہ صندوقچہ بردم دیدم کہ دو روپیہ دیگر لسکہ رائج الوقت موجود است آنرا گرفتم بخرج آوردم لباس در پوشیدم و مرفہ الحال گذراوقات مینمودم بعد چندی کہ خلقت را بہ تبدیل لباس و حال نظر آمدم متلاشی شدہ از پسران من دریافتہ بسمع میر عالم کہ رسانیدند میر صاحب یعنی میر عالم کہ مدار المہام سرکار بودمرا طلبیدہ تمامی احوال دریافتہ روپیہ مذکور را بوسہ دادہ بدست من دادند و گفتند کہ مبارک باشد باحتیاط بدارند تا حیات میر شہسوار علی آن روپیہ در صندوقچہ بود دو روپیہ روز بدست ایشان ہر روز می آمد روزیکہ میر شہسوار علی مذبور انتقال نمود در صندوقچہ ہمینکہ دیدند ہیچ از اثر آن روپیہ نبود دیگر یک حبہ بدست متعلقان نہ آمد این معاملہ دو بروی عاصی محرر این اوراق گذشت کہ مشہور آفاق است مہذا درین عہد میمنت مہد بندگان عالی حضور پرنور آدم اللہ اقبالہ طرفہ ماجرا رو داد کہ حیرت بخش دانایان روزگار است و عاصی ہم بچشم خود دید یعنے ہمت یار جنگ بہادر امیر قدیم سرکار فیض بخاندان نمازی متقی وظایف خوان دانای این زمانہ قلعہ دار قلعہ ظفر گدہ و ابراہیم گدہ روزیے در بالاخانہ مکان خود کہ اندرون قلعہ مذکور است بسیر و تماشای سبزہ زار صحرا نشستہ بود کہ دفعتاً گوسفندی نوجوان سفید رنگ باجل زرتار و زیور طلائی بسیار بکمال خوبصورتے و ناز و کرشمہ در صحرا بیرون دیوار قلعہ مذکور بنظر ایشان در آمد دیگر شمہ و ناز بسوی ایشان ہم چشم شدہ محو تماشای ناز خویش ساخت و ایشان فریفتہ حسن و لباس او شدہ پاپیادہ بیرون قلعہ آمدہ نزدیک او رفت و او آہستہ آہستہ معشوقانہ خرامیدہ دور تر کشیدہ دفعتاً تودہ گل یاسمین گردید و مشار الیہ بیہوش شدہ در افتاد مردان ہمراہش در پالکی انداختہ بخانہ آوردند چون تا عرصہ بعیدہ بیہوش ماندہ ہیچ از خود خبر نداشت و گریہ بسیار در آمد و عنت الطعام و آب فراموش نمود و قصدہا ہمو بخا میکرد و نوبت بآن رسید کہ از برہنگی ہم خبر دار نمیشد

خالی از لطف و عجائبات نیست بالکه حجت کامله بر عملیات ظاهر و باطن میر مومن صاحب است و آن
اینکه میر شهسوار علی نامی سید صحیح النسب پریشان روزگار سبز پوش که مردم ذیمقدور رخت سبز
ماهی محرم همین سید بزرگ میدادند و او تمام سال میبخشید میر عالم پنجروپیه ماهوار بطور خیرات
میرسانید و آن پنجروپیه بعیال و اطفال را هم کفاف نمیکرد و صاحب غیرت بود پیش هیچکس دست
دراز نمی نمود کمال احتراز از بیعنی داشت اما در پای ایشان اندکی لنگ بود او میگفت شبی از در استانه
دائره میر مومن صاحب بوقت نصف شب بمکان خویش می آمدم دیدم که هیچکس در دائره مذکور نیست
اما شخصی بزرگ منش بلباس عربی بنهایت شان و شوکت بر در گنبد خویش استاده و دفعتاً آواز داد
که میر شهسوار علی اینجا بیا بیقین دانستم که خود ذات مبارک میر مومن صاحب است بکمال اشتیاق
ملاقات رفتم و گفتم که پیر و مرشد حق سبحانه تعالی امشب گویا شب معراج غلام کرده است که قدم جناب
شما بسر آمد فرمود احوال شما از اخراجات چگونه است عرض کردم که قبله عالم میر عالم با وجود دوستی
قدیم پنجروپیه ماهوار میدهند در آن میان آتش پخته قدح قدح خورده بسر میبریم فرمود اگر شما را یک
روپیه یومیه باشد بس است عرض کردم یا حضرت بس بسیار است دیگر لب بشکوه زمانه نخواهم کشود پس
دست خود در خریطهٔ رخت بدلی درآورده یک روپیه سکه وقت سلطان محمد قلی قطب شاه بانی
مبانی آبادی بلدهٔ حیدرآباد برآورده بدست من پریشان اوقات داده فرمود که این روپیه را
در قلمدان یا صندوقچه مقفل خود امانت باحتیاط بدارند و در پارچه سرخ یا در کاغذ سرخ نهاده
برشته بسته بدارند که در مغالطه با روپیه دیگر نرود انشاء الله تعالی همراه این روپیه دو روپیه دیگر
بدست شما هر روز خواهند آمد آن دو روپیه را هر روز بخرچ خویش درآرند و این روپیه را
بحفاظت بدارند اگر این روپیه که من داده ام از نزد شما خواهد رفت دیگر بدست شما هیچ نخواهد آمد
خبردار باشید پس روپیه بدست من پریشان حال داده رخصت فرمودند پس میر شهسوار علی میگفت

بزودی تمام آمده حکم رسانید که آن شخص را روبرو آرند باز همون طور پیشگاه بادشاه بردند آنوقت دیدم که بادشاه از تخت بزیر آمده دست خود بر سر همشیره خود میگذارد و میگوید که اے همشیر ازین خیال درگذر میر مومن صاحب متواتر سفارش این مرد میکنند خوب نیست وا و درین تاخیر و تعویق هرگز روبراه نمی آرد بهزار رنگ بی التفاتی ظاهر میکند تا اینکه خبری آمد که از یک طرف شرقی شهر آتش بلند شده و همه خانهای خرد و بزرگ جنات تمام میسوزند بمجرد رسیدن این خبر بادشاه دفعتا بسوی مردم که همراه من بودند ملاحظه کرده فرمود که اگر این نابکار همشیره را اینقدر منت و ساجت میکنم و نمی فهمد خود بمیرد هیچ غم نیست نه اینکه تمامی خلقت جنات و شهر را برباد و هم زود این مرد را از جای که آورده اند در همون چشمه رسانند زود ببرند خبر دار چرے حرکت دیگر بوقوع نه آرند همینکه حکم بادشاه صادر گشت آن هر دو کس جن بودمرا آورده تا چشمه رسانیدند که شما دست بدست گرفته و بیرون آورده خوابانیدند آئنده حال شما معلوم است که چه گذشت آنچه بچشم خود دیدم مفصل بر شما اظهار کردم چون اینخبر و حقیقت میر مظفر را و سلطان عبد الله و کافه خلائق را رسید تعجب بار و نمود که میر مومن صاحب را اینقدر دست قدرت است و این حکایت عجیب تا الآن زبان زد خاص و عام بلده حیدرآباد که در زمان پیشین بوقوع آمد تا حال مشهور آفاق است و علی هذا القیاس دیگر نقلها و حکایتهای عجیب و غریب مردم اعزه میگویند یقین است که چنین باشد زیرا که دلیل بر صدق اعتقاد عامی سفد مانی چند که در عهد میر عالم وغیره بظهور آمد و ما همه مردمان بچشم خود دیده و بگوش خویش صریحا شنیده ایم برهان صدق ترجمان بر عملیات میر مومن صاحب موصوف و نیز بر اعتقادات مردم اینجاست

## نقل نادره

کردر عهد دیوانی میر عالم بظهور آمد که خود میر عالم بچشم خویش دیدند تا نوبت به پایان هم رسید

بکمال آرایش و پیرایش و آراسته با بهابت صفائی و عمارات بلند و بالاخانهای بسیار زینت تمام که
چشمان بیننده محو حیرت شود جلوه گر اند و مردم آنجا خوب صورت و بد هیئت نیز عمائدین و غربا
همه مصروف و مشغول بیع و شری اند و سواریهای امرا میروند و می آیند همه مرفه الحال چون بر در دولت
بادشاه رسیدم دیدم که جوانان همه مسلح و تیار بر سر حفاظت و نگاهبانی مستعد و هوشیار اند و اهل
قلم معمور تحریر بروار قام دفترها و اسباب جنگی همه تیار الغرض مرا اندرون دیوان خاص بمقامی که
برآمدگاه بادشاه بود بردند دیدم که بادشاه بالای تخت مرصع بلباس شاهانه بجا آمده است و ارکان
دولت و اعیان حضرت و ملوک و خوانین همه دست بسته بر مقامهای مقرری خویش هر یک استاده
است و متصل تخت همشیره بادشاه سر برهنه پریشان حال استاده میگوید که ای برادر حق سبحانه
تعالی ترا بادشاه عادل گردانیده است داد خون پسر بیگناه مرا از سر انصاف بقصاص بده که
تا رضامندی و خوشنودی خالق عادل بود و اینک قاتل هم رسید پس حکم بانصاف فرما هرگاه
نظر بادشاه بر من افتاد که هر دو دست بر کتف بسته آورده استاده اند فرمود این قاتل را بر مقام
مقرری برده سر بزنند پس همون دو کس با چند کس دیگر کشان کشان برده بمقام عذاب نشانیده
خواستند که از تیغ ضرب کنند که دفعتاً دو چوبدار دو هرکاره دویده آمده گفتند که این کس را
گردن نه زنند ظل سبحانی طلبیده است همون حال کشان کشان باز بردند آنوقت دیدم که بادشاه
خاطرداری همشیره خود میکند و میگوید که خون بر این کس چگونه ثابت شود که پسر تو چرا بشکل موذی دراز
او رفت حالا درگذر آنچه شد شد اینوقت سفارش این مرد میر مومن صاحب کرده اند درگذر و او
گریه و زاری میکند و میگفت من هم جان خود خواهم داد یقین بدانند که من زنده نخواهم ماند بادشاه
ناچار شده باز حکم کرد که این مرد را ببرند و بخشند پس باز مرا کشان کشان بردند از این کشاکشی دلم
میخواست که اگر زودی بکشند آرام باشند تا اینکه همونجا برده میخواستند که بنشانند شتر سواری

چون اینخبر بسمع برادر کلانش رسید گریبان خود را پارہ پارہ ساخت و میر مظفر وزیر حقیقت حال
عرض نمود او جواب داد کہ اگر کسی از قسم انسان بردہ باشد البتہ تدارک آن میتوان شد چون اینمقدمہ
از عالم بی اختیاریست ناچار ام از دست ما چگونہ بر آید اشارا لازم بجناب میر مومن صاحب رجوع باید
آورد و زر آنہنگام آنحضرت بعبادت الہی منزوی بودند پس عریضہ بجناب آنحضرت نوشتہ دادہ
بمکان آنحضرت کہ الحال دولتخانہ قدیم برہمون زمین جلوہ احداث یافتہ و میر خوک موسوم میر صاحب
موصوف است و تا حال دروازہ دیوڑھی دیوانخانہ مرشد زادہ آفاق اکبر جاہ بہادر از محمد ثابت
آنجناب بانیست فرستاد و میر صاحب موصوف سہ قطعہ خرد از سفال گلی و بالای آنہا چیزی نوشتہ
شدہ بمنصبدار مذکور عنایت کردہ فرمود کہ یک قطعہ را دران چشمہ بیندازند برادر شما خواہد بر آمد
و اگر دیر شود و نرسد و چہار ساعت توقف کردہ قطعہ دیگر اندازند البتہ خواہد بر آمد اگر باینہم آثار
بر آمدنش بالکل بنظر نہ آید خوب لقویق و تاخیر کردہ بدیر تفحص نمودہ قطعہ سوم اندازند پس برادر کلان
بر سر چشمہ آمدہ یک قطعہ سفال را در آن انداخت و توقف کرد ہیچ از اثر برادر بنظرش نہ آمد لعد چہار
ساعت قطعہ دیگر انداخت از انہم ہیچ فائدہ مترتب نشد لعد تاخیر بسیار دیگر آن قطعہ سومی را نیز
در انداخت بمجرد انداختن آن در عرصۂ قلیل برادرش در چشمہ پدید آمد دست بدست بر آوردہ
بالای فرش او را خوابانیدند و لحاف بر و انداختند لعد یکپاس کہ ہوش خود در آمد طلب طعام
نمود کہ از عرصۂ بسیار گرسنہ بود لعد فراغت از خورشش ہمین کہ احوالش پرسیدند او بیان کرد کہ
آن بچۂ مار ہمشیرہ زادہ بادشاہ جنات بود کہ بدین قالب در دامن من آمدہ کشتہ شد بمجرد مردنش
آتشی در سراپای من در افتاد قریب بود کہ سوختہ خاکستر شوم ناچار در چشمہ آب خود را انداختم
کہ دو جوان قوی ہیکل بدشکل ہر دو بازوی مرا گرفتہ در صحرای لق و دق کشیدہ بردند بعد قطع مسافت
بسیار دروازہ شہری بہ بزرگی تمام پدیدار گشت پس اندرون شہر بردند دیدم کہ بازارہا

خاموش افتاده اند که هیچکس خبر ایشان نمیگیرد و باخود میگویند که چرا ما را پایمال مینمایند بقول مرزا
رفیع سودا شعر تکیہ خاک لے تو چھوڑ کے غافل پلنگ وخواب ؛ آخر تو پھر یہی ہے کہ چھاتی پہ سنگ
وخواب ؛ فاعتبروا یا اولی الابصار نعمت خان عالی نیز در همین دایره مدفون است اما
قطعه علیحده مسجد دارد الغرض میر صاحب موصوف کارے کرده اند وحسناتی نموده اند که تا قیام
قیام مورد حسنات وثواب خواهند ماند هستند اما کرامات وخرق عادات میر مومن صاحب قبله شمه
نمونه از خرواری بیان میشود حقیقت اینکه احوال دنیاداری و وزارت ایشان که در احوال قطب شاهیه
بارها هم آمده است مهذا خرق عادات یکی آن که مشهورتر است ومردم اعزه که بیان همی کنند
اینست میگویند که دو برادر حقیقی از منصبداران سلطان عبدالله قطب شاه متعین میر مظفر وزیر بودند
که شبانه روز حاضر نزد میر مظفر میماندند اتفاقا بادشاه برای سیر وشکار بر سر چشمه بیار موسی فرود آمد
وتمامی لشکر نیز خیمه ها بر لب دریا که موسم گرما بود داده مقام داشتند چنانچه این هر دو برادر نیز در خیمه
خود بودند وهر دم لشکر از کمی آب در میان دریا چشمه های خرد از ریگ برآورده آب از ان میگرفتند
در آن چشمه ها که بدرجه دو دو ذرعه کم وزیاد عمیق بودند روزی هر دو برادر همراهی وزیر که حاضر دربار
بادشاه گردیدند آنروز میر مظفر را در باب مقدمات کلی وجزئی سرکار تاخیر برخاست شده بدیر
باریاب ماندند برادر خرد با برادر کلان خود گفت که مرا بسیار گرسنگی عاجز نموده است که جان قرار نمیگیرد
اگر حکم فرمایند به خیمه رفته چیزی خورده حاضر شوم برادر کلان گفت بسیار خوب ما احتیاج آمدن شما نیست
بالای خود در آنجا میرسم پس برادر خرد از دربار برخاسته بخیمه خود آمده همین که رخت دربارے
از بدن خود [illegible] بچه مار از دهنش برفرش افتاد منصبدار مذکور او را بدست خود از چوب کشت
[illegible] مردن آن بچه [illegible] سوزان در پیکرش مشتعل شده بیقرار سخت گردید و فریاد برآورد که سوختم
[illegible] خود را در چشمه آب خرد آب انداخت واز نظر مردم غائب گشت

القصہ بعد مدتی کہ میر مومن صاحب قبلہ وارد بلدہ شدہ بوزارت سلطان محمد قلی قطب شاہ فایز گردیدند دائرہ
بیرون دروازہ یاقوت پورہ زمینے خرید ہ وقف ساختند بعد از آن این زمین دائرہ اندرون
بلدہ کہ خود ہم در آنجا مدفون اند بخوشش خریدی گرفتہ خاک پاک کربلای معلے طابیدہ پاشیدہ
وقف فرمودو یک حمام نیز بہ احداث در آوردو متصل آن چاہ عمیق تیار کنانید و یک صد کس غلامان
زر خرید خویش را از مسائل فقہی ہر دو طریق امامیہ وسنت و جماعت آگاہ ساختہ تربیت نمودہ معمور
کار تجہیز و تکفین اموات خلائق بغیر گرفتن اجرت گردانید و مکانہای متعدد و دو کانہای بسیار
و قطعات زمین خرید کردہ در مدد معاش اینہا داد کہ از ان اخراجات قوت لایموت خود ہا
نمودہ دست دراز نکنند تا احدی را اذیت نرسد و معمور کار مقرری خود باشند چنانچہ درین ولا
اولاد آنہا بسیار طبقات شدہ در گذشتند و الحال کہ ہستند خدمتہا بخوبی میکنند زنہا برائے
زنان و مردان برای مردان معمور کار اندا ما اجرت خدمت میگیرند چرا کہ آن مکان ہا و قطعہ ہا
و دو کا کین حالا از بسیاری اولاد و احفاد و بتفرقہ علمای حکام باینہا کفاف نمیکند گذران اینہا
بر اجرت تجہیز و تکفین و تدفین میت است اما عاید بن بقدر مقدور خرچش و نام آوری خود میدہند
و سر انجام بسیار بہارست میشود غرض مرفہ الحال اند و زنان عاجز کہن سال اینہا رخت بدنی و اسباب
پارچہ اموات را شوب داہندہ در چوک بلدہ میفروشند و غربا دیدہ و دانستہ برای کفایت خرید میکنند
اما برای دفن خریدی زمین نیست کہ تمام دائرہ وقف کردہ میر مومن صاحب قبلہ است خرید و فروخت
ندارد و الحال دو حصہ زمین دائرہ در آبادی مکانات ذیمقدور و بیمقدور در آمدہ یک حصہ باقیست
کہ در آن میان قبرای بیحساب اند تمامی از فقرای کاملین و علمای مومنین و فضلا و واقفین و امرای
متجرین و نیز بادشاہان و شہزادہ ہای پیشین ہر گاہ کسی برای فاتحہ فایز شود اول اینکہ ہر قدم
بر سر ہر سر فرازی افند کہ بغیر شوکت و شان دنیوی در رہگذر خلائق در زیر تاب آفتاب

هر دم بر طبق وصیت آن حضرت منتظر بودند که شخصی سوار شتر تیز رفتار با اسباب تجهیز و تکفین وارد
گشت و بامور لابدی پرداخت و شب در آن مقام بسر برده صبح روانه مقصد خویش گردید هر گاه مردم
از حالش استفسار نمودند گفت از نجف اشرف برای درستی کار شاه چراغ مرحوم حسب الحکم امام علیه السلام
مامور شده با اسباب ضروری رسیدم و دو پهر روز بمقام من فلان منزل بود یعنی منزلی که اگر کسی برود البته
در ده روز خواهد رفت این هم از عجائبات روزگار است پس از مدفون و آسوده شدن آن حضرت
گذرگاه اهل اسلام بسیار درین مقام شد بعد از سالهای دراز که بلده حیدرآباد هم صورت آبادی
در گرفت ورود حضرت سید نور الهدی علیه الرحمه با سادات چند معه برادر خویش بوقوع آمد و آنحضرت
این مقام را که در آنجا قبر شریف است پسند کرده مدتی بسر بردند لهذا مجمعه اهل اسلام همواره گردیده
تا اینکه آنجناب را هم وقت موعود در رسیده با مردم همراهی خود فرمود که هرگاه من قضا کنم غسل داده
تکفین نموده منتظر باشند که شخصی سوار اسپ با دیبا با نقاب و نیزه در دست بسرعت برق و باد خواهند آمد
و همه مدفون خواهند کرد هیچ فکر قبر نکنند و خاموش باشند نشود که کسی متعرض حالش گردد و یا نام مبارکش
پرسد خبردار هرگز هرگز پیرامون این حال نگردند روزیکه آنحضرت رحلت فرمود و موافق ارشاد همه
مردمان منتظر بودند که دفعتاً سواری بسرعت تمام رونق افزا شد و نیزه را بزمین زد و اسپ را به نیزه
گذاشته خود دست مبارک بزمین نهاده قبر تیار از زمین برآورد و ایشان را در قبر فرود آورد
موافق معمول قبر را هموار نموده فاتحه خوانده روانه گردید اما بر سر هر زمین که سم اسپ آنجناب منقش
گردید زایل گشت چون بر سر سنگ فرو نشست زایل نگردید چنانچه در بیجا هم بوقت مراجعت آنحضرت
نقش بر سر سنگ بر آمد تا حال آن سنگ در مقام آنحضرت موجود است و هر قوم زیارت میکنند آن سوار
خود جناب مبارک مرتضوی علیه الصلوٰة والسلام بودند که برای دفن ایشان تشریف آورده مراجعت
فرمودند قبر شریف آنحضرت و برادر آنحضرت و مقبره همه از سنگ سیاه است که مشهور بسادات و اهلبیت

که اندرون بلده حیدرآباد سه مزار و گنبد آنجناب واقع است دوازده قطعه مشهورتر است در حینیکه
بلده حیدرآباد باحداث نه آمده بود درین سرزمین که فقط صحرای ویران پر از اشجار صحرائی بوده
چند خانه برهمنان بالای مقام شاه علی بنڈه آباد بودند وایشان باطراف وجوانب بمعمورات مثل
سیکاکول و راجبندری و دیگر قصبه ها و قلعه ها تا بدریای شور رفته از حکام آنجا وعمایدین هندوان
فائده برداشته بخانهای خود ها آمده ایام مقرری در زن و اطفال خویش بسر برده باز باطراف
وجوانب سفر میمنودند سوای این قوم هیچکس از مسلمانان درینجا نبود واتفاقاً شاه چراغ صاحب علیه الرحمه
از نجف اشرف حسب الحکم وارشاد جناب مظهر العجائب والغرائب علیه السلام درین سرزمین وارد شده
جاییکه قبر شریف است مقام گزیدند هرگاه بعد ورود آنحضرت برهمنان مذکور آنجناب را بلباس
درویشانه متوکل علی الله دیدند و نیز از تصرف و توجه آنجناب همه معتقد شده هر روز صحبت
داشته خدمت میکردند از آنجا که فیما بین آنجناب و برهمنان مسطور تعرف زباندانی نبود کلمه و کلام
باشاره میکردند تا اینکه رفته رفته در چند روز فیما بین ایشان حرف شناسی هم بظهور آمد محبت
بدلها جا کرد چون راسته کلان سرکار از گلکنڈه و ولور کنڈه وغیره از مقام آنحضرت پیوسته بود
مردم رهگذر آنجناب را به بزرگی و تقدس دانسته می آمدند و بعضے یک شب و دو شب مقام میکردند
فی الجمله فرودگاه مردم اهل اسلام گردید تا اینکه وقت موعود آنجناب در رسید آنحضرت بعضے
اشخاص معتقد را فرمودند که هرگاه در عرصه یک روز و دو روز مرا ازین جهان روانه سفر آن جهان
یابند درباره تجهیز و تکفین من زودی نکنند که از جناب امیر المومنین اسد الله الغالب علیه السلام
شخصے سوداگر مقرر شده است بر وقت خواهد رسید و او همه اسباب ضروری همراه خود خواهد آورد بکار من
مشغول خواهد شد شما هم شریک حال او باشید و از طرف من سلام برسانید چون در عرصه چند روز حیات
آنجناب بمرض عازم سفر آخرت بنظر آمد مردمان که معتقد بودند خبرگیران ماندند تا اینکه روانه مقام اصلی خود گردید

در دیار ایران مخدوم بادشاهان عالی تبار بوده اند و بتجربات شایسته جلیل القدر مدار المهامی
و وزارت معمور یا مانند و خود میر صاحب موصوف خدمات لائقه و مراتب بلند گذاشته وارد حیدرآباد
شده در عهد سلطان محمد قلی قطب شاه مختار دولت بوده در نسق امورات سلطنت بآئین بهین
فرمودند و در جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی وغیره فرد فرید منتخب روزگار چنانچه قصاید غرا و اشعار
دیگر که در تهنیت جلوس سلطان محمد قطبشاه قلی فرموده مشهور آفاق و دلیل بر علو ادراک است
معهذا در طهارت و تقدس و عبادت الهی معه تهجد گذاری و نماز اشراق و دیگر عبادات و اوراد
و ادعیات شانه شبانه روز مشغول باوجود مشاغل دنیاداری سر مو تکاهل و تساهل نمینمودند و مشهور
تر است که آنجناب بعد جلوس انتظام امور سلطنت پادشاه ممدوح تا عهد سلطنت سلطان عبدالله قطب شاه در عالم انزوا
بعبادت الهی مصروف بوده ایام موعود بپایان رسانید و متوجه معاملات دنیوی نمیگردید اما درباره
عملیات که زبان زد خاص و عام و مشهور انام است در هیچ تاریخ بنظر این حقیر نه آمده و نیز زبانی اعتصام الملک
بهادر ادام الله عمره عرض بیگی حضور پرنور که از جمله سرآمد مورخان عهد اند متواتر بادراک و افهام
عاصی همین معنی در آمد که در هیچ تاریخ ذکر عملیات آنجناب بقلم نه آورده لیکن بر زبان خلایق این بار
آنقدر مشهور و معروف است که مرتسم خاطر و مشهور انام که دل صداقت منزل باعتقاد کمترین و معتقدین
و محققین و غیر محققین علی العموم موافقین و مخالفین تکذیب آن راضی نمیشود بمعنی اینکه کلام الجمهور
در نفس الامر مانند حدیث متواتر بی شائبه کذب یقین کلیست بلکه در هیچ ادراک شبهه نیست الغرض آنچه
حکایات زبانی هزارها خلایق متقدمین که آنها از آبا و اجداد خود ها بهمین سلسله که بطنا بعد بطن
استحقاق وثوق دارند و نیز از بعضے بزرگان صداقت نشان که حکایات عجیب و غریب معائنه
شده ظاهر انتظار و سماعت رسیده دلیل بر کرامت آنحضرت است لهذا حقیقت بنای دائره میر صاحب
موصوف و بیان عجائبات آنجا بقلم می آید پوشیده نماند که دائره میر مومن صاحب قبله موصوف

عمارتها که اندر دا

و دہ دوازدہ خدمتگاران شاگرد پیشہ و فیل و اسپ میانہ ہمہ ہمراہ میباشند اینہم از جملہ عجائبات است بعضے گویند کہ تسخیر اجنہ نمودہ است اما از تعویذ و فتیلہ و عملیات وغیرہ ظاہرا ہیچ ربطی ندارد العلم عند اللہ واللہ اعلم بالصواب **عجائب دیگر** شخصے فضل علی نام اہل ہند بسن سی وپنج سالگی سیر کنان از زیارت کربلای معلی و نجف اشرف و کاظمین شریف وغیرہ سعادت حاصل نمودہ وارد حیدرآباد است کمالش اینکہ از زبان خود بے استعانت ادا و چیزی بچیزی از برگ صدای جانوران خوشنوایان باریک نوای و شیرین صدای میگوید کہ بلبل خوش الحان و چنڈول و پدا و آلقہ و دیر و کنجن و اکن و شارک و طوطی یعنے مینا و طوطا و جمیع اقسام اینہا بپاسنگ او نمیرسید بلکہ در میان مجلس متفرقی اینہا مثلاً در عرس سالیانہ مالی میان مرحوم سیف الملک ولد ارسطوجاہ اعظم الامرا کہ ہمہ اہل این فن قریب یکصد کم و زیادہ قفس ازین جانوران جمع میشوند در عین نغمہ سنجی و تفریح مزاج جانوران مذکور ہرگاہ فضل علے در میان اینہا آمدہ بخوش صدای در مے آید ہمہ جانوران خاموش شدہ ہیچیک بہ مقابلہ بر نمی آید مہاراجہ بہادر دو روپیہ روزمینہ میدہند و بوقت سہ پہر شب کہ در میان شعرا میباشند او را فرمودہ اند بصدا در آید و سماعت میکنند و از مرشد زادہ ہا و امرا و صاحبان انگریز نیز فائدہ ہا برمیدارد و علم موسیقے و مرثیہ خوانی و سوز دانی عربی عجمی بہرہ وافر دارد

## ذکر احوال متفرق از انجملہ کیفیت میر مومن صاحب قبلہ استرآبادی و بنای دائرہ ہا وغیرہ الیشان و دیگر بزرگان کہ در آنجا آسودہ اند

صاحب تاریخ قطب شاہی بالقاب طویل مینویسد چنانچہ در احوال سلطنت سلطان محمد قطب شاہ ہم گذشتہ و میر ابوالقاسم میر عالم مدار المہام سرکار در حدیقۃ العالم تالیف خویش مینویسد کہ بزرگان آنجنابہم

بخواهش تمام وخاطرداری تمام میگویند که اگر تکلیف نشود ما هم منتظر دیدن کمال شما هستیم مشار الیه
بذات خود در حجره یا در دالان ایشان نشسته یکبار اشاره میکنند از سقف مکان آن امیر روپیه ها
بطور آب ناودان بر فرش سیر میریزند دو هزار چهار هزار پنج هزار اگر خواهند تا هر قدر خواسته باشد
می افتند و هرگاه اشرفیها یا هونها حکم کنند همین قدر سیر میریزند تا وقتیکه حکم نه کنند موقوف نه میشوند
چنانچه در مکان راجه دهیراج بهادر روپیه ها قریب پنجهزار و اشرفیها قریب پانصد مهر از سقف
مکان ایشان بر افتاد و مشار الیه مذکور یازده روپیه و دو اشرفی نذر راجه صاحب مذکور نمود
چون انصراف داد نذر روپیه ها را مرادی داد و اشرفیها را بروپیه ها بحساب بازار گرفت و در مکان
خانخانان هم همین اتفاق شد معهذا مشار الیه معاش یک حبه از هیچ جا ندارد و اخراجات ذات
و سه بندی و سواری میانه و اسپان و فیل و شاگرد پیشه وغیره از دو هزار روپیه ماهوار کم نیست
که ماه بماه میدهد و اخراجات باغ که در چهاونی انگریز بهادر زمینی خریده باحداث در آورده
و هر روز تیاریش جاریست باغی تیار کرده است که هر مکانش دلچسپ و در هر مکان فرش اطلس
و شجر و قالین عمده را گسترده دارد حوضها هر یک باختراع نو بنو و اوضاع مختلف دلپسند چاهی
در آن میان واقع که آبش صاف و شیرین و سبک و سرد تر و هر هر چمن او تراکم اشجار لطف تازه دارد
صاحبان انگریز اکثر می آیند و سیر میکنند و بسیار پسند کرده اند و خود مشار الیه در هر ماه دو سه بار
جلسه تماشای رقص طوائفان خوش صدا و پریرویان شیرین نوا با آشنایان و محبان و دوستان
بطعام لذیذ می بینند با اینهمه مرد نهایت خلیق مشفق صاحب مروت و سلوک بغیر احتیاج دیگری در خیر و
خیرات بسیار مصروف نهایت ساده مزاج عجب و تجبر در مزاجش بالکل نیست در بلده مکانهای
متعدد خود در خریدی آورده فارغ البال خوش گذران میکنند در عرس و جاترا و تماشا سیر کنان
تفریح مزاج خود میکنند در سواریش قریب سی جوان و پنجاه جوان برقنداز و شمشیر بردار و تفنگ بردار

در امانت و
بجوش بشی نیز باید گذاشت کر
ابراین صفت برسانندگان لذت چہ وفا و ادیمیز کید
است بحیثیت تابجیہ جوہر و نالان حقوق ذوی الحقوق نمود و کوہ نور بر
آوردہ اگر والماس یکمثل بود وفا الاحز نگہ ایست کر از آن جز نلنذ چشم چند بینندگان کر
بہمل مناسب بنانع و تجویش بر یکتا بینہ دیگر چہ جو دل انقاد درود و دوم قالب
شاکیان دیو ررو دریا ہندگان کو شیدن جوہر بیشی بہا است کہ تجیز
اسرار دانست بہ بمواقع مالو دیدہ سنا کرہ متشدہ از ان مجہول
سگ پیوند و صاحب دل باید ہموارہ در الیتام دل شاکر کوشند تا ازشم
بہ ایش شام قاطنان اکناف و اعطار و بلدان
معطر ماندہ کوہ نور و شب
بحیثیت

اصلاح
خود بود ولیا تا انو او دا
آنکہ و دل غلط او صورتش تباہ دہ بیاد ش
بالا انجام مرد و نتایج ہم از تحریش در ان تا جر آبکار بر شمس و دیت
ولیدا کرد بہ تغیر تشبیہ کر دید الملخص بان ابا جہیں ازین ابتدا کا دانید
ارسال القدر کار الرحمن شین فتگان ازین و ارحجاز و اجر جواز عین سرا
فاتحہ و با اولی الالباب اید من ابو الفضل تاریخ الآخرین و اقبال نامہ جہانگیری
و تاریخ قاطبہ و اکبر نامہ شیخ ابو الفضل و تاریخ فرشتہ و تاریخ
و منتخب التواریخ شیخ عبد القادر بدایونی و تاریخ اکبری
سلطانی و طبقات اکبری
معارف

خواجہ نظام الدین احمد و تاریخ یحیی و سفرنامہ امیر شاہ و تاریخ افغانستان و قیصر ہند و تاریخ رشید الدین خانی و غیرہ کتب تواریخ فقط احقر میر احمد علی و دوسرے

پس فی الحقیقت این الماس را این قسم ہیچ نسبت نیست مشرع بین تفاوت رہ از کجاست تا بکجا
و صفت مثقال را شش تولہ چہ نسبت باشد در تمام مملکت ہند و ولایت ایران ہر گاہ حکاکان را
حکم شد کہ تختہای این الماس بتراشند پنجاہ روپیہ مزدوریش خواستند کہ از آنمیان ہفت تختی عمدہ باریک
شفاف تراشیدہ میگذرانیم کہ کوہ نور و دریای نور محمد شاہی را پیش این تختی ہا قدر و منزلت
نباشد تا حال قیمیکہ بود بوست در جواہر خانہ سرکار داشتہ اند عجائب دیگر از دیار
ہندوستان خاص از شاہجہان آباد شخصے ذی منصبی از قوم برہمنان رام تن نام از چند سال
وارد حیدر آباد شدہ کہ ہر گاہی از امیران نامور عمدہ سرکار را منظور شود مشار الیہ را در مکان طلبیدہ

[illegible]

... شاه شاهنشاه ایران

... سیاحت اول ...

[illegible]

واز و
استفسار احوال عیال کرد
شهزاده از صداقت جبلی صورت حال را بر سبیل
از ملوذ در بحث تنگ تحقیق و تفتیش کردن زر انجم سرای شاهی بیافت
خیلی متعجب گردید و در شاه نگهبانان سخت برگماشت و شاه عیال خود را
از جنگ دشمن قوی که در آن آوان کسی از اطراف و جوانب پا و دم مبادرت
نیز در نیافته سجده شکر بجا آورد و قید و بند محافظان بر شاه سخت تر
شد بلکه پاسبانان گشت یعنی گردش پهره ادا نشانید و جهت سرای و نگهداشت
چهار هزار نفر مقرر بودند و علاوه آن بست و هشت نفر تمام شب مشعله بدست
دور تا دور شاه میگشتند و هر روز یک قرتمان روغن کنجد بحضور شاه و شهزاده
میکلان می گفتند که تمر جواهر مع الماس فحج بدبید و گردیدن روغن نخ شده
بعد ازان الم کشته سوخته خواهی شد و نیز بلعش میرسانیدند که راجا لاهور نقش
آرامی رد و بین دارا ساخته است که شاه را در انداخته بحضور و سعر بحضور دارد
و اگر جلاد برای برآوردن جهان بین شاه دارانید و قرب روزه روز ده بار
آماده میگشتند و در ماکولات و مشروبات نهایت سختگیری و قساوت قلب
و سهل انگاری میکردند و هم آن وزبان مطالب الماس فحج و تمر جواهر
بیمود و شاه از مشاهده آن حال مرگ را
بر زندگی رجحان میداد

ودست التجا
وشاه آنگاه واقع هم کرد و غم و زاری کرده
کلمات نجات از دست این سدوی بیا آن بیگ درکرد لیکن
از صورت تکلیف و جور گرفت لیکن بی بدر چاپین و ادا طاقتیه
نبیره ابوالفضل کریم بیگ کلان و دیگر پیش خدمتان شاه جان داشتند
میرزا ابوالحسن خان و دیگر نوکران شده پیش آمده راه کردند و شاه
شاه تهماسپ لود و میرزا ابراهیم وزیر که نوکران خود را کرجان فدا و جانبازی
شاه بیچیس الثقال نموده بجهت پیش خدمتان خود را نقرار کرده
و آنها الصفدر وقت زنش یکی از پیش شاه نیز وجواب آنگاه خود و هم چنین
بیادار و ند و شاه وقت شاهی که ابر و لیس شاه یکی از بکنند و هم از ایران
شاه عجب بود و هم بود وقت شاهان ما اتر نوشتگار گذار دل خداوند آن
تعلیم ورسد و کار از قواعد حرکات و سکنات ابا جی نمود در گذار دل خطا
ودر نفس پیش خدمت و وزرای از مسدود که و هیچ سلطان دنی السنا و لطفا
و آب و تاب و نشوونما از سلک شاه امری و انه و برالطرز تعداد ارتحال اسر عیشت
کسب شورند شاه طبش شده تغییر لباس شود و خود در الطراز شاه دنبال
وار سواد استانی ساخته بر سر چیده و در گردن همراهی گاو در سمیان
قرار انداخته عصای کلید دار برب تقیاب ویاد و نقش خود سمان
بمیرزا ابوالحسن خان و میرزا ابوالطالب خان کرد ابنای خودرا الطبیب اوزان مرشد اسرار
و ذریه ایشان رشید و مسیح کردند ایشان از شناختن از کوچ
و دیدن و مدراک گذشته بهر دو آب بر
و دران بعث آب برداشت
پاینده

سر موسے
تخالف و فساد کرده و لقرار
میعاد الی یوم التناد مطیع و منقاد و باسم بادشاه
تخالیفش را منتحی وار صدق دل میدانست کوه نور خواسته برنجیت سنگ
سپرد و این امر در سنه ۱۲۲۹ هـ و سنه ۱۸۱۳ ع بظهور آمد و اوبی سرور شده کنجیان
قمی القلب را برخاست نمود برین هم بعد دو روز را جازت ملاقات حرم رفت
الغرض چندی بدالصورت گذشت تا اینکه شاه را بکا عذر دی سردار محمد عظیم خان
حاکم کشمیر بلوم و ملاشیر محمد معتمد او را متهم کرده لقید شدید در روازه لاهور نمود و رنجیت سنگ
بدرزم وزیر فتح خان در سنه ۱۲۳۲ هـ و سنه ۱۸۱۶ ع عازم پشاور شد و شاه را با وجود
استمداد و مرتبه نشاق طوعاً و کرهاً با خود برد و بمنزل روتاس رسیدند
فتح خان از پشاور رو گردانده بیره جات رفت و رنجیت سنگ بلاهور معاودت
کرده شاه شجاع برا بدست رام سنگ سپرده در راول پندی گذاشت و بالقضای
مدتی قلیل رام سنگ و کهر گ سنگ تمام اسباب صندوق خانه و فراش خانه
شاه بحیله ربودند و بزر خزانه بتمنای وصول فتحیاب سرقت نمودند شاه سببش
پرسید عذرهای لا طائل پیش و بالطائف الحیل گذرانیدند عجب تر آنکه رسیاکار
رنجیت سنگ شاه را با محتلان شدید الحفاظت در لاهور برده
برای بدتر از زندان ترتیب جهت سکون
و بنام معین کردند

ما بیابانان
ازین
[illegible] شاه را [illegible] بیخواست
توبیخ و تقریع عوض حمیت [illegible] وقایع [illegible]
خود را شاه کنند و لیکن پای شرع مانع این حیات [illegible] آزردگی از
سرا و دران حین از فرط ملالت جامه را [illegible]
[illegible] الشدید [illegible] الابتدا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] العلاج
[illegible] احسان [illegible]
[illegible] عیال [illegible]
اول و [illegible] بان غوغای [illegible]
متفران نمود و [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] و شکل [illegible] دولت [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
شاه [illegible] رنجیت سنگ [illegible]

فالر قدیم رنجیت

فرمای شاه بکشمیر گردید

متعهد بر آن وعده امداد جمیع فوج و بهم رسانی

سامان جنگ نمود شاه شجاع را از فتح کابل محو خاطر بود بشگفت تمام

در نهایت عجلت روانه آنصوب شد و بپیشاور ربه بهیا کردن ذخیره حرب و ضرب

سکون کرد و درین بین عطا محمدخان مختار و صمد خان ابتری و نور محمدخان

فوفلزئی صاحب ایوس را قوام بهانه سازان لشکر به دولتخانه بالاحصار پشاور در

داخل دیار شدند و اطراف شاه را نگین آسا محصور نمودند و مقید به آنکه عنه آنجا

بکشمیر برود پس از چندی محمود شاه وزیر فتح خان را با سپاه فراوان بعزم کشمیر

فرستاد و وزیر مذکور راه مظفرآباد و صعب المنازل برکنار نهاده عازم پیکار شد

با رنجیت سنگ صلح و اتفاق کرده از منازل پر و لوتنه بمیدان عازم کشمیر

وارد پیشان گشت و عطا محمدخان بمیدان ستیز شتافته هزیمت یافت و پیشم

معاودت نموده بسکر بست وزیر به نیروی شجاعت آن رابعه کشمیر بحیز تسخیر آورد

شاه شجاع را از محلس برآورده موافق قرارداد بحکم چند جمعه رنجیت سنگ

پیرداد شاه را به لاهور رفته برد و رنجیت سنگ بردو آن سفاک بیباک پس از

اعزاز و اکرام بالاکلام ظاهری چندی ساده سنگ جهت یکی و ملحق

مقرر ساخت و در حرم شاه را تنازل ازین درمیان

ملتمسه بجا داده

بود

---

وحسب اشیاع

آن بیلاد آوردگیر برادوده معالی از نیت و فردای ورود و شاه به پیشنگیر

دریابان پیش آمد و در جواب آن جواب آراسته تهنیت مجعفور نیست

فرستاده کرده او طلبید شاه جواب داد که همین نمط چند روز

التیه بعد از استحکام روابط اتحاد و جعفر خواهر رسید و به همین سنگ ار

دیگر تواترست و رکیک فی الساعت جواب باید سیاست پس رنجیت سنگ

دون کیمی رضاست باطل اشد و العیال آب فان آن کر باعث حیات و نارکی

رادنت نمود و قریب یکماه به همین منوال گذاشت و لیکن مقصود بهست نیاورد

ازان بعد براه تملق و چاپلوسی و الابه و دامن استدعا گرفت و چه نقد بکار شاه

فرو بایست حکم فرمانید تا امر به احضار سنگ گذرانیده شود شاه ابیرت لود طلب و جه

ست رنجیت سنگ بجای بار اسپ پیشکش شاه فرمود تا وقتی که ابرایل

صلح خود کرد تقدوان لود و بارالب کرد و نیست شاه فرموده و صول کرده لود

لصداقت و اتفاق بای ایکاشت شد لعبود و مواثیق موکد بگردد و خود

صورت جز در تنگی باید ولیکن و السائل از حجاب بقیاب تنفیل شود و نجزاده

تاقت رنجیت سنگ حصول کرده لود ازان سخر لعبد ناسعه و بالاجرم ازدرمانده

و آمده بعد ناسه فرمود و از آن بود نشت به اطلاع ایمان خود بشل

بابانا ابیب و کالش رنجیت سوگند با ختیه تعمدانود

سر ادام الحیات و دراود

دانجاو

از آن
طاق مستور ساخت و آن دیگری را
در چوبها پنهان داشت و فرستاده زمان شاه را معه
وزیرش محبوساً نزد محمود شاه رسانید آن شه با مروت کاربست این شعر
خطرهاست درکار شاهان بسی * که با شاه خویشی ندارد کسی بدگشته چشم از صلهٔ رحم
اخوت پوشیده جهان بین زمانشاه را به میل کشیده حصار بالا محبوس و مغلول
کرد و وزیرش را قتل نمود و شاه شجاع برادرش در سنه ۱۲۱۶ھ سنه ۱۸۰۲ء بیاوری تقدیر
و ساختگی میر واعظ و شیر محمد خان و سردار احمد خان امرای محمود شاهی دفعتاً به معارج
سلطنت افغانستان عروج یافته محمود را در زندان و عاشق شینواری را بکیفر رسانید
شعر چو بد کردی مباش ایمن ز آفات * که بد را بود بیشک مکافات * الغرض
روزی به مجالست در عین مکالمت بلطوفت و رافت و بحوفی استدعای جواهر
بمن نمود زمانشاه از سرگذشت قتل عاشق شینواری ایماء و او شاه شجاع بعض
معتمدان را فرستاده پس از تفحص تمام و تجسس مالا کلام کوه نور را گرفته و مالا مال بود
و او از غایت جهل قبالجات را بدان جمهور سپرده و فخر اینکه اسم طالب العلم بوقت
اعتدال و شستن رحمتا که بدست افتاده بود هر دو را پیدا کرده بخدمت شجاع نامزد
آورد و شاه شجاع در خزینهٔ خاص نگهداشت تا اینکه در سنه ۱۲۲۶ھ
سنه ۱۸۱۲ء میر محمد خان بشهزاده تیمور بن زمانشاه
حاکم کابل بالطیبات

عنیمت میراث
نموده سمت پشاور و اتک کشید لفران
نعمت دادن پیشکش شده امیر محمد خان مقتول و شهزاده قیصر
شیرش رماع از التماس شد محمود شاه
سفر و آلکین و دین احتلال اعتشاش خود را از بند وارهانید و بجزا جیل
علی محمد خیا ... ای صاحب ... و ثبت بازایش فرنه
انتهاز فرصت یافته بیابانید یحیی ... در سنه ۱۲۳۱ھ و ۱۸۱۶ء
لفراه کرده متعهد وزیر فتح خان بود بازنام حکومت و غیره بر کابل ... جات
سباعدت طالع مسعود وجیش باز ... از جاده ... ۱۲۱۴ھ
وشت ادبار کرده ... زمانشاه در سنه
آورده شاه شجاع آواره دشت ... راجه لاهور که آن از ... لاهور عطا
ستقرار یافت و القبر ... رنجیت سنگه راجه لاهور ... شده تحف
حکومت ... رنجیت سنگه حاضر شده ... زبان
و در سنه ۱۸۱۵ء راجی ... جهت ملاقات رفت رنجیت سنگه ... اول ... کرد
سائل و آل ... شاه شجاع برادر اول ... خان حرم محترم
نموده بود و بحال ... ولیعهد وداع ... وفادار خان ملقب بوفادار خان ... فرستاده بود
ویرانی و آتش ... بیگم بنت ... رحمت الله خان ... کارآورد
حوات زمانشاه وفادار بیگم ... ارادتش ... یوسف زئی ...
... زمانشاه ... صدیق خان ... لاهور ... غناوی ... مقتول
خود را مصحوب محمد صدیق ... امیر محمد خان وزیر مقتول
... سالار ... امیر محمد خان ... شود ظاهر
در کشمیر ... سلطنت ...
مباحث ... کابل ... انجاد و ...
کینه ... خان ... ناشناسی
پیران ۵

و قول
اول قریب بصواب معلوم میشود
و برهان این که در وقت بیع و بیع مملکت و موجود بودن
چنان تقرر این چنین جواهر نایاب را زیب بر کردن بادشاه عقل قبول نمیکند
آخر فرمانروای هند بود چندان سخاوت نداشت که اقدام بامر نالایق و خلاف
عقل کرده باشد حال بادشاه ایران افشار منتقل گشت و شاه لوچهر شفائی و نتیجت
وگران سنگی الماس را ملقب بکوه نور نمود و پس از کشته شدن نادر شاه در سنه ۱۱۶۰ھ
سنه ۱۲۰۶ھ لبنج آبادی و فرنجی چون تاراج اهل اردو و خزینه را غارت نمودند صرف کوه نور
و تخراج بدست احمد شاه درانی افتاد و دریای نور و تاج ماه بدست امرا نادری
در رسید و محفوظ ماند حتی که ابراهیم خان و عباس قلیخان بیاتی و علی خان
کرد و علیخان قیچی وغیره امرا نادری از تاخت و تاراج غنیمه درانی در زحمت بود
قوت مقاومت نداشتند در سنه ۱۱۶۱ھ و در سنه ۱۲۰۰ھ از در استظهار بارگاه محمد حسن شاه
قجر سلسله سلاطین قاجاریه در آمد و پیشکش آنان گذرانیدند از جمله آن اشیاء
دو قسم الماس یکی دریای نور و دومی تاج ماه که اولین هشت مثقال و دیگری پنج
مثقال بود که بعد از آن بیورغال و پیوسته شاهی یافتند و بعد کشته شدن شاه قجر
مذکور در سنه ۱۱۷۱ھ و سنه ۱۱۷۲ھ بجنگ شیخ علیخان زند بیرون افتاد
دریا یان فرق بدست کریم خان زند
شاه ایران در آمد

و بخانواده
زند رسید تا اینکه لطف علیخان بن
جعفر خان زند و دیگران از آقا محمد شاه قجر در ۱۲۰۹ھ
شکست خورده و تعاقبش با کرده همین نظافات سیستان دست و رفت
در ۱۲۰۹ھ بدست آن تاخته تعاقب نشینید و فان بکرمان رسیدند زاعلی بانیاد
دستگیر قجر افتاد و بال آن آبرد پس شعرت با قجر رسانیدند اتان زمان
و انا از ریش دریای نور و تاج ماه ابر آمده است چنانچه ناصرالدین شاه
تا کنون لفضل الله تعالی در تهران خانواده قجر باقی است و خراج از احمد شاه
حال شاه ایران اکثر بیست ببیر بایند تا کجا بیان کرده نور و محمود شاه والی
حال تا نادر شاه ایران پیشکش رسید و تیکه زانشاه ابراد خود و محمود شاه
و زان تا زمان شاه بیرون در سنه ۱۲۱۲ھ و در سنه ۱۲۱۰ھ شکست خورده بجلال آباد
برات امین بقر و کلات علیزائی در منزل اصفهان گرگان کرده
فرار ید و محمود شاه عقبش در دو اسپه تاخت زمان شاه وزیر تقلعه باشی شیرازی
جلال آباد بدست حرکت بلوچی نموده وفادار خان وزیر و در این بنگال
انتصد بنیاد فرست آن کیاد و تباه خوشنود بامن و فنک قید و بند لاری
محمود شاه را از دوادو آگاه پیدا محمود شاه آن از فتوحات بیمن و فناپاب تالاری
تصدید و مکن لطالب ایشان فرستاد و زمان شاه طرف من سود و دیده بازو
الماس گران بها یکی بد و نور از آنکه خود و قیمتی آن
شکست خورد بیکی خراج کرده خراج می کرد از دیده بود
دست الین او داد
بیاید

فتح غازی ملک تغلق بر خسرو خان غلام بر حکومت دهلی و تسلط

سنه ۱۳۲۱ء از خزینه تعالی بخاندان تغلقیه زان با وقایع کامل در ۱۳۲۱ء

سلاطین تغلقیه بود حتی که بعصر ناصرالدین تغلق نقل نمود پس از آن دست گردان

فیروز شاه بار بکر تغلق بیا عث کم کسی ناصرالدین محمود شاه بن ناصرالدین محمد شاه ۱۵ بن

استقامت سلطنت زائل گشت و اولیا پادشاه انقلاب پدید بار شاهی دهلی پدید آمده

بن فتح خان ابن فیروز شاه را آزاده و فرصت بدست آورده جبر کی نصرت شاه

بکار مطیع و منقاد پادشاه اختراع دولت نموده متعین شدند و بعض

نزاع بر پا شد الی سنه ۸۰۱ھ سنه ۱۳۹۸ء وزرق متقاصین از سنه ۷۹۵ھ سنه ۱۳۹۲ء

مغلوب و بین حیص و بیص قایم ماندگی پادشاه مغلوب و وقتی طرف مقابل

صاحبقران از افق اقبال تیمور نمودند که بیک ناگاه طلیعه ظفر طراز امیر تیمور

هندوستان حکم او را گردن نهادند بجز سعادت که با هم منازعت داشتند

دست چنین بند انا تو و دولت اقبال ساحت هندوستان در خشید جمیع قاطنین و اقوام

الغلابیه الملس کو زیب چیره رای زمینداران ستان بدست هر کس افتاد گوشه و در

پیش پرم دیو راجپوت که صد اعلای راجه بکرماجیت پسر راجه مان سنگه گوالیاری

منتقل گشت المؤخر در سنه ۹۳۲ھ سنه ۱۵۲۵ء چون رای سنگه همراه

سلطان ابراهیم لودی بجنگ بابر پادشاه

در پانی پت

راجه

بکرماجیت جاگیر کالپی و رنگار

افتاده چو وقعه متهوران و قلعه گوالیار آگره که قلعه داری

آنجا بهم رسانیده شکست گردید پسران ابراهیم شتافت و همراه سلطان

اسیر گردید و با با پادشاه ابن فتح الطور استقلال شهزاده همایون از غنیمت خزاین

و دفاین سلاطین باضبط و ملک بابت آگره سپردن نمود و الماس قلعه و الماس از اینکه ابراهیم اول

با رای عشر یعنی وزن باطمینان و قلیل نخواهد یک تشخیص نصیحت چاره نشیم

جیش شهزاده بر افتاد و دل باختند بعد از آن وزن قلعه و تاراج سلطنت از صفدر

سلاطین راجه گوالیار طالب از النعل باعث شان الماس مسطور الصدر به ابراهیم

پافته بملاحظه شهزاده در آگره و شیخ بنده بعض اهل بیت خبر باخت کرده سلطان از

لودی دهلی در تعلق صندل جان و فوق الذکر و شیخ شهزاده نمود القصه و قیمت

پادشاه فاتح در اول آگره شهزاده همایون شهزاده الطریق بهدیه بیت الذکر نایب

پادشاه قبول فرموده باز شهزاده بخشید از آن وقت آن الماس اکثر نزد سلاطین

پادشاه باعث شد پادشاه بابر هندوستان اند تا اینکه پادشاه ایران فتح

هندوستان کرده علاوه جان بخشی تاج بخشی به پادشاه همایون نمود و جلد و بیش

همایون پادشاه بادشاه دوران ۱۵۴۴ء بعنوان تحفه پادشاه ایران و پادشاه قبول

فرموده همراه برد و در جنگی که اشتهار کنده پادشاه همراه حصول آن کرده

سلطنت پادشاهی خود بدان ازو دست بادشاهی کرده

در آن وقت

بزمیندار آنجا خبر شد او زرگر را تنگ کرده تمامی حال الماس دریافته از برو و کلال و زرگران بگرفت
هرگاه به لچهارا و تعلقدار سرکار این کیفیت رسید او مهاراجه بهادر را اطلاع داد بهادر مذکور لچهارا را
با محمد قمر الدین خان جمعدار مندوزلی تعلقدار ملکنده نزد زمیندار فرستاده طلب کردند زمیندار
مذکور بشرط سرفرازی نوبت و جاگیر ده هزار روپیه بذات خود و اولاد خود بطور التمغا حوالۀ ایشان نمود
مهاراجه بهادر بحضور عرض نموده سرفراز کنانیدند. الماس مذکور پیشکش و نذر حضور پر نور ادام الله
اقباله ساخته مورد عواطف گشت جوهریان وقت و مبصران عهد بملاحظه و شناخت خودها آورده
مجموع بالاتفاق عرض کردند که این رقم نادر العصر و از جملۀ عجائبات روزگار است لاقیمت که پایان و بزرگان
و هیچ بلاد و امصار و ریاست مانند این رسم بچشم خویش ندیده اند و بگوش نشنیده و جوهر یکه نادر و نایاب
است قیمت آن چه طور مقرر کرده میشود پس همین که الماس لاقیمت است که در تاریخ فرشته آورده است
که در جنگ رانا راجپوت چتر پتی هند که با ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بوقوع آمد الماس بوزن هفت
مثقال بدست همایون بادشاه در آمد جوهریان آن زمان گفتند که این رقم نایاب بی مانند است

سه [illegible]

[illegible]

درآن شاخ نهاده در زیر خاک مدفون ساخت و بعد چندی قضا نمود چون قریب دو صد سال بر همین بگذشت و مکان مذکور کهنه شده در افتاد و باز دیگران در آنجا خانها از سر نو باحداث درآوردند شاید ز هم برهم شده از جای خود بجای دیگر در افتاد اتفاقاً در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری کلال قصبه مذکور که ظروف گلی میساخت روزی برای آوردن خاک میرفت آن شاخ گاو میش را افتاده دیده برای کاویدن زمین برگرفت چون تفحص کرد دران شاخ سنگ خوبصورت یافت لیکن مانند سنگهای دیگر بی رونق بود اما جهت بازیگری دختر خرد خود که مربوط تر بود پسند کرده داد و دختر ازان سنگ در میزان بازیگری طفلان تخم های شریفه جمع کرده وزن مینمود و بازی میکرد دران ایام مادر دختر چیزی از قسم زیور برای دختر خود از دست زرگر تیار کنانیده بود روزی زرگر جهت گرفتن نقره بخانه کلال آمده دید که آن دختر ازان سنگ بازی میکند دریافت که این سنگ الماس است روز دیگر کسے بخانه بنود چیزی از قسم شیرینی همراه آورده بدختر داده طلب سنگ نمود او برهم شده در حجره برده درمیان طاقچه نهاد هرگاه مادرش آمد گفت که فلان زرگر شیرینی آورده مرا داده طلب این سنگ بسیار عاجزی میکند مادرش دانست که شاید برای وزن کردن نقره میخواهد آن سنگ را در جای مخفی نهاد چون بار دیگر زرگر آمده از دختر سنگ طلبید مادرش گفت که بابا آن سنگ خدا داند که دختر کجا انداخته معلوم نیست آنوقت زرگر بیقرار شده گفت که هی های تو چه کار کردی آن سنگ الماس بود اگر مرا میدادی من ترا از خاطر خواه میدادمی این مقدمه بسمع پدرش رسید چنان مقرر شد که هیچکس از ما افشار این راز نکنند و فیما بین برابر تقسیم نمایند پس آن را بهزار دقت بشکستند چنانچه یک حصه زرگر بود دو سه قطعه شد و دیگر حصه کلال سالم بوزن شش توله پنج ماشه پخته ماند و گرنه تمام و کمال یازده توله بود و زرگر آن پارچه ها آورده بدیگر زرگران یکی یکی بفروخت و این بیع و شرا اشتهار یافته

آتشبازی بانواع و اقسام بملاحظهٔ اقدس درآورده مشمول عواطف گشت

## ذکر عجائبات و احوال متفرقات عجائب

در عاشور خانه و امام باڑه طالب الدوله بهادر حسن علیخان کوتوال بلدهٔ حیدرآباد مغلی از ولایت ایران آمده که علم کلان سنگین بوزن یک پلہ که با پنجاه کس راست برداشته نمیشود و نهایت مرتفع برابر نیزهٔ طویل را دفعتاً برداشته در کمر خود میگذارد بغیر استاده دیگر و کمک دستهای خود فقط ذات علم تنها و گاهی بالای سینه و گاهی بالای دوش خویش و گاهی بالای زنخ و گاهی کارد را پارچه پیچیده در دندان خود گرفته علم را بالای تیغ کارد میگذارد بدون گرفتن از دست خویش یا بدست دیگری که علم سنگین تر این بزرگی مانند پر کاه استاده میماند و بهر قسمیکه و بهر جا مغل خواسته باشد مغل خود رباعیات مدح امام علیه السلام میخواند خلقت خدا از التعجبهاست که این چه سر مولاست معهذا مغل مذکور فی الحقیقت قوی الجثه زور آور و مهیب نیست که از زور و قوت خود مینموده باشد مانند سائر الناس متوسط الجسامت است اما میگویند که از عالم طفلی مشق کرده بمراد رسانیده است قابل دیدنی است +

## ذکر الماس ناتراشیده

از جملهٔ عجائبات داخل شدن الماس یک پارچه ناتراشیده بوزن شش توله پنجاشه پخته از تعلقه جٹ پول مضافات صوبهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد در سرکار دولتمدار آصفیه نواب ناصر الدوله بهادر ادام الله اقباله کیفیتش اینکه الماس مذکور را در ایام سلف شخصے از قوم بقالان ساکن قصبه جٹ پول بمکان خود الماس مذکور را در شاخ گاومیش داشته و یک فرد کیفیت الماس نوشته

باستصواب میجر صاحب مذکور بر طبق حکم حضور باحداث در آمد بعد ایشان دیبولا فریزر صاحب بهادر
در کوٹهی بکار وکالت حاضر اند و در حضور نهایت رسوخ دلی دارند و مورد الطاف بیشمار اند درین
زمان انچه که اتحاد و محبت و یک جهتی و یکتا دلی فیمابین سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کمپنی مرتسم
خاطرهاست در هیچ دولت و ریاست و ممالکت و سلطنت هرگز هرگز نیست هر دو سرکار ذوی الاقتدار
کنفس واحد جدائی ندارند و تمامی صاحبان انگریز دولتخانه امید خویش دانسته در فدویت و جان
نثاری و خیرخواهی سر مو فرو گذاشت نمی نمایند هر روز مدارج اخلاص و اتحاد یوماً فیوماً از طرفین ناشی
زاید است او تعالی شانه ازین زیاده تر گرداند که موجب رفاه خلایق و باعث امن و امان رعایا
و برایا که ودایع و بدایع الهی اند ظاهر است و جمعیت انگریزی بر طبق معمول بالای مقام تالاب
حسین ساگر فرود آمده محکوم حکم خداوند نعمت است که سر موی از اطاعت فرمانبرداری قصور نمیکنند
و فریزر صاحب نهایت دانای روزگار نیک طینت مآل اندیش ذی اخلاق فرد فرید منتخب زمانه اند
و مانند ایشان خیرخواه سرکارین ظاهراً دیگری وارد سرکار نگردید و حضور پر نور را بدل توجه بحال
ایشان است که مشهور آفاق گردیده اما ضیافت حضور پر نور اول حشمت جنگ کرک پاتریک در عهد
حضرت غفرانمآب نمود و آنحضرت را در کوٹهی که نو تیار شده بود و تحایف لایقه بسیار گذرانیده تماشای
عجیب و غریب آتشبازی ولایتی بملاحظه اقدس در آورده مورد الطاف گشت بعد ازان کپتان
سدنهم صاحب بغرض ضیافت حضرت مغفرت منزل مشرف گردید و تحایف بسیار ولایتی معه عماری زر دآئینه
جالدار و منزل گهی ولایتی با جوڑی اسپان ٹانگن نیکوی گرانبها و اسپان عربی بیش قیمت
و فیل بزرگ عماری لایق سواری خاص و دیگر اشیای بری و بحری ولایت بنظر انور در آورده
درجه پذیرائی یافته مورد الطاف گشت من بعد مارٹین صاحب بضیافت حضور پر نور آصفجاه
رابع نواب ناصر الدوله بهادر ادام الله اقباله بجا آورده تحایف بسیار گذرانید و تماشای عجیب و غریب

متکلف صاحب را از خدمت وزارت واگذرانیده بکار وکالت حیدرآباد مفتخر ساختند مشارالیہا
آورد کہ بزرگان ریاست چون احیای اجرای عمدہ مقرر و معمور سفیر باید و می بینند کہ او سرانجام آن
کار بدرستی داد پس او را بخدمت عمدہ تر معمور و ترقی سفیر باید نہ اینکہ بالعکس آن بعمل آرند صاحبان
صدر بسیار مسرور شدہ گفتند کہ شما از خدمت وکالت حیدرآباد ملول خاطر شدہ اند ہرگز ہرگز
آزردہ نشوند کہ دریں ایام در دستور العمل کونسل کمپنی انگریز بہادر خدمت وکالت حیدرآباد بالای
وزارت دہلی تفوق پذیرفتہ پس شما را از صدر مرتبہ بلند سفیر لیس را لازم کہ شکریہ این عطیہ کبری و موہبت
عظمی بجا آوردہ روانہ مقصد موفور السرور بشوند بعد ایشان مارٹن صاحب بتاریخ چہاردہم صفر
سنہ یکہزار و دو صد و چہل و یک ہجری روز چہارشنبہ بوکالت آمدہ با ہمہ نیکنامی بسر بردہ
درعرصہ قریب سال روانہ صدر کلکتہ گردید در روز جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت حضور پرنور
ادام اللہ اقبالہ حاضر دربار بودہ تہنیت بجا آورد پس تا آمدن اسٹورٹ صاحب وکیل دیگر بارنٹ
صاحب در کوٹھی بودہ اجرای کار سرکار خویش میںمود آنا معاملہ داد و ستد کوٹھی ولیم پالمر صاحب کہ
بانفاق سیٹھ نبکٹی داس وغیرہ سابوان کاروان و ندی پار وغیرہ جاری بود و امیران و تعلقداران
سرکار را سر دست اجرای کار پیشہ متکلف صاحب موقوف نمود و زر قرض کوٹھی قریب یک کروڑ روپیہ
کہ بجانب مہاراجہ بہادر واجب الادا بود آنرا سود موقوف کنانیدہ رقم واجبی کہ اصل بود لاک روپیہ
را سالیانہ ہفت لک روپیہ باقساط مقرر کردہ عوض سالیانہ پیشکش سیکاکول کہ ہفت لاک روپیہ
سال بسال در سرکار دولتمدار صاحبان انگریز داخل میکردند تا ادای زر مقروضہ مہاراجہ بہادر پیشکش
مذکور در آن نشان دادہ فیصلہ کنانید الغرض بتاریخ نوزدہم جمادی الاول سنہ یکہزار و دو صد
و چہل و شش ہجری میجر اسٹورٹ صاحب در عہد دیوانی منیر الملک بہادر و مختاری مہاراجہ بہادر
وارد حیدرآباد گشتہ بسیار برسوخ دلی مطیع و منقاد حضور ماندہ چنانچہ پل نوجانب چادرگھاٹ

از مهاراجه بهادر فایده کلی بسیار بر داشته بروانه مقصود گشت چون خبر آمد آمد مٹکاف صاحب رسید
و مشهور شد که مشار الیه از حرکات راجه مذکور که خلاف مرضی حضور پر نور است از طرف مهاراجه بهادر بے
آنکه ملاقات بایکدیگر شده باشد یعنے صاحب مسطور بباعث این حرکات کشیده خاطر هست رسل صاحب
مذکور بپاس خاطر راجه مذکور بر خلاف آئین و دستور سرکار خویش تا رسیدن مٹکاف صاحب مذکور در کوٹهی
انگریزی بمقام خود ماندند و بوقت ملاقات مٹکاف صاحب با مهاراجه بهادر بمکان بهادر مذکور بروز ضیافت
خود هم همراه صاحبان انگریز رفت و در تخلیه از طرف مهاراجه بهادر بسیار بسیار تضعیف دلی کنانیده
باز روانه کلکته گردید این معنے که خلاف آئین است و گاهی ملاقات معزول و منصوب بوقوع نه آمده
محض بپاس خاطر مهاراجه بهادر بعمل آورد که ممنون گردانید معهذا ورود واخلاص با خان صوبجنگ
منتظم الدوله مختار الملک مٹکاف صاحب در سنه یکهزار و دو صد وسی و هشت هجری بوقوع آمد و او
بموافقت مزاج مبارک حضرت مغفرت منزل قریب دو و نیم سال معمور بود خود بخود استعفای خدمت داده
روانه دهلی گشت گویند وقتیکه مشار الیه بمعموری خدمت وکالت حیدر آباد از صدر کلکته گشته وارد بلده
گردید برای عرض حضور پر نور حضرت مغفرت منزل نزد منیر الملک بهادر دیوان و مهاراجه بهادر پیشکار
مختار کار سرکار گفته فرستاد که من در پیشگاه بادشاه دیجاه دهلی اکبر بادشاه بسرفرازی خدمت
جلیل القدر وزارت معمور بوده در جناب والا حاضر شده ام میباید که ملازمت من به نسبت وکلاے
دیگر باز دیاد الطاف که معمول مستمره وزارت است بعمل آید مشار الیهما این معنے بعرض اقدس رسانیدند
ارشاد شد که شما چه جواب داده اید ایشان عرض کردند که جواب اینقدر منحصر بر ارشاد حضور پر نور است
فرمودند باوشان بگویید که هر چند شما بوزارت دهلی معمور بوده اید اما درینجا که بکار وکالت حاضر شده
از قسمیکه معمول ملازمت دیگر وکلای گذشته بوده است بدان موجب بظهور خواهد آمد چرا وزارت
صدر کلکته
را گذاشته بوکالت راضی شده آمده اند از رسم مستمره قدیم زیاد نخواهد شد معهذا گویند هرگاه صاحبان

بمقام کنهانه کرک پاترک حشمت جنگ حاضر دربار حضور پرنور شد و خریطه عرایض گورنر گذرانیده همراه
لشکر فیروزی ماند بعد رونق افزای حیدرآباد مدت قریب دوازده سال بکار محوله خویش معمور بود
چنانچه ذکرش متواتر تحریر بدر آمد پس در جلوس و سریرآرای حضرت مغفرت منزل و دیوانی و مدار المهامی
میر عالم بهادر در سنه یکهزار و دو صد و بست هجری روانه کلکته بسبب امورات چند که سابق بقلم در آمده
شده و بالای جهاز قضا نمود در وقت وکالت حشمت جنگ و مدار المهامی ارسطو جاه چهار پلین دیگر ملازم
سرکار شده با ملک مفتوحه کرپه و سدهوت وغیره در عوض تنخواه جمعیت انگریزی مرحمت گشت چنانچه
سابق گذشت و منشی عزیز الله در سوال و جواب وکیل مذکور نزد ارسطو جاه حاضر میبود و قاضی محمد
عزیز الدین بر کوٹهی خزانه انگریزی معمور کار بوده و او بسیار مرد خدا پرست چنانچه در ینولا پسر کلانش
محمد فخر الدین عرف نانا میان معمور خدمت موروثی است او هم در آدمیت و اخلاق مستثنی است
و شوق اسپان بسیار دارد بعد روانه شدن حشمت جنگ در سنه یکهزار و دو صد و بست هجری
کپتان طامس سدنهم از ورود تا رخصت حاضر دربار گردیده چون در علم عربی و فارسی بهره وافر
داشت در مزاج مبارک حضرت مغفرت منزل بنهایت برسوخ در آمد که اکثر بوقت ملازمت از نقل و
حکایت عجیب و غریب مزاج اقدس را تفریح می آورد چنانچه یکبار در خواصی عماری زر و سیم شرف اندوز
شد و منشی میران علی از طرف مشار الیه نزد میر عالم معمور سوال و جواب میبود و بعد چند و نیم سال خود
بخود از خدمت تغیر نموده بولایت رفت اما بعد انتقال میر عالم بهادر او برای مختاری راجه
چندو لعل سعی بلیغ نموده بکار آورد بعد روانه شدنش هنری رسل ثابت جنگ دویم محرم سنه ۱۲۲۵
یکهزار و دو صد و بست و پنج هجری از پونا وارد کوٹهی مذکور شده بملازمت حضرت مغفرت منزل
شرف اندوز گردید اما ازبسکه موافقت با راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بسیار نموده در هر مقدمه ایشان
سعی موفوره خلاف مرضی مبارک میکرد اکثر مورد عدم توجهات ماند بعد انقضای قریب دوازده سال

درعوض تنخواه جمعیت مذکور مقرر یافت بعد چندی وکیل مذکور رخصت حاصل نموده روانه مقام خود گردید متعاقب او در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری شانزدهم رجب المرجب از طرف لارڈ منٹو بهادر صاحب اختیار کلکته مسٹر جانسین وکیل با منشی میر محمد حسین علامه و منشی قمر الدین منت تخلص حاضر دربار جهاندار گشته برای استحکام و انتظام امورات آنجا و یکتا دلی سرکارین در باغ شمشیر جنگ اعتقاد الدوله بالای رود موسی که در بنولا کوٹهی انگریزی در همون باغ باحداث آمده مسکن و مقام وکلای انگریز بهادر است فرود آمد و بسعادت ملازمت مشرف گردیده تحایف بسیار مرسله گورنر بهادر معه عرایض گذرانیده مورد الطاف گردید و میر عالم بهادر بتجویز اعظم الامرا از سرکار بوکالت انگریز بهادر مقرر شده سوال و جواب مینمودند بعد انقضای قریب دو سال در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری معه منشیان همراهی خویش روانه کلکته گردیدند بعد او آخر ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد هجری مسٹر جان کنوی ولاور جنگ از کلکته حاضر دربار جهاندار گشت و میر ابو القاسم میر عالم بهادر را حکم شد که باستقبالش رفته همراه خود آرد پس او هم بشرف آستان بوسی مشرف گردیده در باغ مذکور فرود آمد و مورد الطاف ماند چنانچه بوقت رونق افزائی حضرت غفران مآب بجنگ کهرله بر سر برهمنان پونا ولاور جنگ مذکور همراه رکاب سعادت بود و پس ازان از طرف ٹیپو سلطان قطب الدین خان و محمد علیخان معه تحایف بسیار آمده سوال و جواب خلاف مرضی مبارک نموده مورد عتاب گشته بی نیل مقصود روانه گردید و مسٹر جان کنوی بسبب فدویت و حاضر بودن خود با جمعیت انگریزی برای مهم بر سر ٹیپو سلطان بخطاب سرفراز شد و باز در عرصه یک سال روانه کلکته گشت پس ازان حاضر دربار شده در باغ اعتقاد الدوله فرود آمده همراه رکاب سعادت تا بقلعه بیدر بوده از مقام کمهانه شکارگاه حضور پرنور عرض گذرانیده برای تبدیل هوا رخصت حاصل نمود روانه بندر بمبی گردید و از آنجا بولایت خود رفت هرگاه روانه ولایت گشت او آخر ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و هفت هجری

برمقام

# خاتمه متضمن بر دو فصل فصل اول در ذکر ابتدای احوال ورود وکلای انگریزی در سرکار و ملازم شدن جمعیت انگریزی

در حینیکه بعد سفر ترچناپلی حضور پر نور حضرت غفران مآب مراجعت فرمودند و رکن الدوله مدار المهام سرکار در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری به چیناپتن حسب الاستدعای سراج الدوله والاجاه رفته تصفیه کلی با صاحبان انگریز کمپنی بعمل آمد جمعیت ایشان دو پلٹن انگریزی ملازم سرکار گردید و کولنڈر[۵۱] صاحب وکیل انگریزی باستصواب رکن الدوله از سعادت ملازمت مشرف گشت و تعلقات گنتور

۵۱ اولاً جنرل کلوڈیا صاحب از طرف گورنمنت مدراس مامور سفارت گشت در سنه ۱۷۶۶ء و سنه ۱۱۸۰ه بعد فرمانفرمای حضرت غفران مآب نواب میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی وارد حیدرآباد شد باستعواب تصفیه پیشکش راجبندری و سیکاکول و مرتضی نگر یعنی گنتور بوقوع آمده ثانیاً بعد مراجعت غفران مآب طاب ثراه از ترچناپلی علاقه ملک میسور بذریع سراج الدوله والاجاه حاکم مدراس و رکن الدوله مدار المهام سرکار عالی انفصال مقدمه برامی اوضاع حکام انگریزی و استحکام پذیرفتن روابط و یگانگی فیما بین سرکار دولتمدار سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کشنر بهادر بظهور آمد و در وقت حادثت وزارت مآب مذکور بصوب شهر حیدرآباد همراهش مسٹر اولی صاحب در سنه ۱۱۸۱ه و سنه ۱۷۶۷ء بطور سفارت حاضر دربار غفران مآب گردید و بحضور صاحب مذکور مقدمات منفصل گشت مانند یاد اتحاد و یکتا دلی جانبین گشته بنا بر ظهور ش جمعیت انگریزی ملازم سرکار گردید ثالثاً از طرف گورنمنت مذکور در سنه ۱۱۹۳ه مسٹر ... بعده سفارت رسیده حاضر دربار شد ولی حرکات شان موافق طبع عالی نیامده تحریک جاری داشتن مراسلات باهمی از جنرل گورنر صاحب کلکته بعد فرمودند حسب منشاء سرکار حکم از پارلیمنٹ رسید از آن زمان راسا باواسطه گورنمنٹ مدراس مراسلات از گورنر جنرل صاحب کلکته تا الآن جاریست و واسطه گورنر مدراس از آن وقت بحکم پارلیمنٹ لندن بالکل موقوف گردید رابعاً مسٹر جانسین صاحب در سنه ۱۱۹۶ هجری مامور عمده سفارت از طرف ولیسرای بهادر کلکته برگشته وارد بلده شد و در باغ شمشیر جنگ سفارت خانه انگریزی فرودکش گشته

امور بکار بانه انجام گوانند و صاحب سفیر انگریزی در کدامی کتاب به نظر نیامده ۱۲

حرره میر احمد علی موسوی

شهید علیه السلام خالی نیست هر روز تازه است و این معهد در ماه رمضان المبارک بتاریخ بیست و یکم
بوقت شب ضریح مبارک جناب مرتضوی علیه السلام بالای شتر برآورده تا پنجه شاه و قدم رسول میبرند
هزارها مردم خلقت خدا از خانه ملا رضی که بانی مبانی ضریح بود تا پنجه شاه سینه زنان از کمان ایلچی
بیگ و راسته الواچوک هزارها نجبا و شرفا که اگر ریگ صحرا بر سر خلایق اندازند بر زمین نخواهد افتاد
تعزیه کنان منقبت خوانان همراه شتر ضریح مبارک که همه پر از سهره های گل میباشد میروند هرگاه
بر دروازه پنجه شاه میرسند فاتحه خوانده برگشته بمکان می آیند روشنی و تکلفات و جلوس
معه نذر همه از حضور پرنور و دیوانی و از امیران سرکار میرسد علمهای محرم نیز در خانه ملا رضی تا چهلم
استاده میباشند و بروز چهلم برداشته از خانه تا کمان ایلچی بیگ می آرند و باز برگشته بخانه برده
سرد میکنند و میدارند اما در عاشورخانه اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور تکلف روضه خوانی
و طعام لذیذ و نذر و نیاز لباداث و زوار و حجاج وغیره و گریه و زاری در عشره محرم بسیار است
و خود بهادر معز نهایت ده روز در غم و الم میباشند مجتبی که در دل بهادر موصوف بنظر آمد دیگرے
بطور آوردن و آمدن معلوم هزارها تعزیه خانه در بلده اند اما عاشورخانه بادشاهی که ذکرش سابق
گذشت کیتای عصر و مکان عجیب و غریب است بروز چهلم جناب امام علیه السلام در آنجا عشره محرم
تازه میشود که روشنی بتکلف میکنند و سواری علمها از جا بجا می آیند و دنگل خوب مینمایند از تمامی
جماعتهای بلده روضه خوانی و مرثیه خوانی میگردد و دیگهای طعام لذیذ بریانی و مزعفر باشکرخان
و قلیه و شیر برنج شیرین با گلاب حسب الحکم حضور پرنور از باورچیخانه های سرکار دولتمدار میرسد خلقت
خدا میخورد بقول شخصے ؎ ادیم زمین سفره عام اوست ٭ برین خوان یغما چه دشمن چه دوست
الغرض خاک حیدرآباد از ازل به محبت آل رسول صلی الله علیه و آله وسلم مخلوط است پس دیگر
احوال عاشورخانه ها بسبب طول کلام بیان نکرده برهمین ذکر چند اکتفا نمود

شجاع الدولہ حاکم لکھنؤ نیز دو سہ شخص بدماہہ یکہزار روپیہ یا الفصد روپیہ نزد مہاراجہ بہادر باستصواب الیشان نوکر و حاضر اند پسر فقیر محمد تنہا خوب میخواند کہ مشہور تر شدہ و منور علی بوہرہ ممتاز عصر خویش است بہ لکھنؤ ہم رفتہ مرثیہ خوانی کردہ آمدہ ہمہ ہا در آنجا پسند کردہ فائدہ برداشت و دیگر جاہا نیز مثل چینا پٹن وغیرہ نام کردہ فائدہ ایا فتہ آمدہ میر تہور علی لکھنوی و فضل علی حیدر آبادی نیز بقبولیت در آمدہ است و مرزا عارف بیگ لکھنوی و میر روشن علی دکنی حیدر آبادی و دیگران نیز از منتخبان عصر اند و سوای جماعتہای شوقین وغیرہ کہ بشوق خویش میخوانند مجموع در بلدہ از یکصد جماعت کم نخواہند بود لیکن در عاشور خانہ بادشاہی بطور سابق دنگل بوقت شب بالطعام لذید و قہوہ و لوازمہ آن میشود و رقعہ ہا بدستور سابق میفرستند و ہمہ جماعتہا موعود میشوند و از امرای عصر این مقدمہ متروک است و اگر ہست بسیار کم سابق ہر جا کہ دنگل میشد رقعہ ہای دعوت بخانہای ہر مرثیہ خوان با نشان فیل و جلوس تاشہ مرفہ و شامیانہ بالای کشتی رقعہ ہا کردہ میبرو ند و خانہ بخانہ میرسانیدند و در ہیولا یک جوان دو جوان رقعہ ہا برداشتہ بہ جماعتہا میرسانند مہذا و سال تمام نوچندی و تاریخہا مقرر اند کہ مرثیہ خوانی میشود مثلاً دہم در ہر ماہ در عاشور خانہ آقا فرہاد بالای شاہ علی بنڈہ دریچہ کلان کہ در ہیولا میر باقر علی ذاکر اولاد آقا فرہاد موجود اند بکمال خوبی و درستی روشنی بتکلف تمام تیاری عاشور خانہ مینمایند و توکل بر خدای کریم دارد مرد است و آن عاشور خانہ و علم از وقت قطب شاہیہ است و چاہ کلان نیز متصل عاشور خانہ در سنہ یکہزار نود و یک ہجری احداث در آمد و در عاشور خانہ علم کلان دہ روز نوبت نشانیدہ بروز شہادت و شب گشت بروشنی بسیار بدریای موسی میبرد و خرچ بسیار میکنند از توکل و دیگر تاریخہا در تمام ماہ برای مجلس تعزیہ داری بمردمان ہندی و دکنی در بلدہ و بیرون بلدہ مقرر اند کہ مجلس میشود خصوص بست و یکم در مکان مرزا عباس مذکور بدرستی تمام میشود غرض جہان از تعزیہ داری امام مظلوم

که سرآمد این فن بودند میشدند برای هر هر امیر دو دو جماعت و چهار چهار نیز مقرر بودند و در هر جماعت
چهار پنج کس هادی یعنی مرثیه خوان و چهار کس جوابی جواب خوان می بودند و تکلفها مینمودند یعنی در هر
دنگل که جماعتها میرفتند قنادیل برقی برای هر هر جماعت منقش علیحده علیحده مقرر بود و آتشبازی
نیز در رسته و دنگل میسوختند تا معلوم شود که جماعت در دنگل آمد و همراه هر هر جماعت از پنجاه و
شصت کس جوانان سه بندی کم نمی بودند چراکه بالای بار یعنی بوقت خواندن بر تقدیم و تاخیر قضیه
و خانه جنگی میشود اگر کسی پس و پیش وقت خود بخواند و دنگلها همه بوقت شب میشدند بکمال آرایش
و پیرایش مجلس و مکان و خرج قهوه با شیر و فوفل و پان یعنی الایچی و سپاری و لوازمه آن و طعام لذیذ
علی العموم بود و در پیولا اهل هند که درینجا آمده اند از چند سال معامله را چه قدر آسان نموده اند که در خانه
هر ناکس و کس میروند مثلا دو کس مرثیه خوان و یک کس جوابی پشتاره مرثیه ها در بغل وارد مجلس و دنگل
میشوند سلام علیکم و علیکم السلام پس در مجلس نشسته مرثیه میخوانند و از دست خود اشاره ها میکنند
و عاجزانه ایماها مینمایند و فاتحه میخوانند بالخیر و ثمانه السلام نه آمدن جماعت معلوم میشود و نه رفتن
اینها بنظر می آید سابق هر هر مجلس و دنگل بوقت شب میکردند و روشنی بسیار میکردند و طعام لذیذ
میخورانیدند شهره تمام میگردید و الحال هر دنگل بروز روشن که میشود خبر به محله دیگر نمیرسد هیچ لطف
ندارد معهذا درین ایام سرخیل اینها مرزا عباس صاحب لکهنوی اند که از مهاراجه بهادر چهار صد روپیه
ماهوار ذات دارند در عشره محرم دو سه شب چند سوز در محفل بهادر مذکور میخوانند و قریب بیست
جماعت دیگر نیز همراه ایشان نوکر مهاراجه بهادر اند هر شب در عشره محرم معمول خواندن مرثیه روبروی
مهاراجه بهادر دارند و انعام می یابند درین جماعتها سندی و دکنی هم شریک یکدیگر اند و مرزای
مذکور هرگاه سوز میخوانند چنان معلوم میشود که قوال استاد وقت کبت یا دهرپت استادان پیشین
میسرایند فرده کامل فن خود است اما در کار خیر و حسنه خصوص در بارهٔ اهل هند معروف چنانچه از اولاد

که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است مهدی ضامن خان بهادر المشهور به ضامن صاحب
فرزند دوم یحیی خان اقبال آبان طلاقت لسان و فصاحت بیان آب رنگ تازه بر روی کار آورده
تعزیه داری و خوانندگی و بیان احوال العمل می آرد که هیچ فرق با لهجه و بیان پدر ذیقدر خود مرحوم
نیست و ندارد همه استادان قدیم قائل شده دم انا و لا غیری نمیزنند در تمام بلدهٔ حیدرآباد
همه مقلد آنخاندان اند هر جا که باشند لیکن امیران ریاست قدر دانی که میکنند و سلوک پیش
می آیند خان موصوف همه خرج حسنات ایام عشرهٔ محرم نذرات میناید جبه بکار خود صرف نمیکند
مرثیه خوانی در بلدهٔ سابق در وقت رونق افزای حضور لقلعه بیدر تا رحلت ارسطوجاه بکمال
زور و شور جماعتها بود که در حضور پر نور هفده جماعت مرثیه خوانان تیار میگردید و دار وغه ایها
نوازش علیخان شهید التخلص بودند و خود بدولت و اقبال پیش از محرم ساعت بیفرمودند و متوجه
داشتن طرح ها بالای هر هر مرثیه که بزبان اهل هند سوز میگویند میگشتند و در عشرهٔ محرم الحرام ده شب
می شنیدند و گریه ها میکردند و انعامها میدادند و نیز اعظم الامرا نهایت شوق بود و جماعتها تیار
میکنانیدند که اهل مرثیه یعنی مرثیه خوانان اکثر وقت شب تا ربوقت مشق و ربط دیگران یکدیگر مخفی بمجالس
جماعتهای دیگران رفته شنیده طرحی که پسند آمده یاد کرده بر سر مرثیه خود داشته در دهٔ کل مجلس
میخوانند لهذا اکثر خانه جنگی شده است هر گاه شوق مرثیه بحضور پر نور و مدار المهام سرکار
چنان بظهور آمد امیران سرکار و اعزهٔ روزگار مجموع در تیاری جماعتها و خوانیدن مرثیه نو بنو
که از شعرای دهلی و لکهنو می آوردند حیدرآباد میطلبیدند و میگرفتند چگونه مشغول نخواهند بود
چنانچه جماعتهای ظفر الدوله احتشام جنگ مثل میر دنگو و میر داؤد و بهیکن خان دهلوی وغیره که
بکمال لطف میخواندند و جماعتهای ارسطوجاه هفده جماعت و بست جماعت های حضور که بعد نوازش
علیخان بتحویل حکیم حمایت الله خان شدند و دیگر جماعتهای شمشیر الملک به تیاری علیجان و میر علیجان

| | | |
|---|---|---|
| رسانید در زندگی مهدیش را | بصحن نجف باہمہ اہل بیتش<br>بکرب وبلا از تنش قطع سرشد | بحق امامی کہ ناحق بہ میدان |

# منقبت در شان جناب شاہ خراسان علی ابن موسی رضا علیہ الصلواۃ والسلام

کنم چو بذرِ امام ضامن زنور دیدہ چراغ روشن
رسد زنار نگہ فتیلہ چکد زبادام چشم روغن

زہی امامی خدا کلامی حق احترامی نبی مقامی
کہ نام نامی علی وجوید رضای او را خدای ذوالمنن

کند سراپاش را سراپا چو ختم مرسل زپردۂ دل
زچشم زہرہ و شاہ مردان خدا فرستادہ تار دسوزن

ززور احکام محکم او زشورتا کید اسلم او را
زضبط فرمان اقوم او شود مشکل بوجہ احسن

زتاب دود و زدود ابر و زابر قطرہ زقطرہ گوہر
گہر ز ریا شجر زغبرا ثمر ز گلہا طلا ز آہن

بود ضیایش شعاع رایش نشان پایش دہر الثر
ہمہ تجلی بحور مجلی بخلد ماوی العرش مامن

برای ترتیب مسند او دہند خیاط لطف حق را
سپہر اطلس مقیش انجم خضر کلاه مسیح سوزن

زبارنی ولن ترانی سوال کافی جواب شافی
زدیدن او بود مطلب کہ نیست بر او مجال دیدن

زدیدن اوست دیدن او کہ دیدہ اوست دیدۂ او
زانی وجہت وجہی للذی است وجہش بوجہ احسن

ولی چو او ہم ز روست او ابروی معنی زعین صورت
بہیچ صورت کسی ندارد بعین انصاف چشم دیدن

زعکس رویش زتار مویش زچشم خوب و زگفتگویش
پدید شد گل رسید سنبل شگفتہ نرگس دمید سوسن

بفوج اعدا چو او مقابل شود ہیجا تمام باشند
اگرچہ سام و گرچہ رستم اگر نریمان و گر تہمتن

زدہشت او زوحشت او زسطوت او زہیبت او
شود از ایشان جدا بمیدان توان طاقت بزیر جوشن

بوقت سواری اتشام و سحر شد
سحر شد قمر شد نظر شد ضرر شد
زبان سوسن و سرو قد گوش زنبق
چه حیدر که از صولت حیدر یش
عدم هستی و خار گل خشک تر شد
گر قهر و لطف جناب پیمبر
چو شد نقش پالیس بدوش پیمبر
ز تصویر و از خط و از قد و مویش
سپهر و زمین و جنان و سقر شد
فلک چار دیوار و کرسیش زینه
و میکال و غلمان کر و بیان هم
سلیمان مور و عصا کش کلیم و
مقرر بفرماشی آن مقر شد
که مهرش نصیری دهد این گواهی
بپشتیش ستاده همه غیر خاتم
که ناگاه عرضی اقبال آمد +
که من بعد این بیت خواهد خبر شد
اگر تیغ بارد به مهدی چه پروا
بعرض شما هر دو من میرسانم

از و صبح و شام و دولی و عدد را
گهر شد حجر شد ثمر شد اثر شد
سراپای سایش باغ الهی
بر احباب خاص وی از لطف عام
خود و شی حامل زخش بد کامل
سرو ست و قد و شش بیخ و سر شد
بر آمد صدای ز مهر نبوت
ز فرق و ز پا و ز لطف و ز قهرش
به تیاری روضهٔ بی‌مثالش
همه صحن آن لامکان عرش در شد
مفوض بها همه خاکروبے
مسیحاست دربان و سقه سکندر
بود تخت آن خانه عرش الهی
که او را خدای باین کرّ و فر شد
به پهلوش بنشسته آن شاه عالم
بعرض حضور دو سلطان عالم
بود چو بهر عرض امام یا پیمبر
که حفظ شما با برائش سپر شد
غلامی که مملوک فرزند باشد

بهار و برابری و نخل و دو چار را
زخش گل لبش غنچه و چشم نرگس
چه باغ آن که در آن بجید ز بقر شد
ضرر نفع و بد خوب و قبایح رحمت
تنش مهر شامل بهر علم عامل
همین نقش باشد نگین دلم را
که الحمد لله سند معتبر شد
گلستان و ریحان و شمشاد و سنبل
بزیبایی قدرت کردگاری
ز روح القدس تا سرافیل و رایل
در آن صحن خانه ز جاروب پر شد
خضر باغبانش نگر دید یوسف
بر آن تخت بنشست آن بادشاهی
بپشتیش گرفته پنه نوح و آدم
چو یکجا ملاقات شمش و قمر شد
که بد مندرج فیه این هر دو مصرع
که من بنده صاحب ذوالفقارم
ز بعد قدم بوس سجدات و کرنش
تو اند مصاحب بجد و پدر شد

## و در منقبت جناب ولایت پناه صلواة الله و سلامه علیه

چنان نور خورشید از خامه من
نقط در و هر سطر سلک گهر شد
که لاله دواتم شد و کاغذ از گل
که نظر است از بهر آن پیشوائی
بگفتم چه نامش نشان ده تمامش
که از نور آن جا مها جلوه‌گر شد
ضیای قمر شد لقای خضر شد
که این راه نعت شهی هست کز حق
ز شیرینی گفتگویش چگویم
بهر بند بندم بکف نیشکر شد
ز چشم و زبان و قد و رنگ رویش
که در بوته سبز چرخ مقرنس
برای چه چشم و چراغ ملایک
در و جمع هر رشته تار نظر شد
که بر طور قرب خدا رب ارنی
رسا چون نگاه دلم سوی رویش
خدا خیز خواهش فلک بارگاهش

که پنداشتم اول شب سحر شد
چو دیدم چنین طرز گوهر نثاری
ز نرگس قلم زیر مشقم قمر شد
که در بندگی مینماید خدائی
تو بنما نشانش بیان کن کلاهش
ز روی محمد ز موی محمد
صفائی سحر شد وفائی لبش شد
بروح الامین در طواف حریمش
که از شهد شان رقوم سطورش
شده نرگس و سوسن و سرو گل را
بصبح ازل چون بجنبت خبر شد
ز تاثیر اکسیر فیض نگاهش
ز شمع حریمش منور نگردد
بگویش بود شمعدان چشم موسی
چو شد مستند الن ترانی خبر شد
بگوییم که ای دل نمازت ادا کن
ملایک سپاهش جهان خاک راهش

ورق مهر شد تار سطر شعاع و
بگفتم بدل عزم مدح که دارے
بگفتا آن شیوه که ره نمائی
خدا مدح او شام و سحر شد
همین خواند مطلع که مانند خورشید
ز خوی محمد ز کوی محمد
خبر دار ای دل ادب پیشه‌ات کن
بمانند پرکار پا از سر شد
قلم یک قلم بلکه انگشتها هم
بر خلقت ناخر آفرینش
ندانی تو احوال خورشید اعظم
وجود مس خلقتش قرص زر شد
چو بینی در آن شمع جای فتیله
بود شمع آن نور پاک جبینش
پس از باد گیسوی مشکینه او
شب عید بگذشت و وقت سحر شد
اصـ ونداری بلی پا مداری

الغرض تکلفات محرم الحرام قسمیکه در بلده حیدرآباد میشود در هیچ اقلیم نیست اینمعامله بدون دیدن چشم خود دل را تسکین نمی بخشد اما روضه خوانی در همه جاست علی الخصوص در مکان علی یاور خان اقبال تخلص که مشهور بمیرزا مهدی بودند که بتشبیه مرشد قلی خان بنگالی عالیجاهان در هیچ بلاد و امصار مانند ایشان درین کمال روضه خوانی و واقعه خوانی و بیان احوال امام شهید معصوم امام حسین علیه الصلواة والسلام بنظر احدی نه آمده هرگاه بالای منبر برآمده فاتحه میخواندند خلقت خدا از هندو مسلمان هزارها مردم را بتغیر بیان احوال بسیار رقت عظیم دست میداد میخواستند که خودها را از دست خویش هلاک کنند تا به بیان چه رسد بیانش لابیان طلاقت لسان و فصاحت بیان از هزاران هزار بلکه خارج از بیان و اظهار بوده قوت بیانیه و انداز کلام سلک درشاهوار فرد فرید منتخب روزگار بوده تمامی خاصان بلده از امیر و فقیر مسلمان و هنود و همه ها در عاشورخانه اش حاضر میبودند و در ایام دیگر غیر از عشره محرم در هر تعزیه بمعمولی مقرری مجمع کثیر خلایق میگردید چون خان موصوف به بهشت برین خرامید سه لک و شصت و شش هزار ابیات از نوحه و واقعات و خطبه و رباعیات و قصائد غرا و منقبت ها طبع زاد خویش گذاشت چنانچه رباعی یکی از آن اینست رباعی

علی آن جسم نبی حفظ خدا جامهٔ او ❊ از ازل تا به ابد آمده هنگامهٔ او ❊ درنجابت چه نویسد

صفت او مهدی ❊ بخدا میرسد از نور عرش نسب نامهٔ او

## وله رباعی

| | |
|---|---|
| یا علی مهدی چه گوید صفت اسپ ترا | پس همین دو صفت اوست بارض و سما |
| بفلک رفتن او هیچو دعای نبوی | بزمین آمدنش آمده چون وحی خدا |

## قصیده در نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم

راجه اوجاگر چندرای بهادر نادر العصر است و نیز تکلف روشنی وغیره و آئینه بندی آبدارخانه فرزندان
شمس الامرا بهادر امیر کبیر در آبدارخانه راجه منولعل از شیشه آلات و آئینه بندی و روشنی خارج از ارقام
قلم است معهذا دیگر دکانها و راسته راسته و بازار ببازار در هر محله بمحله خارج از قیاس و شمار
است و جال کاری نازک تعزیه قدیم مکان حکیم صادق حسین خان المشهور به منا الصاحب که حالا
محمد وجیه الدین حسین عرف ... زادامیان بهایت نازکی و طلاکاری و نقش و نگار شجر و شاخسار گل و غنچه
برگ و بار و آیات و ابیات و صلواة بکنده کاری عجیب و غریب که میکنند نازکتر در تمام هند و دکن
نادر الوقوع است در هیچ جا بنظر هیچکس نیامده بعضی بسیار با ستحقاق رسیده الغرض تمامی اهل بلده در عشره
محرم مصروف اخراجات بحساب اند و نقشه های انواع و اقسام بجلوه تازه می آرند و علی هذا القیاس
در تیاری تکلفات سواری نعل صاحب از آفتابی ها و مشعلها هزاران هزار که خارج از قیاس بشری است
برمی آرند و بطرزهای انواع و اقسام میسازند عقل در حیرت است و بی حساب هزارها مردم از پیر و
وجوان و اطفال همراه می دوند و احدی را اذیت نمیرسد محض تائید غیبی منصور چنانچه بارها القلم آمد
معهذا مردم شهر تمام هند و مسلمان و بعضے اهل دیهات مجموع تا ده روز لباس سبز میپوشند
و بعضے سیاه و آنتی ها که آن را سیلے گویند بقیمت از دو فلوس تا ده ده روپیه و بست بست روپیه
زنها و مردهای ذیمقدور در حمایل می اندازند رنگارنگ باکار ریشم و مقیش و کلابتون و سوتی
ساده و دیگر باکار زرتاری خصوص حضور پر نور و محلات و مرشدزاده ها و بعضے از امرا و اکثر
طوالفان رخاص و این رسم اگرچه خاص برای طفلان است که فقیر میشوند و سیلیها در حمایل می اندازند
اما در منولا برای پیر و جوان و شیخ نود ساله جاریست و شربت از قند و نبات و شکر سفید با گلاب
جابجا ذی مقدوران و نزد غربا از شکر سرخ و قند سرخ در هر بر مکان و عاشورخانه و در
سبیلهای آبدارخانه ها تیار و حاضر که بآرزوی تمام میخورانند و طعام سبزه بهمین طور

از روشنی درختان ولایتی و قنادیل و شیشه آلات و روشنی تختهٔ بندی چراغان و هجوم خلق الله
برای دیدن ٹٹی های کارڈانک و روشنی وغیره دلکشا و بر بادشاهان وغیره بسیار و مهتا بهائے
آتشبازی دمبدم و در عاشورخانهٔ حسین یار جنگ عرض بیگی سر عالم مدار المهام سرکار که آئینه هائے
برابر قد آدم دو درعه در طول بلکه بعضی زاید از ان ربع درعه که جمله دو درعه یا و بالا درعی و در عرض
از یک و نیم درعه کم نیستند مال یک لک روپیه از کوٹھی علی بیگ خان بهادر سوداگر خرید کرده در
عاشورخانهٔ خود زینت داده و درختان ولایتی روشنی و آئینه ها و کارڈانک مکان را تکلف تمام
نموده و بهر بر امیر ڈهٹی ها تبرک از طاش و بمنیر الملک بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر و فرزندان
ایشان ڈهٹی های طاش باسلک مروارید داده رخصت مینمود هر گاه در تمام شهر روشنی ها و تکلفات
عاشورخانه ها دیده چون بمکان حسین یار جنگ می آمدیم چنان معلوم میشد که در پرستان آمده تماشا
مکانها و تکلفهای خبته می بینیم و دیگر کارڈانک در مکان سید و صاحب و نجنو صاحب نبسه گان
میر محمد علی عزلت تخلص که بزرگے بود از خوبان روزگار با کمالات علمی بمکان ایشان پیوسته بسر کوچه
ایرانی بر راسته کلان پنجه شاه است هر گاه در روشنی مهتاب آتشبازی به بینید چشمها تماشای آن
هم چشم روشنی کار ناز ک آن نمیکردند و ساده کاری و نفاست مکان رستم زمان خان خلف
خانزمان خان مرحوم حال منیر الملک بهادر که صفائی مکان و فرش و روشنی و علمها و شیشه آلات
و مینا کاری ٹٹی ڈانک وغیره نفیس و لحسپ دل نمیخواهد که از اینجا برخیزد و تکلفهای روشنی وغیره مکان
امین الملک و مکان ماه لقا بائی طوائف که برای استاد کردن علم ها همه تیار بها میکنند و ساده
کاری نقاشی و طرز عمارت سفیده کاری و نیل نغز جعفر علی که مرد سپاهی ذی مقدور ملازم سرکار بود
و نیز طرز نادر از سر سون برشته بصورت ضریح تیار میکنند که سبزی آن چشمها را خنکی می بخشد و
تکلفها و روشنی ها مینمایند و در محاذی مکان خویش تا دهم آئینه بندی میسازند و رخشاندان

وعابدین بالای عماریها وحوضه های فیلان سوار شده در دریای موسی خیمه ها داده می بندند تا مغرب
می نشینند اما تا نصف شب بلکه تمام شب تا صبح ارباب سبیل ها در دریا با روشنی بسیار میباشند و کل دریا
مملو از آدمیان میباشند منقبت ها میخوانند و روشنی ها میکنند و علم سر طوغ تعلیم ها همراه بعضی فقرا سبیل خود
از خانه خویش قریب سه پهر شب گذشته قدم بقدم در روشنی بسیار بدریای مذکور میرسد ولیکن
در هر جا نظر کنند همین طور مجمعه ها خلایق جلوه گر است و قدرت خدا بنظر می آید معهذا اگاهها
حسینی علم علی الصباح روز شهادت در کشتیها نهاده روز شهادت از مکان خود که نزدیک از دروازه
پل قدیم است قدم بقدم هزارها خلایق میبرند بسبب هجوم هزارها خلایق و غلطیدن مرادمندان و بر
بالای زمین در گل ولا که سقه ها صدها مشک بخواهش مرادمندان برای سردی آب میپاشند
و گذرانیدن نذر و نیاز ها و سوراخ کنانیدن بگوش و بینی های طفلان قریب دو پهر روز بدریا
میبرند یک قدم از هجوم مردم برداشتن مشکل میگردد و گذاشتن نیز بدقت میسر میشود پس گلها
در رود موسی دفن کرده اند فاتحه قریب سه پهر روز بر میگردند و وقت مراجعت الوداع
میخوانند معمول همه ها است معهذا تکلفات روشنی و غیره و آرایش و سرایش مکانهای عاشورخانها
بسیار جاها است خصوص در چند مکان نهایت تر است چنانچه در مکان راجه راو رنبها جیونت
بهادر که تمام سال بعد دفن کردن تعزیه بروز شهادت از روز چهلم تیاری تعزیه نو تمام سال
میشود دو هزار روپیه در خرچ تیاری ذات تعزیه بصرف میرسد و هر روز روشنی یک هزار روپیه
در روشنی ده شب ده هزار روپیه خرچ میشود و در میان چمن ها و خیابان از سبزی گندم برانها
و شیر و شترزه ها بصورت مختلف و اوضاع متنوع میکاشتند عجب خوشنما میگردد در روغن از گذرگاه
آبشار آب باران بیرون بر می آید و عربابرای چراغ خانه جوها میگیرند و دو شیر پرورده بهر دو
جانب تعزیه استاده حاضر میدارند و دیگر در جلوخانه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر در آرایش و سرایش

تعزیه های آن سمت که بهمون طرف برده سرد میکنند خلقت خدا علاوه تیمان را دیده بعده بهمون جانب میروند از شاه علی بنده تا دروازهٔ علی آباد مذکور اندرون شهر انچه علمها و تعزیه ها و براق ها در آن محله ها استاده میکنند بعد روز شهادت بهمون طرف بیرون شهر بمسافت یک کروه برابر آ که مملو از خلایق و روشنی بیشمار و مهتابهای آتشبازی بسیار است برده در چاه کلان متصل باغ حضرت قدسیه مجده بیگم صاحبه مغفوره والده حضرت غفرانمآب سرد میکنند سوای خلقت ساکن آن سمت و اهل تعزیه ها که هزاران هزار میباشند و جای دیگر نمیروند بسیار خلق الله از سمت محله پل قدیم که مجمع عالم هزارها مردم اناث و ذکور است فراغت یافته زیارت علاوه تیمان کرده یکپاس اول شب بسمت دروازهٔ علی آباد مذکور می آیند و تا یکپاس شب باقی مانده بمکان های خویش میروند البته از دو صد تعزیه ها وغیره کم نخواهد بود اما الطرف دروازه تالاب میر جمله برای دیدن علمهای امام باره که بیرون شهر متصل عیدگاه کهنه است کثرت خلایق بسیار میشود از حضور پر نور جاگیر چهار هزار روپیه برای اخراجات آنمکان مقرر و جاریست و قریب پنجهزار شمع در هر بار روشنی بمصرف میرسد حضور پر نور خود تشریف آورده ملاحظه میفرمایند از دو صد علم خورد و بزرگ کم نیستند وقتیکه قلعه سدهوٹ فتح شد علمهای آنجا در ضبطی سرکار در آمدند حسب الالتماس رحمان یار خان عرف شاه سراج ثانی که سابق در عالم دنیاداری داروغه هرکاره های سرکار بود امام باره باحداث آمده جاگیر چهار هزار روپیه در عهد حضرت غفرانمآب بسعی ارسطو جاه مقرر شد که در اخراجات محرم صرف نمایند تا حال بحال و برقرار و جاریست اگرچه علمها و تعزیه ها و براقها همه بروز شهادت بطرف دروازهٔ پل قدیم برده در رود موسی سرد میکنند و دفن مینمایند و هر تعزیه بجلوس و تکلف تمام میبرند و خلقت خدا قریب لک شصت هزار آدم از چار منار تا دریای مذکور بالای عمارات و بالاخانه ها و دکاکین بازار و اکثر سوار فیلان و اسپان و بسیاری پیاده بپای خویش

برای برداشتن ریگ از ضریح مذکور ہنگامہ عظیم میشود کہ اکثر مردم زخمی شدہ اند وحالا اکثر بشنوند مداللہ اینجا معمول مستمرہ از قدیم الایام اینست یعنی ہرکس مطلبی یا مدعای کرد اشتہ باشد برای حصول آن یک آبخورہ گلی ہمراہ خود آوردہ مطلب خویش در دل خود تصور نمودہ وریگ از زیر ضریح اول برداشتہ در آبخورہ انداختہ تمام سال در خانہ خود بدارد و یقین است کہ در تمام سال بمراد دل خود میرسد بعد حصول مراد کونڈہ شیر برنج یا از اقسام شیرنی در آنجا بردہ فاتحہ دادہ بمردم بیخوراند لہذا برای برداشتن ریگ ہرکس را ارادہ اینست کہ اول خود بردارد ہرگاہ ہزار دو ہزار کس چنین ارادہ وسعی نماید یقیناً کشمکش میشود منجر بجانہ جنگی میگردد وآن شب خوب نظر کنند کہ از چادر گھاٹ تاپل بود در پای مذکور ہمہ جا کونڈہ ہای انواع واقسام نعمت الٰہی است وروشنی شمع بیشمار بنظر می آیند وخلقت خدا ہزارہا مردم میخورد الغرض بعد فاتحہ تختہ ہای ضریح را کہ از ہنگامہ دست رسانیدن مردم برای بوسہ وتعظیم چہار پارچہ اش جدا میشوند غسل دادہ برداشتہ الوداع خوانان بمکان خود میبرند بدینطور

| الوداع والوداع شاہ شہیدان الوداع | | ای حسین ابن علی دو جگ کے سلطان الوداع |
|---|---|---|

این عمارہ ہم از وقت قطب شاہیہ است درین عمارہ غیر از عورات پردہ نشین عصمت وعفت ہیچکس مرد از اولاد باقی نیست سرانجام سواری روشنی وغیرہ ہمہ جلوس از حضور پرنور می آید وخود بدولت واقبال ملاحظہ میفرمایند کہ از زیر دولتخانہ قدیم می برند ہزارہا ہجوم خلایق واز سرکار دولتمدار روشنی از غرہ محرم تا فاتحہ چہلم میرسد ونذر ونیاز سوای دو صد روپیہ معمولی عشرہ محرم عنایت میگردد واز نزد امرا ودیوانی ومہاراجہ بہادر نذر ونیاز وروشنی وغیرہ ہم میرسد واین ضریح کربلا علاوہ میان مشہور است موسوم بنام میان حضرت مسلم علیہ السلام از وقت سلاطین قطب شاہیہ است معہذا الطرف دروازہ علی آباد نیز مجمع ہزارہا مردم برای دیدن علما و

وزیارت میکنند تمام سال همین طور رسم زیارت علم مسطور است که او را تبرک عظیمه بلده میدانند
وفی الواقع چنین است این سواری علم مذکور روز شهادت و سواری نعل صاحب که شب نهم در هفت
اقلیم جای دیگر نیست در میان بلده حیدرآباد صانها الله عن الفتن والفساد مردم هفت کشور
حاضر اند و قایل اینمعنے هستند که هیچ ملک و کشور بنظر نا آمده در تاریخ توزک قطبشاهیه مسطور قوم
است که این علم مبارک در عهد سلطان عبد الله قطب شاه در قلعه گولکنده حسب الحکم حیات النساء
مادر سلطان مذکور استاده میکردند و بعد از ان حیدر نام شخصے از ملازمان بادشاهی بعمور این خدمت
علم مبارک مدتے بود که تا سالهای سال علاوه حیدر مشهور بوده اما درین زمان علم بی بی مشهور است
و از سرکار جاگیر و نوبت برای اخراجات مقرر شده و حضور پرنور دام اقباله خود بدولت اکثر بطواف
وزیارت تشریف شریف آورده اند و مکانیکه علم مبارک استاده میکنند بناری جمال صاحب عظمت جنگ
وکیل ظفر الدوله بهادر الملک است و نیز مکان قدم رسول و پنجه شاه در بلده از محدثات اوست
معهذا بوقت قریب مغرب علاوه تعزیان که روبروی دروازه دبیر پوره بلده است بجلوس
تمام برمیدارند صورت جلوس سواری آن اینکه ضریح مبارک چهار پهلوی از چوب را پارچه سفید
باریک پیچیده که اندرونش بالای تخته چوبی دو قبر طرح کرده اند و بالای همه چادرهای گل در آویخته
زیر شامیانه کلان مردم برمیدارند هزارها اشراف و نجبا سینه زنان در جلو میباشند و بالاے
دو اسپ تیز رفتار دو جامه و دو دستار خون افشان بر انداخته پیش پیش می برند و در میان دو خوجه
فیل نوحه خوانان نوحه میخوانند و علمها بدست برمیدارند که مطلع نوحه اینست مطلع آه حسین است
شاه شهیدان مه بسته زنجیر جمله تعزیان باجلوس نشان فیل و پلتن بار وغیره از دروازه
دبیر پوره مذکور بیرون دروازه چادر گهاٹ در دریای موسی برده ضریح مذکور را قریب نصف
شب در آنجا رسیده بالای ریگ متصل آب دریا می نهند بوقت نهادن آن بر سر ریگ

وطفلان صغیر بی تقصیر را دریک رسن وزنجیر کشیدند وسید سجاد بیمار ناتوان را در طوق وزنجیر درگرفته مهار شتران بدست مبارکش داده پابرهنه پیش پیش قطار شتران بردند آیا کدام تقصیر است شما کرده بودند امروز که روز نمونه حشر است ومن در جناب شما فریادی ومستغاثی دادخواه آمده ام تا بفریاد من رسند پس بااین خیال علم را خم کرده گوشه بگوشه میگردانند گویا کسی تلاش کسے میکند ومی جوید پس حال خلایق از دیدن این حال قریب میشود که خود را از دست خویش بخشد خصوصًا در آمکان مستورات پرده نشین سبے پرده حالتی میکنند که شور حشر نیز ازین قسم خواهد بود معاذ الله نعوذ بالله هر کس که این معامله بچشم خود بیند او تمام عمر این غم والم را فراموش نخواهد کرد الغرض درینجا مرا یک لطیفه یاد آمده است که در بیان حشر ونشر قیامت اگر جناب فاطمه علیها السلام فی الواقعی در پیشگاه جناب احدیت برای ظلم وستم امت داد خواه آمده طلب داد خود در عدالت بارگاه الٰهی کند در آنوقت جناب اقدس الٰهی بکدام وضع وبچه صورت انصاف خواهد کرد وداد خواهد داد وحال است چگونه بوده باشد اما الیقین است که آن روز حق سبحانه تعالی اختیار وعده وعید در دست آنجناب دهد تا در عوض خون ناحق جگر گوشه گان خویش هر چه خواهد بکند از آنجا که او جگر گوشه شافع محشر است یقین نیز همین که آنجناب شفاعت امت گنهگار پدر بزرگوار خود فرماید وهمه را ممنون منت خود سازد اللهم صل علیها وعلی اولادها الکرام القصه لبعد از ان از مکان مذکور بعد فاتحه از آنجا بر آمده تا دریای موسی بیرون دروازه چادر گهاٹ درمیان آب دریای موسی مذکور علم مبارک را از نیزه بر آورده غسل داده در کشتی نهاده بالای حوضه فیل برداشته الوداع خوانان بمکان خود از بیرون شهر بمکان معمولی بسیر نصف اللیل علم داخل بمکان خود میشود وبروز چهلم دنگل مرثیه خوانی مینمایند وسال تمام معمول است که علم مبارک را بغیر نیزه در کشتی بروز پنجشنبه بوقت شب از شام تا یکپاس شب میدارند ومردمان نذر ونیاز می آرند

بر آن تخت داده بودند کاریگران ولایت بنرگاه از پارچه چوب تخت مذکور بعد مدت که بدست اینها رسیده بود این علم تیار کرده استاده مینمودند بعد ازان از کربلای معلا دست بدست بادشاهان قطب شاهیه حیدرآباد رسید ایشان از مس و برنج و نقره باهم آمیخته کاسه تعبیه نموده بالایش بطلای احمر ملمع ساختند چنانچه بهمون طرز تا حال قایم است و عقب علم مذکور هفت علم بزرگ نیز هم نقره بنام دوازده امام علیهم السلام علمهای قدیم فولادی که در عهد سلاطین قطب شاهیه تیار شده اند بفاصله بست قدم پیش از علم مبارک آورده نیزه های آنها بر زمین ایستاده کرده دفعتاً بوقت دور رفتن علم مبارک دویده میبرند و نزدیک تر بفاصله ده قدم میبرسانند و بر زمین قایم مینمایند و توقف میکنند که علم مبارک دور رود تا باز دویده میبرند ازین حرکت دویده بردن علمهای مذکور را عجب صورت غم و الم بنظر می آید که متعاقب علمهای سطور دوازده امام قریب پانصد عورات سر و پا برهنه دستها بر سینه زنان و سر کوبان همراه علمها اینها نیز که بگریه و زاری دویده می آیند صورت قیامت برپا میشود که مردان و زنان هزاران هزار علی الخصوص مستورات محلات وغیره از هر بنگله و سقف و کوٹھه در چلونها در پرده ها می بینند و گریه و زاری و سینه زنی مینمایند و زنان دیگر بیحجاب هزارها در راسته و بازار استاده زیارت میکنند روز دهم محرم روز حشر و نشر حیدرآباد داشت و همین صورت علم مبارک قریب سه پهر روز از زیر چارمنار و چار کمان و ر مکان قدم رسول صلی الله علیه وسلم زن و مرد که علم خاتون محشر علیها السلام در مکان قدم مبارک پدر عالیقدر خود یعنی جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم برای فریاد و استغاثه از دست امت آمده است که فرزندان مرا ناحق با اولاد صغیر و برادران و خویشان و رفیقان کشته سر عالیش را شهر بشهر کوچه بکوچه دربدر گردانیده و آب و طعام یک لخت نداده تشنه و گرسنه او را و فرزندان و موالیان او را ذبح نمودند و حیران و پریشان ساختند و خیمه های سرادق عصمت را آتش داده تاراج و غارت کردند و بی پرده و سر و پا برهنه نمودند

در دست های خود گرفته میروند و پس از آن علمها و تعزیه ها و براقها و دو قبر سرخ کاغذی باهم پیوسته کاغذی محله بعقب اینها تابوت محله و پس اینها جوق جوق های نجیبان و امرزاده و مفسداران و هندوان و مسلمانان هزارها همه شرفا وغیره مجموع سر و پا برهنه سینه زنان حلقه حلقه حسین حسین گویان در جلوداری علم مبارک تمامی مردم مذکور از مکان علم مسطور تا دریای موسی جانب چادر گهاٹ حاضر میباشند و سعادت تمام سال در آن روز میدانند گویا روز قیامت است که بظهور آمد و هزارها خلقت خدا از مهره ها و فلوس ها و بادام ها و پسته ها بالای علم مبارک نثار مینمایند و هندوان زن و مرد بجان اعتقاد تمام دارند و بر سر مکان عابدین سر راه نذر و نیاز و سهره های بنفشه و گل و چھڑی های طاش و کار و سمه وغیره معه نذر نقدی میگذرانند و می بندند از دست خود با اعتقاد تمام و طفلان شیرخواره را زیر سایه علم مبارک گوشها و بینی ها را سوراخ میکنانند تا مقبرهٔ شاه ظهور الله صاحب در چوک میدانخان که محاذی مکان رفعت الملک است مجاوران علم مبارک را بر خود برداشته میبرند و از آنجا حسب الحکم حضور پرنور بجهت نهایت کثرت هزارها مردم اناث و ذکور علم مبارک را بالای فیل خاصه سواری حضور پرنور غلام علی نام در حوضه اش برمیدارند که از هجوم خلق الله طاقت رفتار بمجاوران نمیباشد و بهر قدم نذرها و نیازها و سهره های گل وغیره میگذرانند دمبدم توقف در رفتار میشود لهذا بالای فیل برمیدارند و نقشه علم مبارک اینکه اسم ذات الله را یعنی لفظ الله را بالا کرده اسمای پنجتن پاک در طغرا القربیه نیک علم ساخته اند همه از چوب و بالاتر برنجی وغیره به ملمع طلای احمر خالص ملمع است و قبلاً از ولایت آورند علم چوبی بود اما از زبان مردم قدیم معتمد معتبر و بزرگان نشین قدمای این دیار باشنده این شهر حیدرآباد فرخنده آثار هم ثابت شد و باستحقاق وائق در آمد که چوب این علم مبارک همون چوب تخت است که جناب مرتضوی علیه السلام جناب سیدة النساء العالمین علیها السلام را غسل میت

در روشنی بسیار و آتشبازی بیشمار و هوای فلک گذار در حسینی عالم داخل میشود که دو صد
هرکاره براهتمام جلوس لنگر مبارک برای عدم تفرقه یکدیگر و تفرقه نا افتادن در پیک
مقرر و متعین میباشند و اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور پرنور آنا فانا جوید
مبارک زیر بنگله بر آمدگاه حضور پرنور حاضر بوده بتقیید تمام بر می آرند که در هیچ جانب
تماشائی خلق الله از احساب بشمار نیست که از اوطان دور دراز می آیند تا اینکه
خلایق برای دیدن این تماشای نادر العصر مکانها بکرایه گرفته می نشینند پس
کنندگان بازارها چگونه نه بینند که نو بر نو میباشند و بتاریخ ششم و هفتم لنگر مبارک
اقبال نیز بتزک بر می آیند روز یک آن فرصت از هنگامهٔ لنگرهای خرد و بزرگ
تماشاییان امیر و فقیر را سوای هندو و مسلمان جمیع اقوام را جز دیدن لنگرها کار
در ده روز عشرهٔ محرم معاملات دنیوی یک قلم مسدود و همه خلایق در تعزیه داری
مصروف اما الشب دهم محرم که شب شب گشت سوار یهای علمها و تعزیه ها است
با روشنی بیشمار است که هر هر علم و تعزیه و براق بجلوس و هجوم مردم بر می آید
با جلوس و تزک و هجوم عینی هزارها مردم و هزارها آفتابی های انواع و اقسام
و حساب از قیاس بشر بر می آید چنانکه سابق ذکر آن گذشت بروز دهم که روز
سواری علم مبارک بی بی یعنی علم مبارک خاتون محشر علیه السلام از عجائب و غرائب
یعنی بوقت یک پاس روز بر آمده علم مذکور از مکان خود که بیرون بلده است از
اندرون شهر می آید صورت جلوس سواری اینکه اول بدست طفلان محله بیرقها
بیرق که از هر هر دوکان در راسته معمولی اهل بازار فلوسها میگیرند و عقب اینها
نشان سبز بر سر شتر و پس آن دو صد نفر چاوراداران یعنی سائیسان با اللهٔ های

معہ چہار ضرب قلعہ شکن و کرنال ہا و بیرقہا وغیرہ ہمراہ ظفر الدولہ وجوانان محمد سلیمان و فرصت سنگ
کمندان معہ قرابین و آلہا قریب یکہزار جوان و عقب اینہا دوازدہ فیلان با حوضہ ہای نوبت
با زیر و بم ہا و قرنائی و نفیری ہا و جہانج ہا و دمامہ ہا بکمال خوش صدای مرثیہ خوانان و نقارچیان
و شہنہ نوازان بو منع نوبت ماتمی کہ بمجرد شنیدن غم امام علیہ السلام بالاسیگردد و بیز فیلان عبیر
خوشبو کہ بالای خلقت غدار بجای خاکریزی ماتمی میباشند معمول قدیم است و قریب لبت
فیلان کلان باجل ہای سقرلاطی و مخملی کارمقیش و تار و سادہ برنگ زرد کہ خاص نائب سوارہای
حضور پرنور است با سوزنی خاصہ کہ سوای فیلبانان احدی دیگر برآنہا سوار نباشد پیش پیش
شامیانہ لنگر پور بیہ حاضر دار مبارک وطلائی و نقرئی و مقیشی و کلابتونی و روبروی شامیانہ
طلای مذکور و بنزار پوربیہ ہای خاص برداران ہمراہی جے رام ہزاری و جگ لعل سنگہ ہزاری
و آوردہ لپن سنگہ ہزاری و دیگرہا و عقب اینہا پیش پیش علمہای طلائی و نقرئی نذر سلامتی
حضور پرنور روشن چوکی چوکیہای باجنریان شیرین نوای سرکار اورنگ آبادی بالباسہای
عالمگیری و سرپیچ ہای کارکناری مقیشی مرثیہ ہا در شہنہ خوش صدا خوانان و زیر شامیانہ مذکور علمہای
طلا و نقرہ بسیار بنا بر نذر و در کشتیہای لنگر مبارک طلائی و ڈوہٹی طاش یعنے رختہای علم مبارک
حسینی علم مانند دوپٹہ با پٹکہ ہای کمر کہ بر دو سرش تا بچہار مقیشی باشد و زر نقد نذر و پس شامیانہ
سبوچہ ہای شربت نبات سفید خالص با گلاب قریب یکہزار عدد سربستہ از پارچہ ہای سبز و سرخ
مقیشی و وسمہ کار و پیالہ ہا شربت و اینہمہ سبوچہ ہا منقش با نقش و نگار عجیب و غریب از صندل
خوشبو و ہمہ در بہنگی ہای بالای دوش کہاران و سپاہیان سرکار و عقب اینہمہ عماری بنز امیر الدولہ
خانسامان سرکار و متعاقب ایشان فیل نقارہ ہای کلان با جہانج نوازان اینہمہ جلوس از یک و نیم
پاس روز بر آمدہ تا قریب یک و نیم پاس شب از نظر انور حضور پرنور میگذرد و پاسی از شب با نینا ندہ

قریب یکهزار سوار خاصه سرکار و بعد ایشان فیل نشان و دیگر خاصه سواری مبارک با برکاره‌ها و زر و غیره
و غیره و بانداران و شتران بان بردار و ساندنی سواران و غیره بدستور مذکور و جمعیت بار عرب جنگ
قریب یکهزار و پانصد جوان با بیرقهای یکتاشی عرب بن شامش تمار جنگ جمعدار عرب و بیت عرب
عبدالله علیخان بهادر جنگ جمعدار عرب و شیخ احمد علیخان عبادی ببر یار جنگ جمعدار مع نشانها
و بیرقها و عرب عمر بن عوض جان باز جنگ جمعدار مع بیرقها و عرب بن محفوظ ابن طیران جمعدار
و سالاان غالب جمعدار و علی عبدالله جمعدار و عبدالله بن مبارک جمعدار و سید صالح جمعدار و دیگر
جمعداران با نشانها و بیرقها قریب پنجهزار جوانان عرب و ولایتی حبشی و مولد و غیره و ابتدا امینا
پلاتنهای بار موتی رحمو ارد و اردلی قریب سه هزار بار مع توپخانه جادی که در رکاب حاضر اند منجمله چهارده
هزار بار پلتنها که متعین تعلقجات سرکار اند و سه هزار بار تاج علی بیگ خان و یکهزار بار بخشی اسمعیل خان
بالیسش محمود خان و یکهزار بار جوکین صاحب فرنگی و یکهزار بار لاکوٹ صاحب فرنگی و یکهزار بار
کپتان نیت صاحب فرنگی و پانصد بار بانت لون صاحب فرنگی و یکهزار بار غلام مرتضی کمندان و یکهزار
بار پیا کمندان و دو صد بار صاحب حسین کمندان و علی هذا القیاس کمندانهای دیگر و سرگروه های
دیگر که ذکر فردا فردا موجب طول کلام است با جمعیت دیگر قریب چهل هزار بار جرار جمعیت سرکار که سرست
حاضر رکاب ظفر انتساب است و بعد ایشان خود امیر کبیر شمس الامراء بهادر مع چهار صاحبزاده فرزند جگر بند
خود با جمعیت همراهی خویش از سواران پایگاه خاص و پلتن های باره برار پلاتن ولایتی تنبار و توپخانه
آتشبار مسقف کارزار و شترنالان برق آثار بسیار و عرب و دروا اهیل و دیگر رسالهای علی غول
متفرق و غیره با سرانجام جنگی ولایتی خود و فرزندان در عماریهای مکلل بار دشمنی بسیار و جلو خود از
جهاله بردار و علم برداران و برچهی برداران و بانداران و خاصه برداران و شاگرد پیشه و غیره قریب
چهار هزار جوانان و غیره مفصله و بعد ازان رساله شیر بچه‌ها و جزائر برداران سرکار قریب پانصد نفر

قوی الجثہ جوان شیر میشوند که دستار و طاش بر سر و رنگ شیر از اوراق طلائی بر بدن خود درست کنانیده مطلا منقش با دیگر جوشش و عروب ولایتی قریب بست و پنج نفر با ہمہ آلات حرب برمی آیند ہیچکس از شیران دیگر مانند روباه دم درکشیده بمقابلہ این دو نائی آیند اگر کسے بیاید دم او را بریده سر میدہند که سال آینده دیگر خود را شیر نکنند که دم بریده ماست و ازین ہر دو یکی در رساله عبد اللہ بن علی خان جمعدار عروب و دیگر سائیس طویلہ بن شاش جمعدار عروب نوکر اند الغرض درین معاملہ ہندو و مسلمان باہم شریک یکدیگر اند و بروز شہادت دہم محرم تمامی علمہا و تعزیہ ہا و براق ہا مجموع از راستہ حسینی علم که راستہ بزرگ بلده است در دریای موسی با نشانہای فیلان و نوبتہا و نقارہ ہا و پلاٹنہای بار و طی غول و عروب وغیره از ہر ہر خانہ امیر و فقیر بقدر مقدور بیرون دروازه پل قدیم میبرند و این فقرا ہر دو دھیل ہر دو تعلیم مذکور و فقیران ملنگ ہا و دیگر فقرا رنگ برنگ با وضاع مختلف و صور گوناگون و جمیع شیران و مجانین و بہڑنگ ہا وغیره ہمہ در دریای موسی جمع شده منقبت ہا میخوانند و تمام شب میباشند و کثرت خلقت خدا از چہل و پنجاه ہزار یا لک آدم کم نخواہند بود بلکہ زیاده نیز و فیلان بسیار و اسپان بشمار احسائی مبت و زیمقدوران خیمہ ہا میدہند و فرود می آیند قابل سیر و تماشای عجیب و غریب است اما بہرحال مداحی امام علیہ السلام را نمیگذارند اگر بعد عشره محرم یک کس غریب بی مقدور را از خطیر دہند که فقیر شود یا شیر گردد ہرگز ہرگز نخواہد شد بعد انقضای ایام عشره دنگل مرثیہ و منقبت خوانی میکنند طعامہای لذیذ می پزند و میخورانند و عشره محرم نیز ده شب در مکانہای عمائدین ہر شب واقعہ خوانی و مرثیہ خوانی و تعزیہ معمول است اما بعد عشره دنگلہا بسیار میشوند که ہر روز در ده ده خانہ مرثیہ خوانیست و از غره محرم تا نہم ماه مذکور لنگرہای ب با خلافت خدا در حسینی علم میبرند و نزد نعل صاحب و علم بی بی نیز اما در حسینی علم بشمار که حساب و شمار نیست و کیفیت احداث رسم لنگر که سابق در ذکر سلطان عبد اللہ قطب شاه بقلم آمده که عبارت

و میرسند هر گاه زیر دولتخانه بوقت چهار گهڑی شب باقیمانده میرسند و منقبت ها میخوانند و انعامها
و زر نقد قریب بهزار یا الصد روپیه معمولها می یابند الغرض این معامله قابل ملاحظه و تماشا است
بسیار لطف دارد معهذا اکثر مردم اراذل و انفار و کمینه قوم شیر میشوند یعنی خود را از دست نقاش
برنگ شیر صحرای زردی آرایند و در کمر خود مانند دم شیر دم چوبی بزنجیر بسته چند کس همراه خود زنجیر
در دست گرفته در رسته ها و بازارها و عاشورخانه ها دفها نواخته میگردند و از نقالان و دکانداران
معمول میگیرند و گوسفند را از دندان خود گرفته جا بجا هم او را گزیده خون بر می آرند و حملهای شیر میکنند
البته در تمام بلده مثل بازار وغیره از دو صد کس کم نخواهند بود و مجمع بروز شهادت
زیر پل قدیم جمع میشوند و بعضے مجنون میگردند با کلاه بزرگ دنباله دار که عماری مختلف با الوان
بسیار و کار ابرق و برنجی وغیره و بعضے بهڑ نا یعنی بطور قاصدان زنگوله ها در کمر بسته فقیر میشوند
و بسیارها با انواع و اقسام اوضاع مختلف فقیر میگردند و زر بسیار پیدا میکنند و در تمام شهر دفها
نواخته میگردند و فیما بین اینها فسادها و قضیه ها و خانه جنگی ها برپا میشود که قریب بجنگ و جدل با سر
اما از داب و رعب حکام سرکار مقدوری ندارند که قصاص سررشته از سرکار موجود است و قریب دو صد
جوق جوانان و طفلان گهگری واله ها فقیر میشوند یعنی بلباس و رنگ مختلف بسته کس از هر محله
بر می آیند که در دست همه ها گهگری ها میباشد مانند زنگوله های خرد مدور که از آن آواز بر می آید
و یک سبوچه های برنجی را از زنگوله های خرد خرد بسته موافق لهجه سرود خود بر میگردانند و ابیات
چند در مدح احوال شهدا میخوانند و فیما بین اینها نیز تقلید لباس و رنگ است که دیگری آن رنگ
بر نه آید اینها همه از اهل پلاٹنهای سرکار اند و از مقام حسین ساگر نیز در شهر می آیند و میگردند
و مجموع را معمول از سرکار مرشد زاده ها و امرای سرکار است از غره محرم تا دهم شهر مذکور همین هنگامه
اینها خانه بخانه کوبکو برپاست که دفها نواخته معمول و انعامها میگیرند در ین ولا دو حبشی ولایتی

وعشق گولی بوده باهم از طرفین عشق خوانی میکنند سوال وجواب از جانبین بآواز بلند بلهجهٔ سرود میگردد
خالی از لطف نیست سابق الغیر مقابله ومواجهه صفوف یکدیگر بر سرگذر دیده ندین اختراع بلهار صاحب است
که از چند سال جاری شده لطف بسیار دارد معهذا اشاگردان هر دو استاد از دو هزار کم نخواهند بود
ومراد از عشق ابیاتی چند در مدح واحوال شهدای کربلا اند که در آنمیان لفظ عشق باشد پس درین
برگشتن عشق ها خواندن طرفین قریب چهار گهڑی روز باقیمانده فرصت یافته هر هر کس بمکان خود
میرود و سرگروه در اثنای راه از دولتخانه مرشدزاده ها وامیران سرکار وغیره معمول مقرری زر نقد
میگیرد وبعد عشره بروز سیوم از تحصیل معمول حلیم و قورمه لذیذ پخته فاتحه داده بهمه کسها که فقیر شده بودند
ودیگر کسها نیز میخورانند یک حبه بصرف کار خود نمی آرد و همون روز غسل کرده تبدیل لباس فقیری
میکنند وبتاریخ هشتم ماه محرم بوقت شب بهین طور سیل تعلیم لبیڑ که شخصی سرگروه پیادگان در عهد
سلطان عبدالله قطب شاه بود واحداث این مقدمه از دست وی تعلیم او معه علم سر طوغ تا حال
موجود است از محله متصل فتح دروازه بلده بر می آید و معمولها گرفته با بلهار صاحب مقابله کرده
بدستور مسطور قریب چهار گهڑی روز باقی مانده مراجعت مینمایند و بلهار صاحب هم معمول اشرفیها
وزر نقد از مرشدزاده ها وامرا دارند که میگیرند طرفه تر اینکه چند سال در عالم ابتدای سن چهارده[۱۴]
سالگی سید احمد ولد سید مخدوم سیٹه قریب یکصد و پنجاه اشراف زاده هم سن خود را که همه ها چهارده[۱۴]
چهارده ساله بودند با تمامی اسباب بنارسی طلا از رومالهای مغرق کلابتون و دوپٹه های مغرق
طلا و کرتی ها کمخاب مغرق طلا بنارسی به بر و سر هر کس آفتابی های نقرئی درخشان وزیورها مروارید
گران بها همه اسباب از مکان خود داده فقیر کنانیده همراه صفوف فقرا بجای معمولی و مقرری خود
بار روشنی بسیار و آتشبازی بیشمار با جلوس دو صد کس دیگر از عرب و پیادگان وغیره ملازم خود فقیر
بر می آید و منقبت ها بخوش صدای میخوانند هزارها مردم باشتیاق دیدن ایشان خواه ناخواه می آمدند

چه قدیم و چه جدید پس با مصورت از محله خود با دو تعلیم مذکور حاضر شده موافق معمول خود با صف بصف
در میان سیل یعنی قطار فقیران مقام میگیرند اگر خلاف مقام مقرری خود جای دیگر بایستند
خانه جنگی ست و مجرم سرگروه و سرکار میگردند اکثر باین مقدمات مردم بسیار کشته شده اند
و در سرکار مچلکا ها داده اند که فساد نکنند تا خونریزی نشود پس از تعلیم خود بر آمده از راسته مکان
مهاراجه بهادر راجه چندو لعل در گذشته یکصد و یک روپیه و رومال سبز بنارسی معمول خود از مهاراجه
بهادر معز گرفته صف بصف قرینه با قرینه منقبت خوانان عبیر پاشان در راسته کلان زیر
دولتخانه و بنگله بیچ برآمدگاه حضور پرنور می آیند معمول خود یکصد و بست و پنج روپیه که از قدیم است
گرفته میروند قریب یکپاس روز برآمده نشان فیل ابهاز زیر چار منار میرسد و اگر کار تکرار منقبت
خوانی و جوابدهی راز و نیاز گفتگوی فقیری می افتد دو دو پهر جائیکه رسیده اند همونجا می نشینند
کرسی ها همراه میدارند بدون فیصله آن بر نمی خیزند آن وقت سرگروه آمده فیمابین تصفیه کرده
باصلاح آورده روانه میکنند هزارها مردم اناث و ذکور در راسته و بازار بر بام و دکاکین یعنی بر بنگله
و ماڑی و عمارات و صاحبان مقدور بر فیلها می نشینند و می بینند و این فقرای سیل اسباب
ضروری از خوردنی و قلیون وغیره همراه میدارند تا چیزی بچیزی تکلیف نشود با اینهمه تقید بائے
شدید است که فیمابین خانه جنگی نکنند سابق اکثر بوقوع می آمده بود که هر یک فقیر در آن شب و روز
با اسباب جنگ از قرابین و تنچه و بندوق و شمشیر و جمدهر و بلم و سنان مستعد جنگ میباشد
پس همین طور هر صف فقرای سیل بر سر کوچه حسینی علم زیر جهنڈا فاتحه خوانده بر میگردد بوقت برگشتن
مقابله عشق خوانی با میر دلاور علی المتخلص به باهر شاعر استاد منصبدار سرکار که در آن روز مشار الیه
زره در بر لباس فقیران معه شاگردان خویش بر می آمد میشود یعنی با شاگردان بر آن صاحب
مرحوم استاد زاده مرشد زاده آغا خان نواب منور الملک بهادر که استاد کامل و منقبت گوئی

روشنی در عاشورخانهای خود ها از شیشه آلات گران بها میکنند و در بعضے جاها از شمع کافوری
و در صحن مکانها روشنی تخته بندی چراغان که بالایش پرده های سرخ باریک می بندند و چراغها
بطور چابیا و به نقشهای انواع و اقسام دیگر روشنی میسازند عجائب سیر و تماشاست از غرهٔ محرم تا دهم
ماه روز شهادت مردمان اشراف و امرای سرکار بعض بعض لباس سبز و سیاه خود هم بپوشند
و طفلان خود را نیز بپوشانند و تعزیه داری بجا می آرند و طعام لذیذ میخورانند و واقعه خوانی
میکنانند و برخی خود ها میخوانند و غم والم امام علیه السلام را بدرجه کمال میرسانند و بعضے مردم
بالکل ترک لذات مینمایند و سوای غذای بی روغن و نان هیچ نمیخورند و اکثر این مقدمات
پرهیز و تعزیه داری در مستورات بجا بسیار است و از مردمان بسیار کسان در میان عشرهٔ محرم
لباس دنیاداری را ترک کرده رخت فقیرانه آزاد میپوشند یعنی فقیر میشوند که سر و پا برهنه میدارند
و اکثر هم مردمان تابعین ها زنار در پا و دهوتی عمده یا فقط لنگوٹه سفید می بندند و کمر از
دوپٹه های کلابتونی بنارسی وغیره بیش قیمت رنگارنگ و یا از دوشال و رومال شالی بسته خودها
را بزیور نقرئی و طلائی می آرایند و اینها مجموع دو جوق میشوند یکی از تعلیم دینا صاحب نام که مزد
زورکش بود از مغلپوره بامده بتاریخ هفتم محرم بوقت یکپاس از شب گذشته همه ها زیب مقصد
کس بلکه زیاده تر از هر هر محله در تعلیم مذکور نزد سرگروه خود جمع شده با نشان فیل بر می آیند و بر سر
هر هر فقیران محله آفتابی ها میباشد که نقشه لباس و آفتابی های هر هر محله علیحده علیحده است مشابهت
بیکدیگر ندارد و مزدوران آفتابی بردار آفتابی هر هر فقیر بر سرش گرفته عقب او میباشند که
اگر نقشه آفتابی یکی از اهل محله مشابه به دیگر از محله دیگر تیار کرده بیارد و در هر جا که بنظر آید جنگ سبب
روبکار است و مجرم سرکار و گنهگار سرگروه میشود جرمانه میگیرند چرا که همه نقشهای لباس و آفتابیهای
هر هر محله با منظوری سرگروه و پروانگی سرکار است نزد سرگروه دفتر اسمای هر هر محله و فقیران انجاست

# ذکر عشره محرم الحرام در بلده حیدرآباد فرخنده بنیاد

چون هلال ماه محرم الحرام در بلده بنظر میاید اول حسینی علم و نعل مبارک و علم بی بی ایستاده میکنند و سهره
گل بابت سلامتی هزار ساله عمر و دولت حضور پرنور از سرکار میرسد و سهره گل از خانه سروی آب شجر
وغیره فروش یعنی کلالنی در حسینی علم نیز می آید معمول قدیم است که بعد داخل شدن سهره سلامتی
حضور پرنور بوقت دوپهر شب با جلوس نشان فیل و دیگر جلوسهای معمولی از بلچپه بار و هجوم خلایق
اول غسل کرده و خود را معطر نموده با لباس سبز و زیور بسیار و گیسوی باب ترکشاده با عتقاد تمام
کشتی سهره بر سر خود گرفته قدم بقدم برهنه پا در هجوم هزارها مردم معه سبوچهای شربت و دیگ طعام
نیاز اندرون مکان ایستادگاه علم مبارک حسینی علم آمده سهره بسته فاتحه داینده بمکان خود
میرود هزارها خلایق که برای دیدنش می آیند اکثر فیما بین ایشان کشمکش میشود اما از تقید حکم سرکار
منجر به فساد نمیگردد در بنولا از اولاد او دختری هرسال سهره معمولی می آرد چراکه سروی مرده است
اما بهمون جلوس و تکلف و کثرت خلقت و مرثیه خوانان تمامی بلده برای قبولیت مرثیها درهمون
شب که سلخ محرم باشد در آن مکان بتکلف روشنی و آتشبازی و جوانان همراهی هر جماعت
مرثیه خوان در حسینی علم آمده پنج پنج بند مرثیه تیمنا میخوانند لهذا کثرت خلایق بسیار شده اکثر
فیما بین جماعتها خانه جنگی میشد اما در بنولا از غضب سلطانی فساد برپا نمیکنند بسیار میترسند پس
در خانهای امیر و فقیر اندرون خانها و بیرون در راسته و بازار علمها و تعزیه ها وغیره ایستاد
مینمایند و نوبت ماتمی همه جا میزنند از هرچه در خانها و تعزیه خانهای امیر و چه در عاشورخانه فقیر که درین
ایام در نواختن نوبت در عاشورخانه ها از سرکار ممانعت نیست اذن عام است که بمجرد شنیدن
صدایش حالت غم مستولی میگردد بر سر هر بشر صورت غم و الم هویدا میشود مردم ذی مقدور

و فاتحه و سترخوان لعل می آرند هیچ پنجشنبه خالی از هجوم خلقت نیست در بعضے ماه خالی از عرس هم
مکان خوب برای فرود آمدن میسر نمیشود با وجودیکه مکانهای متعدد و بیشمار اند

## ذکر مجمعه جاتره های هندوان

اما جاتره های هندوان در عهد مختاری مهاراجه بهادر اندرون و بیرون بلده بلکه در بعضے
قصبات و قریات لواحقات بوقوع آمده از خصوص جاترای الوال که موجد آن والدهٔ مهاراجه
بهادر اند و مهاراجه بهادر بذات دیول را که عمارت بلند است سر را مطلا ساخته در آنجا عمارت هاے
دیگر باغ و بازار طرح نموده در ایام برآوردن رتهه صنم خود معه فرزندان و اقربا و متوسلان وغیره میروند
تا سه روز خرچ هزارها روپیه میمایند خلقت خدا قریب یک لک آدم عابدین وغیره فرود می آیند
و خیام امرا ایستاده میشوند و بازار کلان از قسم هر جنس کشاده میگردد و تکلفها بوقوع می آید
سیر عجیب و غریب است و این جاتره متصل کوه شریف امام ضامن ثامن علیه السلام است و دیگر
جاترای رام باغ که موجد آن راجه بهوانی پرشاد است بروز رام نومی جاترای کشن باغ
که مخترع رای راگهورام باشد تکلفها و تماشاها با اخراجات هزارها روپیه و هجوم خلایق خالی از
لطف و سیر نیست و دیگر مجمعه بروز گاڑی پونم یعنے در آن روز زرگاوان رتهه ها و بهلیهای
تمامی بلده را آراسته و پیراسته بیرون بلده آن طرف کاروان
در میدان باهم میدوانند خلقت بسیار جمع میشود و سیر نادراست
و مجمعه های دیگر بزرگان و احوال فقرا القلم حقیقت
رقم می آید ان شاء الله
تعالے

هفت بار طواف کردن تا بودن در بلده هیچ پنجشنبه از فاتحه و طواف ناغه نمیکرد و معتقد شد که این مکان مقدس مقبول آنجناب است و کوهچه دیگر جناب حضرت امام عباس ثامن علی ابن موسی الرضا علیه السلام است که او نیز بعد ثلاث بسیار آباد شد و در آنجا آستانه آنحضرت و آستانه جناب حضرت عباس علیه السلام است عمارت جدید آنجا ماه لقابائی تیار نمود و نقارخانه قدیم است آنجا هم برای عود و گل جاگیر از سرکار مقرر است در ماه ذیقعده عرس هم میشود مردم بسیار برای زیارت میروند و سیر میکنند جای خوش فزا است بدو گروهی کوه شریف نذر و نیاز کوه شریف مرتضوی علیه السلام در سال تمام دو هزار روپیه کم و زیاد جمع میشود و آنچه بالا بالا میرود محسوب نیست بدست هر کس که در ایام عرس افتاد مال اوست عقب کوه شریف شفیع کوڑه متعلقه مجاورانست درین ایام که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجریست فیمابین مجاوران با وکیل ایشان لعل میان نام مناقشه میراث بوقوع آمده بود او بسبب اینکه از طرف ایشان وکیل مختار در سرکار و دربار بود دو هزار روپیه نذرانه به مهاراجه بهادر داده بنوعی دیگر فهمانیده سند شراکت حصه خویش در میراث مجاوران حاصل نمود هر چند مجاوران مذکور نزد مهاراجه بهادر مستغاثی شدند که این وکیل ماست بهیچوجه این را مداخلت در میراث ما یان از قدیم نیست هیچ فائده مترتب نشد آخر الامر در حضور پر نور دادخواهی کردند آن عادل زمانه سایه عاطفت خداوندیگانه روبروی خود یاد فرموده بسیار بسیار استحقاق نموده حق بمرکز رسانیده سند مهاراجه بهادر را پاره کنانیده سند تازه بمهر خاص مرحمت فرموده سرفراز نمودند و یک پهره جوانان بار بالای کوه شریف متعین مجاوران ساختند که در آنجا بوده محافظت نماید تا احدی ایشان را در صحرا اذیت ندهد و مهاراجه بهادر را حکم شد که در استحقاق امور اهل میراث دقیقه از دقائق فروگذاشت نکند الله تقدس و تعالی آن برگزیده خود را خود نگهبان بوده تا تمام جهان بر سر جهانیان جلوه فرما دارد آمین رب العالمین معهذا در تمام سال سوای ایام عرس نیز هزارها مردم بالای کوه شریف معه مستورات خود ها میروند و تا چهار روز هشت روز کم و زیاد سیر میکنند و نذر و نیاز

و مشک پر آب بر دوش فی سبیل الله آب سرد مینوشانید ند در یک چشم گل بود اما پر تقریر کرا حدی در تقریر بر الشان غالب نمی آمد الغرض مکان کوه شریف از جای مطهرات است و در آنجا عجایبات بسیار بنظر خلایق در آمده چنانچه نقل شاه رضا گذشت مشهور آفاق است و نیز نقل عجیب و غریب که میر ابو القاسم میر عالم بهادر مدار المهام سرکار خود بیان میفرمودند و اکثر مردم شهادت میدهند کرفی الواقعی چنین است یعنی میر عالم میگفت که مغلی تازه وارد از ایران بخانه من فرود آمده بود و من در آن ایام برای تیاری نذر و سفره خوان اراده کوه شریف نمودم مغل مذکور را نیز گفتم که همراه من بیاید و بالای کوه مبارک رفته زیارت حاصل نماید او جواب داد که مرا معاف دارند من بارها زیارت نجف اشرف کرده ام اینجا ضرورت نیست آخر الامر بهزار سعی او را در میان منزل رتهه سوار کنانیده همراه خود بردم و رسیدم بوقت فرود آمدن بر زمین از آنجا که مغل ولایتی از حال سواری رتهه آگاه نبود پای خود را اندرون پایه رتهه انداخت و از حرکت نرگاوان چون پایه رتهه بحرکت آمد ساق پای مغل شکست که او واویلا کرده بر آورده بحال گردید ناچار او را در میانه انداخته بالای کوه شریف بردم و برای جراح آدمان فرستادم مغل مذکور گفت که من هرگز پای خود را بمعالجه جراحان اصلا و مطلقا نخواهم داد تسمیکه بالای کوه آنجناب پای من ناحق شکسته است جناب مرتضوی علیه السلام درست خواهند کرد و بغیر معالجه جراح و دوا پس تمام شب یا مولا یا مولا میگفت و میگریست و در بستر بیقراری و تململ مینالید قریب پاسی از شب باقیمانده خوابش در ربود دید که جناب اقدس مظهر العجائب تشریف ارزانی فرموده پای مبارک خود را بالای پای مغل مذکور زده فرمود برخیز او بیدار شده دید که هیچ آزار در معلوم نمیشود پای خود را کشید و باز دراز کرد و باز کشید و باز قایم کرد و نشست و ایستاد و برفت و باز آمد که هیچ از آثار شکستگی بالکل نیست سجده ها کرد و نام هر یک از نزدیکان خود را گرفته و بیدار نمود و مطلع گردانید اندرون درگاه آمده فاتحه خوانده

طوایفان مذکور عمارات مسطوره را از اطعمه لذیذه و روشنی بسیار و براگ و رنگ جلوه بالای جلوه
دیگر سید بهند باغ لنگم پلی از محدثات سلطان عبدالله قطب شاه بود که سابق مذکور شد عمارات
همه افتاده نام و نشانی و اثری از بناها نمانده فقط حوض کلان و بعضی دیوار اطراف باقی بوده
جناب حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه در سنه یکهزار و دو صد و بست و یک هجریه عمارات نادر
سعه مدور هشت پهلو ساختن حوض مربع قدیم را باهتمام کپتان سدنم صاحب وکیل صاحبان انگریز باحداث
درآورده جلوه تازه از اشجار و انهار و آب جو و ثمرات فرمود چنانچه درینولا باهتمام فتح الله
بیگ خان بهادر نصیب یار جنگ سرسبز و شاداب و سیرگاه حضور پرنور است سبب تیاری باره دری
تاتا شاه فقیر که در نشیب راه و غار رسته متصل زمین سنگلاخ سنتیر درآمد است گویند شرف الامرا
بهادر برادر رکن الدوله از عارضه استسقا جان بلب و قریب المرگ شده بود هر چند حکمای
حاذق معالج بودند اما هیچ فائده مترتب نگشت روزی تاتا شاه مذکور فرمود که اگر از دعای فقیر
شافی مطلق شمارا صحت عاجل نصیب فرماید باره دری بزرگ در اثنای راه کوه شریف بنام فقیر
بنا خواهند کرد او بجان قبول نمود فقیر مذکور معالجه حکما و دوای ایشان را بالکل موقوف کنانیده
بست و یک روز چیزی بهم آهی برآب میخواند و بایشان میداد که بنوشد چنانچه هر روز مزاج باصلاح
آمده در عرصه مقرری بست و یک روز صحت کامله حاصل گردید بهادر مذکور برای تجویز زمین بجهت
تیاری باره دری برطبق اقرار خویش سوار حوضه فیل باهم باتاتا شاه موصوف از شهر برآمده هرگاه
قریب این زمین رسید شاه معز تیر و کمان بدست خود گرفته فرمود هر جا که این تیر زمین گیر شود باید که
باره دری بالای همونجا باحداث آرند قضارا تیر بر زمینیکه باره دری باحداث آمده است افتاد
بهادر مذکور آن زمین را العنوان مقطعه خریده بخرچ ده هزار روپیه احداث نمود فقیر بزرگ مذکور را
عاصی محرر اوراق بچشم خود دیده است بسیار ایشان مشغول بودند لباس تاتا از سر تا پا سبز پوشیده

معه باغ دلچسپ که بخرچ قریب دو لاک روپیه تعمیر یافت و مقبره امجد علیخان و دیگر مکانات و باغات
و چبوتره ها وغیره بنام هر کس که تعمیر نمود مشهور اند از آنجمله مکان طالب الله دوله بهادر و کاظم علیخان نیز
بخوبی تمام تعمیر در آورده چون بفضل الٰهی شالمحال اتن صاحب گردیده همه سعی خود مصروف تیاری
آبدارخانه و کمان و باغ دلچسپ و عمارات دلکشا و چاه های بزرگ معه تیاری راسته و مکانها و باغ
وغیره راجه چندو لعل مهاراجه بهادر و راجه مهراج بهادر و راجه بهادر وغیره بدرستی تمام معه درستی
راسته وغیره ساخت چنانچه ذکر آن در احوال ایشان گذشت پس در ایام عرس شریف از ورود
و رونق افزائی حضور پرنور و بودن مهاراجه بهادر در مکانهای خود حاضر آمدن تمامی امراو
جمعداران و رساله داران وغیره سرکار کثرت خلق الله راحدی و نهایتی نیست خلایق هفت اقلیم
تا سه روز تو بر تو زیر و بالا همه آدمان هر جا که نظر کار کند الناس مع الناس من الجنة والناس
بنظر می آید و محاذی کوه شریف کوهچه قدم رسول است که قدم شریف و آثار شریف بسبب بودن عمارت
قدیم قطبشاهیه جای مطهر دانسته در عهد حضرت غفرانمآب محمد شکر الله خان خانزاد سرکار در آن
مکان نهاده معاش از سرکار مقرر کنانید موضع نرملگیری و خرچ آنجا مجاوران دارند و مسجد خرد آنجا
تیاری خان مذکور است در ماه ربیع الاول عرس شریف میشود و تیاری زینه آنجا کاظم علیخان نموده
که راسته دشوار گذار بود و کوهچه متصل آن معه باره دری ویران قدیم بنام سید مظفر وزیر سلطان
عبد الله قطبشاه مشهور است و متصل این کوهچه دیگر است که در آنجا سنگ بالای سنگ برابر
منار بقدرت قادر مختار بر آمده آن قلعه رایان سابق بود تا حال بنیاد دیوارها و دروازه سنگی
موجود است در سوالف ایام موسوم و مشهور بقلعه ارجن بود معهذا در راسته کوه شریف عمارت
طوایفان مثل حسن لقابائی و حسن افزا بائی و پیاری جی و متصل لنگم پلی باغ و چاه وسیع و مکانها جنگلی
وغیره اماکن متعدد هستند که بخرچ مبلغ خطیر تعمیر نموده اند و در ایام عرس نمود آمده

اقامت ورزیده متوجه شکار میگشتند و بالای کوه شریف نیز متواتر زیارت مینمودند و سیر و تماشای عرس هم میکردند امیران سرکار نیز عمارات بسیار در دامن کوه شریف بتعمیر در آوردند لهذا عرس هم سال بسال رونق تازه گرفت و خلقت بسیار جمع میشد کمان بزرگ بالا که از مجد ثابت غوث خان جمعدار شاگرد پیشه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر است و عمارت چوبی که جانب جنوبی درگاه مبارک است ساخته جمال صاحب عظمت جنگ وکیل ظفر الدوله مبارز الملک است نقارخانه قدیم تیاری جگدیو که نزدیک نزلبود مهاراجه بهادر نقارخانه بزرگ بوسعت صحن بتعمیر در آوردند و در پهلو شمالی درگاه دالانهای پخته تیاری حسام الدوله معین الملک عرض بیگی قدیم است و عقب درگاه مکان معصوم علیخان کارپرداز منیر الملک بهادر و زیر مکان جمال صاحب مذکور متصل نقارخانه عمارت بزرگ تیاری راجه راو رنبها جیونت بهادر است که بخرچ چهارده هزار روپیه باحداث در آمد و بالای نیم باولی مکان قدم شریف و آثار شریف ساخته سید امام خان داروغه عمارت سرکار است و بر دو باره دری سر راسته صندل تعمیر چوبداران سرکار و باره دری دیگر زیر راسته صندل تیاری جمال صاحب مسطور و مسجد نا تیار کمرگاه متصل زینه تعمیر قدیم پهکی بی صاحبه مذکوره است و دیوار هر دو بازوی زینه راسته بزرگ و هر دو منار با کلس ملمع طلا سر راسته کلان پیوسته به بنگله مقبره رکن الدوله تیاری کاظم علیخان برادرزاده غنی یار خان خانسامان سرکار اند و کمان کمرگاه تیاری جمال صاحب مذکور و آبدارخانه نو احداث متصل کمان تیاری حسن لقابائی دختر ماه لقابائی است و زینه سر راسته متصل درخت بڑه شروع راه کوه شریف که بسیار خراب بود و بدقت تمام میرفتند همه درست کنانیده کاظم علیخان مذکور است که همیشه در فکر درستی آن میبود و کمان دیگر بر سر راسته صندل معه مقبره و عاشور خانه و آبدارخانه همه تیاری خوشحال خان قوال سرکار است که همیشه در خانه ماه لقابائی میماند و استاد مشار الیها بود و در دامن کوه مبارک مقبره ماه لقابائی معه دکاکین و مسجد و عمارات متعدد

کہ پیش ازین مدفون شدہ بود در باغچہ بنا کردہ او مدفون نمودند و متعاقب آن وقار الدولہ ناظم بلدہ حیدر آباد نیز بپاس محبت و اخلاص کہ با رکن الدولہ داشت در محاذی باغچہ اش در مقبرہ خویش بخاک سپردہ شد ہمیشہ آمد و رفت خلایق بکثرت در آمد و عرس شریف ہم بمجمعہ کثیر ہم صورت پذیر گشت مردان اعزہ بلدہ نیز بسیر و طیر می آمدند و میماندند و جشن ہم میکردند تا اینکہ صمصام الملک بہادر سایبان چوبی روبروی مسجد بنا نہادہ و یک دالان چوبی در پہلوے درگاہ شریف ہم تعمیر نمود در ینولا منیر الملک بہادر مدار المہام سرکار آن سایبان چوبی را بعد ازانکہ از کہنگی ریختہ بود پختہ و دو درجہ ساخت و راہ لقا بائی عرف چنداجی طوایف دالان چوبی صمصام الملک مذکور را از آہک و سنگ پختہ گردانید چنانچہ ہمون تعمیر الحال موجود است و جناب غفرانمآب محاذی دروازہ درگاہ مبارک عمارتے بتعمیر در آوردہ اکثر بسیر و شکار مشغول میگردیدند و دسترخوان نذر و نیاز متواتر میدادند و برای اخراجات مجاوران و فراشان و موذنان و جاروب کشان و نقارچیان و گھڑیال نوازان موضع چرلپلی زیر کوہ شریف جاگیر نذر گذرانیدند و سعادت دارین حاصل نمودند تا حال آن عمارت و جاگیر قایم است و در عہد حضرت مغفرت منزل نیز ہموارہ نذر و نیاز میگردید خود آنحضرت مستفیض از درگاہ معلے گشتہ تیاری دسترخوان نذر میکنانیدند بفضل الٰہی آن رسم زیارت و نذر و دسترخوان وغیرہ در ینولا کہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری است در عہد اعلیحضرت عالم پناہ ناصر الدولہ آصفجاہ ادام اللہ اقبالہ نسبت سابق ہزار درجہ باعتقاد تمام زیادہ تر جاریست و ہمیشہ با احتیاط و طہارت تمام بعمل می آید چون موضع لالا گوڑہ را حضرت تہنیت النساء بیگم صاحبہ عرف بی بی صاحبہ از تیاری دیوارہای اطراف و دروازہ ہای عالیشان و بازارہا و چاوڑی پختہ و باغ دلچسپ آراستہ و پیراستہ بتہنیت نگر موسوم فرمودند و حضرت غفرانمآب درمیان قلیچہ مذکور عمارت عالی با جدت آوردہ در

حیدر صفدر اسد الله الغالب علیه الصلواة والسلام من الملک العلام ترا یاد فرموده اند همراه من
بیا چون پیشگاه آنجناب بردیا قوت دید که آنحضرت بالای همین کوه جاییکه آستانه مبارک است
نشسته اند یاقوت آداب بجا آورده روبرو استاده هیچ حکم درباره او ارشاد نشد تا اینکه
چشم یاقوت بیدار گشت وصبح صادق پدید آمد همونوقت یاقوت سوار پالکی بالای کوه آمد که
تمامی اشجار صحرائی بودند جاییکه آنجناب رونق افزا گردیده بودند بچشم خود دید که نقش دست
مبارک و پهلوی شریف بر سنگ که تکیه کرده بودند منقش است یاقوت ابوسعادة معماران
را طلبیده همونوقت رواق خورد که حالا اندرون رواقهای نقرئی پس پرده موجود است
از سنگ و آهک باحداث در آورده سنگ نشانها مبارک تراشیده در آنجا نصب نمود و
فاتحه عرس شریف که هفدهم رجب المرجب بود بعمل آورده شهره عام داد اول شروع عرس شریف
آن بود از آنجا که روز نزول جناب مبارک آنحضرت سیزدهم رجب است اگر عرس یا فاتحه
بعمل آید در تاریخ سیزدهم باشد اما برای همینکه این واقعه بتاریخ هفدهم ماه مذکور بوقوع آمده
لهذا عرس شریف هم بتاریخ هفدهم معمول گردید هرگاه این خبر بسمع سلطان ابراهیم قطب شاه
رسید او خود بزیارت آمده پیش رواق مذکور مسجد تعمیر در آورد و هرسال مردمان جمع شده
عرس میکردند چنانچه مسجد مذکور هم تاحال قایم است بعد چندی بهمین طور پهیکلی بی صاحبه
وزیر زادی یعنی دختر میر مظفر وزیر که عابده وزاهده بود غذا بی نمک میخورد برای عبادت
مکان مطهر دانسته بخدمت درگاه معمور گشت و همین جا ودیعت حیات نموده در صحن درگاه
مدفون گردید تاحال قبر ایشان در مجمر موجود است چون لوای دولت آصفیه ادام الله اقباله
برافراشته شد رکن الدوله مدار المهام سرکار دولتمدار حضرت غفران مآب بسببی در نواح برار
کشته گردید گذشت نعش او را بر طبق وصیتش در دامن کوه شریف متصل قبر مادرش

یعنی دو شالہا چوحاشیہ کشمیری و دام تسری و مال بنارسی و کمخاب و اطلس و مشروع و سفیدہ باب
آغابانی و صحن و تن سکھ و تن زیب و ململ و ڈوریہ الپور و اپنیورہ و کڑپہ و کرنول و سیلہ ہائے
پنواڑہ و ناگپور و ایچپور و دستارہا و ردہای بیڑ و پٹن و آغابانی ہای عمدہ سیکاکول وغیرہ
و دیگر ہال ہزارہا روپیہ چیزی دیگر بنظر می آید و اسباب فیلان و اسپان و رتھہ ہای طوائف
ہمہ از کلابتون و سقرلاط و زیورہای نقرہ دواب از چندن ہار و ہیکل اسپان و سری سراسری
فیلان و زنگولہ یعنی گھنگرو و توڑہ ہای زرگاوان جابجا دیگر دارد و اشیاء بازی طفلان کہ
بزبان ہندی کھلونا میگویند مال قریب پنجہزار روپیہ بفروخت میرسد و صندل حسب معمول قدیم
از تکیہ زنگ علی شاہ کہ بیرون دریچہ بیت دروازہ خرد بلدہ جانب شرق است بکمال تکلف
جلوس و روشنی و آتشبازی بوقت نصف اللیل بہجوم خلایق داخل درگاہ میشود و مجاور قدیم
درگاہ شریف بود بعد آن صندل سلامتی حضور پرنور از پنجہ شاہ بلدہ بتکلف بجلوس بیشمار
میرسد و مجاوران کوہ مبارک قدم رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ محاذی کوہ شریف است
صندل معمولی قدیم ہم می آرند و مفردان موضع کاپہرہ نیز از دیہہ خود صندل قدیم میرسانند و از
موضع مالک ارجن گڈہ مشہور بملکاج گیری نیز معمول صندل است کہ میفرسند از کثرت خلق اللہ
انسان را تا درگاہ رسیدن مشکل تر است غرق عرق شدہ بحملہای متواتر جوانان قوی و زور
آور میرسد القصہ اصل بنای عرس این کوہ پرشکوہ اینست و در تاریخ ترک قطبیہ نیز بنظر آمدہ
آوردہ اند کہ در عہد سلطان ابراہیم قطب شاہ یاقوت نام خواجہ سرای بادشاہی برای درستی
مزاج ناتوان خود و خوردن ہوای صحرا در موضع لالاگوڑہ کہ در آن ایام نام دیگر داشت اقامت
ورزیدہ اتفاقاً بتاریخ شانزدہم شہر رجب المرجب بوقت شب ہفدہم قریب صبح کہ یاقوت
مذکور در خواب بود دید کہ شخصے عرب بالباس سبزپوش او آمدہ گفت کہ جناب امیر المومنین

وشتران باربردار و نرگاوان و چهکڑه ها و بنڈی ها را حساب و شمار نیست قطاران قطار خارج از اندازه و حساب است و کالای اهل حرفه که اجناس و اشیای بحر و کان از قسم میوه های تر و خشک و اقمشه و پشمینه وغیره باشد جا بجا همه حاضر و موجود هر جا که نظر کار کند غیر از مجمع خلایق و انبوهی بیع و شری و سواریهای امرا و عمایدین و رقص پریرویان و شکوه خیمه های پر شکوه و اسپان و فیلان مثل کوه چیزی دیگر بچشم تماشابین و دیده نظاره گزین نمی آید هر دو جا راسته عمارات بلند بلند پایه و بقاع مرتفع و چبوتره های وسیع از دریای موسی تا دامن کوه شریف پهلو به پهلو بهم پیوسته بآرایش فرش دیبا و تقنابیل و اشجار بلوری و لایتی که بروشنی شمع و لایتی و چراغهای تخته بندی پیرایش میداد مینار متعدد و رقاصان پری پیکر حور لقا و مهوشان اختران نورفزا بچهره آرائی گوناگون و لباس و زیور پیرائی رنگارنگ بصد آب و تاب جلوه آرائی محفل سور و زینت بخش مجلس بهجت و سرور بوده تماشابین خلقت نزدیک و دور اند هر گاه بخوشنوائی آهنگ سرود میکشند عالمی را در حیرت نمود دلی بود و بود دلی نمود متحیر و متعجب میسازند اخراجات روشنی و آتشبازی و اطعمه لذیذه اقسام اقسام و اشربه مطیبه گوناگون خلق الله از هزاران هزار و بیرون از دائره حساب و شمار تا بجا در گنجایش عقل در آید خیام بلند احتشام امرا و خوانین و سراپرده های سفر آئین بارگاه سلطانی و خسروانی خاقانی کوه شریف را باطراف و جوانب محیط و در گرفته هر چند اعلیحضرت خود بدولت و اقبال آفتاب سپهر جاه و جلال اندر محل هائے گردون مثال و بنگله فلک تمثال رونق افزا بوده مجمع عرس و روشنی همه جا ملاحظه میفرمایند احتیاج قیام خیام بلند احتشام سرکار نمیشود معهذا از خیمه های عجیب و غریب عمارات خوش اسلوب تازه ترکیب شمس الامرا بهادر امیر کبیر و دیگر عمایدین کبیر و صغیر رونق دیگر آراسته و بازار عرس شریف است که چشم حیرت گزین بهتر ازین تصور نمی کند الغرض درین عرس بزرگ بالای انسان و در هر پیر و جوان غیر از پشمینه گرانبها

زرخیز دران نواح بتخانه های فراوان راجه های اینجا آب کاوری را سد بسته در تالاب آورده اند
مدار کشتکار بر آب مذکور است در تصرف والاجاه بود درین زمان همه ملک در قبضه صاحبان انگریز است

## ذکر کیفیت عرس کوه شریف جناب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام بیگروهی بلده حیدرآباد در ماه رجب المرجب

در حقیقت بنای آن کرد سرحد یعنی بینوار موضع کهیره جاگیر مرشدزاده آفاق سلیمان جاه بهادر
سمت شمالی بلده واقع است چون تاریخ دهم رجب المرجب میشود اسباب مردمان بلده روانه
کوه شریف میگردد خصوصًا اسباب دکاکین اهل بازار از شیرنی فروشان و میوه فروشها و تمامی
اهل بازار یعنی بیوپاریان وغیره و بتاریخ یازدهم شهر مذکور بیشے بعضی اشخاص خوشباش
با اسباب خودها میروند و بتاریخ شانزدهم که روز صندل مبارک است تمامی خلق الله از بادشاه
و وزرا و امرا و فقرا و سپاه ارباب نشاط و طرب تا پیر زال نود ساله و صد ساله که طاقت رفتار نداشته
باشند افتان و خیزان خود را در عرس میرسانند قریب یک لک آدم از مسلمانان و هندوان بیراگی
و برهمن گوسائین اتیت مارواڑی وغیره و اهل ولایت ایران توران روم و شام عرب و عجم
انگریز وغیره از قسم همه اقوام داخل عرس میشوند و خیمه های سپید و وحدز باستادمی آرند و مکانهائی
بسیار متعدد و باحاات آورده اند که بپا شده و آنها که مکانها دارند بآرایش و پیرایش فرش
و روشنی جلوه میدهند از چار مینار بلده تا روا تهای نقرئی درگاه معلی شعر یک تخته آدمان پیوسته بهم
پهلو بپهلو سینه و لقدم * انبوهی خلقت را حدی نی و کثرت مجمع را نهایتی نیست قریب سه هزار
فیلان کوه پیکر و فیل بچه های پری چهر و قریب پنجاه هزار اسپان باد پیما و بادوان تیز پا

# پایان گھاٹ

کرناٹک شانزدہ سرکار یکصد وسی و یک محال کاملش چہار کرڑ وڑ سی و شش لاک و ہفتاد و یک ہزار و ششصد و شش روپیہ پنج آنہ قلعہ چینا پٹن بریک کو ہست سرکار اودگیر شش محال کاملش سہ لاک و بست و ہفت ہزار یکصد و ہفتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار ایلور ہشت محال کاملش ہفت لاک و چہل و ہفت ہزار ہفت صد و شصت و پنج روپیہ پنج آنہ سرکار ترناپور یک لاک و نود و سہ ہزار یک صد و سی و نہ روپیہ پاؤکم شش آنہ سرکار جگدیو ہفدہ محال کاملش ہجدہ لاک و پنجاہ و ہفت ہزار ہفت صد و ہفدہ روپیہ دو نیم آنہ سرکار چیندرگیری دہ محال کاملش پنج لاک و ہفت ہزار ہفت صد و شصت و یک روپیہ چہار نیم آنہ سرکار چیکل پت سہ محال کاملش پنجلاک یازدہ ہزار و پانصد و ہفتاد و دو روپیہ پاؤکم سیزدہ آنہ سرکار سروہ پلی دوازدہ محال کاملش شش لاک و ہفتاد و ہشت ہزار یکصد و ہفتاد و ہفت روپیہ نہ آنہ پاؤ بالا سرکار کنجی پانزدہ محال کاملش دہ لاک و سی و چہار ہزار سی صد و چہل و سہ روپیہ پاؤکم چہار آنہ سرکار ترنامل یازدہ محال کاملش نہ لاک و یکہزار و یکصد و ہشتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار نصرت گڑہ عرف جینجی کاملش دو لاک و ہشتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار ورداور نہ محال کاملش ہفت لاک و بست و چہار ہزار ششصد و ہشت روپیہ دو آنہ پاؤ بالا سرکار دالکونڈہ پور پنج محال کاملش شش لاک و پنجاہ و یک ہزار و ہشت صد و بست و پنج روپیہ سرکار ڈنڈاسی سہ محال کاملش پنج لاک و چہل و یکہزار و ہفت صد و سی و سہ روپیہ پنج آنہ سرکار ترچنا پلی یک محال کاملش یک کرڑ وڑ و ہشتاد و پنجلاک و شصت ہزار روپیہ سیزدہ آنہ سرکار چنجاور یک محال کاملش یک کرڑ وڑ و چہل و دو لاک و ہفتاد و سہ ہزار پانصد و چہل و شش روپیہ بلکیست سرحاصل

زرخیز

## سرکار ورنگل

شانزدہ محال کاملش ہفت لک و چہل و ہشت ہزار و ششصد و سی و دو روپیہ چہاردہ آنہ قلعہ غیر کوہی است

## سرکار ملنگور

سہ محال کاملش یک لک و ہفتاد و چہار ہزار و دو صد و شصت و ہشت روپیہ سیزدہ آنہ قلعہ غیر کوہی است
از صوبہ حیدرآباد و سرکار محمد نگر گولکنڈہ تا سرکار آرا گیر و جانب شمالی مانگو تا دریای گنگ
ملک بہونسلہ در تصرف سرکار آصفیہ ادام اللہ اقبالہ و ملکہ است و از سرحد ناگپور ملک گونڈوانہ
وغیرہ ملک بہونسلہ در اختیار صاحبان انگریز است اما حقیقتاً برای لونرہ یکی از اولاد رگھوجی بہونسلہ
را بر مسند حکومت نشانیدہ ملک چہل لک روپیہ در اختیار او گذاشتہ باقی بدستور عملداری بنمایند

## سرکار مصطفی نگر

عرف کونڈپلی بست و چہار محال کاملش دوازدہ لک سی ہزار پانصد و پانزدہ روپیہ پاو کم سیزدہ آنہ

## سرکار ایلور

دوازدہ محال کاملش شصت و سہ ہزار ششصد و چہل و پنج روپیہ یازدہ آنہ

## سرکار راجبندری

بست و چہار محال کاملش شش لک و ہشتاد و پنجہزار پانصد و بست و نہ روپیہ نیم آنہ

## سرکار کان الماس

یک محال کاملش دو لک و پنجاہ و پنج ہزار روپیہ

## سرکار مچھلی پٹن

ہشت محال کاملش پنج لک چہل ہزار ہشصد و پنجاہ و ہشت روپیہ یازدہ آنہ

بنای جمشید قطب شاه است که باهتمام جگدیو راؤ نایک واڑی قلعه گولکنڈه باحداث درآمده گذشت

## سرکار ویلگندل

سیزده محال کامل ده لک پنجاه و شش هزار دو صد و چهل و هفت روپیه سیزده آنه پاؤ بالا

## سرکار پانگل

پنج محال کامل چهار لک سی و سه هزار ششصد و شصت روپیه سیزده آنه قلعه پانگل بر کوه وسیع است در سنه یکهزار و دو صد و چهار هجری که حضرت غفرانمآب در اقامت خود که برای تنبیه ٹیپو سلطان والی سریرنگ پٹن سه سال رونق افزا شده بودند عمارتی تیار کنانیده جشن سالگره بنهایت تکلف ترتیب داده بودند که طوایف رقاص بیجاپور و چینا پٹن و سریرنگ پٹن تا دریای شور جنوبی و شرقی هفتصد طایفه نامور آمده مالامال انعام واکرام بسیار گشتند در ینولا بدستور سابق درعهده پسر نذر بهادر خان مرحوم است

## قلعه ایلگندل

بست و یک محال کامل دوازده لک بست و چهار هزار چهار صد و پنجاه و هفت روپیه هشت آنه پاؤ بالا ایلگندل قلعه کوهی است درینولا بعهده نبیسه زبردست خان مرحوم پسر دومی خانجهانخان داروغه فراشخانه سرکار قلعه داری آنجاست خیاطان کاریگر آنجا بسیار اند سوزنی ها و تکیه ها و مسند ها وانگرکهه های سفید کار سوزنی و با دکنهای بسیار بال صدها روپیه تیار کرده ببلده و دیگر جاها مبفر پسند لقیمت و بخواهش تمام در ایام سرما و گرما مردمان میگیرند وطوایفان رقاص تلنگ بسیار خانها دارند

## سرکار آرانگیر

یک محال کامل هفت لک و هشتاد و دو هزار هشت صد و چهل و چهار روپیه هفت و نیم آنه

وزحمت این بیچارہ ہمہ برباد و رایگان شد خدا توفیق دہد کہ این شیوہ ناستودہ امرا ترک کنند
آمین آمین ثم آمین الغرض انچہ کہ احوال عمارات وغیرہ بلدہ مذکور است در ذکر سلاطین قطبشاہیہ بقلم آمد

## سرکار محمد نگر گولکنڈہ

دوازدہ محال کامل پانزدہ لک ہشتاد و دو ہزار پنجاہ و شش روپیہ پنج و نیم آنہ کیفیت این سرکار
مفصل در ذکر بادشاہان قطب شاہیہ بقلم در آمدہ و در ینولا شہزادہ سبارز الدولہ بہادر برادر
خرد حقیقی حضور پر نور آدام اللہ اقبالہ در موتی محل اقامت دارند۔

## سرکار بہونگیر

یازدہ محال کامل ہفت لک و ہفتاد و پنجہزار یکصد و ہفتاد و ہفت روپیہ یازدہ نیم آنہ قلعہ
بہونگیر یک قطعہ سنگ است کہ سوای کوہ یک قطعہ قلعہ دولت آباد دیگر ہیچ جا بنظر نہ آمد عاصی محرر
تاریخ موضع موریرال و یک حصہ در موضع رای گیر زیر قلعہ بہونگیر جاگیر دارد و بہ قلعداری آنجا
رشید الملک سرفراز اند

## سرکار میدک

نام اصلی اش گلشن آباد است دوازدہ محال کامل پانزدہ لک بست و پنجہزار سی صد و چہل و دو
روپیہ پاؤکم پنج آنہ قلعہ مذکور کوہی است و قلعداری آن بعہدہ فیضیاب الدولہ خلف طالب الدولہ
سنلجان کوتوال بلدہ از قدیم مقرر است عاصی مؤلف این تاریخ جملہ دو دیہہ در زیر آن موضع ہا
راجپلی و نمک پلی پرگنہ کڑوڑا از آبا و اجداد جاگیر دارد

## سرکار کولاس

پنج محال کامل شش لک و پنجاہ و پنجہزار ہفت صد و بست روپیہ پاؤکم چہار آنہ قلعہ کولاس

سکان را عطر بسیار عجیب و غریب است کہ در ہیچ ولایت پیدا نیست سواد اینملک طلسم است کہ بتحریر
و تقریر نمی آید در ہر جا کہ نظر کار کند تراکم اشجار و کاریزہای آب شیرین و تختہ ہای زمردی شالی زار
و باغہای بیحد و شمار و درختان انبہ کہ آنرا امرای نامند قطار قطار کہ چشم بینا خیرہ گشتہ
و تالابہای پرآب و سایہ درختان سیندہی کہ ہم صورت و شبیہ درختان خرمای ولایت است
جا بجا بر سر نالہ ہای آب روان و نیز ہجوم جانوران پرند شکاری و ہجوم درختان تاڑ کہ شابہ
درختان نارجیل باشد حمد خالق بیچون حقیقی بر زبان می آرد رکن الدولہ مدار المہام سرکار
حضرت غفرانمآب نہری از تالاب موضع چلپلی در بلدہ آوردہ بود درین زمان مسدود است کہ
خشک شدہ و نہر میر عالم مدار المہام حضرت مغفرت منزل از جوئبار رسانگل کہ کنبہ بستہ آوردہ است
آب آن جا بجا خانہ بخانہ کو بکو جاریست در احوال میر عالم گذشت میر صاحب موصوف عجب باخیر بود کہ
ہزارہا بندگان خدا از فیض آن بہرہ یاب اند و رایش حسبہ جاریہ نہر تالاب بنا کردہ خود در نامہ اعمال
خود بردہ ابد الآباد داخل ثواب است طرفہ اینکہ عادت میر صاحب موصوف چنان بود کہ اگر شخصے
دہ پانزدہ روز حاضر دربار شود و آداب مجرا بجا آرد بعد دو ہفتہ میپرسیدند کہ چہ حاجت است
ہرچہ بیان میکرد فی الفور اجرا مینمود اتفاقاً از یاوری طالع حق رفاقت و مصاحبت دریابد
ازان نوعی سلوک میشدند کہ باز حاجت التجا تا بہ زندگی بدیگر نمیداشت بلی رسم زمانہ ہمین طور
میباشد کہ صاحب موصوف اختیار کردہ بودند و درین زمانہ نہ مروت نہ اخلاق نہ سخاوت نہ مردم
شناسی بامر ابانی است ہرچہ ہست خودغرضی است لوقت ضرورت کار خود طوری لجاجت و اخلاق
میکنند کہ آن کس می فہمد کہ این صاحب مروت و دستگیری من نمودہ چہ حاجت التجا بدیگر بردن است
و قتیکہ برآمد کار آن مطلب برآرشدہ بہ نہجی از کج خلقی و بیمروتی و غیبت گوئی پیش می آیند کہ گویا
نگاہی شناسائی نمودہ بلکہ در زمانہ سابق عداوتی رو دادہ کہ بدلہ آن میگیرند و این ہمہ امید

معمور کار است سوای این در اطراف بلده حیدرآباد باغات بشمار اند میوه از همه اقسام و انواع بخوبی تمام میشود خصوصاً انبه ارسالی والفن وملغوبه بوزن یک آثار یکدانه پیدا میگردد معهذا در دیهات انبه ارسالی بهتر از الفن وملغوبه موسوم به شکرپاره ونواب پسند وشاه پسند والم پسند وحسنی وحسینی وبدیگر نامها دیهه بدیهی عجیب وغریب بوفور تمام است وشریفه تمام صحرای حیدرآباد ودیهات دور دور در جانب شرقی وشمالی وجنوبی را دائر وسائر است اما جانب غرب تا ده منزل بسیار است واز آنجا کمیاب آنچه در بلده بقیمت میفروشند بزرگ پرمغز به یک فلوس ده دوازده میدهند ودر دیهات هر قدر که منظور بود از صحرا بغیر قیمت می آرند ومیخورند صحرا تمام پر از اشجار شریفه است که بهندی سیتاپهل میگویند نهایت بالیده همه مغز وشیرین تر از شکر وخوشبو بوزن نیم آثار هم میشود گویا قند سفید با سرشیر باگلاب آمیخته است اما خربزه درست نیست مگر یک قسم خرد برابر نارنج کلان سرخ با خطوط سبز شیرین میشود ولیعه آن توملی زرد مگر خربوزه کرنول ودریائی گنگ که نهایت شیرین که لب العذ وبت خود می بندد وکونله وسنگتره سکاکول که مال بهشت است کونله وسنگتره ناگپور واورنگ آباد بپا سنگ او نمیرسد سوای این انار سنگمنیر وقصبه بیر با دانه های سطبر کم تخم شیرین تر بسیار بهم میرسد انجیر بقدر دوازده فلوس وزنی شیرین در باغها خصوص در باغ خلوت مبارک حضور پرنور وخانه بخانه نیز بهتر میشود ناجیل حدی ندارد ودیگر از تخم درختان تا مغز تخم خام برمی آید که آنرا در هندی موتجل گویند بسیار نازک وخوش طعم وآبش که از اندرونش برمی آید شیرین مردمان عوام بسیار میخورند وخواص ذمبقد ورمانند فالوده بریده درمیان آبش قند وگلاب انداخته در گرمای تابستان باستعمال می آرند بهتر بهتر بدرست گلها خوشبو از گل گلاب ونسترن ونسرین ویاسمین وموتیا وموگره وبٹ موگره وغیره باقسام وانواع در باغها پیدا میشوند اما قسمی از موتیای هزاره برابر فندق میشود که یک گل تمام

علی العموم است و مال باریک تر گران تر و ابهم مال پایدار و مضبوط نه مانند مال ولایت بمبئی که هر قدر
از زان شود لوسیده تر در یک پوشش و شوب معدوم میگردد و قالین ورنگل و شطرنجی بهونگیر
و اکثر اینملک ریگستان است خصوص اطراف حیدرآباد در بارش کل و لا کم بسیار و اکثر جا در صحرا
بالکل نیست که زمین سرخ ریگدار است در سبزی صحرا سرخی جاده ها و رهسته ها لطف عجائب است و
کولاب یعنی تالاب جابجا پر آب میباشند و لو میان اینجا که عبارت از کنٹه ها ست هر گاه مملو شود
مزارعان باز از روی بارش نه میکنند که در فصل آبی و تابی بکار می آید و شالی هزار ها قسم میشود
باریک و باریک تر و کالا بهات و مراد علی و سکهداس و قندهاری و استعمالی و قیمه قتل و کنده وار
واکاٹی و غیره خصوص شالی برنج باریک خوشبوی قصبه قندهاری و ضلعه سرکار میدک و نیز محصول کلالی آبکاری
یعنی محاصل اشجار سیندهی بسیار است و محصول کلالی شراب هر روز در بلده مذکور که بیرون شهر
همه کلالی میفروشند چراکه حکم سرکار به اندرون آوردن منهیات نیست و قتیکه سه سال از سنه یکهزار و دو صد
و چهل و هجری تعلقه بدعت بلدهٔ حیدرآباد بعهده عاصی مؤلف از سرکار دولتمدار آصفیه ادام الله
اقباله باستصواب مهاراجه بهادر معه قلع فرخ نگر با دیهات آن و محالات دیگر پرگنه نرسا پور و ابراهیم پور
و توپران و پداپلی و ٹٹی چیٹر و رنگل محالات سه لک روپیه بود فقط از تعلقه بدعت پانصد راس
شراب هر روز در بلده می آمد فی راس بست روپیه محصول داشت و هفت صد سبوی سیندهی که عاصی
معه رسهای شراب و سبو های سیندی معه گل مهوه و بهٹی های شراب نظام پیٹه جمله بست و پنج روپیه
ماهوار بدعت ماه بماه در سرکار میرسانید سوای محصول بازار لشکر حسین ساگر و در آن میان یکهزار
پانصد روپیه خرج سه بندی و پانصد روپیه ماهوار ذات راجه دهراج راجه بالا پرشاد بهادر خلف
راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بابت تخریر مجرا میگرفت تتمه بست و سه هزار روپیه بلا قصور داخل سرکار
میشود اما در بنولا تعلقه بدعت بعلاقه راجه دهراج مذکور بند انه است رای عالم چند کارپرداز بهادر معز

که کندهٔ او تا بولایات رفته پسند خاطر دانایان آنجا گشت در بنولا هم در بعضے جاها مهرهای کار دستی
مرزای مذکور در بلده موجود اند که تا الآن دیگری پیدا نیست بعد مرزای مذکور کار پسر او محمد طاهر
ساکن یاقوت پوره و پرسوتم ساکن علی آباد عمده تر از همه دیگرانست و کار سواد زرگران و ساده
کاری اینها عجیب و غریب حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریزی میگفت که کار ساده کاری
و سواد ساکنان یاقوت پوره از ولایت ما بهتر است چهیٹ قلم کار رنگ آبی یعنی رنگ پانی
اینجا هم علی الخصوص چهیٹ قلم کار پخته مچهلی بندر که از مضافات این صوبه است در تمام هفت کشور
بفروخت میرود و مشهور تر است که اگر هزار بار بشوب رسد نقصان در رنگ آن نمیشود و همه
اینجا یعنی کار طلائی و نقرئی برگ و بار بالای امرچه های مچهلی بندر و بالای دیگر پارچه ها که از آ
و هم میگویند شهرهٔ آفاق است و چند زوج النگو یعنی جوڑه چوڑی که زنان هند و دکن
در ساعدین میپوشند نهایت نازک تر و باریک تر بکار اقسام اقمشه و انواع مروارید
و مینا کار ساده و زمردی و یاقوتی وغیره در حیدرآباد میشود که در جنبش ساعد محبوبان جواهر خانه
قدرت خدا مینماید ولیم پالمر صاحب انگریز جوڑه های عمده بکار مروارید وغیره که هر یک جوڑه
بقیمت سی روپیه و علی العموم تا پنجروپیه مال یک لک روپیه تیار کنانیده بولایت لندن فرستاد
که در ولایت چندی رواج یافته بود حمایل لاکهه در اینجا بدو فلوس چوڑی فروشان میفروشند
مانند حمایل طلا که هیچ فرق نمینماید بی بی های ولایت انگریز بعنوان تحفه بسیار پسند نموده بخواهش
تمام طلبیدند در عهد حضرت مغفرت منزل مال دو هزار روپیه ولیم پالمر صاحب مذکور بولایت
فرستاد و در مضافات این صوبه اقمشه و پارچه و فرش بنفاست میسازند مثل ڈوریه کهیتوره
والپور و ڈوریه کرنول و کڑپه و محمود خانی و سنجر خانی کڑپه که یک تهان محمود خانی از دو روپیه
تا سی روپیه قیمت دارد و آنما بانی سیکاکول جوڑه یکصد روپیه و سیاه نواڑه یک تهان بیست روپیه

## تعلق سیرنگ پٹن وغیرہ

بلا قید محال کا ملش پنج کرڑ و ڑ بست و دو لک شصت و نہ ہزار دو صد و سی و نہ روپیہ دو آنہ دریا ستانی زمان این ملک در تصرف زمینداران بود بعد ازان بحیدر نایک و خلفش ٹیپو سلطان تعلق داشت الحال تصرف صاحبان انگریز داخل کمپنی است

## صوبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد

معہ تعلقہ کرناٹک بالا گھاٹ و پایان گھاٹ مشتمل بر چہل و سہ سرکار چہار صد و یازدہ محال جمع کامل کل صوبہ شش کرڑ و ڑ شصت لک نوزدہ ہزار دو صد و بست و ہفت روپیہ پاؤ کم یک آنہ از آنجملہ سوائے تعلقہ کرناٹک بست و دو سرکار کہ در آن دو صد و چہاردہ محال است کاملش یک کرڑ و ڑ ہفتاد لک وہشتاد و پنج ہزار سی صد و چہل و ہفت روپیہ سہ آنہ و تعلقہ کرناٹک محتوی بر بست و یک سرکار و یک صد و نود و ہفت محال کامل آن چہار کرڑ و ڑ ہشتاد و شش لک سی و سہ ہزار ہشتصد و ہشتاد و نہ روپیہ پاؤ کم چہاردہ آنہ ملک تلنگ عبارت ازین الکہ است و زبان تلنگ مخصوص مردم این مرز بوم در سوالف ایام تصرف راجہ ہای بانام بودہ چنانچہ ذکرش در احوال سلاطین قطب شاہیہ گذشت حصار حیدرآباد داندکی بغیر کنکرہ کہ از دروازہ چادر گھاٹ تا دروازہ دبیر پورہ و بعضی قریب دروازہ باغوت پورہ تیاری عماد الملک مبارز خان است کہ در حکومت خود شروع کردہ بود مابقی تمام فصیل نواب حضرت مغفرت مآب آصفجاہ غفور تیار کنانیدہ باختتام رسانیدند احوال عرس کوہ شریف و عشرہ محرم الحرام و دیگر بزرگان اینجا ہمہ در آخر این باب مرقوم خواہد شد انشاء اللہ تعالے معہ عجائبات متفرق نفائس اینجا اکثر مطبوع خوشگلی جسر و مہر کنان اینجا بی مثل خصوص مہرکنی مرزا فاضل بیگ در عہد حضرت غفران مآب شہرۂ آفاق بود

## سرکار کرناٹک

صوبہ بیجاپور پنجاہ و شش محال پنجاہ و دو اصلی و چہار داخلی کاملش پنجاہ و دو لک لود و پنجہزار سی صد و پنجاہ و شش روپیہ یک آنہ پائو بالا کرناٹک ملکیت وسیع جداگانہ قلاع این الکہ غیر کوہی شہر بیجانگر در سوالف ایام مقر راجایان کرناٹک بود و درین زمان اثری از آنہا باقی نماندہ متصل شہر مذکور آنی کوندی پرگنہ در وقت رایان آنجا فیلخانہ بود بزبان کنٹری آنی فیل را گویند پس ازان در دفتر آنی کوندی پرگنہ قرار یافتہ داخل سرکار کرناٹک شد پیش از چندے این ملک در تصرف ٹیپو سلطان خلف حیدر نایک بود در ینولا بدست صاحبان کلاہ پوشان انگریز است کہ داخل کمپنی گردیدہ ٭٭

## سرکار ہدکل

سیزدہ محال کاملش نہ لک و شصت و نہ ہزار نہ صد و ہشتاد و چہار روپیہ دونیم آنہ

## سرکار مصطفے آباد

وابل ہشت محال کاملش شانزدہ لک بود و یکہزار یک صد روپیہ نہ آنہ

## سرکار مرتضے آباد مرج

شش محال پنجلاک ہشتاد و سہ ہزار سی و نہ روپیہ چہار نیم آنہ غیر کوہیت

## سرکار نبی شاہ درگ

عشر بزبالہ محال کاملش پنجلاک ہشتاد و سہ ہزار سی و نہ روپیہ چہار نیم آنہ غیر کوہیت جو بیار کشنا از گھاٹ این سرکار بر آمدہ

## سرکار نصرت آباد

سکر پنجمحال کاملش شانزدہ لک بست و دو ہزار لود و شش روپیہ پاؤ کم چہار آنہ ٭

# سرکار نلدرک

هشت محال سه صد و هشتاد و نه موضع کامل ده لاک و بست و پنجهزار و سی صد و شصت و سه روپیه یک آنه قلعه نلدرک غیر کوهی در باستان زمان حصارش را راجه نل بالوا که بر دهنی دختر راجه بهیم سین مرزبان بیدر تعشق ورزیده بود بنا ساخته لهذا بنام او شهرت گرفت ولی مرور دهور برج و باره آن از هم ریخت در سنه نهصد و شصت و شش هجری عادل شاه بیجاپور باراده تسخیر شولاپور بنا بر اقامت لشکر خود آن کهنه اساس را تعمیر کرده بشاه درک موسوم نموده در سنه یکهزار و بست و سه هجری جوبیار پوری را بیکطرف قلعه سدی در نهایت استحکام بارتفاع بست و دو درعه بر بست و سمت دیگر در جوف آن نشیمنی ساخته باب محل مسمی نمود در ایام برشکال آب طغیانی کرده از بالای سقفش بر آمده پیش روی نشیمن چادر آبشار ریزد عاصی محرر اوراق در سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری در عهد کرار نواز خان عرف دولخان به قلعه مذکور رفته سیر نمود و محل آب وغیره بچشم خود دیده چنانچه بهادر مذکور یکهزار روپیه نقد و پارچه آب یعنی بچهیره داده رخصت فرمود آب هیچ ازین سرکار بسرکار فیروزگڈه رود پرگنه الند مضاف ازین سرکار است در آنجا درگاه ملک المشایخ مخدوم شیخ علاء الدین لاڈلی انصاری قدس الله سره العزیز است در سنه هفت صد و هفتاد و هفت هجری سواد قصبه الند را از قدوم خود نور آگین فرموده بعالم قدس خرامید گنبد و نقارخانه در زندگی خود بنا فرموده در سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری میر بدر الدین حسین خان نقارخانه پخته مقابل دروازه درگاه برفعت و وسعت بنا نمود و احاطه قدیم را که از سنگ و گل بود پخته از سر نو احداث کرده به اجرای بلعو خانه بنابر فقرا و مساکین وغیره مثوبات اندوخت

ونزدیک قلعہ تالابچہ کہ موسوم بجگت تالاب است واقع شش کروہی قلعہ مذکور دریای بہیمرا و قلعہ اتیکیر سمت مشرق است درسنہ ہشتصد و چہار ہجری افضل الاصفیا اکمل الاتقیا حضرت سید محمد حسینی گیسودراز الملقب بندہ نواز قدس اللہ سرہ العزیز در عہد سلطان فیروز شاہ بہمنی پرتو سعادت افگندہ فیروز شاہ مقدم آنجناب را گرامی داشتہ خانقاہ نزد قلعہ تعمیر نمود اما نسبت او خانخانان برادرش عقیدت و رسوخ ما فوق داشت روزی فیروز شاہ پسر خود حسن را بولی عہد مقرر کردہ التماس فاتحہ خیر نمود آنجناب فرمود کہ اینقدر دنیا داری و سلطنت است باید کہ سلطان خود فاتحہ خیر بخواند او بتہدید تمام گفتہ فرستاد کہ جناب سید عالی نش اند و مقدس روزگار لہذا استدعا نمود بہر صورت باید کہ فاتحہ خیر بخوانند آنحضرت نیز بالغضہ در آمدہ فرمودند کہ از عالم غیب قرعہ سلطنت بنام خانخانان زدہ اند فاتحہ من بچہ کار می آید فیروز شاہ دلتنگ شدہ پیغام کرد کہ از خانقاہ بیرون روند آنجناب از آنجا بر آمدہ جائیکہ گنبد مبارک است فروکش نمود فیروز شاہ در رصد و مخول ساختن خانخانان شد او آگاہ گشتہ با پسر خود محمد نام بہ پناہ آستان کرامت نشان نشتافت آنجناب دستار مبارک دو پارہ کردہ بہر دو قسمت فرمود و فاتحہ خیر خواندہ مژدہ سلطنت بنام خانخانان و پسرش داد تا آنکہ کارش بالا گرفت و بر تخت سلطنت جلوس نمودہ خود را احمد شاہ ملقب ساخت در ایام فرمان روای او آستان آنجناب مطاف جہانیان گشت تا بحدیکہ شخصے از وکسی سوال کرد کہ جناب حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فاضلتر است یا سید محمد گیسو دراز او جواب داد کہ محمد اگرچہ پیغمبر است اما سبحان اللہ سید محمد حسینی چیز دیگر است درگاہ معلی شرقی قلعہ بکمال عظمت و رفعت اگر ہمسر عرش برین گویم رواست و وصف آن گنبد فلک پایہ را تا بکرسی بنائم سزاست متصل درگاہ مبارک روضہ شاہ قبول اللہ حسینی قدس اللہ سرہ العزیز نبیرۂ آنجناب است بروضہ خرد اشتہار دارد و صاحب سجادۂ ہر دو درگاہ اعلیحضرت علیحدہ اند میان درگاہ و مخدوم پورہ آباد و تالاب متصل ضرب شاہ بازار

دامر جنیته وددودمان وپرگنه کان کرتی عرف کور سنگال بنا صله سه کروه شد دو پرگنه گنگ متصل سه کروه هی
لوکاپلی موضع شهر جای لودن زمیندار آنجاست و نا این جغیه آباد کرده لوکائی است که در آنجا
اقسام سازهای عمده میبافند و در از پونا و ناگپور و دیگر جاهای معتبر میکنند و نیز کفش های لودن
تاده و نلوس هم بسیار نرم و نرم تر میشود به یک روپیه جوڑه کفش با خوب بدست مے آید
هر سال مال یک لک روپیه فقط در بلده پونا بوقت عملداری باجی راو وغیره به مصرف
میرسید و الحال هم در بلده حیدرآباد خرچ بسیار [illegible] بر همان هست و از بعضے
محال این سرکار آب بهیرا جاریست تا دیر [illegible] جانیست کنار کناک کوتی درین سرکار اند در لودن
محال نامی که در آنجا عبیر و اگرتی و سجه و [illegible] خوشبوی از صندل میسازند و سطلا میکنند مال هزارها روپیه
بخرج اطراف بلاد وغیره میرسد اما متصل ناندیر مکان پیر سکهان که گوبند سنگه نام دارد و بکمال آساس
و بنهایت تکلف است که هزاران سکهان از لاهور وغیره آمده پرستش آنجا میکنند و میباشند
گوبند گوبند سنگه مذکور در وقت خود افغانی را کشته بود پسر او هر گاه جوان شد از دهلی برای قصاص
خون پدر خویش در ناندیر آمده در لباس سپاهی که اکثر با هم چوپڑ بازی میکردند روزی بر همین شغل چوپڑ
برهم شده کار او تمام نمود او نیز در انتقال آورد ندا اما گوبند سنگه بوقت مردن وصیت کرد که
این قاتل مرا متصل قبر من دفن نمایند تا هر کس که برای پرستش من بیاید اول گل بر قبر او نهد بعد از آن
بر سمات من گل افشانی کند و گرنه نزد من قبول نخواهد شد پس در هنود لا هم اول فاتحه بنام او میشود
بعد پرستش گوبند سنگه نذر میکنند و از نزد والیان لاهور مثل رنجیت سنگه و شیر سنگه و نونهال سنگه
وغیره نذرهای بسیار می آید پیش از چند سال رنجیت سنگه پنج لک روپیه فرستاده بود که در آنجا
قلعه پخته از سنگ و آهک تیار نمایند که اکثر از مسلمانان باشنده آبادی ناندیر منافشه میکنند حکم
حضور پرنور به ممانعت آن شر فصد و ریاست لهذا موقوف گردید بظهور نه آمد ۰۰۰

بتصرف سلطان محمد تغلق رسید و پس تر بسلاطین بهمنیه باز گردید سلطان احمد بهمنی در سنه هشتصد و سی و دو هجری بسواد بیدر رسید بشکار پرداخت روباه بر سگ شکاری حمله آورد از تاثیر زمین دانسته شهر آباد کرده دار الملک ساخت و احمد آباد بیدر نام نهاد درین زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست همه صوبه از عهد نواب مغفرت مآب آصفجاه مغفور در قبضه اقتدار عمالان سرکار آصفیه ادام الله اقباله از یکصد و بست سال است

## سرکار محمد آباد بیدر

هشت محال کاملش نه لک و سی و هشت هزار و هشت صد و یک روپیه دو نیم آنه

## سرکار کلیان

دو محال یکصد و چهل و هفت موضع کاملش دو لک و هفت هزار چهار روپیه پاؤ کم نه آنه در آنجا درگاه حضرت سید تاج الدین شیرسوار از خاندان سادات صحیح النسب اند و درگاه مولانا معز و بنگله شاه خیر الدین ممتاز الامرا همشیره زاده حضرت غفران مآب یعنی کالی بیگم صاحبه مرحومه جای سیر تمام است کرشلی ندارد در ینولا حکومت آنجا متعلق به ممتاز الدوله عرف منا صاحب داماد حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه فرزند ممتاز الامرای مذکور است که باستقلال تمام قیام دارد در دیپ گیر گوسائین در آنجا چاه عمیق وسیع بخرچ یک لک روپیه معه باغ و دیول تیار کنانیده است عاصی بوقت بازگشت از اورنگ آباد زیارت این بزرگان کرده سیر همه مکانها و ملاقات با حاکم نموده است

## سرکار مظفر نگر ملکهیڑ

چهار ده محال کاملش دوازده لک پنجهزار و ششصد و هشتاد و چهار روپیه پاؤ کم دوازده آنه مظفر نگر عبارت از ملکهیڑ است از کهنگی برج و باره از سنگ ریخته درین سرکار پنج محال به پنج محاله مشهور تر کرهای چور

| | و دو صد و بست و سه روپیه دو آنه | |
|---|---|---|

| | سرکار سرپور وغیره | |
|---|---|---|

تعلقه چاندا سرشته دیهه بدیهی آن بدفتر نرسید هفت محال کاملش چهار لک یکهزار روپیه برگ تنبول چاندا نازک و در سفیدی از پارچه سبقت برد از بس لطافت از یک بیڑه صد برگش نتوان بس کرد رود وردها ازین نواح گذرد

| | صوبه محمد آباد بیدر | |
|---|---|---|

شش سرکار هفتاد و شش محال چهار هزار دو صد و چهل موضع کاملش شصت و نه لک چهل و دو هزار یک صد و دو روپیه پنج نیم آنه قلعه بیدر غیر کوهی است محکم دور بست هفتاد و حصار اول چهار هزار پانصد درعه و ارتفاع جدارش دوازده درعه و گرد آن خندق بعرض ایضا و عمق پانزده درعه دور قلعه اندرون قریب چهار هزار درعه و بلندی دیوارش پانزده درعه و سه خندق دشوار گذار پهنا در خندق اولین بعرض بست و پنج درعه و عمق پانزده درعه دومی و سومی از اول پهنا و ژرف تر درگاه شاه ملتانی صاحب قدس سره و درگاه شاه ابو الفیض من الله حسینی از اولاد حضرت بنده نواز گیسو دراز و شاه خلیل الله بت شکن خلف الصدق حضرت شاه نعمت الله ولی قدس الله اسرارهم العزیز و دیگر بزرگان نیز بیرون شهر است و در کتب براهمه دکن که پیش از پنجهزار سال در زبان کنڑی تالیف شده مرقوم است که شهر بیدر مقر راجایان دکن بود ملک مرهٹ و تلنگ و کرناٹک در قلمرو داشتند راجه بهیم سین مرزبان آنجا در سخاوت و شجاعت علم یکتائی می افراشت بر دمنی نام دخترش راجه نل راجه مالوا تعشق داشت داستانش شیخ فیضی منظوم کرده موسوم به نل دمن است بعد از آن از راجایان اثری باقی نمانده در دکن طوایف الملوک شده بدست هر ذی عزم بود و مدتی ویران مانده آن صوبه

## سرکارات پایان گھاٹ کاویل

مشتمل بر چہل و شش محال و دو ہزار و ہفتصد و سی و پنج روپیہ و دونیم آنہ قلعہ کاویل بالاے ہنڈیا چل و ہفت گروہی از بلدہ ایلچپور است

## سرکار کلم

متضمن بر بست و چہار محال یکہزار و یکصد و ہشتاد و یک موضع کاملش ہفت لک و ہشتاد ہزار یالفصد و ہفتاد و دو روپیہ و پانزدہ آنہ پاؤ بالا

## سرکار کہرلہ

بست و چہار محال شش محال غیر عملی و جمع ہم مشخص نشدہ باقی ہجدہ محال از دیوانی دکن تنخواہ میشود بست و نہ ہزار و ششصد و پنجاہ و سہ روپیہ پاؤ کم دو آنہ

## سرکار نرنالہ

سی و ہفت محال کاملش بست و شش لک و سی و پنجہزار و چہار صد و شصت روپیہ پاؤ کم دو آنہ قصبہ آنکولا از مضافات این سرکار معتبر جائیست عیدگاہ آنجا ر الطیف خواجہ سرای آصف الدولا اسد خان سنگ بست بنا نمودہ باغ گلذار خان مشہور در ین زمان قلعداری نرنالا از سرکار بنام بہبود علیخان بہادر سرفراز شدہ مامور کار خود است

## سرکار پونا

چہار محال کاملش سہ لک و سہ ہزار و سہ روپیہ دہ آنہ پاؤ بالا

## سرکار اسلام گڈہ عرف دیوگڈہ

سرشتہ و بہ بدیہی آن بہ دفتر نرسید چہل و نہ محال کاملش یازدہ لک و سی و ہشت ہزار

برآب ساپن شگرف آهنی چراغان عرس آن بزرگ بس مشهور درین زمان در دست صوبه دار سرکار دولتمدار آصفیه ادام الله اقباله بنام محمد نامدار خان ولد محمد صلابت خان مرحوم بصوبه داری آنجا سرفرازی دارد

## سرکار نهیر

یازده محال پانصد و چهل و هشت موضع کاملش هشت لاک و پنجاه هزار هشتصد و چهل روپیه نیم آنه

## سرکار بنیال باڑی

مشتمل بر نه محال نهصد و هفتاد و پنج موضع کاملش دو لاک و بست و هفت هزار دو صد و شصت و دو روپیه پاؤکم یازده آنه برفراز کوه آن سرکار بست و چهار بتخانه در کمر کوه تراشیده اند موضع جنبهه بالای کتل فردالپور نواب مغفرتمآب در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری به تعمیر و تکثیر آبادی پرداخته بنظام آباد موسوم فرمود

## سرکار جهکر

محتوی بر دوازده محال هشتصد و بست و یک موضع کاملش یازده لاک دو هزار و ششصد و بست و چهار روپیه ده آنه پاؤ بالا قصبه جهکر بر لب بین گنگا و آب پورنا است و پیٹهه مالکاپور آباد کرده ملک عنبر حبشی در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری بر موضع شکر کهیرلا از اعمال این سرکار نواب مغفرتمآب بر عماد الملک مبارز خان ناظم حیدرآباد فیروزی یافت آن موضع را فتح کهیرلا موسوم نموده پرگنه جداگانه مقرر فرمود متصل قصبه مسجد عالی از سنگ سیاه است و عقب آن تالاب درین نواح کتل دیوگاؤن مشهور در پرگنه لونار نکی مشهور به لنظرون پیدا گردد و حاصل آن ده هزار روپیه هرگاه خشک شود تا لاک روپیه محصول بر دهد

## سرکار پاتهری

بست و هفت محال از آنجمله دو پرگنه بست و پنج محال کاملش هفتلاک و پنجاه و هشت هزار و یکصد و نود و هفت روپیه پاؤکم سیزده آنه جوی بار کالنوری از کوه کهنکوه جاری گردد و از آنجا دو شعبه گشته بهر یکی متصل پاتهری در ماتا که سالی در آنجا مجمع شود و گردد بیع و شرای اسپان و شتران بسیار شود به زبدای پیوندد

## صوبه برار

محتوی بر سیزده سرکار دو صد و پنجاه و سه محال کاملش یک کرور لبت و دو لاک و شصت و هشت هزار و هفتصد و شصت و هفت روپیه دو آنه برار ملکیست وسیع از اقلیم دوم آنرا ورداتت هم گویند وردا رودیست در وسط آن کوه نندا نزدیک جام کهرلا ده گروهی بالا از منبع تاپی برآمده و تاپی یعنی کنار این ملک بر دو قسمت مشهور بالا گهاٹ و پایان گهاٹ اولین بر فراز کوه سهیاجل مشتمل بر پنج سرکار دومی مابین کوه مذکور تا به هندیه مشتمل بر هشت سرکار صاحب اکبرنامه می‌نویسد که بر چهار گروهی حصار گاولگڈه چاهی و در نواح میلکنده چشمه غریب است که استخوان و چوب و جز آن هر چه در آنها افتد سنگ شود و آب و هوای این دیار برگزیده و گلهای بهوئین چنپه منقش رنگ و خوشبو و غله فراوان بحصول پیوندد و برنج بالطافت و روغن گاو بهتر و اقسام لقولات و از چکن کهیره از قسم خیار تب محرقه زدر دسر را ساکن گرداند و بیشتر خوراک عوام از گوشت گاو و تیل فرطلم و در گوندوانه فیل‌های صحرائی بهم رسد و گاو برار قوی شود و پارچه کهادی و رنگ گاون خوب میبافند و چوبهای ساگون از سرای ناکلس بطیر و دراز پدید آید و فراوان حاصل برده هر و بالش بسیار و ارزان و حاکم نشین برار بلده ایلچپور است در میان دو رود بارسسی به سا و بیچن و آن هر دو به پورنا ملحق شود و درگاه رحمان شاه دوله بر سره شمالی بلده ایلچپور رفته

رخصت نموده عاصی نیز در بهر درگاه بزرگان روضه مذکور وغیره نذر معقول نهاده و مجاوران را
نیز چیزی بچیزی داده دعای سلامتی حضور پرنور ادام الله اقباله وعمره وسلطنته مسئلت می نمود
از بعضی همه اهل روضه گفتند که هیچکس باین اعتقاد و اثق درین درگاه ها دعای سلامتی خداوند
نعمت تا الآن بعمل نه آورد بوقت مراجعت از اورنگ آباد و باز وارد بیر شده یکماه سالم در آنجا
بوده همراه بهادر بعزم قلعه دهارور آمد و عید الضحی در قلعه مذکور نموده تا به آینه جوکائی باتفاق رسیده
از آنجا رخصت انصراف بحیدرآباد حاصل کرده روانه مقصد گشت آنوقت نیز یک ضرب بندوق ولایتی
معه سرانجام مرحمت فرمود این مقدمات در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و یک هجری بوقوع آمد [illegible]

## سرکار جالنه پور

ده محال کامل ش دوازده لک و پنجاه و یک هزار و ششصد و شصت و سه روپیه هشت آنه در آنجا
درگاه حضرت شاه جان الله صاحب قدس سره است که در عهد خلد مکان اورنگ زیب ودیعت
حیات نموده آسوده اند عرس بکمال تکلف میشود و دیهات در اخراجات بدستور سابق از حضور
پرنور بحال و جاریست

## سرکار سنگمنیر

یازده محال کامل ش هجده لک پانزده هزار و دوصد و پنجاه و یک روپیه

## سرکار شوراپور

سه محال کامل ش دو لک و هفتاد و شش هزار و هفتصد و بست و چهار روپیه و نیم آنه قلعه مذکور غیر کوهی است

## سرکار فتح آباد عرف دهارور

یازده محال کامل ش سی لک و سی هزار و یکصد و نود و شش روپیه چهار آنه ساخته کشور خان لاری

رعادا

صوبه دار بودند بهتر از بهتر برای خاصی هر روز میفرستادند متصل آن بمسافت دو کروه خلد آباد است
روضه منوره حضرت شاه برهان الدین غریب و حضرت منتجب الدین زر بخش برادر خورد آنحضرت
خلفای حضرت شاه نظام الدین اولیا قدس الله سرهم العزیز و روضه حضرت سید زین الحق
مرید آنحضرت و مرقد حضرت شاه راجو صاحب قتال حسینی والد ماجد حضرت سید محمد بنده نواز
گیسو دراز و دیگر بزرگان عالی منزلت مثل شاه مومن عارف و پیر مبارک کاروان و حضرت حسن
شاعر سنجری و زیارت حضرت سید جلال الدین گنج بخش گنج روان تاریخ رحلت حضرت
برهان الدین غریب قدس سره اولیای خاص و تاریخ تیاری گنبد آنحضرت هفتصد و چهل و چهار هجری
تاریخ وفات حضرت زری زر بخش منتجب الدین شهنشاه اولیا تاریخ رحلت حضرت زین الحق
مرید حضرت برهان الدین اولیا چشمه آب حیات تاریخ تیاری گنبد هشتصد و هفتاد و یک هجری
در روضه حضرت شاه راجو قتال زیارت آنحضرت و حضرت سید چندن صاحب برادر کلان
حضرت بنده نواز و زیارت حضرت نصیر الدین پون پیک و زیارت قبر سلطان ابو الحسن تانی شاه
آخر بادشاه خاندان سلاطین قطب شاهیه وغیره اطراف روضه مبارک اند و نیز قبر شریف حضرت
مغفرت مآب نواب آصفجاه و نواب شهید ناصر جنگ نور الله مرقدهما در پهلوی مسجد درگاه حضرت
برهان الدین غریب معه دیگر مراق محلات خصوصا قبر شریف حضرت سیدة النسا بیگم صاحبه والده
ماجده نواب ناصر جنگ که مشرف گاه خاص و عام است محرر اوراق شب در آنجا بسر برده در نیم
شب که احیای شب کرده بود چنان دید که نور از آسمان بر آن روضه منوره ترشح میکند حفاظ
آنجا تا نه تلاوت قرآن شریف مشغول میباشند نه صد خانه مجاوران است کهاجا که از قسم شیرین
است نهایت نازک می پزند و سیویان که رشته آرد گندم است و زنها از دست کشیده
نهایت باریک ساخته بروز عید ماه صیام در شیر و شکر و خرما و بادام پخته شیر خرما میگویند

ایقدر

## سرکار دولت آباد

از دیگر سرکارات بزرگ مشتمل بیست و هفت محال که یکهزار و یک صد و پنجاه و یک موضع است کاملش بیست و چهار لک پنجاه و هفت هزار و یک صد و هشتاد و شش روپیه چهار آنه در زمان سابق دیوگیر و دهاراگیر میگفتند و حصار بالای کوه مشهور بدهارا است چون سلطان محمد تغلق شاه پای تخت هند و دکن ساخت بدولت آباد موسوم گردانید و آبادی دهلی برهم کرده در تکثیر آبادیش سعی نمود قلعه مذکور سنگی است سر بفلک کشیده از بس صفا طیور را بران پا لغزد ارتفاعش صد و چهل درعه دورش پنجهزار درعه گرد آن خندق بعمق سی درعه در سنگ خارا رسانیده اند و دو لک سنگتراش ها بهم سائیده کوه قلعه مذکور را هموار و درست نموده و اندهاری که عبارت از دو کوچه تاریک پرپیچ و تاب است بدون روشنی مشعل نمیتوان اندر رفت بنا کنانیده پایین قلعه دروازه است از آهن ازین دروازه راه آن دو نقب بالای حصار بر می آید و سر آنجا سرکتابه آهنی است عند الضرورة بر دهنه نقب گذاشته بالایش آتش افروزند تا از حدت و شدت حرارت کس نتواند بر رود اسباب قلعه کشای مثل نقب و ساباط و سرکوب وغیره در آنجا لاینفع است الغرض قلعه ایست بی مانند بقول شاعر شعر حصاری که مثلش ندیده است کس * بود قلعه دولت آباد و بس * از قدیم بدست قلعه داران سرکار دولتمدار آصفیه است درین زمان بعهده رشید الملک بهادر منشی حضور پرنور تعلق دارد در آنجا انجیر نهایت بالیده و پر شیره و انگور سبحان الله و بحمده الله تقدس و تعالی که رزاق مطلق است بجمیع محبان و دوستان نصیب سازد از همه قسم چه حبشی را بر جامون کلان حیدرآبادی سخت که زیر دندان آواز میدهد نهایت شیرین سیاه براق و صاحبی رنگ شیرینی شفاف و فخری برنگ کاهی انگورهای جهان فخرها دارد و بکمال عمده و بت و باریک پوست بی تخم میشود عاصی مولف اوراق بخوبی نام خود ذکر محمد نور الله خان بهادر

## تاریخ شاه مسافر

مسافر شاه اقلیم حقیقت ... بحق پیوست از بس بود مشتاق
مقیم عرش شد از فرش این طاق ... خرد تاریخ سال رحلتش گفت
چو وقت رحلتش آمد ازره شوق ... مسافر شد ز عالم قطب آفاق

## تاریخ شاه محمود

حقایق مرتبت فیض مجسم ... ز عالم رفت و در فردوس آسود
خرد فرمود تاریخ وصالش ... مسافر شد یگانه شاه محمود

## تاریخ دیگر

خدایا بیامرز محمود را

حوض تکیهٔ ایشان که متصل کلان پن چکی همه مملو از ماهیان بزرگ است طول آن چهل و دو درعه وعرض بست و هشت درعه وحوض اندرون که بالای مسافرخانه است طولش پنجاه و هفت درعه وعرضش ده و نیم درعه جمله نوزده فواره دارد مولف نیز در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری تا یکماه بسیر و تماشا مشغول بود در ماه ذیقعده که موسم بهار بود و ایام هولی در بلدهٔ مذکور بسر برد و دولهه لی را بروز و هولینڈی هنودان از اورنگ پوره که برمی آرند و تمام خلقت شهر همراه او میباشد تماشای عجیب است که در هیچ آبادی نیست بچشم دیده میوه خوب از قسم انگورهای فخری و صاحبی و حبشی دولت آباد و انجیرهای بالیدهٔ قلعهٔ مذکور و کوناره و سنگتره و شهتوت وجام یعنی امرود وغیره بلدهٔ مذکور بهتر از بهتر تازه بتازه با مغز کم تخم همه میوهٔ مذکوره بسیری تمام بخورش خاصی در آمد نعمت الهی است اللّٰهم ارزقنا لبنا بنیه دائما و معمول زرگار این است که همه نزکاریها پوست نتراشیده بریده تیار کرده در بازار میفروشند که لی وقت در گوشت انداخته بپزند

نظام الملک نظام الدوله میر فرخنده علیخان بهادر آصفجاه ادام الله اقباله و خلد الله ملکه و عمره و سلطنته از لکها یکی و از بسیار بسیارها اندکی بلکه بالکل نیست شمه از دست و زبانیکه بر آید

کز عهدهٔ شکرش بدر آید

## باب چهارم در ذکر جمع کامل شش صوبه ممالک دکن معه بیان عرس کوه شریف و ذکر عشرهٔ محرم الحرام در بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد معه ذکر عجائبات و احوال متفرق دیگر

بر رای صرافان نقود اخبار ظاهر است که ولایت دکن از اقلیم دوم است مشتمل بر شش صوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد و خاندیس و برار و محمد آباد بیدر و دار الظفر بیجاپور و فرخنده بنیاد حیدرآباد و از سه طرف دریای شور محیط دریای شور عبارت از محیط اعظم است و از جانب شمال آب نربدا سرحد دکن قلمرو بست سترک که گدای هر شهر را بنوا رساند و تهیدستان بادیهٔ ناکامی را بشهرستان ثروت و مکنت فایز گرداند اگرچه آبادی اینملک بنام دکهنیان مشهور است اما درین زمان که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است از سر و هفت کشور تمام دکن مملوست علی الخصوص بلده حیدرآباد صانها الله عن الفتن و الفساد که درین ایام پای تخت شش صوبه دکن است بقدری آبادی دارد که مزیدی بر آن متصور نیست جمع کامل شش صوبه دکن هجده کرور و دولست لک و هشت هزار و نهصد و شصت روپیه پانزده آنه و از دریاهای کلان اننددریا که براسه به محیط اعظم میپیوندد دو دریا تابی و کنک و کوتم [illegible] و دیگر جویبارها بیشمار به آنها پیوسته اند

ظفر انتساب دا بجا میبود نه سوای اضراب توپ جمعیت پلاٹنهای بار و قلعجات که از انعداد و شمار
بیست و همواره بدست موسی هنتی فرنگی پرتکیسر ملازم سرکار جا رسیت یعنی تا رحلت خود حضرت
غفرانمآب را آنقدر شوق تیاری توپها بوده که سانچه توپ ریزی متصل مکان موسی هنتی مذکور
و طرفان که در صحن جلوت مبارک ریخته ملاحظه اقدس کنانیده بسیار بسیار توجه داشتند درین
ضربها اکثر راسه صد نرگاوان برازی میکشند بزنجیر آهنی که آنرا بهله گویند و دو دو زنجیر
فیلان کوه پیکر برای کمک که در بعضی جاها زمین نرم یا برکشیدن بالای زمین مرتفع آنچنان کار
روبکار می آرد که هیچ قوت و زور نرگاوان و کمک خلاصیان و کاماٹیان وغیره مفید نشود
بدون کمک فیلان کوه تمثال درینجا فیلان سرکار که متعینه اضراب اند دهن توپ را بالای
پیشانی خود برگرفته آنچنان قوت میکنند و تکان میدهند که ضرب مذکور بجای خود دویده
سیر ود و درین ایام که مهم بر سر معاندین و مخالفین بالکل نمانده همه متابعین و موافقین اند و
مخالفین که بودند پای معاملات صاحبان انگریز بمیان آمده هیچ جا مخالفت نیست که
کنفس واحد موافقت دارند لهذا ده جنسی سرکار چند ضربهای قلعه شکن و چند توپهای جلوی
همراه رکاب ظفر انتساب اند اگر کار روبکار آید آنچه که سابق تیار بودند الحال نیز مستعد کار
سرکار اند روبکار میرسند

## ذکر کاماٹیان سرکار

درین زمان امن توامان کاماٹیان سرکار که هنگام سفر اسباب عمده های خاص مثلاً بنگله ها چوبی
سفری سه منزله و دو منزله و یک منزله باره دری که به برداشتن قطعات آن و نیز حمل و نقل دیگر
کارخانجات یکهزار و دوصد کاماٹیان معمور اند اما در ایام غیر سفر در تیاری عمارات سرکار حاضر میباشند
معهذا در میان اینها معماران و تبر برداران و بیل و کلنگ برداران نیز هستند که سرکاری مبارک

طویله ها ستند دانند علی الخصوص در طویله محول طالب الدوله حسن علیخان بهادر کوتوال بلده از چهار صد
زیاده تر باشند که سوای سواری خاص و مرشدزاده ها و داروغه و چابک سوار برای تربیت مقدور
احدی نیست که سوار بر آنها شود همه خاصه اند و تمامی برانها و خوراکهای انواع و اقسام مرتب
و بزیورهای طلائی و نقرئی و کلابتونی مغرق هستند و نیز تحویل داروغهای دیگر جمله از یکهزار
راس زیاده باشند و در اخراجات آن محالات لکهار روپیه سپرده بهادر موصوف وغیره اند

## ذکر شترخانه سرکار

سابق در عهد حضرت غفرانمآب شتران سانڈنی اخبار و بان برداران و معمور کارخانجات دیگر
هفتصد مهار شتر میبوند در ینولا السبب اینکه هوای حیدرآباد بشتران بسیار ناموافق است
مهار شتران کم اند برین هم از دو صد مهار شتر کم برآمد کار سرکار نمیشود که فیلان بسیار اند

## ذکر فیلخانه سرکار

سابق در عهد حضرت غفرانمآب اقبال رکاب در سفر و حضر زیاده بر چهار صد زنجیر فیل در فیل خانه
بودند که موسوم به چکله بیرون بلده محاذی دهلی دروازه است که خاص بردارنده عماری زرد
حضور پرنور که از تمامی عماریهای دیگر بزرگتر و مرتفع است در تحویل فوجدار خان و محمد حسین خان
عرف راجه میان برادرش از سی زنجیر کلان تر کم نبوده اند و نیز در تحویل امین الملک بهادر برادر خرد
منیر الملک بهادر مدار المهام سرکار و دیگر زنجیرها معمور بردارندگی فراشخانه و پیشخانه وغیره
اند و در اخراجات اینها محالات لکهار روپیه سپرده داروغه بودند و در عهد حضرت مغفرت منزل
همین دستور و آنحضرت اکثر سوار عماری زرد بالای سر و بخشش فیل که در میان سه چهار
ریاست مانندش نبوده می شدند و نیز بر معمول در عماری سبز حضرت مغفرتمآب گاه گاه بے

تحویل سه داروغه عهدی حضرت غفرانمآب بتحویل انوار جنگ در پهلوی خلوت مبارک که یکصد و بست
و پنج خوان از اطعمه لذیذه متنوعه معمول خاصه سالم است داخل محل مبارک میگردد و بهر خانزاد النصف
خاصه یا پاو خاصه یا سالم خاصه بقدر مرتبه آنش مرحمت میگردد و اکثر در محلات حضرت غفرانمآب
جاریست و عهدی حضرت مغفرت منزل بذریعه داروغه علیحده تیار شده در محلات آنحضرت
میرسد و در هر باورچیخانه باورچیان و رکابداران و باربرداران و روزینه خوار کار بدرماهای
بیشقرار شبانه روز معمور کار سرکار اند و باورچیخانه خاص الخاص متعدد خاصه بهر خانزاد عنایت
شود و بهر خانه آنش پر از خوانهای اطعمه لذیذه مطیبه میگردد اللّٰهم ارزقنا دائماً الا آنچه که
ایزاد برای تیاری نیازها و عرسها و در تیاری ماه رجب المرجب و ماه مبارک رمضان و دیگر
ماهها که بتحویل فیضمآب الله والا بهادر بعمل آید مثلاً در ماه رجب المرجب تیاری پانصد روپیه روز
از شب سلخ رجب تا سلخ ماه شعبان کونڈه های بزرگ عرلفین از جمیع اقسام اطعمه معه لوازمات
آن پر کرده از صبح تا شام و از شام تا صبح دیگر علی العموم بی ممانعت احدی بمصرف خورش فقرا
و مساکین و غربا و امرا و المخدرات و جمیع بنی نوع انسان میرسانند و نیز در ماه مبارک افطاریها بشیانیز
و پیرزاده ها و علما و فضلا و صاحبین کثیرین مساجد کو بکو میرسد خرچ هزارها روپیه است اما آن
نفاست و طهارت که مزیدی بر آن متصور نباشد و باورچیان خاصه پر بدرماهای بیشقرار
تا بدو دو صد روپیه ملازم سرکار دولتمدار و علی هذا القیاس در ماه ربیع الاول و ربیع الثانی و در ماه
محرم الحرام دیگهای طعام در قدم رسول و پنجه شاه و نعل صاحب و حسینی علم و علم مبارک بی بی
و در عاشورخانه بادشاهی و علم مبارک حضرت عباس علیهم الصلوٰة والسلام همواره بدستور
معهود و غیر معهود جاریست که لکها غربا و مساکین بدعای عمر و دولت معمور و شاکر اند

## ذکر اسپان عربی و عراقی و دکنی و کاٹھیاواڑ

از هر دو پای خویش گردم شده بر بسته بند دام ماهی که مشهور تعلیم اوست آنچنان بظهور آورد که
نرسو با وجود غلبه مغلوب گشت و همون آن کشن مل او را برخود کشیده برداشته بالای زمین
زده سوار سینه اش گردید غریو از خلق برخاست و صدای آفرین و تحسین از زبان خلایق بلند شد
پس شاگردانش دویدند و خواستند که کشن مل را از سینه او برخیزانند باگا مل برادرش شمشیر
کشیده بمقابل ایشان در آمد اعیان پونا منع کردند چون هر دو جدا شدند همه اکابر و خود مادهوراؤ
کشن مل را نزدیک خود طلبیده تحسین نمود و جوڑه پارچه از کمخاب چهوڑ بهای عمده بیڑا و
دو دستار پٹن وسیله ها و دو جوڑی کڑه طلائی مرصع مال دو هزار روپیه و دو هزار روپیه نقد
همراه ایشان نزد اعظم الامرا فرستادند اعظم الامرا که بالای سجاده در دعا بود هرکاره ها را
برای اخبار ایشان نشانیده منتظر خبر نشست بمجرد شنیدن خبر فتح دوگانه شکریه بجناب
فاتح الابواب بجا آورده اما برای عطیه ایشان انکار نمود مفید نشد وکیل سندهیه گفت که از
انکار ایشان بمعنی سوء مزاجی بهم خواهد شد پس اعظم الامرا قبول کرده و نیز اضافه ها و ایشان نموده
داد و توڑه طلا مال یک یک هزار روپیه از طرف خود در پای هر دو پهلوان مذکور انداخت
در تمام پونا و اطراف و جوانب نام ایشان مشهور خاص و عام گردید بعد مراجعت اعظم الامرا از پونا
مورد بخشش حضور پر نور نیز شدند تا حال پیش از سه سال هر دو برادر نزد مهاراجه بهادر حاضر بودند
باگا مل راجه بهادر مذکور برای سواری از میانه سرفراز نموده هر دو گوش باگا مل مانند سنگ سخت
نزبودند و نیز باگا مل اکثر با پهلوانان کشتی گرفته غالب آمده از حضور پرنور مورد عنایات گردید
معهذا کشتی نام اهیر و فوجدار فیل راجه راؤ رنبها و دیگر پهلوانان بسیار در سرکار هستند که از طول
کلام بر ایشان اکتفا نمود اما درین ایام رسم این مقدمات کم اند لهذا اختصاراً تحریر نمود

## ذکر باورچیخانه سرکار دولتمدار

حالا که آن سطور نظر با دولت گردیده ایدار اده رفتن هیچ جا نکنی و منتظر لطیفه غیب باشد که
از پرده چه در جلوه ظهور می آید هرگاه سر سلطنت دکن از مقدم آن حضرت زیب و زینت
تازه یافت با ضافه دو صد روپیه مباهی گشت و رساله دو صد سواران مغلیه علاوه خان ایران
و سواران که به علی بیگ خان بهادر عطا شده بود سر بلند گردید بعد چندی دیگر مورد الطاف
شاهانه مصدر عنایات خسروانه شده بدرماهه یکهزار روپیه ذات معمور کار و هوشیار و
وخبردار دربار فلک اقتدار هست لهذا او خود جوان مردی مروت و آدمیت مرد میدان
کارزار یکتای عصر خود است و بس

## ذکر پهلوانان و کارخانجات سرکار

در حینیکه اعظم الامرا ارسطو جاه بهادر در بلده پونا باختیار اعیان آنجا اقامت داشتند
باگال وکشن بل دو برادر از قوم کهتری پهلوانان ملازم سرکار که در زور کشتی و پهلوانی مشهور
بودند حسب الاستدعای بهادر مذکور همراه ایشان گردیدند اتفاقاً گر سو نام پهلوان ملازم
دولت راو سندهیه که نامور آن سرزمین بود و یکهزار شاگردان خود داشت که در آنجا شوق پهلوانی
بمردمان آن سرزمین بسیار هست بعد چند سال در پونا آمده باظهار آورد که بنده در تمام دکن
گردیده آمده اما احدی بمقابل بنده بر نه آمد آخر خود را در خدمت آن مهاراج رسانید شخصے
از ندمای سندهیه عرض نمود که همراه اعظم الامرا بهادر دو پهلوان از نام آوران حیدرآباد
حاضر اند اگر با گر سو کشتی بگیرند بینوا نشد دولت راو در عالم شباب که خواهان هم چنین تماشا ها
بسیار بود با اعظم الامرا پرسید شد بهادر مذکور بخیال اینکه جنگ دو سردار دارد اگر گر سو غالب شود
ننگ و نقص نام بلده سرکار است و اگر بالعکس گردد ناحق کبیدگی خاطر دولت راو که بر سر اوج

ولد محمد حنیف جمعدار که او صاحب جمعیت سواران وغیره همراهی خود متعینه شمس الامرا تیغ جنگ
و نیز فرزند شمس الامرا بهادر امیر کبیر بود از قدیم بکار سرکار جانفشانیها نموده مورد تحسین و آفرین
بهادر موصوف گشته که مشهور زمانست دو پسر داشته و ودیعت حیات کرده کلان محمد امیر
او در دیوانی منیر الملک بهادر و مختاری راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بذاته بعهده روزگار
مقرون بود همواره حاضر دربار میگردید مرد خدا پرست نیک سیرت با دوستان و آشنایان
سلوک محبت داشت در عین عالم شباب جهان فانی را در گذرانید فرزند دلبند اولین او بعهده
پدر یادگار است بکمال لیاقت و سعادتمندی دومی محمد وزیر در حین حیات برادر خود
عازم سفر گردیده مدتے اوقات عزیز بخوبی تمام بسر برده روزی سوار اسپ بیلا خویش که
بسیار خوش ترکیب و مشهور بود در سواری مبارک حضور پرنور دام اللہ اقباله بملاحظه خاص
در آورده منظور نظر خاقانی گردید باستفسار حالش در آمد نداز یاوری طالع بدرماهه عمده
سرفراز شد و بعد چندی به بست و پنج سوار مشرف گشت الحال بجمعیت قریب دو صد سواران
و پیاده ها ممتاز و مباهیت بسیار مرد بهادر لایق کارهای سرکار رفیق پر در گشاده دست
با اخلاق بجمیع صفات سرداری موصوف همواره حاضر دربار جهانمدار است ؁

## آغا قربان قلی بیگ

آن سرخیل شجاعان از نجبای خاندان آذربایجان است از اتفاقات حسنه داب و دانه
با یک لک روپیه و سی سر اسپان بعنوان تجارت وارد بلده حیدرآباد گشت و مصروف
بکار خویش گردید چون خبر شجاعت و جان نثاری و کاردانی اش بسمع مبارک اعلیحضرت
خدیو قدردان مردان کار رسید از راه الطاف بیکران یاد فرموده در عالم مرشد زادگی
بدرماهه سه صد روپیه سرفراز فرموده بزبان حق ترجمان ارشاد شد که قربان قلی بیگ

وهمه بجاهای بلده طعام لذیذ میخورند و محظوظ میشوند الغرض خان مذکور در آدمیت و مروت فرد ملکیست که زبان در وصف آن قاصر است

## میر سردار علیخان بهادر

ولد سومی سید احمد خان مذکور است هم شکل و اشبه تر والد خود از فرط الطاف خداوند نعمت مصاحب مقرب و باریاب است و در جمیع امور منظور نظر خاقانیست و بذاته نیک ذات و با آشنایان و دوستان سلوک صاحب خطاب با جمعیت دو صد جوانان بارگیر شرف و وجاهیست ✣

## برهان علیخان عرف برهنه صاحب

از یاوری طالع باریاب بارگاه خداوندی در عالم مرشد زادگی بوده سایر و دائر کارخانجات آنزمان گشت و بعد جلوس میمنت مانوس شبانه روز مقرب و مصاحب خود به دولت بکمال شیرین کلامی و حسن اخلاق با مراب ارباب احتیاج متوجه گشته در بر آمد کار تا مقدور خویش که بر هیچکس پوشیده نیست مساعی جمیله بکار میبرد همواره مورد الطاف خاقانیست موجب تقویت خاطر پریشان روزگار است در سعی مقدمه آن کسان که اینها را هیچکس در خانه خود بار ندهد آن منبع نیکی و نیکوئی بکمال خاطر داری خدمتگذار و بکارهای ایشان تا بر آمدن و بر آوردن کار بدل متوجه در بیرون دروازه دبیر پوره مسجد عمده خوش اسلوب باحداث در آورد که تمامی آن محله را از عبادت الهی بیحساب حسنات هست و اخراجات آنجا را متکفل که ثواب آن بذات آن باعث حسنات از بارگاه احدیت جل جلاله و عم نواله عاید آن نیکخصال کشاده جبین خنده رو نیک طینت سخن حق نیست که از باریابی آن خیرخواه کار بندگان الهی بر می آید که موجب رضامندی خالق است ،، ،،

## محمد وزیر خان جمعدار

وحوض قتلو کر عجایب وغرائب وسیرگاه حضرت خلد مکان عالمگیر بادشاه بود علاقه بانیان
از قدیم دارد سید احمد خان در عهد حضرت غفران مآب متعین خدمت حضرت مغفرت منزل
در عالم شاهزادگی بوده حاضر مکتب میبود بعد سریر آرای آنحضرت بخدمت بخشیگیری دو صد
جوانان بار و نشست یک گروه شاگرد پیشه خاص سرفراز و ممتاز بود بعد رحلت آنجناب از پیشگاه
حضرت بندگانعالی مدظله العالی بدرجه مصاحبت و قربت در رسیده بداروغگی ارباب نشاط
مباهی شد و بعد از چند ایام در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و شش هجری ودیعت حیات
نمود بعد ازان میر امام علیخان بهادر خلفش که آثار سعادتمندی از چهره اش هویداست
واخلاق پسندیده دارد در پیشگاه خلافت مصاحب و مقرب گشته نامور شده کار خلق الله از
خداوندنعمت بخوبی برمی آرد صاحب خطاب خانی و بهادری با جمعیت عروب و علے غول
و بارگیران و جوانان بار و هرکاره ها وغیره سرفراز شادی خان مذکور رفاقت تمام از الطاف
خداوندی بوقوع آمده آدم بسیار خلیق و بامروت و نجیب شناس در برق اندازی قدرت
تام دارد همواره حاضر دربار فلک مدار است

## میر هدایت علیخان بهادر

ولد دومی سید احمد خان مرحوم که ذکرش گذشت معهذا خان مذکور از بدو شعور خردمندی
و تیزفهمی بسیار داشت بعد رحلت والد خود مسند دل بدل و نوال و منظور نظر بلند اقبال خداوند
نعمت گردیده بسیار مورد الطاف خاقانیست صاحب خطاب خانی و بهادری و جمعیت بار و
بارگیران و اسپان طویله خاص در برآمد کار خلق الله مساعی جمیله بکار می برد آدم شناس
قدردان کمال صاحب همت آشنا پرست دوست نواز در هر ماه ربیع الثانی و بتاریخ دوم
نیاز فاتحه حضرت محبوب سبحانی قدس الله سره العزیز بآن تکلف میکند که تمامی اعزه دربار

ومحمد راج الله بسبب لبعضی وجوہ از خدمت موقوف شدہ محمد چاند برادر زادہ طاہر علیخان بخدمت
سوروپی سرفراز شدہ معمور کار گردید و مرد ہہ ابو محمد کہ در عہد مرشد زادگی حضرت مغفرت
منزل معمور کار بود و بعد سریر آرای آنحضرت بطرف نوبہ محل با پنجاہ چوبداران قدیم وقت
مرشد زادگی حاضر بودہ اہتمام نواز خان خطاب داشت در ہیولا باضافہ یکصد روپیہ سرفراز شدہ
حاضر دربار جہانمدار است و خدمتگاران حضرت غفرانمآب و حضرت مغفرت منزل آنہا کہ
مردند مردند و باقی ہمہ بدستور معمول جا بجا متعین مرشد زادہ ہای بلند اقبال و در خدمات
دیگر حاضر اند و ماہوار ہامی یابند و کسانیکہ صاحب خطاب و پالکی و سرگروہ اینہا بودند مثل کریم
بیگ خان و عبد النبی خان وغیرہ قضا کردند چون پسر عبد النبی خان ہم رخت ہستی بربست
متعلقان او بدرماہہ مناسب معہ یک طفل نبیرہ اش مشغول دعای عمر و دولت حضور پرنور
اند او تعالی شانہ خداوند نعمت ما خانزادان را تا ابد الآباد سلامت دارد کہ خانزاد پروری
ونوازش قدیمانہ بر ذات بابرکات آن اعلیحضرت ختم است آمین رب العالمین و فراشان
عہد حضرت غفرانمآب و حضرت مغفرت منزل معہ فراشان حضور پرنور دام اقبالہ بدستور
معہود معمور کار سرکار اند و تنخواہ ہمہ ہا از خزانہ سرکار میبابند و شیخ حیدر مرد ہہ قدیم مرشد زادگی
بخطاب خانی سرفراز شدہ با پنجاہ چوبداران حاضر دیوڑی مبارک و باریاب حضور است
وبخدمات دیگر معمور

## ذکر مقربان و باریابان حضور پرنور میر امام علیخان بہادر

ولد سید احمد خان مرحوم جد ایشان سید عبد النبی در عہد حضرت مغفرتمآب حاضر خدمت و بکار ہا
معمور بود از مدت مدید ساکن کاغذی واڑہ قلعہ مبارک دولت آباد در ہمونجا او فات بسر برد

و درین زمانه نیز چند سال بسر برده قضا نمود پسرش حاضر و بخدمت موروثی پدر معمور است
الغرض اینهمه مردم ها و سر کرده های خدمتگاران و فراشان بجاگیر ذات و تعلقات هزارها
روپیه و ماهوار ها سرفراز و معمور کار سرکار بوده اند و در عهد حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه
چون از حرکات ناپسندیده حرمت نواز خان که آواره مزاج شده بود خاطر مبارک متنفر
گشت مشار الیه را از خدمت تغیر فرموده محمد یعقوب چوبدار وغیره قدیمی و نمک مرشدزادگی
خود را که بسیار آدم معقول نمازی بود بجای نامبرده سرفراز و ممتاز فرموده بخطاب اعتماد
نواز خان سربلند ساختند و بعد چند روز محمد ظاهر علیخان نیز که مرد بسیار معقول و متین
و قابل و صاحب خط و سواد بود از عارضه سرطان اللسان قضا نمود پسر لطفی اش مهر علیخان
بالطاف خداوند نعمت مامور خدمت نشست زمره چوبداران گردید اما چون او در نشه
معجون وغیره دایم الاوقات از خود خبر نداشت و مراد کار و نوکری سرکار نمیرسید ناچار
خان محمد وغیره چوبداران را که مرد معقول و لایق کار بود از حضور پر نور معمور نیابت خود
کنانیده خود انزوا گزیده تا حیات خویش بکمال راستی و درستی خدمتگذاری و تابعداری
نموده درگذشت بعد او داماد ش محمد راج الله به نیابت مهر علیخان مذکور معمور کار گردیده
بخطاب خدمت نواز خان سرفراز است و چون اعتماد نواز خان هم سفر آخرت نمود پسر
کلانش حمید خان بخدمت و خطاب پدر سرفراز شده معمور خدمت نشست زمره چوبداران است
آما نهایت مرد ذی اخلاق صاحب مروت شوق اسپان صبارفتار بسیار دارد و فیل و اسپ
را برابر آنچنان تیار و فربه میکند که در تمام شهر مشهور تر میگردد و در سواری اسپ یکتای
وقت است قدر و منزلت هر خانه زاد سرکار بخوبی میداند اما درین عهد حضرت بندگان عالی
حضور پر نور ادام الله اقباله مرد حمید خان بخطاب اعتماد نواز خان نیز سرفراز است

از چوبداران سوار و پیاده وغیره شب خوابها و بشتیاران را که شب بجای مردهه خود حضور دیوڑهی مبارک میباشند
و از معتبرین اینها که اندک شعور و فهم و خرد میدارند بطور نائبان مردهه میباشند و نامزد به وغیره
میشوند و حکم احکام در عدم حضوری مردهه اجرا میکنند تا رحلت حضرت غفران مآب این هر دو فرقه
مذکور معمور کار و بار دیوڑهیهای مبارک سرکار بودند و خدمتگاران سرکار نیز در دو نشست بودند
یکی همراهیان سید عمر خان که اوشان با هفت هزار جمعیت پلٹنهای بار و رساله عرب سرفراز بودند
و دومی همراهیان جمال علیخان پسر مقصود علیخان خانزاد قدیم که مجموع پانصد نفر خدمتگاران
در هر دو نشست بودند و اکثر از اینها صاحب فیل و پالکی و به خطاب نیز سرفرازی داشتند
و این هر دو نشست چوبداران و خدمتگاران در جلوت مبارک همواره بر طبق معمول حاضر
میماندند و بر سر کارخانجات نیز مقرر و حاضر بوده حسب الحکم عالی معمور کارها و کارخانجات میشدند
و جا بجا در خدمات نزد مرشدزاده‌ها و محلات پیران کهن سال از اینها مقرر و متعین اند و نیز خواجه
سرایان قدیم مثل میان نیک روز خان وغیره با دیگران هم قوم خود بچوکی خانه محلات
سرکاری حاضر میمانند و تعمیل احکام سرکاری میکنند اما فراشان سرکار نیز دو نشست همه همراه
مهتر بوڑهن خان که مهتر هفتصد نفر فراشان و بشتیاران بود و داروغه اینها عظیم الله خان
بهادر خانجهان خان ولد زبردست خان بهادر که رفیق خاص حضرت غفران مآب و در کشتن حیدر جنگ
نایب و مختار موسی بهوسی که ذکرش گذشت شریک بود و مهتر بوڑهن خان مذکور که او در عهد
حضرت مغفرت مآب نواب آصفجاه طاب ثراه سیزده ساله بود و صاحب خطاب و پالکی معهذا
درین عهد حضور پرنور نیز که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست خان مذکور عمر یکصد
و پانزده ساله داشت و حضرت پیر و مرشد نظر بر قدامت و شرف اندوزی جمال جهان آرای
جد اعلای خود حضرت مغفرت مآب انار الله برهانه فیها عنایت کرده استفسار احوال آنحضرت میفرمودند

معروف است معهذا دیگر پلٹنهای سرکار که جمله قریب شصت هزار با معه توپخانه های آتشبار بعلاقه کمیدانان سرکار همواره حاضر رکاب و متعلقات است و جمعیت دیگر که همراه امیران سرکار علیحده علیحده است ذکر آن سابق در احوال امرای سرکار گذشت همه ها مجموع شبانه روز مشق تفنگ ها و سر دادن توپها میکنند و همه ها محکوم حکم خداوند نعمت اند سوای آن جمعیت سواران و بار پلٹنها و توپخانه جرار آتشبار برق کردار بیشمار پایگاه معه شترنالان رعد کردار همراهی امیر کبیر شمس الامرا بهادر که احوال آن در ذکر بهادر موصوف گذشت ۱۱

## ذکر شاگرد پیشه سرکار دولتمدار یعنی چوبداران و خدمتگاران و فراشان و جزار و صاحب هرکاره ها با داروغها و غیره

در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی چوبداران دو نشست مقرر بودند همراه دو مردیه یکی طاهر علیخان با سه صد چوبداران که از آنجمله قریب یکصد نفر سواران خود اسپ اند بشرح فی سواری روپیه ماهوار وصولی و بعضے در میان اینها که ماهوار بیشقرار دارند موسوم بوغیره کرده اند صاحب پالکی و خطاب هستند چنانچه اصالت مان خان و حافظ امان خان و دیگران نیز و باقی همه پیاده ها که همه چوبداران هندوستانی اند و معمول اینها اینست که شش گهڑی روز باقی مانده معه مردیه خود حاضر دیوڑهی مبارک میشوند و نشست میگیرند و همه کیفیت حکم احکام شبانه روز از مردیه که حاضر بود دریافته حاضر میباشند و او که حاضر بود برخاسته معه چوبداران بمکان خود میرود و همین طور و همه نوبت دیگری می آید و معمول نشست می شود دوم مردیه حرمت نواز خان المشهور مردهی نخوکه نهایت آواره مزاج بود با سه صد اسم

مستعد کارزار است سرفراز و ممتاز و علاقه نگهداشت خانه مشهور به بندیخانه که آسامیان
لکوکها روپیه تعلقات زمینداران وغیره مقید اند بعلاقه خود دارد و مهاراجه بهادر را اعتماد
کلی است هرگاه رکاب سعادت حضور پرنور بهادر معز بیرون بلده سفر سکینند تمامی خانه خود را
باعتماد کمندان مسطور وامیگذارند الغرض کمندان نیکذات بجمیع صفات مسلمانی موصوف

## صاحب حسین کمندان

در عالم جاهلیت با دو صد نفر جوانان بار ملازم سرکار بود از پاوری طالع باسلام در آمده دست
بیعت وارادت بدست مبارک جناب میر شجاع الدین حسین دام برکاته داده مشرف گشت
و بیرون دروازه غازی بنده مسجد آباد کرده از سر نو به تعمیر سائبان و مصلی برای اذان وزیر
آن بازار نو باحداث در آورده راسته شاهی را که بسیار خراب شده بود و مردمان را اذیت
تمام میکرد بدمشار الیه بنهایت صفائی و درستی درست کنانیده مصروف عبادت و خیر و خیرات
است دو لیپر لالپن دارد و همواره حاضر دربار فلک مدار است پاپیا کمندان با جمعیت
شش صد جوانان بار در سلطان شاهی که باغ قدیم قطب شاهیه بود و الحال همه ویران است
با جمعیت همراهی خود مقام دارد آدم بسیار هوشیار خبردار معمور کار سرکار است لون صاحب
فرنگی با جمعیت دو صد جوان محمد و خان و دلاور خان پسران اسمعیل خان بخشی
با جمعیت یکهزار یانصد بار قدیم و جدید و دیگر کمندانان بسیار اند که ذکر اینها طول کلام است
اما فرصت سنگه کمندان اول بعلاقه نادر علی بیگ خان بود بعد ازان بالطاف حضور
پرنور دام اقباله بذات خود با چهار صد جوانان نوملازم و چهار صد جوانان دیگر علاقه دارد
و در تمامی سه هزار بار نادر علی بیگ خان مختار کار و بار است آدم بسیار نیکذات و بکمال
بهادری موصوف و پسر شش رگهو سنگه نیز بعنوان امیران پرورش یافته در کار خود

مابقی را بطول کلام احتراز کرده در اجمال بیان نمود لکن درین ایام دولت این قوم راز ورشور بسیار است و معاملات داد و ستد بسیار میکنند و ساهوان بلده وغیره باستصواب اینها معاملهٔ قرض و وام مینمایند اگرچه روهیله ها نیز قریب پنج شش هزار جوان ملازم سرکار بودند چون در میان اینقوم روهیله از بی اتفاقی یکدیگر جمعداران ایشان را دست تصرف در امورات اینها نیست چنانچه باید از شوره پشتی وغیره سری و ظلم و ستم بر غربا و اذیت رسانیدن باهل حرفه بازار باخراج در آمده و عن بها حکم سرکار با اطاعت و فرمانبرداری جمعداران هر قدر که باید و شاید بجا می آرند بزرگان این قوم از دانائی و فراست خود ها عسکره را چنان قرار داده اند که از جادهٔ حکم جمعدار قدم بیرون نمیگذارند و خونی را خود تشهیره کرده میزنند در سرکار مینهند طریقه اینها بی طریقه نیست بمقوله اینکه آنچه بر خود نه پسندی بدیگری مپسند اما در جائیکه جز جمعداران اینها نیز سر بر چه کنا کردنی است هم میکنند و جمعداران نیز از حق تجاوز نموده در بعضی جا چشم میپوشند و پاسداری قوم خود مینمایند اما در ینولا از سابق درستگی پیدا کرده اند +

## ذکر جمعداران سندهی

پیش ازین عمر سندهی جمعدار از سی سال وارد بلده حیدرآباد شده با دو هزار جوانان ولایتی ملازم سرکار شده مدتی اوقات عزیز خویش در اطاعت و فرمانبرداری سرکار بسر برد بسیار آدم خیر بود بیوه زنان را ماهوار ها میداد و با مردم آدمیان سلوکها مینمود در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری قضا نمود بعد انتقال جمعدار مذکور محمد بچل نام همشیره زاده اش از ولایت سند آمده بدامادی جمعدار مرحوم فایز گردیده بمعمور کار و بار خود دست و سوای این چند جمعدار دیگر با جمعیت علیحده در علاقه راجاو جاگیرات راجه راجای بهادر حاضر دربار اند

## ذکر جمعداران سکهان

سابق نزد امین الملک بهادر به دو صد جوان عرب نوکر بود بعد رحلتش نزد مهاراجه بهادر ملازم گردیده الحال قریب هشتصد نفر ولایتی و مولد همراه خود دارد و از حضور پرنور بخطاب خانی و جنگی و علم و نقاره و پالکی و عماری و تعلقات سربلند است آدم بسیار دانا فهمیده کارنامل شعار همواره حاضر دربار جهانمدار است

## بن شامش جمعدار قهار جنگ

اول در حیدرآباد وارد شده بملازمت اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور در آمده بعد از آن نزد مرزا شاکر بیگ با ده جوان نوکر گشته من بعد بر بادی سید شنقال خان در آمده رفته رفته به جمعیت دو صد نفر جوانان عرب ولایتی و مولد نزد راجه چندو لعل مهاراجه بهادر ملازم گردید چون طالع یاور بود روزی در سواری مبارک بملاحظه حضور پرنور مشرف شده بجمعیت پانصد نفر جوانان عرب ولایتی و مولد و یکصد سواران عربهای ولایتی سرفراز گردیده در عرصه قریب بخطاب خانی و جنگی نیز ممتاز گشت آدم صاحب مروت قدردان نجیب بسیار نیکذات همواره حاضر دربار جهانمدار است معهذا در قرض لکها روپیه مقروض بود حضور پرنور بفرط الطاف شاهانه دو لک روپیه از سرکار دولتمدار عنایت فرموده فارغ البال ساختند

## عمر بن عوض جانباز جنگ

از قدیم همراهی راجه شیوپرشاد بهادر ابن راجه روشن رای با یکصد نفر جوانان عرب ولایتی و مولد ملازم بوده مدتی بسر برد بعد از آن بملازمت مهاراجه بهادر در آمده با پانصد جوانان دیگر ولایتی و مولد سرفراز گردیده از تعلقات لکها روپیه نیز سربلند گشت و بسعی مهاراجه بهادر بخطاب جنگی فایز شده

حسن علیخان بهادر کوتوال ملازم سرکار در رساله مهاراجه بهادر راجه چند ولعل گردید و شیخ احمد عبادی
جمعدار و بن شاماش جمعدار پیش از آمدن عبدالله بن علی نوکر مهاراجه بهادر گردیده بود باتفاق کرده
قریب دو هزار عرب همراهی خود در آورد و بعد چندے چون عرب دو بار بر سکهان غالب
آمدند چنانچه ذکر آن گذشت دل مهاراجه بهادر از شجاعت سکهان بر خاسته بجمع کردن عرب
متوجه گردید لهذا اسکهان قریب شهزار روانه اوطان خود شدند و عرب قریب ده هزار جوان
ولایتی و مولد ملازم سرکار گشتند و عبدالله بن علی را از حضور خطاب و منصب مرحمت گردید دیگران
را نیز که حاجت ذکره بتفصیل نمی آید

## جمعدار عبدالله بن علیخان مدبر جنگ الوالبیغ

او در عهد حضرت مغفرت منزل وارد حیدرآباد شده باستصواب و سفارش طالب الدوله حسنی خان
بهادر بملازمت مهاراجه بهادر رسیده اول به صد جوانان و بعد ازان بپانصد نفر و الحال قریب
یکهزار جوان ولایتی و مولد همراه خان مذکور نوکر سرکار در رساله مهاراجه بهادر اند و از پیشگاه خلافت
بخطاب خانی و جنگی و بجاگیر و تعلقات لکها روپیه و علم و نقاره و پالکی و عماری و فیل سرفراز و ممتاز
آدم بسیار صاحب حزم در امورات سرداری منشای کارهای نمایان است رفیق پرور کشاده همت
بهادر میدان رزم زینده محفل بزم جان نثار بکار سرکار خبردار و هوشیاری بجمیع کارخانجات
محوله خویش مینمود درینولا مدار الوالبیغ بذات بهادر مذکور متعلق سوای جمعیت سرکاری قریب پانصد
نفر عرب از علاقه بهادر سطور نزد امیران سرکار و نزد بعضے دلیانیان و زمینداران ممالک محروسه
سرکار نیز نوکر اند

## شیخ احمد علیخان عبادی بربار جنگ

برخامندی ایشان برساله یکصد سواران پایگاه خاص خود و بعضے سلحداران نیز و با وصد بارگیران
پیاده بدرماهه ذات و فرزندان برخوردار خود ملازم رکاب گشته معمور کار و بار فرزا بنرداری گردید بکمال
آبرو حاضر دربار جهانمدار است هرچند در ینولا هم سن جوانی منصف است اما در فراست و قدردانی
و رسائی کار سرکار و رسانیدن تنخواه بر متنفس بر وقت مقرری فرد فرید است که دیگر در هیچ
رساله سواران و پیاده‌ها چه در کارخانه جمعداران و چه در رساله رساله داران باین تجربه داری
و هوشیاری احدی نیست و با عاصی محرر اوراق قرابت قریبه جزءالانفکی دارند که همشیره
حقیقے عاصی بجیدر علیخان بهادر منسوب بود الغرض میر موصوف فرد کامل است

## ذکر جمعداران قوم عرب ملازم سرکار دولتمدار

پیش ازین در عهد حضرت جفر انتساب عروب فقط در رساله سیدی عنبر علیخان چیله سرکار خال خال
از قسم حبشیان اکثر بودند بعد ورود اعظم الامرا ارسطوجاه از پونا سید عمر خان جمعدار عرب
ولایتی را با پانصد نفر عروب ولایتی نوکر داشته همراه خود آورده چندی در بلده داشتند
چنانچه قهوه خانه ایشان روبروی دروازه حویلی چهته منیر الملک بهادر بود که حالا در آن جا
عمارات دیگر و مکانات دیگر احداث یافته اند و بعد ازان متعین دروازه های قلعه محمدنگر گولکنده
ساخت بعد انتقال جمعدار مذکور که مرید و معتقد حضرت حسینی بادشاه صاحب مجذوب بود
متصل قبر آنحضرت مدفون است و رحلت اعظم الامرا ارسطوجاه پسرش سید حسن خان جمعدار
بکار پدر خویش معمور گردیده و در مختاری مهاراجه بهادر چون سکهان قریب دوازده هزار نفر ملازم
سرکار در رساله بهادر میداشتند آنوقت فقط محمد صاحب حبیدرآبادی البوالنبخ اینها بود تنبیه
و قضایای این قوم را سرانجام میداد من بعد عبدالله بن علی جمعدار با شمشو طالب المدد له

که اگر تنخواه این دو برادر را که ناموراند برطرف کرده نخواهند داد تمامی جمعیت سرکار و مجموع سرکردگان
رساله پابوس خواهند شد قاعده سرکار نیست دار اجاه بهادر بسیار غصه به هادی الدوله نموده دو هزار
روپیه نقد از خزانه سرکار رسانیدند الیشان زر تنخواه در خریطه‌ها پر کرده نزد بخشی مذکور آمده
گفتند که بخشی صاحب این خریطه‌های زر لعنت را باز تنخواه ملاحظه فرمایند آنچنانکه شما گفته بودند
همون طور تنخواه مایان رسانیدید رحمت خدا بر است گوئی شماست بخشی مذکور نهایت
خجل گردید از آنجا بحیدرآباد آمده در رساله شمس الامرا بهادر تیغ جنگ ملازم شدند در آنجا هم
بخوبی عزت و حرمت بسر بردند بعد رحلت بهادر موصوف اعظم الامرا ارسطوجاه بنهایت قدردانی
طلبیده برساله دوصد سواران تیرانداز و در راهای ذات حیدر علیخان بهادر هفتصد روپیه
و دوصد روپیه ماهوار مودهو میان سرفراز نمودند که در میان دوصد سواران یکصد سوار صرف
تیرانداز بودند و یکصد سوار برق انداز و دوصد نفر پیاده نیز مرحمت کردند پس بهادر مذکور هر روز
در دربار بلباس رنگارنگ نو بنو می آمد و در سواری الیشان سانگهه‌ها یعنی سنانهای نقرئی میداشتند
مثلا روزیکه بالباس زرد آمدند همه اسباب ناچار جامه اسپان سواری هم بلباس زرد مخملی
و ترکش و نیام شمشیر وغیره همه برنگ زرد باشد در علم تیراندازی نیزها و لیس‌ها همه مودهو میان
از دست خود تیار مینمود که تیرگران بلده منفر صناعت الیشان گشتند حالا هم در بعضے جا موجود اند
و شاگرد بهادر مذکور مبارز الدوله بهادر مرشدزاده دیگر مرشدزاده‌ها و امیران و امیرزاده‌ها
و راجه‌ها و دیگر مردمان بسیار اند و در صناعت برق اندازی نقشه تازه تیار کرده اند که تا
سر دادن یکبار بندوق برق انداز دیگر برق انداز الیشان پنج بار بندوق را سر میدهد اهل فرنگ
مثل سیدنم صاحب وغیره قایل شدند و حالا در سرکار امیر کبیر بیست و پنج جوان تیار موجود اند نقشه
ساز باروت آنکه در هر حرکت باروت یک ضرب لوزن بندوق بر می آید کیداته رایگان نمیرود

همه با مروت و سلوک اند که بسبب طول کلام احوال فرداً فرداً مفصل بقلم نه آمد

## ذکر تیراندازان و قدراندازان سرکار برق کردار، حیدر علیخان بهادر تیرانداز و برق گذار

ابتدای نشو و نمای ایشان از قلعه ادهونی است بزرگان ایشان در عهد نواب امیر الامرا بسالتجنگ بهادر همواره باعزت و حرمت بسر برده اند اما حیدر علیخان و سود هو میان برادر خرد ایشان مشق تیراندازی و برق اندازی نموده مشهور آفاق شدند و صنایع و بدایع این علم شریف او استاد زمانه گردیدند چنانچه اکثر تیراندازان حیدرآباد و برتوده راجه راو رنبها جیونت بهادر همه تیراندازان جمع شده مقابله آزمایش نمودند هیچکس مقابله ایشان بر نه آمد همه با منفر شدند که او استاد وقت اند و در شجاعت ذاتی چون بعد رحلت امیر الامرای مرحوم مذکور دولت آنجا بقدم داراجاه بهادر خلف کلان و داماد حضرت غفران مآب زینت یافت و این هر دو برادر بدستور سابق ملازم بودند اتفاقاً فیما بین ایشان و هادی الدوله بخشی فوج سود مزاجی بهم رسیده حکم برطرفی رسانید آنوقت دو هزار روپیه تنخواه ایشان در سرکار واجب الادا بود چون از هادی الدوله درخواستند گفت هرگاه شما خریطه های زربفت تیار کرده خواهند آورد آن هنگام زر تنخواه شما پر کرده خواهند داد مراد اینکه خریطه های زربفت خواهند آورد و نه تنخواه شما خواهند داد حیدر علیخان بهادر و سود هو میان دو خریطه زربفت تیار کنانیده خود معه برادر خویش بالای سر راه خیمه خاص تیر و کمان در دست و ترکش ها و بر وانداخته نشستند و آمد و رفت اهل دربار بند نمودند و بخشی مذکور جمعیت سرکار را گرداگرد ایشان بمقابله در آورد و هنگامه عظیم برپا شد جمعداران دیگر مثل سعدالله خان بهادر قایم خانی وغیره و کمندانان لین وغیره درمیان آمده همه کیفیت بعرض داراجاه بهادر رسانیدند

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

## محمد یوسف جمعدار

در ایام سابق ملازم شاهیار الملک مرحوم بوده کارخانه افتاده را انتظام داد بعد ازان که نیابت جمعدار مذکور رونق علیخان بهادر شاهیار الدوله خلف مرحوم مذکور سو مزاجی آمد او حسب الحکم حضور پرنور حاضر دربار گشته در جلوخانه دیوڑی مبارک قدیم فرود آمد بعد چند روز مهاراجه بهادر همراه خود آورده بالای بنگله های جلوخانه خویش معه جمعیت سواران و بارگیران دو صد جوانان اهل روم و عرب جمله پانصد نفر بدرماهه پانصد روپیه ذات ملازم سرکار داشتند درین اثنا چند جا صورت جنگ بظهور آمده جمعدار مسطور فتحیاب گردیده مورد الطاف گشت مهاراجه بهادر جلدوی این خدمت در تعلقه ناگر کرنول داده آنچه برای تنخواه جمعدار مذکور عنایت نمودند بعد چندے بر سر تنخواه معامله بالعکس شده برطرف بعمل آمد الحال بخانه خویش با کارخانه عرب و سواران و فیل و اسپان و شتران وغیره مقیم مقام از وادرامید واری خداوند نعمت است سابق نیز همین طور تا دو ماه بر سر جمعدار مذکور عرب و جوانان بار وغیره قریب یکهزار جوان اطراف خانه او را گرفته نشسته بودند اما او هیچ اندیشه نکرده بجای خود مضبوط نشست باز تصفیه کلی شد در بیولا توکل برخداوند حقیقی و مجازی دارد

## ذکر جمعداران افغانان قوم مهدوی ملازم سرکار دولتمدار

بعد اخراج این قوم که در احوال چنچل گوڑه ذکر یافته چون مدتے بگذشت در عهد جلوس حضور پرنور ادام الله اقباله برطبق آرزو و استدعای مهاراجه بهادر اینها را در بلده طلبیده در رساله همراهی خویش ملازم داشتند و در خطیر و زنار و نذرانه گرفتند اول شاه عالم جمعدار آمده باریاب حضور بسعی راجه چندو لعل مهاراجه بهادر گشت بعد ازان رفته رفته محمد نصیب خان و دیگر از و محمد لود طین خان از

در رسالهٔ همراهی اعتصام الملک بهادر عرض بیگی بندگانعالی و یوسف جلیخان با جمعیت سواران ملازم سرکار در رسالهٔ مهاراجه بهادر بکمال عزت منسلک اند هر دو برادر لایق کارهای عمده سرکار اند بذاته بهادر با سلوک سخی رفیق پرور بجمیع صفات سرداری موصوف و شبانه روز حاضر دربار فیضگنجور و در ستی پوره مکان خوش اسلوب موضوع ساخته بالسمت بلده خبردار هر دو برادر در مروت و آدمیت و آشنا پرستی یکتای عصر اند در برآمد کار آشنا و بیگانه بذل سعی موفوره بجا آورده شمه قصور نمیکنند

## محمد بوڈہن خان

خلف محمد دلاور خان است دلاور خان مذکور در عهد حضرت غفرانمآب از قمر نگر کرنول وارد حیدرآباد شده باستصواب اعظم الامرا ارسطوجاه بهادر مدار المهام سرکار بشرف ملازمت خداوند دولت و اقبال مشرف گردید و بفرط الطاف خداوندی با جمعیت سواران و پیاده‌ها و جاگیر ذات وغیره مشمول خسروانه و مبذول بذل شاهانه گشته مدت العمر بمدارج بلند و معارج ارجمند بکمال عز و افتخار بسر برده وقت موعود لبیک اجابت گفت حمیداری بود کامل الخیر و عمیم الاوصاف متقی صاحب خیر و خیرات بذاته سخی و شجیع بجمیع صفات لایقه موصوف از مبی ثات او مسجد ذی شان و عمارات نمایان تا حال در رنست پوره قایم است آنا محمد بوڈہن خان بعد رحلت پدر دلیفار خویش قدم بر جادهٔ مستقیم بزرگان قویم ساخته بصیت همت و شجاعت و سخاوت و نیکنامی و ستوده خصالی را به آوازه ساخته مورد الطاف خداوند نعمت گردیده بجاگیر ذات و جمعیت سواران و پیاده‌ها وغیره حاضر دربار جهانمدار است معهذا از تحصیل علوم عقلی و نقلی و تهذیب صوری و معنوی و سپاه پروری مشهور روزگار بهر جمعه سوای خیرات دیگر لغربا و فقرا و مساکین و ارباب حاجت خدمتگذار بها میفرماید که همه‌ها بدعای خیر معمور و به منت احسان مشکور اند

بسیار با اخلاق و عابد قرآن خوان دیگری غلام حسین خان او در عالم ابتدای سن تمیز همواره
همراه فوجدار خان جمعدار حاضر دربار جهانمدار بوده چون بسن رشد رسید بذاته معه سواران خود
سرگرم جان نثاری سرکار دولتمدار است بسیار شجیع سخاوت شعار صاحب مروت خوش مزاج رنگین
طبیعت بجمیع خوبیے مشهور از محدثات نامدار خان بمکان عمده و مسجد نو احداث در محله جلال کوچه که خود هم در آنجا مدفون است

## ذکر متفرق جمعداران افاغنه قوم سنت و جماعت امانت الله خان گلکیانی

ولد احمد خان گلکیانی خان مذکور در عهد دیوانی اعظم الامرا ارسطوجاه بوقت ورود از پونا وارد
حیدرآباد شده باده سواران ملازم سرکار گردید و همواره با حرمت و عزت بوده در هنگامه جنگ
چینچل کوره زخم برداشته مظفر و منصور گشت اگرچه در بابه ذات ایشان سه صد روپیه سوای سواران
همراهیش بود اما مهاراجه بهادر در مختاری خویش پالکی و فیل با پنج سوار دیگر بنام امانت الله خان
مذکور ایزاد مباهی ساختند چون خان مذکور قضا نمود امانت الله خان با دیگر برادران
خویش و سواران قدیم و جدید هم سرفراز و همواره حاضر دربار فلک مقدار است عجب مرد فرشته
خصال همیشه با اوقات صالحه مصروف نماز پنجگانه ادا نهایت خوش صدای کلام شریف میخواند
چون نسبت کتخدائی ایش با صبیه حکیم محمد اکبر حسین خان ولد حکیم منا انصاحب شده لهذا همواره
ملاقات با محمد نعیم الدین خان بهادر خلف حکیم خان مذکور سرگروه پانصد منصبداران سرکار
داشته کنفس واحد اوقات عزیز خویش بسر می برد که جدائے متصور نیست

## کرم علیخان و یوسف علیخان

برادران حقیقی از قوم افغانان موهل اند کرم علیخان با جمعیت یکصد سواران ملازم سرکار حضور پرنور

در سال

صاحب سلوک بجمیع صفات سرداری مشهور وبشجاعت ذاتی معروف اما بایزید خان جمعدار جمعیت
همراهی خود در فدویت وجان نثاری سرکار سه پسران خویش محمد عمر خان ومحمد غوث حاضر وسرگرم
خدمتگذاری سرکار اند وهمه لایق وبا اخلاق

## فوجدار خان وطالعمند خان

ولد خواجه خان جمعدار که او از قدیم بهمراهی میر عالم بهادر کارهای نمایان وخدمات شایسته بجا آورده
ودیعت حیات نمود بسیار انسان باسلوک ورفیق پرور بوده بعد رحلتش هر دو برادر مذکور در عالم
شیرخوارگی بدرباره ذات وجمعیت سرفراز شده بسعی وکوشش خالوی خود یعنی ماموی خود
محمد نامدار خان بهادر جمعدار نشو ونما یافته معمور کار وبار وحاضر دربار جهاندار گردیده اند ودر تمام
برادری خویش مشهور تر شده در میدانها بخوبیهای بسیار وشجاعت ذاتی معروف ودر هر مقدمه
مشکل که خواه رزمی یا بزمی بهمین هر دو برادر حکم میشود بآن راستی ودرستی انتظام میدهند
که زیاده ازان متصور نیست سلوک با برادران واشنایان واهل کمال نجباشناس تعلیق
مزاج ظاهرا جمعداری وباطنا امیری دارند

## محمد نامدار خان بهادر جمعدار

در ابتدای حال بهمراهی میر عالم وبعد رحلتش ملتزم رکاب امیر الامرا امیر الملک بهادر بوده نامور
گردید عجب خوش مزاج ساده وضع لاابالی طبیعت سخی عیاش مزاج با جمعیت همراهی خویش بعد
انتقال بهادر موصوف بکمال آرزو در رفیق مهاراجه بهادر گشته اوقات عزیز بخوبی تمام گذرانیده
ودیعت حیات نمود دو پسر داشت یکی محمود خان که در رفاقت راجه دهراج مدراجه ودوم حسن رحمه حاضر

در قوم افغانان قایم خانی نامور تر است با اینهمه بسیار خوش خلق با مروت و آدمیت و رفیق پرور
بصفات لایقه موصوف و پسران او محمد عثمان خان وغیره نیز طابق النعل و قدم بقدم والد خویش درباب
رفیق پروری و مروت وغیره مشهورترانذ خان مذکور را با عاصی محبت قدیمانه است + + +

## صالح محمد خان قایم خانی

از جمعداران نامور سرکار همواره برای تنبیه مفسدان و متمردان تعلقات سرکار مامور گشته با سواران
و پیاده های همراهی خود از جمعیت قلیل کارهای فراوان بظهور آورد که تا حال مشهور آفاق است
با اینهمه متقی عبادت گذار همواره بخیر و خیرات مصروف فرزندش غلام محمد خان نیز بسیار لایق در نولا
بدربارداری مشغول و باموارت خانگی بذاته معمور است + + + + + + + + +

## سردار خان جمعدار ولد مراد خان برادر بایزید خان

آرا مراد خان و بایزید خان هردو برادر از قدیم دولت اند و همواره همراه مهاراجه بهادر راجه چندولعل
کارهای نمایان بظهور آورده مورد تحسین و آفرین شاهانه و مصدر عنایات خسروانه از پیشگاه بندگان عالی
حضرت غفران مآب و اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام گشته بنام نیک نامور شدند خصوصاً بالای قلعه
باداهی جنگهای صعب کرده بر سر مفسدان سرکار باهم با جمعیت قلیل کار نمایان نموده از کهین و مهین
زبان صفت و ثنا کشادند و همواره در جمعداران سرکار عزیزتر بوده مشهور روزگار شدند
و در کارهای حسنات و سلوک با مردم بجا و اهل کمال سرمو قصور نکرده بسیار ها را بچشم توجه خوشحال
نمودند بعد رحلت مراد خان سردار خان جمعدار بجمعداری و جمعیت موروثی سرفراز شده
همواره حاضر دربار جهانمدار است بسیار آدم معقول صاحب مروت و اخلاق و رفیق پرور نجیب ابن

صاحب سا

قریب دروازه زنانه کارد ولایتی بالای رخساره بهادر مذکور چنان بزور و قوت زد که تا فک اسفل
تیغش درآمد و قبضه او شکسته بدست او برآمد باوجود رسیدن همچو زخم کاری و در آویختن تیغ
کارد اندرون رخساره و دندان آن بهادر تیغی که بدست خویش داشت بیک ضربش دو حصه اش
نمود که فرصت دم کشیدن نداد چون جراحان بلده حسب الحکم حاضر آمدند صاف جواب دادند که از ما
اینکار برآوردن تیغ و باقی ماندن جان بسلامت معلوم نمیشود پس ناچار مهاراجه بهادر رقعه بجنرل
صاحب لشکر حسین ساگر نوشته فرستادند تمامی سرداران و ڈاکٹران کلان لشکر مذکور جمع شده
چنان مقرر نمودند که اول تیزاب باید انداخت تا مضبوطی کارد را مضمحل کند بعد ازان هرچه صلاح وقت
خواهد بود بعمل خواهیم آورد پس سه روز و سه شب خان معز با زخم کارد در لشکر ماند و پیشتر دو روز
در بلده جمله پنج شش روز پس انصاف شرط است که حال زخمی بکدام احوال بوده باشد
خصوصاً از اکل و شرب و عموماً از خواب و استراحت و حرکات لابدی شبانه روزی وغیره چه حالت
صعب آناً فاناً میگذشته باشد وقتیکه همه اهل لشکر جمع شده سه چهار دندان و استخوان فک اعلی
و اسفل از اره ها چنان بریدند که کسی چوب خشک را هم باین سختی نمی برید و بهادر مذکور حرفی
از درد بر زبان نه آورد دلبری خنده و گفتگوی مردانه که همه صاحبان انگریز تحسین و آفرین نمودند و این
کیفیت شجاعت ذاتی خان مذکور تا بلندن رسید الغرض خان مسطور ازین زیاده تر اوصافها
دارد و همواره بعبادت الهی و فدویت و جان نثاری خداوند نعمت مصروف ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

## محمد قمرالدین خان قایم خانی

تعلقدار ملکنڈه که با پنجاه سواران همراهی خود همواره کارهای نمایان کرده زمینداران شورپشت
را باره داخل سرکار نمود و الماس بوزن شش نوا پنج ماشه از تعلقه [illegible] در چنانچه ذکران خواهد [illegible]

## محمد قمر الدین خان بهادر

ولد دایم خان بهادر شهید مذکور مندوزئی است بعد شهادت پدر خود از هندوستان
وطن خویش وارد حیدرآباد گردیده بمرتبه پدر بزرگوار خویش از سرکار فایض و معمور گشت و لسواران
جمعیت همراهی و تعلقات لکوکها روپیه سرکار سرفراز و ممتاز سرداریست که فقرا دوست با عبادت
الهی مصروف در کارحسنات معمور در مجلس حال و قال حاضر عرس مرشد خویش که آفتاب زمانه بودند
و در یکه مسجد سکونت میداشتند و حضور پرنور نیز برای ملاقات آنحضرت عقب مسجد تشریف آورده
ملاقات فرموده بودند در درگاه شاه یوسف صاحب متصل در باغچه که مدفن آنحضرت است بکمال
تکلف هر سال بخرج دو هزار روپیه طعام لذیذ بهر دم اندرونی و بیرونی حیدرآباد میخورانند و یک باغ
نو احداث طرح کرده عمارات عمده خوش اسلوب با حداث می آرد عجب مرد با خدا در سرکار دولتمدار
بسرکردگی سواران و تعلقات لکهوکها روپیه معمور همواره در کارحسنات مصروف و لعبادت الهی مشغول
اگرچه جمعداران دیگر هم بسیار اند اما اینها سرخیل نام آوران دولت اند

## ذکر جمعداران قوم قایم خانی ملازمان سرکار
## محمد مدن خان المخاطب رستم دلخان بهادر

از قوم قایم خانی با جمعیت سواران و پیاده ها و عروب از پیشگاه حضور پرنور سرفراز در سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و هفت هجری از خداوند نعمت بخطاب رستم دلخان بهادر و منصب و علم و نقاره
ممتاز شجاعت ذاتی آن رستم وقت را جاری و نهایتی نسبت چنانچه روزی شخصی از افغانان بقضیه
دیگر و معامله شخصی دیگر که فیصله آن بخان مذکور از سرکار حکم شده بود از ناخبر شدن چند روز خیال
دیگر بد در دل خود آورده دانست که بهادر مذکور تائید مخالف میکند دفعتاً برای ملاقات عید آمده

ونیز بر قبور حضرت مغفرت منزل و دیگر مرشدزاده ها وغیره و در بلده نیز از دو هزار کس کم نخواهند بود
تا انتها سرآمد وقت خویش بودند

## ذکر سرداران قوم افغانان سنت و جماعت + دایم خان بهادر و حسن خان بهادر مندوزئی

هر دو برادر از وقت مدار المهامی اعظم الامرا ارسطوجاه و میر عالم بسرفرازی سواران بکمال آبرو و عزت
اوقات خودها بسر بردند و در پیشگاه حضرت مغفرت منزل مورد الطاف شاهانه و مسند عنایات خسروانه
بوده کارهای نمایان بظهور آوردند و در قوم خود ممتاز اند یعنی پیوسته از سلاطینان عهد مراتبها
دارند و در مختاری راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بمراتب معمور کار و بار جمعیت بوده انچه که داد مردی
و مردانگی بظهور آورده اند در باره شهادت مولوی حافظ عبد الکریم با افغانان همراهی و در مسجد
جلوخانه میر عالم همه در ذکر احوال سلطنت آرائی حضرت مغفرت منزل مفصل بقلم آمده یعنی در راه خدا
و شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم برادر بزرگ دایم خان بهادر بعد کشتن عنایتخان
پرورزئی را و دیگر افغانان را جان عزیز خویش نثار نموده بدرجه شهادت فایز گردید که تا نام
جهان بر زبان هر لسان مشهور آفاق است و حسن خان بهادر بعد کشتن مخالفان بسیار زخمهای
کاری برداشته میدان جنگ را رشک باغ ارم گردانید و بفضل الهی تا حال حاضر دربار جهاندار
بمرتبه بلند فائض است در پیشگاه حضور پرنور مبذول الطاف و عنایات و با مهاراجه بهادر موافقت
کلی با اضافه جمعیت و تعلقه ها معمور الغرض بهادر معزز عبادت الهی و فیض رسانی ارباب استحقاق
و در جان نثاری و فدویت سرکار یکتای عصر خود است آدمیت و مروت از حد زیاده تر داشته
با برادران و فرزندان و رفیقان در فدویت حضور حاضر دربار دولت مدار است ۰۰۰

اما برین هم تحریر جاری بوده معمور کار اند سر آمد اینها میر قاسم علی که بیش قرار در ماهه داشت و جامع
خوشنویسی بوده لیکن خواجه ولی الله و مقربان سرکار بر سر اینها تعلق از صاحب خدمت بود در علم عربی
و فارسی فرد کامل ذی اخلاق اوقات معمور همواره در پیشگاه خلافت حضرت مغفرت مآب باریاب
اگرچه ماهوار فرداً فرداً سی سی روپیه است اما میر قاسم علی از چهل روپیه کم نبودند و خواجه ولی الله
دو روپیه روز شصت روپیه ماهوار میبافت چون قضا نمود خلفش خواجه محب الله بکار و خدمت
پدری و در ماهه معمولی در منصبداران سرکار است نهایت ذی خلق و آدمیت و سعادتمند همواره
حاضر دربار جهاندار است

## ذکر حافظان کامل القراءت استادان روزگار ملازمان سرکار دولتمدار اول اینها در عهد حضرت غفران مآب حافظ بابن

در جامع مسجد بلده حیدرآباد با آواز خوش تراویح و اکثر نماز مغرب و عشا نیز میخواند که خلقت خدا
گریه مینمود خوش وضع خوش لباس عمده همواره مصاحب و مقرب مرشدزاده عالیجاه بهادر بود
در سنه یکهزار و صد و سی هجری رخت هستی بربسته سر راه درگاه برهنه صاحب نزدیک قبر والد
عاصی که باهم اتحاد دلی و صحبت شبانه روز داشتند مدفون گردید در سنه یکهزار و دو صد و دوازده
هجری همواره بمکان عاصی آمده امامت نماز مغرب و عشا میکرد فرد کامل بود

## حافظ عثمان کور

از جمله مشهوران بلده بنهایت خوش صدای قرآن شریف میخواند که اهل مجلس همه مشتاق بودند
در همون ایام قضا نمود حافظ مخفی بسیار مرد معقول بود و خوب میخواند در بیت الله
شریف قضا نمود سوای اینها حفاظ بسیار بالای قبر شریف حضرت غفران مآب علیه الرحمه بودند و هستند

ونیاز مندی الله تقدس و تعالی خداوند نعمت ما الفرط عنایت خود عمر خضری و حشمت سلیمانی نصیب
فرماید آمین رب العالمین الغرض در بنولا که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هشت هجریست ذات بابرکات
خان معزز موجب حسنات است رقیق القلب سراپا متوجه بعالم عقبی بجمیع صفات بزرگانه موصوف

## مرزا طاهر ولایتی

از ولایت ایران در حیدرآباد بعهد حضرت مغفرت منزل آمده نزد راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بماهه
دو صد روپیه ملازم گردید خط النسخ بطرز مرزا احمد نیریز بآن خوبی تعلیم مینوشت که عاصی نوشت این
طرز مذکور بدست احدی ندید چنانچه جابجا قطعه هایش موجود اند مدتی در ینجا بوده مبلغ بست و پنج
هزار روپیه جمع کرده بولایت خویش رفت

## حسن علیخان بهادر

از اهل هند بود در زمرهٔ منصبداران سرکار بماهه دو صد و پنجاه روپیه ملازم مرد نهایت معقول عابد زاهد
در سنهٔ حضور پرنور بقلعداری قلعه او سه نیز سرفراز گردید بر چند هفت قلم مینوشت اما در خط نستعلیق
فرد یکتای عصر خود بوده چون پسر بزرگ او در سواری مهاراجه بهادر ناحق از دست سواران محمد صاحب
میان در عین جوانی کشته شد خان معز را جهان در چشم تاریک گردیده در خانه بلباس درویشانه
میبود و خود را از لذت دنیا در کشیده بسفر آخرت مستعد نشست تا اینکه سفر عقبی برگزیده در دائره
میر مومن صاحب علیه الرحمه مدفون گردید در خوشنویسان متاخرین هیچکس بخان مذکور نمیرسید

## ذکر کاتبان سرکار

کاتبان سرکار قریب پنجاه کس در کتابخانه سرکار شبانه روز حاضر بوده هرگاه برای نقل کتاب
هر جلد که حکم شود بمزدوری تمام نقل کرده بملاحظه اقدس می آورند هر چند در کتابخانه سرکار هزارها جلد موجود اند

و در سفر و حضر گاهی جدا نگردید و در منصبداران سرکار ملازم رکاب سعادت بوده اما غلام محی الدین خان
مذکور از ابتدای شباب چون رشادت طبع داشت متوجه کمالات علمی گردیده بهرهٔ کامل بهم رسانید
چنانچه مدتی تعلیم خطوط نستعلیق و نسخ و شفیعه و شکسته و رقاع و ثلث وغیره هفت قلم بخدمت کامله
نزد اکبر یار جنگ بهادر محمد قمر الدین خان که نستعلیق بکمال خوشنویسی حروف مینوشت گرفته
یکتای روزگار گردید و مصحف ازین ولا چند اوراق کلام شریف که طول هر صفحه از سه وجب کم
نیست و عرض هم از دو و نیم وجب کم نباشد بخط نسخ جلی مطلا و منقش و مذهب آنچنان بتحریر در آورده
که از وقت نزول قرآن شریف تا الآن هیچکس باین باغ و بهاری ننوشته همه محققین قائل اینمعنی
اند خلاصه اینکه بسیار کلام الله بنظر حقیر هم در آمده اند که همه حروف از طلای احمر خالص نوشته است
اما اینکار کار شگرف دیگر است که هر صفحه رشک گلزار ارم و هر هر حرف نوربخش دیدهٔ مخزن مردم
توان گفت محض برای نذر روضهٔ مقدسه منوره فردوس برین یعنی روضه جناب قدس مآب المرسلین
و خاتم النبیین علیه و علی اولاده الکرام و اصحاب العظام صلوات بی پایان و درود شایان بتحریر
در آورده از آنجا که معاش خان معزی آن وسعت نیست و هر هر صفحه اش سوای مزد تحریر خان مذکور
یازده یازده روپیه پی نقش و نگار و تیاری کار بمصرف میرسد لهذا یازده ورق بمقدور خویش
زیاده تر جرأت نموده برای جلوه نمائی دیگران که قایل این صناعت و بداعت نبودند از پرده
خیال بعالم شهود در آورده بنظارهٔ ناظران اولو الابصار جلوه آرا نمود و او تعالی شانه که
مسبب الاسباب است سببی گرداند که بزیارت و ملاحظه بندگان عالی مد ظله العالی هم در آید و حکم شود
که همه تیاری آن بموجب بر آورد هر صفحه بخرچ سی هزار روپیه که در پیشگاه نظر آنجناب هیچ قدر و
منزلت و مالیت ندارد لکوکها روپیه در انعام و بخشش بمصرف میرسند تیار نمایند تا از صدق
اعتقاد نذر حضور بدرگاه عرش اشتباه نبوی مشرف و پذیرا گردد و در جلدوی این صداقت

و نیاز

نواب رفیع الملک بہادر حاکم بندر مبارک سورت داماد حضرت مغفرت منزل را دوازده سال فقط
مفردات خط نستعلیق تعلیم داد که اگر ہزار حرف مفرد مینوشت در ہیچ حرف فرقی بنظر نمی آمد یعنے
صورت ہمہ حروف یکسان میبود قطعہ ہای خان مذکور جا بجا بسیار اند معہذا در جمیع خطوط ید طولی داشت
تا اینکه خط کوفی ہم بخوبی مینوشت حروف نستعلیق وغیره با تعلیم مقراض در دست گرفته روبروی
ہمہ ہا آنچنان می برید که در ہیچ حرف تعلیم فرو گذاشت نمیگردید و تختہ کاغذ سفید را از ناخن چنان
برمی آورد که بغیر سوراخ دو تختہ برابر میکرد یعنے از یک تختہ کاغذ تختہ دیگر برمی آورد و نیز از ناخن
بالای کاغذ سفید حروف خوشخط مینوشت که مانند حروف منبت نقش میگردید بالغرض کمالها داشت
که دیگر تا حال بنظر نه آمد در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری رحلت نمود پسرش محمد شمس الدین خان باز درین
ایام غنیمت است

## تجمل رقم خان

برادر نادر قلم خان مذکور نام اصلی اش محمد کاظم است نستعلیق خوب مینولیسد اُستاد راجہ نانک بخش
راجہ بہادر دو روپیہ یومیہ از نزد مہاراجہ بہادر میابد در عاشور خانہ خود علم حضرت سکینہ در محلہ
کمان الچی بیگ ہر سال تا فاتحہ دہم امام علیہ السلام یعنے تا بست روز از غرہ محرم استاده کرده
بروز برداشتن علم دنگل مرثیہ خوانی کنانیده علم ہا برداشتہ در راستہ آورده تعزیہ کنان باز بخانہ
برده فاتحہ داده علمها داخل صندوق نموده میدارد تا حال بدستور معهود بهر صورت خدمت
مینماید ذکر دیگر خوشنویسان قدیم مثلاً

## غلام محی الدین خان بہادر

خلف الصدق غلام نبی خان بہادر که خدمت کارپردازی میر عالم از قدیم بدست خان موصوف بود

بعد دریافت حال بیگناهی خود بخود درخواست گذاشت و خلعت سرفراز خواهم شد و قید روز و تاریخ
و ماه هم کرده بود آخر چنین شد و مهاراجه بهادر خلعت داده به آرزو رد آت نمودند تقویم درین زمان
درخانه اش نیز هر سال تیار میشود در سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری قضا نمود شاگردان
او بکار تقویم معمور اند در باره خانه بنجاره خرید میکنند یک روپیه چهار آنه قیمت تقویم اوست سوای این
بسیار اهل تنجیم در سرکار اند از طول کلام بر همین چند کس سر آمد این علم اکتفا نمود

## ذکر خوشنویسان سرکار جواهر رقم خان

استاد مرشدزاده های آفاق عالیجاه بهادر و حضرت منفرت منزل سکندرجاه بهادر و فریدون جاه
بهادر و جهاندار جاه بهادر بود خط نستعلیق و نسخ خوب مینوشت و بخوبیها موصوف بزرگ منش بسیار
کوتاه قامت بکمال اخلاق معمور درگذشت بسن هشتاد سالگی قریب دو صد کس شاگردان ایشان بودند

## نادر قلم خان

نام اصلی اش محمد باقر است شاگرد محمد دلبر صاحب خلف محمد علی صاحب عالمگیری که مثل او نستعلیق
نویس تا حال پیدا نشد اما پسر و خلف الصدق ایشان محمد دلبر صاحب موصوف که یک یک حرف
مفردش را بیک یک روپیه خلقت خدا خرید میکردند و سعادت خود میدانستند روز پنجشنبه بست و پنج
حرف مفرد نوشته یک یک حرف خیرات میکرد خلقت بسیار برای خریدی آن بیرون دروازه
می نشست همون وقت روپیه داده بست تمام میگرفت اما محمد باقر در خدمت محمد دلبر صاحب
خدمتها کرده بآن درجه رسید که نستعلیق را به هفتاد و پنج طرز مینوشت در سرکار دولتمدار حضرت
غفران مآب بمد ماهه دو صد روپیه سرفراز شده برای تعلیم مرشدزاده سلیمانجاه بهادر متعین گردید
اعظم الامرا ارسطوجاه بسیار قدردانی مینمود استادان ولایت ایران اکثر تعلیم از خان مذکور میگرفتند

که هر سال تقویم نو در حضور پرنور میگذرانید در علم نجوم و حساب تا به ایران دیار همسر ایشان نبود
تقویم ایشان در ممالک ایران و توران و دیگر ولایات هندوستان مردم بارزوی تمام منگلیه ما
و غیره گرفته میفرستادند و فوائد کلی بر میداشتند عمر ایشان تا قریب هشتاد سال رسیده بود
و احکامهای ایشان مشهور آفاق اند حکیم شفائی خان و دیگر اعزه صاحب علم و فضل شاگردان ایشان
بودند در حضور پرنور بروقت دریافت چیزی حکم بنام ایشان برمی آمد در سنه یکهزار و دو صد و
سی هجری بعالم قدس خرامید شاگردان ایشان هر سال برطبق معمول تقویم نو استخراج نموده
در ایام نوروز در حضور میگذرانند و به رماه معقول معمور کار اند

## مدار خان نجومی

ساکن مغلپوره حیدرآباد ولد کریم خان عرف ننهه خان ابن گوهر خان بن دلیر خان که او در عهد
حضرت مغفرت مآب همراه رکاب سعادت از دهلی بحیدرآباد آمده در سپهگری مشهور وقت خود بود و بجاگیر
معاش سرفراز اما مشارالیه درین ایام در علم نجوم و رمل و تسخیر جنات فرد کامل است چنانچه در خانه
مدینه صاحب بر دختر ایشان آسیب جن بوده هر کس که می آمد و چیزی میخواند گرفتار آفت و بلای
جن میگردید آخر الامر نوبت نجان مذکور رسید در طرفة العین جن را در گرفته بسوخت که دیگر تمام
عمر دختر مذکوره بلا اندیشه زندگانی نمود در بنولا در مغلپوره حیدرآباد میماند و بکار خلق الله
مصروف عملهای او بیز بهدف اثر از دامیر کبیر و فرزندان راجه بالکشن در نجوم و رمل حکم مشارالیه بسیار تو[ر]ا

## بهوانی شنکر

مشهور به بوچیا پندت نجومی ساکن یاقوت پوره حیدرآباد از کاملان علم نجوم بود چنانچه روزی
حکم کرد که جوانان سرکار مرا البلت جاد و گرفته هجده روز بغیر آب و طعام بریک عدد قفل خوابند داشت

تا اینکه بدرماهه پانصد روپیه نقد و جاگیر سبر حاصل هفت هزار روپیه سوای مواجب فرزندان و برادران
و اقربا سرفراز شدند و بنهایت استعداد رسیدند روزی در مجلس مهاراجه بهادر بوقت سه پهر روز
که همه اهل دربار حاضر بودند خان معزبه مهاراجه بهادر عرضکرد که همین وقت حادثه عرض خواهد شد که
مزاج مهاراجه سرمون تفکر خواهد گشت اما منجر بخیر خواهد گشت درهمین گفتگو و تشویش بودند که دفعتاً
فیلبانان عرض کردند که فیل خاصه موسوم به گلبند از سر مستی دیوار خانه شخصی برانداخته بالای دروازه
آتش هنگامه آراست و اهلخانه همه با مستورات در حجرهٔ جان در دست پنهان گشته اند شاید از هیبت
فیل جان دهند مهاراجه بهادر بنهایت مضطرب الحال شده تقید بلیغ نمودند که تمامی اهل کارخانه ها
برسش رفته فیل را دستگیر نشود که احدی را اذیت رساند سرفراز خواهیم کرد بعد یک دو گهڑی
عرض شد که فیل مذکور را گرفته به مکانش بستند و همه بالسلامت اند شمس الدین خان سلام شکریه
تفریح مزاج بجا آورد مهاراجه بهادر بنهایت خوشوقت شده زوج دستبند قیمتی عنایت فرمود سوای
این بسیار احکامات خان معزز مشهور و معروف اند معهذا در علم قیافه و سامندریک و علم کشتی و شمشیر
بازی یعنی دو آنک و یک آنک و پٹا بازی و بانک فرد فرید روزگار بود عاصی مدتی در حاضر خدمت
مانده دو سال علم نجوم و رمل برابر استفاده نموده قادر بر برآوردن احکام گشت در سنه یکهزار
و دو صد و چهل و یک سفر رحلت نمودند از فرزندان خان موصوف همین بود محمد قمر الدین خان بهادر
قطب یار جنگ که ذکر ایشان گذشت دومی محمد نجم الدین خان بهادر مانند نجم ثاقب بجاگیر و منصب
سرفراز و حاضر دربار و دو فرزند خرد همه بصفات خاندانی موصوف اند + + + + + +

## میر بهادر حسین خان بهادر

از جمله مغتنمات روزگار در منصبداران سرکار بدو صد روپیه ماهوار سرفراز بود صاحب تقویم

در علم شریف هیئت و نجوم و رمل آنچنان ادراک کلی و جزئی بهم رسانیده که فرد کامل عهد خود است
احدی باو نمیرسد چه منجمان هنود و چه مسلمانان همه محکوم حکم او هستند و نیز قصاید غرا و مدحت
حضور پرنور بآن مضامین دلچسپ بدرستی الفاظ نازک بندی خیالات و انداز قوافی و ردیف
بجلوه تحریر درآورد که اساتذه روزگار زبان به تحسین کشادند الغرض میرزا مسطور درین عهد
حضور پرنور دام اقباله مصدر الطاف خداوند نعمت است همواره مشغول استخراج فوائد رمل و نجوم
و احکام آن آدم نیکذات با فیض در جمیع امور خدای کریم را فراموش نه میکند و حالات خانه گور
در زمره امرا و شعرا نیز سابقاً حسن ترقیم یافته معه کیفیت رسیدن حال حضور پرنور ادام الله اقباله
و برابر حکم بظهور آمدن را بیان کرده ام

## محمد شمس الدین خان مشهور به نجوم

ساکن سیرنگ پٹن بزرگان ایشان حکامان قلعه مونگلی از وقت شاهان تیموریه بوده اوقات
عزیز خود با کمال عزت بسر برده اند خان معز در عهد ٹیپو سلطان بکار فتح کچهری و داروغگی فیلخانه
و هر کاره ها معمور بوده کارهای عمده بدرجه شهود آورده همواره مورد الطاف میبودند و بعد
استیصال دولت ٹیپو سلطان مذکور وارد حیدرآباد گردیده باستصواب حسین یار جنگ عزیز بیگی
میر عالم مدار المهام سرکار در رساله نیر الملک بهادر بمشاهره پنجاه روپیه نوکر گشت از آنجا نزد مهاراجه
بهادر و راجه چندو لعل احکام های ساعیانه بقواعد نجوم و رمل چنانچه باید و شاید بظهور آوردند که
بهادر موصوف مشتاق کمالات ایشان شده فرمود که شما بوقت استراحت سپهر روز تنهائی
حاضر بوده باشند که مخفی از شما احکامها پرسیده خواهد شد و در وقت تفکر مزاج مهاراجه بهادر
خان معز احکامهای دست بسته که سر دست بظهور آیند میگذرانید تا که همان حضور صورت پذیر میگردید

در علم هیئت شرح چغمینی و در هندسه و رمل و منطق رسالهای تصنیف خود و در علم طب سدیدی و قانونچه
و نسخ دیگر درس داده سرفراز نمودند و یک کره فلکی برنجی نیز مرحمت کردند از سرکار عالی دو صد روپیه
ماهوار بود و همواره بارباب حضور حضرت مغفرت منزل میگردیدند و از سرکار کمپنی انگریز یکصد روپیه
ماهوار بنام مرحوم خانه الشان که همشیره مبارک الدوله مچهلے بنارسی در ازدواج خان معز بود ماه
بماه میرسید الغرض در همه دانی مانند صفدر علیخان بهادر موصوف بنظر نه آمد در یکماه یک کلام شریف
خوشخط الطرز احمدی بر بیننوشتند و نذر الله میدادند و باماکن مقدسه نیز فرستاده بودند
در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری بعالم باقی خرامید اولاد نداشت

## مرزا محمد نصیر بیگخان سرفراز جهان جنگ بهادر

خلف الصدق علی بیگ خان است که در عهد دیوانی میر ابوالقاسم میر عالم و سر آرای حضرت مغفرت
منزل ملک التجار بلده حیدرآباد بوده مشهور آفاق گردید و نام نیک بر صفحه روزگار گماشت
و با دو صد نفر رساله سواران مغلیه ایران معه جاگیر ذات و سواران مذکور همواره بارباب حضور پرنور
میبود و اجرای امورات اخراجات دیوانی از کوٹهی خان معز میگردید و خان مذکور نیز از دیگر صاحب
مقدوران ایران دیار بنهایت ذیمقدور بوده لقب آب و دانه وارد دکن گشت و نام نامی خود
بر صفحه روزگار برنگاشت و بعد میر عالم ودیعت حیات نمود از محمد ثابت خان مذکور یکی باغ دلچسپ
متصل دروازه پل قدیم که الحال بخریدی در آمده مسکن و مقام رشید الملک بهادر منشی حضور پرنور
است که بنیاد نهاد و عمارات دیگر عمده نیز احداث نموده اند و در محله حسینی علم عمارت کوٹهی که خلف
مرحوم مقیم اند معهذا مرزا نصیر بیگخان مذکور بعد رحلت پدر خود از پیشگاه خلافت بحسب عقل
رسای خویش معمور کارخانه رساله و غیره خود گردیده باستحصال علوم عربی و فارسی کما ینبغی همت گماشته

ودر جمله علوم ریاضی فرد فرید یکتای عهد بوده یک جلد در احوال اشکال رمل ودیگر در احوال النقطا
رمل با منسوبات هر بهر خانه تصنیف بهادر معز نیز مشهور است روزی برای سیر وتماشای صحرا معه مستورات
خانه خود ودیگر اقربای خویش وغیره در درگاه برهنه صاحب شب فرود آمدند صبح برای زیارت
درگاه بند وبست کنانیده مستورات رفته بازبجان فرودگاه آمده نشستند طفلی بود پنجساله که
دایه اش اورا در صحن روبروی کمان کلان محاذی حوض دو چهار ساعت یعنی گهڑی در شغل وبازی
مشغول ساخته بازبجای او بر در آنجا دید که انگشتری الماس که در دست طفل همیشه میبود در انگشت
طفل نیست دایه حیران وپریشان بسیار تلاش نمود پیدا نشد ناچار نزد خان معز آمده اطلاع کرد
وفریاد بر آورد که در سیر وتماشای شما مال دو صد روپیه نقصان شد ومن غریب از کجا پیدا کرده
خواهم داد خان موصوف پرسید امروز تو این طفل را تا کجا برده بودی راست بگو که مال تو بدست
تو خواهد آمد واگر خلاف خواهی گفت بدست تو نخواهد آمد او عرض کرد که امروز سوای این صحن کمان
که روبرو است تا حوض طفل من بازی کرده دیگر در هیچ جا نرفته است پس خان معز عاصی را فرمود
که یک میخ آهنی در وسط این صحن بمرکز قرار داده نصب نمایند واز رشته دائره برابر نقش کنند
ودوازده خانه طرح دهند ودر هر یک خانه نام هر هر برج از دوازده
بروج فلکی نویسند وقرعه زده بعد تامل وتفکر فرمودند که انگشتری در برج میزان است خاک آنجا
برگردانیده خوب ببینید وتفحص نمایید چون نیک ملاحظه کردند انگشتری از زیر خاک بر آمد تمامی مردم
همراهی راو سکان درگاه را حیرت تمام دست داد ومعتقد شدند سوای این دیگر نقلهای عجیب و
وحکایتهای غریب از آن منبع کمالات صوری ومعنوی بنظر عاصی ومردمان دیگر در آمده اند
که ذکر آن طول کلام است بروز چهارشنبه وپنجشنبه وجمله محل سرای خویش در دیوانخانه خود بر آمده
ملاقات با اعزه مینمودند دیگر چهار روز در مکان خویش میماندند عاصی مؤلف این تاریخ را مهد تربیت پرورده

که بعد انتقال والد خود چون حجره خزانه را کشادم دیدم که پنج لک روپیه نقد خریطه بالای خریطه دارد
درخود اندیشیدم و بدل گفتم که ای صفدر علی این دولت خداداد بی مشقت را در سوداگری واین
مال پارچه وغیره دو لک روپیه را در خرید و فروخت و معامله داد و ستد قرض و وام خرج خواهی کرد
پیش ازین نیست که نام تو در همون سوداگران مشهور خواهد گشت و اگر این را در تحصیل علوم صرف
نمائی دولتی بدست تو خواهد آمد که آنرا از سوختن و غرق شدن و دزد بردن اندیشه هرگز نخواهد بود
پس از آن روز متوجه درس و تدریس شدم و دو صد روپیه ماهوار بمولوی مستعد مقرر کرده نوکر
داشتم بفضل الهی اگرچه زر مذکور بخرج بسیار حوائج دیگر دنیوی هم در آمد اما آنقدر استعداد بهم رسانیدم
که پنجاه کتب بزبان عربی و فارسی در همه علوم تصنیف عاصی است که از آن خلقت خدا مستفیض
میشود بعد از آن چون شوق علم موسیقی شد قوال فرد کامل را نیز نوکر داشته بانمرتبه حاصل نمودم که برابر
رسیدم الفضه خان مذکور از چهلی بندر دار حیدرآباد گشته نزد ارسطو جاه مصاحب وقت شدند
که همه وقت حاضر میبودند در آن ایام شوق علم تصوف و فقیری یعنی پیدا کردن مرشد کامل بدرجه
شده در دائره میر مومن صاحب علیم الله شاه نامی درویش صاحب کمال و حال را که عالم فاضل
متبحر و متشرع بودند روز مخفی در قبر کهنه میگشتند و شب از نماز مغرب بیرون برآمده بالای قبر مینشستند
پیدا کرده مرید ایشان شدند و مدتی در خدمت ایشان تمام تمام شب نشسته فوائد علوم عقلی و نقلی
و علم حقیقت و معرفت حاصل نمودند بعد رحلت آنحضرت ترک لباس و نفس الامر کرده در خانه خود میماندند
هرگاه از حضور حضرت مغفرت منزل برای ادراک علم هیئت و هندسه که بسیار بآنجناب شوق کامل بود
یاد فرمائی میشد نظر بمعمول دربار شاهان لباس درباری پوشیده میرفتند چون بخانه خود می آمدند
همون لباس فقیرانه خود میپوشیدند بزرگی بود در جمیع علوم عربی و فارسی پنجاه کتب بزبان
فصیح ایشان بالای حاشیه های علماء سلف موجود و مشهور و معروف تر اند و در علم نجوم و رمل و هیئت و هند

ودرحما

وله مرهم زنگار بر زخم جگر در کار نیست ❊ سبزه رخسار کم از مرهم زنگار نیست ❊ هر دو طرحی مطلع اند

## میر ذوالفقار علیخان صفا تخلص

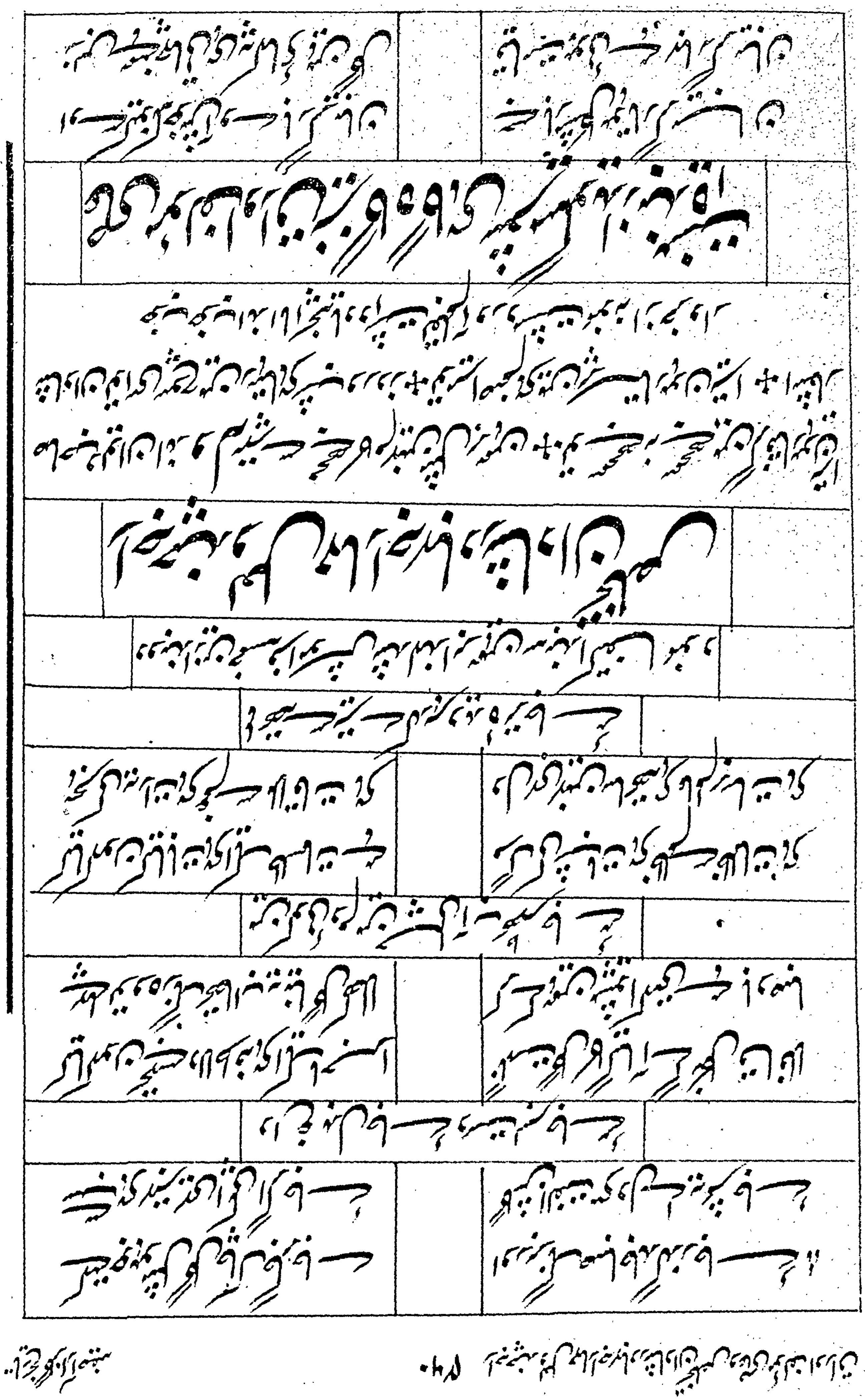
از نجبای هند از لکهنو چندی در بنگاله و از آنجا در چینا پٹن بعزت و حرمت تمام اوقات عزیز خویش بسر برده در عهد دیوانی میر ابوالقاسم میر عالم مدار المهام سرکار وارد بلده حیدرآباد گردیده پس از آن تا دم واپسین جلیس و مصاحب و متقرب راجه چندولعل مهاراجه بهادر ماند عجب انسان با کمال بامزه که صحبت او باغ و بهار بوده شاگرد بلا واسطه میر تقی میر لکهنوی که استاد روزگار بود و طرز اشعار خان مذکور از روی شعرای حریفانه و ظریفانه بوده بالفعل روپیه با هوا پیما یافت پهلوان سخن بود خوش طبیعت بسیار فکر لطیفه گو در قصائد و مثنوی فرد فرید روزگار چنانچه مثنوی چهونتره و دیگر مثنویات او مشهور آفاق اند و غزل و رباعی هم خوب میگفت این مطلع از دست ــــه

نزاکت هم اوس شوخ و شنگول سے ❊ صفا لاکهه تو بڑے لول سے

صاحب دیوان فارسی و هندی استاد وقت بود تا حال از هیچ ولایت مانند او جامع علوم و کمالات احدی دیگر نه آمد

## ذکر صاحب کمالان علم هیئت و هندسه و نجوم و رمل صفدر علیخان بهادر

ساکن مچهلی بندر پدر بزرگوار ایشان را حق سبحانه تعالی سوداگر عظیم الشان گردانیده که در عهد حضرت غفران مآب در شادی خود ضیافت حضور پر نور در بلده حیدرآباد نموده در خانه خود [illegible] بخش کاشانه خویش ساخت و بر در شب گشت بوقت شب تیاری روشنی بالای چار منار کرده چنان روشن کنانید که تمام شهر منور گشت و وقتیکه انتقال نمود دو پسر داشت یکی خان مذکور و دیگرے دیوانه مادر زاد که از خود خبر نداشت خان معز خود از زبان خویش نقل میکرد که



| | |
|---|---|
| نہ فقط ہی تیر مژگان ہی کو خاصیت تیر | ہی خم گوشۂ ابرو بھی اثر مین شمشیر |
| خلق کی سمت سے بہاگی ہی دل وحشت دوست | جادۂ شہر ہر آہو کی نظر مین شمشیر |
| یہ نہین ہی مہ نو قتل عزیزان کے لئے | چرخ دون پیشہ نے باندہی ہی کمر مین شمشیر |

## میر سجاد علیخان بہادر سجاد تخلص برادر حقیقی میر عباس علیخان بہادر کانی

| | | |
|---|---|---|
| دعوی کرے جو خال لب دلربا سے مشک | | تا حشر منفعل رہے اپنی خطا سے مشک |
| آوے گر اوسکے کوچۂ گیسو سے باغ مین | | ٹپکے بجای دانۂ شبنم ہوا سے مشک |
| ہی جو مرغوب خال وخط یار اے مسیح | ولہ | بہتر ہی اوسکے حق مین تمہاری دوا سے مشک |
| فقط سرو چمن شکل سنان ہے مجکو | | اژدہا بن تیر ہے ہر ہر دان ہے مجکو |
| گر ہوئی نو بہار عین خزان ہی مجکو | | نکہت تختۂ گل موج دخان ہے مجکو |
| ساکن کوچۂ جانان جبین سے کیا کام | | باب جنت دہن شیر زبان ہے مجکو |
| ناصحا مغز خراشی تو عبث کرتا ہے | | پند سننے کی تیری تاب کہان ہی مجکو |

برادر کلان ایشان در منصب داران سرکار بود و صد روپیہ ماہوار منسلک اند و برادر خرد را یکصد روپیہ ماہوار است **قمر الدین منت تخلص** در منصب داران سرکار بود و صد روپیہ ماہوار سرفراز بود

ولہ

| | |
|---|---|
| برہنہ پا ہی لیجیل مجکو اوس دشت مغیلان مین | جہان ہر خار کو دعوی ہو نشتر کی نیابت کا |
| علاج دل کو آئے تھے مسیحا سخت دعوی سے | یہان کیا ہو گیا وہ معجزہ حضرت سلامت کا |

## خاص تخلص

از فرزندان شاہ خاموش متصل دروازہ چادر گہاٹ اندرون شہر بلباس درویشانہ جبہ و دستار

بسیار مصاحب و مقرب و شاگرد مہاراجہ بہادر این مقطع از وست

افیون کے اثر سے بہی واقف تہے ظہور — اب بہنگ پینے لگے بستے بستے بہنگ

## میر عباس علیخان بہادر کافی تخلص

از عالیخاندان و جاگیرداران بگین پلی از اقربای قریبہ شاہیار الملک بہادر بزرگانش کارہای نمایاں بظہور آوردہ مورد الطاف گردیدند و مشار الیہ مصاحب و مقرب مہاراجہ بہادر گردیدہ قصاید غرا و غزلہای عجیب غریب طرحی وغیرہ بنظم آوردہ مشہور آفاق شدہ بسرفرازی خطاب خانی و بہادری از پیشگاہ حضور پرنور دام اقبالہ مشرف و مباہی است معہذا در فارسی و عربی و ہندی بجمیع معلومات علمی فرد یکتای عہد خود است با اینہمہ در مروت و آدمیت و محبت منتخب این چند اشعار از وست

لگا دی سوزش داغ جگر نے آگ سب تن مین — ہوا آخر یہ شعلہ برق سوزان اپنے خرمن مین

بہرا اس چشم مین کس شوخ کا تہا شوق نظارہ — کہ جیون سیماب تڑپا ہی پہرا اہر اشک دامن مین

جنون سے کیون نہو ربط قدیمی مجکو ای ناصح — کہ آغوش پری گہوارہ تہا میرا لڑکپن مین

الٰہی یاد مین کس بت کی ہون مین مضطرب خاطر — کہ ہی ناقوس کا نغمہ صدای دل طپیدن میں

نہین کچہہ ہیچ و تاب مرگ مجنون طوق کو تنہا — دل زنجیر بہی ہر رات دن ہی گرم شیون مین

رگ مجنون سے وقت فصد یہ گرمی نکل آئی — کہ نشتر موی آتش دیدہ تہا انگشت رگ زن مین

ولہ

کیون نہو اوس چشم نازک کو گران بار نظر — کام جسپر نوک نشتر کا کرے تار نظر

اوس حیا پیشہ کا مفتون ہی دل نادان میرا — دیکہتا آئینہ کا ہے جسکو بہی عار نظر

ولہ

شب جو نقشہ چشم مین اوس شعلہ رو کا پہر گیا — اب تلک جیون موی آتش دیدہ ہی تار نظر

نہین معلوم لگی کسکے جگر مین شمشیر — آج پہر لال ہی قاتل کے کمر مین شمشیر

[Margin note:] جناب بخشی ... [illegible] علاوہ ... [illegible]

کہ نام دیوان خود را بہ پیشکار داشتہ است

## میر عباس علیخان احسان تخلص

ولد سہام جنگ نہایت خوش مزاج و خوش خوراک بوقت اتمام فصل انبہ فی دانہ یک روپیہ خریدہ میخورد و در پتنگبازی زر بسیار خرچ مینمود و شوق مرغ و کبوتران از حد زیادہ داشت یک یک جفت کبوتر بیکصد روپیہ نزد منیر الملک بہادر و امین الملک بہادر و فرزندان الیشان میفروخت چون اعظم الامراء در پونا بود پچھیسے [?] نزد این صاحب تخلص ابیات چند نامناسب بقلم آوردہ خان مذکور در ردّ مضمونش تحریر آوردہ از جاگیر سرفراز گردید شعر

نہ کام اس چرخ دون پرور سے نکلے
نہ جکا اب کوئی ہمسر سے نکلے
کرے کیا فوج سے اوسکو ندی تن
قسم ہی لالۂ احمر سے نکلے
نہ سمجھا نا قباحت فہم اتنا
کہ آہ شعلہ زن ہر ہر سے نکلے
یون نکلا کفر سے وہ اسم اعظم
چراغ خضر ہر اک گھر سے نکلے

مگر شاہنشہ قنبر سے نکلے
پر اسپر بھی ارسطو جاہ دانا +
مگر جو خال خال اوہر سے نکلے
اوڑادون یہان یون مضمون حباب
کہ جب وہ شبر زادہر سے نکلے
نکل آیا وہ یون خورشید تابان
شرر جیون چیر کر پتہر سے نکلے
تیری تضمین پر تحسین احسان

فلاطون سا مدبر تھا سو بھولا
بڑی فطرت بن اسکندر سے نکلے
سورنکو جنت کر اب سرخرو ہو
خدنگ جسطرح کسی گوہر سے نکلے
تو پہر کیا حال ہووے دشمنو نکا
کہ مہ بدلیکے جیسے گہر سے نکلے
ریاست پہر نئے سر سے جو چمکی
محبت حیدر صفدر سے نکلے

در ہجو گوئی ید طولا داشت اکثر ہجویات او مشہور زبان اند در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری سفر ہستی بربست

آستین سے تیری باہر جو کلائی ہوتی　　شمع فانوس سی باہر نکل آئی ہوتی

## مرزا عابد بیگ ظہور تخلص

# محمد صدیق قیس تخلص

همشیره زاده شیر محمد خان ایمان تخلص شعر نازک و دلپسند بوضع خواجه میر درد و میر تقی میر میگوید و مضامین دلچسپ نو بنو بجلوه رنگارنگ می آرد از نزد مهاراجه بهادر دو روپیه یومیه و از نزد امیر کبیر دو روپیه روزینه یابد نهایت مرد خلیق خوش فکر در ریخته لا بجز اشعار کم کسے میسر سازد

برہمن جو وہ سیمبر نہین ہای
کس جا پہ وہ جلوہ گر نہین ہی
وہان تیغ پہ ہاتھ رکھا
ہوتا اوسکو اثر نہین ہے
اوڑ جائین ہم ایک پلین اوس تک
کیون دل تجھے کچھ خبر نہین ہی
سودا زلفونکا تو ہی اگر قیس
سانپ ہین پیارے سرنا نکلے
مژدہ تر ہین دیکھیو اے برق
یہی اسلوب ہین زمانے کے
صدقہ ہانونکے اس نشانا نکلے
ولہ کاٹھا ہلنا ہی ڈرلون است مغرور کا
گود مین لیکر پری بیٹھی ہی بچہ حور کا
ولہ اسکے طرہ کے رنگو مین رہ فنا آمادہ ہون

اپنی ہی ہین خبر نہین ہے
ہستی سے عدم کو کوچ کرتا
یہان ڈھونڈا انکو تن پہ سر نہین ہی
اے برق تجلی جہان سوز
پر کیا کرین کہ ہمکو پر نہین ہی
کھویا دہو کے مین تو ذی اے نادان
ہمکو تو یہ درد سر نہین ہی ولہ
حشر ہی ہو گیا نہ آئے تم
خار و خس اپنے آشیانا نکلے
قطعه
چھد گیا دل ادہر اودہر کو جگر
جسطرح جھولی ہی گھور بین بچہ حور کا
والوں نمایان زلف کی حلقہ سی خال ہای
کاغذ گل خوردہ ہون سیماب آتش دادہ ہون

بستے ہین اوسی سے کعبہ و دیر
اتنا تو بڑا سفر نہین ہے
نالو کر کر کی تھک گئے ہم
جی کا تو ہین خطر نہین ہے
دنیا ہی ہی ایک سرای غفلت
سمجھا تھا کہ گھر ہی گھر نہین ہای
کانٹین کہدو کوئی شانہ نکلے
پاؤن پوچھ تمہارے آئنہ نکلے
کبھو بڑھتے ہین اور کبھو گھٹتے
قیس کہتا تھا اپنی چھاتی دیکھ
تیرو نوبھی ہین ٹھکانا نکلے
جام مین عکس ہی کیا اوس رخ پرنور کا
حلقہ پرکار مین جون نقطہ پرکار ہے
صاحب دیوان است که

وبا اینهمه پراخلاق وصاحب مروت وآدمیت وسخاوت است این چند اشعار از وست

## قطعه در جواب حفیظ که مذکور شد

| | | |
|---|---|---|
| یونتو یونهی صبح سنکر هین پهر قتل سب کی آپ | سرخی پنجۂ نازک کو حنا کہتے ہین | وہ جو خنجر میری فرقا کیطرح ہے پر خون |
| یہ جو دہن پہ ہین چہیٹی اہی کیا کہتے ہین | والہ کہ نخل تمنا کو ہماری ثمر آوے | شمشیر کا پہل پہول سپر کا نظر آوے |
| تصویر اگر شمع رسالت کی لگا دو نہین | خا ہیے نخل جلوہ شق القمر آوے | طوفان میری اشکو نکا اگر لہرا وے |
| گردون بمثل نوح کی کشتی نظر آوے | ولہ | تاب و توان وصبر گئی دل کے ساتہہ ساتہہ |
| محفل او ٹہی ہی صاحب محفل کے ساتہہ ساتہہ | قطعه | تب مجکو یار کہتے تہی مرنا سہج نہین |
| کہہ دین پہر اتو کیجے قاتل کے ساتہہ ساتہہ | قاتل ہی اب کوئی نہین کہتا کہ دو قدم | تو بہی تو چل جنازۂ بسمل کے ساتہہ ساتہہ |

سرسے کفن لپیٹے ہوئے پہر رہے ہین رلے ٭ مرنے کی اشتیاق مین قاتل کے ساتہہ ساتہہ

## کمتر شاه فقیر کمتر تخلص

از ساکنان هند لکهنو کهاشعار اساتذه سلف و شعرا نامور و مرثیه ها و مثنویها همه بر زبان یاد دارد و در حرفی نمی نویسد در بنولا که شاعران لکهنو مثل میان فصیح و میان دبیر و میان منیر وغیره فصاحت مرثیه را تا بعرش اعظم رسانیده اند که هیچ فصاحت و بلاغت دیگری بگفتگوی ایشان نمیرسد پس کمتر شاه نیز در مذاق مرثیه و شعرا زینها کمتر نیست و با اینهمه پراخلاق کسر نفس را بحد تمام رسانیده در خانه هر آشنا که برای ملاقات میروند او چهار چهار روز رفتن نمی پسندد بسیار آدم با مزه دل نمیخواهد که جدائی گزیند این مطلع از دست

**مطلع**

برمین جو آج اپنے وہ زہره جبین نہین ٭ وہ کیا نہین کہ ہم نے یہ جانا ہی نہین

# مولوی محمد شمس الدین فیض تخلص

کہ ذکر آنجناب در احوال فضلاء عصر بقلم آمده است اما اشعار آن حضرت دراینجا بتحریر می آیند

آبلون نی سر اوٹھائی پهر دل دلگیر کے
بیستون ولے ابھی قابل ہین میری یادگار
دہوم ہی نرگس شہلا کی خریدارونکی
قصد کہلوائی کاکل کے گرفتارونکی
کل سی ہی جی نڈہال ہی اپنا
کل تلک انتقال ہے اپنا

کام ناخن سی مجھی لینی پڑی شمشیر کے
ہی نمایت ہر اک انسان مین
دفن ہی لاش جہان چشم کی بیمارونکی
سرراہ گالیان کہاتی کھڑی ہو
آج جینا محال ہے اپنا
بت غنچہ لب پہر ہنسا چاہتا ہے

کام ناخن سی ہی نکالی تیشہ فرہاد کے
کہہ گیا ہی کچہہ فرشتہ کان مین
شاخ سنبل کی اگر آپکو منظور ہی سیر
اری میان فیض کیا چکنی گھڑی ہو
فیض صاحب اگر وہ آج نہ آئے
خدا جانے کیا گل کھلا چاہتا ہے

بسی بت سے دل کچہہ کہا چاہتا ہی خدا جانی کیا کیا سنا چاہتا ہے اشعار و غزلیات و رباعیات
بہتر بہتر اند اما انچہ یاد داشت بتحریر در آورد

# رای بالا پرشاد ربط تخلص

بزرگان ایشان اہل ہند بودند و ہستند و او خود وارد حیدر آباد گشته برادری راجہ خوشحال چند بہادر فایز گردید ازبسکہ شوق اشعار بمرتبه داشت برای ملاقات و ادراک حالات شعرا ہند بہ لکھنو رفتہ ملاقات ها نمود ہمه ہا مسلم الثبوت داشتند و خوشنود شدند غزلہای طرحی در مشاعره شعرای لکھنو بکمال مضامین درست نو بنو خوانده محظوظ نمود مجموع خوشوقت شده و شیفته بہ مواہب خود ہا نوشته داد تذکره رای موصوف درین ابتدای سن شباب فرد یکتای عصر خود است محتاج اساتذه نیست اشعارش مانند ابر مطیر گوهر بار و بندش مضامین بسا نازک و دلخراش و گلزار همیشه بهار

از ہند وارد حیدرآباد شدہ در خانہ ماہ لقا بائی فرود آمد کور چشم بود بعد ازان مصاحب مہاراجہ
بہادر شدہ دو صد روپیہ ماہوار میبافت ولہ جسکو جنون تیری نگہی نظر آئی ہوگی
بی اجل اوسنے کنی ہیرے کی کہائی ہوگی

## شاہ نصیر شاہجہان آبادی سرآمد زمانہ نصیر تخلص

از ناموران ہند دو بار پیشتر در عہد حضرت مغفرت منزل وارد حیدرآباد گردیدہ ہموارہ در صحبت
مہاراجہ بہادر بودہ بوطن خود رفت و باز در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و چہار ہجری حسب الطلب
راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر موصوف کہ ہفت ہزار روپیہ برای خرچ او فرستادہ از دہلی طلب نمودند
وارد حیدرآباد گشت بست و پنج روپیہ یومیہ میبافت سوای سلوک دیگر در فن شعر استاد زمانہ بود
اما بسیار کریہ منظر این چند اشعار از وست ولہ کمر اوسکی ہی عنقا نہ شکل بال کی ہی

غرض کہ یہ رگ جان اس شکستہ حال کی ہی | نصیر اوس شہ خوبان سے مانگ مت بوسہ | کہ تو فقیر ہی صورت تیری سوال کی ہی
ولہ خط یار کو رخسارہ پر فن پہ نہ آئے | بدلی یہ الٰہی مہر روشن پہ نہ آئے | ولہ کہان سر شمع پر ہی شعلہ نگاہ
ٹک کیجے شمعدان پر ملہ کہ استخوان ہی غذا ہما کی ہما یہ بیٹھا ہی استخوان پر ولہ
دم اڑای کوہکن اب تیشہ زنی خوب نہین | جان شیرین کسو کو کہی خوب نہین | فصل گل آئی ذرا دکہلا نہ ابہی زنجیر
یہ روش موج نسیم چمنی خوب نہین | مین بہی ہون بادہ پیمائی جنون اے مجنون | اسفند رلاف زنی آگ میں کر خوب نہین
چہتی کانٹے ہوگو تیری تلوی لیکن | دشت وحشت کی ابہی خاک چہنی خوب نہین | ہو سکے تجہسے تو کر مرغ چمن گل کا علاج

اسکو بیماری اعضا شکنی خوب نہین
چون آن وقت موعود رسید از بسکہ اعتقاد بسیار داشت در روضہ حضرت شاہ موسی صاحب قادری
علیہ الرحمہ مدفون گشت

خیال کاکل مشکین پہ مجکو دوش رہا
کسیکا پاس ادب تہا خموش رہا

کہ مثل کعبہ میرا دل سیاہ پوش رہا
چاک سینہ ہو گیا ویسے صدا آنیلگی

ہزار نالۂ محشر نما تہ لب تہے
کہلتے ہی اس در کی جنت کی ہوا آنے لگی

ولہ لڑکوں نے لیکے ماری جوں ہی سستے سنگ ✣ دیوانوں کی خونسے ہوا رستے رنگ

## ولہ رباعی نذر حضرت مغفرت منزل سکندر جاہ نور اللہ مرقدہ

کوئی نام خدا لیکے حرم تک پہونچا
تجہہ رتبہ سکندر کے قدم تک پہونچا

کوئی لیونیتی ہی دیر صنم تک پہونچا
خوش طالعی میری ہی کہ لیکر کے ہین نذر

صاحب دیوان است وہموارہ حاضر دربار ✣ ✣ ✣

## مرزا علیخان لطف تخلص

از بنگالہ بحیدرآباد در عہد حضرت غفرانمآب آمدہ مشہور گشت صاحب استعداد عربی و فارسی و ہندی از قدیم ساکن دہلی بودہ و مرتبہ دماغ داشت مصاحب اعظم الامرا ارسطو جاہ مدار المہام سرکار شدہ قصائد غرا در شان حضور پرنور گذرانیدہ بدرماہہ چہار صد روپیہ و سرفرازی پالکی سپاہی گردید و نیز قصائد در مدح اعظم الامرا و در عہد میر عالم بہادر جشن گفتہ مقرب و مصاحب ماند این چند شعر از وست ۵

آپ تو بات مین بگڑ جاتے ہین
کب سے ہم ایڑیاں رگڑاتے ہین
ہمنشین زخم دکہلے کچہ ٹانکے

واہ کیا موسمہ پہول جہڑتے ہین
طرفہ یہان دیکہیے رسم صیادی
آج تو خود بخود ادہڑتے ہین

او میان تیغ والی اور ایک زخم
مرغ بسمل کے پر جکڑتے ہین
لطف تو اور آستان علی

جہان ملائک جبین رگڑاتے ہین

آدم بسیار پر فکر کامل فنون بود در سنہ یکہزار و دو صد و بست و ہشت ہجری وفات کرد برادرانش مرزا علی رضا و حاجی مرزا جان کہ در سوز خوانی یکتای عصر بودند یکی بہ قضا مرد و حاجی مرزا جان از دست دزدان شہید شد

## حافظ مشتاق تخلص

قطعہ ایام میں ساکنان چمن کیا سول
اردی بہشت و دی کی ہوئی کسطرح بسر
اکنون کرا دماغ کہ پرسد ز باغبان

ہم بھی تو تھے خزان میں تمہارے شریک درد
غنچہ نے مسکرا کے دیا چپٹ وہین جواب
بلبل چہ گفت و گل چہ شنید و صبا چہ کرد

کیفیتین بہار کی ہمسے ہی کچھ کہو
تو نے سنی نہین کسو استاد کی یہ فرد
حضرت مغفرت منزل این فارسے

از زبان خود خوانده حسین علیخان مذکور را فرمودند کہ در ابیات ہندی تضمین کرده بملاحظہ اقدس آرد
چون بنظر انور گذرانید پانصد روپیہ صلہ یافت در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری بسن ہشتاد
سالگی بجنت خرامید تا حال مثلش بنظر نہ آمد

## شیخ حفیظ حفیظ تخلص

بزرگانش از ساکنان ہند بودند اوقات خود بعزت سپہگری بسر بردند و او خود بذاتہ در فن شعر رشد
سہم ساینده مشہور گشت اول مصاحب راجہ ہیبت رام در لشکر فیروزی اورنگ آباد و غیره بود بعد
برہمی کار مشار الیہ در بلده حیدر آباد آمده مصاحب راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر شده کمال انسب خاطر
گردیده دخیل مزاج شد و بسیار کسان را نوکر کنانیده ممنون منت ساخت و سخن خیر در باب ہر آشنا
و بیگانہ فرو گذاشت نمیکرد بدربار یکہزار روپیہ ماہواری سرفراز بود و ہر روز پوشاک نو بنو حاضر
دربار میشد نازک ہندی شعر بر فکر نازکش ختم بہر شعرش تشنگان مضامین را حکم آب سرد شیرین با گلاب
دارد اگرچہ اشعارہایش بسیار بسیار عمده تر اند اما بیاد داعی ہر چہ بود برقم آورد قطعہ

خطا میں کہ یہ حسن طلب تہا سو اسکی جیسے
آپ فرماتی قبلہ اسے کیا کہتے ہین
مین وہ شمع مزار بیکس ہون
خانہ باغ آئینہ رخ کو بنا دیتے ہین

ماتجیر اور سلامت بتشا کہتے ہین
والہ جا بانے جی اود اس آیا
کہ بیگانہ جسکے پاس آیا
ہمارے دلمین پہ درد و الم کا جوش رہا

تشبیہ تشہیر کیا قاتل بیچارے کو
ہمکو آب لبقانہ راس آیا
ولہ ہم آدبادۂ گل رنگ پلا دیجیے
کہ سینہ داغون سے دوکان گل فروش رہا

رباعی در ضلعه و جگت پلنگ آرام نه کیونکر اب یه بنی بهولین + کسطور خوشی سے نه پلنگ پر
جهولین + پایا نها کبهو نه سات پیڑی مین یه دوکهه + بهی پڑی ایسی که اوکهڑ گئین چولین +

## رباعی در ضلعه و جگت لٹو

| | | |
|---|---|---|
| لٹو ہے تیرے پہ ہر کوئی اے یار | | اور حال پریشان سی نہین رکہتا عار |
| آخر کو چہین اوسکے جا کر جالی | وله | پہرتا تہا اپنی آپ پہ وہ سو سو بار |
| سرمہ گر چشم سے اپنی وہ خوش ابرو پونچھے | | گرد خجلت کو سدا دیدۂ آہو پونچھے |
| آستین کا مین کسو کی نہ ہوا دست نگر | | میری ہی ہاتہون نے آخر میری آنسو پونچھے |
| رنگ گلشن کا شفق روی فلک سی اوڑ جاے | وله | اپنے ماتھے سے وہ کافر کبھی گو کو پونچھے |
| رنگ لب جانان کو سرخ زیادہ ہے | | اور روزن مین برگ گل دو سرخ زیادہ ہی |

سوای این اشعار هندی و فارسی دیوان خود دارد و در علم تاریخ هم کامل بوده در سنه یکهزار
و دو صد و بست و یک هجری ودیعت حیات نمود در شطرنج بازی رساله هایش مشهور تر اند +

## میر حسین علیخان ایما تخلص

از نجبای سکان بلده اورنگ آباد بود ابا شوق شعر هندی بسیار داشت وضع لباس خود را بوضع
اهل هند که جامه بسیار پر دور سجاف دار و دستار نیز بزرگ جوڑه دار و کمر بند ارسیکر [illegible] شاعری بود که گفتگوی
روز مره اش را نزد استاد کامل سند میدانستند که سخن را در سلک دُر آبدار میکشید طلاقت لسان و فصاحت
بیان و انداز گفتگو و لطف کلام و شیرینی مذاق و لهجه ترکیب عبارت گویا ناصر علی وقت خود بود دیا بوعلی
فن اشعار بلکه ما فوق آن است همواره مصاحب وقت مهاراجه بهادر که نهایت دوست داشتند
پانصد روپیه ماهوار از سرکار میبافت صاحب دیوان این قطعه

از کمپنی ماهوار داشتند و میر عالم ڈاکٹر لوبرا دو هزار روپیه ماهوار بذات خود میدادند در باره معالجه
زخم پای بهرام جنگ بهادر که از ماده خبیثه شده بود انچه که قطع و بریدار دست راجن مذکور بامر دو
منصف قابل شده گفتند که مثل شما در ولایت ما هم احدی نیست از سرکار پانصد روپیه ماهوار
میبافتند تا حال کوچه کور و تا مشهور است متصل بالافضل دروازه عالی قدم رسول صلی الله
علیه و آله وسلم و دیگر غلام محی الدین نیز فرد منتخب بود معهذا درین ولا رکن و غیره نیز بدستور
بکار خود هوشیار اند قریب دو صد کس با بیکار معمور کار و بار هستند سوای جراحان جمعیت هاے
سرکار و ونکٹ رام لیسر رام چیدر مذکور هم فرد اول اینهاست

## ذکر شعرای نامور سرکار معلّٰه شعار الیشان شیر محمد خان ایمان تخلص

پسر محمد عاقل که مشهور بنایک بود او در فن اخبار گوئی دکن و بدیهه بدیهی یکتای روزگار و سرخیل اخبار یان
سرکار دولتمدار بوده احوال مملکت دکن از جا بجا بر زبان خود داشت و خان مذکور در جمیع علوم
فرد کامل روزگار که اکثر بسفر در خواصی اعظم الامرا انشسته احوال تمامی سرزمین دکن بزبان خود بیان
میکرد در عهد حضرت غفران مآب در سنه یکهزار و دو صد و شانزده و هفده هجری شعرا هند و دکن
مشاعره مقرر کرده بروز سه شنبه در مکان شهرت و آفاق شاعران هند اندرون محلکمان الچی بیگ
همه جمع میشدند و غزل طرحی میخواندند بدون آمدن خان مسطور غزل خوانی نمیبودند
و همه شعرا استاد وقت میدانستند در عروض قافیه و دیگر صناعات فن شعر ممتاز زمانه بود
چنانچه مثنوی برسات و رساله جگت و ضلع او مشهور آفاق است انچه یاد داشت بقلم آورد

**رباعی در ضلع و جگت میوه** ⁘ آسیب ہی جنگ عشق کرنے مین عیان ⁘
آتا نہیں زخم پہ انگور یہان ⁘ سو بیر ہوا فال سے بو نہیں معلوم ⁘ سر دیکھو ہی تو ناسپاتی ہی کہان ⁘

## حکیم بنده حسن

ولد آغا دوله در تلامذت حکیم شفائی خان مرحوم نسخه های عربی و فارسی علم طب خوانده در معالجه
قدم نهاد و نزد مهاراجه بهادر شریک حکماست بسیار آشنا دوست با مروت ،، ،،

## حکیم سید اعظم الحسینی

فرزند سید باقر الحسینی المعروف باقر صاحب خلف شاه اعظم صاحب والد ماجد سیدن صاحب مرحوم که
گذشت الغرض سید اعظم داماد حکیم شفائی خان شده در تحصیل علم طب و نسخه نویسی پرداخته کمال
بهره بهم رسانید بعد رحلت خان مذکور در معالجه مهاراجه بهادر معمور و بدربار به ذات سرفراز نهایت
خلق مجسم و جمیع صفات بزرگانه خاندان خود موصوف و در علم تیر اندازی بهرهٔ کامل دارد سوای
حکمای مرقومة الصدر حکمای یونانی و مصری و مرہٹی و تلنگ و فرنگ وغیره بسیار در ملازمان
دولت آصفیه که الله تقدس و تعالی تا قیام جهان قایم دارد حاضر اند نظر بطول کلام باختصار
در آورده اما در مصریان عیدگاه کهنه دیبولا جگناته کامل فن خود است باقی همه بعد مشار الیه بالائی
دیوڑی مبارک و خانه بخانه معمور کار و بار خویش اند و همواره بارباب حضور پرنور و به معالجه
مرشدزاده های شیرخواره متعین و معتمد سرکار و با همه اهل فن به محبت و الفت مالوف لیکن مصریان
اینجا از چند سال دخل در معقولات کرده خلاف طریقهٔ بزرگان خود که کار از حبوب و سفوف
و باتره ها وغیره میکردند موقوف نسخه های یونانی مینویسند و معالجه بر طریقه یونانی میکنند بقول شاعر
**شعر** تو کار زمین را نکو ساختی * که بر آسمان نیز پرداختی * ونکٹ رام وغیره چند کس در حکیم
واڑی عیدگاه حالا هم کامل اند مجموع در سرکار حاضر و در جراحان سرکار رام چندر پسر گورنا جراح
فرد کامل فن خود بود که ڈاکتران ولایت مثل ڈاکتر کنرڈی و ڈاکتر لیور که دو دو هزار روپیه

ازاده از ایام پروانگی در گذشت متصدیان دفتر سرکار اسم نویسی ایشان را از دفتر برآورده
در انداختند و بعضی مردم مشهور کردند که حکیم بنده علیخان در ناگپور قضا نمود هرگاه مشارالیه
باز وارد حیدرآباد شد جعفر یار جنگ بهادر کوکه سعی موفوره بکار برده بشرف ملازمت حضور پرنور
رسانیده مدرماهه سابق بحال کنانید که هر دو باهم ضیعه اخوت خوانده بودند معهذا مدتی تا زندگانی
جعفر یار جنگ در خانه اش معه زوجه خود که یک مکانی علیحده داشت فرود آمده بعد رحلتش
بمکان دیگر اوقات خود در راگ و رنگ مسرور و مبتهج میداشت دفعتاً در عالم کیفیت روح پرواز
نمود الحیکه داشت پسر یاد رجلو آواره ساخت حکیمی بود در علم دست کاری چشم فرد کامل خوش مزاج
در پته سازی مصروف در شعر هندی و پته ها سر خوش تخلص میکرد خدمت فقیران بسیار مینمود همواره
مسرور بوده گفتگوی بامزه داشت خوش لباس خوش خوراک دوا بان نفاست بدست خود
تیار میساخت که دل بی اختیار میخواست که بنوشد در سنه یکهزار و دوصد و سی و شش هجری
بعالم باقی خرامیده در درگاه برهنه صاحب متصل مقبره جعفر یار جنگ مرحوم کوکه مدفون گشت ✤ ✤ ✤ ✤

## حکیم میر صفدر علی

داماد شفائی خان اول نزد راجه گوبند بخش بهادر حاضر بوده بمعالجه معمور شده اوقات عزیز
خویش بسر میبرد بعد رحلت خان مذکور و در راجه مذکور نیز در خدمت مهاراجه بهادر بعلاج معمور است
چون همه ادراک علوم از شفائیخان مذکور بود در ینولا گویا ذات شفائیخان خود موجود است
بسیار صاحب اخلاق خوش اوقات در علوم حکمت وغیره فرد کامل در ینولا ناموری خاندان خان
مرحوم از ذات ایشان است مرد سلیم الطبع بتهذیب اخلاق مشهور و در علوم ضروری نیز
کامل معالجه بر طریقه خان مرحوم میکند بسیار
آدم نیک خصال

## احمد الله خان

در عهد حضرت مغفرت منزل از قمر نگر کرنول وارد حیدرآباد گشته نزد مهاراجه بهادر ملازم شده مدتی
در تعیناتی رای بال چند کلان بوده فواید کثیره برداشت در بنولا بخدمت بهادر موصوف حاضر
مرد خداپرست صاحب خیرات اوقات خمسه خود را در عبادت الهی و تلاوت قرآن شریف بالحان
داودی و خدمتگذاری فقرا بسر برده در تصور بهره کامل بکار برده مشهور روزگار است و در
معالجات غربا توجه دلی داشته از دوا و غذا بذاته مسلوک صاحب جاگیر همواره مورد الطاف کارپردازان ذو اقتدار

## حکیم شاه علی

از کرنول وارد حیدرآباد گشته مدتی در رفاقت شاه یار الملک مرحوم بوده فواید کثیره حاصل نمود در بنولا
بملازمت مهاراجه بهادر بدرماهه یکصد و پنجاه روپیه منقسمین راجه دهنراج بهادر است دوبار بحرمین شریفین
رفته سعادت دارین حاصل کرده باز بحیدرآباد آمده چون یک خلف رشید بزرگ و عباس میان
نام که چراغ دودمانش بود ازو با در عین جوانی قضا نمود منشاء الیه را دنیا از نظرش در افتاد
الحال بحال فقیرانه ناچار زندگانی میکند مرد صالح الاوقات و به فن خود کامل و منتخب است + +

## حکیم بنده علیخان

در عهد حضرت غفران مآب از هند وارد دکن گشته در ناگپور باد خدمت حکیم آفتاب که رحلت کرده بود منسوب
شده در حیدرآباد آمده باستصواب جعفر یار جنگ کوکه بارباب حضور حضرت مغفرت منزل گردیده
بدرماهه پانصد روپیه سرفراز گشت بعد مدت در سنه یکهزار و دوصد و بست و پنج هجری برای معالجه
بالاراجه پسر رگهوجی بهوسله که زایل البصر بود به بهانه ملاقات خویشان و زوجه خویش از حضور رخصت
یک سال حاصل کرده عوض یک ساله ماهوار خود زر از خزانه سرکار گرفته بناگپور رفته سال در آنجا
اقامت نمود که راجه مذکور نیز هشت هزار روپیه مساعدت فرستاده بود چون مدت دو سال

## حکیم میر جواد علیخان

خلف سیومی معالج خان مرحوم در وافت حیات پدر خود در جناب بندگانعالی مد ظله العالی بعالم مرشدزادگی حاضر بوده بدواخانه سرفراز ماند و بعد بر آرای آنحضرت بدستور بخدمت مذکوره سرفراز و معمور است و بجاگیر موروثی قدیم سربلند آدم بسیار معقول در تجربه های بزرگانه علم طب معمور بهره کامل دارد و در حکمای امیر کبیر نیز شریک معالجات اما از راه نمک حلالی نمیخواهد که در کارخانه امیر کبیر سوای ذات خود حکیم دیگر نوکر شود یا کسی صاحب کمال دیگر بمراد کار و مقصد خویش رسد کمال گرانی خاطر او میشود

## حکیم مولوی سید ابراهیم

از فرزندان مولوی قطب الدین مرحوم مذکور از بدو شعور در مرشدزادگی حضور پر نور حاضر مانده معمور کار فن طب بوده نام آور گشت در ینولا صاحب خدمت دواخانه از فرط الطاف شاهانه بدرماهه نه صد روپیه سرفراز و ممتاز عجب انسان با اخلاق که از ابتدای شباب صفات بزرگانه دارد

## حکیم میر کاظم علی خان

در عهد حضرت مغفرت منزل از گوالیار کرده نوکری دولت راو سندهیه بدرماهه سه هزار روپیه ماهوار ماه بماه نوکرش بود بسبب ناموافقت بالیسرش وارد حیدرآباد گردیده راجه چندو لعل مهاراجه بهادر نیز بدرماهه سه هزار روپیه در سرکار دولتمدار ملازم داشتند معالجه خان مذکور فنیکه دیگر حکما واطبا میکنند بالاتر از آن نبود اما اخلاق و کشاده دستی و بلند همتی و سلوک با ارباب احتیاج بالاتر همه خوبیها بوده لبد دو سال چون کشش از انطاف بسیار شد باز روانه آنجا شدند و بخوبی خوب اوقات بسر میبردند

بهادر مذکور حاضر میگشت در بینولا بخطاب مسیح الدوله سرفراز گشته بسیار بسبب پیرانه سالی اختلاف حواس دارد و از پسران نا اتفاق محض دیده جان بلب است که پسران از تنگدستی عاجز آمده مشهور بخاست کرده اند الغرض آدم معتاد است زیاده مصرف نیست هرچه میکند به معتاد میکند چون عمرش قریب هشتاد سال رسید خانه نشین گردید آنا هیچ حواس ندارد ؞ ؞ ؞

## حکیم سید صاحب

فرزند کلان مولوی قطب الدین دهلویست از وقت سن صغر به تربیت پدر بزرگوار خود در آمده بجمیع علوم بهره ذاتی برداشت و مشهور آفاق گشت بعد رحلت مرحوم خود چندی بجناب مرشدزاده آفاق صمصام الملک بهادر معزز و مصاحب بوده بعد از ان باریاب حضور پرنور گردیده همواره بکمال الطاف شاهانه حاضر دربار جهامدار است بسیار شگفته مزاج در علوم عقلی و نقلی فرد کامل روزگار و از خوبان زمانه و در کار و بار معالجه غربا و محتاجان بدل متوجه و در فیض رسانی و ترحم بر ارباب احتیاج یکتای عصر از سرکار بدرماهه چهار صد روپیه سرفراز و همواره باریاب و معالج خود بدولت و اقبال حضور پرنور معمور و منظور نظر کیمیا اثر صاحب مطب وادویات از نزد خود دلغربا سید هدمرد با فیض است بجمیع صفات بزرگانه موصوف

## حکیم میر معصوم علیخان

خلف دومی حکیم معالج خان مرحوم است تا رحلت پدر خود در خانه خویش بوده معالجه میکرد و نزد راجه خوشحال چند بهادر و بعد از آن نزد راجه او جاگر چند رای بهادر معالجات معمور بوده معالجه در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و شش هجری بعالم باقی خرامید بهایت مردانا صاحب اخلاق و با وصاف حمیده خلف مرحوم میر لطف علیخان بجای پدر بجاگیر موروثی سرفراز و حاضر دربار جهان مدار و بفن خود مستند

از لشکر مهاراجه بهادر راجه چندو لعل بخدمت عدالت العالیه از حضور پرنور سرفراز گنانیده معمور خدمت مذکور داشته اند که شبانه روز در فیصل قضایای ساکنان بلده حیدرآباد از روی احکام شرعی مصروف اند معهذا ابذاته در مروت و آدمیت و قدر شناسی انسان و اہل کمال و سلوک با اقربا و احباب و توجه بحال غربا عدیم المثال و کریم الخصال و عمیم الاشفاق توان گفت در حضور پرنور بمرتبه عزت و آبرو دارند و همواره حاضر دربار فلک اقتدار اند درین زمانه که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است احدی در دیار دکن بفضیلت و علمیت و کمالات علمی خان معزالیه سر حال بند منحصر بر استحقاق است و بس

## حکیم عافیت طلب خان

خلف حکیم شفا طلب خان ساکن بندر مبارک سورت که در عهد حضرت غفران مآب همواره متعین مرشدزاده آفاق عالیجاه بهادر بودند حکیمی بود ذی استعداد در عهد خود از جمله حکمای عهد بوده در ایام تباهی مرشدزاده آفاق عالیجاه بهادر رو بآخرت نمود آنا عافیت طلب خان بعد سعی بسیار و محنت دراز در زمرهٔ حکمای مهاراجه بهادر بدرماهه پنجاه روپیه و لعبد ازان باضافه پنجاه روپیه و من لعبد بجاگیر چهار هزار روپیه ذات و پانصد روپیه ماهوار نقد و انعام فایز گردیده نام آور گشت حکیمی است بسیار تیز فهم و پیر فکر صاحب تجربه بزرگانه خوش اخلاق آثار و در بخی [illegible] مشهور تر است

## حکیم مسیح الزمان

ولد صالح خان اول نزد چندراجی ماه لقا بای مصاحبت بهم رسانیده نزد راجه راو رنبها جیونت بهادر نوکر شده حاضر ماند و پس ازان نزد مهاراجه بهادر و گاه گاهی در حضور پرنور برطبق ارسال

در سلک ملازمان سرکار منسلک گردیده بدرماهه دوصد روپیه سرفراز گشت و به معالجات خوب بسیار
و اکثر نزد شمس الامرا بهادر تیغ جنگ نیز حاضر و نزد ارسطوجاه دخیل معالجه بوده در سفر شوراپور همراه
رکاب سعادت مرشدزاده آفاق سکندرجاه بهادر میبوده بعد مراجعت ودیعت حیات نمود حکیمی
بود مستعد علوم و در فن خویش معالجه بر طریقه بزرگان میکرد و بعد ارتحال ایشان حکیم علی رضا
خان مذکور رشد بهم رسانیده در مختاری مهاراجه بهادر شریک معالجه ایشان بوده زمانه موافقت
کرد تا بودن شفائیخان هیچکس را دخل کلی نبود هرچند بسیار اطبا حاضر میبودند و در حضور پرنور
نیز همواره حاضر دربار با حکمای دیگر میبوده باهم شریک حال یکدیگر ماند معهذا درین ایام نزد شمس الامرا
بهادر امیر کبیر بسیار با عزت و آبروست که از وفات خود عاقلانه بسر میبرد و بدرماهه دوصد روپیه معمور
صاحب تصانیف و جامع علوم خصوص در فن طب فرد منتخب است با اینهمه خلیق الطبع عمیم الاشفاق
در بنولا که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجریست نزد مهاراجه بهادر معالجه خان مذکور و حکیم
عافیت طلبخان که شریک غالب اند بسیار منظور است و حکیم میر صفدر علی بعد رحلت شفائیخان
مرحوم نیز دخل کلی دارند

## حکیم غلام حسین خان شاهجهان آبادی

از جمله سرخیلان علمای عصر و فضلای روزگار فضیلت خان معز درین عهد بیمثل است در معقول و منقول
و دیگر علوم و فنون بحر مواج است که پایان ندارد قلم را طاقت تحریر و زبان را قوت تقریر فضایل
و کمالات ایشان نیست همین کلمه بس است که مثل خود ندارد چون وارد این دیار دکن گردید راجه
گوبند بخش بهادر بکمال قدردانی تا معمور بودن انتظام صوبه برار و اورنگ آباد و معاملات لشکر
فیروزی سالها بدرماهه پانصد روپیه همراه خود داشته قدردانیها و سلوکها فرمود و بعد مراجعت

درعوض تنخواه منصبداران از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز نهایت مرد دانای روزگار باوجود
سن شباب در امورات درباری کارهای نمایان بظهور آورده سررشته منصبداران راکه خرابی
بسیار بود چنان بجلوه انتظام آورد که مورد تحسین و مصدر آفرین از خلق الله و مدار المهام
است و با برادران و آشنایان و اقربا کار به محبت دل بوده همه را از خود راضی و شاکر دارد
و همواره حاضر دربار جهانمدار و از نزد مهاراجه بهادر نیز بخدمات شایسته دیگر معمور دومی محمد احسن الدین
المعروف بحکیم میان که ایشان را در آغوش فرزندی برادر حقیقی خود حکیم علاء الدین خان
بمنت و خواهش شان داده بودند و خان مذکور نیز در ظرافت لسان و تهذیب بیان کمال
داشت و تا زندگانی خود مقرب حضرت مغفرت منزل بوده انتقال نمود پس پسر مذکور در صغر سن
متوجه تحصیل علم گردیده الحال صاحب مطب و معالجه تجربه بزرگان خود و در سررشته منصبداران
سرکار بدرماهه معقول منسلک و به جمیع خوبیها موصوف است سیومی محمد عبد القادر که مشهور بنواب
در منصبداران سرکار ملازم و در علم فارسی و اشعار هندی وغیره ربط تمام دارد خوش مزاج نهایت
سعادتمند معهذا دو فرزندان دیگر حکیم مناالصاحب مرحوم مذکور یکی محمد قمر الدین خان که در سررشته
منصبداران سرکار سرفراز و در معالجات محلات وغیره معمور از نزد معظم الملک بهادر خلف شمس الامرا
بهادر امیر کبیر خیلی معالجه ایشان پذیرفته است و دومی محمد وجیه الدین خان المعروف به دادا میان
صاحب ایشان نیز در سررشته منصبداران سرکار بدرماهه معقول ملازم سرکار اند لکن از معالجه تمامی
امرا و غربا و فقرای حیدرآباد فرصت لمحه با ایشان نیست همواره معروف خدمات بزرگان شبانه روز
با همه نهایت اقربا نواز صاحب سلوک مخفی با همت فرد فرید حضرت خدا تعالی فرزندش را در سایه او بعمر طبیعی رساند

## حکیم رضا علیخان

والد ارشد حکیم محمود خان مرحوم است که در عهد حضرت غفران مآب وارد حیدرآباد شده

در علم طب و معقول و منقول بهرهٔ کامل بهم رسانیده در پیشگاه حضرت مغفرت منزل تا هشت سال در معالجات
خاص حاضر مانده بعد رحلت فیروز بیگم صاحبزادی چندروز در خانه خود منزوی گردید و بعد ارتحال
آنحضرت طرفه ماجرا رو یداد که خارج از عقل و هوش است یعنی شبی بخواب دید که شخصی بزرگوار میفرماید
که محمد اکبر حسین در عمر شما شش ماه باقی مانده اند الحال هم هوشیار و خبردار بوده متوجه بخدای خود
شوید چون صبح روشن شد سخن بزرگوار تاثیر تمام نموده دل از دنیا برگشت و خیال موت و عاقبت
بعینه معاینه گردیده کار بجای رسید که از تمامی ضروریات و احتیاجات و لذات برخاسته خاطر شده
شب و روز در تلاوت قرآن شریف و دلائل الخیرات و حصن حصین و ادعیات ماثوره دیگر و نمازهای
نوافل و تهجد بسر برده هیچ طرف دیگر رغبت نه نمود و اکثر خاموش می نشست هرچند والده و برادران
و فرزندان خاطرداریها و آشنا و محبان دلداریها کردند که شما چرا اول خود را در خواب و خیال که اعتبار
ندارد و بر گردانیده باینصورت خاطر بسته اند کدام خواب مطابق رو بانظهور می آید باید که متوجه
دربار شوند و دل خود را الطرف امور دیگر تفریحات متوجه نمایند هر قدر بسیار دلائل عقلی ذهن نشین
کردند کمتر فائده مترتب گشت و روز بروز تصور آن ما شیئی را بصورت گرفت تا اینکه ایام شش ماه
باختتام در آمد چون وقت موعود رسیده بود دفعتاً درد سر پیدا شده بیقرار ساخت چون برادران
بمعالجه پرداختند عاجز شده فرمود مرض دیگر و علاج او دیگر میکنند مختار اند آخر همون درد سر بتاریخ
ششم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و پنجاه سه هجری بوقت سه پهر روز گذشته روح ایشان
متوجه بخدای خویش بسیر جنان خرامید و وعده شش ماه یک روز کم و زیاد نشد ازین [illegible]
عجیب و غریب خلقت خدا در تعجب در آمده در خطیره درگاه برهنه صاحب سر راه مدفون ساختند
نهایت فرد کامل بجمیع صفات موصوف بود فرزندان مرحوم اولین محمد نعیم الدین خان بهادر صاحب خطاب
و منصب و جاگیر بسر کردگی پانصد منصبداران و تعلقه یک لک و هشت هزار روپیه محال چنور و ماده پور وغیره

که هرگز شک و شبه دران نیست معهذا طرفه اتفاق اینکه ابتدای سال ورود که در جوهری کوچه فرود آمده
تعزیه استاد ممدوح اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المهام سرکار مشتاق شده بمکان ایشان آمده به نظر
انصاف دیده محظوظ شدند و دو صد روپیه نذر نهادند و در پیشگاه حضرت غفران مآب عرض کردند
آنحضرت بکمال اشتیاق بند و بست راسته کلان چارمنار و مکه مسجد تا دولتخانه پنج محله از کثرت
خلایق که مبادا بنازکی آن آسیبی رسد کنانیده تعزیه مذکور را بروز شهادت روبروی بنگله برآمده
معمولی خود در جلوخانه محاذی آن نهاده تا چهار پنج گهری خوب ملاحظه کرده پانصد روپیه نذر
گذرانیدند و دو صد روپیه معمول شد که سال بسال در عشره محرم الحرام از سرکار میرسیده باشد
چنانچه تا حال جاریست امر نادر اینست که اندرون تعزیه که کار نازک جال بر کاغذ باریک بسان حباب
است روشنی چراغهای روغن جابجا قریب یکصد و پنجاه چراغ روشن میکنند و در هیچ جا داغ
سیاه دوده روغن نمی افتد و نیز در طاقچه هائی مکان از سیاهی دوده چراغ نمی آید
ابهم از عجایب نادرات است پیش از رحلت حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دو صد و سی هجری
در مکان خود اندرون دروازه کلان محمد جمال خان لوهانی متصل حسینی علم که در همون مکان تعزیه
هم استاد ممدوح از عارضه لقوه و فالج ودیعت حیات کرده در خطیره قبور روضه حضرت شاه موسی
صاحب قادری مدفون گردید فرزندان خان معزی یکی لطیف حسین خان که روبروی پدر بزرگوار
خود بمعالجات پرداخته همواره در حضور حضرت مغفرت منزل باریاب گشته باتفاق دیگر حکمای سرکار که
عاصی نیز حاضر بود اوقات بسر برده کار تعزیه سال بسال بذات خود میکرد و معمول از سرکار میبافت
عجب مرد خوش اختلاط با مزه کامل فن خود بتاریخ دوازدهم محرم الحرام سنه یکهزار و دو صد و پنجاه
و پنج هجری رحلت نموده در خطیره قبور روضه منوره حضرت میر انجی خدانما که گنبد گری مشهور است
مدفون گشتند چون پسر نداشت معاش نماند دومی محمد اکبر حسین خان که ایشان از پیش والد خود متوجه علوم بود

# حکیم صادق حسین خان المعروف بحکیم بنا الصاحب

نبیرهٔ حضرت وجیه الدین عارف که منطق الطیر حضرت فرید الدین عطار را از زبان و کمی بکمال عرفان طرح
نمودند که مشهور آفاق است و بسیار مردم معرفت خواه فائده ازان بر داشته اند همه مملو از عرفان
است خان معز در عهد حضرت غفران مآب از قمر نگر کرنول وارد حیدر آباد گشته اول نزد شمس الامرا بهادر
تیغ جنگ ملازم گردید بعد رحلت بهادر موصوف در زمرهٔ حکمای سرکار دولتمدار منسلک گشته بارباب
حضور شده بمواجب دو صد روپیه متعین دیوڑهی مبارک زنانه گردیدند حکیمی بود مستعد بعلم حکمت
و صاحب تجربه بزرگان خود از آنجا که در دل خویش محبت جناب حسنین علیهما السلام کامل داشت اتفاقا
در قلعه کرنول مداری محلدار نامی تعزیه جالدار بکمال نزاکت و نفاست تیار کرده استاد بمنود و فخر
میکرد که اینکار نازک تر و مصفا از دست هیچکس بر نخواهد آمد بسیار کس سعی موفوره نموده بمراد کار نرسیده اند
و منفعل گردیدند حکیم بنا الصاحب فرمود هر چند این مقدمه بدعت است ما را نمی شاید آما چون شما دم
انا و لا غیری میزنید انشاء الله تعالی سال آینده بنظر شما خواهد آمد پس ایشان شروع در مشق مشبک
کاری یعنی جال کندی نموده در سال دیگر در عشرهٔ محرم بآن صفائی و باریکی و نازکی تیار نموده
استاد کرد که جال تعزیه مداری محلدار از نظر باریک بینان در افتاده تا بودن خود در قلعه مذکور سال
بسال تیاری تعزیه مینمود و در بلدهٔ حیدر آباد نیز بر طبق عادت معهود جاری داشت که بعد فراغت
از حاضر باشی دیوڑهی مبارک و طعام از دو پهر روز در مکان خویش تیاری آن از جال کندی بدست
خود معمول داشت که تا قریب مغرب بهمین کار مصروف بوده به بیماران نیز توجه میکردند بعضی مردم که
از حال خان معز خبر نمیدارند گمان می برند که شاید مذهب ایشان شیعه بوده باشد که بدینکار سرا پا
مصروف اند معاذ الله معاذ الله خان مسطور خاص بر طریقه بزرگان خود اهل سنت و جماعت بودند

که هرگز

کہ سابق شرح ملا و طب اکبر و دیگر کتب طب لعاصی درس داده بودند چند بار جناب حضرت مغفرت
منزل سوالات علم طب از خان مسطور سفیر مود و ایشان از جارم و تقیت مزاج مبارک بلطایف خود که معروض داشتند
بدریافت حضرت نمی آمد لهذا عاصی اکثر مصلح طرفین میگردید پس بارها خان معز پیش اعزه نقل میکرد
و خوشنود میشد و میفرمود که هر چند من استاد ایشانم اما در حسن تقریر و فهمایش مزاج مبارک
حضور پرنور ایشان استاد من هستند اگر ایشان درمیان نمی بودند من مورد غضب حضرت میشدم
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَاَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمِیْنَ عجب لسان بامزه خوش اختلاط نیکذات مدت مدید
عاصی مفرح القلوب در دواخانه دوباره یاد گرفت و نسخه نویسی بجناب حکیم صاحب مرحوم مغفور محسن علیخان از
مرحوم نمود لکن باقر علیخان حکیمی بود جامع علوم عقلی و نقلی کامل فنون و صنایع و بدایع علم
دیگر خان معز و مولوی حافظ عبد الکریم شهید و غلام حسین خان مدت بسیار هم سبق بوده نزد قاضی
بلده محمد یوسف خان المخاطب شریعت الله خان تحصیل علوم نمودند در محفل مهاراجه بهادر شفائیخان
راندیشه باقر علیخان موصوف بود در عهد حضور پرنور بندگان عالی مد ظله العالی در سنه یکهزار و دو صد
و چهل و شش هجری بملک باقی خرامید تا بودن حکیم محسن علیخان مذکور در قید حیات فرش چاندنی
و مسند در خانه حکمای آنوقت بنظر عاصی سراپا معاصی در آمده که رسم در خانه همه حکمای آن عصر بود
دیگر در خانه هیچ حکیم ندیده و نمی بیند که این رسم از حکمای هندی بالکل متروک است حکیم صاحب
موصوف محسن علیخان فرشته بود که در صورت انسان ظاهر شد خلف دومی خان مرحوم
قاسم علی خان در علم طب مستعد اما در عالم شباب بوطن خود رحلت نمود از ایشان سه فرزند
لایق بجاگیر موروثی سرفراز همین پور داجد علی خان حاضر دربار و مامور کار دربار سرکار اند
و میان مسعود نام پسر سومی حکیم محسن علی خان نیز در ابتدای شباب قضا نمود و میان بازعلی پدر زاده
خان معز تا حال بهر حال حاضر است و بس

وهمواره میگویند کرمرا پاس خاطر روح شفائی خان بدل مرتسم است تا زندگانی من تکلیف بایشان نخواهد
رسید خاطر جمع دارند

## حکیم باقر علیخان خلف حکیم محسن خان دهلوی بادشاهی

خان مذکور یعنی حکیم محسن خان که بزرگان ایشان حکیم ذکریا خان وغیره از بنده های بادشاهی بطناً
بعد بطن اند وتا حال سررشته معالجه خاص بادشاهان هندوستان در اختیار برادران واقربای
ایشان است ایشان باختیار آب ودانه در عهد حضرت غفران مآب وارد بلده حیدرآباد شده نزد
ظفر الدوله حال فرخ مرزا الذکر شده چندی اوقات بسر برد ولیعهد نباهی داشته شد از فرخ مرزا
اعظم الامرا مدار المهام سرکار بقدردانی بسیار ماهیانه چهار صد روپیه نزد خویش داشت ومکانی برای
ایشان نیز مقرر نمود تا اینکه بارباب حضور پرنور نیز گشته مورد الطاف شاهانه گردیدند وهمراه حکمای
دیگر حاضر دربار میگشتند الغرض حکیم محسن خان بعد رحلت حضرت غفران مآب واعظم الامرا تا حین حیات
خویش بجناب حضرت مغفرت منزل بارباب وشریک معالجه خاص با دیگر حکما میبود در روزی در سنه یکهزار
ودو صد وسی وسه هجری خان ممدوح در خلوت مبارک بر طبق معمول حاضر بود که دفعتاً مزاج از هوا
مختلف ودگرگون شده در افتاد خدمتگاران اندرون میانه سواری انداخته بخانه اش بردند
قریب کالی لمان چار کمان روح پرواز نمود آقا باقر علیخان که در حین حیات والد خود فارغ التحصیل
صاحب تجربه طبی بود بعد رحلت پدر بزرگوار خود حاضر دربار جهانمدار گشته بمرتبه بلند باریابی فایز گردید
ونزد مهاراجه بهادر نیز مورد الطاف بوده همواره بمصاحبت ماند دو سال چون رونق افزای حضور
پرنور در دولتخانه قدیم واقع شده بود که باتفاق آمده باقر علیخان در مجمع حکما هر روز در دواخانه
حضور حاضر میبودند واکثر باریاب میشد وعاصی که شبانه روز باریاب بود بخدمت خان معز حاضر بوده استفاده مینمود

روبروی خان مسطور در عین عالم شباب بعارضه اسهال کبدی انتقال نموده خان معزالیه فی الحقیقت
زنده عذاب در مرگ ساخت از وی یک پسر است دویمی میر امانت علی که او نیز باوجود علم و کمال در جوش
سپهگری آواره دشت و صحرا و کوچه بکوچه راسته و بازار شده در آوارگی بزیارت حرمین شریفین رفته
مشرف گشته بعد دو سال بازوارد حیدرآباد در عین حیات پدر خویش گردید و خود را بلباس عرب
می آراست و اسلحه عروب که برخود می بست بعد فراغت از دربار همراه عربهای چند و افغانان مهدوی
جوان جوان محله بمحله کوچه و بازار میگردید و خواهان خون ریزی می بود و دو سه خون هم از دستش
بعمل آمده بود که ورثای آنها باوجود مقدور و جمعیت همراهی خود بر عاجزنالی شفائی خان و پاس خاطر
مهاراجه بهادر که فرمود در عوض امانت علی فرزند من حاضر است بکشند پس مقدور کدام کس باشد که دعوی
خون نماید درگذر کرده معاف نمودند و در جلدوی آن پسر فرازیهای جاگیر و سواران و افزایش معاش
سرفراز شده محضر خون بها بمواهیر اعزه نوشته دادند محض بپاس خاطر مهاراجه بهادر که معالجه بهادر
موصوف در دست پدرش بود متعهد الید انتقال خان معز چون آوارگی مزاج او به مهاراجه بهادر
ظاهر بود و نیز خون یکی از وابستگان خادمات محلات حضور پرنور تازه بعمل آورده و ورثای مقتول
در حضور مستغاثی شدند حکم شد که هر جا پسر شفائی خان بنظر آید بکشند لهذا مهاراجه بهادر بسیار بسیار
تقید فهمایش نمودند که چند روز در جاگیر خود خاموش نشیند از جهل مرکب خود هرگز ننشست و در کوچه
گردی قصور ننمود آخر الامر روزی متصل دروازه علی آباد در دکان حرد برای کشیدن مدک افیون که
آمده نشسته بود عروب مهاراجه بهادر خبرش شنیده در عداوت که بودند در گرفتند و سلاح از دو خواستند
چون در دادن سلاح تعذر نمود آخر بوقت شب از ضرب بندوق در انداختند و یک پسر خرد خان مسطور
دیگر که از زوجه حیدرآبادی بود در ریتولا جوان شده مهاراجه بهادر یکصد روپیه درماه ماه میدهند
و تمامی عیال و اطفال خان مذکور را درماهه و ماهوارهای دیگر نیز میدادند تا حال بآرام تمام داشته اند

بسیار بسیار پسند خاطر گشتند در آن ایام چون معالجه عمایدین سرکار چنان بخوبی تمام بظهور آورده که
مشهور شده هر یک دنی و اعلی را رجوع بجانب خان مشار الیه گشت لهذا مهاراجه بهادر نیز به معالجه
خویش مقرر نمودند از آنجا که تقریر علمی و قوت بیانیه به نهایت فصاحت و بلاغت داشت و آثار
رشد از ناصیه اش هویدا بود و تقدیر تاثیر نموده در چند روز معالجه ایشان بمزاج مهاراجه بهادر
باستعمال ماء الجبن برای غلبه صفرا موافق آمده بالف روپیه ماهوار که مقرر شده بود بالای آن مورد
سلوک بسیار گردیدند تا اینکه باوجود بودن حکمای بسیار احدی را در علاج خاص مهاراجه بهادر
دخل نمانده همه منحصر بر تجویز خان مذکور قرار یافت رفته رفته بارباب حضور حضرت مغفرت منزل
شده نیز بدرجه پذیرائی در آمد که گاه گاهی وقت ضروریه باریابی حضور پرنور شرف می گشتند
و از پیشگاه بندگانعالی ظله العالی بخطاب معتمد الملوک سرفراز و ممتاز گردید حکیمی بود بکمال علم و فضل
و کمال تیز فهم سریع النکات بسیر فکر بلند حوصله بزرگ منش با اخلاق حمیده و افعال پسندیده جاگیر
هفت هزار روپیه سوای یکهزار روپیه ماهوار نقد سلوک هزارها روپیه و دوشالهای عمده و خلعت ها
مشمول میگشت و به جمیع صفات بزرگانه موصوف از عارضه ضیق النفس گرفتار حال خویش بهبود
عاصی محرر اوراق را از فرط محبت سوجز متن نفیسی را حفظ کنانیده ذات نفیسی تمام و کمال برای
درس دادند و نسخه های مجربه خود بسیار عنایت نمودند در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و چهار هجری
از شدت وبا دفعتا ودیعت حیات نمود راجه چندو لعل مهاراجه بهادر را کمال افسوس دست داد که
چند روز و شب همین تذکره و تاسف خانمذکور در محفل ماند تا حال از هند مانند خان موصوف
هیچکس وارد این دیار نشد که جامع علوم و اقسام بود و صنایع و بدایع علمی داشت احدی از حکمای
عصر به علم و فضل او نمیرسید در خوش اختلاطی و معقول گوئی و خوش مزاج و تقریر علمی فرد فرید یکتای
روزگار بود و دو پسر داشت ارشد اولاد میر سلامت علی که در علم و فضل و شان ظاهری بمراد رسیده

واحتساب شرف ومباهی بوده فرد فرید منتخب نایاب روزگار توان گفت سه فرزند گذاشت که ذکر
ایشان خواهد آمد قبر شریفش بیرون دریچه بود دلی صاحب در حظیره صوفی صاحب است

## محی الدوله احمد یار خان بهادر

خلف رشید عزت یار خان شهید موصوف است بعد شهادت پدر ذیقدر خود بالطاف بنده پروری
حضرت مغفرت منزل حاضر دربار فلک اقتدار گردیده باریاب گشته بخدمات موروثی سرفراز و ممتاز گشت
وهمواره بمعالجه خاص بذات خود و یا بعضے باتفاق حکمای دیگر نیز شریک بوده اجرای کار دواخانه
محول خود می‌نمودند بعد دو سال بسبب انتقال مرشد زادی مرحومه فیروز بیگم که بعضے مخالفان بنوع
دیگر بعرض رسانیده بودند از تغیری خدمات موروثی بخانه خود منزوی گردید چون اعلحضرت بندگانعالی
مدظله العالی مسند آرای دولت بیزوال خداداد گشتند از راه بنده پروری باز یاد فرموده بمنصب بالن(?)
بخدمات وجاگیر بعزت سرفراز کرده بخطاب محی الدوله افزایش عزت وحرمت نمودند او تعالی شانه
تا قیام جهان سلامت دارد که بقبول شاعر آبرو و عزت بخشیده‌اند شعر قدر بیان خود را بیفزای قدرش(?)
که هرگز نیاید ز پرورده غدر ... الغرض خان معز بکمالات ظاهری و باطنی با اخلاق پسندیده و حرکات
حمیده خانزادی همواره باریاب حضور پرنور و حاضر دربار جهانمدار است وبس

## حکیم شفائی خان معتمد الملوک

از عمایه منتخبان هند و دکن از وطن خود شاهجهان پور به بنگاله وازانجا به چینا پتن وارد شده در آنجا
بشاگردی حکیم احمد الله خان هندی در آمده بمرتبه کمال علمی و عملی رسیده در عهد حضرت مغفرت منزل
وارد بلده حیدرآباد گردیده باستصواب ولیم پالمر صاحب انگریز بملازمت راجه چندو لال مهاراجه بهادر رسیده

دلیں رحلت حضرت غفران مآب در پیشگاه حضرت منزلت نزیل [illegible] معهود معتمد کلی بود و چون
معمول مستمرۀ قدیم یافته که بوقت مبارک کردن گره سالگره حضور پرنور حضرت غفران مآب نظر بر تقدس
ایشان بدست مبارک حکیم جعفر خان بهادر مذکور که بزرگ و مقدس فرشته خصال بود بند مینمودند بنابرین
آن سلسله در حضور پرنور ادام الله اقباله و عمره و سلطنته بجلال و جلالت که بدست محی الدوله
احمد یار خان بهادر بوقوع در عمل می آید الله تقدس و تعالی رشته عمر بادشاه ما از رشته عمر خضر و
الیاس سال بسال گره تازه بتازه و نو بنو بود بدرکار عمر [illegible] دو مرسل علی نبینا و علیهم السلام لمحه و لحظه
کم نباشند آمین رب العالمین القصه چون دو سال کامل اتفاق رونق افزای حضور پرنور در دولت
خانه قدیم که متواتر اقامت آمده گردید بار خاصی در خدمت آنجناب شبانه روز حاضر بود و بسیار توجه بحال
خاصی داشته نسخهای مجربه خود عنایت فرمودند و بتعلیم نسخ خط النسخ نیز سرفراز نمودند چون
شهادت که مرتبه خاص اولیاست در تقدیر بود بعد اخراج مهدویان در سنه یکهزار و دو صد و
سی و نه هجری بدست افغانان مهدوی ناحق و ناروا بی شائبه تکلف چیزی بچیزی از عبارت
بالتفسیر [illegible] در [illegible] فی سبیل الله غازی شهید شده در زمره شهدای بدر و احد داخل
و داخل گردیدند انا لله و انا الیه راجعون مفصل کیفیت سابق گذشت معهذا اعجب انسان با کمال
هیچ کمال علمی و عقلی از آن منبع خرد خالی نبود [illegible] خوراک کرد اشیای خوردنی
تکلفها مینمود [illegible] با فراط التقسیم مشغول بود در علم حدیث شریف از محدثان حرمین شریفین تحقیق
نموده بدرجه کمال رسانیده که احادیث با استحقاق آنجناب بمنبر سید در ماههای مقرری در مسجد خود حدیث
شریف بیان کرده خلقتی را داخل حسنات میساخت در علم ریاضی یکتای عهد تا حال مانند بهادر معز
پیدا نشده و نخواهد شد که انسان به محنت های بسیار و دراز بکمال یک فن میرسد جامعیت موقوف
بر عنایت مبداء فیاض است از خداوند نعمت بجاگیر [illegible] حاصل و خدمت جلیل القدر صدر الصدور

واحتساب

درجینکه حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری در دولتخانهٔ قدیم تا دو سال رونق بخش کاشانهٔ دولت بودند در دواخانهٔ سرکار اجماع حکما بوده عجب صحبت عجیب و غریب روز و شب بود چنانچه در ذکر مولوی قطب الدین دهلوی بقلم آمد در آن هنگام که خان موصوف و عاصی باهم حاضر دربار فلک اقتدار و بار یاب بودیم اکثر توجه دلی بحال عاصی داشتند عجب الّسان خوش اختلاط خوش مزاج خلیق که اگر تمام عمر صحبت باشد انسان دل بر نداشته نشود و هیچکس بخوش اختلاطی خان معزی عالی همت تا حال کم بنظر آمد در آخر سنه یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری ودیعت نموده در درگاه برهنه صاحب مدفون گردید پسر فرزند گذاشت که ذکر آنها خواهد آمد ٭٭

## حکیم الحکما محی الدوله

نام اصلی اش عزت یار خان بهادر ست خلف حکیم الحکما حکیم جعفر خان مرحوم که همیشه بار یاب و مصاحب و مقرب حضرت غفران مآب بودند و حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه المشهور به بیوی صاحبه والدهٔ ماجدهٔ حضرت مغفرت منزل کمال خدمت بزرگانه میفرمودند که ملا یک صفت بودند از حضور پر نور بیگم صاحبه موصوفه رخصت حرمین شریفین گرفته روانهٔ مقصود شده بعد دو سال باز وارد بلدهٔ حیدرآباد گردیدند حضور پر نور بیگم صاحبه ممدوحه بوقت روانگی و بعد ورود بسلوک شاهانه مشمول عواطف ساختند و بخدمت احتساب بلدهٔ حیدرآباد و صدر الصدور مامور بوده همواره حاضر دواخانه محول خویش میگشتند خلفش محی الدوله حکیم الحکما عزت یار خان بهادر اگرچه در حین حیات والد بزرگوار خود فارغ التحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی در ریاضی و طب فارسی وغیره شده همواره مصاحب بندگان عالی میبودند اما بعد رحلت پدر عالیقدر بذاته معالجهٔ خاص و مرشد زاده های بلند اقبال و محلات عصمت اختصاص میبود که احدی از حکمای عصر را سبقت بر آن مصاحب خاص نبوده

ملاقات هم فرمود متواضع مسرور فرمودند و همیشه بخدمت برای اخراجات چهار روپیه یومیه فروگذاشت
نموده مقرر ساختند لیسار بزرگ زاهد عابد تهجدگذار شبانه روز در عبادت معبود حقیقی خود را مصروف
داشتند بمعاملات دنیوی گاهی میل نمیفرمودند در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و یک هجری بعمر یکصد
و هفت سالگی متوجه جنت گردیدند خواجه نجم الدین خلف الصدق آنحضرت در مولا یومیه مذکوره مقیم
مقام والد بزرگوار خویش اند بجمیع صفات خاندان خود موصوف هستند

## ذکر حکمای سرکار دولتمدار آصفیه حکیم معالج خان

عرف حکیم محمد ماه خان خلف حکیم معالج خان کلان المخاطب بمسیح الدوله ساکن اورنگ آباد که در
همونجا بمرتبه بلند رفایز گشته رحلت نموده در باغ خانه خود متصل مکی دروازه بلده مذکور مدفون گردید
عاصی نیز لقبانچه مشرف شده است اما بعد رحلت خان مذکور چون فیمابین برادران منافشته میراث
و جاگیر صورت بست خان مسطور از اورنگ آباد وارد حیدرآباد گشته در مکان والد عاصی بنسبت
اینکه سابق همشیره مشار الیه بازدواج والد در آمده بود از ان عفیفه دختری یادگار بود فرود آمدند
و نیز شاگرد والد بودند و نسخه نویسی هم میکردند والد عاصی حکیم باقر خان مسیح الدوله حکیم الممالک
مساعی جمیله بکار برده ایشان را بماهه دوصد روپیه نزد راجه الملک بهادر ملازم گردانیدند و در حضور
پر نور عرض کرده فیصله منافشته برادران نیز بعمل آورد و بعد رحلت والد عاصی از کمالات معالجه خود نزد
شمس الامرا بهادر تیغ جنگ نوکر شدند و مشمول عواطف گشتند بعد انتقال بهادر موصوف بملازمت
اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المهام سرکار رسیده همواره در حاضر باشان حاضر میبودند و بعد چندروز
باستصواب اعظم الامرا بباریابی حضور پرنور نیز مشرف و مباهی شده منیمن مسندزاده آفاق
سکندر جاه بهادر گردیدند و لپسند خاطر مبارک گشته بمصاحبت در آمدند و بمراتب بلند رسیدند

در هیچ مقدمه خرد و بزرگ حرفی غیر از شکرگذاری خداوند نعمت بگوش و هوش هیچکس نرسید بنامی
خلقت خدا اشکریه این عطیه کبری و موهبت عظمی روز و شب بر زبانها جاری دارد الغرض آنقدر علما
متقدمین و زبده فضلا متاخرین عهد حضور پرنور فرد فرید روزگار است که مثلش در اقالیم هند و دکن
بنظر نه آمده تا به بلاد و امصار و اقالیم دیگر چه بوده باشد عالی منصب بلند حوصله بر فکر اقربا پرور آل
اندیش بجمیع صفات بزرگانه موصوف

## فتح الله بیگ خان مفتی اول بلده حیدرآباد

از مدت مدید به خدمت افتای بلده معمور و یکتای روزگار خفی و جلی فتوی و نکات آن مشهور روزگار و تمامی
علوم عقلی و نقلی فرد یکتا و حز دارا یافته هر امر را آنچنان بزودی در می یابند که سر موی هیچ چیز از
ایشان پوشیده نمی ماند با اینهمه خوش مزاج با اخلاق متوجه حقیقت فرد از افراد بشر از صاحبان احتیاج
بی شائبه تکلیف و امی و درمی ساعی جمیله بکار می برند و بالطاف خسروانه معمور خدمت خود هستند

## مولوی خواجه شهاب الدین

ساکن بلده سرسند در عهد حضرت غفران مآب وارد بلده حیدرآباد گشته باعتقاد و قدردانی شمس الامرا
بهادر امیر کبیر در مقبره تیغ جنگ بهادر مرحوم فرود آمدند و همواره در مسجد آنجا بامامت نماز جمعه پرداختند
مردمان ساکن درگاه حسینی برهنه صاحب قدس سره السعادت حسنات جماعت جمعه و عیدین فایز
میگردانیدند و گاه گاهی بملاقات اخره بطریق دعوت در بلده آمده باز بمکان خود تشریف می بردند
در جامعیت علوم عقلی و نقلی فرد فرید روزگار و در امور شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت مقتدای
عصر جناب حضرت بندگانعالی مدظله العالی ادام الله اقباله اکثر پرسان حال ایشان بوده

## مولوی بدرالدین

والد ایشان نیز از باشندگان هند از وطن وارد حیدرآباد شده اقامت گزیدند شرح ملا و دیگر نسخه های
صرف و نحو و منطق بخوبی درس میدادند چنانچه قاضی و برادر کلان قاضی خواجه احمد خان نیز شرح ملا
از ایشان خوانده اند بعد چندی انتقال نمودند آنا خلف مرحوم به تحصیل علوم پرداخته بدرجه فضیلت
رسیده اند و در منصبداران سرکار بدرباه معقول منسلک اند و همواره صحبت با راجه دهراج میدارند
در جمیع علوم فرد کامل روزگار اند الحال مدرس جامع مسجد حیدرآباد از مولوی صاحب موصوف آباد
است و بس اعتصام الملک بهادر از ایشان استحقاق احادیث مشکاة شریف می نمایند

## قاضی محمد ذوالفقار خان

قاضی بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد فرزند ارشد شریعت پناه قاضی محمد شریعت الله خان مرحوم اند
آنجناب در عهد حضرت غفران مآب از بلده شاهجهان آباد وارد بلده حیدرآباد گردیده بعد رحلت قاضی
معین الاسلام خان باستصواب میر عالم بهادر بملاقات اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار رسیده
باریاب حضور پرنور گشته بسیار پسند خاطر مبارک شده بخدمت جلیل القدر قضارت ممتاز و مباهی
گردیدند و تا مدت حیات خود با مورات محوله خویش آنچنان پرداختند که مورد تحسین و آفرین شاهانه
و مصدر الطاف خسروانه گشته مشهور آفاق شدند و انتظام عدل و داد بآن صورت صورت پذیر گردید
که مزیدی بر آن متصور نباشد در سنه یکهزار و دو صد و ... بجهان فانی را بدرود فرمودند آنا محمد
ذوالفقار خان بهادر بعد رحلت پدر عالیقدر خویش از فرط الطاف حضرت مغفرت منزل بر مسند
نیابت رسالت سرفراز و ممتاز و مباهی گشته اند مفخره مانا که نزد در میزان ادراک هر دو یله مخالف
یکدیگر سنجیده از حق و باطل بعدل تقدیری چنان بتعدیل در آورد که تا این زمان گاهی از زبان احدی

از علمای نامور لکهنو جد اعلای ایشان استاد فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه دهلی بودند که در
معاش ایشان پنجاه و دو دیهه از سرکار بادشاهی انعام بود حکام لکهنو مثل شجاع الدوله وغیره ضبط
نموده تباه ساختند پس ایشان در عالم ابتدای شباب وارد حیدرآباد شده مورد مرشدزاده آفاق
سلیمانجاه بهادر گردیده ملازم سرکار گشتند و به ماهه معقول سرفراز شدند و تا شرح سلم وغیره بدرس
آنحضرت پرداختند بعد چند سال نوکر دیتین صاحب انگریز تعلقدار لبت لک روپیه سرکار گشته بکار
دار الانشاء معمور شده مدتی بادراک کلیات و جزئیات تعلقات لکها روپیه شبانه روز مصروف مانده
بعد برهمی تعلقات از صاحب مذکور خانه نشین اند در علوم عقلی و نقلی ممتاز و والد ایشان مولوی
عطا حسین و جد ایشان مولوی محمد اعظم حسین و جد اعلای ایشان مولوی محمد عظیم ساکن قصبه لاهری
از سرکار جهان آباد کر استاد بادشاه بودند همه صاحب مدرسه و بتدریس خلایق معمور بودند تاریخ
رحلت محمد عظیم مذکور اینست ~ چون محمد عظیم صاحب علم + در جهان دیگری نموده لعلم +
سال نقلش چو از خرد جستم + گفت هاتف برفت رونق علم +

## مولوی مظهر

اکثر از ساکنان قمرنگر کرنول در آنجا نیز بخدمت شایسته دیوانی غلام رسول خان حاکم آنجا معمور بوده
چون انقلاب طبیعت از طرفین بوقوع آمد بعد رحلت جناب حضرت مغفرت منزل وارد بلده حیدرآباد
شده بملاقات مهاراجه بهادر راجه چندو لعل فایز گردیده پسند خاطر گشتند و به ماهه سه صد روپیه مبذول
الطاف شده در سوال و جواب تعلقداران سرکار و درستی معاملات ایشان مقرر اند در جامعیت
علوم و کمالات و قابلیت معاملات فرد کامل سلیم الطبع عمیم الاوصاف در سبک کارهای افتادگان
روزگار بدل توجه دارند معهذا از بلده حیدرآباد از قدردانی حضور پرنور قریب یکصد علما و فضلا
و ارباب علوم عقلی و نقلی به ماهها بتغیر القدر تقدیر ملازم هستند نظر بطول کلام ذکر چند کس تحریر بر آمد

از ابتدای شباب متوجه تحصیل علوم گردیده در عرصه چند سال مشهور روزگار گشته مرجع خلایق گردید
کمالات حقایق و عرفان و استحقاق و ادراک شریعت و طریقت آنجناب از اشعار فارسی و هندی
اردوی خاص از قصیده و غزل و رباعی و غیره آنحضرت مانند نور آفتاب تابان و درخشان و ظاهر
است هر ذوالفهم که بادراک فهم خویش فکر کند بجان سخن رسد سوای این حسن اخلاق و تهذیب و مروت
و آدمیت از ملاقات آنجناب هویدا میگردد در قرات کلام شریف یکتای عهد خود و تصانیف عربی
و فارسی و هندی آنجناب مشهور آفاق معهذا در بر آمد کار ارباب احتیاج بدی یا درمی یا قدمی
یا قلمی مستثنای زمانه اند که اینقدر مه خیلی مشکل تر است علی الخصوص درین وقت که پدر برای پسر
زبان سعی و کوشش دراز نمیکند تا برای غیر چه کند در علم حقایق و معرفت الهی نکاتی چند از زبان
آن واقف رموز خفی و جلی بوقت خلوص ملاقات بر می آیند که دل بیقرار شده میخواهد که همین
وقت از سینه بر آید و ترک علایق کند و به معبود حقیقی خود وصلت جوید و دیگر از خیال بیهوده
دنیا کناره گزیند الغرض ذات والای آنجناب مغتنم عهد است او تعالی شانه بسیار سلامت دارد که تخلص
فیض اسم با مسمی دارند عاصی را بدل رسوخ است مریدان آنحضرت نیز بسیار اند که بمراد دلی فایض گشته
اند اشعار آنجناب در تذکره احوال شعرا بخیر خواهد آمد ان شاء الله تعالی که پهلو بمذاق خواجه حافظ
شیراز میزنند

## مولوی بسم الله

از ساکنان برهان پور در بلده حیدر آباد ورود فرموده در مسجد متصل شکر گنج شمس الامرا بهادر امیر کبیر
مقام گزیده بدرس طالبان علم پرداختند حضرت متوکل صاحب اخلاق پسندیده خوش تقریر به جمیع
صفات بزرگانه موصوف

## مولوی عماد الدین جبین

## مولوی محمود عالم

از جملہ محمودان زمانہ مخصوصان دورانہ استاد حضور پرنور ادام اللہ اقبالاہ اند و در بنولا برای درس مرشد زادۂ بلند اقبال حاضر اند و در علوم عقلے و نقلے فرد کامل منتخب روزگار بکمال فروتنی بنہایت اخلاق مشہور و معروف اند

## مولوی پیر احمد ولایتی

از ولایت پیشاور و غیرہ وارد حیدرآباد گردیدہ مشہور بلدہ حیدرآباد گشتند جامع علوم فضیلت آنجناب مانند آفتاب جلوہ ہا دارد کم بنظر آمد بلکہ در بنولا در بلدہ فرد یکتای بی ہمتاست کہ سراپا مجسم باخلاق و فروتنی است اعتصام الملک بہادر عرض بگی حضور در مکان خود فرود آوردہ براسہ کتبہای معتبرہ خوانده اند الحال حسب الحکم حضور پرنور بنیابت شریعت پناہ بلدہ حیدرآباد مامور گردیدہ اند

## مولوی عبد العلے خان

فرزند ارجمند مولوی کرامت علیصاحب موصوف باوجود ابتدای شباب جامع علوم و منبع کمالات و اخلاق صاحب طبیعت کاملہ الولد سر لابیہ عبارت از خان مذکور است اللہ تعالی بمراد دلی والدین سازند کہ سعادتمند داین است و مولوی صاحب از اولاد حضرت جعفر طیار ہستند

## مولوی حافظ محمد شمس الدین فیض تخلص

از کاملان زمانہ و عارفان دورانہ فرد کامل منتخب روزگار جامع علوم عقلے و نقلے منبع کمالات صوری و معنوی بزرگان ممدوح در عہد حضرت مغفرت مآب و حضرت غفران مآب بتوقیر و عزت تمام بحیات لائقہ مشمول عواطف شاہانہ بودہ بر وقت موعود امر الٰہی را لبیک اجابت فرمودند مہند احوذا آنجناب

که هیچ از خفی و جلی پوشیده نمی ماند بعد تحقیقات و ثبوت امر حکم مطابق حکم شرع شریف میفرمایند و فضیلت علمی بدرجه است که از عقلی و نقلی سر مو مخفی نیست حضوری علوم را نهایتی ندارد سوای این باوجود جوهر ذاتی در اخلاق پسندیده و افعال حمیده و دوستی دوستان و محبت محبان و طلاقت لسان و فصاحت بیان و خوش لباسی و خوش خوری و خوش اختلاطی فرد فرید روزگار شکلاهر روز چیزی از اطعمه لذیذه اختراع نو خود تیار کرده با اقربا و آشنایان و محبان خورده و خوراینده محظوظ میشوند دل نمیخواهد که یک لحظه از صحبت مولوی صاحب موصوف جدا شود در برآمد کار احبا بدل متوجه عالی همت بذاته بجمیع صفات بزرگانه موصوف

## مولوی اکبر

ساکن بندر مبارک سورت چون به پیشگاه حضرت خلیفة الرحمانی اکبر شاه بادشاه غازی بشرف اندوز دربار جهانمدار ظل الٰهی گشتند از فرط الطاف خاقانی و عنایات شاهانی بخطاب ملکی و دولائی و منصب مناسب سرفراز گردیدند و هرگاه با اسباب امارت از فیل و اسپ و پالکی و دیگر اسباب لابدی خویش وارد بلدهٔ حیدرآباد گردیدند راجه چندولعل مهاراجه بهادر بکمال قدردانی مقدم گرامی را مقدم دانسته بمنزلی لایق فرود آورده بسرور موفوره ملاقات سر دست هفده روپیه روز بعنوان یومیه برای اخراجات ضروریه مقرر نمودند و چنان تقرر یافت که در مکه مسجد بروز جمعه بعد ادای فریضه وعظ بلیغ میفرموده باشند و خلقت خدا بسیار جمع شده مستفیض سعادت میگردیدند معهذا سلسلهٔ بیعت قادریه دست بدست آنحضرت جاریست با اینهمه بسیار با اخلاق ارجمند و اشفاق دلپسند خوش مزاج خوش تقریر فصاحت و بلاغت کلام بدرجه تمام دارند حضور پرنور را نیز توجه بسیار بحال آنجناب است اکثر با ستفسار احوال میپردازند که بجمیع اوصاف بزرگانه

موصوف اند

مراد مصنف صاحبزادهٔ اکبر شاه غازی خلف عالی گهر شاه عالم است که در سنه ۱۲۳۵ هجری وفات نموده فقط حرره [illegible]

عمر چهار ساله رسیدن محض عنایت ایزد ولیت بهر جمعه موافق قاعده مستمره والد ماجد مرحوم خود در مسجد
جامع بنهایت فصاحت و بلاغت بیان کلام شریف و حدیث مینمایند که اکثر در ماه رمضان المبارک برای
برای نشست و برخاست که هر نزدیکی منبر میخواهد فساد میشود منجر بشمشیر و خنجر میگردد اگرچه بیان
مولوی صاحب مرحوم مولوی حیدر صاحب لا بیان بوده که تا الی الآن هیچکس باین فصاحت و بلاغت
علی الخصوص در میان علمای حیدرآباد منظر نه آمد اما ذات مولوی ظهور نیز بمقتضای الولد سر لابیه
غنیمت است کم نیست با اینهمه اوصاف خوش خلق کشاده طبیعت سیر فکر با هر کس که صحبت شود خبر
گیران حالش نهایت میباشند افعال حمیده الشان پسندیده خاطر کهین و مهین علی الخصوص با مهاراجه
بهادر بسیار الفت و محبت است که همواره ذکر الشان بخوبی تمام بعبارت بیان می آرند ✤ ✤

## مولوی کرامت علی

متوطن خاص شاهجهان آباد از خوبان زمانه بزرگان الشان نیز صاحب خدمات بودند و او خود نیز
در عمله انگریز بهادر بخدمت شایسته عدالت مامور بودند اما درین عهد میمنت مهد بندگانعالی مدظله العالی
حضور پرنور ادام الله اقباله از وطن خویش وارد بلده حیدرآباد گشته بملاقات راجه چندو لعل مهاراجه
بهادر فایز گردیده بسیار بسیار پسند خاطر گشتند و بعد چندی بخدمت عدالت از پیشگاه حضور پرنور بارباب
شده فایض گردیدند یعنی بعدالت بیرونجات بلده حیدرآباد با تمامی محالات و قصبات و قریات
و غیره از گشت و خون و اندرون بلده از دزدی و قطاع الطریق مفسدان و خونیان و دیگر
امورات قضایای قصبها و غیره اطراف و جوانب بلده مذکور و ممالک محروسه سرکار مامور کار و بار اند کچهری
عدالت در مکان اسلام بازی مقرر یافته با تمامی کارخانه محوله خود مصروف عدل هستند اما آنقدر
سعی موفوره در ادراک و استحقاق و دریافت هر هر معامله ادنی و اعلی جزئی و کلی بعمل می آرند

باصبیهٔ حضرت سید نور الاصفیا صاحب مرحوم کتخدا گردیدند و باهمه امرا و خوانین اتحاد بهمرسانیده عزیز
دلها گشتند از نزد امیر کبیر دو صد روپیه ماهوار مقرر بود و امیر الامرا امیر الملک بهادر نیز ماهوار میرسانیدند
چون قضا وارد گردید دفعتاً بعارضهٔ مهلکه رخت هستی بربسته در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و شش
هجری بسیر جنت خرامیدند تا الی الآن مانند آنجناب احدی بنظر نه آمد جامع علوم عقلی و نقلی خوش
لباس خوش مزاج طلاقت لسان را شرح و بیان نیست بحر مواج است که بهزاران تموج موج بر موج می زد
با اینهمه با اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده مشهور روزگار شب کتخدائی عاصی محرر اوراق تشریف آورده
دعاها خوانده عطر گران بها بدست مبارک خویش بر رخت طاش عاصی مالیده سرفراز فرمودند بعد رحلت
آنجناب جاگیر و ماهوار بر اولاد تقسیم یافت نصفی به پسران خورد که از بطن صبیهٔ حضرت اصفیا صاحب اند
و نصفی بنام مولوی ظهور خلف الصدق بزرگ مرحوم مغفور که احوال ایشان هم بقلم می آید ✢ ✢

## مولوی ظهور لکهنوی

خلف الصدق و مهین پور مولوی حیدر لکهنوی است احوال بزرگان انخاندان در احوال مولویصاحب
مسطور بقلم آمد ایشان بعد انتقال والد خود بکمال بیقراری وارد بلدهٔ حیدرآباد شده بعد ادای ایام
تعزیت بملاقات مهاراجه بهادر رسیدند بهادر مذکور از فراست و خردمندی و ادراک علوم عقلی و نقلی
و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وجاهت شان بسیار بسیار خوشوقت شده قسمیکه با مولویصاحب
مرحوم شرائط اتحاد بجا می آوردند بهمون طور با ایشان بسلوک در آمدند و جاگیر دوازده هزار روپیه
را تقسیم نمودند که گذشت معهذا مولوی ظهور مذکور با آن لیاقت و برخورداری و سعادتمندی با والده
خود و برادران خود از وفات عزیز خویش بسر می برند که همه ها هیچ جدائی را تصور نکرده مجموع مشاور
باهم باتفاق موفور اند الغرض ذات مولویصاحب مسطور مغتنم است درین عالم شباب به لیاقت

دربلده لکهنو فرنگی محل خاص مکان بود و بس اینجانند انست والد ماجد آنجناب مولوی مبین مشهور
روزگار اند الغرض مولوی صاحب موصوف از لکهنو بزیارت حرمین شریفین رفته بعد حصول سعادت
طواف و زیارت و مراجعت درمیان دریای شور گرفتار طوفان شده همه اسباب و کتب وغیره بغارت
داده در عالم بے اسبابی داخل بلده حیدرآباد گردیده در مکه مسجد وعظ بلیغ و بیان تفسیر آیات قرآن
شریف بعد ادای فریضه جمعه بآن فصاحت و بلاغت نمودند که تمامی اعزه سلطنت و همه حاضرین مسجد
محو حیرت شده لب به تحسین و آفرین کشادند در آن فتنه فساد مهدویان چنچل گوڑه
عنقریب بوقوع آمده بود از اجماع سامعین وعظ آن جناب ثابت جنگ رسل صاحب
فرنگی وکیل صاحبان انگریز بخدمت مهاراجه بهادر گفته فرستاد که بسبب این مولوی اجماع کثیر بروز جمعه
که در مکه مسجد میشود مبادا فتنه و فساد تازه بوقوع آید این چه مقدمه است دریافت فرمایند از راه خیرخواهی
دولت ایما نموده شد مهاراجه بهادر بعد دریافت حال که صرف هدایت خلق منظور است و هم تصفیه از
وکیل مذکور باستصواب حکیم باقر علیخان و شرف الدین خان گردید و نیز بملاقات مهاراجه بهادر که
نهایت پسند کردند چنان مقرر شد که در مسجد جامع بلا اندیشه بیان نموده باشند و بعد ایام چند
یکهزار روپیه ماهوار از سرکار دولتمدار برای اخراجات مقرر شده هرگاه موافقت کلی با مهاراجه بهادر
بظهور آمد در عوض ماهوار جاگیر دوازده هزار روپیه موضع بهامنی ٹپه و بورم پیٹھ وغیره دیهات بیر
حاصل متعلق بلده عنایت گشت که به کارخانه امارت جلوه افزای ریاست گردیدند معهذا آنچه که بیان
آنجناب بفصاحت و بلاغت بود خارج از اظهار و بیان است روز جمعه در جامع مسجد یک وجب
زمین برای نشستن مردم از کثرت خلایق نمیرسید و تنگی مشکل تر بود خصوصا در ایام ماه مبارک
رمضان اکثر بسبب وفور خلق الله صورت خانه جنگی بظهور آمده آیات قرآن شریف را با دقایق و
انواع و اقسام بیان میفرمودند مدتی بهمین طور اوقات عزیز خود را بسر برده بخوشحالی گذران اوقات نموده

حکیم الممالک برادر کلان عاصی خواجه عبد القادر خان شاگرد آنجناب بودند که با والد عاصی نهایت محبت داشتند اما در عهد بابا بابی عاصی بحضور حضرت مغفرت منزل عاصی را نیز قانونچه ملا چمنی برابر سه درس داده بودند زبان را و قلم را قوت و طاقت تحریر و تقریر آنجناب نیست لهذا اکتفا بر همین فقرات چند نمود در هر علم حاشیه آنجناب و سالها مشهور آفاق اند که خلق الله مستفیض می شود

## مولوی صفدر اورنگ آبادی

از بزرگان عصر بودند چون وارد حیدرآباد شدند مرشدزاده آفاق عالیجاه بهادر بکمال اشتیاق یاد فرموده مورد الطاف بیکران ساخته جلیس و ندیم خود فرمود علم عقلی و نقلی باتمرتبه داشت که هیچکس به مذاق گفتار و لطف تکرارش نمیرسید زاهد عابد حق گو اکثر بملاقات حضرت سید نور العلی صاحب قبله فایز میگردید در علم حدیث شریف فرد کامل عهد خویش بود در سنه یکهزار و دوصد و دوازده هجری بجنت خرامید فرزند خلف مولوی صاحب مذکور احمد صاحب از ابتدای نشو و نما آثار رشد از ناصیه اش ظاهر بود تا حین حیات پدر بزرگوار خود چند نسخه صرف و نحو خوانده بعد ازان بشوق ذات خویش بجمیع علوم ادراک بهم رسانید علی الخصوص در علم حدیث شریف مرتبه استحقاق از محدثان حرمین شریفین حاصل نموده در ماه ربیع الاول وغیره به فصاحت تمام در میان مسجد حضرت قبله مرحوم مغفور جناب مولوی سید نور العلی صاحب بیان سیر مینماید که خلقت خدا و اهل حسنات میگردد محدث حافظ عالم بذات خود به جمیع اخلاق پسندیده موصوف در بر آمد کار اهل احتیاج سعی موفوره بجا می آرد عاصی را از بزرگان رسوخ دلیست لهذا فقره چند بقلم آورد که گمان فضولی کلام نشود ✢ ✢ ✢

## مولوی حیدر لکهنوی

از نام آوران علمای هند که سلسله بزرگان آنجناب به مولانا عبد العلی ملک العلما قدس سره میرسد

وحکیم لطیف حسین خان وحکیم محمد اکبر حسین خان خلفان حکیم منان صاحب مغفور وحکیم رضا علیخان وحکیم
بنده علیخان لکهنوی ورام بهٹ وونکٹ رام مصریان عید گاه کهنه وغیره واین عاصی سراپا معاصی
مولف این تاریخ که شبانه روز باریاب حضور پرنور بود همه باحاضر بودند و هر روز صحبت عجیب وغریب
تا برخاست دربار در میان میماند پس درهمون ایام مولوی صاحب موصوف بعد داخل شدن حضور
پرنور بدولتخانه عالی در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری رخت هستی بسفر هستی بربست
هر چند بے نفسے ونکسر نفس مولوی صاحب مذکور را نهایتی نبود مثلاً در سواری میانه خود سوار میرفتند
وغریبی در راه آمده گفت مولوی صاحب اینوقت مرا میانه بسیار ضرورست بدهند همونوقت مولوی صاحب
از میانه فرود می آمدند و میانه را حواله سایل میفرمودند و هرگز ملال برخاطر نمی آمد بلکه خوشنودی ظاهر میشد
پس هر وقت که منظورش باشد بکار خود دارد و مولوی صاحب پیاده پا تشریف میبردند معهذا باحضرت
مغفرت منزل نیز بهمین بی نفسے مکالمه مینمودند که مغفور مدار المهامی بود تا بدیگری چه باشد و آنحضرت
نیز پرداخت بسیار میفرمود الغرض مانند مولوی صاحب مغفور مرحوم هیچکس بصفات حقایق آیات نظر
نه آمد فرزندان آنجناب همه بصفات موصوف خصوصاً سید صاحب همین پور خلافت آنحضرت ذکر ایشان
در احوال حکما خواهد آمد انشاالله تعالے

## مولوی میر ابوتراب فاضل

از مشاهیر روزگار مرتبه فضیلت آنجناب از درجه اعلے درگذشته بدرجه اعلای اعلی رسیده که هیچکس
بمقابل آنجناب نبوده چون بزیارت حرمین شریفین فراغت حاصل نموده وارد حیدرآباد گردیده
همواره مشغول درس وتدریس میبودند میر عالم بهادر نیز مطالعه کتب فقه از آنجناب مینمود وعلی هذا القیاس
هزارها در تلامذت آنحضرت مشرف اند اگرچه در ایام حیات والد ماجد حکیم باقر خان مسیح الدوله

فرزند ارجمند مرتبه بلند خلف الصدق آنحضرت پرتو جمال و جلال والد ماجد خود است که درین زمان
ابتدای عالم رشد و تمیز بجمیع صفات پسندیده برگزیده و خصایل محامد محمود اعلیحضرت را پیش نهاد خاطر
خویش ساخته بعینه در گرفته ستشای روزگار گردیده قدم بر قدم نعل بالنعل مشهور آفاق نیل طاق
نه رواق شده الحمد لله والمنه که عاصی سراپا معاصی را دست بدامن آن پاک دامن است و تعالی شانه
سایهٔ عاطفت عالی که در نفس الامر نمونه ظل ظلیل رب الجلیل است تا ابد الدهر بر سر معتقدان بحال قایم
و دایم دارد بمنه و کرمه آمین

## ذکر فضلا و علماء مولوی قطب الدین دهلوی

از خوبان روزگار در حق گوئی فرد کامل که بر آنجناب اینمعنی ختم شد دیگر هیچکس بنظر نه آمد در عهد حضرت
غفران مآب آن سید صحیح النسب عالی نژاد از دهلی وارد بلده حیدرآباد گشته از کمالات خود در عرصه
چند روز باریاب حضور پرنور گردید و مشهور آفاق شد و نهایت پسند خاطر مبارک در آمد و همواره
مصاحب آنحضرت می بود بعد رحلت جناب غفران مآب در عهد حضرت مغفرت منزل نیز در معالجات خاص
مامور به صحبت میر عالم بهادر معزز و موقر بوده براست گوئی مشهور گشت که هرگز در سخن حق خاطرداری
میر عالم بهادر مدار المهام سرکار نمی نمود تا بخاطرداری دیگری چه رسد و بر آمد کار خلق الله از میر عالم
بهادر بسیار بعمل می آورد و میر عالم بهادر را نهایت محبت از راستی با مولوی صاحب موصوف بود در سنه
یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری چون مزاج وهاج حضرت مغفرت منزل از وجع مفاصل بیمار گشت
و برای تبدیل مکان از دولتخانه عالی بدولتخانه قدیم تشریف فرما شده تا دو سال در آنجا اقامت
فرموده در ان ایام در دواخانه سرکار مولوی صاحب مذکور و محیی الدوله عزت یار خان و معالج خان
و حکیم غلام حیدر خان شاگرد رشید مولوی صاحب مسطور و حکیم باقر علیخان ولد حکیم محسن خان مرحوم بادشاهی

و حکیم

سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هشت هجری نسبت بضیای خود هزارها چراغ ابنای شاهراه هدایت منور کرده است
و هر روز زیاده تر سکینه او تعالی شانه بفضل خود ذات گرامی والای آنجناب را بسیار بسیار سلامت
دارد که خلقت ممالکت دکن خصوصاً مردم حیدرآباد از پرتو جمال آنحضرت از آفات و بلیات مصون
و مامون اند آمین چون قلم را قوت تحریر صفات ملکیه آنجناب نیست از هزار یکی و از بسیار اندکی بقلم آورد

## حضرت شاه جناب غلام جیلانی الحسینی

از اولاد امجاد حضرت خواجه بنده نواز گیسو دراز بزرگان آنجناب مانند آفتاب بجلوه ظهور در آمده
مدتی رهنمای شاهراه شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت گردیده پرده بر روی اظهار کشیده اند
و آنجناب از ابتدای سن رشادت و کمال عقل و کیاست مسند هدایت را زیب و زینت داده عالمی
را فیضیاب معرفت و حقیقت ساختند سبحان الله برگزیدگان خدا را فیض از مبداء فیاض است
ذات آنجناب آفتاب کمالات صوری و معنوی است که بذات فیض عام خود عالمی را منور ساخته در علم
عقلی و نقلی و عربی و فارسی یکتای روزگار و در کمال شعر گوئی و نثر آرائی مانند و مثل آنحضرت
بچشم انصاف دیگری بنظر نه آمد که تصنیف ها دارند شجاعت و سخاوت غلامان درگاه والا جاه آنحضرت
اند که گاهی از عتبه فلک رتبه جدا نمیشوند اخلاق پسندیده و افعال حمیده و فروتنی حال و عجز و انکسار
و شفقت بر حال مظلومان و خبرگیری حال ایشان شانه روز مد نظر عالم پرور آنحضرت است که احدی
ازین عنایات بیغایات محروم نمیرود در مقدمات کشف ظاهری و باطنی و کسب و کمال خفی و جلی
و رموز دانی عالم دیگر که مراد از مشاهده مجاهده و معامله نفس بشری است ذات فیض آیات آنحضرت
ضیا بخش مصباح هدایت و ارشاد و نور افروز شمع محفل ایجاد بر مطیع و منقاد است که زبان قلم از افهام
حال بر سجود دارد و معهذا ذات عالیه درجات مکرمت آیات جناب حضرت شاه غلام صمدانی الحسینی

که ذات بابرکات آنجناب در زهد و تقوی و تورع و تقدس و قناعت و عبادت و طهارت و بے
نفسے و بی طمعی و در جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده مانندی و نظیری ندارد و درین زمانه که سنه
یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است هیچکس چه در ممالک دکن و چه در فسحت آباد هند بنظر ارباب
ادراک و اصحاب استحقاق در نه آمد تا بممالکت دیگر چه رسد صایم الدهر قایم اللیل عبارت از آنجناب
است و بس لغذا مریدین آنحضرت که در چهار طریقه حلقه بگوش ارادت و بیعت میشوند از هزارها گذشته
و آنا فانا هر روز ناشیح زاید اند و هر روز دو وقته قریب دو صد کس طعام از باورچیخانه آنجناب بغیر
مشقت و محنت میخورند در تحقیقات قراءت قرآن شریف و کلام مجید از هفت قراءت مثل آنحضرت
احدی خبردار و محقق نیست ترجمهٔ قرآن شریف بزبان هندی اردوی خاص چنان تصنیف فرموده
اند که صدها مردم ترجمه خوانده از اوامر و نواهی و قصص کلام الهی آگاه شده عمل میکنند انهم از خصایص
حسنات آنجناب است اکثر حضور پرنور بملاقات سر در میشوند و خادمانها میفرمایند که توکل محض بر ذات
خدای کریم دارند کسر نفس تا بدرجه است که باوجود حاضر بودن سواری پالکی و میانه و رتهه وغیره
هر آن و زمان بارها هر روز پنجشنبه برای زیارت بزرگان تا بروضه حضرت شاه یوسف صاحب و شریف
صاحب با همه خادمان پیاده پا تشریف می برند و لباس آنحضرت سوای جبه و دستار و دو پٹه
سفید گنده و زیر جامه گنده سوی دیگر منظر نه آمده و شالها در راه خدا بخشش غربا میرسانند
هرگز پسند خاطر مبارک نیست در برآمد کار ارباب احتیاج بدامی یا درمی یا قدمی یا قلمی سعی در هر خانه
آشنا و ناآشنا هر که باشد عذر نیست عاصی محرر و مؤلف این تاریخ الطیفه بدل الهام شده که والد
بزرگوار آنجناب میر کریم الله خان موصوف خوابی که درباره روشن بودن چراغ جامع مسجد برانور
مشاهده کرده بودند و نفس الامر و حقیقت آن مسجد جامع مسجد بلده حیدرآباد بوده و چراغ ذات
بابرکات آنجناب بوده که در جامع مسجد بلده مذکور فرخنده بنیاد روشن شده تا این زمان که

عرق مخالفت بحرکت درآمده بساحری که بانی مبانی ابتکار سحر بود در گرفتند که تو چگونه کار خود کردی
ودینجا که صورت بصورت دیگر جلوه گر شد هیچ کار بر ضامندی ما بر نه آوردی او جواب داد که اثر کار
من یک بچه بود که بوید است اما میدانستم که خالق مختار در عوض آن ناقص الخلقت بچه دیگر صحیح
سالم کرامت فرماید این تقدیر شما و تقدیر پدر و مادر طفل است و بس حاصل اینکه مخالفین و معاندین
درباره عداوت آنحضرت از خود قصور نمودند اما حق سبحانه تعالی روا نداشت که امر هدایت منقطع
گردد و بعد از العبد نزول آنحضرت یک سال منقضی شده بود که میر کریم الله خان موصوف والد آن
حضرت رحلت فرمود پس آنجناب بعمر بست و شش سالگی از طواف بیت الله شریف زاد الله شرفا
وتعظیما دفعه اول مشرف شده فراغت حاصل نموده بابت عمار احبا و اقربا در سنه یکهزار و دوصد و شانزده
هجری با اهل و عیال خویش وارد بلده حیدرآباد شده اقامت ورزیدند و در قصبه قندهار صوبه
حیدرآباد هم رفته بخدمت شریف جناب مولانا رفیع الدین قدس الله سره به بیعت مشرف گشته
بخلافت چهار طریقه قادریه و چشتیه و نقشبندیه و رفاعیه فایز گردیدند و باز وارد حیدرآباد شده
خود را و کمالات خود را از مردم بآن درجه مخفی و پنهان میداشتند که اثری از آن بنظر هیچکس نمیرسید
بلکه بوهم و خیال هم نمی آمد اما بقول شاعر شعر اگر بر شک گردد پرده صد توی بود کی غمازی از صبا
پرده اش بوی : ضیای آفتاب و ماهتاب از هزار پرده پرده دری میکند چون منظور خالق
بیچون چنان بود که هزارها مردم بفیض عام آنجناب مستفیض شوند و راه هدایت پویند خود بخود اشتهار
کمالات آنجناب مشهور آفاق شد و خلقت خدا رجوع بآنجناب گشت از انجمله اندکی اینکه قریب
دو صد کس کفار اشد بوقت اسلام آوردن غلام مرتضی کشدار مرحوم همه ها خود بخود از توجه آنحضرت
بردست پر فیض آنجناب بیعت کرده مشرف باسلام شدند و مقبول دو جهان گشتند حالا هم در هر ماه
دو کس چهار کس بهدایت آنجناب باسلام مشرف میشوند چرا فیض عام آنحضرت جاری نباشد

وامری بی رضای ایشان صورت نمی بست بعد شهادت نواب شهید در برهان پور آمده اقامت
ورزیدند اما میر کریم الله خان فرزند آنحضرت در عمر شصت سالگی به بشارت بزرگی و نیز بمعاینه
رویای صادقه خود یعنی میر کریم الله خان موصوف شبی در اقامت برهان پور خوابی دید که بادی
مخالف تند در بلدهٔ مذکور وزیده چراغهای تمامی بلده ازان باد خاموش شدند مگر یک چراغ
در جامع مسجد برهان پور مذکور بنهایت نور و ضیا روشن و قایم است که هیچ آسیب هوای
مخالف تند بآن چراغ اثر نمیکند بعد بیداری تعبیر خواب خویش چنان خود ثابت نمودند که
هر چند این شصت ساله ام و زوجه ندارم اما در تقدیر من معلوم میشود که انشاالله تعالی اولاد
خواهد شد و کاشانهٔ من از چراغ فرزند منور خواهد گشت اما در خانهٔ کسانیکه علاقه با مسجد جامع
این شهر برهان پور دارند تجویز مناکحت باید کرد چون علاقه مسجد مذکور به خواجه صدیق ملقب
به میر غلام محی الدین خان نبیره خواجه هاشم قدس الله سره بود و یک دختر ناکتخدائی است و نه
ساله هم داشتند میر کریم الله خان مسطور بکمال آرزو بمناکحت پرداختند ازان عفیفه در عرصه
دو سال جناب حضرت میر شجاع الدین حسین موصوف زاد الله برکاته متولد شدند الغرض والده
آنجناب هم عالیخاندان از سادات صحیح النسب اند طرفه ماجرا اینکه مخالفان اقربای آنجناب که
بسیار بودند نمیخواستند که دریخاندان چراغ هدایت روشن شود لهذا الوقت بودن آنحضرت
در شکم والده خویش سحر کنانیدند که فرزند صحیح الخلقت پیدا نشود وقتیکه آنجناب قدم از عدم
بشهود نهاد باظهار دایه و از بیقراری مادر چنان معلوم گشت که چیزی دیگر نیز در شکم مادر است
شاید بچهٔ دیگر بوده باشد پس والدهٔ آنحضرت بر خاک تململ مشغول طپیده دعاها میکردند تا اینکه بچهٔ دیگر هم
برآمد اما ناقص الخلقت و ضعیف الاعضا بیجان بوده القصه چون خبر تولد صحیح و سالم شدن آنجناب
و ناقص الخلقت برآمدن بچهٔ دیگر و بحالی و خیریت مزاج آنحضرت و والدهٔ بزرگوارهٔ آنحضرت بسمع مخالفان رسید

هر چند آنجناب بهیچ وجه اظهار حسب و نسب خویش نمیفرمایند اما چون عاصی سراپا معاصی مؤلف این
تاریخ را اعتقاد واثق بجناب آنحضرت است تلاش بسیار نموده مانند آب حیات بهم رسانید لیکن
بهزار خون نابه جگر تا یادگار روزگار باشد و مؤلف را سعادت کبری نصیب شود الغرض ذات
آنجناب موجب برکات است از سادات علوی حسینی که جد بزرگ اعلای آنحضرت میر جلال الدین
علیه الرحمه از اولاد حضرت خواجه احمد یسوی قدس الله سره العزیز که احوال آنجناب در کتب بسیار
مرقوم است بوده اند اما میر جلال الدین موصوف در عهد سلطنت جنت آشیانی جلال الدین محمد اکبر شاه
بادشاه هندوستان وارد سرکار سرکار ماندو من مضافات صوبهٔ مالوه شده از سرکار بعهدهٔ
شریعت قضا مقرر گشتند بعد پنج پشت نبیرهٔ آنحضرت سید محمد دایم که در چهارده سالگی در علم و فضل و
کمال یکتای خاندان و بی نظیر خویش بودند بسبب غمازی شخصی در پیشگاه سلطانی باینمعنی که در کم
سالگی بسرانجام قضا چگونه ایشان میرسند دیگری تجویز شود خود وارد شاهجهان آباد گشته بافردوس
آرامگاه محمد شاه بادشاه ملاقات حاصل نموده بسیار پسند خاطر مبارک سلطانی گشته بخدمت
موروثی خویش باستقلال تمام مامور گردیدند معهذا بوقت اقامت دهلی بخدمت حضرت شاه
یار محمد خلیفه جناب حضرت نظام الدین ثانی قدس الله سره بخلافت چند طرق نیز مشرف شده
بوطن خویش بلباس درویشانه رسیدند والد ماجد آنحضرت سید میرزا فرمودند که ای فرزند جگر
پیوند وای سرور سینه ارجمند من هرگاه شما این لباس درویشی اوقات عزیز خویش بسر خواهند برد
پرورش خاندان بزرگان شما کدام کس خواهد کرد و چگونه خواهد شد معهذا آزردگی خاطر شما هم
نمیخواهیم پس مناسب آنست که تا سه لباس دنیوی می پردازند و بالفنا مشغول حالات خود باشند
لهذا بر طبق رضامندی والد خویش لباس دنیوی اختیار کرده بدکن آمده بمصاحبت نواب
ناصر جنگ شهید چنان پرداختند که بی شورت و صلاح سید محمد دایم موصوف کاری بوقوع نمی آمد

از رونق افزای آنحضرت مراد دلی و مقصود کلی حاصل آمده بارادت فایز گشتند و خواستند که مقام آن
حضرت همیشه بلده حیدرآباد باشد که ساکنان اینجا از آفات و بلیات محفوظ باشند اما چون عظم الامرا را
انتظام ما فی الضمیر از قدیم بود در حضور پرنور عرض کرد که اگر همین حضرات و کثرت مریدان حجاب که مطیع
و منقاد مولوی صاحب اند مقام و مسکن ایشان بلده حیدرآباد باشد دیگر باشند حکم حاکم سرمو جاری
نخواهد شد و بلکه احتمال امور دیگر است که بهیچوجه اصلاح پذیر نخواهد شد آینده هرچه مرضی مبارک از آنجاکه
رای مدار المهام در امور سلطنت و انتظام ریاست پذیرا میباشد حکم شد که جناب اراده وطن خود فرمایند
آنجناب در همون ایام روانه وطن خویش بقصبه قندهار گشتند قدرت کامله جناب اقدس الهی و تصرف
برگزیدگان ایزدی اینست که در عرصه چند روز اعظم الامرا ارسطوجاه نیز رهرو راه فنا گشت پس
آنحضرت در آخر عهد حضرت مغفرت منزل بنجریار و استدعاء شمس الامرا امیر کبیر وارد بلده شده در باغ
مقبره جان علیخان مرحوم فرود آمدند و در آن ایام از بصارت ظاهری چشمان معذور شده بودند
کثرت خلایق هم که آنقدر نبود محض مخصوصان حاضر میشدند چراکه خود آنحضرت را اجماع خلایق منظور
نبود و عاصی معه حکیم عافیت طلبخان در باغ مقبره مذکور بعد نماز عصر بشرف قدمبوسی مشرف گشتیم
جمالی دیدیم که دیگر بنظر تا حال نه آمد و بمصداق آیه کریمه جلوه میکرد مَا هٰذَا بَشَرًا اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلَكٌ
كَرِيْمٌ بعد بیعت خاندان امیر کبیر که اصل مدعای ورود همین پیش نهاد خاطر شریف بود چون روانه
قندهار شدند فی الحقیقت روانگی ملک بقا بوده در همونجا رحلت فرموده مدفون گشتند فرزندان
آنحضرت مقیم مقام ارشاد اند و امیر کبیر گنبد عالیشان بالای مرقد مبارک باحداث در آورده اند
سال بسال عرس بتکلف میشود

## جناب حافظ حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین مدظله

حضرت مغفرت منزل را کمال محبت و اخلاص با آنحضرت بوده و اکثر از محلات را اعتقاد ارادت
و بیعت از سابق زیاده تر است امیران سرکار بهمه رسوخ دلی داشته همواره بسعادت ملاقات
مشرف میشوند آثار سیادت و زهد و تقوی و تورع و سخاوت و شجاعت و عالی همتی از چهرهٔ
منورهٔ آنجناب مانند ضیای آفتاب درخشان نیک خصال ستوده افعال غمگسار غربا قدردان
نجبا قلم را طاقت ارقام فضایل و زبان را قوت اظهار ستوده خصایل آنحضرت نیست از هزار
یکے و از بسیار اندکی بقلم آورد و بندگان عالی حضور پرنور ادام اللہ اقباله و مد اللہ ظله العالی بزیارت
بزرگان آنحضرت و بملاقات فیض استفاده آنجناب فایز گشته نذر ها گذرانیده و خدمتها
میفرمایند و بدل محبت دارند و آنجناب نیز بدل درباره ازدیاد عمر و دولت و حفظ صحت و عافیت
حضور پرنور بوقت خاص الخاص خلوص خویش از جناب اقدس الٰهی بکمال عجز و نیاز مسئلت دعاها
میفرمایند حضور سبحانی عالی و نقارخانه بلت تیار کنانیده اند و برای اخراجات آنجا بدل متوجه هستند

## مولانا رفیع الدین قندهاری قدس اللہ سره العزیز

از جملهٔ خاصان و بزرگان و برگزیدگان جناب اقدس ایزدی ساکن قصبه قندهار که از مضافات
صوبهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد است بوده چون وارد بلدهٔ مذکور گردیدند هزارها مردم اناث و ذکور
دست ارادت و بیعت خودها بدست مبارک آنجناب داده مشرف و مباهی و ممتاز گشتند و در قصبات
و قریات لاکهوکها مرد و زن مرید آنحضرت اند هرگاه در شروع جلوس و ابتدای ایام مسند آرائے
دولت حضرت مغفرت منزل تشریف شریف بباره حیدرآباد آوردند کثرت خلایق ارباب ارادت
و بیعت بآن مرتبه شد که تا بخدمت آنحضرت رسیدن خیلی مشکل تر میگردید بلحه و لحظه از هجوم خلایق
فرصت دست نمیداد و نذر و نیاز خارج از شمار و حساب بوده که تعداد و حصر نمیتوان کرد عالی را

و من هم بگوش خویش شنیدم بعد ازان از حال مذکور چون بحال خود آمدم دیدم که وقت صبح صادق
است و حضرت مشغول عبادت اند بعد فراغت از عبادت که بوقت یکپاس روز بر آمده از حجره
بیرون بر آمدند همه کیفیت مشاهده شب بعرض رسانیدم فرمودای فرزند شما اگر محنت خواهید کرد
رسائی شما نیز تا بحضوری آنجناب خواهد شد حالا شما زد بندگان تعالی بروند همه کیفیت که خود
دیده اند باظهار آرند بندگان تعالی را به مجرد شنیدن استجال الیقین کلی شد کر ربانی اعظم الامرا عنقریب
میشود چنانچه درهمون چند روز اعظم الامرا باستقلال تمام داخل حیدر آباد گشت مفصل احوال ایشان
در ذکر احوال حضرت غفران مآب و هم در احوال ایشان بقلم آمده القصه خرق عادات آنجناب را
حدی و پایانی نبود تمامی امرای سرکار حاضر جناب گشته بصدق دل مرید و معتقد میشدند و غاشیه
ارادت بر دوش خویش بر میداشتند صلابت عبادت و معرفت الهی بآن مرتبه بود که چشم با چشم
مبارک هیچ چشم نه میشد زاهد عابد شب زنده دار همواره در عالم استغراق بصفات ملایکه موصوف
ازین جهان فانی بعالم باقی خرامیده واصل حق گردیدند مقبره عالیش متصل آصف نگر موجود است
و عرس بتکلف میشود

## حضرت سید علی صاحب مدنی مدظله العالی

خلف الصدق وارشد والیق جناب حضرت پیر بادشاه صاحب مدنی موصوف اند بعد رحلت
پدر عالیقدر خود بر مسند ارشاد متمکن گشته سلسله ارادت و بیعت خلایق را زیب تازه و زینت بی
اندازه فرمود و طریقه خاندان عالیشان بزرگان را برونق ماشئی زاید در آورد و سبحان الله
خاصان درگاه الهی را آناً فاناً بخشش و کرامت از عالم بالا است در عالم ابتدای شباب آنجناب
بادراک علوم عقلی و نقلی و استحصال کسب و کمال صوری و معنوی بهرهٔ کامل بهم رسانید که خلقت خدا
بدل و جان معتقد و مطیع و منقاد گردید و تمامی اعلی و ادنی را رجوع بآنجناب شد علی الخصوص

نیز کمال رفت و سند ادب سید علی صاحب فرزند آنحضرت بعمر سیزده سالگی همراه آنجناب نیز بودند
چون از مجلس سرود فراغت و از آن حالت افاقت حاصل آمد متوجه طعام خاصه شدند آنوقت
بندگان عالی گذارش نمود که از باعث متقیب بماندن اعظم الامرا اعلام سید خان مدار المهام دولت
در پونا امورات سرکار بسیار بی انتظام اند و احدی لایق درستی این امر جلیل القدر نیست که فی الجمله
بانتظام درآرد اگر طور رهائی اعظم الامرا که بالفعل در خیال نیست بشود عین احسان جناب قدس
الهی است حضرت پیر بادشاه صاحب موصوف فرمودند که انشاء الله تعالی پرسیده جواب خواهم داد
چون بمکان خود تشریف آوردند سید علی صاحب فرزند آنجناب عرض کرد که قبله عالم از جناب عالی
هم کسی دیگر بزرگ تر هست که از وخواهند پرسید فرمود بلی از بزرگان ما بزرگ تر و شما راهم خواهم نمود
چون شب شد فرمودند که سید علی شما غسل کرده بلباس پاکیزه بوقت نماز تهجد که برای وضو کنانیدن ما
معمول دارند حاضر باشند بعد فراغت از نماز تهجد و قرآن شریف معمولی فرمود که شما پس پشت ما
بنشینند و ببینند هر چه بنظر شما درآید ما را از آن بعد فراغت خبر دهند و حضرت مشغول ذکر و شغل
شدند جناب سید علی صاحب تقریر نمود که یک بیک حالتی بر من مستولی شد که نه خواب بود و نه بیداری
دفعتاً می بینم که میدانی وسیع با روشنی نورانی بغیر مشعل و چراغ بمشاهده درآمد و در آن میدان
لکوکها خلقت خدا استاده درود شریف میخوانند و میگویند اینک سواری مبارک هم می آید که معاً
یک تخت مرصع با عالی منشی بکمال جاه و جلال از هوا برسته بلند خاک قرار گرفت و تمامی خلق الله
درود خوانان گرداگرد تخت مبارک استادند که یکبار ید بزرگوارم قصد حضوری نموده روانه
شدند و من هم خواستم که همراه والد خود بروم و هر گز قدم و سراپای من یاری ندادند و نتوانستم که
یک قدم پیش بگذارم ناچار همونجا استاده میدیدم که والدم رو به رو مشرف شده از جناب ختمی پناه
صلی الله علیه و آله وسلم چیزی عرض کرد پس دفعتاً آواز بکه بر آمد که غلام سید خان را از پونا بحیدرآباد رسانند

کروالده صاحبه جناب این آرد گندم پخته بریان فرستاده اند اگر یک دو لقمه ازان بدهن میگذاشتند
بازتا سه روز متوجه نه میشدند بعد مدت دراز و محنت بسیار لسلوک درآمده حفظ قرآن شریف و
زیارت وطواف حرمین شریفین زاد الله شرفهما العمل آورده در حیدرآباد متوجه ادای حکم ربانی
برطبق آیه کریمه فَانکِحُوا مَا طَابَ لَکُم گردیدند چنانچه حق سبحانه تعالی فرزند رشید خلف الصدق
جناب سید علی صاحب مدنی مدظله العالی عطا فرمود که احوال آنجناب مفصل بازقام خواهد آمد
انشاالله تعالی اما حضور پرنور غفران مآب را نهایت اعتقاد بود و جناب حضرت عمده بیگم صاحبه
مرحومه مغفوره را نهایت ارادت پیدا شده همواره بخدمت گذاریها مشرف میگشتند اکثر بندگانعالی
بمنزل زیبا باغ برای ملاقات تشریف می آوردند ولقانچه جناب مرحوم مغفور فائز میگردیدند
ونذرها وخدمتها بجا می آوردند هرگاه بوقت هر ملاقات که معمول بود پنجهزار روپیه نذر میگذرانیدند
آنجناب روبروی خود بدولت همه زر نقد را بفقرا وارباب احتیاج صرف کرده پنج روپیه درگوشه
رومال خود بسته فرمودند که این قوت یکروزه تمامی عیال واطفال فقیر بس است لهذا حضور پرنور
سوای معمول نذر ملاقات از خبرگیری روز و شب ماه بماه قصور نه فرموده همه اسباب واشیاد
خوردنی آدمی شبانه روز از سرکار دولتمدار خود متوجه شده ماه بماه ارسال محل مبارک آنحضرت
میشودند محلات حضور مثل زیب النسا بیگم صاحبه و سلطانی بیگم صاحبه و دیگر بیگمات وخانمات وغیره
همه مرید با ارادت جناب بودند **نقل عجیب** از آنحضرت اینکه روزی حسب الاستدعای
حضور پرنور آنجناب برای ملاقات تشریف ارزانی فرمودند بندگانعالی اندرون محل مبارک
همراه خود برده نشانیدند و مهر فزا طوایف عرف نهنی را که فرد کامله علم موسیقی بود حکم شد که روبرو
آنحضرت چیزی که دران معرفت الهی بوده باشد بعرض رساند نامبرده غزلی پرمعرفت باهنگ نیک
بعرض رسانید ازان حالتی بر آن حضرت مستولی شد که در دو دیوار بوجد درآمد و حضور پرنور را

آصفجاه بهادر را اتحاد و اعتقاد بهم رسیده نواب موصوف آنحضرت را بوقت اراده دکن بنهایت
خلوص و اعتقاد همراه خویش آورده بحیدرآباد رسیدند و زمینی بیرون بلده که حالا مقام آنحضرت
است پسند کرده فرود آمدند چنانچه سید رضی موسوی والد میر عالم بهادر نیز در اثنای راه کار شوستر
می آمده ملاقی شده باتفاق تشریف آوردند و فیما بین آنحضرت و سید صاحب موصوف نهایت
محبت بود الغرض جناب سید عبدالله مدنی موصوف ممدوح تا رحلت نواب مغفرتمآب در همین جا
بارشاد و هدایت خلق به بیعت و ارادت مصروف بوده بعد رحلت نواب مغفرتمآب علیه الرحمه عازم
بهشت برین گردیدند **نقل** روزی امیر الممالک صلابت جنگ بهادر در عهد ریاست خود برای
ملاقات آنحضرت آمده خواستند که بشرف ملاقات مشرف شوند آنحضرت فرمود که اینوقت ملاقات
فقیر نیست انشاالله تعالی روزی بحکم و خواهش جناب اقدس الهی بعد وقوع خواهد آمد بهادر موصوف
بی نیل مقصود برگردیدند و هرگاه جناب غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی در عالم
مرشدزادگی بملاقات آنحضرت آمدند آنجناب بکمال توجه ظاهری و باطنی ملاقات فرمودند چون
حضور پرنور نذر گذرانیدند حضرت فرمود که نذر شما الغیر نشانیدن شما را بالای ریاست نخواهم گرفت
هر چند حضور اصرار نمودند همین ارشاد شد چون بندگان عالی بر سریر سلطنت جلوه آرا شدند هرچه
نذر گذرانیدند بکمال توجه اقبال میفرمودند علی هذا القیاس خرق عادات آنجناب بسیار اند
معهذا دو فرزند دلبند گذاشتند یکی سید احمد صاحب و دوم پیر بادشاه صاحب موصوف
سید احمد صاحب در عالم جذب دنیا را پدرود فرموده متصل پدر بزرگوار خویش مدفون گردیدند
و حضرت پیر بادشاه صاحب مدتی در عالم جذب بوفات شبانه روزی خود را در غار کوه که متصل
قبر شریف سید احمد بادیاست بسر برده از سر و پای خود خبر نداشتند چنانچه اکثر از موهای سر مبارک
حشرات الارض گزنده بر می آمدند و هیچ توجه بطعام نبود بعد سه روز چهار روز هرگاه خادم عرض کرد

معهذا اینقدر خیرات که لعل ارزند حق سپاه است خیال اینست بسیار دارند که در حق شما نهایت بهتر است آنست که اختیار شماست مهاراجه بهادر بسیار بسیار معتقد آنحضرت گشته رخصت نمود دیگر گاهی ملاقات نشد روز بروز نذر و نیاز و بیبه هرگز قبول نه فرمودند و هر روز از پنجاه کس طعام دو وقته میخوردند و قطب یار جنگ بهادر محی الدوله بهادر احمد یار خان و دیگر عابدین بسیار کس و مثل مرد هی شیخ حیدر خان و محمد اکبر خان وغیره از حضور باشان همه مرید آنحضرت اند در ماه شوال المکرم سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و نه هجری به وطن خود تشریف بردند

## حضرت پیر بادشاه صاحب مدنی قدس الله سره

آنحضرت از خاندان عالیشان سیادت و نجابت و شرافت اند فرزند ارجمند حضرت سید عبد الله مدنی رضوی ساکن مدینه منوره زاد الله شرفها از محله بنی حسین و نقاب جهالردار که بر سر مبارک میباشد از تمغای بنی حسین است چون آنحضرت به اراده سیاحت بطرف هندوستان روانه شده بندر مبارک سورت گردید از بسکه زبان عربی داشتند از گفتگوی روزمره هندیان اینولایت که فهم و ادراک آنحضرت نمی آمد بسیار رنجیده خاطر میشدند روزی بجناب جد عالی خود جناب حضرت امام همام علی ابن موسی الرضا علیه الصلواة والسلام بعالم مراقبه و مشاهده عرض نمود آنجناب لب مبارک خود را بدهن آنحضرت مشرف فرمود و یک دانه سیب تازه بدست دادند چون از عالم مراقبه و مشاهده فراغت شد دیدند که سیب در دست خود است آنرا خوردند از آن روز آنقدر مهارت در گفتگوی هندی بهم رسید گویا از سالهای سال ازین زبان واقف تر بودند معهذا چون در دار الخلافه شاهجهان آباد تشریف آوردند نواب امیر خان بهادر مرید آنحضرت گردید و محمد شاه بادشاه را اعتقاد وانق بهم رسید هرگاه جنگ نادر شاه با محمد شاه بوقوع آمد آنحضرت خود زخمها برداشتند پس از آن نواب معتمد مآب

ودر عشره محرم الحرام ودر ماه ربیع الثانی حدیث شریف در خانه خود بیان مینمودند هزارها زن ومرد
ودر مکان زنانه ودر مکان مردانه آنحضرت جمع میگشتند وسعادت حاصل میکردند در سنه یکهزار ودو صد
وپنجاه ودو هجری بعالم قدس خرامیده بیرون کهڑکی بو دلی صاحب مدفون شدند مریدان
آنحضرت از اناث وذکور هزارها اند ونبیره آنحضرت بر خطابت مکه مسجد معمور هستند ؞ ؞ ؞

## حضرت حافظ محمد علی صاحب مدظله

آنجناب از کهری متصل خیرآباد مضاف دهلی وارد حیدرآباد گشته در محله اردو فرود آمده در مسجد گاریخانه
مسکن ومقام ساختند ذات گرامی آنحضرت از مقتدایان زمانه وفرد فرید منتخب یگانه بود که بارشاد
مریدین از همه خاندان قادریه وچشتیه وغیره میپرداختند سن شریف آنجناب قریب به هشتاد رسیده بود
مثنوی شریف مولانا روم را بنهایت رموز خفی وجلی وصنایع وبدایع آن درس میفرمودند عابد شب
زنده دار زاهد بیدار دل از خوبان وبزرگان روزگار گاهی قدم بخانه هیچکس از جای خود نگذاشت
لکن در فاتحه عرس بزرگان بر طبق اسناد عادا فقرای عهد تشریف می بردند وظاهرا از هیچ جا
معاش با آنحضرت مقرر نبود روزی برای رهائی شخصی مقید خود بخود دلعاجز نالی مردمان وزنانی
آن شخص بخانه راجه چندولعل مهاراجه بهادر که آرزوی بیعت ونهایت داشت رفتند بهادر معز دروازه
مکان خویش راجه دهراج بهادر را باستقبال فرستاده خود تا دروازه بنگله مشیقدمی نموده بالای
مسند نشانید وخود روبرو با فرزندان نشستند ویکصد وبست وپنج اشرفی لبکه حالی نذر نهادند
آنحضرت فرمود که من غریب الدیار اوقات قوت لایموت شبانه روزی خویش علی التوکل از هر خانه
کرسی دارم دیگر کدام احتیاج است کازین زر خطیر رفع کنم اگر در صرف تنخواهداران محتاج صاحب عیال
واطفال خرچ شود همین خوشنودی خاطر آنها خوشنودی خداوند حقیقی ومجازی نیز خواهد شد

وسعادت دارین حاصل نمایند آنحضرت به هیچ وجه قبول نفرمود آخر الامر شمس الامرا بهادر امیر کبیر خود
بمکان آنحضرت آمده ملاقات نموده بهزار اعتقاد و رسوخ و الحاح مبلغ پانصد روپیه نذر حضور
قبول کنانیدند و آنحضرت مبلغ مذکور را در خرج مستحقین صرف فرمودند با وصف صرف توکل کم از
صد کس طعام نمیخورند واحیانا اگر فوت صد کس بهم نرسید تا خورانیدن مجموع خادمان و مستحقان خود
هم دست بلقمه دراز نمیفرمایند و توجه دو وقت باین صورت است که همه مردم را در مراقبه بوقت صبح
و بعد عصر مینشانند و خود هم نشسته در باطن بخیال مجموع اهل مراقبه توجه میکنند برای هر یک حالتی
پیدا میشود که در تمام عمر ندیده و نچشیده باشد و در لذت آن محو میگردد وسعهٔ اوقات خود زاهد عابد
متوکل منهیات را نزد آنحضرت بالکل دخل نیست الغرض درین زمان که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و
هشت هجری است در بلده حیدرآباد مانند آنحضرت بنظر حقیقت بین سوای جناب حضرت مولوی
حافظ حاجی میر شجاع الدین صاحب قبله مدظله العالی احدی نیست هر چند حضور پر نور مشتاق ملاقات اند
اما بسبب اینکه آنحضرت سوای مکان خود قدم بیرون نمیگذارند لهذا ملاقات بعمل نه آمد هزارها مردم
در بیعت آنحضرت مشرف اند

## حضرت شاه غلامی صاحب خطیب مکه مسجد قدس سره

نام اصلی آنحضرت غلام نبی است فرزند شاه غلام سرور صاحب خطیب اند همیشه خطابت مسجد مذکور
میکردند که از قدیم متعلق بود درین عهد حضرت بندگانعالی دام اقباله همواره بملاقات حضور پر نور میرسیدند
و خود بدولت و اقبال نیز بمکان ایشان که متصل دروازه باره دری میر عالم مرحوم است تشریف
می آوردی فرشته صفت بود که بصورت انسان ظهور نمود اخلاق و فروتنی ایشان را نهایتی
و حدی نبود خلق محمدی که میگویند در ذات آنحضرت بنظر در آمد در ماه ربیع الاول و در ماه مبارک رمضان

نه اینکه خود هم گمراه و مریدان و معتقدان خود را نیز گمراه نمایند و گنهگار خدا و رسول خدا و پیشوایان
خود میگردند تا حین حیات زبردست خان بهادر که نهایت معتقد محمد شفیع خان مرحوم بودند کاری
پیش نرفت الحال همه خلفا و مریدین بطرف سید عمر صاحب اند و ایشان را در مکان عبدالهادی
فرود آورده و محضر بمواهیر فقرا و مشایخین عصر تیار کرده اند و بحضور پرنور سفیر رسانیده اند باید دید بقول
شاعر شعر تا یار کرا خواهد و میلش بکه دارد ؛

## حضرت شاه عبدالله صاحب

از جمله مقدسان روزگار در سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری از بیجاپور وارد بلده حیدرآباد
گردیده چندی اقامت گزیدند حضور پرنور ادام الله اقباله خود برای ملاقات ایشان به مکان
فرودگاه رونق افزا شده از دو هزار روپیه نقد سوای پشمینه وغیره سلوک گشتند با وجود سن
هشتاد سالگی شبانه روز مصروف عبادت معبود حقیقی بودند از خاندان امیر کبیر خورد و برادران
وغیره اناث و ذکور و خلایق خدا بسیار به بیعت مشرف شدند بوقت روانه شدن وطن خویش
اخراجات سفر از سرکار وغیره بسیار بهم رسید و آنحضرت خود سلوک بیحساب با مستحقین میفرمودند چون
داخل بیجاپور گشتند بعد دو سال کم و زیاد واصل حق شدند

## حضرت شاه سعدالله صاحب مدظله

از مغتنمات روزگار و از خاصان درگاه کردگار و از خلفای خاص حضرت مرزا مظهر جان جانان اند
از دار الخلافه شاهجهان آباد وارد بلده حیدرآباد شده در محله اردو در مکان وسیع سکونت
داشتند بارشاد مریدین از سلسله خاندان قادریه و نقشبندیه معمور هدایت و ارشاد اند توکل آنجناب
بمرتبه ایست که چندو لعل مهاراجه بهادر و امرای دیگر خواستند که از نقد و [illegible] تمنا کنند

معهذا جمعدار مذکور را آنحضرت خلیفه خود دانسته بجای خود در حقیقت مقرر فرموده در سنه
یکهزار و دو صد و سی دو هجری بمقام علیین مقام گزیدند از خلفای نامور و فرد اول جریده
انجاندان فیض نشان محمد شفیع خان بهادر مذکور بودند که ایشان هم مدتی معمور هدایت و ارشاد
گردیده بالای چبوتره مرقد مرشد خود که در محله ارد و در مکان خود است مدفون شده اند
در خدمتگذاری دقیقه از دقایق اعتقاد فرو گذاشت ننمودند مریدان ایشان هم بسیار کسان
موجود هستند و خلفای آنحضرت مثل سمیع الله شاه و زبردست خان بهادر و دیگر دو سه کس
صاحب ارشاد شده مریدان خود دارند اما زبردست خان بهادر ظاهرا هیچکس را مرید نکرده بودند
لکن بامور هدایت از آنحضرت گردیدند در مولوی محمد عبد الهادی عرف لوڈهن صاحب مرید سمیع الله
شاه بر جاده این طریق سلیم و بارشاد خفی و جلی قویم و مستقیم اند و بسیار مردمان را مرید خویش کرده
بلذات اسرار باطنی محظوظ نموده اند و مینمایند لکن بعد ارتحال محمد شفیع خان مذکور در سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و پنج هجری بعمل آمده در پهلوی قبر شریف مرشد خود شاه قاسم صاحب ممدوح
مدفون گردیده اند زبردست خان بهادر خواجه میان پسر جمعدار صاحب مذکور را بر مسند خلافت
پدر نشانیده اجرای کارها نمودند چون خبر رحلت محمد شفیع خان جمعدار به سید عمر صاحب همشیره زاده
و مرید حضرت شاه قاسم صاحب مغفور در وطن رسید عازم حیدرآباد گشته در مکان روضه آنحضرت
فرود آمدند و باتمامی مریدان و خلفای آنحضرت گفتند که خواجه میان پسر محمد شفیع خان که بالای
مسند هدایت و ارشاد نشسته کارفرمای میکنند اگر مرید والد خود شده اند و بر طبق ارشاد والد
خویش مرید میکنند ازین چه بهتر من هم مطیع ایشانم و هر گاه مرید پدر خود نباشند و از رموز و اسرار
این مقدمه جلیل القدر هم آگاه نیستند پس بکدام رشته مرید مینمایند و از کدام سلسله نعمت بزرگان
مقصود خاندان برادشان میرسانند اولی و انسب آنست که دست ارادت ببیعت من داده چیزی حاصل نمایند

عاصی نیز در عالم ابتدای شباب خود از جمال آنحضرت بارها مشرف شده بود

# شیخ جی صاحب المشهور بجالی قدس سره

نام آنحضرت شاه قاسم است ساکن بکر از محلات و مضافات هند سلسلهٔ آنحضرت تا به ابوالعالی صاحب می رسد
اول در عهد حضرت مغفرت منزل در دیوانی میر عالم وارد حیدرآباد گشته نزد سلطانیان نوکر شدند چندی
نزد ایشان با اخفای راز مخفی ماندند روزی توجه بر یکی افغان که همواره نزد ایشان می نشست
افتاد او در حالت جذبهٔ عشق الهی در آمده بیهوش گردید و این راز مخفی آشکار شد و مردم گرویدند
و معتقد می گردیدند ناچار شاه قاسم صاحب موصوف ترک نوکری کرده بوطن خویش رفتند
و بعد چند سال باز از آنجا بحیدرآباد آمده علانیه در مجلس سماع توجه بر هر کس که می انداخت
او از حال خود بیحال گشته در افتاده بوجد می آمد نوبت بان حد رسید که در هر مجلس
سماع پنجاه پنجاه کس بوجد آمده خود را فراموش کرده در افتاده حرکات بیخودی می نمودند
بسیار کسان از علما و فقرا و متعمدان شریعت مثل مولوی قطب الدین دهلوی و حکیم الحکما محی الدین
عزت یار خان بهادر و قادر یار خان و قادر نواز خان برادران خورد بهادر مذکور و دیگر اعزهٔ روزگار و از افغانان
جمعدار طالب و مرید آنحضرت بکمال اعتقاد گشتند و محمد شفیع خان جمعدار که با سواران و پیاده ها
و اسپان و فیل و پالکی وغیره ملازم سرکار دولتمدار همراهی راجه گوبند بخش بهادر خوشحال
و صاحب مقدور بودند و نقد و همه اثاث البیت در راه خدا صرف کرده در بیعت شاه قاسم صاحب
موصوف در آمده خود را شبانه روز در خدمت گذاری مرشد خویش مشغول گردانیدند و تمامی
افغانان سنت جماعت را اعتقاد از آنحضرت است و بسیاری در بیعت شرف اندوز شده اند

بمکان خود تشریف دارند همه بصفات بزرگانه موصوف اند ؛؛ ؛؛ ؛؛

## حضرت شاه عطاء الله حسینی قدس سره

آنحضرت از اولاد امجاد و خلیفه و جانشین حضرت امین الدین اعلی قدس سره العزیز ساکن بیجاپور بودند
آنچه که فضائل خاندان عالیشان حضرت اعلی موصوف از علوم عقلی و نقلی و خفی و جلی و خرق عادات
ظاهری و باطنی است در ذات آنجناب بر چهره مبارک مانند نور جهان افروز آفتاب جهانتاب
منور بر تمامی عالم روشن و ضیا بخش بر انس و جن بود هر گاه آنجناب سر برهنه بالباس فقیرانه در حوضه
فیل خاصه خود بر می آمد جمالی به مشاهده می آمد هر کس که میدید سر بسجده تعظیم و تکریم می نهاد وجاهت
سیادت بمثابه ماه چهارده مهر درخشید با همه اخلاق پسندیده و اشفاق حمیده آنجناب
عالمی را وابسته کمند الفت و محبت میساخت و در عهد حضرت غفرانمآب از بیجاپور تشریف آورده
چندی در بلده حیدرآباد اقامت ورزیدند بندگانعالی بسیار توقیر میفرمودند و امیران سرکار
را اعتقاد واثق بوده خدمتها بجا می آوردند در هر محفل و مجلس فقرا هر گاه آنجناب صدر محفل
میگشتند نظر بدون جمال چهره منوره آنحضرت بر هیچکس نمی افتاد یعنی حدیث شریف الله جمیل
ویحب الجمال از جمال باکمال آنحضرت بعینه معائنه میکردند و عالم محویت طاری میگشت بعد از آن
اراده وطن فرمودند و در قلعه کرنول که غلام رسول خان مرید شده بود بمقام اصلی رسیدند
گنبد آنحضرت در آنجاست قریب یکصد مردم از فقرا و غیره همراه رکاب سعادت میبودند که بدون
خورانیدن ایشان دست بلقمه دراز نمیفرمودند و از صادر و وارد احدی دست خالی نمیرفت
اعظم الامرا مدار المهام سرکار را بسیار اعتقاد بوده خدمت بسیار مینمودند و از حضور نیز و از محلات
علی هذا القیاس الغرض مانند آنحضرت باین جمال روشن تا حال به نظر هیچ کس نه آمد

ایشان را در خانه بوقت صبح آورده حجامت سر و ریش و بروت کنانیده لباس نو پوشانیده
طعام خورانیده عرض کرد که یا مولی خبر ورود مستقیم الدوله بسیار گرم است که در بلده نزدیک عالم
می آید خواهد آمد یا نه فرمود خانه ظالم خراب جنازه او هم در بلده نخواهد آمد فی الواقع بعد
انتقال تابوتش بر کوه شریف آمده مدفون گردید روزیکه انتقال فرمود علی بیگ خان
بهادر از راه گذشت ایشان خلاف معمول آواز دادند که علی بیگ خان اینجا بیا نزد ما هر گاه او
نزدیک آمد فرمود که ما ازین جهان فانی بجهان جاودانی نقل میکنیم هر حاجتی و مطلبی و مدعای
که در دل خود داشته باشی باظهار آری تا روا کنیم خان مذکور جواب داد ولی تو هر روز میری
و می آئی و مرا هیچ پروای از تو نیست چون بوقت مغرب بازاران راه گذشت ایشان همین
کلمات اعاده نمودند و او همون جواب داد صبح روز دیگر شنید که ایشان رحلت کردند علی بیگ خان
را آنوقت افسوس دست داد که چه خطا کردم چرا عرض حاجت خود ننمودم بعد رحلت در محله
چیلکلی گوره بیرون شهر مدفون نمودند معصوم صاحب سوداگری ترک کرده مرید شده تاراجی
در گذرانید

## شاه کمال

از جمله سادات صحیح النسب بودند مدتی در برار تشریف داشته ترک لباس دنیا کرده صفائی
چار ابرو گرفته وارد بلده حیدرآباد گشتند اکثر در صحبت مهاراجه بهادر بوده اشعار اساتذه
میخواندند بکمال خوش طبعی که اکثر شعرا طوطی دکن نام ایشان نهاده بودند سر و پا برهنه با یک
لنگوٹه که ستر می پوشید دیگر از رخت پوشیدنی هیچ نمیداشت شیرین کلامی بنهایت فصاحت
و لطافت بود هر گاه بیرون بر می آمد بالای بنڈی دو گاوی گهواره آویخته بر آن گهواره
می نشست و نقاره بالای ماده شتر پیش پیش بنڈی سواری مینواختند یک موضع در مضاف برار

جاگیر

بتجربت است بعد چهار سال در سن یکصد و چهار سالگی قضا نمودند روزی از طرف دروازه
یاقوت پوره اندرون شهر موافق معمول هر روزه که می آمدند عاصی و میر نقشدار خان بهادر پسر
ناصر الدوله بهادر بر دروازه خود در ابتدای چوک استاده بودیم شاه صاحب مذکور آمده
سوال کردند عاصی جواب داد که بالفعل چیزی حاضر نیست و میر نقشدار خان نیز همین جواب دادند
شاه صاحب مذکور بجان مذبور فرمودند دو صد روپیه نقد امروز که در حجره گذاشته اید از آنمیان
دو روپیه بما دهند وگرنه هم بزودی خواهند رفت میر نقشدار خان که جیب بوجه تمباکو بود همان
وقت دو روپیه آورده نذر گذرانید بعد ازان در دست عاصی قباله های مکان خانه مذکور که بود
فرمودند این کاغذ بنمایند عاصی قباله را کشاده بنظر در آورد و بعد ملاحظه فرمودند که ازین سه مهر
فلان صاحب مهر حیران خواهد کرد ذکر او نمایند فی الواقع همان صاحب مهر تا دو ماه حیران کرد
عاصی در تمام عمر خویش اینقدر رحم از هیچ فقیر خرق عادت ندیده و برای شنیدن دفترها ست
الا از محبوب علی شاه که ذکر ایشان می آید

## محبوب علی شاه

بزرگی بود بسن هفتاد ساله در راسته و بازار با یک لنگوته و کرته بسیار خرد و سر و پا برهنه از راسته
شاخهای گوسفندان و پارچه های بوسیده کهنه بر داشته در بغل و در آغوش خویش میگرفتند
و بحفاظت میداشتند هر کس که میخواست در خانه آورده طعام میخوراند پس ایشان تا نشستن
در خانه اش گاهی رکوع و در رکوع قرآن شریف حفظ با قرأت بکمال خوش الحانی میخواندند
و گاهی مرثیه با سوز جگر سوز بخوبی تمام میخواندند برقت می آورد و گاهی کبت و دهره و خیال پنه
با قواعد استوار علم موسیقی میسرائیدند و گاهی در عربی و فارسی و گاهی در تلنگی و مرهتی و کهنری
و غیره زبانهای مختلف گفتگو میکردند الغرض فقیر صاحب کمال بود روزی عاصی و برادران عاصی

یا پچهار کمان غرض جابجا میفرستادی و همه اقسام طعام را یکجا کرده میخوردی و برگ تنبول
بسیار شب و روز باستعمال می آوردند در آخر عهد حضرت مغفرت منزل قضا نموده متصل قبر جینے
بادشاه مذکور مدفون گردیدند عرس هم میشود

## شاه کڑاک بجلی

فقیری بود که با یک لنگوٹه یعنی قسم ته بند مختصر نه گلیم سر و پا برهنه در راسته درگاه برهنه صاحب
روبروی دروازه مقبره رفیع الملک بهادر داماد حضرت مغفرت منزل در سایه سائبان حجره
می نشستند و از هر آینده و رونده سوال میکردند باین صدا که صاحب خیر شاه و دست دراز میکردند اگر کسی دادی میگرفت و نداد خاموش گشته
و جای بیکار می ماندند نهایت صاف و پاکیزه سپید داشتند هر کس که بدیر می نشست او را روانه میکردند
چون رفیع الملک بهادر در حیات خود از آنجا برخیزانیدند در مسجد حجره ویران که متصل بود فرود
آمدند و بعد چندی در همون مسجد قضا کردند والحال در مسجد مذکور جوانان چوکیداران
کرطوڑگیری و بدعت میمانند و قبر ایشان روبروی مسجد سر راه بر چبوتره خرد است
روزی والده والده عاصی که بزبان هندی نانی گویند در سن قریب یکصد سال بیمار شده
تا اینکه از پلنگ خواب بر سر زمین فرود آوردند و دانستند که جان بحق شد و عاصی مع خال
خویش میر امین الدین علیخان برای تیاری قبر در دائره بزرگان خود که متصل درگاه حضرت
برهنه صاحب است میرفتیم چون نزدیک ایشان رسیدیم ایشان برطبق معمول خود آواز
دادند که صاحب خیر شاه خال عاصی که تیز مزاج بودند جواب دادند که چه خیر و کجا خیریت حالا برای
تیاری قبر مادر خویش که مرده است میرویم شاه صاحب مذکور فرمودند که ترا معلوم نشد که او از
بیماری نجات یافت و طعام خورده و برگ تنبول خورده نشسته است ان شاء الله تعالی شاهد
عادل است که چون عاصی و خال عاصی برگشتیم در خانه آمده دیدیم که همه خوشحال اند و مزاج نانی صاحبه

از سر تا پا برهنه با هیچکس سخن نمیگفت غیر از سخنان مجذوبانه اما مطلب هر صاحب مطلب از گفتگوی ایشان هویدا میگردید حرف از خود بخبر بودند سید عمر خان جمعدار عرب بسیار معتقد ایشان شده بخانه خود آورده بجمیع امور لابدی خدمت مینمود آدمان متعین کرد که شب و روز در خدمت بوده خدمت گذاری میکردند خرق عادات ایشان مردم بسیار بیان میکنند یقین که خالی از کمال نخواهد بود آخر از آخر عهد حضرت غفران مآب تا آخر عهد حضرت مغفرت منزل بوده رحلت فرموده قبر ایشان عقب کاروان در مکانی خرد خوش وضع تیاری جمعدار مذکور که خود هم بعد آنحضرت همونجا مدفون شد و مدفون گردید

## حسینی بادشاه ساکن مستعدپوره

اغلب از هندوستان وارد حیدرآباد شده در مستعدپوره مقام گزیدند بوقت شب مردم جمع شده حوایج خود عرض میکردند و ایشان چیزے از تعویذ و فلیته میدادند و گویند سخن ما فی الضمیر مردم بزبان خویش میگفتند عاصی یک روز ملاقات کرد و مجمع زنها بسیار دید حضرت فضیلت النسا بیگم صاحبه بسیار توجه میداشتند که درباره ورود مبارز الدوله بهادر از قلعه بشارت داده بودند که در فلان ماه داخل مکان خویش خواهند شد و هم چنین بظهور آمد بعد رحلت در همونجا مدفون شدند پسر ایشان تا حال بود

## قادر بادشاه

از نجبای قوم بودند در عالم جذب و سلوک که با هم بود در اثنای راسته حیدرآباد پا دراز می نشستند و نیخوابیدند و هجوم مردم اطراف می بود و طعام از هر جا که می آوردند نزد ایشان میداشتند و خود میگفتند که این طعام را چهار منار نمائیده بیارند یا به مکه مسجد نمائیده بیارند

ودو ہزار روپیہ نقد عنایت کردند و دو شالہ پوشانیدند باز بمکان خویش آمدند و بعد چندے
درگذشتند در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و پنج ہجری حضور پرنور در تیاری عرس اول
دو ہزار روپیہ بفتح اللہ بیگ خان خانساماں مرحمت نمودند و صندل بہ نہایت تزک از بادشاہی
عاشور خانہ بر قبر شان بردند و بہمین دستور عرس میشود و پیش از انتقال ایشان شخصے افغان
روہیلہ در خدمت ایشان نشست و خود را مرید ایشان مشہور کرد و بدستور ایشان پشارہای
خاک می لیست و منیکست الحال دو صد روپیہ ماہوار از حضور می یابد قبر ایشان عقب کاروان
بیرون دروازہ پل قدیم است میان پیسیا در عہد حضرت غفران منزل میان پیسیا
را اکثر عاصی میدید کہ در دوکان ظروف فروش کلی در بازار سدی عنبر خان تن برہنہ با یک
گلیم کہنہ می نشست و از ہر آیندہ و روندہ پیسا یعنی پول میطلبید باین صدا کہ میان پیسا دو دست
دراز میکرد تا اینکہ نام ایشان میان پیسا شد و الحال درین عہد بندگان عالی مدظلہ العالی
منظور نظر شدہ چنان رشد پیدا کرد کہ با خدمتگاران و لباس و دو شالہ عمدہ بر راستہ
حسینی علم در دوکان سر راہ بالای مسند می نشست و طعام لذیذ میخورد و طلبیدن پیسا ہم
فراموش نمود چون انتقال کرد اولیا شدہ متصل دروازہ پل در آبدار خانہ کلان محرم
مدفون گردید حالا بتکلف تمام از حضور عرس میشود سوای طلب پول برای کار دیگر ہیچ
نمی طلبید و ہیچ کشف و کرامت بنظر نہ آمد چون از نزد مہاراجہ بہادر یومیہ و خوراک داشت
مردم مفلس بآن خاطر جمع شدہ ولی گردانیدند والعلم عند اللہ

## حسینی بادشاہ صاحب قدس سرہ

از سادات صحیح النسب اند از ان ایام کہ حالت جذب پیدا نمودند در ردائی پل موسی ندی می نشستند

ازسرتاپا ۸۹

بتازگی برآمدند و معمور کار شدند این هم عنایات الهی است وگرنه بسیار جوگیان را دیده شد
که دستهای بیکار ایشان بکار نه آمدند هرگز و در عهد ریاست و سلطنت بندگان عالی حضور
پرنور ناصر الدوله بهادر آصفجاه خلد الله ملکه وغیره بر سر خود رومال سرخ مصالح دار چرلفانه [illegible]
بسته جبه سفید وگاهی سرخ پوشیده ازار دهوتی عمده بیش قیمت ستر عورت نموده با خیل طفلان
وغیره بالای پابو برآمده در میله های و عرسهای بزرگان خصوص در عرس کوه شریف میرفتند
و خلق خدا تماشا میکردند و روپیه و پیسه از نزد مهاراجه بهادر و دو خدمتگار برای خدمت
سفر بودند که خرچ خوراک و حقه وغیره در آن میشد روزیکه سالار الدوله بهادر بار دویم بقلعه
محمد نگر میرفتند و سوار اسپ خاصه بودند و خلقت خدا با هجوم هزار ها مردم میدیدند ایشان
نیز بر سر راه ملاحظه سواریش مینمودند چند مرشدزاده موصوف باشاره طلبید کرامت شاه
هرگز متوجه نشد آخر سیخ اشرفی بدست آدم خود فرستادند که اهل خدمت گرفتند بعد ملاقات
از حضور پرنور ادام الله اقباله رساله سواران و فیل و اسپ برای سواریش که عنایت شد
و موضع لودویل متصل قلعه بجاگیرش مرحمت گشت در سواری مبارک حضور با لباس جبه و رومال
بر سر و دهوتی و کمر باد و شاله عمده بالای فیل در حوضه یا اسپ شمشیر بدست معه سواران خود پیش
پیش در جلو سواری خاص میرفتند و در خانه خود درگاه هر روز می نشست و دریافت مداخل
و مخارج خود میکردند و نوکری از سواران قرار واقعی میگرفتند و غیر حاضر را بایما و اشاره تهدید
مینمودند شخصی از پسران مولوی اورنگ آبادی از ایما و اشاره و ما فی الضمیر شاه صاحب مذکور
بادراک خود آشنا شده از طرف ایشان سوال و جواب و حکمرانی میکرد و ایشان هر جا که میرفتند
باستصواب و سخن میکردند و مطابق ضمیر ایشان بزبان خود میگفت چنانچه در حضور پرنور
نیز او وقت ملاقات همین کس از طرف ایشان می فهمانید و حضور بسیار تعظیم و توقیر ایشان ملاقات معزز بود

وایشان هیچ از حال خود خبر نداشتند چون منیر الملک بهادر در عهد میر عالم المعتقد فقرا بودند
مکان چوک را تعمیر پخته کرده برای ایشان گهواره آویزان مقرر نمودند و فرش درست
گهواره از توشک پنبه دار شروع و سوزنی های خوب و تکیه های خرد و بزرگ فرستادند
و پیرزالی که خدمت ایشان میکرد او را ماهوار مقرر نمودند که بخورد و خدمت ایشان کند
و دو مورچل برای جلوس ایشان در میان مردم بوقت بر آمدن ایشان در بازار
فرستادند آخر چنان مقرر شد که ایشان با خیل خیل طفلان بیرون می آمدند و دو کس
مورچل میکردند مردم بازار بر سر ایشان بادامها و خرمه ها می انداختند و طفلان میخوردند وایشان
در میان طفلان خوشیها میکردند و می خندیدند و سیه دیدند و بازیها مینمودند و گاهی آهسته
میرفتند و دو نشان نیز طفلان همراه ایشان میداشتند اما طفلان گاه یکصد و گاه زیاده
و وقتی کمتر ازین میبودند بعد چند ایام سلیمانجاه بهادر مرشدزادهٔ آفاق یک یابوی خوبصورت
بایشان دادند وایشان بر آن یابو سوار می آمدند و بایما و اشاره حکمرانی بر سر طفلان مینمودند
و از لنگوته که عبارت از تهه بند و دستی پارچه باشد ستر عورت کرده بسلوک در آمدند و بر سر خود
رومال سرخ حریفانه و بالای بدن دوپته میداشتند و با مردم میان بلطف و مدارا و بایما
و اشاره سخن میکردند اما زبان را بحرف آشنا نمینمودند چنانچه روزی از عاصی محرر اوراق
در مکان اسد نواز جنگ بهادر کوکه تا دیر سخنها شنیدند و باشاره جوابش دادند آخر جبه بزرگ در
در بدن پوشیده بودند این همه مقدمات بعد انقضای دوازده سال بیخبری بظهور آوردند
اندرون دوازده سال ایام کار ریاضت چون از خویش خبر نمیداشتند تا بسخن و ایما
و اشاره چه رسد الغرض دیوانگی و آوارگی و جذب ایشان قابل تحریر بکمال لطف و
با توقیر بود با اینهمه حالات هر دو دست که سالها بر دوش بیکار بوده خشک شده مانده بودند

در سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و ہشت ہجری بحیدرآباد تشریف آوردہ چندی بالاکوہ مبارک بودہ باز در آستانہ روضہ علم مبارک بی بی بیرون دروازہ دبیرپورہ فرود آمدند مہاراجہ بہادر با اعتقاد تمام خدمت مینمودند عجب عالم افتادگی فقیرانہ دارند کہ از جمال آنحضرت ہویداست انسان را بدل اعتقاد پیدا میشود در ماہ رجب سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و نہ ہجری روانہ وطن شدند

## شاہ ظاہر صاحب قدس سرہ

از اولاد حضرت محبوب سبحانی میران محی الدین جیلانی قدس اللہ سرہ العزیز اند مرشد والا جاہ چنیا پٹنی صلابت ظاہری بدرجہ بود و خلقت بسیار در معتقدان آنحضرت بود چون رحلت فرمودہ در احاطہ کلان کہ مسجد قدیم متصل موسی باولی راستہ حسینی علم است مدفون گردیدند درین ولا از نبیرگان آنحضرت صاحب سجادگی بذات سید قمرالدین صاحب است و ایشان بنحو بہائے بزرگانہ موصوف عرس آنحضرت در ماہ ربیع الاول میکنند و بتاریخ یازدہم ربیع الثانی تخت نشین شدہ بمریدان و معتقدان خود بارشاد و تلقین مصروف میکردند تا حال سلسلہ جاریست دو فرزند دلبند دارند بزرگترین سید حاجی صاحب لصفات بزرگانہ موصوف و خرد سید محمود صاحب در عالم ابتدای شباب بکارہای بزرگانہ مصروف اند

## سید احمد علی صاحب قدس سرہ

بسیار بہ بزرگی تمام سالک دیوانہ و مجذوب سالکانہ بودند از حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ یاد فرمودہ از ملاقات آنحضرت محظوظ میشدند و خدمتہا میفرمودند گویند سید احمد علی صاحب در عالم مرشد زادگی حضور پرنور فرمودہ بودند کہ بعد حضرت غفرت منزل شما مسند آرای سلطنت خواہند شد

برای غسل نشسته بودند آب گرما گرم نزکه خود مانند آتش گرم بود بر بدن خود از دست میر بخشی کر بر بدن طفل یتیم می افتاد و طفل خنده ها میکرد و هیچ تکلیف گرمی آب بر بدن طفل و بمزاج طفل بنظر نه آمد و بسیار حاضرین بچشم خود ها دیدند و معتقد آنحضرت گردیدند که مشهور آفاق است گنبد آنحضرت در قصبه نلنگا است عاصی نیز بزیارت مشرف شده ممتاز الامرا نهایت اعتقاد بود و ممتاز الدوله ش را بسیار بسیار اعتقاد هست

## حضرت شاه ببرالدین صاحب قدس سره

از جمله بزرگان روزگار و نهایت مقدس و بجمیع صفات بزرگانه و اخلاق کریمانه موصوف مریدان آنحضرت در طریقه قادریه بسیار در عرس والد خود که آنحضرت میکردند تمامی امرا و فقرا و مشایخین وغیره می آمدند و همه عامه و خاصه حیدرآباد حاضر میشدند قلیه اروی با گوشت بسیار و نان آبی تنوری آنحضرت مشهور آفاق است که امیر و فقیر همه میخورند و قایل اند که هیچ طعام لذیذ باین لذت نمیرسد معهذا باین افراط که مردم میخورند و باز چهار چهار حصه بنام اقربای خود میبرند این تصرف خاندان آنحضرت است از بست و پنج پله نان و از پانزده پله گوشت وارو کم بپخت و نیز نمی آید و پس از رسیدن وقت موعود آنحضرت بجنت خرامیده در باغ خود که متصل روضه شاه یوسف صاحب و شاه شریف صاحب است مدفون گردیدند

## حضرت شاه عبدالله صاحب

فرزند حضرت شاه ببرالدین صاحب مرحوم بجای پدر عالیقدر خود بر مسند ارشاد متمکن اند و بدستور معهود در سلسله بزرگان خود مرید میکنند آنچه که فضایل و کمالات خاندان آنحضرت است

در ربلیده مرثیه‌ها ی تصنیف ایشان میخوانند و در محرم بجماعت میخوانند نجاصی بهنیه بخدمت ایشان مستفید
بود عظیم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار بکمال قدردانی همواره در صحبت خود داشت عرس بتکلف مینمودند
در بیولار از پس ماندگان آنحضرت غیر مشهوراند اعلام محی الدین خان بهادر نبیره مشهور آفاق اند بکمالات بسیار

## شاه تجلی علی

ایشان مرید و شاگرد حضرت شاه معین تجلی قدس سره بودند که خط طرز معنیا از ایجاد و اختراع
آنحضرت و خط شفیعه هیچکس مانند ایشان یعنی مثل شاه معین صاحب موصوف تا الی الآن نه نوشت
استادان ولایت ایران و اهل هند همه قایل آنحضرت اند و بسا مردم مبتلا مدت در آمدند از لفرقات
آنحضرت یکی اینکه محمد خلیل الله خان استادزاده حضور پرنور حضرت غفران مآب که پهلوان وقت
و شه زور بود در مریدی آنحضرت اعتقاد تمام داشت چون آنحضرت را بعد رحلت بیرون دروازه
علی آباد مدفون ساختند آنحضرت بعد از چهار ماه بخواب محمد خلیل خان آمده فرمودند که مرا در زمین
غصبی مدفون کرده اند جلد جای دیگر دفن نمایند پس خان مذکور با دو صد جوان بوقت نیم شب
از مکان خود که بیرون دروازه یاقوت پوره حیدرآباد است بیرون شهر رفته باندیشه اینکه
خلاف شرع العمل می آرم مبادا ابلبه شود بالای قبر آمده قبر را کشاده دیدند که کفن مع نعش بهمه اعضا
نسیمکه روز اول بود همچون مضبوطی امانت است لاش را برآورده بالای پلنگ نهاده بمکان خود
برده در باغ خویش مدفون ساختند هرگز بوی ناخوش یا رطوبتی یا هیچ از اثر خاک نبود شاه
تجلی در خدمت آنحضرت بوده بهره کامل از فقیری و خوشنویسی وغیره بر میداشتند و بکمال رسیدند
شاعر و ناثر و مصور بے بدل که تصویر شبیه حضرت غفران مآب با جواهر که از حضور پادشاه
عنایت شده بود کشیده پنجهزار روپیه انعام یافت برابر قد مبارک حضور پرنور کشیده بودند

گلزار آصفیه درآمد و علی هذا القیاس خرق عادات بسیار از آنحضرت بظهور آمده اندا ما حضرت شاه قاسم صاحب از کمال اعتقاد اینکه حق خدمت والدین باشند بجناب آنحضرت یعنی در خدمت برادر بزرگ خود بجا آورند و داماد آنحضرت فرزند حسینی بادشاه صاحب را بجای آنحضرت برمسند خلافت نشانیده خود بآن بزرگی و عالی منصبی خدمتگذاری میفرمایند و نیز اخراجات عرسها و خوراکهای شبانه روزی مریدان که قریب یکصد کس از زن و مرد فرود می آیند بذمه خویش گرفته اند و در ینولا در تیاری عمارت روضه شریف آنحضرت مشغول اند کمان و دروازه کلان درگاه شریف معه خانقاه هم از محدثات آنحضرت است زبان را طاقت اظهار خصایل ستوده و اخلاق حمیده حضرت شاه غلام قاسم صاحب نیست که بجمیع صفات بزرگانه موصوف اند غلام محی الدین خان بهادر منصبدار سرکار که به علوم عقلی و نقلی یکتای روزگار و در فن شعر و خوشنویسی فرد فرید عصر خود اند تاریخ رحلت آنحضرت که بنام نامی اش مناسبت دارد غلام علی الولی گفته گذرانیده اند

## حضرت شاه فتاح صاحب قدس سره

آنحضرت سید عالیجناب از گجرات در عهد مبارز خان ناظم حیدرآباد تشریف آوردند از اولاد حضرت شاه عبدالرزاق صاحب فرزند حضرت محبوب سبحانی قدس الله سره العزیز اند بر شرع شریف هیچ امر از آنحضرت بظهور نمی آید صایم الدهر قایم اللیل بعد نماز عشاء وقت خوردن طعام آنحضرت بود هر کس که شریک نماز مغرب و عشاء میگردید بغیر خورانیدن چیزی رخصت نمیفرمودند لهذا مردم بسیار شریک طعام میگشتند چون از احوال بزرگانه آنحضرت مبارز خان مطلع گردید معتمد خود را بخدمت شریفش فرستاده باعث طلب بخانه خود گشت هرگاه آن حضرت

بکمال خوبصورتی بنهایت خلوص دلی تعمیر در آوردند و گاهی پا از سجاده خود بیرون نگذاشتند
مدتی از عارضه ضعف قوی و مفاصل طاقت رفتار که نمانده بود بالای تخت چوبی شبانه روز
تشریف داشته نماز بجگاه ادا میفرمودند بتاریخ بست و ششم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و
دوصد و پنجاه و هشت هجری از دار فانی بفردوس برین تشریف بردند خلقت خدا از پیر و
جوان زن و مرد امیر و فقیر بحساب همراه جنازه آنحضرت گریه کنان از مکان آنحضرت
تا بگه مسجد امرا و فقرا همه شریک نماز شده تا بروضه والد ماجد رسانیده متصل گنبد عالیش مدفون
ساختند از برادران آنحضرت حسینی بادشاه صاحب و شاه غلام قاسم صاحب شرایط خدمت
تجهیز و تکفین بجا آوردند و حضور پر نور بندگانعالی ناصر الدوله بهادر دام اقباله برای
اخراجات فاتحه مرحوم مغفور مبلغ چهار هزار روپیه و مرشدزادی صاحبه حضرت جمال النسا بیگم
که مرید بودند دو هزار روپیه و علی هذا القیاس از اقربای حضور و از امیران سرکار نیز بقدر
مقدور زرها بارسال آوردند از تصرفات آنحضرت یکی اینکه همشیره حکیم محمد اکبر حسین دختر کلان
ناکتخدای حکیم [illegible] صاحب مرحوم از شدت هنگامه وبا که در بلده حیدرآباد از چند سال جاریست
ترسیده به برادر خود گفت که مرا مرید آنحضرت نمایند نشود که درین شور و زور وبا که انسان را
فرصت دم زدن نیست بغیر بیعت مرشدی بی پیر قضا کنم و این آرزو در دل من باشد چنانچه
از شدت وبا بسیار اندیشیده بهمون روز که بست و ششم ماه ربیع الثانی بود بجناب آنحضرت
عرض کرده بوقت شب بست و هفتم ماه مذکور مرید کنانیدند بوقت خواندن دوگانه شکریه
جناب اقدس الهی آنحضرت ارشاد کردند که این دختر ناکتخدا را بلباس سرخ عروسانه نماز
بخوانانند که انشاء الله تعالی درهمین تاریخ عروس شده بنکاح خواهد رسید خدا تعالی
شاهد این معنی است که بهمون تاریخ ماه آینده برابر یکسال با زدواج عاصی مولف این تاریخ

هرچند بعض از امراء الطلب سند خاصه آواز بلند کردند خود بدولت منع فرمودند که فرش ریگ بزرگان بسیار بهتر از فرش دیگر است پس آنحضرت و حضور باهم نشسته کلمه و کلام نمودند و تمامی امراء حاضر استاده میدیدند در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه ہجری بدعای آنحضرت رفع امساک باران شده رود موسی الطغیانی در آمد که فصیل شهر را شکسته آب از اندرون بلده گذشت معهذا تمامی محلات را دست ارادت و اعتقاد و بیعت بدست آنحضرت بود سردار الملک گهالنسی بیان نیز مرید و معتقد آنحضرت بوده بتاریخ بست و یکم ماه ذیقعده سنه یکهزار و دوصد و پانزده ہجری به بهشت برین خرامیدند عالی رامدنی افسوس ها دست داد مزار شریف متصل روضه والد ماجد آنحضرت است تاریخهای رحلت آنحضرت انچه لعاصی سید بحر آورد **قطعه**

روزیکه شاه موسی رو کرد سوی یزدان ✤ از پرتو جمالش بدر منیر خجل شد ✤ از ساکنان بلده فریاد و غلغل برآمد ✤ خود وادی مقدس موسی سوز حزن شد دیگر عاشق او شاه موسی قادری **دیگر** تجلی موسی الفردوس شد مصرع عجب شاه موسی کلیم خدا بود **شعر**

سر آداب بگرفتم دو موسی را رقم کردم　یکی موسی کلیم الله یکی موسی خلیل الله

## حضرت سید غلام علی شاه قادری

جبین پور خلافت و هدایت حضرت شاه موسی قادری اند زبان را طاقت تقریر و قلم را قوت تحریر اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن برگزیده حق نیست فرشته کریم بود که در پیکر بشری بوجود آمده برای هدایت خلق الله جلوه آرای مسند ارشاد و کرامات گردید عابد زاهد متهجد گذار تقوی و طهارت آنحضرت را نهایتی نبود هزارها خلق الله مرید و معتقد تمام بودند محلات حضور پرنور اکثر مرید آنجناب اند بالای قبر شریف والد ماجد خود گنبد عالیشان

# حضرت شاه موسی صاحب قادری قدس الله سره العزیز

آنحضرت از اولاد حضرت شاه عبد الرزاق صاحب فرزند حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی
قدس الله سره العزیز اند ولادت آنحضرت در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری در بلده
حیدرآباد واقع شده چون در فرزندی همشیره خود والد شریف آنجناب سید محی الدین عرف
قادر پادشاه که هم نام جد اعلای خود پیر شاه محی الدین قادری مشهور آفاق اند و روضه
جد حقیقی والد آنحضرت مسمی سید عبد الحی الدین متصل لنگر حوض قلعه محمد نگر گولکنده است و عرس
والد آنجناب بتاریخ چهارم ماه رجب المرجب بکمال تکلف میشود که تمامی طوائفهای رقاص بلده
بصدق اعتقاد حاضر شده مجرا بجامی آرند و امیران تمامی شهر نیز حاضر میباشند و آنجناب
اندرون بلده متصل دروازه پل قدیم که مزار شریف آنجناب است مسجد قدیم را آباد کرده تشریف
میداشتند لهذا آنحضرت اکثر بخدمت والد خود از مستعد پوره حاضر میگردیدند حضرت پیر شاه
محی الدین جد اعلای آنحضرت بنهایت تقدس داز آنجناب خرق عادات بسیار بظهور آمده چون
آنجناب در سنه یکهزار و یکصد و شش بجنت خرامیدند و جناب حضرت موسی صاحب بعد والد
خود در سن نوزده سالگی مسند آرای هدایت و ارشاد گردیدند تیاری روضه شریف در سنه
یکهزار و یکصد و چند هجری فرمودند و تا چهارده سال نماز پنجگانه بتقید با جماعت خواندند و
مشغول ریاضت شاقه و مراقبات و مشاهدات گردیدند و کنج عزلت اختیار نمودند بندگان عالی
حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی بملاقات آنحضرت آمده آنحضرت
بعد زیارت روضه والد ماجد خود چون بر فرش ریگ استاده بودند متوجه حضور پرنور شده
ارشاد کردند نواب صاحب برین فرش ریگ فقرا نشستن بهتر است خود بدولت فرمودند بسیار بهتر

الف خان بهادر کرده در آنجا رفته تا چهار سال اقامت ورزیدند بهادر معز لیبار خدمتها
نمود پس از آن باز بحیدرآباد تشریف آوردند شوکت و صلابت بدرجه بود که هیچکس از علما و فقرا
و امرا غیر از دست بوسی چاره نمیدید هرگاه نزد منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر
بملاقات عیدین تشریف می بردند بالای الصف مسند خود و بآرزوی تمام می نشانیدند و معذرت
مینمودند و فخرها میکردند در عبادت الهی و قرآن نویسی باعتقاد و انقیاد همواره معمور نماز جماعت
گاهی قضا نمیگردید نماز تراویح خود میخواندند که حافظ بودند در تعلیم خوشنویسی صدها کس بهره مند
بتاریخ پانزدهم ماه جمادی الثانی در سنه یکهزار و دوصد و چهل و شش هجری ودیعت
حیات نموده بعالم قدس توجه فرمودند چهار فرزند دلبند حضرت شاه اعظم صاحب موصوف
بودند همین بود خلافت حضرت سید الصاحب که احوال ایشان بقلم آمد دومی سید عبد الولی
الشان هم خوشنویس خط عربی و فارسی نستعلیق مینوشت شاعر علم عربی و فارسی نیز
میداشت ابا بد قسمت همیشه در عالم تکلیف گذشت سومی سید محمد باقر الحسینی کلام شریف بطرز
یاقوت خوب مینوشت که گاهی ناغه نمیکرد در علم عربی و فارسی وغیره کمال داشت در خوشنویسی
هفت قلم بهره تمام داشته میگذشت چون باستادی ثابت جنگ رسل صاحب فرنگی وکیل
انگریزی نوکر شده تعلیم خوب داد و بوقت روانگی خود بولایت بمنزولی در حضور حضرت
مغفرت منزل سعی نموده بجاگیر سیر حاصل پنجهزار روپیه سرفراز کنانید تا حیات ایشان جاری بود
فرزندان ایشان بمعاش منصبداری حاضر سرکار دولتمدار اند و چهارمی در عین شباب
انتقال نمود چندان مشهور نشد القصه چون سید الصاحب رحلت فرمود فرزندان ایشان
در پهلوی حضرت شاه اعظم صاحب مدفون نمودند و هر دو فرزند بجای مرحوم مذکور در تحصیل
علوم مشغول اند و بنهایت صفات موصوف هستند

سنه یکهزار و دو صد و ده هجری متوجه بهشت برین شدند مزار آنحضرت در صحن مسجد که اندرون
کمان شیر دل که آن مسجد بنام مسجد سید لقا صاحب مشهور است بر چبوتره کلان زیارتگاه خلایق است
چهار فرزند دلبند آنحضرت بودند ارشد اولاد و مهین پور خلافت و ولایت سید لقا صاحب موصوف
که در حین حیات والد ماجد خود با جمیع علوم عقلی و نقلی و استکمال نکات و فنون خوشنویسی وغیره
مقتدای عهد و یکتای روزگار خویش گشته فیض عام جاری ساختند که از کثرت تلامذه شب و روز
فرصت یکساعت نمیگردید و پدر عالیقدر از ملاحظه اشتغال دعاهای فراوان بجناب اقدس الهی
درباره صحت و سلامتی ایشان میکردند بعد رحلت پدر بزرگوار از مکان مذکور بر آمده اندرون محله
شیر دل متصل مسجد حیات بالقا صاحبه مرحومه والده سلطان عبد الله قطب شاه مکانی احداث کرده
و مسجد مذکور را آباد نموده مدرسه جاری ساختند چنانچه عاصی محرر اوراق بعد فراغت از سبق
شرح ملا همراه حضرت سید نور الاصفیا صاحب که آنحضرت از آنجناب شرح چغمینی میخواندند معرفت
و ناسه بهر روز همین شغل بوده و شاگردی آنحضرت از آنجناب بجهت آنست که سید لقا صاحب موصوف
همه استفاده از جناب حضرت سید نور العلی صاحب قبله حاصل نموده مشهور آفاق بودند لهذا
حضرت اصفیا صاحب مضایقه نکرده بسبب عدم طاقت قوای حضرت قبله تکلیف درس نداده
حسب الحکم رجوع لسیدن صاحب فرمودند الغرض عجب وقت بود و عجب بزرگان عهد غیر از تحصیل علم
و تذکره علوم عقلی و نقلی و شوق خوشنویسی و انشاء پردازی و شعر خوانی و اشعار گوئی ذکر
لهو و لعب بیجا هرگز هرگز بنظر عاصی نه آمد درین ایام اول فکر نان و بعد از آن فکر سلامتی اطفال که
چیچک کم بسلامت میگذارد و پس از ایشان فکر تقاضای قرض خواهان خصوصاً اندیشه پرخدشه
قرض عرب که سوای معامله با ایشان هیچکس یک حبه قرض نمیدهد خدا تعالی خیر کند معهذا آنحضرت
در علم سلوک پیشوای طریقت و معرفت بودند بعد مدت اراده کرنول بر طبق تکلیف نواب

الفغان

بزرگی بود صاحب علوم عقلی و نقلی با صفات پسندیده و اخلاق حمیده سخاوت آنحضرت را نهایتی
نبود لطیفهای ارجمند و کرمهای بلند موصوف زبان را طاقت تقریر و قلم را قوت تحریر مراتب
فضایل آنجناب نیست بتاریخ بستم ماه ذیقعده سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری روی نیاز
بدرگاه بی نیاز نمود عالمی را افسوسها است از محدثات آنحضرت باغ کلان دلچسپ در موضع مادنا
پیٹھ متصل عیدگاه کهنه جانب مشرق بلده حیدرآباد که مقبره حضرت قبله و آنحضرت باشد
است و گنبد عالی بر مزار قبله موصوف نیز و خانه باغ دلچسپ که در تمام شهر مانندی ندارد هم موجود است

## شاه سید محمد الحسینی المعروف به سیدن صاحب قدس سره

خلف الصدق حضرت سید شاه اعظم الحسینی قدس الله سره که آنجناب بشاه اعظم صاحب مشهور بودند
مکان بود و باش آنحضرت در کوچه اسرسته چوڑی بازار متصل اینوار چوک حیدرآباد بود که درین
ایام آن مکان در علاقه مرشدزاده آفاق مبارز الدوله بهادر در آمده است الغرض آنجناب
در عهد حضرت غفران مآب در حین سفر سید ربقید حیات بوده بر سر هدایت و ارشاد عالمی توجه
میفرمودند ظفر الدوله حال احتشام جناب بصدق اعتقاد با وصف داشتن مذهب امامیه
مرید آنحضرت بود و همواره حاضر جناب میگردید و خدمتها العجل می آورد بی نفسی آنحضرت اینکه با وجود
بودن سواری پالکی و میانه وغیره و آدمان خدمتی خود متوجه بازار شده اسباب خوردنی بدست
خود می آوردند در آن اثنا اگر سواری کسی از امیران سرکار ملاقی گشت از پالکی خود بپا در آمده
آداب بجا می آورد و اسباب خریدی آنحضرت بر سر و دوش خویش اندرون محل میبرید قد سود
شده مرض میگردید عاصی محرر قلم بچشم خود دیده و همواره حاضر جناب در طفولیت میبود سن شریف
آنحضرت قریب هشتاد رسیده بود بنهایت تقدس بتاریخ بست و ششم صفر المظفر

حیدرآباد برای سعادت حضور جناب حضرت قبله و آل عالیجناب خود گردیدند شمس الامرا بهادر
امیر کبیر بکمال قدردانی برای سوال و جواب امورات خود نزد راجه چندو لعل مهاراجه بهادر مقرر نموده
برساله سواران و جوانان بار و جاگیر معقول و تعلقداری چند محال مسلوک گشتند و از نزد مهاراجه
بهادر نیز معاش جاگیر قریب سی هزار روپیه تقرر یافته بنهایت تکلف اوقات عزیز خویش بخوبی تمام
بسر میبردند که چهار پنج زنجیر فیل و ده دوازده اسپان عربی و کاتهیه واڑ و دکهنی بیش قیمت همواره
حاضر رکاب میبودند سوای اسپان سواری بارگیران که قریب پنجاه نفر بارگیر ملازم بودند و اسپان
از آن جناب داشتند و همه ساله در هر ماه فاتحه و بتاریخ دوازدهم ربیع الاول صندل فاتحه
جناب رسول کریم صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و بتاریخ بست و یکم هر ماه فاتحه و در ماه رمضان المبارک
صندل و عرس جناب امیر المومنین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام و بتاریخ دهم
هر ماه محرم فاتحه جناب حسین علیه السلام و بتاریخ سوم هر ماه و در رمضان المبارک فاتحه جناب
سیدة النساء فاطمة الزهرا علیها السلام و بتاریخ یازدهم هر ماه فاتحه خصوصاً در ماه ربیع الثانی
صندل و عرس حضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی میران محی الدین جیلانی رضی الله تعالی عنه
با روشنی چراغان بسیار و طعام لذیذ با جلسه علما و فضلا و فقرا العمل می آوردند و در ایام مقرری
حضرات عالیات مذکور صندل مبارک هر جناب بکمال اعتقاد کشتی تبرکات بالای سر خویش
برداشته پیاده با جلوس هزارها خلق الله از آثار شریف تا مسجد بخانه خود می آوردند و بعد
رحلت والد ماجد خویش صندل آنحضرت معمول و تکلف مسطور در باغ خود که مدفن آنحضرت است
میرسانیدند و طعام بهمه ها میخورانیدند در هر سال خرچ هزارها روپیه تا حیات آنحضرت جاری بود و
در ماه مبارک رمضان و ربیع الاول و ربیع الثانی و در عشره محرم الحرام نیز در مسجد بنا کرده خویش
خود حدیث شریف بنهایت فصاحت و بلاغت بیان میفرمودند و خلق الله را داخل حسنات مینمودند

بزرگی بود

تمام شب در نوافل تا اشراق بیدار میبودند نماز جماعت گاهی قضا نکردند هرگاه جنازه آنحضرت
در مکه مسجد آوردند از کثرت خلق همه مسجد و صحن مسجد و راسته ها و بازارها تا عیدگاه کهنه خلقت
خدا بود که جای حرکت میسر نگشت پلنگ جنازه آنحضرت تا رسیدن بمدفن شریف از دست بوسی
خلایق هر چهار پارچه آنش جدا گردیدند حضرت سید نور الاصفیا صاحب انچه که شرایط خدمت والدین
بود از جمیع امور بلکه ما شیئ زاید بجا آورده چنان سور دعاهای فراوان گشتند که ببرکت توجه
آنجناب رشک امیران عهد شدند اللّٰهم اغفره وارحمه وادخله فی الجنة وانت
خیر الراحمین

## سید نور الانبیا صاحب قدس سره

فرزند بزرگ حضرت سید نور العلی صاحب موصوف اند بعد رحلت پدر بزرگوار خود بر مسند خلافت
نشسته چنان پابند توکل گردیدند که قدم از سجاده خویش هرگز بیرون نگذاشت هر چند راجه
چیندو لعل مهاراجه بهادر آرزوی تمام نمود که بخانه من تشریف فرما شوند هرگز اقبال ننموده فرمود
فقیر را معذور دارند که معذورست در زهد و تقوی و تورع و توکل یکقدم پیشتر نهاده مشهور
آفاق گردید با اینهمه بسیار خلیق نهایت افسرده خاطر متوجه بحال عقبی بیرون دروازه یاقوت پوره
حیدرآباد مسجد الماس خواجه سرای قطبشاهیه را که ویران بود از سر نو آباد کرده در آنجا مکانی نیز
خریده همیشه حدیث شریف بیان مینمودند از آنجا که خود حافظ بودند تراویح خود میخواندند و
در همونجا مدفون شدند

## سید نور الاولیا صاحب قدس سره

فرزند دومی حضرت قبله مغفور مرحوم صدر اند در ایام جوانی بسیار شوق بزورکشتی اش بوده

باهم از میزان الصرف تا حاشیه قدیم که فاتحه فضیلت بران میخوانند هم سبق بوده تحصیل از آنحضرت
کرده‌اند و والد عاصی دست بیعت و ارادت نیز بدست مبارک آنجناب داده بودند بعد رحلت
قبله موصوف که مرقد منور آنجناب در بلده اورنگ آباد متصل ٹهرکل شاهی است و عاصی بسعادت
زیارت هم مشرف شده جناب حضرت سید نور الهدی صاحب بجای آنحضرت بارشاد و
تدریس معمور بودند گویند که حضرت نور الهدی صاحب هرگاه در ماه مبارک رمضان در مسجد
شاه گنج به نماز تراویح قرآن شریف میخواندند هنودان و مسلمانان تمامی شهر برای شنیدن کلام
شریف می آمدند و همه زار زار میگریستند و سر خود را از جوش و خروش بی اختیار بر سر دیوار
میزدند و در هر سال در ماه مبارک چهار کس پنج کس باسلام مشرف میشدند و کلمه توحید میخواندند
و بعد رحلت آنحضرت جناب سید نور العلی صاحب در بلده حیدرآباد تشریف آورده بدرس
و تدریس و ارشاد مشغول شدند نوبت بجای رسید که هزارها مردم معتقد آنجناب شدند و
بسیار کس فارغ التحصیل گردیدند تمامی امرای عهد غاشیه بردار بودند و آنجناب گاهی بخانه
هیچکس تشریف نمی بردند بندگانعالی حضور پرنور حضرت غفران مآب دوبار بخانه آنحضرت
بدعوت تشریف فرما شدند صلابت تقدس بآن مرتبه بود که انسان هرگاه روبرو می آمد لرزه
براندامش می افتاد تقوی و تورع و وجاهت راهنمائی بود سن شریف قریب بصد سال رسیده
بود عاصی در سن ده سالگی بخدمت و صحبت اکثر معمور بود عاصی را از راه غلام نوازی موروثی
از میزان الصرف تا شرح عوامل خود درس فرموده بودند در سنه یکهزار و دو صد و سی و چهار
هجری سیزدهم ربیع الاول روز پنجشنبه بوقت شب بفردوس برین خرامیده روز جمعه
بوقت سه پهر در باغ حضرت سید نور الاصفیا صاحب فرزند خرد خود که برای همین روز چبوتره
کلان و باغ دلچسپ تیار داشته بودند مدفون گشتند تا این زمان مانند آنحضرت احدی بنظر نه آمد

و قاضی پوره بلده حیدر آباد بنام ایشان مشهور و آباد است پایین مرقد پدر خویش مدفون گشت
حظیره کلان با قبور بسیار است و بیرون احاطهٔ ایشان در همت پوره قبور های بیشمار بودند
چون همه زمین همت پوره حسب الحکم حضرت مغفرت منزل بجرم بدی سرکار در آمد تمامی قبور بر آورده
میدان صاف نمودند اما مقبره ایشان بدستور قایم است بسیار صاحب تقوی و طهارت
و ذی مروت بوده اند

## شاه یوسف صاحب

مقبره ایشان بیرون کهڑکی بودلی صاحب است در عهد حضرت غفران مآب گویند در مصلحت خروج
مرشد زاده عالیجاه بهادر ایشان هم شریک بودند عاصی مولف بچشم خود دیده بسیار زبان آور
و از همه امرا و اهلکاران سرکار ربط تمام میداشتند در حظیره قبور ایشان عزت یار خان
محی الدوله نیز مدفون اند

## جناب اقدس حضرت حاجی حافظ مولوی شاه سید نور العلی صاحب

## قبله قدس الله سره العزیز

خلیفه پدر بزرگوار خود حضرت حاجی مولوی سید قمر الدین صاحب قبله اند که در اورنگ آباد
بودند و آنحضرت ایشان را حج و زیارت حرمین شریفین برده در عهد حضرت غفران مآب
آصفجاه ثانی در حیدر آباد رونق افزا شده بعد چندی باز روانه خجسته بنیاد گردیده بارشاد
مریدین و تدریس علوم شاگردین اقامت ورزیده بودند در آن ایام هیچکس در زهد و تقوی
و تورع بمقابل آنجناب نبود و والد عاصی مولف این تاریخ مسیح الدوله حکیم الممالک خواجه
محمد باقر خان مرحوم المشهور به حکیم باقر خان و سید نور الهدی صاحب فرزندکلان آنجناب

از اکمل متاخرین بودند و مرید و خلیفه حضرت شاه محمد الدین اند که ذکر شان بالا گذشت
مزار شریف ایشان متصل دروازه یاقوت پوره اندرون کوچه در بلدهٔ حیدرآباد هر سال
عرس بتکلف میشود طوایفان رقاص بلده باعتقاد خود حاضر شده مجرا بجا می آرند فرزندان
آن حضرت دو صاحبزاده بودند اوقات بعمور مسجد خوب تیار کنانیدند و بیاد الهی مشغول بودند
اما هر دو در عین شباب جهان فانی را پدرود فرمودند درینولا داماد شان مسند نشین اند

## شاه غلام آبرو

از نبیسهای محمد غوث گوالیاری مرید و خلیفه شاه نجم الدین آبرو که از مشاهیر شعرای هند بودند عمر
ایشان قریب یکصد و شانزده سال رسیده بود اما قوی درست بودند امین الدین اعلی را در شهر
بیجاپور و شاه برهان راز الهی را در برهان پور و مرزا عبد القادر بیدل را در بلدهٔ شاهجهان آباد
دهلی دیده بودند و در هنگام مسند آرائی حضرت غفران مآب در بلدهٔ حیدرآباد آمده پنجم جمادی الاول
سنه یکهزار و دو صد و نه هجری بحق پیوستند قبر ایشان در محله دبیرپوره است فرزندان ایشان
نیز قضا نمودند الحال کسی بجای ایشان نیست

## قاضی خلیل

پدر ایشان قاضی بابا از بخارا بهند آمد و از آنجا بحیدرآباد در عصر مبارز خان رسید دو پسر داشت
اول قاضی میر خلیل دوم قاضی میر فهیم اما قاضی میر خلیل در عهد نواب مغفرت مآب آصفجاه طاب ثراه
قاضی بلده حیدرآباد شدند و مدتی بکام دل گذرانیدند و بتاریخ بست و یکم ماه رجب سنه یکهزار
و یکصد و هشتاد و شش هجری برحمت حق رسیدند مقبره ایشان متصل فرحت محل حضور پر نور است

## سید شاه میران بخاری قدس سره

حافظ کلام الله شریف بودند گویند چون در اورنگ آباد آمدند هر روز یک سیپاره از کلام شریف
یاد کرده هر شب در ماه رمضان المبارک در تراویح نوعی میخواندند که حفاظ سامعین غرق حیرت
میشدند بهمین طور چون در یک ماه حفظ قرآن شریف کرد مدت العمر گاهی فراموش نساخت
در اصل ساکن بیجاپور بودند و دست بیعت بخدمت محمد مدرس داده اجازت و خلافت
قادریه گرفتند صاحب تصرف بودند چون عالمگیر بادشاه از بیجاپور بحیدرآباد آمد ایشان نیز
همراه رکاب او به بلده حیدرآباد تشریف آوردند دو فرزند با ایشان بودند یکی قطب عالم
و دیگری حافظ محمد آنا قطب عالم مشهور آفاق شدند که مسجد حیات مالصاحبه والده سلطان
عبدالله قطب شاه تیار کنانیده بنام ایشان مشهور ساخت تا حال مسجد پیوسته بدیوار
باره دری شمس الامرا بهادر امیر کبیر قایم و سجده گاه خلایق است و مزار هر دو فرزندان
ایشان در صحن مسجد موجود اند رحمت الله علیهم آبا در مولا از نبیره های ایشان عبدالله صاحب
و برادر خرد ایشان مقام دارند

## شاه محی الدین احمد قدس سره

جانشین سید عبدالقادر عرف خضر صاحب ملکاپوری بعد پدر بزرگوار بر مسند جلوس فرموده
مشغول ارشاد شدند سه فرزند داشتند اول سید علی دویم سید عبدالقادر سوم سعد الدین بتاریخ
چهارم رجب سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری برحمت حق پیوستند قبر ایشان متصل ملکاپور است

## حضرت شاه غلام احمد صاحب کمل پوش

دریالکی نداشته بحیدرآباد آورده در صحن مکان ایشان بر راسته تالاب میر جمله مدفون نمود تا حال
گنبد و مکان موجود است و مشهور در بلده و بالای کوه شریف زبانی خلق الله است که شاه رضا
بوقت دو پهر روز بالای کوه شریف در درگاه مبارک آمده خواستند که زیارت کنند که دروازه
آستانه شریف مقفل بود مجاوران گفتند که این وقت برابر دو پهر معمول نیست که دروازه کشاده
دارند بعد نماز ظهر معمول زیارت است ایشان غصه نمودند مجاوران کلید دروازه را پیش ایشان
انداختند و گفتند که از دست خود دروازه را کشایند و اندرون بروند شاه مذکور از دست خود
قفل بر آورده چون اندرون پرده خاص رفتند همون آن زمان بیحال بر آمدند که خون
از چشمان و دهن و گوش ایشان جاری بود و تا بردن بیرون دروازه درگاه قبض روح شد
ذوالفقار الدوله در بلده آورده بخانه رسانید الغیب عند الله با کثرت خلایق در مکه مسجد آنقدر بوده
که جنازه ایشان را متصل منبر داشته نماز خواندند و تا خانه ایشان کثرت خلایق شده که تمام
مکه مسجد و صحن و راه و بازار همه پر از آدمیان امیر و غریب و فقیر بود سه فرزند داشتند اول
شاه امر الله صاحب که ایشان بر سجاده پدر بزرگوار خود مستقیم و بر شاه راه تقدس قویم بوده
پا از بستر خویش بیرون نمیگذاشتند یکبار به تکلیف تمام حضرت غفران مآب در جلسه مشایخین در خلوت
مبارک تشریف آوردند و برابر ملاقات شد همه امیران سرکار در مجلس بخانه ایشان حاضر میشدند
و اعظم الامرا ارسطو جاه نیز حاضر میگردیدند در آن عصر هیچکس به بزرگی ایشان نبود عاصی مؤلف
در عالم صغر سن شرف دیدار ایشان شده است بعد ورود بندگان عالی از قلعه کهرله رحلت فرموده
در صحن گنبد والد بزرگوار خود مدفون گردیدند دویم بادشاه صاحب سوم شاه صاحب
بعد آنحضرت تا الی الآن یکی از خاندان ایشان بسجادگی معزز میشوند شاه صاحب نیز در این ایام
رحلت فرمود

ثابت خان مرحوم که جاگیردار چالیسر بودند هستند چالیسر شش منزل از شاهجهان آباد است
چون میر بنده علیخان بر سر قلعه کرپه همراه نواب موصوف شهید شدند چهار پسر گذاشت میر رضا علیخان
از همه خورد تر بودند بعد انتقال پدر خود چون برادران دیگر تقسیم ترکه پدری نموده بایشان دادند
ایشان از غایت استغنا قبول نکرده صحرا نوردی اختیار کردند و در اثنای راه همراه سناسیان
هنود تا به معبد آتهار رفته از ایشان جدا شده سیر کنان باز به شاهجهان آباد آمدند و در روضه
شاه نظام الدین اولیا قدس سره العزیز رفته درخواست ارشاد نمودند شب سوم در عالم رویا
ارشاد شد که نزد شاه اسرار الله که بچند واسطه بحضرت شاه وجیه الدین گجراتی قدس سره میرسند
برو شاه رضا علی الصباح بر چشمه که پائین روضه منوره واقع است نشسته بودند که بهمان تصویر
بزرگی نمایان شده فرمود که شاه رضا اینجا بیا ایشان پیش رفته قدمبوس شدند آن بزرگ
دست شاه رضا گرفته نزد مزار شریف حضرت شاه نظام الدین اولیا برده مرید کرده همراه
خود بردند و عمل دعای حیدری آموخت پس شاه اسرار الله و شاه مبارک نجم الدین ایشان را طرف
گجرات بردند و باز در دکن تشریف آوردند چون بعضی از اقربای ایشان که در شهر اورنگ آباد
بودند بنابر ملاقات ایشان چندی در اورنگ آباد مانده هر دو بزرگ بطرف شاهجهان آباد
رفتند و شاه رضا را بحیدرآباد فرستادند ایشان بحیدرآباد رسیده مشهور آفاق شدند
چند بار حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نیز بمکان ایشان به ملاقات
تشریف فرما شدند چون دانستند که در دعوت اسماء الهی کامل اند جاگیر سیر حاصل برای اخراجات
ایشان مقرر فرمودند رکن الدوله مدار المهام سرکار و وقار الدوله ناظم حیدرآباد و دیگر امرا همه
معتقد ایشان بودند و حاضر میماندند وفات ایشان بست و هفتم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار
و یکصد و هشتاد و چهار هجری بعارضه درد گرده در درگاه کوه شریف واقع شد وقار الدوله که مرید بود

دیالک

اجازت حاصل کردہ و خلافت یافتہ مرخص شدند بوقت روانگی شاہ خداوند بادی فرمودند کہ باطراف حیدرآباد شخصی شاہ طاہر خواہد شد ہمچنان بظہور آمد از قوم سادات بودند بعضی گویند در اولاد حضرت پیر دستگیر قدس اللہ سرہ اند و طریق چشتیہ میداشتند اما در خانوادہ قادریہ ہم مرید میکردند قبر ایشان در محلہ علی آباد متحلات حیدرآباد بطرف راستہ شاہ علی بنڈہ واقع است و سکونت نیز در ہمو بجا داشتہ بودند

## حضرت شاہ امین قدس سرہ

فرزند میران شاہ حسینی بن برہان صاحب شاہ حسینی سکونت در دہول میٹہ میداشتند کہ مزار ایشان در آنجاست کلمات عرفان از پدر بزرگوار خود حاصل کردہ بودند روزی در مکان بزرگے فاتحہ سوم میتہ بود کہ ہمہ مشائخین بلدہ جمع بودند ایشان نیز در آنجا تشریف بردند اتفاقاً ذکر اثبات و نفی گرم شد ہر کس بذکر مشغول گردید ایشان در آن وقت بر پوست آہو نشستہ خود ہم ذکر نفی و اثبات شروع نمودند چون نفی میکردند یعنے لا الٰہ میگفتند از پوست آہو غایب بنظر می آمدند ہر گاہ اثبات یعنے الا اللہ میفرمودند خود موجود بنظر میرسیدند تمامی حاضران را تحیر رو نمود و معتقد ایشان شدند ایشان لاولد بودند بنا بران شاہ غنی صاحب را کہ پسر محمد صاحب دکہنی اشراف بود بفرزندی گرفتہ مرید و خلیفہ و قایم مقام خود گردانیدند وفات ایشان در سنہ یکہزار و یکصد و چہل و دو ہجری قبر ایشان در دہول میٹہ واقع است

## حضرت شاہ رضا صاحب قدس سرہ

از سادات رضوی اند نام پدر ایشان میر بندہ علیخان منصبدار بادشاہی ہمزلف نواب

وفات ایشان در ہفتم ماہ صفر سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و شش ہجری است

## حضرت شاہ راہی صاحب قدس سرہ

نام ایشان شاہ ولی اللہ صاحب بن شاہ برہان الدین بن شاہ بندگی حسینی بن شاہ یداللہ بن شاہ گیسو دراز ثانی بن شاہ حسن بن شاہ سید قبول اللہ حسنی بن سید اصغر حسینی بن خواجہ بندہ نواز گیسو دراز سید محمد حسینی قدس اللہ اسرارہم گویند شاہ راہی صاحب خرقۂ خلافت چشتیہ از جد مادری داشتند و خلافت قادریہ از طرف شاہ جمال معشوق بحر بواسطہ سید علی صاحب نیز حاصل کردہ بودند معلومات علم بزبان دکھنی میفرمودند روزی ایشان را از شاہ امین صاحب بن میر الصاحب ثانی کہ در دہول میٹہ آسودہ اند بر پل بادشاہی حیدرآباد ملاقات شد و چیزے کلمات حقایق فیمابین ایشان شدہ باہم محظوظ شدند و مرخص گردیدند وفات شاہ راہی صاحب در سرحد ارکاٹ بوقوع آمد بتاریخ شانزدہم محرم شاہ امین صاحب ایشان را بجای سپردہ بعد یکسال روانہ حیدرآباد نمودہ در جوہری کوچہ بلدہ مذکور مدفون ساختند تا حال قبر ایشان در آنجا موجود است سہ پسر داشتند یکی شاہ درویش صاحب دومی شاہ محی الدین صاحب سیومی شاہ فقیر صاحب

## شاہ میران حسینی قدس سرہ

ایشان در ابتدای حال روزگار پیشہ بودند در قصبہ دنباکل صوبہ حیدرآباد سکونت میداشتند روزی بخدمت شاہ خداوند ہادی خلیفہ شاہ امین الدین اعلی در قصبہ چچولی ملاقات شد دوازدہ سال خدمت خادمانہ بجا آوردند و در سلسلۂ آنحضرت درآمدند بعد چند سال دیگر

بیرون لال دروازه حیدرآباد واقع است

## حضرت لعل شاه درویش قدس سره

از کاملان متاخرین بوده اند اکثر اوقات بقلعه بیدر رسم تشریف آورده بمکان منجهلے خان عرف
احمد شاه حسینی برادر نواب سیادت خان مرحوم که متصل دروازه تلنگهاٹ قلعه بیدر است فرود
آمدند سر برهنه و بر بهادر سر ولشت خار آهنی در دست و لنگی بیش قیمت سرخ بر ستر عورت
ولتمه بکمر و چادری بر بدن پوشیده میبودند و رنگ ایشان سرخ و سفید غالبا از سکنای اورنگ آباد
بودند اما در علم عرفان و حقایق کامل و در عصر ریاست حضرت مغفرت مآب علیه الرحمه در قید حیات
بودند آخر در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد آمده در سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری
انتقال فرمودند روضه ایشان در صحرای مشرق رویه چنچل گوڑه زیارتگاه عالم است

## حضرت شاه ظهور الله صاحب قدس سره

از اهل پورب بودند در وطن تحصیل علم کرده بحیدرآباد آمدند در علم معقول و منقول بسیار قدرت داشتند
و کتب علم تصوف بدرجه اتم و کمال بیان میفرمودند و بخدمت حضرت شاه غلام احمد دهلوی که از
خلفای شاه محمد ملتانی صاحب بیدری بودند مرید شده عزلت اختیار نموده بودند در اواخر
عهد بهادر دلخان ناظم حیدرآباد معتقد ایشان شده بود مکان سکونت ایشان چارمنار
طعام قلیل بوزن سه چهار توله میخوردند و بعد دو گهڑی استفراغ میکردند لهذا پوست و استخوان
بود قبرش متصل مکان رفعت الملک مرحوم در چوک میدان خان حیدرآباد بر سر راه است که
جعفر علی یک چشمی در محرم الحرام تعزیه بزرگ بسیار خوب همونجا استاده میکرد و تا حال جاریست

صندل خان نامی خدمت ایشان میکرد باامید آنکه حضرت را عمل کیمیا می آید اتفاقاً روزی ناظم
بلده بخدمت آمده سوال کرده که عمل کیمیا آموزند آنحضرت از مکان فرودگاه خود غایب شدند
و در مسجد دیگر فرود آمدند مردم در آنجا نیز حاضر شدند آنحضرت تا دو ماه در آنجا مقیم گشتند روزی
بعد نماز صبح در صحن مسجد رو بشرق نموده بحاضران وقت فرمود صندل خان اگر درین وقت
حاضر بودی چون مشتاق کیمیاست هر قدر طلاء خالص میخواستی از اینجا میگرفتی قاسم مرید باعتقاد
بقسمیه میگوید که بمجرد فرمودن این سخن تمام چبوتره و زمین و درختان و سنگها هر قدر که
نظر کار میکرد همه طلاء احمر بنظر در آمد بعد یکساعت دیدم که هر شی بطور اصل خود بود و وی گوید که
چون یک روز در انتقال آنحضرت باقی مانده بود که پیر بادشاه صاحب مرید و صادق الاعتقاد
و خلیفه خود را طلبیده فرمودند که فردا انتقال من است شما فکر اسباب مدفون من سازند محمد قاسم
سوداگر سرانجام دفن من خواهد آورد وی گوید چهار گهڑی شب باقیمانده بود که آنحضرت رحلت
فرمودند بوقت صبح تمام عالم از خاص و عام بلده وغیره جمع آمدند وقت دوپهر سوداگر مذکور
باسرانجام تجهیز و تکفین معه پنجهزار روپیه نقد گرفته بر شتر تیز گام سوار شده در رسید و بجلدی تمام
آمده همه سرانجام به تکلف تمام بجا آورده ایشان را مدفون ساخت و گفت امروز پیش از پنجروز
حضرت بخواب من آمده فرمودند که در انتقال ما پنجروز باقی اند جلد شما معه اسباب تجهیز و تکفین
برسید لهذا بجلدی تمام آمده ام باستماع این معنی متحیره و متعجب خلقت خدا از التعجب ها رو نمود قبر
ایشان بیرون حیدرآباد متصل کهڑکی سهنوره است جای دلپذیر یکی از اولاد آن حضرت
بسجادگی و ارشاد همیشه معمور میباشند

## حضرت شاه مخفی صاحب قدس سره

عرف مخدوم سالار مرید ابوالحسن حیدر الثانی کامل وقت بودند روضه ایشان

در دهول میٹه تشریف آورده سکونت نمودند ایشان را یک پسر بود اسمه امین صاحب که
بعد پدر بجای پدر نشست وفات ایشان در ماه ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و چهل هجری
بیرون بلدهٔ حیدرآباد در دهول میٹه مشهور دهول میٹه است + + + +

## حضرت سید علی بخاری قدس سره

مرید و خلیفه سیده شاه محمد کلان بن عبد الحلیم بسیار معمر و مسن بودند تا سلطنت محمد معظم بهادر شاه
از زمان سلطنت عبد الله قطب شاه بقید حیات بودند و در علم و حقایق و علم رمل کامل بودند
فرزند ایشان شاه حیدر صاحب پیش پدر بزرگوار خود رحلت کردند شرزه خان وزیر سلطان
عبد الله در خدمت آنحضرت چون اعتقاد کمال داشت مقبره سنگ بست که برای خود
بنا کرده بود برای صاحبزاده مرحوم خود نذر نمود و آنحضرت فرزند مذکور را در آن مقبره
سنگی دفن کردند و خود هم در همونجا مدفون شدند و آن روضه بیرون بلدهٔ حیدرآباد
عقب محله کاروان بر کنار دریای موسی است متصل عطاپور

## حضرت شاه مشیت الله صاحب قدس سره

از قوم سادات بودند در عالم روزگار نزد بهادر شاه بادشاه نوکر بودند بعد از آن نزد فرخ سیر
علاقه دنیوی میداشتند تمام اعضای ایشان مجروح زخم دار بودند سپاهی بی بدل تا اینکه
قدرت نشست و برخاست به اشکل میشد پس از آن ترک روزگار نموده از هندوستان
بشهر حیدرآباد آمدند و در مسجد که طرف فتح دروازه است بیرون شهر سکونت ورزیدند دریاد
حق مشغول بودند چون حال بدین منوال منظر آمد خاص و عام بایشان رجوع آوردند

جا نگیر می انداخت گویند روزی سواری ابوالحسن تانا شاه از آن صوب که گذشت ایشان دشنام دادند سلطان حکم کرد که ایشان را در قلعهٔ گولکنده برده طوق و زنجیر کنند همچنان کردند روز دیگر در شهر بمکان خود موجود شدند خاص و عام معتقد ایشان گشتند و عمر ایشان هشتاد سال بود مدفن ایشان متصل دروازه آهنی جلوخانه نوبد محل دولتخانه حضرت مغفرت منزل بر سر راه شاه علی بنده است و عرس هم بتکلف میشود

## حضرت شاه میر اولیا قدس سره

قبر ایشان اندرون جلوخانه نوبد محل حضور است و سر مبارک در اینجا نیست در گرد دولتخانه بطرف مغرب است هر دو جا عرس میشود گویند با کفاران جنگ کنان بسیر تا اینجا رسیده در افتادند و بعضی گویند که در جنگ شاهزاده کامبخش از سر جدا گشتند سر جای دیگر مدفون شد و تن در اینجا که بذکر در آمد العلم عند الله آها هرگاه حضرت مغفرت منزل عاصی محرر اوراق را از دواخانه که اندرون دیوڑی مبارک است بغصه یاد میفرمودند که نمونه قهر الهی می بود عاصی پناه با آنحضرت میبرد همه غصه فرو شده بالطاف ارشادات میفرمودند بارها بتجربه آمد عرس از غیب میشود و صندل بتکلف می آرند

## حضرت شاه بودلی صاحب قدس سره

آنحضرت از مجاذیب بودند وطن ایشان بیجاپور است بلاواسطه از مریدان شاه امین الدین اعلی بودند در وقت سلطان عبد الله قطب شاه بحیدرآباد تشریف آورده بطرف محله دبیرپوره بیرون شهر سکونت نمودند و ایشان از قوم سادات اند والد ایشان سوداگری اسپان میکردند

خلیفه شیخ احمد بودند که مدنی در حضور مرشد کسب کمالات کرده و ریاضات شاقه کشیده و عالم جوانمرد بودند و ایشان را خلفائی کمل امثل شاه غلام احمد کمل پوش و شاه حفیظ الله علوی و سید جواد وغیره و قبر ایشان بیرون دروازه چادرگهاٹ متصل دریای موسی بنگله چوبی بالای نال چادرگهاٹ است هر وقت که دجله موسی طغیانی میکند و عالمی را نهره و بالا میسازد با وجود صدمه عظیم سنگ فرش مزار ایشان از جای خود حرکت نمیکنند جای سیر و خوش فرحت

## حضرت شاه عنایت قدس سره

ایشان باشنده هندوستان بودند عرف شاه ٹاٹ جبه ٹاٹ پوشیده کلاه کاغذ بر سر خویش مید اشتند و بر آن ریسمان باریک مثل دستار می بستند چون در شهر اورنگ آباد آمدند باب فتوح مفتوح شد همه را تقسیم میکردند مولوی سید قمر الدین صاحب را در خدمت ایشان اعتقاد پیدا شده اکثر بملاقات میرسیدند و آنحضرت عالم اسمای الٰهی بودند و مرید شاه کلیم الله مدنی و علم ظاهری اینقدر نبود در عهد نواب مغفرت مآب بقید حیات بودند ✢ ✢ ✢ ✢

## حضرت شاه جاروب عرف شاه جهاڑو قدس سره

نام ایشان زنده حسین است در اصل خاکروب کعبه شریف زاد الله شرفها بود دیه اتفاق زمانه از آنجا برآمده با برادر خود در کشتی نشستند کشتی شکست و برادر ایشان غرق آب شد و ایشان بسلامت برآمده بساحل بر تخته شکسته رسیدند و از آنجا محنت شاقه کشیده در ملک دکن بحیدرآباد آمدند و بخدمت شاه اکبر حسینی فرزند کلان شاه راجو حسینی مرید شده و بعد چندی حالت جذب بهم رسانیده معمول بود که جاروب از خود جدا نمیکرد و هر جا که مسجد میدید جاروب نموده خس و خاشاک بر داشته

که همانقدر آب در سبوچه که هست هست گویند آنحضرت در اواخر عهد نواب آصفجاه بهادر بقید حیات بودند وفات ایشان هفتم ماه رمضان المبارک است قبر شریف بالای شاه علی بنڈه در وسط آبادی بلده حیدرآباد بر سر راه شارع عام در احاطه چار دیوار دروازه احاطه ایشان نهایت مرتفع از زمین چار منار که کلس چار منار برابر دروازه آنحضرت است

## شاه قناعت قدس سره

در ابتدای حال بعالم سپاهگری بودند در روزگار عمده بسکر دند بخدمت شاه عبد النبی که مکان سکونت ایشان چوک حیدرآباد بود اعتقاد تمام داشتند و از برکت صحبت ایشان عشق الهی پیدا کرده بخدمت ایشان ترک لباس نموده خرقه درویشی پوشیدند روزی بخدمت شیخ عرض نمود که اسرار شب معراج ظاهر سازند شاه عبد النبی گفت که اگر روی خود را سیاه کرده و بر خر سوار شده و طفلان کوچه گرد همراه خود گرفته از زبان اینها کلمات رسوائی عام شنیده نزد من آئی آن زمان گفته خواهد شد چون دیوانه این راز و شیفته این امر بود در روز دوم بهمین حال و شور و غل از تالاب میر جمله که مکان سکونت ایشان در آنجا بود بخانه شاه عبد النبی آمدند تا سه روز شاه صاحب موصوف فهمایش و تسکین ایشان نمودند اما هیچ مفید نشد آخر الامر از شاه عبد النبی اجازت گرفته بخدمت شاه مراد دهونی آمده مقصود خود حاصل نمود و بعد وفات شاه مراد بخانه خود آمده پای توکل بدامن قناعت کشید و تا وقت مبارز خان در قید حیات بوده بتاریخ یازدهم ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و چهل و هشت هجری رحلت فرمود قبرش اندرون بلده متصل تالاب میر جمله واقع است

## حضرت شاه مجد الدین قدس سره

اول بخدمت آنحضرت آمده نذر دادند و آنحضرت درباره قیام دولت تا بقیام جهان بجناب اقدس الٰهی دعاها کردند و خوشنود
شدند راوی گوید وقت انتقال از مکان چارمنار برخاسته جابجا گشت میکردند و تاریخ پنجم ماه
رجب سنه یکهزار و یکصد و چهل هجری برحمت حق پیوستند قبر شریف آنطرف کنار دریای موسی
بالای چبوتره بغیر عمارت محاذی دهلی دروازه شهر زیارتگاه خلایق است و عرس سال بسال هم میشود

## حضرت شاه خاکی صاحب قدس سره

ایشان مرید شاه عبد القادر لنگ بند اند در عهد مبارز خان عماد الملک بقید حیات بودند حالت
جذب میداشتند در ابتدای حال در بتخانه شهر می نشستند و شب بمکان سکونت خود که بر کنار
آخر تالاب حسین ساگر است و تربت نیز در آنجاست میرفتند دو شخص همیشه خدمت ایشان میکردند
چون از بتخانه بعد از یک پهر شب بر میخاستند آن دو شخص عقب ایشان روان میشدند شاه
موصوف چون بر لب پال تالاب رسیدی ایستاده شده ایشان را رخصت نموده خود بمکان
سکونت می آمدی روزی آن هر دو کسان با یکدیگر مصلحت نمودند که حضرت ما را تا بمکان خود
آمدن نمی دهند باید دید که در منقده مرچه سرّ مولا است امروز رخصت یافته جای مخفی پوشیده
شده به بینیم که چه سر است شب چون آنحضرت بدستور ایشان را رخصت نمودند ایشان در جای
مخفی پوشیده شده میدیدند که خاکی شاه بالای آب تالاب رفته بمکان خود روان شدند
هم چنان که بر زمین میروند چون هر دو کس باظهار آوردند دیگر ایشان در بتخانه نه آمدند روزی
شخصی بی ادب بر روی ایشان تف کرد ایشان هیچ ملال خاطر خود نکردند و تف پاک نساخت
شخصی دیگر روی مبارک را از رومال پاک نمود با آن شخص هم ملتفت نه شدند در مقام تسلیم و رضا
مستغرق بودند بقول سعدی شیرازی علیه الرحمه شعر ای برادر چو عاقبت خاک است با خاک شو پیش از آنکه خاک شوی

# حضرت شاه جان الله صاحب قدس سره

آنحضرت در اصل بیجاپوری بودند از شرفا و نجبای آن بلده و اجداد ایشان منصبداران بادشاهی
شده اند بعد وفات پدر خود ترک روزگار کرده بخدمت شاه محی الدین بن سید خداوند هادی
در قصبه بیجولی دست بیعت داده سالها در شغل و اشغال بوده حالت جذب بهم رسانیدند
و بحیدرآباد تشریف آورده سکونت چارمنار اختیار نمودند و ایشان از قوم شیخ بودند حالت
جذب بسیار بود که هیچ شعور از عالم شهود نداشتند و با هیچکس سخن نمیکردند صاحب تصرف بودند
هر که بخدمت ایشان می آمد و در دل خود مطلب را مقرر کرده گفتگو می نمود آنحضرت جواب
مطلبش ادا میکردند کمالات آنحضرت تا حال جاریست مثلاً چند بار طغیانی آب موسی بآن زور و
شورش شد که هزارها خانه برباد رفت و فصیل شهر جابجا شکست و تخته دروازه پل از آنجا برآورده
بر دورتر انداخت اما گاهی آسیب به بنگله چوبی قبر ایشان نرسید و بلکه سنگریزه های تربت متفرق
نشدند تا به قبر شریف چه رسد گویند نواب مغفرت مآب آصفجاه خواستند که تمامی بلده حیدرآباد را
راسته براسته کوچه بکوچه در بند و بست زنانه ملاحظه فرمایند به بهادر دلخان شجاعت جنگ
ناظم بلده حیدرآباد حکم شد که احدی از مردان شهر از پیر صد ساله تا طفل چهار ساله اندرون
بلده بخانهای خود نماند همه را بیرون شهر نماید خان مذکور بند و بست تمامی خانه بخانه
نموده نزد آنحضرت در چارمنار آمده عرض کرد که حضرت هم بیرون شهر تشریف برند آنحضرت
فرمود که باقای خود بگو که بیایند یا دیگر را تجویز نمایم گویند بآن هیبت و صلابت فرمودند که
لرزه بر بدن بهادر دلخان مستولی شد و در بر و بر زمین افتاد و این کیفیت بحضور عرض نمود
حضرت مغفرت مآب تقید بلیغ فرمودند که دیگر آنحضرت را در باره رفتن تکلیف نرسانند و وقتیکه سوار شدند

از شهر بیدر در موضع چیچولی آمده ترک لباس کرده در خدمت محی الدین صاحب بن سید شاه
خداوند هادی فقیر گردید بعد چندی حالت جذب بهم رسانید سالک مجذوب بود سالها در خدمت
پیر خود بوده شغل دل بسیار اشتغال نمودند که دل صنوبری ایشان همیشه در یاد حق جنبش میکرد
و اجازت دست هم داشت در عهد مبارز خان عماد الملک ناظم بلده حیدرآباد بتعمیرات بودند
در زیر عمارت داد محل بادشاهی در کلبه کاهی می نشستند چون مبارز خان باراده جنگ با نواب
آصفجاه تیار شده برای تفاول بخدمت ایشان آمد از چوب کلبهٔ آنحضرت که سرنگون شده بود
دستار مبارز خان از سر افتاد و از همون بدشگونی کشته شد گویند حضرت منع کرده بودند
که مقابله با آصفجاه نماید نشنید و آخر کشته گردید و نواب آصفجاه فتح کرده داخل حیدرآباد
شدند الغرض آنحضرت مجذوب و سالک و صاحب تصرف بودند اکثر گوسفندان را دوست
میداشتند تا حال مردمان بدرگاه ایشان گوسفندان را نذر میکنند طرفه اینکه گوسفندان درگاه
ایشان در تمام شهر راه براه و در بیرون بلده و بیگم بازار همه جا میگردند و هر چه میبابند میخورند
و باز در درگاه آمده شب بسر میبرند بعد رحلت آنحضرت همونجا در کلبه کاهی آنحضرت را دفن
نمودند بعد مدت خادمان مسجد خورد بنا نهادند و محمد یار جنگ ولد شهامت جنگ کوکه حضرت
غفرانمآب بالای قبر شریف مجر پخته آهکی تیار نمود چنانچه تا حال در محله کسارهٔ حیدرآباد
برشارع عام موجود است گوسفندان همیشه در آنجا میباشند وفات آنحضرت بست و ششم ماه ذی الحجه
سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری است و عمر شریف به هشتاد سال رسیده بود در میولا حضور
پرنور نقارخانه عمده محاذی قبر شریف در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه
و هشت هجری باحداث در آورده اند عرس

خوب میشود

از شاه مراد دهوتی نقل است میگفت که چون شاه صفا مرشد من بحالت وفات رسید عرض کردم
که بنده میخواهد مکان مدفن جناب را در راه سازد و بجاروب کشی مشغول باشد فرمود این نشان
را از نشان چه کار است دریای تالاب کار که دفن نمایند و نشان تربت نسازند چنان کردند
بعد چندی مراد شاه بحیدرآباد آمده در مسجد کهنه که متصل قبر است سکونت نمود طریق ایشان بلا تنبیه
بود بجای لنگ دهوتی می بستند و قشقه بر پیشانی و زنار در گلو می آویختند و چوکا کرده طعام مانند
هندوان از دست خود می پختند و میخوردند اتفاقاً در مسافرت که همراهیانش نقل میکردند که
شاه مراد را با چهار صد درویشان هنود از قوم بیراگی و گوسائین وغیره یکجا مقام واقع شد
با اینها کلمه و کلام مذهب ایشان چنان کردند که بر همه ها ظاهر شد که ایشان نیز جوگی کبار هنوداند
بوقت طعام خوردن شریک پنکت خود ساختند بعد فراغت طعام کسی با اینها خبر کرد که شاه مراد
درویش مسلمان است همه ها ندامت کشیده گفتند که در مذهب و طریقه شما همین است که ما یان را از
گروه و طریقه ها بیرون کردند مراد شاه فرمود که آنچه کاذبان گفتند دروغ محض است و من از گروه
شمام دلیلش اینکه غیر مختون ام چون برای تسلی اینها ستر خود را نشان دادند واقعی غیر مختون بود
همه را تسکین شد هرگاه فقرای مسلمان غلو کرده ستر ایشان دیدند بر طریقه اسلام مختون بود
جمله فقرای اسلام معتقد شدند وفات ایشان بتاریخ یازدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد
و چهل هجری است قبر ایشان بیرون بلده حیدرآباد در موضع ملکاپور متصل باغ کوردن داکر
که بزیبا باغ مشهور است و آصف نگر نزدیک تر

## سید احمد صاحب گوسفند واله قدس سره

آنحضرت اهل بیجاپور بودند نام پدر بزرگوار ایشان سید فرید روزگار پیشه بود بعد وفات زوجه دختران

فرزند حضرت شاه سیده علی رضا چشتی قدس الله سره العزیز اند که بهون دبدبه و شوکت و صلابت
بودند و چون با حضرت مغفرت منزل در صحرای اطراف قلعه محمدنگر گولکنده ملاقات باهم شد حضور
از عماری سکاری یعنی سکهپال فرود آمدند و آنحضرت از زادیان اسپ خود و باهم بنهایت اشتیاق
بغلگیر شدند و نشستند و گفتگو کردند و هرچه درباره زمین خود فرمودند حضور بتقید تمام بمیر عالم
مدارالمهام نمودند که زود بند و بست کرده دهند پانصد روپیه نقد حضور نذر کردند تا حیات
آنحضرت شان و شکوه خاندان عالی این حضرات ظاهر و نیز خرق عادات هویدا بود در سال که
سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجریست فقط سعادت زیارت بزرگان باقیست ایشان نیز
در سنه یکهزار و دوصد و سی هجری رحلت فرموده متصل مرقد پدر بزرگوار خود مدفون شدند
حالا بر سجادگی که هستند قابل ملاقات نیستند

## مرادشاه دهوتی

صاحب حال بودند و خرقه فقر از شاه فاضل صفا پوشیده بودند وی از شاه امین الدین اعلی
خرقه خلافت در بر کرده بودند مرادشاه دهوتی در بلده حیدرآباد سکونت داشتند هرجا که
در میله فقرا بدعوت رفتی غذا خام میگرفتی طعام پخته از دست هیچکس نمیخوردی و لباس دهوتی
اختیار کرده می بستند لهذا فقرا طعن ها میکردند و در زمره خود جای نمیدادند اتفاقاً شمس مولا
بالای کوه خود در عرس حضرت میر محمود اولیا دعوت تمامی فقرای بلده نمودند ایشان هم حاضر شدند
تمامی فقرا گفتند که بخش ایشان که خام میگیرند بعد طعام خوردن مایان بدهند و الا نه ما همه‌ها
برخاسته میرویم مرادشاه این معنی شنیده بشمس مولا گفتند که هم چنین بکنند که فقرا میگویند الغرض
بعد خوردن طعام همه فقرا قی کردند هیچکس باقی نماند که قی نکرده باشد فقرا ازین دعوی منفعل شدند

درآن وقت تمامی نذرها خلقت خدا بآنحضرت میگذرانیدند و سهره های گل بالای سر آنجناب میگذاشتند
و حضرت بخوشنودی تمام میگرفتند و بر سر خود میداشتند و مجاوران درگاه معلی دست بسته روبرو
می استادند و خدمتها مینمودند و حکم عالی آنجناب بجا می آوردند نسبت بیعت سلسله السلسله چون
بجناب حضرت شاه نعمت الله ولی صاحب قدس سره است تاج دوازده ترکی معمول آنخاندان
است و بس روز مقابله جنگ حضرت غفران مآب بالای قلعه کهرله بار اودی پندت بردهان والی
پونا بوقوع آمد آنجناب از صبح تا سه پهر شب بقرار بیقرار گشته طعام هر دو وقت باستعمال نه آوردند
درویش حسن که خادم مقرب الخدمت بود عرض کرد که یا مولا امروز حالتی می بینم غلام که
گاهی ندیده و طعام هر دو وقت ناغه شد آیا چه سبب بوده باشد آنجناب فرمودند تو نمیدانی
که امروز بالای ټپل یعنی بندگان عالی غفران مآب که لفظ ټپل نام حضور آنجناب بنهاده بودند ټپل
در هندی مقدم دیهه را گویند حالتی است که خدا تعالی خیر و فضل خود کند پس درویش حسن میگوید
که آنجناب را دیدم خلاف عادت که نه توجه و رغبت بر طعام بود و نه رغبت و خواهش بر شراب
معمولی تسبیح خاک پاک کربلا در دست خود گرفته در مسجد مشی میکردند و چیزی آهسته آهسته میخواندند
لب سه پهر شب دفعتاً آواز دادند که درویش حسن حاضر شود و طعام آرد که بفضل الهی شامل حال
ټپل گردید دیگر هیچ وسواس نیست چون دریافت نمودند جنگ کهرله در همون روز شد و لوقت
سه پهر شب حضور داخل قلعه مذکور شدند و صورت امن و امان بوقوع آمد و دیگر بسیار نقل و حکایات
از آنجناب مشهور و معروف اند بتاریخ بستم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و دوصد و پانزده
هجری از این دار فانی برای جاودانی اراده فرموده بالای کوه مذکور پائین مرقد پدر بزرگوار خود
مدفون گردید

## حضرت شاه میر لضا صاحب قدس سره

ما ما ژن و ما ما چینا حاضر شده سلام نیاز حضور بکمال اشتیاق ملاقات عرض مینمودند پس آنحضرت
میفرمودند که شما بجای خود بخوبی تمام معمور کار و بار سلطنت سلامت باشند ما در دعای ترقیات
عمر و دولت شما نیز مامور هستیم احتیاج ملاقات ظاهری نیست و آنچه که نذر می آوردند قبول
میفرمودند و از آنجا اگر منظور میشد در حسینی علم تشریف آورده بکمال خلوص فاتحه خوانده در حجره
بازوی چوبی خانه درگاه شب بوده روز دیگر بمقام خود بالای کوه پچه اراده مینمودند تا تشریف
داشتن آنجناب هزارها خلق الله از امیر و فقیر زن و مرد همه در جناب آنحضرت حاضر گشته نذرها
میگذرانیدند و طعام شب بست و پنج خوان از حضور بملاحظه مبارک در آمده می آمدند و از نزد امرا و غربا
حسابی نمیداشت ذو الفقار علی شاه خادم حسینی علم که مرید و فقیر آنحضرت بود حجره را آراسته میکرد
که استراحت فرمایند چنانچه تا حال مسند آنحضرت قسمیکه گذاشته اند موجود است هر روز عود میسوزند
و چراغ شب روغن میکنند خرق عادات آنجناب را حدی نیست از آنجمله ورود آنحضرت بالای
کوه شریف در عین مجمع الکهام دم عرس از راه روبروی درگاه برخلاف راه صندل که اسپان
و فیلان و شتران صندل نیز از آن راه تا در درگاه بآرام میروند اما از راه که کاظم علیخان خانسامان
حضور بر دو بازو پش دیوار خرد کشیده است تا مردم این طرف و آن طرف نه افتند آن راهیست
که انسان را گذر مشکل تر است تا به چهار پایه چه رسد آنحضرت بالای مادیان پری نام سوار از آن
راه دشوار گذار شمشیر عباسی ولایتی بر دوش و لباس سرخ در بر می آمدند و بعد زیارت درگاه بهمون
راه بزیر کوه شریف تشریف می بردند در بنجا عقل کامل خردان حیران است غیر از لطف آنجناب
امر دیگر نیست که هزارها خلق الله همراه سواری مبارک بوده بچشم خود ها دیده اند و مطیع و منقاد
کرامت آنجناب گشته اند و هرگاه اندرون درگاه مبارک می آمدند پا جدا پا جدا میگفتند در دا قهای
نقره را پشت داده بالای تخت چوبی که مجاوران روبروی رواقها میگذارند می نشستند

گویند آن حضرت را چهار فرزند بودند اول شاه علی رضا که تصرفات خود مانند کرامات پدر خود ظاهر
داشتند دوم سید محمد سوم شاه عظیم الدین چهارم چندان مشهور نیستند

## شاه علی رضا حسینی قدس سره

آنجناب جانشین پدر عالیقدر خود حضرت شمس مولانا بودند بعد پدر بزرگوار خود یکسال بر مسند پدر
سالک بوده بعد ازان مجذوب شدند که حضرت شمس مولانا فرموده بودند یعنی بعد من فرزندم
شاه علی رضا تا دوازده سال در عالم جذب خواهد بود همچنان شد دران ایام سید علی برادر خورد
حقیقی ایشان بصلاح و مشورت شاه تقی همدم از طرف والده کاغذی نوشتند بدین مضمون که
علی رضا درین ایام حالت جذب دارد و حرکات جنون میکند و هردو نور چشم من اند میخواهم
تا صحت برخوردار علی رضا نایب خلافت ایشان سید علی باشد پس محضر را بمواهیر شایخین
مختوم گردانیده آنحضرت را در حجره بهنواره مقید کرده آب و طعام از سوراخ میدادند بعد مرور ایام
فرزند آنحضرت میرن صاحب که نوجوان بودند باستصواب ختنام جنگ ظفر الدوله بحکم حضرت
غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی از قید رشید برآورده بر سر مسند هدایت
جلوه آرا گردانیدند اکثر خوارق عادات از آنحضرت در قید هم بظهور آمده که همواره طوطی هائے
صحرائی از روزنه حجره اندرون آمده بالای دوش مبارک می نشستند و آوازها میکردند و آنحضرت
با اینها میفرمود که شما را امید اینست من شاه علی رضا حسینی ام و طوطیها همینگر یختند نغمه سنجی میکردند
چون بر مسند بزرگانه جلوه افزا شدند بسلوک درآمدند و گاه گاهی سواری مبارک بالای اسپ
مادیان که پری نام داشت در مکه مسجد می آمدند و در صحن مسجد زیر درخت بر تشریف میداشتند
هجوم خلایق آنقدر میشد که تا بآنحضرت رسیدن مشکل می افتاد از جانب حضرت غفران مآب ایلیان سرکار

آن است که ناحق خلاف با بزرگان کردن نقص عقل است والعلم عند الله الغرض کوه آنحضرت جای
متبرک است و زیارتگاه خلق الله از بلدهٔ حیدرآباد جانب مغرب دو کروه فاصله دارد زیر آن تالاب
میر عالم تماشای دلچسپ است وفات آنحضرت بتاریخ سیزدهم ماه شعبان سنه بتحقیق نه آمد اما
از عهد سلطان عبدالله تا عهد تاناشاه آنحضرت زنده بودند رحمة الله علیه و بوقت ورود
ایشان صحرای پرخطر بود شیر و پلنگ همه باطاعت در آمدند که تنها مدتی بالای کوه مذکور مقیم بودند

## شمس مولا قدس سره

نام مبارکش سید شمس الدین عرف شمس مولا است فرزند شاه محمود اولیا در وقت نواب آصفجاه
حضرت غفرانمآب بقید حیات بودند و همیشه بر کوه مذکور خود سکونت میداشتند گاهی در بلدهٔ
حیدرآباد می آمدند بجز روز پنجشنبه از هیچکس ملاقات نمیفرمودند بروز پنجشنبه مجلس تمام بیرون
می آمدند از خانه خود بلباس سفید و کمربند سفید و کتار در کمر و علی بند و شمشیر در گلو و دستار سفید
بر سر و صاحب تصرف بودند و در عرس والد خود تکلفها از طعام و روشنی مینمودند خلقت خدا از عابدین
و غیر با بسیار حاضر میشدند اتفاقاً روزی در عرس شریف شیر بزرگ در دامن کوه نشسته بود
و خلق الله از ملاحظه آن در رسیدن عرس حرکت نمودند چون خبر بآنحضرت گردید شمس مولا خود قریب
شیر تشریف برده باواز بلند فرمودند که امروز عرس است و عالم برای فاتحه جمع آمده انداز بودن شما
مردمان خوف کرده نمی آیند بروید و باز میائید راوی گوید که ناگاه شیر برخاست و برفت و باز از
شیر گاهی پیدا نشد اکثر همچو تصرفات از آنحضرت بظهور آمد بزرگی از چهرهٔ عالیش هویدا بود
عمر شریف به هشتاد سال رسیده بود همیشه بیاد حق مشغول میبودند وفات آنجناب بتاریخ
چهاردهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری است قبر شریف پائین مزار پدر بزرگوار

آن مقتدای روزگار و عارف پروردگار سید عالی درجات ساکن نجف اشرف بودند بسبب
وجوهات زمانه برآمده در عهد سلطان عبدالله قطب شاه بحیدرآباد تشریف آوردند و برکوهی که
حالا مرقد شریف است پسند کرده برگزیدند و لیکن چند روز طرح عمارت آراستند که بنام آنحضرت
کوه میر محمود اولیا مشهور است و آن حضرت از گروه نعمت اللهی اند در قلعه بیدر مدت سه سال
بخدمت سید شاه شمس مولا که از اولاد و سجاده نشین سید شاه خلیل الله بت شکن فرزند حضرت شاه
نعمت الله ولی کرمانی مرشد سلطان احمد شاه ولی بهمنی دکن بودند مانده مرید گردیدند و نعمت و
خلافت یافته بحیدرآباد آمدند چنانکه گذشت گویند حضرت شاه میر محمود اولیا را دست غیب بود
و بعضی بکیمیا نسبت میکنند این جمله عمارات و چاه محمود در دستی پایه کوه و گنبد و عرش محل وغیره از
فتوح غیب ترتیب یافت مزدوران را زیاده از دیگران مزدوری میدادند و حامله را مزدوری
او و طفل که در شکم او بوده عنایت میفرمودند مردمان میگویند که بوقت تیاری چار محل تاناشاه
بادشاه راجو صاحب مرشد بادشاه مذکور و میر محمود صاحب نزاع واقع شده حکم شد که مزدوران
نزد شاه میر محمود نروند چون معماران بوقت شب برای نفع مضاعف مزدوری کار در روشنی
میکردند حکم شد که روغن بمردمان شاه محمود صاحب بقالان ندهند پس آنحضرت فرمود از آب چاه
محمود مشعلها روشن نمایند اینهمه بخاطر عاصی راه نمیدهد چرا که اول اذیت بزرگان بزرگان را
خوب میدانند و ولی ولی را میشناسند چنانچه مشهور و ضرب المثل است مانند بانجران که نزاع
لفظی بیجا بجد و هوای نفس کنند اگر چنین باشند حرف بر کشف و کرامات حضرت شاه راجو صاحب
که اولیای کامل بودند وارد میشود که دیده و دانسته با ولی خدا عداوت نمودند استغفر الله آنحضرت
چنان نبودند حال ایشان از توجه بالای چهار منار به سلطان ابوالحسن تاناشاه که مشهور آفاق
است پوشیده نیست دیگر اینکه سلطان ابوالحسن که خود فقیر مشرب حیدری کاملین بودند

که بخدمت مرشد خود عرضی ننوشت از بعضی حاضران بجناب امین الدین اعلی عرض کردند که سید میرانجی
در حیدرآباد شور بزرگی برپا کرده و از آنحضرت روگردان شده است و اعتقاد بآن حضرت ندارد
فرمودند که ای فلان ما او را مانند خود کرده ام چنین نخواهد شد خوب اگر شما را یقین نیست دلیل ارادت
او بشما مینمایم پس سگی را طلبید و او حاضر شد و پیش آنحضرت آمد چیزی بر رقعه نوشته در گلوی او بسته
گفتند برو بحیدرآباد و نزد میرانجی برسان و جوابش بیار راوی گوید آن سگ راهی شد و بحیدرآباد
نزد میرانجی رسید ایشان خبر ورود سگ یافته با همه خادمان باستقبال او آمدند و او را در پالکی نشانیده
خود نیز با حاملان دوش ارادت داده آن سگ را از آنجا بحیدرآباد آورده در تمام شهر راه براه
گردانیدند و بخانه خود آورده بالای مسند نشانده آداب تسلیمات بجا می آوردند چند روز آن سگ
که بود هر روز میرانجی بهمین احترام پیش می آمدند و دست بسته می استادند چون سگ مذکور اراده بیجاپور
نمود با همه خادمان وغیره تا سه کروه بمشایعت آن سگ خود رفته رخصت نمود هرگاه سگ مذکور
در حضور آنحضرت آمد رسوخ و اعتقاد میرانجی از عرضی و زبانی مردمان همراهی آن سگ معلوم شد
حاسدان و غمازان روی خجالت در خود کشیدند میرانجی را یک فرزند بود مسمی شاه امین الدین
ثانی وفات آنحضرت بتاریخ هجدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد هجری واقع شد و قبر
شریف بیرون حیدرآباد بطرف مغرب متصل سنگ پوره و کاروان در عبدالله پور زیارتگاه
خاص و عام است فرزندان آنحضرت گنبدی بالای مزار شریف بنا نموده اند که آن را کمرکی گنبد
میگویند و آن حضرت مشهور بمیرانجی خدانما اند گویند عالمگیر بادشاه بجناب آنحضرت عرض کرد که
جناب خدانما اند آنحضرت فرمود که بابا اگر خدانما نباشم پس خودنما باشم سبحان الله بحمده کلام بزرگان
بزرگ سخن کلانهاست

## حضرت شاه میر محمود اولیا قدس الله سره العزیز

# حضرت میران صاحب کاروانی عرف میرانجی خدانما قدس سره

## متصل کاروان بلدهٔ حیدرآباد

آنحضرت سید صحیح النسب اند نزد سلطان عبدالله قطبشاه در رشتهٔ عالم روزگار نوکر بادشاه بودند
اتفاقاً سلطان مذکور ایشان را برای سوال و جواب مالی و ملکی نزد بادشاه بیجاپور آمده بعد درستی
امورات محولهٔ خویش وقت مراجعت خبری شنیدند که حضرت امین الدین اعلی از حجرهٔ خود بیرون بر آمده
عالمی بزیارت آنحضرت میرود میرانجی را نیز تمنای حصول شرف ملازمت شان در سر افتاده
در آنجا رفت و ملاحظهٔ جمال با کمال آنحضرت نمود و آنحضرت را دستور بود که بعد فراغت از غلبهٔ حال
بیرون حجره بر آمده بهدایت خلق مشغول میگشتند و سرنگون نشسته زمین را کاویدی هرگاه چشم
باز کردی حاضران همه سر نیاز نگون میساختی اتفاقاً نظر آنحضرت بالای سنگی افتاد فرمود این
سنگ چه میگوید خادمان خاموش شدند اما میرانجی بپای ادب پیش آمده عرض کرد که این سنگ میگوید که امین الدین
خدا شد و خدا تعالی امین الدین گردید پس آنحضرت برخاست و دست میرانجی گرفته اندرون حجره برد و چند ساعت
در آنجا بوده او را مانند خود ساخته رخصت فرمود راوی گوید چون میرانجی بمرتبهٔ فنافی الشیخ رسیده بیرون آمد خلفا
و مریدین مجموع [illegible] شد که خود آنحضرت بیرون آمد سر بسجود آوردند هرگاه سر را بر داشتند
دیدند که میرانجی اند بعد از آن آنحضرت خود بر آمده فرمود که امین الدین میرانجی شد و میرانجی امین الدین
گشت پس از آن میرانجی را چندی در صحبت محرمانه خود داشته خرقهٔ خلافت ارزانی فرموده رخصت
بحیدرآباد نمود چون میرانجی بحیدرآباد رسید بر مسند مشیخت تمکن گردید و بهدایت خلق مشغول شد
و بسیار رسالهای دکهنی در علم معرفت و سلوک مثل وجدیه و ترتیبه وغیره تصنیف فرموده بر آن بگذشت

شاه ضیاء الدین شبلی وودی مرید پدر خود شاه صدر الدین شبلی وودی مرید پدر خود شاه عارف شبلی
وودی مرید وخلیفه قطب الاقطاب حضرت سید تاج الدین عبد الرزاق فرزند حضرت غوث الصمدانی
محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنهما بود چهار برادر کامل و عارف بودند یکی ازان در بلده بیدر که
مقبره الشان زیر تل گهاٹ واقعست الغرض شاه زین الدین شبلی مدت مدید بر آن کوه منزوی
بودند بکمال جلال وکمال شاه رمز الٰهی بزرگی بسفر باید روزی در نهایت وحشت اتفاقاً من بر سر
قبر شریف شاه زین الدین شبلی بطواف مشرف بودم چنان حالتی بر من طاری شد گویا آنحضرت
از قبر خود بر آمده بر پشت من سوار شده اند و روبسمت حیدرآباد کرده که نامی شهر درگاه من است
و در هر دو دست شمشیر برهنه دارند و دستهامی جنبانند صاحب معدن الجواهر گوید که آنحضرت را
یک فرزند بود مسمی شاه مصطفی شبلی که او را دختر بدر الدین بن شاه محمد ملتانی صاحب قادری
بیدری داده بودند وفات شاه زین الدین شبلی بتاریخ سوم ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه هجری است
و مزار شریفش بالای کوه مذکور متصل محله کاروان و ملکاپور شاه شبلی مشهور و معروف است

## حضرت بابا شرف الدین صاحب قدس سره

آنحضرت از خلفای اکمل شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین عمر سهروردی است در زمان مقدم تشریف
آورده بر قله کوهی جانب جنوب حیدرآباد که بفاصله سه کروه واقع است مدت مدید در اندرون
غار بانزوا گذرانیدند عرس آنحضرت بتاریخ نوزدهم شعبان بکمال تجمل میشود خلقت خدا بقابای
آتشبازی عید را ونیازی نور ادر عرس آنحضرت میرسید هند آنا سال وفات آنحضرت
تحقیق نشد درینولا عمارات بسیار باحداث
آمده اند

حضرت میر الف

مقبرهٔ ایشان بسمت مشرق یک و نیم کروه از بلدهٔ حیدرآباد واقع است ملاک پرست خان
و چند پیران او در آن گنبد مدفون اند سابق اطراف مقبرهٔ آنحضرت چند قبور شده بودند چون
شمس الامرا تیغ جنگ بهادر در آنجا مدفون گشت و مقبره و مسجد عالیشان بنا فرمود و نیز
عالیجاه بهادر مرشدزاده آرام گرفت وعلی هذا القیاس دیگر عمائدین و مرشدزاده ها و خواصان
سرکار وغیره در آنجا مدفون شدند از کثرت مقبره ها دور زمین درگاه تا به تالاب میر جمله ملحق گردیده
و هر روز بایشی زاید از زاید میشود و تمامی پیران سرکار و اقربایان سرکار دولتمدار را میل تدفین
در قرب جوار آنحضرت است آبادی بسیار شده قریب یکهزار کس از حفاظ و اهل خدمات شبانه روز
در آنجا بوده اوقات بسر میبرند و اکثر را خانه داریست و حساب غربا از شمار خارج است که در آن سرزمین
مدفون اند عزیز صاحب خلف برهنه صاحب دیگر مجاور و مجاور درگاه است در هیولا صندل آنحضرت
بتاریخ پانزدهم جمادی الاول از خانهٔ مجاور مذکور بتکلف تمام می آرند و عرس و چراغان بشانزدهم
میکنند خلق الله بحساب جمع میشود و حضور پرنور روز دوم عرس بزیارت میفرمایند و پانصد
روپیه نقد معمول عرس عنایت نیز میشود و وقت زیارت اشرفیها میگذارند و خادمان این آن فیها
بقدر قسمت ایشان تقسیم میکنند

## شاه شبلی صاحب قدس سره

نام آنحضرت شاه زین الدین است که از اولاد خواجه ابوبکر عبدالله شبلی بوده و شبله موضعیست
از خراسان اولاد عبدالله شبلی که بلقب شبلی گردیدند تا حالت تحریر بهمین لقب مشهوراند زین الدین
شبلی از بغداد شریف تشریف آورده در شهر حیدرآباد بر کوهی که شمالی بلدهٔ مذکور واقع است
سکونت اختیار کرد راوی گوید که وی مرید پدر خود شاه رفیع الدین شبلی است و مرید خویش

متصل روضه شریف سمت شرقیست اقامت داشتند و مرید و خلیفه صوفی سرمد بودند شخصی از دهقان
ملازم مالک پرستخان وزیر سلطان عبدالله قطب شاه خدمت ایشان میبود که در آنوقت بر آن
زمین اثری از آبادی نبوده سوای پنج شش خانه دهقان اتفاقاً اهلیه دهقان که حامله در ایام
زائیدن محتاج تا به چراغ شب بود در خدمت آنحضرت آمده عرض حال خود نمود تا آنوقت هیچ از خرق
عادت ایشان بظهور نه آمده بود آنحضرت فرمود که برو خدا تعالی کریم است هرگاه اهلیه دهقان
در کلبه خود بچه زائید و دهقان برای دفن کردن آلائش شکم اهلیه خویش عقب خانه خود زمین
کندید از آنجا یک سبوچه خورد پر از هون ها بر آمد دهقان زر مذکور را بخانه آورده اسباب
روزی خود درست کرده بفراغت گذرانید روزی پیش مالک پرستخان مذکور اظهار کمال
حضرت برهنه صاحب کرد او برای اولاد نهایت تمنا داشت چنانچه در آرزوی فرزند یکصد
زنان فراهم کرده بود و از هیچ یکی اولاد نشده بمجرد استماع اوصاف بخدمت ایشان آمده آداب آورد
و دست بسته استاد حضرت بایما و اشاره پرسید که چه مطلب داری او عرض کرد که فرزند میخواهد غلام
آنحضرت اندک بهنگ در پیاله که بود در آب انداخته بمالک پرستخان عنایت فرمودند خان
مذکور همانجا نوشید چون مالک پرستخان بخانه آمد و بهر زن که شب نزدیکی کرد آن زن حامله شد
غرض خان مذکور را آنقدر اولاد بهم رسید که از شمار عاجز آمد چنانچه گفته اند روزی سلطان
عبدالله از مالک پرستخان پرسید که چند فرزند داری او عرض کرد دفتر را دیده عرض خواهم نمود
از آنوقت خان مذکور کمال ارادت در جناب آنحضرت داشت راوی گوید فرزند اول مالک پرستخان
بعمر سه سالگی فوت کرد قبر آن کودک نزدیک قبر آنحضرت است باقی همه فرزندان بسلامت ماندند
و بمراد رسیدند چون آن حضرت بتاریخ ششم جمادی الاول سنه یکهزار و شصت و چهار هجری
در عهد سلطان عبدالله قطب شاه وفات یافت مالک پرستخان گنبدی مختصری بنا ساخت

لطرف بیجاپور گریخت علی عادل شاه بیجاپوری مرید الیشان شده الیشان عمر خود در بیجاپور بسر بردند فرزند آنحضرت شاه صفی و پسرش شاه اسد الله در همونجا ماندند اما شاه راجو صاحب که در بیجاپور متولد شده نشو و نما یافت در عهد سلطان عبد الله قطب شاه بحیدرآباد آمد خاقان زمان از جاگیر و معاش خاطرخواه کامیاب فرموده در بلدهٔ مذکور داشت و ابوالحسن تاناشاه مرید الیشان است و بتوجه آنحضرت بسلطنت قطبشاهیه رسیده دختران خویش را بفرزندان آنحضرت بنکاح در آورد و احوال توجه آنحضرت درباره دامادی تاناشاه ابوالحسن مذکور و رسیدنش بسلطنت و احوال تاناشاه مفصل بقلم آمده احتیاج تکرار نیست که بقول صاحب مشکواة النبوة بازغام آورد چون آنحضرت قضا نمود سلطان ابوالحسن که مرید خاص بود بیرون دروازه غازی بنده بلده حیدرآباد گنبد عالی با عمارت سنگین بر مدفن آنحضرت باحداث در آورد هنوز کار یک پهلوی غربی عمارت ناتیار بود که دولت قطبشاهیه بخاندان تیموریه انتقال نمود تا حالت تحریر این تاریخ بهمون حال گنبد شریف قایم و مطاف عالم است اما کلس طلائی حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه مغفوره در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی علیه الرحمه نصب فرمودند و حضرت بندگانعالی مد ظله العالی ناصر الدوله بهادر آصفجاه دام اقباله باره دری چوبی بالای قبر شریف اندرون گنبد تعمیر کنانیدند در ینولا شاه بڑے صاحب از اولاد آنحضرت بر سر سجادگی مقیم روضه اند اگرچه معاش بسیار بود حالا موضع کنکره حوزه در تصرف اخراجات عرس وغیره دارند ✣ ✣

## سید حسن برهنه صاحب قدس سره

آن سالک مستانه و آن مجذوب بخدا دیوانه از هندوستان بقول صاحب تاریخ اخبار الانوار و مشکواة النبوة وارد حیدرآباد گردیده عریان مادرزاد بالای سنگی که در ینولا مسمی به پتیل بنده

یکی عرس خاص بتاریخ مذکور و ماه مسطور و عرس دیگر بتاریخ شانزدهم و هفدهم ماه ذیقعده روز عرس حضرت خواجه بنده نواز گیسو دراز کسانیکه در روضه حضرت بنده نواز جد آن حضرت ممنون اند رفت در روضه ایشان حاضر شده زیارت میکنند و نواب حال هیجا بیند نهنیت النسا بیگم صاحبه مغفوره والده ماجده حضرت مغفرت منزل سکندر جاه بهادر آنجا عمارتی عالیشان قریب روضه آنحضرت باحداث درآورده اند که خلق خدا آرام تمام در عرس شریف میشود و حضرت بندگان عالی حضور پر نور ناصر الدوله بهادر آصفجاه ادام الله اقباله و عمره بروز دوم عرس برائے زیارت رونق افزا میشوند

## سید شاه راجو صاحب قدس سره

نبیره زاده سید شاه راجو صاحب بیجاپوری برادر خورد حضرت حسین شاه ولی صاحب مسطور نسب نامه ایشان بدین طریق است سید شاه راجو صاحب حسینی حیدر آبادی بن سید شاه اسد الله بن سید شاه صفی الله بن سید شاه راجو صاحب بیجاپوری برادر خورد حضرت حسین شاه ولی بن اسد الله قدس الله اسرارهم در تاریخ قطب شاهی باعث رفتن شاه راجو صاحب به بیجاپور چنین بقلم آورده که در عصر سلطنت محمد قلی قطب شاه برادرش خدابنده مدت سی سال بموافقت برادر خود بوده بفراغت کلی میگذرانید اتفاقاً باغوای بعضی حوالداران بوقت خالی بودن مملکت از سلطان مذکور و سپاه با فتح الملک حوالدار و انور خان و حسن علی عم عبد الکریم و چندے دیگر از اعیان معتبر که مرید ایشان بودند در مکان شاه راجو صاحب اجتماع خلقت نموده خواستند که خدابنده را بسریر سلطنت نشانند و آسیبے بسلطان مذکور رسانند و روز بروز اجماع خلقت تزاید گرفت محمد قلی قطب شاه ازین معنے مطلع شده بحکمت عملی دفع فساد نموده جمیع مفسدان را اسیر و دستگیر ساخت شاه راجو مذکور با وصفیکه جاگیر بسیر حاصل و تنخواه نقد معاش داشت

# بعضی بقید حیات نیز موجود ذکر مشایخین و علما و فضلای عصر

## حضرت حسین شاه ولی صاحب قدس الله سره العزیز

آن عارف اسرار خفی و آن کاشف انوار جلی قطب ولایت لقب آنحضرت نصیر الدین و نام مبارک
ابی عبدالله الحسین عرف حسین شاه ولی است والد شریف عالیشان آنحضرت شاه صفی الله
بن شاه اسدالله بن شاه عسکر الله بن شاه صفی کلان بن سید محمد اکبر بن حضرت سید محمد بنده نواز
گیسو دراز حسینی قدس الله اسرارهم حسین شاه ولی ارادت و خلافت اجداد به سید اشتند و صاحب
خوارق عادات بودند در اوایل حال ملازم ابراهیم قطب شاه با ده هزار سوار و بعد رحلت او در رفاقت
سلطان محمد قلی قطب شاه پسرش و بعد رحلت او نیز و سلطان محمد قطب شاه خلفا و بعد ازو
با جمعیت خویش همراه سلطان عبدالله قطبشاه می بودند اما سلطان عبدالله که از کمال ایشان
آگاهی نداشت روزی سوار اسپ بادپیما بیرون رفت غلیوازی از آسمان بر جامه سلطان پیخال نمود
آنحضرت که همراه بودند نظر جلال بر غلیواز فرمود دفعتاً او سوخته شده بر زمین افتاد و از آن وقت
بادشاه را اعتقاد و وثوق بخدمت آنجناب بهم رسیده معتقد گردید و سلطان ابراهیم قطب شاه
دختر خود را در عقد نکاح آنحضرت داده بود از ان عفیفه پسری بوجود آمده مسمی به امام الملک گردید
و آنحضرت خرقه به سید علی که مرید و خلیفه ایشان بود عنایت فرمود صاحب تاریخ محبوب القلوب
گوید که آنحضرت ارادت جذبه داشت خوارق و عادات و کرامات بسیار از ایشان بظهور می آمده بود
وفات آنجناب چهاردهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و سی و چهار است بقول صاحب
مخازن الاعراس درگاه شریف متصل قلعه گولکنده بماه مطاف خلقت است دو عرس آنحضرت میشوند

تا اینکه دیوان و مدار المهام و مختار دولت عالی از همین منصبداران بقوت طالع شده اند
و میشوند و مراتب بلند و خدمات ارجمند میرسند در یزلاسه جوق شده حاضر دربار هستند از هر دو سررشته
رنچهوطرای پیشکار و راجه دلسکهه رام پیشکار دیگر قریب دو صد اسم شبانه روز که از جمله سابقون اند
حاضر دربار جهاندار و مشمول عواطف بسیار خداوند نعمت اند و مشاهره اینها از خزانه خاص حضور
پرنور ماه بماه مرحمت میشود و جوق دیگر که اصحاب میمنه اند در دیوانخانه قدیم حضور
پرنور شبانه روز میباشند و در خلوت مبارک نشست اینها مقرر است و مشاهره خود بعد منصبداران
سابقون مذکورین باستصواب سررشته داران می یابند و لعنایات طعام هم میرسند و جوق سیوم
که اصحاب مشئمه اند قریب پانصد اسم علاقه بدیوانی دارند که وکیل مطلق اینها محمد نعیم الدین خان
بهادر اند که بسعی موفوره خود بعد تکلیفات بسیار که بفیض نام نعیم به نعمت رسیده اند که در عیوض
تنخواه اینها محالات چینور و ماده پور و سرکار آرام گیر از دیوانی مقرر شده و آن محالات سپرد
ڈبٹین صاحب انگریز که تعلقدار است اکر وپیه سرکار است و آدم بسیار رسا و معقول در بند و بست
تعلقات جبلی دانای روزگار قسمیکه تعلقات متعلقه صاحب مذکور آباد و بغیر فساد اند و پیشکش آن
داخل سرکار میشود از دیگر تعلقداران معلوم و باستصواب اعظم علیخان وکیل صاحب مذکور رونیسدست
او بر طبق اقساط بمنصبداران تقسیم میشود و وکیل مذکور یعنی اعظم علیخان موصوف نیز بسیار هوشیار
و در مقدمات محوله خود و خیر خواهی سرکار مستثنی است در اشعار گوئی فارسی و هندی مهارت تمام
دارد و در ماه رمضان المبارک تمام ماه تمامی اعزه بلده وغیره را دعوت افطاری روزه داده
طعام لذیذ میخوراند آدم یار باش بامزه

## ذکر فقرای کاملین که در اندرون و بیرون بلده حیدرآباد آسوده اند

وبجمیع تدابیر لایقه ازان خود ساز د بدام ایشان نه آمد و هیچ فایده مترتب نشد بعهذا برای مقابله
و مواجه حساب بهر کس از رفیقان خویش که سوال کرد هیچکس قبول نه نموده پهلوتهی کردند عظیم الدوله
بکمال عجز و انکسار رجوع به ایشان یعنی بعنایت الله خان بهادر آورده باین مقوله مترنم شد
مصرع ع ابکار از تو آید و مردان چنین کنند ✤ ناچار بر طبق استرضای بهادر معز بآن خوبی و درستی
مقابله حساب نمود که یک حبه بذمه عظیم الدوله بر نه آمده مبلغ خطیر بهادر مذکور در سرکار دولتمدار باثبات
رسانید تا اینکه عدو از اعتبار خوردن زهر و دادن جان خویش امر دیگر منصور شده جان شیرین
خود از دست خویش داد چون اینمعنی باینصورت صورت پذیرگشت عظیم الدوله از هزار جان
ممنون احسان عنایت الله خان گردیده مختار کار و بار خود گردانید تا حین حیات بهادر مذکور
درخجسته بنیاد بهر دو برادر اوقات بسر برد بعد امر ناگزیر عظیم الدوله عنایت الله خان نیز لبیک
اجابت گفت آقا محمد نور الله خان چندی در آنجا بسر برده بخوش گذرانی ایام حیات بپایان
رسانید چون از فرزندان بهادر معز مرزا محمد عزت الله خان بسن رشد و تمیز رسیدند بکارهای
شایسته در اورنگ آباد وغیره میگذرانید آخر درین ایام از ده سال وارد بلده حیدر آباد شده
چندی باتفاق عظیم جنگ بهادر بود بهرگاه صیت فراست او مشهور گشت و بملاقات مهاراجه
بهادر رسید تمامی کارخانه محمد بوڈهن خان که تعلقدار لکهاروپیه سرکار است بوساطت خان مذکور
انصرام و اجرا میگردد نهایت خوش مزاج آشنا پرست معامله شناس رفیق پرور در امورات
حسنه بسیار مصروف و بعبادت الهی مشغول است

## ذکر منصبداران سرکار

منصبداران سرکار قریب یکهزار و دو صد نفر از آبا و اجداد خود ملازم سرکار دولت مدار اند
که چون مورد الطاف شاهانه میگردند بخدمات شایسته بقدر حوصله خویش سرفراز میشوند

فوراً عرض بیگی به آداب گاه رسانیده نذر خطاب دهانیده باز بپاس خاطر اعتصام الملک حکم سرفرازی
خطاب موافق قاعده صدور یافت پس ازان بخطاب ومنصب سرفراز گشته در دلستان تربیت
پرورش می یابد

## حرف الیاء یاور الدوله بهادر

امیر قدیم خاندانی فرزند شرف الامرا بهادر بود با اخلاق امیرانه بزرگانه پسران مرحوم بمعاش مناسب
حاضر دربار اند ✣

## ذکر اعزه نامور خاندانی مرزا محمد عزت الله خان بهادر

جد بهادر معز در عهد سلطان عزیز الدین عالمگیر ثانی بادشاه هندوستان جنت نشان به پیشدستی
وزیر و بخطاب سعید الدوله کامیاب و سرفراز بوده تا برهمی معاملات سلطنت کارهای نمایان
بظهور آورده ودیعت حیات نموده خلف ارجمند داشت یکی عنایت الله خان بهادر دوم دیگر
محمد نور الله خان بهادر آنا عنایت الله خان بعد رحلت پدر بزرگوار خود چندی به نیابت
سرفراز بوده چون بالکل تباهی معاملات دولت وتسلط مخالفان شد اراده دکن نموده به خجسته
بنیاد اورنگ آباد رسیده برای گذر وقت نزد عظیم الدوله بهادر صوبه دار بلده مذکور بموجب
مناسب الایام اقامت ورزیده از حسن خردمندی ورای درست خود متعلقات کاندا پور
و بیضا پور معمور گشته اوقات بسر میبرد اتفاقاً شخصی نزد ارسطو جاه مدار المهام سرکار دولتمدار
اقرار نامه بمهر خویش درباب برآوردن چهل لک روپیه بدر نویسی بذمه عظیم الدوله گذرانیده بکمال
استغنا واستکبار وارد خجسته بنیاد گشت هرچند بهادر معز خواست که بزر پاشی وچاپلوسی

## حرف الواو وحید الدوله بهادر

خلف الصدق اعتصام الملک منشی میر حیدر خان بهادر است از بدو شعور توجه بتحصیل علوم پرداخته
در استعداد مدت بسعی موفوره و شوق خویش فارغ التحصیل و فاضل متبحر گردید و از الطاف بی غایات
حضرت غفران مآب بخطاب دولائی و منصب مناسب سرفراز گردید و از الطاف خداوند نعمت بندگان عالی
مدظله العالی شبانه روز باریاب و مورد عنایات بی نهایت است بکمال سلیقه علوم و مروت و آدمیت
بمتوسلان خود سلوک و با احباء غمخوار غریبان را در مسند معیشت بر مقدور بمقدور خویش
شریک حال و در باریابی حضور سوای کلمه خیر گاهی حرفی که موجب برهمی کار احدی شود هرگز بر زبان
نمی آرد اگر یکدو امیر بایشان صفات سعادات حسنات در دربار باشند کار هیچکس از امیر و غریب بند
نگردد و هر شخص بمراد و مطلب خویش برسد خدا تعالی همواره اش باریاب حضور پر نور دارد

## حرف الهاء همت یار جنگ بهادر

نبیره همت یار جنگ کلان صوبه دار بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد بعد انتقال جد بزرگوار معموری
جاگیر و خطاب و تعلقه بجگیری وغیره از سرکار دولتمدار مبذول الطاف بود و درین عهد خدمتگذاری
و حاضر باشی و قلعه داری ظفرگده و ابراهیم گده سرفراز و ممتاز و بصفات بزرگانه امیرانه قدیمانه
خاندان خویش موصوف

## هیبت جنگ

از عالم طفلی منظور نظر پرداخت اعتصام الملک بهادر عرض بیگی بوده یسی بهادر موصوف وطالع محمود
خود که روزی حضور پر نور همراه عرض بیگی اعتصام الملک دیده فرمودند که این هیبت جنگ است

وشادی والبگان ارسطوجاه جابجا در مکانهای عمائدین وامرای سرکار همه باهتمام وسعی خان
مذکور بدرستی وسلیقه تمام انصرام میبافت در سنه یکهزار و دو صد وسی و چهار هجری بجنت خرامید
مقبره اش متصل امام باغ کاظم علیخان مرحوم نقشه عجیب وغریب موجود است اما لقب یار جنگ که
نام اصلی اش فتح الله بیگ خان است بعد انتقال پدر خویش بامور کار و بار موروثی گشته
بموافقت راجه چندو لعل بباریابی حضرت مغفرت منزل وبعواطف خسروانی درآمد و در عهد
میمنت مهد حضور پرنور بدستور مورد الطاف خاقانیست و به افزایش خدمات وخطاب ومنصب
مصدر عنایات خداوند نعمت است

## نذر بهادر خان بهادر

خلف کلان خانجهانخان بهادر که داروغه فراشخانه سرکار بوده تا حیات والد خود همواره حاضر دربار
جهانمدار مانده اوقات بسر برد بعد انتقال پدر بخدمت قلعداری محمد آباد بیدر و قلعه پانگل
وجاگیر آن سرفراز گشته نام نیک برگماشت وبکمال آبرو وحرمت وذیمقدوری دولت گذر ایام
نموده همواره مورد الطاف حضور پرنور دام اقباله بوده صاحب منصب پنجهزاری وخطاب وجاگیر
وغیره در زمره امیران قدیم سرکار در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری بعارضه
استسقا قضا نمود یک فرزند از و یادگار است اما بادشاه بیگم زوجه بهادر مرحوم عجب عاقله دانا
برابر صد مرد عقل رسا دارد انتظام امورات جاگیر و دربار چنان نموده که همه دانایان روزگار
تحسین وآفرین نمود و از طرف حضور پرنور نیز مورد الطاف شاهانه است هیچو زن منتظمه
پیدا شدن مشکل سخی صاحب همت در خیر و خیرات مصروف وبعبادت الهی
شب و روز معمور

وبلاٹنهای بارهه ها با جمعیت خود ها در تعیناتی راجه مذکور که بودند صالح محمد خان و پسر عثمان خان
مذکور که باهم برادر حقیقی باشند نیز متعین راجه مذکور شده کارهای نمایان بظهور آورده مورد
تحسین و آفرین گردیدند و بعد برهمی معامله راجه جهپت رام و در رو و راجه گوبند بخش بهادر
بسرفرازی خدمات متعلقه راجه جهپت رام بهادر مذکور قسمیکه در اطاعت و فرمانبرداری
بودند بدستور فرمان بردار راجه موصوف شده مدتی مقیم لشکر فیروزی بوده
سر مو در اطاعت امر قصور نه نمودند بعد دگرگون شدن معامله لشکر و روانه شدن راجه گوبند بخش
به بلده حیدرآباد پسر احمد خان بهادر بعد رحلت پدر خود بمصاحبت و اتفاق صالح محمد خان بهادر
که خسر ایشان بودند و بجای پدر خود مسند نشین حاضر دربار جهانمدار برطبق طلب سرکار گردیده
بشرف ملازمت مشرف گشته بسعی اتحاد راجه چندو لعل مهاراجه بهادر با مورات خویش از سواران و جاگیر
وغیره سرفراز شدند چنانچه حال بغیره متصل ملکاپور مضاف صوبه ایلچپور در عوض ذات و سواران
خود دارند معهذا با اخلاق پسندیده بسخاوت و آدمیت و مروت معروف خوش مزاج خوش لباس
و ترکیب صاحب نظم و نثر در علم فارسی و در مشق تیر اندازی و صنایع و بدایع آن ید طولا دارد رزم انداز
و خوش انداز است و همواره حاضر دربار صاحب منصب هزاری یکهزار سوار علم و نقاره و فیل و پالکی
فرزندان بهادر معز یکی پسر عمر خان و دیگر پسر خداداد خان بالطاف شاهانه حضور پرنور سرفراز اند

## حرف النون نصیب یار جنگ

خلف رضا بیگ خان مرحوم خان معز در عهد حضرت غفران مآب معمور کارخانجات خانسامانی بلده
حیدرآباد و قلعه محمدنگر گولکنده سرفراز بوده که حکمش باطراف و جوانب تا دوازده گروهی بلده
حیدرآباد همواره جاری و بحال ماند و همیشه کارهای جلوس و تیاری اسباب شادی مرشدزاده‌ها وغیره

چون حضور پرنور متوجه شکار میشوند واحدی باریاب رکاب سعادت بغیر چند خواص خدمت
گذار وشاگرد پیشه نمیگردد بهادر معز با جانوران شکاری یوز وآهو وباز وجری وشاهین
وباشا وبیسر واشکره وسیاه گوش وآهوان شکاری آهوگیر وغیره جانوران شکاری مستعد
پیوسته حاضر سواری مبارک وباریاب است وبا جمیع خصایل بزرگانه خود موصوف

## مستعد یار جنگ بهادر

نام اصلی اش پیر احمد خان بهادر ولد پیر عثمان خان بهادر است ساکن بلده قصور که بزرگان الشان
همه امیران بادشاهی بوده اند صاحبان نوبت وجمعیت چون سلسله بیعت وارادت در جناب حضرت
پیر مودود چشتی قدس الله سره العزیز دارند لهذا لفظ پیر بر اسمای ایشان عنایتی آنحضرت است
چنانچه منور خان خویشگی که در سادات پرستی در عهد حضرت مغفرتمآب مشهور آفاق بوده مرید
همین خاندان عالیشان بود القصه پیر عثمان خان بهادر را اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار
دولتمدار در عین هنگامه سرداران مرهته مثل هولکر وسندهیه وبهونسله وغیره که با باجی راؤ والی پونا
داشتند بکمال اشتیاق وتوقیر در سنه یکهزار ودوصد ویازده هجری طلب فرموده با پانصد
سواران وآسامیان بیش قرار وتنخواه معقول ذات وغیره مقرر کرده محالات بیر حاصل درعوض
تنخواه عنایت نموده بشراکت نظام نواز الدوله بهادر صوبدار بلده اورنگ آباد متعین حفاظت
بالاگهاٹ ممالک غرب رویه کردند بعد برهمی معامله آنجا چون راجه مهیبت رام بر سر امورات لشکر
فیروزی سرکار بند وبست دو صوبه خجسته بنیاد وایلچپور از پیشگاه حضور پرنور روانه آن
سمت شده داخل لشکر فیروزی گشت وتمامی جمعیت سرکار محکوم حکمش گردید
بهادر ومحمد سبحان خان بهادر ودیگر سرداران ومنصبداران ورساله داران وجمعد

در عنایت خداوند نعمت است و حاضر دربار جهانمدار ولس

## محمد برهان علیخان بهادر سبقت یاب جنگ کهٹالا

سلسله بهادر معز تا به پادشاهان روم میرسد لهذا مطابق آن بزرگان بهادر موصوف نشان و جهنڈه
و بیرق خود بوضع شاهان روم میگردند چون در عهد شجاع الملک امیر الامرا بسالت جنگ بهادر مستفیض
شدند بمراتب علیه سرفراز گشتند و لفظ کهٹالا که زبان زد خاص و عام است اسم عنایتی فقیر بزرگنش
بود که تا حال جاریست لهذا بهادر معز از فرط الطاف حضرت غفران مآب بسرفرازی سواران و پیاده ها
و تعلقات لکهاروپیه سرکار ممتاز و مباهی بود و درین عهد از کمال پرورش حضور پرنور بجاگیر
ذات و منصب مناسب و خطاب سبقت یاب جنگ و تعلقات نیز سرفراز عالیخاندان است که
زبان را طاقت اظهار فضایل او از اخلاق حمیده و افعال پسندیده نیست گویا اخلاق مجسم
بجلوه ظهور آمده در کار خیر خلق الله لله و فی الله شبانه روز مصروف که خلقت خدا دست بدعا
شرایط نمک حلالی و فدویت و جان نثاری بر ذاتش ختم است از آنجا که عاصی را محبت و اتحاد
در خدمت شریفش بسیار است لهذا از هزار یکی و از بسیار اندکی بقلم آورد تا کسی بفضول گوئی نه پندارد
حق اینست که بهادر معز فرد منتخب روزگار است

## میر رضا علی خان بهادر

خلف ارجمند میر جمال الدین حسین خان بهادر عظمت جنگ المعروف بجمال صاحب است بهادر معز از ابتدای
حال بسفارت مبارز الملک ظفر الدوله معمور بوده بخدمت حسینی نیز تعلق داشت و همواره بجناب
حضرت غفران مآب باریاب میگردید چنانچه از محدثات الشان کمان گرگاه کوه شریف و عمارت جنوبی

خلق الله هفت کشور که در عرس شریف می آید تماشا کرده هرگاه باوطان خودها میروند در ذکر عرس
اول بیان تکلفات آبدارخانه و باغ میکنند حرفی دیگر بر زبان نمی آرند چون مهاراجه بهادر خواستند
که در راه کوه شریف مکانهای متعدد برای فرود آمدن خویش باحداث آرند که هر سال در خیمه ها
از باران برشکال اذیت بسیار میشود چرا که از چند سال عرس شریف در موسم باران می آید همین حساب
تدبیر فرمودند لهذا در اندک سعی خود مکانهای متعدد مع خانه باغ دو منزله چنان تیار نمود که مورد
تحسین و آفرین گشته بجواهر اختصاص یافت سوای این عمارات وغیره دکاکین و چوکی خانه ها
و مسجد و چبوتره ها و دالانهای متعدد دیگر از آبدارخانه تا مکانهای مهاراج سراسر تعمیر در آورد که از
چهار سال عرس شریف در عین شدت باران است خلقت خدا بارام تمام بسر میبرد هیچ تکلیف نمیشود اینهمه
عمارات و باغ و تمامی لتعمیر بخرچ مبلغ خطیر باحداث آمد و هر سال ناشی زاید عمارات دیگر باحداث
در می آیند و از پیشگاه خداوند نعمت بخطاب و منصب وغیره سرفراز است و در خلد آباد در روضه نهر آب
که مسدود بود از سر نو تیاری آن کنانیده آب روان جاری ساخت و در راه برهان پور و
وهندوستان و برار اطراف دیول گهاٹ مشهور است که بسبب ناهنجاری او گذر بر آن دشوار بود چنانچه
عالمگیر بادشاه مرور نکرده از گهاٹ نظام آباد جنت به رخجسته بنیاد داخل گشتند خان معز زر بسیار
خرچ کرده گهاٹ مذکور را چنان هموار نمود که بغیر اذیت خلقت خدا مرور مینماید و لشکر صاحبان انگریز
بفراغت تمام بارام میگذرد و نهایت مشکور شدند سوای این چاه ها و مساجد در تعلقات متعلقه خود
آباد کرده فیض عام جاری ساخته همواره بذات خود مصروف حسنات است در عشره محرم الحرام
عاشور خانه در آبدارخانه در مکان سکونت خود بتکلف روشنی وغیره و اخراجات دیگر بجلوه ظهور
می آرد و بتاریخ دهم و بستم محرم مجلس مرثیه خوانی کرده سامعین و خوانندگان را طعام لذیذ میخورانند
حتی که افیون خوران را نیز تکلیف نمیرسد خود میدهد الغرض باعتقاد واثق خویش ممنون و مامون

باخاندان طیبین وطاهرین از بدو شعور داشت وهمیشه رجوع بانجناب میکرد چون نظر توجه مبذول
حال خویش دید خرچ هزارها روپیه نموده اول در راه کوه شریف تیاری آبدار خانه بکمال تکلف
کرده هر دو طرف بازوی راه مکانها وچبوتره های متعدد وسیع باحداث در آورده درمیان
وسط هر دو بازوی مکانها کمانی خوبصورت بنهایت نزاکت خوش اسلوب محاذی کوه پرشکوه
تعمیر نمود که در هر دو نشیمن بازوی آن نقارچیان خوشنوا وروشن چوکی باجتریان شیرین
صدا شب وروز در ایام عرس سامعه خلق الله را بوجد می آرند ودر پهلوی کمان مذکور باغ جنت
سرشت بنهایت خوبی وشادابی که هر مکانش دلچسپ وهر خیابانش دلربا انهار واشجار
همیشه بهار جاری وپر میوه رنگارنگ از جمیع اقسام وانواع درختان گلها چه از ولایت وچه از
هند ودکن همه معمور گلستان وحوضها همه پر آب وفواره ها همه از جوش وخروش در جهندگی
وچاه اندر چاههای وسیع وعمیق متعدد برای سرسبزی وشادابی باغ بخرچ بسیار ساخته وپرداخته
آب روان بهر سمت بوستان روان کرده سبز وخرم گردانید وعمارات باغ را بشیشه آلات
رنگارنگ وقنادیل گوناگون منور ساخته بجلوه تازه در آورده وبالای عمارت باغ وآبدار
خانه وکمان ودیگر هر دو بازوی راه بهم پیوسته روشنی کنول رنگارنگ کاغذی میکنند که
چشم خلائق از دیدن آن محو حیرت میگردد وساکنان اطراف وجوانب دیهات را از ذوق تماشای
عجیب است معهذا ابر گل وگلزار باغ مذکور این شعر مرزا طغرای مشهدی دلیل قطعیت شعر
زمین گل آسمان گل بحر وبر گل + نماند در عدم گویا دگر گل + ودر هر مکان فرش وقالین
مسندهای ولایتی وفرش چاندنی زیب وزینت تازه داده هر شب از روشنی شمع کافوری و
روشنی روغن تمام راه وبازار عرس منور ساخته اطعمه لذیذه از همه جنس بخته اذن عام داده که
هر کس اندرون باغ یا آبدار خانه بیاید تواضع طعام میکنند ودیگر برای غربا هم طعام بخته بصرف می آرد

خلق الله

بعد برہمی دولت آنجا میر عالم خان مغفور را کہ نہایت سن صغیر داشت معہ مستورات مرحوم در بلدۂ فرخندہ
بنیاد حیدرآباد طلبیدہ در دیوانی خود نسبت کتخدائی بنت باصبیہ سید مومن خان بہادر بکمال تکلف
نمود کہ عاصی معہ برادران خود و فرزندان سعید الدولہ میر محمد علیخان بہادر و میر خلیل اللہ خان
بہادر از طرف سید مومن خان مذکور شبانہ روز شریک شادی بودیم کہ حق قرب جوار بود و بعد
رحلت میر عالم تا سن رشد توسل بہ منیر الملک بہادر داشت چون در علوم عقلی و نقلی و فارسی و اشعار
گوئی و قصیدہ آرائی بطرز شعرای نامور مشہور سابق بہرہ کامل بہم رسانیدہ با مہاراجہ بہادر
صحبت معقول دارد بسیار عالی طبیعت سعید آدم بہم دانی و حسن اخلاق و آدمیت و مروت خوش
اختلاط و از پیشگاہ حضور بجاگیر و منصب مناسب سرفراز و حاضر دربار قصیدۂ بہادر معزز در ذکر
شعرائی قلمی خواہد شد

## مرزا محمد شمس الدین خان بہادر المعروف بابن صاحب

ابن مرزا ابوالفضل خان بہادر ابن علی رضا خان بہادر است ہم جدی طالب الدولہ بہادر علیجاہ
آنا شاء الیہ بعد انتقال والد خود از برہمی کار روزگار و ہجوم افکار تکیہ بر توکل نمودہ اول شروع
تجارت نمود و در چند روز نام آور گشتہ مشہور و معروف شد سعید از شادی شجاع الدولہ
بہادر خلف امیر الامرا منیر الملک بہادر ارادہ بمبئی بندر نمودہ قریب سہ لک روپیہ ہمراہ بردہ اشیاء
بحر و کان ہمہ بخریداری در آوردہ اہل بمبئی را یعنی سوداگران آنجا را محکوم حکم خویش باتحاد نمود
کہ ہر چہ منظور باشد بلا حرکت ارسال زر روانہ حیدرآباد نماید بعد رحلت منیر الملک بہادر با مہاراجہ
بہادر موافقت بہم رسانیدہ ہر گاہ ارادہ تعلقداری سرکار نمود محالات لکھا روپیہ منافات
اورنگ آباد و برار بالاگھاٹ وغیرہ در قبضہ خود داشتہ رونق تازہ داد از آنجا کہ اعتقاد واثق

فرزند ارجمند اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور پرنور نام اصلی اش میر احمد علی است در عنفوان
شباب آثار نیکی و رشد از چهره اش هویدا بود در اندک توجه بعلم معقول و منقول و صنایع و بدایع
فارسی بهره کامل بهم رسانیده منظور نظر بزرگان گردید و در پیشگاه حضور پرنور مشمول الطاف گشته
نام نیک برگماشت و بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار فایز شده همواره حاضر دربار جهاندار است
امیریست پسندیده اخلاق صاحب مروت در علم تیراندازی کمال قدرت دارد هر روز بر تودهٔ که
در مکان پدر بزرگوار خود تیار میشود مشق تیراندازی میکند و در عبادت الهی معبود حقیقی شب و روز
از نماز پنجگانه و نماز شب و وظایف و اوراد مساعی جمیله بکار میبرد صاحب همت خنده رو
کشاده اخلاق بجمیع صفات بزرگانه موصوف

## مکرم جنگ بهادر

خلف رشید وحید الدوله بهادر برادر بزرگ حقیقی اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور پرنور است
از بدو شعور آثار فراست از جبین او ظاهر بود بحاضر باشی دربار از پیشگاه خلافت بخطاب و منصب
مناسب سرفراز گردید و در علم عربی و فارسی بهره مند و در تهذیب اخلاق مشهور است
معهذا در امور کلیه و جزئیه خود نظر بر خدای کریم داشته تدابیر خویش در رستی امورات خود نمود
همواره حاضر دربار جهاندار است

## میر عاشق حسین خان بهادر برادر خورد سید باقر علی مخاطب به میرزان خان بهادر

برادرزاده میر عالم بهادر خلف میر زین العابدین شوستری برادر خورد میر عالم مذکور که در سرینگ
پتن در عهد ٹیپو سلطان بکمال عز و وقار بوده پیش از انقلاب روزگار وفات نمود

و بر گفته او عمل می نمودند و در زمانه جناب عالیجاه بهادر فرزند نواب مبارک الدوله بهادر ناظم ناظم صوبه
بنگاله از انجا روح قدسش بروضه رضوان خرامیده در یکی از باغات آن شهر مدفون گردید و برای شرافت
مقبره شریف او از طرف جناب العالی فرمانروای آنجا مسجد و عاشورخانه و خانقاه متصل مرقدش
احداث شده موقوفات بسیار وقف مصارف مرقد مطهرش گردید و از زبان صادر و وارد دو مردمان
مرشدآباد شنیده میشود که مرقد مبارک سید بزرگوار مطاف مشهوره مردمان آنجا هست ÷÷÷

## میر محمد حسین خان بهادر و میر عبد الله خان بهادر

خلفان میر محمد علیخان نادر تخلص خانه کور در دیوانی میر عالم بهادر برادر عموی خود از ولایت شوستر
وارد حیدرآباد شده بعد چندی بحصول مراد روانه وطن خویش گشته و دیعت حیات فرمود اما
میر محمد حسین خان بعد رسیدن پدر بزرگوار بوطن خود بحیدرآباد آمده تا بودن میر عالم
بدامادی منتقیم الدوله فایز گردید چون آثار رشادت از ناصیه اش هویدا بود در عرصه قلیل بمدارج
بلند رسید و فی الواقعی بهادر معزز در علوم عقلی و نقلی و اخلاق و مروت با دراک کامل فرد یکتای
روزگار است صاحب منصب و جاگیر بالطاف خاقانی معمور تعلقه عمده سرکار بوده در ابنای
جنس معزز و موقر و برادر بهادر موصوف نیز در وقت منشی گیری میر التفات حسین منشی وکیل
انگریزی وارد فرخنده بنیاد گشته بدامادی برادر منشی صاحب مذکور معمور گردیده بدرجه رسید
و بعد روانگی منشی میر ابن علی تا به کلکته همراهش رفته بعد ایامی چند باز وارد حیدرآباد شدند
و تا حال هر دو برادر مشمول عواطف خسروانه و حاضر دربار خاقانانه اند

## محترم الدوله محترم جنگ بهادر

مصلحت میفرمودند بهر کاریکه از سرکار معمور شود در رونق بالای رونق ها دهد که از هیچکس بظهور نیامده در علم
تیراندازی انچنانکه صنایع و بدایع داشت تاحال هیچ تیرانداز استاد بنظر نه آمده که از کمان نرم یک ٹانک
جواب چهار ٹانک برابر آن خوبی و درستی میداد که مورد تحسین و آفرین حاضرین میگشت با وجود این همه
فضایل علمی و خصایل فضلی در آشنائی و آشنا پرستی فرد فرید در روزگار چنانچه اتفاقاً قطاع الطریق
قریب سه صد کس مویشی تخمیناً یکهزار راس از تعلقه نرمکنده علاقه جعفر یار جنگ بهادر کوکه بغارت
برده از راه صحرا میرفتند و مختار الدوله بهادر از جاگیر خود با چند جوانان یعنی قریب بست و پنج جوانان
دکهنی وغیره که چهار جوانان عرب هم درآنمیان بودند از همون راه بلده می آمدند چون خبر دزدان
و بردن مویشی به بهادر معز رسید و نایب تعلقه مذکور بفریاد آمد و فعتاً تعاقب آنها نمود و از جانبین
کار بسر دادن بنادیق افتاد و بهادر معز بذاته بندوق رومی در دست خود گرفته و دو سه کس را از
قطاع الطریق بجان در انداخت و جوانان همراهی خود را نیز تحریص نموده از چهار طرف در گرفت
و غلو کرده حمله نمود بحیدر افتادن شش کس از آنها و زخمی شدن چند کس همه مویشی را گذاشته فرار نمودند
و بهادر معز تمامه مویشی مذکور را احاطه نموده بنایب جعفر یار جنگ بهادر حواله کرده رسید گرفته روانه
بلده شده بمکان خویش درآمد و هرگز از همچنین اصادی راطلاع نساخت بعد سه روز همه کیفیت آنجا
میر محب علی نایب مذکور بجعفر یار جنگ بهادر مفصلاً ارقام نمود و بهادر مذکور خود بمکان مختار الدوله
آمده بسیار بسیار شکریه این مقدمه بعمل آورد و از آن روز فیمابین بهادران مذکور تا دم زندگی محبت قلبی
بوده در همه حال شریک یکدیگر ماندند بتاریخ دهم محرم الحرام سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و شش هجری
رخت هستی بفردوس بربست + + +

## میر محمد حسن خان بهادر مشهور به میر حسن صاحب

اعتصام الملک در عهد دیوانی میر عالم باستصوابِ میر صاحب موصوف بدامادی بهرام الملک بهادر
در آمده بجاگیر ذات و ماهوار از سرکار سرفراز گردیده بکمال امتیاز و لطافت مزاج اوقات عزیز
خویش بسر میبرد اول بدامادی اعتصام الملک میر حیدر خان بهادر عموی خود فایز بود چون آن
عفیفه قضا نمود بعد ایام چند بتحریک میر عالم که از افعال و اقوال و فراست و خردمندی و جامعیت
علوم عقلی و نقلی و ریاضی و فارسی بلکه از همه دانی بهادر معز خورسند بود بمصاهرت بهرام الملک
در آمد از آن عفیفه مرحومه یک فرزند میر غلام مهدی بوجود در آمد و تا رحلت حضرت غفران منزل
بدرستی تمام و خوشی گذرانی نمود و متوجه تحصیل علوم بوده و درین عهد بندگانعالی دام الله اقباله اوایل ایام
فیمابین بهادر معز و امیر الامرا امیر الملک بهادر بدامادیِ شجاع الدوله محمد علی صاحب خلف
امیر الامرای موصوف اتحاد کلی بهم رسیده بهادر موصوف خان مسطور را مختار کارخانجات خود
بعنوان انتظام کارپردازی خانگی ساخته تا رحلت شجاع الدوله مذکور که در عین عالم شباب که
تمامی خلقت خدا را داغ بر دل است آنچنان امورات خانگی را زیب و زینت داد که مزیدی بر آن
متصور نباشد بعد از آن خان معز انزوا اختیار کرده بود که در عرصه چند روز امیر الامرا اسم رخت
هستی بر بست و بهادر معز همواره در مد نظر خداوند نعمت مورد الطاف ماند صاحب منصب عمده
پنجهزاری سه هزار سوار و بخطاب و دولائی و جاگیر قریب سی هزار روپیه سرفراز و ممتاز امیری بود عاقل
زمانه یکتای روزگار که مجلس لیالی فطرتی آتش نمی‌رسید تا اینکه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر را اندیشه
تمام بود که اگر بهادر معز بیاوری تقدیر بدرجه بلند رسد تمامی مشکلات کلیات آسان سازد لهذا
بسیار خاطرداریها مینمود در علوم عقلی و نقلی و حکمت و فارسی و طبابت دریای مواج بوده و در
تعلقداری و آبادی تعلقجات و رعایا پروری ید طولا داشت راست کردار بلند حوصله سیر فکر بهادر سخی
صاحب اخلاق با آدمیت و مروت غریب پرور نجیب شناس اکثر حضور پر نور در کلیات از اعالی ادراک

مصلحت

وبجان درافتادند که تاحال مشهور است آخر خود هم بکار آمد تا مغرب دار و گیر بر سر میان بود
چون تاریکی شب غالب آمد نیاز بهادر خان فرصت را غنیمت دانسته از بالای دیوار عرض باره دری
خود را در دریای موسی بیرون آمده انداخت و از آنجا داخل کوٹهی صاحبان انگریز و کپتان سدنم
صاحب وکیل گردید از آن روز مخالفت کلی از میر عالم ببیر باره دری شد که احدی بغیر پروانگی
نمیرفت و بعد چند روز میر عالم هم بتاریخ بست و سوم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دو صد و بست
و سه هجری روز جمعه رخت هستی بعالم عقبی بربست در تمام شهر مدتی افسوسها ماند امیری بود بسیار
عاقل همواره مصروف بکارهای حسنات در ابتدای ایام دیوانی میر صاحب موصوف غله فروشان
فی روپیه دو آثار گندم و برنج و جوار همه بیک نرخ میفروختند او سه لک روپیه نقد از نزد خود به بنجاره
مدد داده غله از محالات دور طلبیده جوار زردی فی روپیه پانزده آثار بفروخت آورد که خلقت
خدا را فی الجمله آسایش بظهور آمد و سلوک با حجاج و زواران اماکن مقدسه بسیار مینمود در نجف
اشرف و کربلای معلی قلعه مضبوط با بروج تیار کنانیده ضریحها بالای بروج نهاد که از هنگامه لشکر
وهابی ها مصئون و محفوظ گردانید و علی هذا القیاس دیگر حسنات که طول کلام است و باورچیخانه
بزرگ داشت که هر روز قریب دو صد مردم از اقربا وغیره را علی الصباح ناشتای خسته تحفه و کباب
شکم پر خانه بخانه میرسید و چاشت و طعام شب از بریانی لذیذ عمده و نان و قلیه ها و زعفر اعلاے
باگلاب و مشک و زعفران و کباب و سنبوسه های ورقی و اچار و مربا وغیره میخورانید و جشن حیدری
بتکلف میکرد و احوال کلیات او سابق هم بقلم آمده احتیاج تکرار نیست

## مختار الدوله بهادر

نام اصلی آن منبع علم و خرد میر کاظم علیخان بهادر است خلف شهاب جنگ برادر منشی میر حیدر خان بهادر

محاذی کمان بالای راسته نیز تعمیر در آورد مفصل در ذکر احوال حضرت مغفرت منزل بقلم آمده
احتیاج تکرار ارقام نیست چنانچه بر پیشانی بالاخانه بالامحل یعنی باره دری این ابیات مرقوم رقم
بخط نادر قلم خان است **قطعه** مقصد ز کاخ و صفه و ایوان نگاشتن + کاشانه‌های سر بفلک
بر فراشتن + گلهای رنگ رنگ و درختان میوه دار + در باغ و بوستان ز سر شوق کاشتن +
دانی که چیست نامراد دل اندران + یک لحظه دوستی نتوان شاد داشتن + ورنه چگونه مردم
غافل بنا کنند + از گل عمارتی که ببایدگذاشتن + بعد اتمام باره دری میر عالم همیشه این شعر
میخواند **شعر** ساختم جای که تا صاحب دلی منزل کند + ورنه غافل عمر خود کی صرف آب و گل کند +
لاله و نافرمان و پوست در باغ باره دری مذکور بنهایت شگفتگی بهار میکرد و خلقت خدا بلا التقید
میرفت و سیر و تماشا مینمود طرفه اتفاق اینکه یکسال در عین بهار یعنی معمول شده بود که مردمان
صاحب مقدور در باره دری برای سیر آمده پتنگبازی هم میکردند و تا نماز مغرب از یکپاس
روز باقی مانده سیر و تماشا مینمودند چنانچه نیاز بهادر خان با مردم همراهی خود نیز بالای سقف
متصل آئینه خانه مصروف پتنگبازی بود دفعتاً سلطان میان معه چندین سواران همراه سواری
خویش مثل همت علی زئی جمعدار و جلال خان و دلیر خان وغیره افغانان مهدوی و جوانان
دیگر و شاگرد پیشه وغیره برای سیر آمده خواستند که در آئینه خانه روند چون راسته واحد بود
و دران ایام فیمابین سلطان میان و نیاز بهادر خان نزاع کلی بوده او دانست که شاید برای
پرخاش من ایطرف آمده اند دروازه زینه را بند کنانید لهذا درمیان ایشان الی گفتگوی سخت
کار به تبادلی و قرابین از زیر و بالا بوقوع آمد چون دروازه را کشادند کار بشمشیر افتاده مردم
طرفین زخمی شدند و بعضی مردند و شیخ جی نامی رفیق نیاز بهادر خان که بسیار بهادر و با صناعت
سپهگری از دو دانگ و یک دانگ کمال داشت آنچنان کارنمایان بظهور آورد که اکثر بدست او زخمها برداشتند

وارسطوجاه نیز دانست که از لطایف الحیل من مستقیم الدوله البته آزرده خاطر است آنا الطرف میر عالم هم
مائل نیست که قسم خورده واقرار نموده خیر مضایقه نیست چند روز هم چنین باشد درین اثناء بعد
چند روز خبر بارسطوجاه رسید که مستقیم الدوله هر روز نان وحلوا الفقرا ومساکین میخوراند اورا
یقین شد که من از دست او کلام شریف گرفته دربیت ولعل کرانداخته ام او یقین آزرده شده
همون عمل سیفی بر سید رضی برای مردن من میخواند ونان وحلوا که معمول آن عمل است میخوراند
درینمعنی هیچ شبه وشک نیست پس بمجرد رسیدن خیال اینمعنی بیقرار محض گشته درحضور پرنور
عرض کرده دفعتاً چوبداران سرکار را معه احکام نزد مستقیم الدوله فرستاد که بملاحظه احکام سرکار
سوار شده خود را در موضع دکوال جاگیر خود متصل قصبه کوهیر رسانند وهمونجا تا طلب حضور
باشند وباهیچکس ملاقات نکنند هرچند مستقیم الدوله بچوبداران سرکار گفت که از اندرون خانه
ملاقات کرده می آیم هرگز پروانگی ندادند که اندرون برود همونوقت سوار پالکی نموده همراه
خود بموضع دکوال برده سه هرکاره برای اخبار شبانروز الیشان متعین ساخت تا حین حیات
خود دیگر صورت حیدرآباد ندید آخر جنازه اش بالای کوه شریف لشب چراغان در سنه
یکهزار ودوصد وسی وچهار هجری آمده مدفون گشت بعد ازان بعد چند روز رحلت حضرت
غفرانمآب بوقوع آمده در عرصه ده ماه اعظم الامراء هم رخت هستی بربست حضرت مغفرت منزل میر عالم را
بعد دوماه بتاریخ پنجم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار ودوصد ونوزده هجری بخلعت دیوانی و
مدارالمهامی سرکار سرفراز وممتاز فرموده سر افتخار تا بفلک افلاک رسانید در عرصه چهار سال
وشش ماه در ایام دیوانی خود میر عالم انچه یادگاری گذاشته عبارة دری دو سرا ها ومساجد از حیدرآباد
تا اورنگ آباد وتا پونا وبمبئی بندر وتا چینا پٹن وتالاب وجلوخانه ومکان خود که در تمام
شهر مانند او نیست ومسجد وبازار موسوم بسکندر گنج تاریخ کمان خوش اسلوب ونقار خانه

بدست من بدهند باین قسم که تا امروز من وابسته میر عالم بودم اکنون دیگر پیرامون خیال ایشان
نخواهم گشت در آنصورت شما مختار تمامی کار و بار ریاست میشوید من که چراغ سحری ام بعد من
بجای من خواهید شد اینمعنی را خوب در دل خود خوض کنند که چه قدر کار عمده بدست شما می آید
مستقیم الدوله بمجرد شنیدن این مژده جان بخش بلا اندیشه کلام شریف بدست اعظم الامرا ارسطوجاه
داده تشفی خاطرش نموده مسرور بخانه خویش آمد که تمام شب خواب نکرد قریب بود که شادی مرگ شود
و هر روز نزد ارسطوجاه می آمد و او از چیزی بچیزی امیدوار کرده خوشنود میساختند و مستقیم الدوله
در درستی امورات میر عالم مداهنه و مساهله مینمود آخر الامر چون میر عالم از سستی حال مستقیم الدوله
نگر نمود دریافت که شاید این میر در دام فریبی ارسطوجاه در آمده سستی میکند هرگاه خوب تجسس کرد
از اظهار اخباریان مخفی بمیر عالم مفصل حال ایشان بدریافت آمد لهذا میر عالم چندی مهلت داده روزی
بمستقیم الدوله گفت که مستقیم الدوله بهادر خلقت حیدرآباد از قحط سالی جان بلب آمده است هر قدر که
از دست بر آید قصور نکنند شما از ده پله برنج کنده فی آدم زن و مرد طفل و جوان یک یک آثار برنج و
چهار چهار فلوس در باره دری جمع کرده بدهند که فی الجمله چندین گرسنه های اطراف محله ما اندک قرار گیرند
خلقت خدا را خدا تعالی رزاق مطلق است اما شما هم داخل ثواب میشوند مستقیم الدوله دانست که از این
چه بهتر است اخراجات بالفعل میلان من و شاگرد پیشه من بخوبی بر می آید شروع در تقسیم غله نمود بعد
دو ماه که مستقیم الدوله را از طرف ارسطوجاه در سرفرازی پیشکاری تکاهل و تکاسل نظر آمد دل تنگ شده
بود میر عالم بار دیگر بمشار الیه گفت که مستقیم الدوله بهادر از تقسیم غله خام انسان را سر دست لقمه بدهن نیست
باید که ده پله آرد گندم را نانهای بقدر نیم نیم آثار در باره دری پخته معه حلوای شیرین دو پله فی آدم
دو نان و پاؤ آثار حلوا بدهند که بهمون وقت بخورند و سیر شوند و دعای خیر در حق بندگان عالی
بدهند بصدق دل که مستجاب گردد مستقیم الدوله بهمین طور تقسیم نان و حلوا میکرد و در فکر اصل کار پیشکاری مشوش بود

در قلعه رو در روی منزوی ساختند که بی ملاقات غیر مقید باشند و میر دوران خلف میر عالم و مستقیم الدوله
نایب ایشان در بلده بمکان خود قسیکه بودند بودند اما مستقیم الدوله شب و روز نزد ارسطوجاه و دربار
حضور پرنور نیز حاضر بوده سوال و جواب و عرض معروض از طرف میر عالم بر وقت احتیاج میکرد و
میر دوران در حالت کج داروم نیز بیماری خانه نشین ماند چون فیما بین میر عالم و ارسطوجاه دشمنی
سخت بمیان آمد و حشمت جنگ ممنون منت ارسطوجاه گشت آن مقدمه مخفیه حصه جواهر حضور پرنور
بابت مال ٹیپو سلطان بارسطوجاه اطلاع نموده از میر دوران طلب و تقاضا کنانیده بر سر میر دوران
چوبداران سرکار محصل ساخت که جواهر مذکور داخل سرکار نمایند میر دوران که بالکل مطلع نبود قسم کلام مجید
خورد که مرا از بیضه هیچ آگاهی نیست و مستقیم الدوله که جواهر امانت داشت بالمره کناره کشید که
من ذکر جواهر مذکور گاهی بگوش خود از زبان احدی نشنیدم آغا علام نبی خان بهادر رفیق قدیم
و خانسامان میر صاحب مذکور را بدنام بامانت جواهر کرده خانه ایشان را از دست ارسطوجاه غارت
کنانید پس ازین رنج و ملال میر دوران که صاحب غیرت کمال بود بیمار سخت شد و میر عالم را بعد چندی
در موضع ناکل پلی جاگیر ایشان عقب قلعه محمد نگر گولکنڈه طلبیده داشتند و دو صد سوار و هرکاره ها
و جوانان بار وغیره برای محافظت ایشان متعین نمودند درین اثنا شبی خانه میر عالم آتش گرفت
و تمامی اسباب اموال احمال و اثقال سوخت فقط میر عالم بذات خود و مستورات بسلامت ماند و بعد
ایام چندی میر دوران که در هجده [۱۸] ساله‌گی فارغ التحصیل و دانای عصر خود بود بعمر و غصه قضا نمود میر عالم را
غم بالای غم دیگر پامال حوادث ساخته مضمحل گردانید چون طبیعت ایشان بسیار بیمار شد و عارضه
جذام از حد گذشت مستقیم الدوله بارسطوجاه ملتجی شد حشمت جنگ را نیز شریک خود ساخته
میر عالم را در بلده آورده بخانه خویش خاموش باشند و هیچ کس ملاقات نه کنند و اگر بمیرند در مدفن
بزرگان خود و در دایره میر مومن صاحب مدفون شوند بعد ورود میر عالم بمکان خود لطیفه نادر الوقوع آمد

بجان مرهون منت واحسان والا بوده آنچنان درستی کلیات سرکار عالی واطاعت امر بجا خواهم
آورد که مزیدی بر آن متصور نخواهد بود ارسطوجاه جواب داد اولاً اینکه اگر من بعد انقضاء مرا در پیشگاه
حضور بعرض رسانند تا بر آمدن حکم محضر بندگان عالی مراهمون وقت بسزای میرسانند که احتمال ماندن
جان من هرگز هرگز نباشد تا بجان بخشی شما چه رسد وثانیاً اینکه متعهداً اگر من بهر صورت وسعی موفوره
بسیار بندوبست محضر کنم تا جان بخشی شما شود آنچه مدعا ومرکوز خاطر من است شما هم بندوبست آن از
صدر خواهند کرد یا نمی‌توانید نمود حشمت جنگ پرسید آن امر کدام است ارسطوجاه بعد تقیید قسم های
سخت درباب عدم اظهار آن گرفته گفت آن امر اینست که میر عالم را از خدمت وکالت معزول میسازم
وخود را از حضور منصوب می‌نمایم تا مدار المهامی سرکار و وکالت صاحبان انگریز یکجا باشد شما چنان
بندوبست کنند که از صدر کلکته سفارش ایشان درباب عدم معزولی نرسد حشمت جنگ بجان قبول
کرده عهد و پیمان نمود پس ارسطوجاه در حضور پرنور در اثبات انتظام امور کلیات عرض کرده محضر نمود از
ورثای دختر بر طبق مدعای وکیل مذکور درست کنانیده و بعد رسیدن چکتی لارد بهادر از کلکته
روانه کلکته نمود اعیان انگریزی بعد ملاحظه محضر جواب ارقام نمودند که هرگاه حشمت جنگ بن تغییر
باشد و مورد خوشنودی سرکار عالی بود معمور کار خود باشد ما را انکار از رضای سرکار است و بس
آمادرباره تغییری میر عالم از عرایض حشمت جنگ هم بوضوح پیوست و نیز نوکر نیز خامه الطاف
ختامه هست که حضور پرنور مالک و مختاراند بهر کس که منظور خاطر مبارک باشد ما را رجوع با دست
هرگاه خود ارسطوجاه بهادر باینکار سرفراز شوند اولی وانسب از این چه بهتر لیکن در سه مقدمه میر عالم
دست انداز نشوند که عدم رضامندی ماست یکی جان میر عالم دوم آبروی ایشان و سیوم مال
میر صاحب مذکور چون جواب باصواب بدین مضمون به حشمت جنگ رسید بجنس ملاحظه حضور پرنور
و اعظم الامرا ارسطوجاه در آورد پس میر عالم را از خدمت وکالت و تعلقداری ملک مفتوحه تغیر نموده

مرشدزادهٔ آفاق سکندرجاه بهادر و نیز شادی شاهیار الملک بهادر و هم اهتمام شادی میر
دوران خلف میر عالم با صبیهٔ بهرام الملک بهادر که تمامی رسوم شادی و ورود میر عالم معه مستورات خود
و میر دوران نوشه در مکان اعظم الامرا ارسطوجاه بعمل آمد و حضور پرنور هم مهمان میر عالم بود چون
از حرکات خلاف مرضی باطنی میر عالم ارسطوجاه آگاه بود برای دفع الوقت میر عالم را بجهت بندوبست
ملک مفتوحه کرپه و قلعه اسد هوت و قلعه کنجی کوته وغیره از حضور پرنور رخصت کنانیده روانه نمود
و میر عالم نیز بخیال اینکه مملکت یک کرور روپیه در دست من اگر باشد فوز عظیم است چرا دیگرے
مسلط شود قبول کرده بخوشنودی تمام روانه آن سمت شد بعد چندی که زمانه بیک حال نمیگذارد
اتفاق نادر بوقوع آمد یعنی حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریز با دختر شرف النسا بیگم صبیهٔ عاقل الدوله
حرکت نامناسب نموده او را بتصرف خود در آورد و این معنی باعث تنفر همه خلق الله گشت ارسطوجاه
میر عالم را همه کیفیت او بقلم آورده و یکرپه فرستاده میر صاحب را که بخدمت وکالت صاحبان انگریز
از سرکار معمور بود بر آن آورد که این مقدمه نامناسب و حرکت نالایق حشمت جنگ را بکلکته پیش
لارڈ بهادر نوشته حکم سزای معقول طلبند تا دیگران را عبرت شود میر عالم برطبق ایمای ارسطوجاه
همه حقیقت مذکوره وکیل مسطور رقم نمود از آنجا چلپتی یعنی خط مهر لارڈ بهادر درباره سزای شدید
که در آنمیان نوبت بجان وکیل مذکور رسد ورود یافت حشمت جنگ از این معنی مطلع شده پیش از
ورود چلپتی از کلکته نزد ارسطوجاه آمده در تنهائی و تخلیه همه از کیفیت ارقام میر عالم و ورود چلپتی مذکوره
درباب سزای شدید مطلع ساخته خواهان جان بخشی خویش گردید که اگر یک محضر بمواهیر ورثای دختر
مذکوره و اعزه بلده باین مضمون که حشمت جنگ این حرکت از خود نکرده است بلکه دختر مذکوره از خود
فریفتهٔ او شده در تصرف او در آمده هرگز زبردستی از حشمت جنگ بظهور وقوع نه آمده نزد لارڈ بهادر
ارسال فرمایند جان بخشی بنده میشود بنده در جلدوی این عنایت تا مامور بودن بخدمت وکالت

بشرف آستانبوسی مشرف گشته تحف و هدایا معه نامجات گذرانیده مورد الطاف شاهانه گردیده
بخطاب میر عالم بهادر مشهور آفاق شد پس ازان هرگاه فیصله مهم سرینگ پتن که با ٹیپو سلطان
بوقوع آمده بود و تا قلعه پانگل رونق افزای حضور پرنور هم گردیده چنانچه مذکور شد چون سفر
غرب رویه برسر برهمنان پونا در پیش بود بندگان حضرت روانه قلعه بیدر گشتند از آنجا میر عالم
بهادر بوکالت راو پنڈت پردهان بحکم حضور پرنور روانه پونا گشت بعد انقضای مقدمات آنجا که
مفصل ارقام یافت میر عالم همراه رکاب سعادت داخل بلده حیدرآباد گردید و تا ورود اعظم الامرا
از پونا شریک مصلحت کلیات و جزئیات سرکار بوده همواره میگفت که آمدن اعظم الامرا از پونا یقینی [?]
کلی است مانند آمدن قیامت که یقین تر است فاما بعضے مخالفان فیمابین اعظم الامرا و میر عالم آنچنان
رخنه ها انداختند که تا زندگانی اعظم الامرا بهیچ جهه تصفیه باطنی از میر عالم بهادر نشد هرچند بظاهر جز و لاینفک
بودند معهذا بعضے از مقدمات دیگر علاوه برین ناخوشیهای باطنی ظاهرا پرده از روی کار کشیده
بعینه سر اختفا معاینه گشت چنانچه بقلم حقیقت رقم می آید که بعد ورود اعظم الامرا از پونا چون فیمابین
صاحبان انگریز و ٹیپو سلطان بالکل سوء مزاجی بوقوع آمده استقبال طرفین خاطر نشین جانبین گشته صاحبان انگریز با جمعیت
آراسته و پیراسته روانه سرینگ پتن برسر ٹیپو سلطان گشتند و بسبب اتحاد و شراکت سرکارین حسب الاستدعای لارڈ بهادر
کلکته میر عالم با جمعیت شایسته سرکار عالی شریک حال لارڈ بهادر شده بود فیصله مهم بدست آمدن ملک ٹیپو سلطان میر عالم حصه
شراکت سرکار عالی در ممالک محروسه ٹیپو سلطان و در جواهر الشان نیز گرفتند اما در باب حصه جواهر کمال الکها بود از لارڈ
بهادر وغیره مختار نامه حاصل نمود باینمعنے که جواهر مذکوره بهر وقت مناسب بهر قسمیکه منظور خاطر من
خواهد شد داخل سرکار نمایم چون خاطر میر عالم بسیار بود صاحبان صدر اظهار اینقدر جواهر در حضور
پرنور نکرده میر عالم را مختار ساخته و دستاویز خود یعنے مختار نامه برای تسلی خاطرش دادند بعد ورود
میر عالم از سرینگ پتن که مرتبه اش بفلک رسیده بود و انصرام [?] یافتن جشنهای شادی میمنت آبادی

بجمیع علوم عقلی و نقلی و صنایع و بدایع و علم عربی و فارسی و هندی و اشعار گوئی وغیره بهرهٔ
وافر بهم رسانیده بود چون در آن ایام علم ریاضی در مجلس صمصام الملک بهادر رونق بود میر ابوالقاسم
مذکور گوی سبقت از دیگران بچوگان طبیعت تیز خویش برده منظور خاطر بهادر مذکور گردیده همواره
بملاقاتش میرسید اتفاقاً اشعاری چند در تعریف و توصیف اعظم الامرا مدار المهام سرکار بتحریر در آورده
بدست مصاحب و بملاحظه اش فرستاد چون او خواهان اهل کمال بود بخواهش تمام طلبیده داخل
مجلس خود نمود تا اینکه میر سید رضی موصوف انتقال فرمود در اعظم الامرا بروز زیارت الیشان
بخانه میر ابوالقاسم مسطور آمده نوید بحالی جاگیر موروثی داد و میر مذکور یک قبضه پیش قبض مینا کار
ولایتی و یک جلد مصحف شریف ولایتی گذرانید بعد چندی که مستر جان پیش فرنگی از طرف کلاه پوشان
انگریز با میر محمد حسین علامه بوکالت آمده در باغ شمشیر جنگ بیرون دروازهٔ چادر گهات فرود آورد
لتشرف ملازمت حضور پرنور رسیده کامیاب مطالب محوله خود گشت اعظم الامرا از راه فراست
دریافته میر ابوالقاسم مسطور را در سوال و جواب وکیل مذکور باطلاع و علم حضور پرنور معمور نمود
در سنه یکهزار و دوصد و یک هجری از پیشگاه حضور پرنور حضرت غفران مآب بدرماهه پنجهزار روپیه
ذات و دو لک روپیه نقد برای اخراجات سفر مورد الطاف گردیده برای انتظام امورات کلیات
سرکار دولتمدار و آوردن و رسانیدن تهنامجات طرفین با چهار منصبداران و فیلان و سواران
و بازار وغیره که گذشت روانه کلکته شد در آنجا لارڈ بهادر و دیگر سرداران عمده انگریزی چون بملاقات
میر عالم رسیدند احدی از وکلای رؤسای دیگر را بعقل سلیم و خرد مستقیم و فهم و علو همت و فهم و
فراست و عقل و کیاست و حسن گفتار و شیرینی کلام میر صاحب موصوف تفوق ندادند و بعد درستی
مطالب بلند و آب ارجمند با تحف و هدایای بسیار بسلوک پنج لک روپیه و اسپان و فیلان و جواهر
اعلی رخصت انصراف داده روانه بلده حیدرآباد در پیشگاه خداوند نعمت ساختند بعد ورود از آنجا

بتشرف

شمس الامرا بهادر امیر کبیر گردیده به تنظیم و تنسیق کارخانه خویش پرداخت و بر طرفه پدر بزرگوار خود که مشهور
آفاق است بجمیع صفات خاندانی خود خود را پیراست الغرض بهادر مذکور از پیشگاه خلافت به منصب
و خطاب و مراتب پدری معه برادر ذوالقدر خود فرید میان سرفراز و بجاگیر عمده ممتاز و همواره باخلاق
پسندیده و افعال حمیده و رفیق پروری و نجابت دانی منظور نظر خاقانی است

## حرف المیم میر ابوالقاسم میر عالم بهادر

خلف الصدق میر سید رضی موسوی شوشتری المتخلص باقدس است میر موصوف در عهد نواب مغفرت مآب
آصفجاه بهادر از ولایت وارد دکن گردیده بشرف ملازمت مشرف گشت از آنجا که مجتهد مذهب امامیان
بود و اهل تشیع بوقت گذشتن راه بوسه بر عتبه دروازه اش میدادند جناب مغفرت مآب علم و فضل ایشان
را نهایت پسند کرده فرمود که ما بدولت شما را بخدمت دار الانشاء حضور سرفراز میفرماییم ایشان
قبول نکرده من بعد ارشاد شد که در هفته یک روز بملازمت ملاقات ما بدولت میرسیده باشند
میر موصوف گذارش نمود که بشرط این از طرف هر کس که سفارش کنم پذیرا شده باشد ارشاد شد که
برای یک کس و بس لهذا بروز سه شنبه روز ملاقات تقرر یافت پس بروز مقرری ازدحام خلقت
بر خانه میر سید رضی مذکور میگردید و او مقرر نمود یعنی هر کس که اول از همه ها بمیر موصوف رسد
در باب اجرای کارش سفارش نماید در عهد حضرت غفران مآب میر موصوف بجاگیر ده هزار روپیه سرفراز گشت
و همیشه در کوچه ایرانی که حالا مکان میر عالم است در آنجا در حویلی خود دلقدر احتیاج میبود و همه ایران
از شیعه و سنی بملاقاتش می آمدند و به هیچوجه ذکر مذهب سنت و جماعت و نه مذهب شیعه در مجلس
او گاهی بر زبان نمی آمد نهایت تقید [illegible] داشت و او بخانه هیچکس [illegible] و معمولی اوقات
او بدرجه اتم بود در حین حیات میر موصوف میر ابوالقاسم فرزند کلان او که از بدو شعور ادراک کامل

خلف نواب محمد سبحان خان مرحوم که یکی از امرای عظام این ریاست است و حضرت مغفرت منزل
سکندر جاه بهادر بسیار عزیز میداشتند و تنبکه پای خان مسطور شکسته بود حضرت مغفرت مآب جراح
و حکما را فرستاده معالجه کنانیدند و بادشاه ما خانزادان ناصر الدوله بهادر بسیار عزت و حرمت
میکردند و هر وقت میان دربار روبروی خود می نشانیدند و مهاراجه بهادر چنان عزت مینمودند
که جمله امیران رشک می برند

## قطب یار جنگ بهادر

خلف محمد شمس الدین خان بهادر که مشهور بعلم نجوم بودند نام اصلی اش محمد قمر الدین خان است
از قوم افغانان ترین ذکر خان موصوف در آخر این باب در بیان اهل تنجیم مفصل تحریر خواهد آمد
بعونه تعالی شانه آغا خان مسطور در حین آنحضرت والد خود در تحصیل علوم رمل و نجوم و صرف و نحو
و معقول و منقول در حین ابتدای جوانی مشغول بوده بهرهٔ کامل بهم رسانید و بعد رحلت آنحضرت
بر طبق معمول مستمرهٔ خود نزد مهاراجه بهادر باریاب تخلیه میگشت و بجاگیر ذات و رساله سواران مامور است
و ثانی الحال در علم طب نیز فائده برداشته معالجه خوب بعمل می آرد تا آنجا که عاصی محرر اوراق
در جناب خان مرحوم تحصیل علم نجوم و رمل نموده نسبت تلامذت دارد احوال اینجانبان مختصرے
بقلم آورد که مبادا کسی را خیال دیگر نگذرد و الا فضایل اینجانبان خارج از تحریر و تقریر اند هر کس که
دانسته باشد او بداند معهذا بالفعل از ملاقات بهادر معز هویدای ضمیر بر صاحب خرد میگردد

## حرف الکاف کامیاب جنگ بهادر

خلف سیوهی سردار الملک بهادر گهمانسی میان نام اصلی اش قطبی میان است بوقت شهادت
پدر شهید خود صغیر سن بود بهر گاه بسن رشد و تمیز رسید مورد الطاف شاهانه حضور و مصدر عنایات امرانه

قدیم موروثی و ضدبات سرفراز ماند و درین عهد از پیشگاه حضور پرنور از فرط شفقت بخدمت رساله
سواران عرب و جاگیر ذات و قلعداری و داروغگی باورچیخانه ممتاز و مباهی است الحق جوان
ذی همت فیاض طبیعت عالیمرتبت رفیق پرور آثار شجاعت و سخاوت از ناصیهٔ اقبالش هویدا
و آیات خردمندی و خیراندیشی از جبینش پیدا نهایت موزون طبیعت سیر فکر بلند خیال آمال اندیش
لایق کارهای عمده سرکار است

## حرف القاف قادر جنگ بهادر

فرزند حضرت سید نور الاصفیا صاحب قدس الله سره العزیز اند که ذکر آن حضرت خواهد آمد انشاءالله
تعالی معهذا آن منبع علم و کمال بعد ارتحال آنجناب بجمیع کارخانجات و الد ماجد خود متوجه گشته بندوبست
امورات محولهٔ که عبارت از دیهات جاگیر وغیره باشد نموده بآئین بهین پرداخت متوسلان قدیم
و جدید فرمود که در تمامی اقربا و آشنا و بیگانه نام نامیش مشهور است و آنچه که خسارهٔ قرض بهاخوان
بذمهٔ آنحضرت مرحوم مغفور بود دام دام و درم درم بذمهٔ خود قبول نموده همه را باقساط مقرری
خوشنود و راضی و شاکر گردانید بجمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و تصوف و علوم باطنی که سینه بسینه
در خاندان ذیشان از بزرگان خود رسیده فرد یکتای روزگار اند در ماه ربیع الاول و ربیع الثانی
و در عشرهٔ محرم الحرام بدستور پدر عالیقدر خود در مسجد احداث کردهٔ مرحوم مغفور بیان حدیث
شریف میفرمایند که از عالمی از گریه و زاری و بیقراری داخل حسنات میشود فصاحت بیان و طلاقت
لسان را حدی نیست محیط اعظم است که موج بالای موج می آرد زبان را طاقت فضایل این خاندان
عالیشان نیست که بتحریر در آرد مفصل در احوال جناب مرحوم مغفور خواهد آمد انشاءالله تعالی

## محمد قطب علیخان بهادر

خاندان خویش موصوف

## حرف الف فخر الملک بهادر

خلف رشید حسام الامرا خان خانان مرحوم است انجیکه احوال خاندان بهادر معز است در احوال
خانخانان بهادر مذکور بقلم در آمد آبا بهادر موصوف فخر الملک که از عهد طفلی طبیعت سنجیده و افعال
پسندیده و حرکات شایسته داشت تا سن تمیز بادراک علوم پرداخته شریک مصلحت کلیات و جزئیات
پدر ذیقدر گردید و همواره از پیشگاه خداوند نعمت مورد الطاف شاهانه و مصدر عنایات
خاقانه بوده مشهور و معروف گشت بعد رحلت پدر خود بامورات مالی و ملکی و پرداخت سپاه
و رعایا و برایا که ودایع و بدایع الهی اند در رسیده اوقات عزیز خود بتزک تمام بسر میبرد امیر ایست
سلیم الطبع کثیر الاخلاق صاحب همت رفیق پرور بادراک کثیره خردمندی مدرکات کلی و جزئی
در فهم و خیال دارد علامات سیادت از شجاعت و سخاوت و خردمندی از بلند خیالی و مآل
اندیشی همه از چهره منوره اش میدرخشد صاحب منصب و خطاب عمده و جمعیت سواران و پیادگان
پلاٹنهای بار و علی غول و عرب ها وغیره بفرط الطاف خداوندی همراه رکاب داشته همواره
حاضر دربار جهاندار است

## فیضیاب الدوله بهادر اعتبار جنگ

خلف چهارمی معلیجان طالب الدوله بهادر مرحوم نام اصلی اش قربان علیخان بهادر است در عهد
حضرت مغفرت منزل گاه گاه در تقریب عیدین و نوروز و سالگره همراه پدر بزرگوار خود
حاضر دربار میگردید بعد رحلت مرحوم خود بذاته حاضر دربار شاهانه روز گذشته بسرفرازی بحالی جاگیر

در سن ابتدای نمود از پیشگاه حضور پرنور ادام الله اقباله بجاگیر ذات قدیمی و خطاب خانی و بهادری
سرفراز و ممتاز و بحسن اخلاق در پرتو پرداخت خداوند نعمت امیدوار افزایش خدمات لقدر
مقدور از کشاده همتی و قدرپروری و خبرگیری اقربا متصف بهر خدمت که سرفرازی یابد سرانجام خوب دهد
هنوز در ابتدای ایام فهم و ادراک است

## حرف الغین غالب الدوله بهادر

خلف یحیی طالب الدوله بهادر منلیجان مرحوم نام اصلی آن منبع اخلاق ذوالفقار علیخان بهادر است
سلسله بزرگان اینجا نداران از عهد حضرت مغفرت مآب بسرفرازی خدمت معموره بوده کارهای نمایان بظهور
آوردند چنانچه مجاهد جنگ جد اعلای ایشان در عهد امیرالممالک صلابت جنگ بهادر بدیوانی هم
بقول شاه تجلی علی صاحب تاریخ تزک آصفیه مشرف بوده جان نثاریها نمودند اما از عهد حضرت غفران مآب
فرداً فرداً از افراد ایشان لفرط شفقت و عنایات خداوند نعمت تا این عهد اعلیحضرت حضور پرنور
ادام الله اقباله بمدارج بلند رسیده امرای عهد و عصر خودها شده به خدمات پسندیده سرفرازیها یافته اند
و هنوز آن پرداخت بحال اولادشان ملحوظ و منظور خداوند نعمت است او تعالی شانه تا قیام جهان
و قیام زمین و آسمان بعمر خضری و جاه و حشمت سلیمانی در سایه ظل ظلیل خود از حوادث روزگار آن
برگزیده خود را محفوظ و مسئون و مامون داراد که بحال هر ادنی و اعلی خانه زادان موروثی بهر
رعایت عالیشان مبذول است آمین رب العالمین الغرض خان مذکور از پیشگاه حضور پرنور بجاگیر هشت هزار
روپیه موروثی ذات و قلعه داری میدک مامور و همواره حاضر دربار جهانمدار است امیر است خوش مزاج
و پاکیزه اختلاط شگفته طبیعت با اخلاق کثیره از دوستان و محبان سلوک و محبت تمام دارد و قدر
قدیمان خود کرده بخوبی قدردانی بهم یابد تیز فهم نیک طینت صاحب منصب مناسب و خطاب بجمیع صفات [illegible]

## علی یاور جنگ بهادر

خلف علی یاور جنگ بنده علیخان بهادر ولد اعظم الملک محمد عظیم خان نام اصلی اش سردار علیخان
بهادر ست اعظم الملک در عهد حضرت غفران مآب در بنیادی پایگاه خاص و خریدی ده هزار اسپ از
جاترای مالیگاؤن در پیشدستی شمس الامرا بهادر تیغ جنگ و انتظام مملکت پنجاه و دو لک روپیه
متعلقه بهادر معز الیه که مساعی جمیله بعمل آورد برکه و مه هویداست بعد رحلت آنحضرت در عهد حضرت
مغفرت منزل بدنی بامور خدمت خلاصه مانی خاص گشته و ودیعت نمود و بنده علیخان بهادر بوقت
فساد انگیزی اختتام جنگ بر سر دنیل کنڈی با فوج مهدویان و سلاع فرخ مرزا که بمقابله در آمده بودند
جنگ صعب نموده مورد الطاف شاهانه گشت و نیز هنگام انتهاز جمعیت و فساد مرشد زاده عالی جاه
بهادر بر سر قلعه بیدر با فوج آورده سد اسپور ڈی و بدیع الله خان وغیره که تمامی روهیله ها
و مهدویان بودند کار ستانه بالطف علیخان و قربان علیخان برادران خویش بظهور آورده
فتح نمایان بکار آورده و دلسر فرازی جواهر و خطاب سرفراز گشت و همیشه در پیشگاه حضرت مغفرت منزل
نیز باعز و وقار مبذول عنایات بی نهایات بوده جهان فانی را پدرود نمود آنا سردار علیخان بهادر
باوجود ابتدای شباب بتمامی کارخانجات خود در رسیده همه را از خود راضی و خوشنود ساخت
دار پیشگاه خلافت بخطاب پدر و سرفرازی بحالی جاگیر موروثی محال ستالا سرفراز و ممتاز گردیده نام
نیک بر صفحه روزگار برگماشت صاحب اخلاق کشاده همت وجیه رفیق پرور تیز فهم اقربا نواز بمنصب
سه هزاری هزار سوار شرف و مباهات

## علی مردان خان بهادر

خلف قاسم بیگ خان بهادر که برادر زاده حضرت بخشی بیگم صاحبه مرحومه مغفوره بود بعد رحلت والد خود

یکی بخطاب احتشام جنگ و دیگران ظفریاب جنگ و ثابت جنگ بدرماهای ذات وغیره سربلند شدند
گویا نام ظفر الدوله کلان که مفقود الاثر شده بود بالطاف خداوندی از سر نو اشتهار تازه گرفت
چون قضا در پی بود در ایام قلیل در عین بهار قضا نمود و احتشام جنگ نیز متعاقب رهرو راه فنا گشت
باقی برادران حاضر دربار جهانمدار اند

## ظفریاب جنگ بهادر

ولد ظفر الدوله فرخ منزلت چون وارد حیدرآباد از گلبرگه شدند در زمره حاضر باشان دیوانی نزد
راجه چندو لعل مهاراجه بهادر حاضر باشی نموده بدرماهای معقول فایز گردیدند بعد سریر آرای
حضور پرنور آدام الله اقباله مورد الطاف شاهانه گردیده در عبادت شبانه روز جناب اقدس
الهی مصروف و باخلاق پسندیده و اتحاد با احبا نفس [illegible] دار و صاحب منصب مناسب و خطاب
جنگی سرفراز و حاضر دربار فلک اقتدار

## حرف العین عزیز الدوله صارم جنگ بهادر

خلف الصدق میر دلاور علیخان بهادر مرحوم فرزند اعتصام الملک منشی میر حیدر خان بهادر مغفور که
بهادر مرحوم در عین شباب بجمیع صفات علمی و عملی و آدمیت و بلند حوصلگی و عالی فطرتی موصوف بوده
قضا نمود خلف گرامیش که نهایت سن صغیر داشت بپرداخت جد شریف در هنگام صبی و طفلی موفوره
خود [illegible] طالع بلند ادراک علوم عربی و فارسی و انشا آرائی و شعر گوئی و مطالب نویسی و سیاق
وسباق همه بهم رسانیده از پیشگاه حضرت مغفرت منزل به منصب مناسب و جاگیر و قلعداری قلعه
بینا البار [illegible] موروثی سرفراز و ممتاز گشت و از فرط الطاف بزرگانه اعتصام الملک بهادر

اما بعد رحلت پدر بزرگوار خود بخدمات موروثی وقلعه داری قلعه جگتیال وجاگیر قدیم سرفراز وممتاز
گردیده مورد الطاف شاهانه گشت ودرین عهد اعلیحضرت بندگانعالی حضور پرنور بادشاه عالم پناه
ناصر الدوله آصفجاه خلد الله ملکه وعمره باضافه منصب ورساله دوصد سواران منتخبه اهل ایران
وبحالی خدمات موروثی شرف ومباهات اندوخت کثیر الاخلاق صاحب فهم وفراست وعقل وکیاست
امورات سرکار را بآن راستی ودرستی انتظام داده که مزیدی بر آن متصور نیست در سواری اسپ
واسپ شناسی وبخت دانی وسخاوت وشجاعت فرد منتخب دولت با جمعیت سواران وپلٹنهائے
بار واضراب توپخانه آناً فاناً خبردار وهوشیار صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار وعلم ونقاره و
نشان فیل ونوبت بروز هر عید با جلوس تمام برای نماز بعیدگاه رفته هرگاه حاضر دربار جهانمدار
میگردد اول نظر الطاف خداوند نعمت مبذول حالش شده نذر او بدرجه پذیرائی در می آید بعد
ازان نذر تمامی اهل دربار میگذرد با همه تعلقات خود حاضر دربار فلک اقتدار است

## حرف الظاء ظفر الدوله

نام اصلی اش یوسف مرزاست خلف ظفر الدوله احتشام جنگ فرخ مرزا نبیره ظفر الدوله مبارز الملک
بعد گذشته شدن احتشام جنگ مذکور مدتی بحال تکلیف بسیار از ناتوجهی ارسطوجاه مدار المهام که فیما بین
ایشان عداوت بوده معه برادران وتمامی مستورات خانه در قلعه گلبرگه مقید بود ودر دیوانی میر عالم
بهادر حسب الحکم حضرت مغفرت منزل وارد بلده حیدرآباد شده بدرماهه های معقول سرفراز گشته
منزوی گردید ودرین عهد حضرت بندگانعالی حضور پرنور ادام الله اقباله بتائید تقدیر باریاب شده
بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار علم ونقاره ورساله چهار صد جوانان شمشیر بچه ودو ضرب های توپ
وجاگیر پنجهزار روپیه ذات ودرماهه های قدیم مشرف وسرفراز گشته اوقات خود بخوبی بسر برد برادرانش

مامور کارخانهٔ خویش شده در سایهٔ پرورش خداوند نعمت بخطاب شاهیار الدوله و جاگیر و منصب
بزرگانه سرفراز و مباهی است و بجمیع صفات خاندان خود موصوف و همواره حاضر دربار جهاندار است
و در علوم عقلی و نقلی و ادراک نکتها استعداد و اتفاق شوق بسیار و محنت بیشمار بهم رسانیده مصروف
تحصیل شبانه روز است چون در خاندان بهادر معز شوق شکار بسیار لهذا بهادر مذکور اکثر اوقات
جانوران شکاری از باز و بحری وغیره گذشته اوقات عزیز خود بتفریح مزاج تماشای آن نیز
مشغول دارد

## شاه نواز جنگ بهادر

خلف دویمی طالب الدوله بهادر مغل جان نام اصلی ایشان باقر علیخان بهادر است در عهد حضرت
مغفرت منزل علیه الرحمه بسبب ابتدای شباب بتقریب نذر عیدین و نوروز و سالگره حاضر دربار میگردید
و در ین عهد حضور پرنور دام اقباله مورد الطاف شاهانه گشته بخطاب سرفراز و به منصب و جاگیر موروثی
ممتاز امیریست کشیده مزاج تیز فهم پرفطرت باسلیقه بکمال رسیدگی جزئی و کلی معاش خوش گذران
در علم شعر فهمی و تاریخدانی و قدرشناسی اهل کمال کمال دارد و همواره موافقت با صاحبان دفتر
مال داشته در برآوردن کارهای غربا مساعی جمیله بکار میبرد آنا برآمد کار دیگران را بالاتر از سلوک
ذات خویش میشمارد هرچند دیرتر باشد از دست خود نمیدهد ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

## حرف الطاء طالب الدوله بهادر

خلف الصدق بزرگ طالب الدوله بهادر مغلجان مرحوم کوتوال بلدهٔ حیدرآباد نام اصلی آن منبع
خوبیها احسن علیخان بهادر است بهادر مرحوم در عهد حضرت غفرانمآب و حضرت مغفرت منزل بخدمت کوتوالی
بلده و خدمت اخته بیگی طویلهٔ اسپان خاص بجاگیر عمده و منصب مناسب مباهی بوده ودیعت حیات سپرد

وعنایات جد وجدہ بعمر طبعی بلکہ خضری رساند آمین رب العالمین حضرت اعلی بندگان عالی بکمال
شفقت خود رونق بخش کاخ نو الگشتہ بجواہر اعلی سرفراز فرمودند و حشمۃ العمل آوردند در باب
ارقام فضایل اینجا ندان والاشان فقط بر یک شعر اختتام کلام مینماید شعر این سلسلہ از طلاء ی
ناب است ٭ این خانہ تمام آفتاب است ٭ اللہ تقدس وتعالی ہمہ را زیر سایہ عاطفت خداوند
نعمت بسیار سلامت دارد کہ خلاصہ سلطنت واصل اصول دولت ایشانند وبس آمین آمین آمین

## شاہیار الدولہ بہادر

خلف شاہیار الملک بہادر برادر زادہ مظفر الملک اسد علیخان بہادر نام اصلی اش رونق علیخان بہادر
است بزرگان بہادر مذکور قلعہ بیگین پلی وغیرہ میراث ومعاش از پیشگاہ بادشاہان تیموریہ خصوصاً
از عنایت حضور خلد مکان عالمگیر بادشاہ دارند وکارہای نمایان بظہور آوردہ اند معہذا در عہد
سلطنت حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی مظفر الملک بہادر مذکور صاحب فوج
شصت ہزار سوار منقلا در جنگ قلعہ کہڑلہ کہ با اونپڈت پردہان والی پونا بوقوع آمدہ بود دادمردی
ومردانگی دادہ مورد تحسین وآفرین گردید چون نسبت کتخدائی شاہیار الملک بہادر مسطور با صبیہ عالی بیان
سیف الملک خلف اعظم الامرا ارسطو جاہ مدار المہام سرکار دولتمدار بوقوع آمد درجہ امارتش بدرجہ بلند
مراتب ارجمند رسیدہ مشہور آفاق گشت ودر عہد حضرت مغفرت منزل اعلیحضرت سکندر جاہ
بہادر ہموارہ مصاحب ومقرب بودہ خواصی نشین آن حضرت بود وبا جمعیت سواران وپلٹنہای
بار ہیئۃ بامور کار سرکار ماند ابیری بود کہ وجاہت وشجاعت وسخاوت وغریب پروری وسلوک
با سپاہ وداد ودہش او با خلق اللہ کم بدیگری نظر آمد بعد جلوس اعلیحضرت حضور پر نور ادام اللہ اقبالہ
وعمرہ وسلطنتہ ودیعت حیات نمود آثار رونق علیخان بہادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود

# اقتدار الملک بهادر

خلف ارجمند امیر کبیر نام اصلی آن والا شان محمد رشید الدین خان بهادر است که رشادت از جبین
مبینش بآئین بهین مبین گشته اسم با مسمی گردید و باقبال خداداد خویش بتدریج مرشدزادی عالی
منزلت بمراتب و معارج اعلی و مدارج و منزلت والا رسیده سر بر شکر و سپاس آلهی را همسر فلک اعظم
گردانید الحق آن منبع اخلاق و کرم بخصایل پاکیزه خاندان سموالمکان خویش خوش مزاج شگفته رو
خندان طبیعت با جمیع صفات امیران عالی منصب مشهور آفاق و انچه که فضایل علمی ریاضی و طراحی
اشکال و اوضاع از ادراک مسایل باشد بهره از فرزندان عالی مدارج مانند بازی طفلان در دست
و زبان است معهذا اگر تفصیل تکلفات این جشن سرور و سور هم بتحریر در آرد زمانه فرصت نمی دهد
و دفتر دیگر باید لهذا بر دو کلمه خلاصه معائنه بیگر داند که تا انقضای ایام شادی خلقت خدا را سرور
موفور و انبساط نامحصور بود در روز سواری شب گشت قریب تر گردید که عمارات بلند پایه و دکاکین
بازارها از گرانباری اهل تماشای بلاد و امصار در افتند یا خودها را از جنگ و جدل باهم برای
جای قیام هلاک کرده بجای دیگر اندازند الغرض عالی قسمتان را فیض از مبدع فیاض است صاحب
منصب عمده خاندانی بعنایات موروثی جمیع مراتب سرفراز و همواره به پیشگاه خلافت موقر و ممتاز
بروز رسم چوتهی بدستور معهود مرشدزاده بلند اقبال مظفر الدوله میر فتح علی خان بهادر دام اقباله
رونق افزای کاشانه دولت امیر کبیر شده بر طبق مستمره بعد ادای رسوم مقرری طرفین سوارے
عروس بدولتخانه عالی رسانیدند مهر اوراق آن روز هم بارباب خواصی مرشدزاده موصوف
بود بفضل قادر علی الاطلاق در میمون سال صاحبزاده نونهال بلند اقبال از بارگاه جاه و جلال
احدیت کرامت شد و تعالی شانه در سایه عاطفت حضور پرنور دام اقباله و پرتو والدین

وعنایات

ومصدر نوازشات شاهانه است آنچه پرداخت اینجانبان سمو المکان منظور خاطر مبارک حضور پرنور
دام اقباله از عهد حضرت منغفرت مآب است با هیچکس از خانزادان قدیم این قدر پرتو الطاف نیست

## معظم الملک بهادر

فرزند دلبند امیر کبیر نام اصلی آن عالی منزلت محمد بدر الدین خان بهادر است احوال ستوده خصائلش
خارج از ارقام قلم حقیقت رقم توان گفت معهذا از ابتدای آفرینش جلوهٔ عالی منصبی از جبیرهٔ
منورش مانند آفتاب تابان و درخشان در اندک حاضر باشی حضور پرنور مورد الطاف بیکران
و شمول عواطف بی پایان شاهانه گردیده به منصب بلند و مراتب ارجمند فایز و مباهی گشت
و حکم جهانمطاع شرف صدور یافت که شبانه روز با جمعیت مقرری حاضر نشست دولتخانهٔ عالی
باشند و نیز بخطاب ملکی و منصب مناسب عمده و لسبر فرازیهای دیگر موروثی شرف اندوز گشته
نام نیکنامی خویش بر صفحهٔ روزگار بلند آوازه ساخت و گوی سبقت از همچشمان زمانه بحر د فرزانه
در ربود و در فیض بار باب حاجات کشود امیر است عالی همت صاحب نفس قدسیه حافظ قرآن شریف
کلام الٰهی غریب پرور ترحم شعار بر حال افتادگان روزگار غمخوار قدردان اهل علم العلوم عقلی و نقلی
یکتای عصر کشاده جبین بشاش و بشاش که موافق حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
و لیل بر کاملیت ایمان آن کامل الایمانست المؤمن بشاش و بشاش واد و دهش آن مرجع خلایق
راحدی نسبت نه بر ملازمان خویش بلکه علی رؤس الاشهاد و سلوک با مردم کمال مرتبهٔ کمال دارد که در
حصر می آید صاحب اوقات عابد زاهد به جمیع صفات بزرگانه موصوف قلم را
طاقت ارقام شرح و لسط آن محض خیر و خیر محض نیست
که تواند نگاشت

عجب جوهر خلق و کرم عطا نموده بود که کسی سائل و ارباب حاجت سوای مملو نمودن دامن مقصد و مطلب
از پیشگاه آن پسندیده حق جل و علی تهی دست و خالی دامن بر نگردید گویا حضرت آفریدگار آن
منبع امارت و مروت را خلق مجسم آفریده بود و از پیشگاه خداوند نعمت بدرجه های بلند و مراتب ارجمند
بخطاب ملکی و منصب بزرگی مشهور آفاق معتمد السعادت سرفرازی و افتخار از دواج مرشد زادی
عالیدرجات مشرف و مباهی و مفتخر گردیده سر عز و فخار باسمان اقتدار دارد اگر بیان تکلفات
و تجمل اخراجات جلوه رسوم شادی میمنت آبادی بقلم آرد این مجموعه گنجایش تحریر و تقریر ندارد
لهذا بر دو فقره برجسته مطلبی که در نظر دوربینان حقیقت خرد نزدیک تر است اختتام و التزام
نمود یعنی برای دیدن این تکلفات شاهانه مردم صوبهٔ اورنگ آباد و صوبهٔ ایلچپور و دیگر مملکت برهان پور
و بندر بمبئی و پونا و غیره مبلغ بسیار خرچ کرده در بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدر آباد آمده تا التزام شادی
تماشاهای عجیب و تکلفات غیر نادر الوقوع دیده متحیر و متعجب لشغف و سرور روانه اوطان خود
گشتند پس حال اخراجات کثیره شادی و هجوم مردم اطراف بلده و ذات بلده از وضیع و شریف امیر
و غریب و فقیر ادنی و اعلی در نظر اولو الابصار کالشمس والنهار هویداست حاجت اظهار ندارد در روز رسم
چوتهی که رسم آوردن عروس از خانه میمنت کاشانه نوشه بدولتخانه همایون عالیست مرشد زاده بلند
اقبال ظفر الدوله میر فتح علیخان بهادر دام اقباله بجلوس سواری شاهانه رونق بخش شادی خانه
امیر کبیر شده متوجه تماشای رقص پریرویان خوش آهنگ گشته بعد ادای رسم شربت بدست خاص
امیر کبیر و نوشه در محفل جلوس و اندرون محل سواری باغ و بهاری عروس را همراه سواری خویش
با تکلفات خاقانه داخل محل مبارک فرمودند محررا و راقم نیز در خواصی مرشد زاده موصوف مامور
موجل خاصه بود و بروز رسم حنابندی بوقت شب محلات سرادق نشین عصمت و عفت نیز بدولتخانه
نوشه تشریف ارزانی فرموده ادای رسم نمودند بفضله آن والامرتبت از آبا و اجداد مورد الطاف خسروانه

درین سفر میمنت اثر اخراجات جهاز و مکانهای لایق و سلوک با ارباب استحقاق آنجا که از استماع
خبر ورود جگر گوشهٔ امیر کبیر از کهتا و مه از هزاری و بازاری فقرا و غربا مجموع برای استفادهٔ خود حاضر
گردیده فوائدهای بسیار بر داشتند لهذا از خطیب بمصرف رسید و شهرهٔ فیض عام تا به خاص و عام ولایات
دیگر مشهور آفاق گردید و این سفر فرحت اثر در سنه یکهزار و دو صد و چهل و شش هجری بوقوع
آمد الغرض آن عالی منزلت صاحبزاده ایست صاحب شان و شوکت مجمع صلابت و بسالت و وجاهت
با اخلاق کریمانه و اشفاق شفیقانه مورد الطاف شاهانه مصدر عنایات خسروانه خاقانه با جمیع
مناصب بزرگانه نام آور زمانه صاحب مراتب و مدارج بسر فرازیهای موروثی و خطاب عمدهٔ ملکی
از پیشگاه خلافت مشرف و مباهیست و همواره بر طبق معمول مستمره حاضر دربار جهانمدار است انچه که
صفات و اوصاف پسندیدهٔ آنخاندان سمو المکان از شجاعت و سخاوت و غریب نوازی و سپاه
پروری و نجیب شناسی و دیگر ازین زیاده ترکه بتحریر در آمده همه در ذات آن برگزیدهٔ صفات
و آن مجمع خوبیهای بی نهایات مرتسم اند باندیشهٔ طول کلام سطری چند مختصر بقلم آورد که یادگار
روزگار است اگر فضایل علمیه از حکمت و ریاضی و غیره بارقام آرد دفتر بی پایان باید

## بشیر الملک بهادر

خلف الصدق دومی امیر کبیر نام اصلی آن دوحهٔ بر میوهٔ اقبال و دولت محمد سلطان الدین خان
بهادر است آثار شهادت و شجاعت و سخاوت و سیر فکری و بلند حوصلگی و کشاده همتی و سپاه
پروری و نجیب شناسی و شرفانوازی و قدر دانی ارباب کمال و فضایل علمی ریاضی هندسی و منطق و
صنایع و بدایع فهمی اشعار هندی و فارسی و بالاتر ازین همه از ناصیهٔ عالیش از ابتدای ورود مقدم
مسعود و الا الیش درین عالم شهود مانند نور شمس و قمر منور است و الله جلشانه آن والا منزلت را

[illegible]

## [illegible] ބާބު

[illegible]

عالیقدر هٔ خویش را در ازدواج بهادر موصوف بمبارکی و میمنت در آورده از سر نو جلوس شادی
را از تقسیم جوڑه های عمده و جواهر گران بها بهر اعلی و ادنی از امیران سرکار دولتمدار و تکلف
و تزک ساچق رسم حنابندی و شب گشت و توره های طعام لذیذ بی انتها و اخراجات لکوکها روپیه
نذر حضور پرنور و مرشدزاده های بلند اقبال و محلات عصمت اختصاص و به امرا و خوانین و اهالی ذات
و منصبداران سرکار جهانمدار از که تا مه کنانیده رونق بخش کاشانه شادی میمنت آبادی گردید
اگر مفصل احوال اخراجات طرفین و تکلف و تزک و طمطراق روز ساچق و شب رسم حنابندی
و سواری شب گشت نوشته از جانبین بارقام آرد کتاب علحده شود لنظر لطول کلام که عادت
مورخانست مجملاً بتحریر در آورده بریک فقره برجسته اختتام نمود یعنی هیچ چشمی باین تزک ندیده
و هیچ گوشی باین طمطراق نشنیده الغرض بعد ادای رسم شادی تا رحلت آن حضرت بهادر معز بکمال
شوکت و عظمت اوقات عزیز خویش در زمرهٔ عالی منصبان اقربای سرکار بسر برده تمام آور
روزگار گشت و در عهد حضرت مغفرت منزل خدیو جن آگاه میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه نور الله
مرقده یوماً فیوماً افزایش مراتب و مناصب او بظهور آمد که اکثر آنحضرت بتقریب شادی بسم الله خوانی
فرزندان بهادر معز رونق بخش محفل شادی خانه گشته بجواهر اعلی ممتاز و مشرف و مباهی ساختند
و در این عهد میمنت مهد بادشاه ذیجاه اعنی حضور پرنور بندگانعالی ناصر الدوله آصفجاه خلد الله
ملکه و عمره و دولته بافزایش منصب نه هزاری هفت هزار سوار و علم و نقاره و نشان فیل و عماری
و پالکی جهالردار و ماهی و مراتب و رساله سواران پایگاه قدیم و پلٹنهای بار و توپخانه آتشباز
و شترنالان برق کردار معمور بوده بخطاب امیر کبیر بالاتر خطابهای دیگر سابق مفتخر و مشرف گردیده
سر عزو وقار باسمان اقتدار و اعتبار رسانیده بجاگیر سجاده و دو لک روپیه زبان زد خاص و عام آ ست
و مشهور انام معهذا بحسن پرداخت رعایا و برایا و عدالت ستم دیدگان و لفریادرسی ظلم رسیدگان

ولباس رنگین وجواهر وسپر وسنگار ودیگر تفریحات نمودند بموجب حکم در درگاه سید حسن برهنه صاحب
مدفون ساختند مقبره ومسجد عالی وباغ دلچسپ تا هنوز موجود است ودر عرس سالیانه صندل بکمال
تکلف امیر کبیر میبرند وخلقت خدا ملاحظه روشنی میکنند وطعام لذیذ بریانی علی العموم میخورد ومحظوظ میشود

## شمس الامرا بهادر امیر کبیر

خلف الصدق وارشد والیق ابوالفتح خان بهادر تیغ جنگ شمس الامرا بهادر است نام اصلی آنعالی مرتبت
محمد فخر الدین خان بهادر است چون تیغ جنگ بهادر امرا ناگذیر بتقدیر الهی را لبیک اجابت فرمود
شمس الامرا بهادر امیر کبیر که یازده مرحله از مراحل عمرش گذشته بود در بلده حیدر آباد مقیم مقام
پرداخت والده ماجده خویش بودند حسب الحکم حضور از بلده مسطور روانه قلعه پانگل با جمعیت
ضروری در لشکر فیروز گردیدند روز ملازمت حکم جهان مطاع شرف صدور یافت که مرشد زاده آفاق
جهاندار جاه بهادر برای استقبال آنصاحب مدارج ومناصب رفته هر دو منظور نظر خاقانی در عماری
خاص هم پهلو دوش بدوش نشسته داخل لشکر ظفر پیکر گشته باهم برای نذر حاضر دربار جهاندار
شوند بر طبق حکم حضور پر نور مرشد زاده موصوف باهم حاضر دربار شده نذر گذرانیدند ومورد
الطاف شاهانه ومشمول عواطف خسروانه گردیدند بعد مراجعت از قلعه پانگل در بلده حیدر آباد
چون موکب اقبال باراده سفر غرب رویه باهتزاز در آمده روانه بلده محمد آباد بیدر شدند همیشه
آن عالی منصب برابر اعظم الامرا در خواصی عماری زر دخاص حضور پر نور مشرف ومباهی میگردیدند پس
از معامله جنگ قلعه کهرله همین که حضور داخل بلده حیدر آباد شدند شادی میمنت آبادی بهادر
معز در اقربای قریبه خود بکمال تکلف وتزک واخراجات بسیار بوقوع آمد من بعد حضرت غفران مآب
نظر بر درستی وانتظام امورات دولت وعلو مراتب ومدارج آن مرتبه بلند ارجمند مرشد زادی

بخاطر والاجاه گرفت شریک بزم و رزم فرمود و بعد گذشته شدن رکن الدوله دیوان سرکار از اصل
واضافه به منصب پنجهزاری سه هزار سوار و عطای علم و نقاره و پالکی جهالردار و خطاب شمس الدوله
سرمایهٔ ناموری اندوخت و پس ازان بخطاب شمس الملک و شمس الامرا تارک مباهات افراخته بمرتبهٔ بلند
اوج پیما گردید و جمعیت پایگاه در رساله او ده هزار سوار بارگیر و ده هزار اسپ با دیباخریدی
خاص الخاص حضور که هر یک راس اسپ از یکهزار روپیه کمتر نبود و درماهه بارگیران فی نفر تا به یکهزار بالصد
روپیه هم رسیده سرفراز و ممتاز گشت و همواره در خلوت مبارک شبانه روز حاضر بوده در حفظ و حمایت
و هوشیاری خود بدولت دقیقه فروگذاشت نمود و امیری بود غیور مزاج شجاعت و سخاوت
را بحد تمام رسانید و در راستی گوئی و راستی پسندی یکتای روزگار گاهی روادار اذیت احدی نبوده
صاحب منصب نه هزاری ده هزار سوار و ماهی و مراتب و سراپای جواهر مع النگن و لڑی که خاصه مرشدزاده
هاست از حضور ممتاز و سرفراز گردید چون بارها حضرت غفرانمآب تکلیف خدمت جلیل القدر دیوانی
سرکار و مدار المهامی فرمود آن منشأ شجاعت و مآل اندیش قبول نفرموده بسرفرازی اعظم الامرا
معین الدوله ارسطوجاه ایما و اشاره نمود چنانچه برطبق تجویز بهادر موصوف از قلعه اوسه طلبیده شد
در جنگ ظفر الدوله مبارز الملک رو بآخرت نمود و فتح مرز ظفر الدوله پسر شان باغوای مفتریان مصدر
فساد بالای قلعه نرمل گشت و اهتزاز افواج قاهره سرکار بظهور آمد جمعیت پایگاه سرکار محول شمس الامرا
بهادر بسرکردگی سردار الملک گهانسی میان بالای نرمل کنده کارهای نمایان بظهور آورد که موجب
تحسین و مورد آفرین خداوند نعمت گردید بعد مراجعت هنگامیکه اراده سفر پانگل و مهم بر سر رنگپتن
بوقوع آمده روانه سمت شرقیه شد بتاریخ پنجم ربیع الثانی در سنه یکهزار و دوصد و پنج هجری در مقام
پانگل بندکور ودیعت حیات نمود حضرت غفرانمآب را نهایت ملال خاطر عاید حال گردیده بسیار
بسیار گریه ها فرمودند و تا فاتحه سوم متوجه خاصه برغبت نشدند و تا اقتضای ایام جهلم توجه برنگ و رنگ

از دار الخلافه جانب دکن به تقرر نیابت صوبه مالوا و فوجداری ماندو مباهات اندوخت و بعد چندے
حسب الطلب در حضور رسیده از اصل و اضافه به منصب چهارهزاری دو هزار سوار و خطاب بهادری
و عطای علم و نقاره لوای بلندرتبگی افراخت و در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری که
بالونایک سردار مرہٹہ بافراوان جمعیت بنابر وصول چوتھه سمت کرناٹک حیدرآباد آمده شور و شر
برپا نمود بهادر مسطور بسرکردگی افواج سرکار و ذات بجهت تادیب او کام سرعت برداشت و به نیروی
همت و شجاعت خود فوج غنیم را شکست فاحش داده تمامی اسباب و سامان و لشکر او را بتالان
آورد که رو داد این امر زبان زد خاص و عام گردید پس ازان بفوجداری سرکار بگلانه و نیابت
صوبداری خاندیس مباهی گشت و در عمل نواب عالیجناب ناصر جنگ شهید بخطاب شمشیر بهادر و
تفویض نیابت صوبه خجسته بنیاد و دو دفعه ثانی به نظم صوبه خاندیس رایت اعتبار افراشت و در وقت
امیر الممالک صلابت جنگ بهادر بخطاب امام جنگ و پالکی جهالردار نامور گشته در جینکه دیوانی
به رگهناتهه داس تعلق گرفت و مقابله با مرہٹہ رو نمود هراولی فوج ظفر موج باو تعلق گرفته بی محابا
خود را بر فوج مخالف زد از آنجا که حفظ الهی شامل حال بود بسلامت برآمد امیری بود سپاهی آموز
انکار و به مقدمات علمی آشنا و همت درست و در تدابیر مالی و ملکی رای عالی داشت و بنان دهی
مشهور بود هر دو وقت با رفقا و عشایر و منصبداران تعیناتی طعام لذیذ عمده میخورد و در سنه یکهزار
و یک صد و شصت و پنج هجری بملک جاودانی خرامید دو فرزند جگر بند گذاشت کلانی ابو البرکات
خان بهادر امام جنگ او در عین شباب بآخرت شتافت نشه همت و شجاعت کمال داشت دویمی
شمس الملک بهادر نام اصلی آن اصل دوحه شجاعت و نام آوری ابو الفتح است تا حین حیات والد
خود بمنصب و خطاب خانی سرفراز گردید و بعد انتقال پدر بزرگوار از حضور پرنور نواب غفران مآب
آصفجاه ثانی به ابو الخیر خان بهادر تیغ جنگ مخاطب شده مورد نوازش گشت چون مراتب حسن عقیدت

و حاضر دربار جهان مدارست

## سطوت جنگ بهادر

خلف سید عاقل خان بهادر مرحوم نام اصلی اش سید زین العابدین خان بهادر است مفصل
احوال خاندان ایشان در احوال جد ایشان بهرام الملک بهادر نظام آمده بهادر مذکور بعد ارتحال پدر
دلبند خود در صغر سن بدست عموی خویش بهرام الدوله سید عزت خان بهادر پرورده در اطاعت
امر دو گذاشت نمود چون بسن پانزده سالگی رسید از فراست خود بامورات خویش پرداخته نصیبه
کالیاک و تسبه ایهات ناندوره جاگیر خود رفته درستی آنجا نموده بامور کاروبار خویش است و انتظامات
خاندان خود موصوف در ین ابتدای شباب قدم بقدم بزرگان نهاده باوصاف حمیده مشهور
در منصب مناسب و خطاب جنگی مشرف و مباهی و سرگرم حاضرباشی دربار جهان پناه هست

## حرف الشین شمس الامرا بهادر تیغ جنگ

از اولاد امجاد حضرت شیخ فریدالدین شکرگنج روحه الله تعالی روحه است موطن نیاگانش
پورب چندی در شکوه آباد صوبه اکبرآباد در نگ سکونت ریخته اشکوه آبادی شهرت شد نیاجد امجد گرامی
شیخ بهاؤالدین در عهد خلد مکان عالمگیر بادشاه منصب مناسب عمده و خدمت صدارت امانت
خزینه سرکار اکبرآباد کامیاب گردیده وقت موعود بعالم عقبی خرامید خلف ارشدش شیخ
ابوالخیر خان در عهد مذکور بخطاب خانی و منصب مباهات اندوخته در هر حال توسل محبت و اتحاد
بر حمت خان داشت بعد ازان بنهایت قدردانی مورد الطاف حضرت غفرانمآب گردید چون
نقوش جمعیت در طالع او مرتسم بود روز بروز قرب و اعتبارش افزایش پذیرفت ابتدا بمنصب
دو هزاری پانصد سوار و خطاب خانی و عطای جاگیر سرفراز گردید در ایام مراجعت نواب غفرانمآب

[illegible]

سرکار دولتمدار آصفیه آدام الله اقباله پدر حسن علیخان بهادر طالب الدوله در غایت تکلف و زینت روبروی پدرش گردید و در آن شادی میر عالم بهادر مرحوم رونق افروز بزم عشرت شده فرق مفاخرت او را از فرق فرقدین بلند گردانید و تمام امرا و اعزه و جمعداران و ثقات بلده درین شادی مدعو بودند و بعد شادی برای خطاب داماد خود متلجان التماس از میر عالم بهادر نمودند میر صاحب در پیشگاه حضرت مغفرت منزل معروضه نموده خطاب خان بهادر و جنگی و خدمت دار الضرب سرفراز کنانیدند و بعد انتقال علی بیگ خان بهادر پدر او از خدمات رساله و دار الضرب معزول گردید چندی منزوی بوده به حسن رای و تیزی فهم رسائی خود در حضور بادشاه ناصر الدوله بهادر آدام الله اقباله نموده بیاوری طالع از همان رساله سواران و خدمت دار الضرب ثانیاً سرفراز شد و واضح باد که خان مرقوم الصدر در علم هیئت و رمل و نجوم چنان مشق بهم رسانیده بودند که در آن وقت مثل خود نمیداشتند بلکه نظیر او هر زمان کمتر پیدا میشود و حضرت بندگانعالی بادشاه ما ناصر الدوله بهادر اکثر حکم استخراج احکام میفرمودند و برابر جواب یافته خوشوقت میشدند و این عاصی محرر اوراق چند بار امتحاناً سوالات کرده هر وقت جوابات در کمال صداقت میداد هر طوریکه گفته بودند همان طور از قول او شان ظاهر شد الحق بهادر مرقوم الصدر شخصی بی‌مثل زمانه خود اند که سخی و رحمدل و صاحب مروت بود و ذکر او در اشغر او صاحب کمالان نیز خواهد آمد

## سیف جنگ بهادر

خلف امجد الملک بهادر است که برادر نسبتی تیغ جنگ بهادر بود چون امیر کبیر صغر سن داشت او تمامی کارخانجات را بدست خود داشته مدتی بانتظام مهام پرداخته جهان فانی را بدرود نمود آغا سیف جنگ بهادر

واگر برود لسلوک معقول زیاده از حوصله اش ممنون عنایات ساخته با اسپ و خلعت و نقد و تشبیه وغیره
روانه حیدرآباد سفیر باید الغرض متعابیت کرامیدگاه افتادگان زمانه نوازان گفت و خود بذاته خوش
اختلاط کشاده طبیعت بلند همت بجمیع صفات امیرانه موصوف

## سزاوار جنگ بهادر

نام اصلی آن منبع خرد میر غلام مهدی است خلف الرشید میر کاظم علیخان بهادر مختار الدوله در بیست
سالگی منظور نظر خاقانی گردیده از پیشگاه حضرت مغفرت منزل بداروغگی هرکاره‌ها سرکار متعلقه سید
نصرت مهدوی که در جنگ چنچل کوڑه بکار آمد فایز گشته گوی سبقت در همچشمان ربود امیر کسب تشجیع
و سخن شعرفهم تاریخ دان خوش مزاج کشاده اخلاق خوش لباس نفاست پسند نجبا دوست اراذل دشمن
در شکار چرند و پرند بنهایت مصروف جانوران شکاری همراه خود داشته اکثر بتفریح مزاج مامور در سواری
اسپ نیز کمال دارد صاحب منصب هزاری یکهزار سوار و بجاگیر قریب سی هزار روپیه ذات سرفراز بهر خدمتی
که از پیشگاه خلافت مامور شود چنان بانتظام آرد که مزیدی بر آن متصور نباشد همواره در دربار
حاضر و سرگرم فدویت است

## سرفراز جهان جنگ بهادر میرزا محمد نصیر بیگ خان

خلف ارشد و اکبر میرزا علی بیگ خان بهادر است که خان مذکور در عهد دیوانی میر عالم بهادر مرجع خلایق
حیدرآباد بود و تالاب میر ساغر و باره دری و سرا و منازل نو احداث وغیره عمارات میر صاحب موصوف
تمام باهتمام خان مذکور انصرام یافته و نیز بسبب وزیر با تدبیر خان مذکور از پیشگاه حضرت مغفرت
منزل برساله دو صد سواران و خطاب و جاگیر وغیره ما یتعلق بها سرفراز گردید و شادی خان مرقوم الصدر
یعنی میرزا نصیر بیگ خان سرفراز جهان جنگ بهادر از دختر ملاجان بهادر طالب الدوله کوتوال ممالک محروسه

صحیح النسب کبیر محمود خان بهادر سید عالیخاندان از ملازمان قدیم سرکار آصفیه جد بادرے
بهادر معزّ باشند تا حین حیات پدر بزرگوار خود در عالم نازپروردگی بسر برد لعبد رحلت شان در سایه
عاطفت برادر شفیق خویش محمد صاحب میان المخاطب صف شکن جنگ بهادر بسن رشد رسیده بجمیع
امورات مالی وملکی بهرهٔ کامل بهم رسانید هرگاه واقعه ناگزیر بهادر مذکور در دربار جهاندار از سر تقدیر
دفعتًا عاید حال گشت میر غلام حسین خان بهادر مسطور با وصفیکه ابتدای شباب سن تمیز داشت امورات
محوله برادر بزرگوار خویش را باین همین زیب وزینت وتزئین از پیشگاه خلافت وفرمانفرمائی
وازدیوانی باتحاد کمال راجه چندولعل مهاراجه بهادر ونیز از دفاتر مال ممالک محروسه سرکار به محبت
ویکجهتی رای بهادر ورایان بهادر داده انتظام تمام فرموده بکمال آبرو وعزت وشان
وشوکت روانه تعلقات لکهاروپیه محول که مراد از سرکارات کنکگیری رای چور وغیره ومحالات
گنگاوتی وغیره باشد باجمعیت سواران وپیاده های بار وبلانهاو علی غول وعرب وسکهان
وروهیله ها وغیره گردید ولعبد ازان بالطاف خداوندی بار دیگر باریاب حضور پرنور شده به منصب
مناسب عمده وخطابهای لایق دولائی وملکی ونوبت سرفراز وممتاز گشت وهمواره باارسال عنایات
خلعت وجواهر وپشمینه بافت موسم سرما مباهی ومشرف میباشد الغرض امیریست که در بنولا هیچکس العزم
وشان ومقدوری پایان او اکثر بمنزله رفیقان خود را آن شفقت پرورش مینماید که احدی
روبسوی بلاد واماکن وامیران دیگر نمیکند از سالهای سال قدامت قدویت دارند سخی بهادر مآل اندیش
صاحب سیاق وسباق همواره صحبت ادیبانه اش از بغض وکبر وحسد وکینه باکلمات بی محابانه نا ادیبانه
پاک اسپان خاصه اش مانند گاو ویان پری چهره از جمیع اقسام حاضر وفیلان کوه پیکر بلباس وزیور
معمور هرکس از نجیبان گرفته روزگار بلا منتش رسد بدون الطاف نان وپارچه جای دیگر رفتن
نمیدهد هرمنصبداری که از برهم افتادگی روزگار تباه شده خود را بحضورش رساند اگر باند سلوک با یابد

واگر

بنظر در آمد هر گاه نعش آن مظلوم را در مکه مسجد بالکها خلق الله آوردند عاصی نیز همراه بود
تمام مسجد و صحن تا چار منار و از آنجا تا کوتله عالیجاه و از آنجا تا دروازه تالاب میر جمله و از آنجا تا
درگاه برهنه صاحب و مدفن ایشان بمقبره شمس الامرا تیغ جنگ بهادر علی الاتصال تماشائی بودند
که اگر ریگ صحرا بر سر اینها پاشند بر سر زمین نمی افتند معهذا بیش ازین یک روز سردار الملک بهادر
خوابی دید که سواری مبارک جناب سید الشهدا علیه الصلواة والسلام می آید و تمامی سبز پوشان فرشته
چهره در جلو میبرند همینکه توسن فلک سیر خاصه بمحاذیش در آمد بهادر مذکور آداب بجا آورد حکم شد
که یک اسپ از کوتل های سواری مبارک به گهانسی دهند و اشاره نمودند که سوار شده همراه رکاب
سعادت حاضر باشد پس مشار الیه سوار شده داخل جلو سواری مبارک گردید که چشمش بیدار شد
آنوقت صبح صادق بود روز دیگر این خواب بابرکات را بهادر معز بتجلی علی شاه که بسیار محبت
باو داشت ظاهر ساخت شاه صاحب تعبیر نیک داده تسلی خاطرش نموده بخانه خود آمده روبروی
بعضے مصاحبان خویش گفت که حق سبحانه تعالی [illegible] سردار الملک کند ازین خواب معلوم میشود که آخر کارش
به شمشیر در آید پس در عرصه یک روز واقعه ناگزیر صورت پذیر گشت امیری بود که تا حال مانند او
عالی همت کم بنظر در آمده لکها روپیه در بخشش انعام صرف نمود بهادر سخی بلند حوصله مدار علیه
خداوند نعمت چهار فرزند گذاشت مهین پور سردار الدوله عرف بهنز و میان دویمی اعظم جنگ
حسینی میان هر دو بجمیع صفات پسندیده مشهور بودند و در عین شباب بجنت خرامیدند دو فرزند
دیگر که ذکر ایشان خواهد آمد انشاء الله تعالی

## سلطان نواز الملک سلطان نواز الدوله صف افگن جنگ بهادر

نام اصلی اش میر غلام حسین خان بهادر است خلف سلطان میان از جانب جد مادری سادات

# سردار الملک بهادر

نام اصلی اش گهاسی میان است برادر نسبتی شمس الامرا تیغ جنگ بهادر در عهد حضرت غفران مآب برسالهٔ
هفت هزار سوار و پیاده ها وغیره سرفراز بوده همیشه مصاحب مقرب و باریاب حضور پرنور بود و صاحب
منصب هفت هزاری و علم و نقاره و نشان و نوبت و پالکی جهالردار و خطاب ملکی از پیشگاه خلافت
سباهی و مشرف بالای دنبل کنده‌ای با جمعیت مستعد خصم اختشام جنگ فرخ مرزا آنچنان کارهای
نمایان بظهور آورد که مورد تحسین گشته مشمول عواطف سلطانی گردید و باضافه قدر و منزلت بمرتبه
بلند رسید چون اکثر مهدویان در جنگها بجمعیت بهادر معز بقتل در آمدند علی الخصوص در جنگ اختشام
جنگ مذکور که ابومیان با دو هزار مهدویان دیگر بمقابله سردار الملک بهادر در آمد و بسیاری از آنها
مقتول شدند از آن عداوت نادانان این قوم در عشرهٔ محرم الحرام بتاریخ پنجم شهر مذکور سنه یکهزار
و دو صد و پانزده هجری بوقت قریب یک و نیم پاس شب برآمده به بهانه سلام در عاشور خانه
مهر افزای عشرتی جی هندوستانی که ملازم بهادر موصوف بود و همیشه بهادر در عاشور خانه اش
تمام تمام شب بوده مرثیه می شنیدند آنشب تنها بغیر اسلحه یافته چهار کس از قوم ایشان ضرب شمشیرها
نمودند آن بهادر میدان نبرد بعد خوردن زخمهای کاری اینها یکی از آنها را چنان در گرفت
قریب بود که از جان برد از آنجا که خود دست خالی بود و کمک از هیچ جانب نرسید دیگران
بفراغت کار خود کرده رفته پنهان شدند لکها مردم محرم در راسته و بازار بودند که میرسید که گشت
اما کسانیکه در براندازی نخل حیاتش سعی موفوره بکار برده بودند بعد شهادت بهادر معز بهمه در غضب
سلطانی که نمونه قهر یزدانیست گرفتار شده بسزای اعمال خود رسیدند چنانچه حکم جهانمطاع بعد ادراک
و استحقاق بسیار صادر شد که نهنی و سه چهار برادرانش را بریده سوار خران کرده از بلده اخراج
نمایند و مهدویان تا پنج شش روز بیک قلم بالکل مفقود الاثر گشتند بعد چندی از قضیه اعظم الامرا

بهاد

وجناب بندگانعالی مدظله العالی حضور پرنور ادام الله اقباله لکهوکهار روپیه از خزانه عامره سرکار برای
ادای قرض افغانان وعربان وگوسائیان وساهوان وتنخواه داران وقت مرحوم وغیره که هنگامه
آرا بودند عنایت فرموده فارغ البال گردانیده سر عزّ و افتخار باسمان اقتدار رسانید که هیچکس
پدر فیض گستر در باره پسر مطبوعه خویش چنین نوازش و شفقت نکرده باشد طرفه اتفاق و نادر ماجرا
اینکه مندو خان بوزئی مهدوی پسر کلان نامدار خان بوزئی که تقاضای یک لک روپیه بابت
قرض خود و تنخواه پنجاه سواران ملازمان رساله بهادر معز بذمه بهادر موصوف داشت و همیشه یکی
از افغانان خود را که مرد معامله فهم بود بخدمت بهادر معز برای سوال وجواب وطلب زر میفرستاد
و بهادر مذکور تشفی خاطری نمود بر اینمعنی که هر چند فیصله تمامی قرض خواهان مرحوم مغفور از سرکار شده
اما قرض شما خاص بذمه من است اندک صبر کنند همینکه رقم از حضور پرنور بجا میشود عوض شما را بخوبی میدهم
هیچ فکر نکنند او را خیال چنان شد و واهمه صورت بست که بهادر معز عوض قرض تمامی قرضخواهان
در حضور پرنور معروض داشته نزد متصدیان سرکار نویسانیده اما هیچ از قرض و تنخواه من در حضور
خبر نکرده این چه معنی باشد شاید اراده ایشان ندادن حق ما است لهذا مشوش و بیقرار میغلطید
و فکرها میکرد ولیکن ندانست که بهادر معز بعد ادای اینقدر بار گران یک لک روپیه ترا اگر دست خود
خواهد افشاند بر زمین خواهد افتاد خدا داند کدام مصلحت بود که حال قرض ترا بحضور پرنور اطلاع ننمود
صبر اکار فرمودی تو کجا میرفت روزیکه حضور پرنور اراده قلعه گولکنده فرمودند صبح دو صد جوان
دکهنی تو ملازم بر مکان سراج الملک بهادر فرستادند که در حزم و احتیاط ایشان خبردار باشند که هیچکس
از تقاضا داران به بهادر معز اذیت نرسد چون این خبر بسمع مندو خان مذکور رسید و قضا هم روکش
بود از سواری مبارک حضور پرنور برگشته بخانه خود آمده با پنجاه سوار مهدوی شریکان خویش در مسجد
متصل دروازه چادرگهات اندرون بلده که نزدیک تر از خانه اوست در مصلحت تیار نشسته

معه محمد شفیع خان جمعدار که خلیفه و جانشین است جمع نموده حالت وجد می آرد تا سه روز نوبت و
رقص جاری میباشد معهذا الوقت مراجعت از درگاه شریف اجمیر در ناندیر نیز رفته با سرخیل سکهان
ملاقات نموده حکمنامه بنام راجه چندو لعل مهاراجه بهادر آورد که زبردست خان بهادر اگرچه فی الحقیقت
در مذهب و ملت بزرگان خویش مستعد است اما نظر العالم دیگر از بابان هم جدا و خارج نیست هرگاه
بملاقات مهاراجه بهادر و راجه دهیراج بهادر میرفت سلام بآئین سکهان میکرد یعنی واگروجی فتح میگفت
و ایشان اندرون مکان بوجا بالای آسن مینشانیدند و همواره در خدمتگذاری قبر شریف شاه قاسم
حالی مذکور که در بازار اردوی حیدرآباد است میماند و اخراجات عرس وغیره بذمه خویش داشته
بعمل می آرد و یک خیمه بزرگ برابر میدان قبر آنحضرت بخرچ یکهزار پانصد روپیه معه دیگر فرش شطرنجی
و چاندنیها تیار نموده نذر درگاه کرد که حالا در هر عرس استاده نموده مجلس میکنند و یک باغ دلچسپ
پر از میوه های بسیار و درختان بیشمار بوسعت دوره یک کروه با عمارات هفت طبقه در موضع قطب
بذات خود زمین خارج جمع خریده باحداث در آورد و بازار و دکاکین نیز آباد ساخت که در هر هفته
بازار آنجا میشود و خلقت اطراف و جوانب برای خریدی اجناس از دور می آید و همواره در آنجا
بوده بسیر و راگ و رنگ مشغول میماند آخر الامر بتاریخ دهم صفر المظفر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت
هجری یک سال بعارضه استسقا تکلیف کشیده متوجه عالم عقبی گشت و در روضه حضرت موصوف
پائین قبر شریف مدفون گردید

## حرف السین سراج الملک بهادر

نام اصلی آن منبع امارت و شهامت میر عالم علی صاحب است خلف سیومی امیر الامرا منیر الملک بهادر
بعد رحلت پدر عالیقدر خود بجمیع امورات کارخانجات مرحوم مغفور رسیده مشغول انتظام گردید

شریک حال حضرت غفرانمآب بود مولد بزرگانش شهر قصور است که همراه رکاب حضرت مغفرتمآب بدکن
آمده کارهای نمایان بظهور آورده مورد الطاف خداوند نعمت ماند زبردست خان بهادر کلان
همواره رفیق خاص حضرت غفرانمآب از وقت مرشدزادگی شریک حال بوده حیدر جنگ مذکور
رالقبل رسانید و تا جلوس سریر دولت همراه رکاب گشته سر موجدائی لورزیده بمنصب پنجهزاری
رسیده بعالم باقی خرامید خلفش خانجهان خان بهادر حال بمراتب علیه فایز گشته همیشه صاحب
حضوری بود صاحب منصب پنجهزاری و قلعداری بیدر و پانکل و بجاگیر سر حاصلی قریب بست هزار
روپیه و تعلقداری فراش خانه سرفراز بوده و ودیعت حیات در عهد حضرت مغفرت منزل نمود
دو پسر خاصه و دو پسر از دیگری گذاشت مهین پور نظر بهادر خان که ذکرش خواهد آمد ازبردست خان
بهادر حال بجاگیر چهار هزار روپیه موروثی که تقسیم یافت و تعلقه فراشخانه از پیشگاه حضرت مغفرت
منزل مباهی گشت و بمنصب سه هزاری هزار سوار سرفراز گردید و باتحاد و سلوک مهاراجه بهادر
بجاگیر قلعداری سرکار الکندل وغیره معاش قریب بست هزار روپیه نیز فایز گردیده همواره
مامور کار و بار خود بوده است امیر لیست قدیم سیر فکر در گفتگوی فقیرانه خیلی مهارت داشته
با فقیران همه گروه با محاربه لفظی مینماید و در علم تصوف قدرتی بهم رسانیده از پیشگاه حضور پرنور دام الله
اقباله رخصت زیارت درگاه فلک مرتبت حضرت خواجه معین الدین چشتی هند الولی عطای رسول
قدس الله سره العزیز گرفته باجمیر شریف رفته سعادت حاصل نمود و از آنجا تبرکات پیراهن و
دستار خاص وغیره آورده در مکان علیحده متصل مکان خویش در نغل بوده آستانه و درگاه
آنحضرت مقرر کرده بتکلف تمام عرس مینماید چنانچه بتاریخ سیوم ماه رجب المرجب هر سال صندل شریف
بتزک طمطراق می آرد و چهارم ماه مذکور مجلس و روشنی چراغان با جلسه رقص و راگ میکند مریدان
شاه قاسم حالی قدس سره را بسبب اینکه بهادر مذکور بجناب آن حضرت مرید شده خلافت حاصل کرده است

خداوند حقیقی و درازی عمر دولت خداوند نعمت و رضامندی خلقت خدا باشد در بینغی بیگانه
و بیگانه در نظرش یکسان است درین زمان همچو انسان کمیاب و لایق خدمات لایق برادرش
رای سکهارام نیز بسیار دانا قابل بصفات خاندان خود موصوف + + + +

رای لچهمن داس از مدت مدید پرورده پرداخت و تربیت و بنده نوازی خداوند
نعمت ممتاز گشته و به تعلقات سرکار و علاقه کارپردازی دیوڑهی مبارک مباهی بوده همواره
مورد الطاف شاهانه بود من بعد بعارضهٔ تپ محرقه درهمین سال رهرو راه فنا گردید بسیار آدم
ذی اخلاق بود پسرانش بکار موروثی سرفراز اند

## رای لچهمن داس

بزرگان رای مذکور از قدیم الایام در سرکار دولتمدار بخدمت منشی دیوڑهی خوابگاه مبارک
بسر برده اند در عهد مختاری مهاراجه بهادر مدار المهامی راجه نانک بخش راجه بهادر معمور گردیده از امورات
جزو کل در دست اینها اخویش دار و صاحب همت زیاده از مقدور خود است در باریک بینی ذاتش جمعیت
بسرکار فرد کامل روزگار که مهاراجه بهادر مشاور ایشینی اند آل اندیش بصفات بسیار موصوف لایق کار
لایق و عمده است پس ازان یک ڈبه در شهوار بقیمت هفتاد هزار روپیه از جواهر خانه راجه نانک بخش
بهادر دزدیده مقید شده نمک حرام بعالم مشهور گردید و راجه معافی قصور فرموده در تابعداری
خود میدارند تا حال موجود است

## حرف الزا زبردست خان بهادر

خلف خانجهان خان بهادر ولد زبردست خان کلان که در معرکه کشتن حیدر جنگ مختار بوسی

از راجه گوبند بخش در گذشته وارد بلده حیدرآباد گردید رای مذکور رای گوبند بخش نیز با نزوا
داشت بعد انتقال راجه مذبور هرگاه صیت آبادان کاری و مال گذاری و نمک حلالی و جانفشانی
او بعرض اقدس حضور پرنور در آمد از راه خانزاد پروری یاد فرموده بباریابی و حاضر باشی
دربار جهانمدار سرفراز و ممتاز نمودند و در اندک حضوری متعلقه تا اندور سر بلند ساختند چنانچه
بالطاف شاهانه و عنایات خسروانه معموری خدمت شبانه روز حاضر دربار جهانمدار است آدم ذوالقدر
بذات خود شجیع با همت خلیق مزاج با همه محبان مسلوک محبت است

## راجه سکهه لعل

برادر علاتی راجه نانک رام است در ینولا بالطاف حضور بدبهات جاگیرات سرکار معمور کار و حاضر
دربار جهانمدار است آدم هوشیار پر اخلاق

## رای چونگی رنگ راؤ

بزرگان ایشان در عهد حضرت مغفرت منزل همواره معمور کارخانه خزانه دستی خاص که بالای دلوری
مبارک نوید محل گردیده همیشه حاضر دربار و باریاب می بودند و مشار الیه نیز همراه بوده مصروف
ترقیم حساب آنجا میگشت هرگاه بسن رشد و تمیز رسید در جناب اقدس حضور پرنور العالم مرشد زادگی
بلازم رکاب دولت و اقبال شده بخدمات سرفراز گردیده حاضر حضور ماند و بعد مسند آرای سلطنت
بتعلقات لکهار و پیه سرفرازی یافت چنانچه در ینولا شبانه روز مشغول عواطف سلطانیست
کامل الخرد راست کردار خیرخواه سرکار در کار حسنه مصروف شخصیکه باحوال او بیکس پرداز دو داد در
گرفتاری احتیاجات خویش حیران و پریشان باشد رای مذکور نظر بر خداترسی و خداشناسی بذات
خود بر آمد کارش از خدا و ند نعمت نموده خالصا لله مراد و مقصدش بر ساند که محض موجب خوشنودی

بسبب بعضے وجوهات نزاع لفظی بوقوع آمد و به مقدمات چند نبیره شکوه جنگ از دست جوانان رساله
راجه چندو لعل کشته شد مخالفان راجه جی شنکر داس بمزاج مرشد زاده موصوف و بهر حال طرفین فهمانیده
باعث خون راجه جی شنکر داس مسطور در عوض خون نبیره شکوه جنگ مذکور گردیده بوقوع آوردند
پس از ینمعنے مزاج مقدس حضرت مغفرت منزل نهایت منغص شده راجه مکٹ رام پسرش را که خورد
ساله بود بفرط الطاف شاهانه بخدمت موروثی کروڑگیری بلده مباهات بخشیدند و در اندک
مدت چون بسن تمیز و رشد در آمد بدیوانی امیر کبیر معمور گردانیده کروڑگیری بلده براجه بالکشن
بخش فرمودند چنانچه تا الی الآن راجه مکٹ رام معمور کار و بار دیوانی باستقلال تمام است
در آدمیت و مروت و قدر دانی بپایه و بجا مشهور

## راجه مرلی دهر

نبیره راجه بنسی دهر برادر نسبتے راجه جی شنکر مذکور است به پیشکاری بعضے منصبداران سرکار معمور
چون بسن رشد رسیده در دبستان علم سیاق و سباق مصروف و حاضر دربار حضور است

## راجه کشن سنگهه

برادر حقیقی خورد راجه نانک رام است حقیقت حال بزرگان ایشان در احوال راجه نانک رام بارقام
آمد آبای مذکور اول بهمراهی راجه مهپت رام منسلک روزگار بوده بکارهای فراوان معمور گشته
بعد برهمی کار راجه مهپت رام و سرفرازی راجه چندو لعل بخدمت پیشکاری سرکار در روانگی راجه گوبند بخش
بکار عمده لشکر فیروزی به پرداخت بزرگانه راجه گوبند بخش رای مذکور اکثر بکار فرمائی تعلقداران
و در هر مقدمات مرجعه آنجا در تعلقات برار و اورنگ آباد معمور بوده و نیز بتجویز دانشمندان راجه
موصوف بسوال و جواب کلیات نزد صاحبان انگریز هم مدتی اوقات بسر میبرد در سرکاه معلی لشکر فیروزی

هر دو پسران مذکور معمور کار و بار دربار شدند چنانچه راجه دلسکه رام بکار سررشته پیشکاری منصب ابراز
سرکار معمور و بصفات لائقه مشهور و باعتقاد بزرگان مستعد در چنچل کوڑه مسجد و باغ دل فزا
و مکان برای سکین شاه درویش که یکتای عهد خود بودند تعمیر و احداث در آورده بعد رحلت
ایشان مدفون ساخت و بخدمت مصروف است و در راسته کوه شریف متصل کوٹهی عمارت بزرگ
و باغ دلکشا بحدیث در آورده که کار تعمیرش جاریست آدم بسیار خوش خلق بافیض در خدمت
فقرا بخدمات حاضر متصل بهادر کوڑه دیول کشن باغ و در آنها باغ احداث نموده جانزای آن
بخرج بسیار و خیرات بغربا میکند راجه رگهناتهه رام پسر دومی بخدمات دفاتر سرکار
معمور و بصفات خاندان خود مشهور است

## راجه مکت رام

ولد راجه جی شنکر داس ابن راجه جنبر بهوجداس است جد راجه مذکور راجه جنبر بهوج داس دیوان
و کارپرداز و مختار سرکار مرشد زاده آفاق عالیجاه بهادر بوده کارهای نمایان بظهور آورده
همواره باریاب حضور حضرت غفرانمآب میگردید و در همون ایام که مرشد زاده مذکور خروج کرده
چنانچه ذکرش گذشت راجه مذکور مآل کار مرشد زاده موصوف درست ندیده همراهی نکرده حاضر
دربار حضور پرنور بوده بعد چندی ودیعت حیات نمود حسب الشان راجشیم خود دیده که مرد نهایت
معقول و ذی خیر و خیرات بوده بعد انتقال او راجه جی شنکر داس پسرش هرگاه بسن رشد و تمیز رسید
از پیشگاه حضرت خلافت بخدمت دیوانی شمس الامرا بهادر معمور گشت و بعد ازان بکروڑگیری
بلده حیدرآباد سرفراز شد و دیوانی امیر کبیر به راجه بالکشن تعلق گرفت بعد از سوء مزاجی طرفین
بدیوانی امیر کبیر باز مباهی شد و کروڑگیری براجه بالکشن پذیرفت پس ازان باز بخدمت
کروڑگیری بلده فایز گشت هرگاه فیمابین مرشد زادهٔ آفاق مبارز الدوله بهادر و راجه چندولعل

چون اموال خاصه که بذات راجه مذبور متعلق بود باز راجه لکهن لعل مامور خدمت گردید و تا حال همون
دستور مقرر و معین است و به منصب مناسب و خطاب راجگی نیز سرفراز بسیار خلیق با اوصاف مشهوره
معروفه موصوف با وجود خدمت لائقه معتبره که به مجلس سیر نشست گاهی تخنتر و عجب بنظر نه آمد که بمزاجش
بوده باشد

## راجه گوبند نراین

ولد راجه سونت که نام اصلی اش سرباجی نایک پیشکار قدیم خانگی اعظم الامرا ارسطو جاه است بعد انتقال
پدر خود بالطاف شاهانه حضرت مغفرت منزل بماموری خدمات خزانه و جواهر خانه و جمعیت سواران
و پیاده های سرکار و تعلقات و جاگیرات ذات و منصب موروثی و خطاب راجگی سرفراز و ممتاز
گردیده مشهور آفاق گشت الغرض مشارالیه شیده طبیعت سپاه دوست در فنون سپهگری از
تیر اندازی و برق اندازی و اسپ گردانی منفرد است و بسرفرازی نوبت و گهریال ناموری پسران الیشان نمونه
والد خود اند بجمیع صفات

## راجه اسونت راؤ

سابق در رساله عربان سید عمر خان جمعدار بماموری پیشکاری بوده بدرستی سرانجام میداد بعد ازان
به پیشکاری عبدالله بن علی و شیخ احمد عبادی و بن شاش وغیره جمعداران در رساله همراهی مهاراجه
بهادر مقرر شد و بخطاب راجگی سرفراز گشت در بنولا بخدمت محوله خود حاضر دربار و به نهایت آدمیت
و فطرت خبردار است

## راجه دلسکهه رام و راجه گهنا نهه رام

خلفان رای راگهو رام اند چون حال رای مذکور از ضعف پیرانه سالی باز وا در آمد و بکار دربار معذور
گشت

بعجز معترف لهذا مختصری بتحریر و ترقیم درآورد

## راجه مکهن لعل

در ابتدای حال لعلاقه پیشکاری سواران سرکار همراهی راجدار خان المخاطب قرادل خان که راجدار خان پیٹهه از محدثات او منفصل آصف نگر تا حال آباد است مامور بود لعد ازان در حینیکه جناب حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری در دولت خانه قدیم دو سال چون اقامت فرمودند در مقدمات دریافت احوال اسپان پایگاه محول خان مذکور مشارالیه را یاد فرموده بامور پرداخت اسپان سرکار ساختند و لعد چندی هرگاه حکم جهانمطاع درباب ارسال ضروریات اسپان مذکور بنام راجه چندولعل بهادر شرف صدور بیافت همین ایشان را میفرمودند که نزد بهادر معز رفته بندوبست آن نموده حاضر نمایند لعد چون حضور پرنور بدولتخانه عالی رونق افزا شدند و موافق معمول غله خاص خوراک آنحضرت مهاراجه بهادر بدست غوث خان جمعدار میفرستاد روزی حکم شد که خانه مذکور بی علم است غله لصحابت متصدی متدین داخل سرکار نموده باشند لهذا مهاراجه بهادر راجه مکهن لعل مسطور را حسب الایما و اشارهٔ اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور پرنور که توجه بحال مشارالیه داشت مقرر کرده در حضور عرض کنانید که مکهن لعل را اعلام باینخدمت مقرر نموده است لصحابت او غله داخل سرکار خواهد کرد و پس ازان روز چنان معمول که هرچه حکم حضور بنام مهاراجه بهادر صادر میگردید بنام مکهن لعل ارشاد میشد که به مهاراجه بهادر ابلاغ امر کند گویا بوکالت از طرف مهاراجه بهادر معمور گشت یکبار در ایام موسم سرما بسرفرازی دوشاله هم مباهی شد تا رحلت آنحضرت بکار محوله خویش مامور بود و لعد جلوس و مسندآرای بندگانعالی مدظله العالی چندی سوال و جواب و عرض معروض مهاراجه بهادر بدستور قدیم باستصواب راجه بالمکند لعل می آمد

# راجه بال مکند بهادر

از اقربای قریبه مهاراجه بهادر راجه چیدو لعل است چون از بدو شعور آثار رشادت و بلند حوصلگی
از ناصیه اش هویدا بود مهاراجه بهادر از قیافه عاقلانه دریافته مشار الیه را از طرف خود برای
عرض و معروض امورات کار سیت نازکتر بجناب حضور پر نور بندگانعالی مدظله العالی در عالم
مرشد زادگی مقرر و معین و حاضر شبانه روز گردانید آن منبع فطرت و خرد در چند روز چنان منظور نظر
خاقانی و مطبوع طبع اقدس سلطانی گشت که آناً فاناً باریاب میگردید و مورد تحسین و آفرین مهاراجه
بهادر میشد و کارهای نمایان بظهور آورده رونق تازه و جلوه بی اندازه گرفت بعد رحلت حضرت
مغفرت منزل چون حق بمرکز قرار یافت و جهان از جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت الامال شادمانی
و کامرانی شد آن فدوی یکرنگ مصدر الطاف شاهانه و مورد عنایات بی غایات خسروانه گردیده بسرفرازی
خدمات ممتازی و مختاری تعلقات و جمعیت سواران و پیاده ها و پلاٹنهای بار و جاگیرداران و
منصبداران و جاگیرات و مقطوعه جات و محالات و دیهات محلات و نیز به جزئیات و کلیات درونی
و بیرونی دربار وغیره و به پیشکاری و بخشیگیری قریب بیست هزار جمعیت سوار و بار و پیاده های
بیشمار و خانزادان سرکار مشمول عواطف خاقانه است و فی الواقعی آن منبع حوصله بلند و فطرت
ارجمند لایق ازین زیاده تر سرفرازیهاست گویا حضور پر نور بعلم قیافه دریافته کرامت فرمودند
الغرض بهادر معز الیه بمراتب بلند و حوصله ارجمند نجابت پرور صاحب سلوک با اشرفا و احبا
شیرین کلام نرم گفتار سخت کردار در معارک کارزار برحال افتادگان مهربان در دمندان مصیبت
رسیدگان معقول گو معقول پسند متوجه بحال غریبان کشاده همت و کشاده دست قوی بازو
در معرکه سراپا جان نثار بکار سرکار فرد یکتای روزگار با وقار همواره در خیر و خیرات مصروف
و در کار حسنه مالوف صاحب منصب مناسب و خطاب لایق سرفراز بهادر قلم از تحریر اوصاف او

فرداب ببینید که آماس بالای بدن مبارک هرگز نخواهد ماند و حضرت را روز بروز صحت خواهد شد عاصی
شاهد عادل حاضر است فی الواقع که صبح روز دیگر همین طور همه ورم از بدن مبارک زائل گردیده
بالای هر دو پای راجه بهوانی پرشاد که حاضر دیوڑهی مبارک شده بود ظاهر گشت و تمام آن سال
مزاج مبارک بصحت ماند عاصی اینقدمه بعد دو روز بعرض اعلی رسانید پس خود بدولت و اقبال راجه
مذکور را روبرو یاد فرموده ملاحظه کرده مبذول الطاف ساختند بار دیگر از عدم احتیاط شد آنچه شد
اما حقیقت اینست که راجه بهوانی پرشاد را فقیر بسبب خدمات بسیار از اسرار بزرگانه آگاه ساخته بودند
چنانچه از مجربات ایشان جانزای رام لوهی در رام باغ است که مردمان هفت اقلیم می آیند و هیچ خورند
و سیر وند و بعضی دو دو ماه چهار چهار ماه درآنجا اقامت ورزیده آرام میبایند و از کونات خود
آگاه میسازند و اینحال مشهور آفاق است در بلاد و امصار پوشیده و پنهان نیست معهذا راجه
منولعل بهادر بعد رحلت راجه موصوف مامور امورات مرجوعه محوله گشته آن طریقه معهوده را رونق تازه داد
و صیت اخلاق و خدمات بزرگان را پرآوازه گردانید مورد الطاف خداوند نعمت گردیده درباره
ترحم شعاری و نیک کرداری و قدردانی و فیض رسانی فروتنی هشت و در خیرخواهی سرکار و افزایش
و آبادی تعلقات و تکثیر زراعت و تدابیر لائق فراهمی رعایا و برایا بند و بست امورات محالات خاص
از جاگیرات و ماهوار بهانکه از نکات لابدی نامرعی نمیگذارد جناب حضور پرنور ادام الله اقباله
از راه قدردانی نوبت نوازی در رام باغ مقرر فرموده در عوض اخراجات آن بجاگیر سرحاصل سرفراز
و ممتاز بوده بافزایش عشرت و حرمت و رابنای روزگار مفتخر و مباهی ساختند الغرض راجه
موصوف خوش مزاج بلندهمت کشاده دست باخلاق پسندیده و صفات حمیده موصوف معهذا
راجه منولعل برادر ایشان نیز بصفات خاندانی موصوف است لکن چون بامورات کلیات دربار کم
توجه میباید لهذا از امور درستی مقدمات خانگی و مروت و آدمیت از جمله نیک کرداران است

اعتقادی که او دارد مانند روز روشن تر و بین تر است بذاته بهادر سخی نفیس مزاج تیز فکر مال اندیش
باخلاق حمیده ستوده قدردان کمالات ارباب صناعت نجیب دان رفیق پرور بار از لان متنفر
و با نجبا مالوف بجمیع صفات امیرانه موصوف

## راجه منو لعل بهادر

فی الحقیقت و نفس الامر فرزند جانشین راجه بهوانی پرشاد است که نسبت لایق در اصل از فرزند جدا
نباشد راجه مذکور از قدیم الایام از بزرگان خود مورد الطاف حضرت غفران مآب گشته همواره شریک
خدمت و متعلقه پیشکاری خانسامانی ممتاز در عهد آنحضرت آنچه کارهای نمایان در درستی امورات
سرکار و راو پندت پردهان مادهوراو والی پونا از راجه مذکور بظهور آمده زیاده از دفتر است معهذا
تا بودن عهد حضرت غفران مآب هیچ امر ضروری محلات خاص بدون اعتماد و اعتبار و اختیار
راجه مذکور جاری نمیگردید تا بدیگری چه رسد بعد رحلت آنحضرت در عهد حضرت مغفرت منزل نیز بکمال
عزت و آبرو و حشمت اوقات عزیز خویش بسر برده همواره مصدر الطاف و اشفاق شاهانه
گردیده ترددات فدویانه و تدبیرات عاقلانه معاینه میگردانید سوای فدویت و جان نثاری
ظاهری در عالم باطن هم از اسرار مخفی که از بزرگان عالی تبار و معتبران واقف اسرار سینه بسینه
که بایشان رسیده بود از انهم در درستی حال خداوند نعمت قصور نمینمود دلیل این معنی اینست در ایامیکه
حضرت مغفرت منزل را عارضه استسقاء عاید حال گشته آماس بالای هر دو پای مبارک ظاهر گردید
بلکه بر بدن مبارک نیز ظاهر شد و اطبای یونانی و مصری معالج بودند روزی راجه بهوانی پرشاد
موصوف بر دیوڑهی مبارک زنانی بطرف نوبت محل که دواخانه متحول عاصی محرر اوراق بود نزد عاصی
نشسته بمفصل کیفیت مزاج مقدس دریافته گفت که شما شاهد این حال باشند که امروز آماس بدن
مبارک آنحضرت را من بالای بدن خویش از اسرار بزرگان که بمن عنایت کرده اند بر داشتم

و نیک خصالی معروف که خارج از تحریر و تقریر زبان قلم است

# راجه شنبو پرشاد بهادر

خلف ارجمند راجه شنبو پرشاد بهادر ابن راجه روشن رای بهادر است جد بزرگ بهادر معزز در عهد شاه عالم
بهادر بادشاه غازی همواره مورد عنایات سلطانی و مورد الطاف خاقانی بوده در شاهجهان آباد
ودیعت حیات نمود و خلف ذی فطرت گذاشت یکی بخطاب بینی بهادر سرفراز و ممتاز بوده تا انقلاب
معامله سلطنت آنجا در بهمی امورات اوقات عزیز خود بسر میبرد دیگری راجه روشن رای سطور از بی‌همی
روزگار و مخالفت اعیان دربار چندی در دار الخلافه انزوا گزیده عازم سفر دکن گردیده وارد
بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد گشته باستدعا و طلب راجه نبهو لعل که دران ایام در پیشدستی اعظم الامرا
مدار المهام سرکار معمور بود ملازم شده معمور کاروبار حوله ایشان گردید طرفه اتفاق و نادر واردات
اینکه در آنوقت یکی از مقدمات کلیات در پیشگاه حضرت غفرانمآب علیه الرحمه در پیش بود که اعظم الامرا
معه تمامی متصدیان علاقه دیوانی مانند راجه سورج ونت و راجه بهار امل و راجه نبنونت و غیره و خود
راجه نبهو لعل معه مهران دفاتر مال و استیفا نیز در انتظام و ارقام مقدمه مذکوره عاجز بودند و هیچ تدبیر
و تقریر و تحریر مطابق مرضی مبارک آنحضرت صورت پذیر نمیگردید و مجموع اهل دربار در همین فکر مشوش
و متفکر ماندند از حسن اتفاق راجه نبهو لعل آنروز راجه روشن رای را نیز همراه خویش بدربار برده بود
چون اعظم الامرا ایشانرا دیدند از راجه نبهو لعل پرسید که ایشان کیستند و کجا نوکر اند مشار الیه عرض کرد
که از شاهجهان آباد تازه وارد اند و بالفعل در مکان فدوی فرود آمده شریک حال بنده هستند
و بزرگان ایشان بخدمات شایسته بنده های بادشاهی بودند و الحال نیز بینی بهادر برادر بزرگ
ایشان معمور کاروبار پیشگاه ظل الهی هستند و ایشان بمخالفت اعیان دربار منصب و خدمت

امور موروثی

راجه خوشحال چند بهادر که آثار رشادت وفراست وبلندحوصلگی از جبین او روشن بود مدتی بانتظام
امورات کارهای عمده خدمت جلیل القدر سرکار پرداخته بکمال عظم وشان وشوکت نمایان رونق تازه
وزینت بی اندازه داده جهان فانی را وداع فرمود آمادرین عهد میمنت مهد اعلیحضرت فخر خاندان
آصفیه زبدهٔ دودمان سیادت وخلاصهٔ دوران نجابت وشرافت بزرگان حضرت حضور پرنور
عالیجناب معلی القاب عالم پناه خورشید اشتباه

**شعر**

سزاوار سلطنت کامگار ✝ که ذاتش بود سایهٔ کردگار

اعنی ناصر الدوله نظام الملک میر فرخنده علیخان بهادر آصفجاه خلد الله ملکه راجه اوجاگر چند
رائے بهادر که تاریخ تولد الیشان (دفتر مال کی نشانی ہے) شخصے گفته بدستور معهود مسطور
بامورات ملک ومال دولت خداداد بزوال تمامی سلطنت وریاست بحسن فکر رسائی خویش بخوبی تمام
انتظام وانصرام میدهد که مزیدی بران متصور نیست امیریست باشان وشوکت ودبدبه وصولت با اخلاق
پسندیده واشفاق حمیده خود عالمی را در گرفته برآمد کارهای خلق الله از جزئیات وکلیات
بوجه احسن وابسته ذات گرامی اوست در غریب پروری وقدرشناسی نجبا وسلوک باارباب احتیاج
فرد فرید روزگار در شادی برادران فرزندان واقربا عالمی را بهره مند فرموده نام نیکنامی
بر صفحه روزگار می نگارد برادری وغیر برادری آشنا وبیگانه همه مشکور منت او هستند مسافران وطن
بمقصد کامیاب وتا هندوستان صیت همتش مشهور آفاق است امیران وسرداران وجمعداران
وتمامی ملازمان وخانه زادان سرکار دولتمدار همه باجرای امورات خودها وابستگی آن منبع خوبها دارند
صاحب منصب هفت هزاری هفت هزار سوار وعلم ونقاره ونوبت ونشان وخطاب عمده وجاگیرهای
سیر حاصل از پیشگاه خلافت وفرمانفرمای معمور منصبداران سرکار را ذات والایش جان تازه است

# راجه اوجاگر چند رای بهادر

فرزند جگربند راجه خوشحالچند بهادر است بزرگان بهادر معزوقتیکه در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری
فیمابین فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه هندوستان و نادرشاه دارای ایران صلح واقع شده
نواب آصفجاه بهادر برای انتظام دکن از پیشگاه خلافت رخصت انصراف یافتند راجه ساگرمل بهادر جد بهادر
موصوف را بقدردانی و افزایش مراتب عزت و حشمت همراه رکاب از دارالخلافه شاهجهان آباد
بدکن آورده مختار کاروبار دفاتر مال و ملک ساختند مشهور آفاق است که هفتصد متصدیان
ذی مرتبه در کچهری مال در پیشدستی و اطاعت امر راجه موصوف میبودند و مینوشتند و خدمتها بجا
می آوردند و اجرای کاروبار مملکت مخصوصه دکن از یک کچهری راجه مسطور انتظام و التزام مییافت
و در عهد نواب شهید ناصرجنگ بهادر و نواب آصف الدوله امیرالممالک صلابت جنگ بهادر نیز فرزندان
بهادر معز راجه بهوانی داس دسهرم ونت بهادر و راجه درگاداس دیاونت بهادر و سهم در دولت
و عهد حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده هر دو بهادر مذکور خلف
کلان راجه دسهرم ونت بهادر راجه کیول کشن بهادر مامور کاروبار محوله خود بکمال ثروت و آبرو و عزت
بوده بمدارج اعلا رسیدند و کارهای نمایان بظهور آوردند و مورد الطاف شاهانه گشتند و در عهد
اعلیحضرت مغفرت منزل نواب عالیجناب سکندرجاه بهادر طاب ثراه راجه کیول کشن بهادر مذکور بسبب
عوارض بدنی و اعتماد کلی فقط حاضرباشی دربار فلک مقدار را بر ذات خود قرار داده راجه خوشحال چند
بهادر فرزند راجه دیاونت بهادر را در عوض خود اختیار کاروبار دفاتر سرکار وغیره نموده دست
استیلای ایشان بر تمامی مقدمات ریاست جاری گردانیده خود لب فراغت از باریابی حضور پرنور
باستراحت و تفریح مزاج از تیرپریان لوانسنج و لواسنجان پرپرو مشغول بودند بعد رحلت جنانی ایشان

وبکار مینا کاری ابرک و برادہ وغیره زینت بخش باصره ناظران اولوالابصار بوده بعد عشره محرم بروز
شهادت تعزیه را در آب می اندازند و باز بروز فاتحه چهلم از سر نو شروع کرده در تمام سال تیار نموده
استاد میکردند و دو شیر بر دیده بزرگ در مکان پهلوی تعزیه خانه می بستند و راجه مذکور بسیار الفت
میداشتند الغرض جیونت بهادر سپاه پرور کشاده همت نجیب شناس بجمیع صفاتهای سرداری موصوف
اکثر سپاهیان بدولت ایشان جمعدارها شده فواید لکها برداشته متمول شدند چنانچه در بینولا
حاضراند

## راجه کهانڈے ارجن بهادر

خلف راجه جیونت بهادر است احوال بزرگان بهادر معزکه بقلم آمد معهذا چون جد بهادر مذکور در خلوت
مبارک بر آداب گاه آمده مجرا مینمود حضرت مغفرت مآب سروقد بر مسند مبارک استاده شده مجرای ایشان
میگرفتند و بزودی حکم نشستن میفرمودند هرگاه بار او پنڈت پردهان پرخاش بظهور می آمد و صورت
جنگ بعرصه شهود میرسید آنحضرت ایشان را با سرداران دیگر و افواج قاهره سرکار اول بمقابله
میفرستادند ایشان از حسن خیرخواهی و کاردانی مخالفان را بحکمت عملی و بدلایل و براهین بر تصفیه
آورده میگذرانیدند که خونریزی مسلمانان و هندوان نمیشد و کار بصلح و اتحاد می انجامید
صاحب علم و نقاره و پالکی جهالردار و هواره بعزت و حرمت و علی هذا القیاس ارجن بهادر مذکور
درین عهد ابد پیوند کالتعالی بجمعیت سواران و پیادگان و جاگیر محالات بهوم وغیره بسرفرازی
منصب عمده و خطاب مذکور سرفراز و ممتاز و در ظل عاطفت مورد عنایات بینهایات است
امیر قدیم صاحب منصب رفیق پرور جان نثار سرکار صاحب سلوک بهادر عصر قدم بر قدم بزرگان
خود نهاده در فدویت و جانبازی مع فرزندان خویش و تابعداری سرکار دولتمدار سرگرم
و بامورات محوله خود خبردار

درسایه خود نگاه دارد در سنه لا چون عارضه لقوه و فالج رونمود قوای بدنی را مضمحل ساخت با این همه
بس یکصد و چهار سال مشغول دعای عمر و دولت خداوند نعمت است گویند جد راجه مذکور در عهد فردوس
آرامگاه محمد شاه بادشاه بسبب معامله تعلقات سرکار در رفیق امیر الامرا سید حسین علیخان بهادر از چند
سال مقید بود و هیچ صورت فیصله معامله بظهور نمی آمد اتفاقا در ایام عشره محرم الحرام متصل مکان مقیده
ایشان امام باڑه بهادر معز بود و شروع تعزیه شده آواز بگوش جد ایشان رسید بصدق اعتقاد
عرض کرد که یا امام علیه السلام فرزند شما مر الفقیر داشته هیچ متوجه حال فیصله من نمیشود اگر از توجه عالی
رهایی من درین ایام عشره محرم شود تعزیه داری شما سال بسال بذمه خود و اولاد و احفاد خویش
گرفته بجا خواهم آورد اینقدر مشهور است که صبح آن شب دفعتا حسین علیخان بهادر بغیر سعی احدی
متصدیان خود را و دفتر بادشاهی را پرسید که تا حال فیصله فلانی که نکرده اند چه سبب بوده باشد
جد ایشان را حاضر نمایند همین که روبرو آمد حسب [illegible] و وقوع نموده خلعت داده روانه مکان ایشان
نمود ایشان همون روز که ایام عشره محرم بودند تعزیه از بازار خریده در دار الخلافه شاهجهان آباد
بمکان خویش استاده کرده تعزیه داری بجا آوردند و تا حیات خود سال بسال مصروف غم و الم
و تعزیه داری از تیاری تعزیه عمده و خورانیدن غربا وغیره گردید راجه جیونت بهادر در عهد خویش
دوازده هزار روپیه یعنی در تیاری تعزیه دو هزار روپیه و در اخراجات روشنی و طعام هر روز
یکهزار روپیه جمله دوازده هزار روپیه خرچ تعزیه داری عشره محرم هر سال خرچ کرده بجلوه ظهور می آورده
بودند عاصی خود بچشم خویش دیده است که روشنی چراغان تخته بندی بالای آن چادرهای سرخ
را جاری نمود روغن مانند آب از بدر رو مکان بر می آمد و غربا برای روشنی چراغ خانهای خویش
میگرفتند و در خیابانهای صحن وسیع بر اقسام دسترده ها و آهوها و شیرها وغیره صور مختلف از سبزی اندام
چنان درست میکاشتند و میکردند که چشم تماشائیان بحیرت در می آمد و تعزیه بنهایت بزرگ

وجاگیر سه لک روپیه و منصب هفت هزاری سرفراز کرده رفیق خاص خود ساخته همراه رکاب ظفر انتساب
آوردند و ایشان از راه نمک حلالی و جان نثاری در هر معرکه کارهای نمایان بظهور رسانیدند و کمال
معتمد سرکار بودند و در عهد حضرت غفران مآب راجه راو رنبها بخطاب جیونت بهادر و به منصب مناسب
هفت هزاری چهار هزار سوار و جاگیر موروثی مامور بوده در پرداخت آنحضرت مورد قدر و منزلت
گردیدند و در عهد حضرت مغفرت منزل همون قدر و مراتب اوقات عزیز خویش بسر بردند چندے
بسبب امورات چند در دیوانی میر عالم بجاگیر خود محال کربلا وغیره رفته باز حسب الحکم حضور داخل مکان
خویش گشتند و در آخر عهد آن حضرت در سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری برای درستی امورات
خود بدولتخانه قدیم حضور پرنور فرود آمدند آنحضرت از راه قدردانی و فدوی نوازی بمنیر الملک
بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر تقید بلیغ فرمودند که جلد مقدمات ایشان را انتظام داده
بعرض رسانند که ایشان بخاطر جمعی کلی بخانه خود روند و بیفکر باشند و تا بودن ایشان در حضور
یکصد روپیه هر روز برای رسوئی خاص ایشان از محل مبارک بدست اصیل محل میفرستادند و میوه جات
و شیرینی بملاحظه آورده بدست بندوان عنایت میکردند بعد چندے روز منیر الملک بهادر برپیچد شده
باطلاع و حکم حضور پرنور بخانه خود برده امورات محوله ایشان را بانتظام درآورده روانه مکان ایشان
نمودند و درین عهد میمنت مهد حضرت بندگانعالی حضور پرنور ناصر الدوله بهادر دام اقباله متواتر
درباره ادای قرضدار و سرفرازی سواران و پیاده ها و درستی جاگیر که بسبب رفتن محال کربلا جاگیر
ایشان در معاوضه محالات دیگر که در سرکار آمدند بجانب انگریز بهادر متعذر بود آنحضرت از راه
فدویان پروری و بنده نوازی درستی امورات فرموده لکها روپیه از خزانه عامره مرحمت کرده بحال
بهوم وغیره ممتاز و سرفراز نموده دست شفقت بر سر ایشان و اولاد و احفاد ایشان سایه گستر دارند
اوتعالی شانه آن فخر خاندان آصفیه را تا قیام جهان و جهانیان بر سر غلامان موروثی ابدالآباد

از پیشگاه خلافت معمور بود خواستگاری نمود متکلف تمام بجلوهٔ ظهور در آورد اظهار تکلفات طرفین موجب
طول کلام است بعد انصرام جشن طوی از پیشگاه خداوند نعمت بسرفرازی جواهر و خطاب و منصب مناسب
سرفراز و ممتاز گردید و همواره حاضر دربار فلک اقتدار میبود تا اینکه بعد ایامی چند فرزند نرینه از کتم عدم
بعالم شهود قدم نهاده خویش و بیگانه را خوشنود ساخت او تعالی شانه بمراد رساند چون راجه نانک رام
بهادر سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری رهرو راه فنا گردید خلقت خدا را افسوس بهادست
داده که بوقت ضرور از امورات ضروریه لابدیه کناره کشید جای حیرت است پس راجه گیاچند بهادر
بعد اتمام ایام سوگ از فکر رسائی خویش در عالم ابتدای جوانی بکاردانی از پیشگاه حضور پرنور از دیوانی
امورات متعلقهٔ خود را بدرستی تمام پرداخته مشهور روزگار گشت و بسبب نااتفاقی ابنای زمانه دست از
تعلقداری سرکار کشیده بجاگیر ذات پابند انزوا گردید صاحب فطرتیست که از فیض قدردانی اش
بسیار کسان مرفه الحال شده با بیداری افزایش دولت او منزوی گردیدند سرچشمی از جبین او هویدا
خردمندی از فحوای کلامش پیدا صاحب مروت سخی بذات خود شجاعت خاندانی دارد همواره بر طبق
عادت پدر ذوالقدر خود با آشنایان و دوستان والد خویش طریقهٔ اتحاد مرعی داشته سلوکها میفرماید
نجیب‌شناس سپاه‌پرور نیک‌طینت بجمیع صفات بزرگان خود موصوف

## ذکر راجه‌ها عهد حضرت مغفرت‌مآب آصفجاه طاب ثراه راجه راو رنبها جیونت بهادر نالکر

بزرگان بهادر معزز منصبداران بادشاهی بوده اند چون حضرت مغفرت‌مآب نواب آصفجاه بهادر علیه الرحمه
از دهلی باراده تسخیر دکن تشریف شریف بدکن آوردند سلطانجی نالکر پدر ذوالقدر الیشان را با ده‌هزار سوار

بالمره کناره کشیده منزوی گشته بعارضه استسقا جهان فانی را پدرود نمود عاصی مؤلف اوراق
در تمام عمر خود مانند رای بال چند کلان تعلقدار لکهار وپیه سرکار سمت جنوبی کدوال و مکهل وغیره
تا دریای کشنا و راجه نانک رام مذکور احدی باین کاردانی و دانائی مال کار رعایا پرور مال گذار
آبادان کار بچشم خود ندیده با اینهمه صاحب اخلاق و سلوک و اکثر صحبت با اهل اسلام داشته
در صحبت ایشان میگذرانید با عاصی نهایت محبت میفرمود بدون خورانیدن چیزی رخصت نمیکرد
در قلعه میدک عاصی برای بندوبست موضع راجپلی جاگیر خویش در سنه یکهزار و دوصد وسی وسه
هجری رفته با بهادر موصوف ملاقات نمود تا یکماه نزد خود داشته از سیر و شکار و تماشای
گل و گلزار و خورانیدن اطعمه لذیذه اقسام و دیدن رقص طوائفان آلسنت مسرور گردانید
بعد از آن بندوبست جاگیر عاصی نموده زمیندار آنجا را حلقه بگوش اطاعت عاصی ساخته
بهزار سعی موفوره رخصت الفراق داد عجیب انسان خوشدل شگفته مزاج بی کینه آشنا پرست قابل
کارهای عمده سرکار تا زندگی امان نداد همچو انسان بسرفرازی خدمات بلند و علاقهای ارجمند
سرکار لایق تر میباشند از محیثات بهادر معز نانک رام کوڑه مشهور تر است اما راجه بالا پرشاد
فرزند ایشان که تجویز ذاتی و آدم شناسی و کشاده همتی بجمیع صفات پدری موصوف است
اما از ناساعدت زمانه بمعاش ذات پابند از نزو است ✦ ✦

## راجه گیانچند بهادر

خلف الصدق راجه نانک رام مذکور نبیره رای سجن لعل است که ذکر ایشان در احوال سابق گذشت
معهذا راجه گیانچند بهادر مسطور چون از بدو شعور برشد و تمیز در آمد والد ایشان بصبیه راجه
بالکشن بهادر برادر عموی راجه چندو لعل مهاراجه بهادر که بخدمت کرّوڑ گیری بلده حیدرآباد

واقبال ازپیشگاه خویش بالمشافه مرحمت فرموده اند ضمیمهٔ خدمات وتعلقات خودوار داز کثرت ارباب احتیاج بهجوم سپاه وغیره محفل او نمونهٔ محفل مهاراجه بهادر بنظر می آید صاحب منصب سه هزاری دو هزار سوار وخطاب راجگی ازپیشگاه خلافت سرفراز ازبسکه شوق سواری اسپ بدرجه است اسپان عربی وکاتهواڑ و دکهنی درکارخانه خود بکمال درستی داشته همواره بسواری خویش تماشای عجیب مینماید وفیلان کوه تن نیز بهمین قیاس امیریست صاحب منصب بلند فکر نجیب شناس قدردان اهل کمال سپاه دوست بذاته سپاهی بهادر سخی باارباب احتیاج چنان میرسد که مزیدی بران متصور نیست همواره بامورات محوّله خود معمور

## راجه نانک رام

خلف رای سجن لعل است که قرابت با مهاراجه بهادر راجه چندو لعل داشت انچه که کمال عملیات و آباد الله خوانی رای مذکور بود مشهور آفاق است که احدی بمقابله اش نمیرسید اکثر مهاراجه بهادر را کارهای عمده درپیش آمده که حیران وپریشان خاطر میدارند چون رای مسطور بدل توجه باطنی بنمود به سهل الوجوه برآمد مقصود گشت همواره بتوقیر تمام اوقات بسر برده ودیعت حیات نمود اما راجه نانک رام ازبدو شعور آثار عقلمندی وفراست ازچهره اش ظاهر بود اراده تعلقداری سرکار نمود اول ازسرکار متعلقه سرکار میدک سرفراز گردیده بخوبی تمام بندوبست نمود که نام نیک بلند آوازه ساخت بعد ازان روز بروز بترقی تعلقات قریب پنجاه لک روپیه از سرکار میدک مذکور تا سمت متهم و برار وغیره در علاقه خویش درگرفت وقریب دو هزار سوار وپنجهزار پیاده وده ضرب توپ با پانزده فیلان پرشکوه همراه رکاب خود داشت ومدتی باین تزک وثروت معمور کار شده اوقات بسر برد وسلوکها با سپاه ونجبا واهل کمال نمود که تاحال یادگار ازان برزبانها جاریست پس ازان بعضی وجوه از عداوت مخالفان ناقدرشناس از همه خدمات وتعلقات

نهایت انس طرفین بود بعد انتقال ایشان حضرت بندگان عالی حضور پرنور ادام الله اقباله
از فرط الطاف شاهانه راجه تلجا پرشاد مذکور را یاد فرموده بسرفرازی خدمت موروثی معزز فرموده
سربلند ساختند فی الواقعی در حوصله بلند و مراتب ارجمند و حسن ملاقات و شیرین کلامی کلمات
و نجیب شناسی و قدردانی فرد فرید است امانت و دیانت ایشان مرتسم خاطر مبارک خداوند نعمت
و همیشه باریاب خلوت مبارک لفظ آدمیت که در جهان مشهور است در مزاج آن منبع اخلاق بنظر
در آمده بقتضای [illegible] عادت معهود بزرگانه همواره با دوستان محبت ها دارد

## راجه رنگ راؤ

از میراث داران تعلقه ابراهیم پتن است بزرگانش از ابتدای دولت خویش معمور میراث تعلقات
بوده اوقات خود بفراغت تمام بسر می بردند راجه مذکور در عهد حضرت غفرانمآب باستصواب راجه
مهیپت رام بکار پیشکاری چهارده هزار جوانان بارپلٹنهای اژدر الدوله موسی ریمو از سرکار
مباهی و ممتاز گشته کارهای نمایان بظهور آورد و در عهد خدیو جم آگاه حضرت مغفرت منزل
سکندر جاه بهادر علیه الرحمه بسبب برهمی معامله راجه مهیپت رام چون آثار رشد از ناصیه اش ظاهر بود
در حاضرباشی چندروز منظور نظر خاقانی و پسند خاطر سلطانی شده بتعلقات للکهاروپیه و
پیشکاری سواران رساله خاص وغیره و دیوانی سرفراز گردیده بمدارج بلند و مراتب ارجمند رسیده
نام نیک بر صفحه هستی برنگاشت و درین عهد میمنت مهد بندگان عالی حضور پرنور ادام الله اقباله
و دولته چون مهدیان جنجل گوڑه بعد اخراج السعی مهاراجه بهادر بازوار دبلده حیدرآباد گشته در رساله
خاص بهادر موصوف ترتیب دو هزار سوار معه جمعداران و متفرقات بتقرر ملازم سرکار شدند همه
در علاقه بخشیگیری بهادر مذکور یعنی راجه رنگ راؤ در آمده محکوم حکم سرکار اند سوای این محالات قلعه
بهونگیر و منگلگده و امراؤتی و کچویل و دیگر دیهات متفرق و جاگیرات محلات حضور پرنور که خود بدولت

و اوقات عزیز خویش باستفاده علوم عربی و فارسی مصروف ساخت و همواره مورد تحسین و آفرین
خداوند نعمت گشته در عین جوانی جهان فانی را بدرود نمود معهذا رای ترنبک پنڈت مختار کار دربار
درونی و بیرونی و امورات دفاتر وغیره بنمک حلالی و خیرخواهی بآن تدبیر عقل کامل انتظام داد که
خلعت خدا تحسین و آفرین نمود یعنی راجه جی رام راو بهادر مذکور را بسر سروری و سرداری کارخانجات
محول و مرجوعه انجناندان برآورده از حضور پرنور و از مهاراجه بهادر بسرفرازی خلعت و جواهر خدمت
سرفراز گردانید و بعد بندوبست آنجا عازم ملک بقا گشت و رای سوناجی پنڈت خلف خود را
درباب درستی انجناندان نصایح دلپذیر نمود چنانچه بر طبق آن راو مذکور عمل نموده گوی سبقت
از هم چشمان ربوده با اینهمه راو مذکور نیز در عالم ابتدای شباب بجمیع صفات امیرانه موصوف و در
سخن شنوی سوناجی پنڈت معمور صاحب مناسب عمده و علم و نقاره و نوبت و نشان فیل و عماری
و پالکی جهالردار نجیب پرور قدردان اهل کمال همواره بامورات سرکار مصروف ++

## راجه تلجاپرشاد

نبیره راجه دیوچند بهادر است که در عهد امیر الممالک خلافت جناب بهادر بدیوانی خاص معمور بوده
کارهای نمایان بظهور آورد که از تاریخ تزک آصفیه مفصل هویدا میشود خانزاد قدیم سرکار بزرگان
الیشان در عهد حضرت غفران مآب آنچه بمراتب بلند سرفراز و ممتاز بودند مانند روز روشن روشن است
علی الخصوص راجه دیا بهادر که همواره بخدمت معتمد خزانه صرف خاص رکاب خاص معمور بوده همیشه
مورد الطاف خداوند نعمت گشته اوقات عزیز خویش بکمال ثروت بسر برده عازم دار البقا گشت
بعد ارتحالش برادر بزرگ راجه تلجاپرشاد مذکور یعنی رای شنکرپرشاد مورد الطاف حضرت
مغفرت منزل گردیده براستی و درستی تمام همواره در تخلیه خاص بارباب گردیده معمور امورات محوله خود
بوده در عین عالم جوانی انتقال نمود حاصل السبب دربارداری و ملاقات شبانه روز

پیاده های علی غول بلم برداران بهاآبرداران خاصبرداران جوانان عرب وسکهان وغیره معه
شاگرد پیشه وسواران وغیره مجموع بتکلف تمام با اسپان کوتل عربی وعراقی وفیلان باهودج وعماری
باسرانجام کلابتونی وزیور طلاکار ونقرئی همراه فیل عماری خویش قرینه با قرینه در سواری مبارک
حضور پرنور در سیر وتماشا معمول مستمره دارند معهذا رفیق پرور نجیب دان قدرشناس نجبا
قدرفرمای کمال واهل کمال همواره بکارهای تعلقات خود مامور وبامورات محوله خویش مصروف
که تا حال همه رعایا وبرایا واهل بازارات درونی وبیرونی بلده زبان خود ها بصفت وثنا کشاده
میدارند

## راجه جی رام راو رایان بهادر

راجه رایان کلان در عهد حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی بکارهای دفتر
صوبجات سرکار خایز گشته بعد مدت ودیعت حیات نمود راجه شام راج خلف مومی الیه بسر دفتر موروثی
سرفراز شده به پیشکاری دیوانی که نیابت وزارت شش صوبه دکن است معمور گردیده سر افتخار
واعتبار بافلاک سانیده به نیکی ونیکنامی بسر میبرد بعد رفتن اعظم الامرا مدار المهام سرکار به پونا در معامله
جنگ کهرله بمختاری وپیشدستی حضور پرنور مباهی گشته کاروبار دیوانی سرکار را بذات خود التزام
وانتظام میداد بعد ورود بهادر مذکور از پونا وانقلاب امورات دربار دست از مقدمات کارپردازی
کشیده اراده جاگیر خود متصل قلعه بیدر نموده بخوشی سیری وتماشای باغ وراغ مصروف شده
مقیم مقام تواری وانزوا گردیده بعد چندی رخت هستی بربست من بعد راجه چمنا راجه بهادر دیانت ونیت
لسعی وتدبیر وانتظام رای تربک پنڈت که فردی از افراد انتخاب روزگار بود بر سر حکومت ودولت
برآمده مدتی معمور کاروبار خود گذشت که مراد از دفاتر صوبجات برار معه بالاگهاٹ وپایان گهاٹ
وصوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد وصوبه محمد آباد بیدر ومحالات صوبه دارالظفر بیجاپور است

و در همین ایام از فرط الطاف شاهانه بخطاب راجگی سرفراز و ممتاز گشت صاحب منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نشان و پالکی به نهایت نزاکت حسن و خوش صورتی تخم و چم و عماری خوش ترکیب و اسلوب امیری بود صاحب اخلاق کثیر الاشفاق خندان رو کشاده جبین سیر و تماشا دوست در بهر عرس و جاترا اینرک تمام رفته تماشا مینمود روزی چند افغانان روهیله در اثنا راه که بهادر بعزم برای تماشای مجمعه آصف نگر رفته بود دفعتاً بالای کرسی سواریش برافتاده چند زخم کارد و شمشیر زدند دو کس ازان چهار روهیله بجان کشته شدند و دو کس فرار نمودند آن بهادر هیچ پروا نکرده بدرستی تمام بخانه خود آمده بخوبی تمام معالجه کنانیده در عرصه قلیل صحت یافته حاضر دربار جهانمدار گشت چون قضا وارد گردید بتاریخ غره ذیقعده بالف الطف الیهزار و [illegible] سه و پنجاه و هشت هجری جهان فانی را بعارضه ناتوانی گذاشته لبیک سوناجی [illegible] را امید بارا [illegible] فرزند و نعل مهاراجه بهادر بسیار مشابه بود که از دور احدی [illegible] می چهال [illegible] عجیب [illegible] ای جاودانی شناخت

## راجه [illegible] بهادر و راجه کالکا پرشاد بهادر

خلف الرشید راجه بالکشن [illegible] بعد رحلت بهادر مذکور پدر ذلیفدر خود چون لمعات رشادت از سیمای شان [illegible] درخشان بود لهذا انقضای ایام سوگ مورد الطاف خسروانی گردیده بمراتب بلند رسیدند و به منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب راجگی و خدمت موروثی کروڑگیری و نوبت و جاگیر سیر حاصل ذات و صفات سرفراز و ممتاز گشتند و امورات متعلقه خود را بکمال انتظام ترتیب دادند که مشهور آفاق گردید و نام آوری بدرجه کمال رسید هر دو منشای امارت خوش مزاج کشاده دست و جبین سخاوت و شجاعت کردار آل اندیش با اخلاق حمیده و افعال پسندیده جلوس سواری خود بآن قرینه ترتیب میدهند که از دیدن آن تفریح مزاج میشود شتر سواران باندازان هر کاره ها

نیلی پروان بهه طاق اند صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و نشان فیل وغیره و پالکی
جهالردار مشرف و مباهی اند و همیشه صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اهل علم و کمال دارند خصوص از اشره
و قیافه راجه رام بخش بهادر بادراک و استفهام می آید که بخدمت جلیل القدر سرکار دولتمدار عنقریب
فایز شوند اجمالاً انقلم در آورد

## راجه سکهه لعل بهادر

برادر نسبتی راجه گوبند بخش بهادر مسطور است از ابتدای نشو و نما در الطاف بهادر موصوف بوده بجمیع کمالات
ظاهری و باطنی و صوری و معنوی معمور گردیده کارهای نمایان بظهور آورده در خجسته بنیاد کارهای خلایق
بدرجه کمال برآورده مورد تحسین و آفرین خلقت خاص است خلایق اورنگ آباد تا حال دست بدعای خیر اند
درین ایام تا آخر ان ماه ذی الحجة الحرام سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری بیت باتفاق راجه
رام بخش بهادر و راجه گوبند بخش بهادر با امیدواری الطاف خداوند نعمت و مساعدت زمانه قدرشناس
در فکر عمده کارها صاحب انزوا است و پس آتا فرد کیفیای سلطنت است که بسرفرازی کار بزرگ حوصله
بلندش نقاب از چهره اعتبار و اقتدار خواهد کشید + + + + + + + + + + + + +

## راجه بالکشن بهادر

برادر عموی مهاراجه بهادر است از ابتدای شباب کشیده مزاج بلند حوصله تیز فهم از جمیع بی تمیز بهای
مردم بی تمیز متنفر مدتی بکار پردازی پایگاه علاقه شمس الامرا بهادر امیر کبیر بامور بوده کارهای نمایان
بظهور آورده مشهور ریاست گشت بعد از ان بکار کروڑگیری بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد
سرفراز شده علاقه پایگاه بتجویز مهاراجه بهادر براجه مکت رام ولد راجه جی شنکر داس گردید پس آن
خردمند باریابین مقدمات کروڑگیری را بسهل الوجوه انتظام داده نام نیک بر صفحه روزگار
برنگاشت و حسب الحکم خداوند نعمت حضور پرنور حضرت مغفرت منزل هر روز حاضر دربار جهاندار میگردد

قطعه تاریخ شخصی باین صورت تحریر نمود **قطعه** رحیل گشت چو با خیل خیل نیکوئی + ز دار بست نموده پسر بزرگ مقام + بسال صوری و هم معنوی آن فیاض + خرد لقب رسنده ز غیب این الهام + شده پسرک بخوان سال راجه گوبند بخش + هزار و دو صد و پنجاه نصف شهر صیام

# راجه رام بخش بهادر و راجه گوبر بخش بهادر

فرزندان راجه گوبند بخش بهادر اند بعد انتقال پدر بزرگوار خویش در عرصه چند روز که ایام عزاداری داشتند بخانه خود بوده پس از انقضای ایام برطبق یاد فرمائی خداوند نعمت حضور پرنور بادشاه دیجاه عالم پناه ناصر الدوله پسر فرخنده عليخان بهادر فتح جنگ آصفجاه آدام الله اقباله وغیره و دولته حاضر دربار جهانمدار گشته بخلعت سرفرازی مناصب بلند و خطاب ارجمند و جاگیر ذات بسر حاصل محالات انبل وغیره مضاف بلده خجسته بنیاد اورنگ آباد معه جمعیت و تعلقات خاص الخاص محالات بهنا باد وغیره سرفراز و ممتاز گردیده گوی سبقت و مدارج و معارج از چوگان همچشمان روزگار ربوده همواره مبذول نوازشات خاص خداوند نعمت اند و در هر دربار و سواری مبارک باریاب از ابتدای نشو و نما آثار شرافت و بلند فطرتی از پیشانی هر دو کشاده جبین هویدا بوده عروج تمام دارد با اینهمه درین اوان شروع شباب باخلاق پسندیده و اشفاق حمیده کهن سالان زمانه مشهور و معروف شده کهین و مهین و اهل دربار و خویش و تباری رایان مراتب و مناصب مناسب ممنون منت و احسان خود میدارند که مزیدی بر آن متصور نیست هر دو دریکتای محیط عقل و ذکا و فهم رسا دارسوات کلیات و جزئیات و سیر فکری و مآل اندیشی فرد فرید روزگار اند محالات محوله خود را بآن مرتبه انتظام میدهند که موجب خوشنودی خداوند نعمت و باعث آبادی رعایا و برایا که ودایع بدایع الهی است در شجاعت و سخاوت و سلوک با نجبا و ارباب کمال کمال در رشته مشهور آفاق

سرکار و توپخانه سرکار و دیگر جمعیت سرکار دولتمدار محوله انگریزان ملازم سرکار فی الحقیقت بندوبست
نصف ریاست ازان منصور است سرفراز و مباهی و مشرف گشته مدت مدید مشغول کارهای آنجا گردیده
امیران نامدار و خوانین عالی تبار سرکار مثل جلال الدوله بهادر و محمد صلابت خان بهادر و فتح جنگ خان
بهادر و محمد سبحان خان بهادر و صالح محمد خان بهادر و علی هذا القیاس دیگر امیران و منصبداران و سرداران و جمعداران
و کمیدانان مجموع در اطاعت امرش شبانه روز حاضر بودند و از پیشگاه حضور پرنور بمنصب شش هزاری
چهار هزار سوار و جاگیر لکوکهار روپیه ذات و صفات و نوبت و علم و نقاره و نشان فیل و پالکی جهالردار
با جمعیت سواران و پیاده ها و رسالهای خاص معمور کار و بار کبر فرازی سراپای جواهر اعلی مشرف
و مباهی شده عالی را فیضیاب فرمود امیری بود با شان و شوکت و صلابت و صولت شجیع سخی
نجیب پرور رفیق نواز عدیم المثال صلابت دربار خویش آن هیبت و صولت داشت که احدی را
طاقت گفتار عرض غیر ضروری لابدی هرگز نبوده که باهم مختلط باختلاط پریشان شوند هر کس را
که نوکر داشت تنخواه او بلا حرکت متصدیان دفاتر و خزانه ماه بماه میرسانید بلند حوصله کشاده
مزاج خوش اخلاق عالی همت همواره صحبت با علما و فضلا و حکما و فقرای شریعت و طریقت داشته
اینهارا فارغ البال از حوایج روزگار گردانیده که مشکور و ممنون احسانها بوده تا حال شکریه
بجا می آرند چون بعد دو سه سال از لشکر فیروزی حاضر دربار جهانمدار گشت بسیار بسیار مورد الطاف
حضرت مغفرت منزل گردید هرگاه معاینه لشکر فیروزی را خلاف مرضی خویش معاینه فرمود
بحکمت عملی که آئین عاقلان روزگار است بالمره کناره نموده تا عزم درگاه فلک اشتباه
خداوند نعمت حضور پرنور گردیده در دربار جهانمدار حاضر و سرگرم فدویت و جان نثاری و همواره
مورد الطاف شاهانی و مصدر عنایات خسروانی بود تا اینکه در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هجری
پانزدهم ماه رمضان المبارک ودیعت حیات نمود عالمی را ملال از ارتحال آن منبع بذل و نوال تا حال

خرج بسیار میکند و بر برهمنان آنجا را لقید نمود که هر صبح و شام دعای سلامتی حضور پر نور نموده باشند

## راجه نرندر بهادر

خلف راجه مهاراج بهادر نام اصلی اش راجه رام پرشاد است از بدو آفرینش آثار فطرت و خرد هویدا در سایه جد بزرگوار و پدر ذیقدر باستفاده علوم پرداخته بهره کامل حاصل نموده درین ایام بعلو ادراک در جمیع امور پیر و بزرگان خویش است و در استدراک کلیات و جزئیات مصروف و در همه مقدمات خیال عمده بکارهای اعلی در خیال خویش پیش پا دارد از فهم و ادراکش چنان بقیافه در می آید که در ایام تکمیل خرد بخدمت کامله از پیشگاه خلافت اگر سر فراز خواهد شد میتواند + + + + + +

## راجه گوبند بخش بهادر

برادر خرد راجایان راجه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر است انچه که احوال بزرگان بهادر موصوف است در احوال مهاراجه بهادر مفصل بتحریر در آمد و نیز احوال اجبر ال حضرت غفران مآب و حضرت منفرت منزل علیهم الرحمه احوال ذات بهادر معز الیه بقلم آمده است معهذا در وقت روانگی مهاراجه بهادر برای بندوبست ملک مفتوحه کرپه و سدهوت و کنجی کوٹه وغیره که از نزد ٹیپو سلطان والی سرنگ پٹن داخل سرکار دولتمدار گشت بهادر معز الیه بمعموری خدمت کروڑگیری بلده حیدرآباد که نصف معامله پیشکاری و دیوانیست از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز گردیده در اطاعت حکم جهان مطاع خداوند نعمت و مزاجداری اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار سر موقصور نموده بمرتبه بلند مراتب ارجمند رسید چون از بدو شعور آثار بلند حوصلگی و سبز فکری و متانت رای و لطافت خرد از جبینش ظاهر و هویدا بود در عهد دیوانی میر ابو القاسم میر عالم بعد تغیری و برهمی راجه مهیپت رام بخدمت بزرگ لشکر فیروزی که بندوبست در صوبه برار و بالا گهات و پایان گهات و صوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد با جمعیت بست و پنج هزار سوار و پیاده ها و پلتنهای بار

خداوند حضور پرنور با فوق درجات امیران دیگر سرکار دولتمدار است و ماتحت درجات دیوان سرکار
خوش اخلاق صاحب ادراک خفی و جلی نکته سنج دقیقه رس مدرک مدارج دولت اعلی محرک سلسلهٔ معارج
سلطنت والا قدردان کمال نجیب شناس باکمال صاحب منصب عمده پنجهزاری سه هزار سوار و علم
و نقاره و نوبت و عماری و نشان فیل و پالکی جهالر دار و بخطاب راجه دهراج بهادر و جاگیر سرحاصل
لکها روپیه ذات و صفات سرفراز و ممتاز و همواره با ارباب و شریک مصلحت کلیات و جزئیات
خداوند نعمت است از محدثات بهادر معز دیوانخانه و عمارت نواحات محاذی عمارات قدیم عجیب
و غریب است در قلعه فرخ نگر معبد عمده بخرج مبلغ خطیر بتحدیث درآورده بسیار مردم را در آنجا
جواهر و جوڑه و دوشاله ها داده مسرور نمود احوال فرزندان بهادر مذبور نیز بقلم حقیقت رقم
بمقتضای حروف تهجی می آید

## راجه بهادر

خلف دوم مهاراجه بهادر نام اصلی اش راجه نانک بخش است در عهد حضرت مغفرت منزل چون سن
صغر داشت گاه گاهی بتقریب عیدین و نوروز و سالگره خاص حاضر دربار جهانمدار میگردید در عهد
حضور پرنور آدام الله اقباله حسب الحکم به نیابت پدر خود همواره حاضر دربار دولتمدار و در سواری
مبارک با جمعیت همراهی مهاراجه بهادر همراه رکاب سعادت اندوز امیر است صاحب دولت
بلند و مرتبه ارجمند صاحب منصب چهارهزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و پالکی جهالر دار
و خطاب راجه بهادر از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز نجیب پرور کشاده همت هر کس که باو رجوع نمود
دیگر محتاج کسی نشده بمراد دل فایز میگردید بهر خدمتی که از سرکار سرفراز کرد و آنچنان در رسد که مزیدی
بر آن متصور نباشد چنانچه درباره موجودات سپاه و دیگر خدمات گاهی نالش هیچکس در سرکار نرسید
و نام نیک مشهور گردید در موضع جلبل کوڑه بخرج بسیار معبد با حداث درآورده هر سال در ایام جاتره

وانتظام امورات اعلی و ادنی ریاست و خلقت گردیده از صبح تا شام و از شام تا وقت استراحت و آرام که
یکپاس شب مانده اوقات مقرر است دقیقه از دقایق امور لابدی سرکار دولتمدار فروگذاشت نمینمود
معهذا اندرین ایام فرخنده انجام که عهد میمنت مهد بندگانعالی خورشید کلاه عالم پناه حضور پرنور
ناصر الدوله آصفجاه ادام الله اقباله سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است و این تاریخ
گلزار آصفیه باختتام رسیده برطبق معمول مستمره آنا فانا بهادر معزز مصروف امورات محوله و مشغول
مقدمات مرجوعه دولت خداداد بی زوال حضور پرنور در بندوبست سپاه و رعایا و برایا و داد دهی
خلایق و حال پرسی بندگان الهی که ودایع و بدایع ایزدی اند شمه قصور نمیفرماید و برای همین انتظام
ریاست از پیشگاه خلافت تکلیف سواری معاف است که بحال درستی امورات جزئی و کلی پردازند
همراه سواری مبارک حاضر شدن ضرور نیست در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه هجری بهادر مذکور اراده
تلجاپور و پنڈرپور وغیره دیگر معابد نموده برخصت حضور پرنور در عرصه چهار ماه تماشای قصبات و
قلعجات و بلاد علی الخصوص بلده پونا و خجسته بنیاد اورنگ آباد و قلعه مبارک دولت آباد که در تعریف
آن شعر شاعر دلیل قطعیت شعر حصاری که مثلش ندیده است کس * بود قلعه دولت آباد و بس *
و تماشای عجائب کار ایلوره که شنگرف کاریست بی مثل و سیر احمدنگر وغیره نمود اکابر و اعیان آن سرزمین
باستقبال و مشایعت درآمده خواستند که ضیافتها کنند قبول ننموده بالمره کناره ورزید اینمعنی مشهورتر است
صاحبان انگریز پونا و نگر وغیره نیز باستقبال و مشایعت رخصت پرداختند و همین قیاس در آئین سیر قلعه
دولت آباد پیاده از زیر قلعه تا بالا حصارش که ارتفاع او یکصد و چهل درعه و دورش [illegible] درعه است
بقدم خود رفته باز بزیر آمد باوصف گرانباری بدنی امر نادر است که نموده بوقت نصف اللیل داخل بلده
خجسته بنیاد گشته مردمان آنجا از ملاحظه تزک سواری و شان و شوکت و وجاهت بهادر معزز بسیار
پسند کردند الغرض امیریست صاحب مرتبه بلند و درجه ارجمند که مرتبه امارت او از فرط الطاف شاهانه

و ارباب نشاط و طرب معه طوایفان رقاص انجیکه ماهوار بها و انعامات می یابند در حساب آن احدیرا
دخلی نیست کرز خطیر بی قیاس است وبس اخراجات تیاری عمارات ازانجمله باره دری است که برلب باغ موسوم
است که بخرچ زیاده از بست و پنج لک روپیه باتمام رسید که بهیچ چشمه همچو باغ دلچسپ ندیده وهیچ گوشی
نشنیده باین همه خرچ رونق افزائی هرساله حضور پرنور چنانچه گذشت و دیوانخانه کلان که بقایم محل
تسمیه دارد و مجلس او بحبت محل و آئینه خانه و چینی خانه و تصویر خانه و باره دری خانه باغ معه آئینه خانه و چینی
خانه دیگر و عمارات علحده دیگر و عمارات کوه شریف و نقاره خانه درگاه معلی وغیره همه از محدثات مهاراجه
بهادر است که جمله قریب پنجاه لاک روپیه بمصرف تیاری درآمده دو روپیه یومیه خرچ نقارخانه وگهریال
حسنی علم از طرف بهادر موصوف است که هر روز جاریست محض بجهت سلامتی حضور پرنور سوای این
پل موسی ندی را که ریخته و شکسته شده بود بهادر موصوف از سر نو بتعمیر درآورده که مدت مدید دیگر احتیاج
تعمیر بالکل نیست صاحب تصانیف کتب از انجمله عشرتکده که مملو از احوال دلچسپ است و دو دیوان بزرگ
یکی بزبان فارسی فصیح و دیگر بزبان هندی اردوی خاص بهادر معز مشهور زمانند + +

## راجه دهراج بهادر

فرزند راجه چندو لعل مهاراجه بهادر است نام اصلی اش بالاپرشاد از ابتدای نشو و نما چون آثار
سعادتمندی و فطانت رای و متانت خرد از حوصله او هویدا بود مهاراجه بهادر باستادان کامل سپرده
کماحقه تربیت نموده دخیل و آگاه امورات کلیات سرکار ساخت اکثر در پیشگاه حضرت مغفرت منزل
باریاب شده برآمد مطالب و مآرب ضروری سلطنت به نیابت پدر خویش بخوبی معروض داشته مورد الطاف
میگردید و بسرفرازی خطاب راجگی و عطای جواهر زوج دستبند الماس عمده بدست مبارک خاص مشرف
و مباهی شده بمرتبه ارجمند فایز گشت هرگاه بسن رشد و تمیز که عبارت از عقل سلیم و خرد مستقیم است رسید
شریک مصاحت و مشورت پدر ذیقدر خود گشته باستدراک دفاتر محاسبه سلطنت و دولت

دولت آصفیه وازدیاد عمر حضور پرنور شب و روز مشغول و موظف باشند و بالای هر سه مجذوب خدمتگاران
متعین و مقرر اند که یومیه های ایشان معه میوه ها و شیرنی و طعام پخته برسانند و خدمتها کنند که بی رنج و
تعب خورده معمور دعا باشند یومیه هر روزه یومیه خواران قریب دو هزار روپیه است بلکه زیاده تر روز
دوشنبه دو هزار روپیه تا سه هزار روپیه کم و زیاد بدست خود به مسافران هفت کشور میدهد و از سه صد
روپیه معمول دان هر روزه کم نیست سوای این خیرات دیگر روزهای گوکل اشٹمی و رام نومی و شیوراتری
وغیره مبلغ خطیر نوازلگفت ماورای این خرج غله و پارچه وغیره دیگر بحساب گفته میشود معهذا حجاج
بیت الله شریف و اماکن مقدسه را که پرده خاص آورده بودند و اکثر هر سال وارد میشوند از هزارها
روپیه مالامال زر نموده رخصت فرموده میکنند که در هفت اقلیم شهره بخش دولت آصفیه دام اقباله
مشهور آفاق گشت و بسمع بادشاهان هفت کشور رسید در سلطنت آصفیه هزارها کس از جاگیر و درماهه
و یومیه و خیرات وغیره بهره مند اند در هر دو جشن شادی راجه دهراج بهادر و راجه نرندر بهادر انچه که
خرج لکها روپیه در ضیافتهای رونق افزای حضور پرنور و مرشد زاده های بلند اقبال و محلات
و امرا و خوانین وغیره تمامی سلطنت از اعلی تا ادنی از جواهر اعلای بیشمار و جوڑه های عمده بسیار و طعامها
لذیذ بی مقدار که بمصرف در آمد تا کجا شرح داده آید تا بجدیکه دهیڑان و چماران و پارینه دوزان
کفش از طعام و پارچه رنگین شادی باقی نمانده دیگر ذکر کدام قوم انسان بقلم تواند آورد اخراجات
جاترای الوال و عرس کوه مبارک و عشره محرم الحرام معه روشنی و تیاری و تکلف ٹٹی مینا کار خارج
از حساب عقل است در بیت الله شریف سبیل آب سرد دوازده ماهی مقرر کرده اخراجات آنجا میرساند
که خلق الله هفت اقلیم در آن معرکه گرمای شدید که شبانه روز است سیراب شده دعای خیر میدهند
در هر فرودگاه حضور پرنور که متواتر دیسی وطیر بوقوع می آید طعام لذیذ از باورچیخانه مهاراج
بخاصان و عوام دربار حضور پرنور میرسد حساب علیحده دارد حکما و شعرا و مرثیه خوان و سوزخوانان

درانک مدت درستی امورات آنجا نموده نام نیک بر صفحه روزگار برنگاشت و در دیوانی میر عالم معمور کار
و بار پیشکاری سرکار دولتمدار گردیده بمرتبه بلند رسیده عالی رافیضیاب ساخت بعد رحلت میر عالم بهادر
در دیوانی منیر الملک بهادر از پیشگاه خداوند نعمت حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه بدرجه بلند ارجمند
مختاری امور ریاست و وکالت انگریز بهادر که ابن لیست جلیل القدر نازک مامور گشته بمنصب هفت هزاری
هفت هزار سوار و پیاده ها و بار پالکیها وغیره و نوبت و گهڑیال و جواهر عمده و جاگیر لکها روپیه سیر حاصل
و خطاب مهاراجه بهادر سرفراز و ممتاز و مباهی گردیده جهانی را مالا مال بخشش فرمود تا آن درین عهد
میمنت مهد اعلحضرت خورشید سپهر سلطنت و کامرانی نیر اعظم جهانبانی و کشورستانی عالم پناه خورشید کلاه
بندگانعالی مد ظله العالی حضور فیض گنجور ناصر الدوله نظام الملک میر فرخنده علیخان بهادر آصفجاه خلد الله
ملکه و عمره و سلطنته که ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است از پیشگاه خلافت و فرمان
فرمانفرمای باضافه خطاب راجایان راجه راجه چندولعل مهاراجه بهادر مشرف شده باقبال بیزوال خداوند نعمت
مامور کار و بار سلطنت رفیعه آصفیه است انجیکه احوال بهادر معز باشد احتیاج اظهار و بیان ندارد بر همه ها
هویداست معهذا در احوال بخشش حقیقت حال اینست که دوشاله ها و رومال شالی که فی الحقیقت قدر دارد
از ابتدای بخشش تا حال نوبت بهزارها رسیده و هر سال در جوڑه های دسهره که بهمه خواص و عوام سلطنت بیش
از یکهزار زیاده تر به بخشش می آیند میر حسن دهلوی در مثنوی بی نظیر بر هفتصد دوشاله نواب آصف الدوله
بهادر که یکبار به بخشش در آورده بودند تفخر و استکبار نموده است بقول شاعر شعر محل نشین هین کتنی هی
خدام بار مین * لیلی کا ایک ناقه سو بهان کس قطار مین * هر گاه نوبت دوشاله ها باین نوبت رسیده باشند
دیگر اقمشه و امتعه و زر نقد وغیره بقیاس فرزانه باید دریافت از انجمله خیرات سدابرت است که در کاسی
و جگناتهه و رام ناتهه و ترپتی و دیگر جاهای نزدیک و دور متعدد همواره شبانه روز جاریست و دیهات
هزارها روپیه در خیرات چه مسلمان و هندوان و سالکان و پیرزاده ها را تواضع نموده که بجای دوام

دولت

# ذکر راجه‌های سرکار دولتمدار آصفیه ادام الله اقباله راجه‌یان راجه
# راجه چندو لعل مهاراجه بهادر

سلسلهٔ بزرگان بهادر معز بقول خویش که در عشرتکدهٔ خود بقلم آورده تا براجه تودرمل اکبرشاهی میرسد
چون راجه نانک رام عموی بهادر مذکور در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی
نور الله مرقده بخدمت کروڑگیری بلدهٔ حیدرآباد سرفراز شده مدتی مدید اوقات خود بتکلف تمام
بسر میبرد بهادر معز را که برادرزاده بود برای بیوه خوری برابر پسر خویش رای لکپت رای یک روپیه روز
میداد گوبند رای مذکور و گوبند بخش برادر خرد مهاراجه بهادر هرچه منظور خاطر میشد میخریدند و خرج میکردند
و بهادر معز همه بفقرا و غربا خیرات مینمود چون بخرج دیگر نمی آورد چون این خبر بسمع راجه نانک رام رسید
یک روپیه یومیه دیگر اضافه نموده خوشنود ساخت بعد انتقال راجه نانک رام و برهمی کار لکپت رای
مهاراجه بهادر که از بدو شعور آثار رشادت و بلند حوصلگی از ناصیه اش هویدا بود در چند ایام بسعی اعتقاد الدوله
شمشیر جنگ بهادر که دران ایام بنظامت بلدهٔ حیدرآباد مامور بود منظور خاقانی و مشمول الطاف
خسروانی گشته از پیشگاه حضرت غفران مآب بخدمت موروثی کروڑگیری مذکور سرفراز شده اوقات
عزیز خویش بنهایت خوبی و نکوئی بسر میبرد دران اثنا بعد چندی تغیر میر ابوالقاسم میر عالم بهادر
از ملک مفتوحه کڑپه و قلعه سدهوٹ و قلعه گنجی کوٹه وغیره بوقوع آمده بتجویز حضور پرنور و باستصواب
اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار بهادر معز را با جمعیت سواران و پلٹنهای بار و علی غول و عماری و
دیگر تزک امیرانه باشان و شکوه برای بندوبست آن سمت رخصت انصراف فرمود و خدمت کروڑگیری
ضمیمهٔ خدمات بوده پسر راجه گوبند بخش برادر خرد بهادر مذبور بنیابت گردید پس آن منبع خوبیها

از تعلقات وارد بلده شده بود همه صرف نذر و نیاز سرکار دوربار نموده پس ازان صرف بر جاگیر ذات
وصفات چندی خانه نشین بوده از عارضه خلل مثانه ودیعت جان شیرین ساخت امیری بود نهایت طویل القامت
وعریض الجسامت خوش ترکیب که هیچکس خوش ترکیبش بنظر نه آمد قوت بدن بامرتبه داشت که احدی
بمقابله اش نمیرسید خم برنجی راکه از پنج پکهال آب پر میشد از زور بازوی خود برداشته از دیوانخانه خویش
تا دروازه کلان که فاصله صد قدم باشد می آورد و باز میبرد این زور برابر زور فیل کم نیست و علی
هذا القیاس بسیار نقلهای عجیب و غریب که صاحبان راستی بچشم خود ها دیده اند بیان میکنند که عقل در آمدن آن
حیرانست وفی الواقع بی شایبه کذب درست است و هم چنین بود همی مؤلف اوراق هم بچشم خود دیده
است الغرض ازان ایام تا این زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است هیچکس با آن
قوت و زور و وجاهت اندام باین بزرگی جسامت بنظر نه آمد چه دراسراو چه در غربا تا زور و قوت
و وجاهت و بزرگی جسامت و شوکت جناب حضرت مغفرت منزل ما فوق صفات بهادر معز بوده که تمام
خلایق ابنولایت میدانند و سید عاقل خان بهادر خلف دویمی بهرام الملک بهادر نیز هر چند قوی الجسم بوده
سوٹ و دو گاو یرا از دست خود بر آب میکشید اما وجاهت جسامت و به خوش ترکیبی رفعت الملک بهادر نمیرسید
و زورش بحساب دست راست و دست چپ از بهادر معز بوده و در آن زمان در زور آوران روزگار
چهار کس معاصر خودها بودند یکی رفعت الملک بهادر مذکور دویمی افسر الدوله بهادر سیومی محمد خلیل خان بهادر
استاد زاده حضور پر نور حضرت غفران مآب چهارمی بهرام الملک بهادر و حساب زور الشان مطابق تفصیل
اسامی مرقومه است یکی بعد دیگری و سید عاقل خان بهادر مذکور در زمان انحطاط قوت و جوانی الشان
بعرصه ظهور آمده مفصل احوالش در احوال بهرام الملک بقلم آمده که گذشت در سنه یکهزار و دو صد سی و چهار
هجری رفعت الملک بهادر بعارضه کالقلم آمد گذشت نقلی عجیب و غریب از زور و قوت بهادر معز در
احوال قلعه گنجی کوٹه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

در ذکر [illegible]

وتمامی فنون وصنایع وبدایع کمالات بہرۂ کامل دارد وتیزفہم بلند خیال کمال دوست نجیب شناس
دشمن اراذل رفیق نواز خوش مزاج سیر فکر بجمیع صفات موصوف عاصی مؤلف این اوراق از بدو
شعور خود باین علم وفضل کم بنظر خود دیده است که در امیران سرکار بلکه در روزگار شاذ ونادر لو انگفت
از محدثات آن منبع کمالات متصل دروازه پل بالای رسته کلان دو عمارت عالیشان ویک خانه
باغ دلچسپ بنهایت خضرت ونضارت موجود که مسکن ومقام بهادر معزاست باین همه اوصاف صاحب
همت فیض رسان خوش لباس راگ پسند شکار دوست جانوران شکاری از یوز وباز وبحری وچرغ وشاهین
وغیره همیشه همراه سواری خود داشته تا پنج شش گروهی بلده مشغول شکار میگردد ودر میان سیر وشکار
احبا واقربا را فراموش نمیفرماید زوار وحجاج را نیز سال بسال راضی وخوشنود میدارد ❊

## رفعت الملک بهادر

خلف رفعت الدوله زور آور جنگ است چون رفعت الدوله در عهد حضرت غفران مآب بعد جان نثاریهای
بسیار ودیعت حیات نمود رفعت الملک مهین پورش که نام اصلی او میر مظفر است بمزید الطاف
خداوند نعمت بمنصب هفت هزاری پنجهزار سوار وخطاب ملکی وبحالی سرکار نادیر وغیره وجاگیر پنجاه هزار
روپیه ذات وسالهٔ دو صد سواران مغلیه توران سرفراز وسپاهی ومشرف میبوده لعلو مدارج امارت و
ایالت او وفات عزیز خود بسر برده هرگاه اعظم الامرا ارسطو جاه از پونا وارد بلدهٔ حیدرآباد گشته مختار کار و بار
دولت آصفیه گردید بسبب نا اتفاقی برادران مال ومواله اندوخته او ضبط سرکار شده مقیم گوشه انزوا گشت
بعد رحلت غلام سید خان اعظم الامرا در دیوانی میر عالم السبب موافقت سابق باز بجاگیر قدیم وجدید سرکار
نادیر وغیره وتعلقات لکهاربیه دیگر وجمعیت سواران وپیاده ها وعلی غول وغیره معمور گشته روانه تعلقات
گردیده درانجا که ایام بمراتب ومقدور زیاده از سابق فایز شده نام نیک خود طوعا وکرها مشهور تر
گردانیده ودر مختاری راجه چندو لعل مهاراجه بهادر با سیزده لک روپیه نقد که بعد امتداد مدت

وبندر بمبئی فرستاد بعد چند روز زبانی سدنم صاحب ممبر عالم معلوم شد وممبر صاحب مذ. نور
به رشید الدوله بهادر بکمال الطاف ظاهر ساختند که نزد سدنم صاحب مفصل خبر آمد که این صورت
مجلس واردات آن سرکار پیش بادشاه وصاحبان کمپنی وگورنر کلکته ومدراس وبمبئی رفت همه مجموع
از ادراک این حقیقت بتفریح وتفرج وشغف وسرور درآمده گفتند که از قیافه این شبیه چنان معلوم میشود که
این طفل در سن رشد وتمیز خویش علامه عصر خواهد شد که در دربار آصفیه بمجالس رفعت او نخواهد رسید
وفی الواقع چنین است القصه بعد رحلت رشید الدوله بهادر پدر بزرگوار خویش از پیشگاه خداوند نعمت
حضرت مغفرت منزل بخدمت موروثی دارالانشاء بسن قریب بیست وپنج سالگی سرفراز وممتاز
گردیده جوابات عرایض گورنر کلکته بآن درستی وجامعیت عبارت ومطالب ومآرب درست کرده بملاحظه
اقدس حضور پرنور آورد که بخاطر مبارک گشته مورد تحسین گردید چراکه در جمیع علوم دران هنگام بهره
کامل داشت معهذا در عهد میمنت مهد جناب بندگانعالی مدظله العالی حضور پرنور ادام الله اقباله
وعمره وخلد الله ملکه وسلطنته بکمال قدردانی بهادر معز بخطاب جنگی ودولائی وملکی ومنصب مناسب
عمده وعلم ونقاره ونوبت وجاگیر قدیم وجدید وبحالی خدمت موروثی دارالانشای سرکار وقلعداری
قلعه مبارک دولت آباد وپالکی جهالردار وعماری وغیره که لازمه امیران ذیشان دولت است سرفراز
ومشرف ومباهیت وهمواره در مقدمات کلیات سرکار باریاب که احدی را در آن میان دخل نیست
هرگاه فرمان واجب الاذعان بادشاه دیجاه هندوستان شرف صدور میباید ونیز عرایض گورنر
لارڈ بهادر کلکته در حضور پرنور میگذراند بهادر معز در دربار جهاندار بغیر مطالعه وملاحظه دران مجمعه
کثیر بآن طلاقت لسان وفصاحت بیان در پیشگاه خداوند نعمت حضور پرنور علی رؤس الاشهاد
بکمال درستگی وشایستگی عبارت بجلوه بیان می آرد که مورد تحسین وآفرین سلطانی واهل دربار میگردد
امیریست بکمال لیاقت ووجاهت با اخلاق پسندیده واشفاق حمیده که در جمیع علوم عقلی ونقلی

وتمامی

# رشید الملک بهادر

خلف رشید الدوله بهادر مرحوم ولد منشی میر حیدر خان بهادر اعتصام الملک بزرگ است چون رشید الدوله
بهادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود منشی میر حیدر خان بهادر موصوف مرحوم از پیشگاه حضرت مغفرت منزل
علیه الرحمه بخدمت دار الانشای خاص سرفراز و ممتاز گشته بعد مدت مدید پیش از رحلت آنحضرت ودیعت
حیات نمود خلف ارجمندش که نام اصلی آن اصل لیاقت و امارت میر اسمعیل خان بهادر است و از بدو شعور
آثار رشادت از جبین مبین او درخشان بود در اندک حاضر باشی منظور نظر خاقانی و مشمول عواطف سلطانی
گشته بدرجه بلند رسید و بخدمت موروثی معمور گردید **نقل عجیب و غریب** که مشهور آفاق
است و دلیل قطعی بر عقل رسا و فهم و ذکا آن ذی فطرت است روزی در مجلس میر عالم مدار المهام سرکار
دولتمدار کپتان سدنم صاحب وکیل انگریز بهادر که جامع علوم عقلی بود میر صاحب موصوف باهم در گفتگوی
امورات کلیات سرکار عالی مشغول بودند رشید الدوله مرحوم با میر اسمعیل خان بهادر مذکور خلف خویش
وارد شده شریک مجلس گردیدند دران زمان هشت مرحله از مراحل عمر خان مسطور یعنی میر اسمعیل خان
بهادر گذشته بود چون شمشیر برطبق معمول مستمره در بار بدست خود داشت سدنم صاحب که مرد ظریف
و لطیفه گو و از علم فارسی و عروض دانی و شعر فهمی نیز ربط کمال میداشت از راه لطافت طبع از خان مسطور
سوال کرد که میر اسمعیل خان بهادر شما که خدمت دار الانشای حضور پرنور دارید شمشیر را با منشیان که اهل قلم
اند چه نسبت است بهادر معز بزبان صغر سن فوراً بدیهه جواب داد که ما از خاندان عالیشان سیادت صاحب السیف
والقلم هستیم سیف و قلم هر دو وابسته خاندان واجب الاحترام ماست میر عالم بی اختیار مانند گل شگفت
و سدنم صاحب را کمال استعجاب حاصل آمد هر دو کامل العصر والزمان بهادر معز را بسینه خود تنگ کشیده دعاهای
فراوان درازی عمرش دادند و رشید الدوله بهادر را بسیار بسیار تحسین و آفرین نمودند سدنم صاحب انهمه
واردات مجلس را بعینه صورت مجلس از مصوران ولایتی خود درست کنانیده بولایت لندن و کلکته و مدراس

خویش نهاده همه را از خود رخصت فرمودند و رکن الدوله را هم ارشاد شد که بخیمهٔ خود روند چرا که
نخواسته بودند که خون بی‌تقصیر بیچاره و بردی ما بدولت شود رکن الدوله عرض کرد که غلام را بعضی مقدمات
ضرور عرض کردنیست امیدوار باریابی تنهائیست حضرت ارشاد کردند که حالا از هرج و مرج منزل بمقام
آمده ایم این وقت رفع احتیاج ستّه ضروریه است چرا در خواصی عرض نکردند بوقت دیگر حاضر شوند
چون نزدیک خیمهٔ خلوت مبارک رسیدند او باز عرض کرد همون جواب شنید تا اینکه خود بدولت نزدیک
خیمهٔ محل مبارک آمدند رکن الدوله باز باصرار تمام همون عرض نمود دفعتاً مزاج مبارک برهم شده فرمودند
هر چند میخواهیم که دفع الوقت شود شما را هیچ خیال نیست بیایید و بنشینید که کدام عرض ضروریست پس
حضرت اندرون خیمهٔ محل تشریف فرما شدند و رکن الدوله هم بیرون خیمهٔ خاص محل نشست درین
اثنا فیصو جوان که بر پهرهٔ خود ایستاده بود بندوق خود را در گوشهٔ خیمه گذاشته عقب رکن الدوله آمده
دست خود بالای کتفش داشته گفت نواب صاحب ملاح است و جمدهر اجل حواله اش نمود که از هر دو کلیهٔ
او گذشته بیرون طرف پهلوی دیگر برآمد و گریخت برهان الدوله بهادر که از طرف رکن الدوله در حضور
پرنور وکیل بود تعاقبش نموده بیک ضرب تیغ بیدریغ کارش باتمام رسانید باین خیال که شاید این
مقدمه از حضور باشد و مبادا ظاهر گردد بهتر همین که هر دو بمیرند پس حضور [illegible] برآمده فرمودند ما نگفته بودیم
که شما بمقام خود روند آخر حال شما باینجا رسید رکن الدوله عرض کرد که جان نثاری معراج نوکریست
اما اگر بجای مناسب میشد مناسب تر بوده خیر شد آنچه شد لکن مبارز الملک بهادر و اسمعیل خان بهادر ازین
سانحهٔ ناگزیر مشوش و متوحش خواهند شد لهذا اعلام طمانیت و تسلی اینها میکنند پس منشی خود را طلبیده
خطوط بنام اینها نویسانیده و بدست خویش هم دستخط کرده بارسال آن ورد که (این امر باطلاع حضور بوقوع آمده
است خود بدولت را درین مقدمه بالکل مداخلت نیست اصلاً و مطلقاً هرگز هرگز خیال دیگر نکرده باشند
اگرچه من زنده ام لکن در هر امر فرمانبرداری و نمک حلالی و جان نثاری سرکار باید کرد) بعد ازان

منقضی گشت (وجه اینکه بسبب سرپایی و جنگ و جدال متواتر سوای ادای زر تنخواه فوج و مهیا کردن
اسباب جنگ و مصارف دیگر لازمه سلطنت و عدم معموری خزانه عامره جهت یا بجای اینطور مخارج بسیار
وقت پیش چونکه در آنوقت ضرورت افواج جرار بی انتها بود و در سرکار حضرت غفران مآب در زمانه
مدار المهامی این وزیر با تدبیر افواج نهایت آراسته بود و بر این وجوه نتوانست) که مشار الیه یک حبه بدهد
برامروز فردا میگذرانید مغل مذکور ناچار شده روزی در عین سواری کوچ سر راه استاده فریاد برآورده
و دهائی خدا تعالی جل شانه و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بحضور داد که یا زر بنده عنایت فرمایند
یا مال بنده واپس دهند که از تاخیر وصول زر خرابی بسیار غلام شده است حضرت غفران مآب باوجودیکه
رکن الدوله در خواصی مبارک حاضر بود هیچ نه فرموده از عماری فرود آمده اندرون محل مبارک رفته
چندین تهانهای جهیت سالم و باقی سنجاف ها در شتها و سه صد روپیه نقد آورده بمغل فرمودند
که این مال شماست و این سه صد روپیه تقصیرانه است هر جا که خواهند بفروشید و سوار شده روانه مقصد
گردیده رفته رفته عداوت بیگم صاحبه و بی اتفاقی حضور در باره ایشان مشهور آفاق گشت خلق الله
را وسوسه بخاطر راه یافت شبی رکن الدوله در خیمه خود بالای بستر استراحت میکرد آدم صمصام الملک
رقعه آورده اندرون خیمه فرستاد رکن الدوله رقعه را خوانده بالای شعله شمع سوخته جواب داد که
معلوم شد و بخواب رفت درین اثنا شرف الدوله برادر خوردش اندرون خیمه آمده دست خود بالای
بالش نهاده بیدارش نمود او پرسید که اینوقت غیر برای کدام کار ضرور آمده اید شرف الدوله گفت
مردمان در حق جناب چنان و چنین میگویند صلاح وقت اینست که چند روز احتیاط در بار فرمایند
و گریه کرد رکن الدوله جواب داد که ای برادر چرا گریه میکنی بخیمه خود برو من بچه گوسفند نیستم که کسی مرا ذبح
خواهد کرد و بلکه شما خاطر جمع دارید چون بمنزل تنبیر رسید خود بدولت خواستند که از عماری فرود آیند
رکن الدوله نیز موافق معمول از خواصی بزیر آمده استاده خود بدولت دست مبارک بر سر مبارک

چه خوب و چه بهتر میشد که در ریاست و استقلال دولت شما حال ما چنین باشد که غیرت پوربهیم پسند
نکنند تا به غیرت دیگر چه رسد آنحضرت فرمود که جناب مرا خیال به برادر نقرا باید کرد که من مرد خاندان آصفیه
نیم بلکه مرا القصور بدختر کنند که بباعث جنگ وجدل مرهته وغیره واختلال سلطنت سخت ناچارم بیگم صاحبه فرمودند
هرگاه شما چنان ناچار و بی اختیار بوده باشند پس مارا رخصت دهند تا هرچه از دست ما برآید بعمل آریم
خود بدولت فرمودند که کدام کس مانع شماست مختار هستند هرچه خواهند بکنند پس بیگم صاحبه فیضو نام جوان
کارڈی را که در پهره‌ها بالای ڈیوڑی زنانی حاضر میبود طلبیده فرمود که فیضو من ترا کاری فرمایم که
دران میان اندیشه جان تو باشد از تو خواهد شد یا نتوانی کرد او عرض نمود که اگر از تصدق شدن
جان غلام کار عمده سرکار برمی آید هزار جان گرامی خود تصدق فرق مبارک میدانم بیگم صاحبه فرمود
اگر سلامت مانی از تو عزیز تر دیگری نخواهد بود و اگر میری از اولاد تو کسی عزیز نخواهد شد فیضو منت
قبول کرد و چون او را از کشتن رکن الدوله آگاه ساختند او عرض کرد بشرطیکه حضور پرنور از زبان خود
بغلام فرمایند غلام بلا انتظار میکشد بیگم صاحبه فرمود که حضرت از زبان خود نخواهند فرمود تا بوقت حکم
کردن من حضرت سماعت خواهند کرد پس تو خاموشی حضرت را دلیل رضامندی دانسته بعمل آر
و فیضو بالراس والعین قبول نمود روز دویم بوقت شب بیگم صاحبه و حضور اندرون پرده باریک نشسته
با یک اصیل محرم راز فیضو را طلبیده فرمودند که فیضو شبیه حضرت را و شبیه مرا از بیرون پرده بنظر خود دید
فیضو عرض کرد بلی خداوند نعمت دیدم پس فرمود حالا سخن مرا بگوش جان بشنو که حکم حضرت چنین است که
رکن الدوله را بکشی فیضو دست قبول بر سر و چشم خود نهاده بصدق دل قبول نمود وجهه دیگر درهمین ایام
اینست که دران زمان معمول محلات حضور پرنور این بود که تمامی بیگمات و خانمات وغیره کار سنجاف
از چهینٹ های مچهلی بندر میگرفتند چنانچه سلفے از بندر مذکور چهینٹ های عمده آورده بود و مال هفتصد
روپیه بخرید سرکار هم آماده چٹهی رقم قیمت او بدستخط خاص حضور بالای رکن الدوله گردیده شنشاد

مع مسجد و چاه و مقبره موجود است اما در بنولا باغ و عمارات دیگر بنا باحداث در آورده اند ماده تاریخ
بقول شاه تجلی علی صاحب تاریخ تزک آصفیه اینست مصرع بر جنت لقب شد باو ۴ه و تاریخ دیگر که
۱۱۸۹
بر سر کتبه دروازه مقبره اش نوشته است اینست مصرع داخل آمد از شهیدان با حسین ناه عدد هایے
هر دو تاریخ مطابق یکدیگر برابر سنه مذکوراند سبب کشته شدن رکن الدوله میر موسی خان مذکور بدو وجه
اینست که رکن الدوله در مدار المهامی خویش اکثر بوقت شب بسمع نقل و حکایات تفریح مزاج و خورمی دل
خویش میکرد چون اقبال او بدرجه کمال رسیده بود روزی حضرت کالی بیگم صاحبه همشیره حضرت غفران مآب
بزبانی پوربیه دیوڑهی خود برکن الدوله گفته فرستادند که در بنولا سفر طولانی در پیش است هر روز علی التواتر
کوچ بکوچ بندگان عالی میروند نرگاوان رتهه سواری من بسیار بسبب پیری لاغر شده اند نمیتوانند که
به آرام رسانند لهذا یک جوڑی نرگاوان گجراتی جوان داخل سازند بهادر مذکور قبول کرد و پوربیه
مذکور هر روز یک متصدی بیگم صاحبه ممدوحه هر روز برای یاد دهی و تقاضای نرگاوان نزد رکن الدوله
می آمد و او اقرار تجویز میکرد روزی بسیار تنگ آمده پوربیه مذکور تقاضای سخت نمود چون (که قاعده
کم مایه است وقتیکه حکم سرکاری پیش کسی میبرند پاس و ادب امیر و وضع و شریف و نجیب ملحوظ نداشته پا از حد
دائره مرتبه خود فراتر می نهند و هر چه به ذهن و خیال جاهلانه اش میرسد بر زبان می آرند و شخص شریف
برداشت شنیدن اینگونه سخن نمیکند و این پوربیه مرسله بیگم صاحبه بود طلب جفت نرگاوان بشمول الفاظ
نامناسب نمود در آنوقت او) جواب درشت داد که لایق حوصله او نبود دیوربیه خیلی آزرده خاطر گشته
خاموشی برخاسته بر دیوڑهی خود آمد و هیچ اظهار نمود لیکن دو سه روز بیگم صاحبه موصوفه پوربیه را غصه کرده فرمودند که تا حال نرگاوان
از نزد رکن الدوله نیاورد او عرض کرد که ایشان مرا تجاوز دیگر حکم شود غلام بخانه رکن الدوله هرگز نخواهد رفت آخر الامر
ناچار عرض نمود که ایشان مرا حال چنین است هرگاه بندگان عالی حضرت غفران مآب اندرون محل برای استعمال خاصه رونق افزا
شدند کالی بیگم صاحبه روبرو نشسته فرمودند که ای برادر اگر در اولاد حضرت مغفرت مآب شما هم دختر متولد میگردیدند

مدار المهام سرکار نام اصلی او میر محمد یار وطن بزرگانش بخارا است جد او در هند آمده نزد غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ برای تعلیم نواب مغفرت مآب آصفجاه بهادر نوکر شده بخطاب ترکی خان مسمی گشت
بعد فوت او خلفش میر موسی بوقایع نگاری دیو رکنده معزز شد و در رفاقت هدایت محی الدین خان
بهادر مظفر جنگ صوبه داری بیجاپور اختیار کرده برساله سواران امتیاز پذیرفت چون او لسرای
باقی خرامید پسر کلانش میر محمد یار مذکور مورد الطاف او شده برساله داری کامیاب گردید بعد کشته
شدن مظفر جنگ بردست افاغنه در سرکار امیر الممالک صلابت جنگ بهادر نوکر گشته بمنصب شایان
و خطاب پدر میر موسی خان و به تقرر رساله جزاًیر انداز ان و رساله سواران بتدریج لوای روشناسی
برافراخت چون دران ایام صوبه داری برار بنام نامی نواب مستطاب معلی القاب خورشید فلک
سروری و سرداری جناب حضرت غفران مآب قرار یافت خان مسطور بواسطه صمصام الملک شاه نواز
خان وکیل مطلق امیر الممالک به بخشیگری سایر سرفراز گردیده ملتزم رکاب نواب موصوف ممدوح گشت
ازانجا که طالع یاور بخت مددگار داشت در عمل نواب مستطاب از اصل اضافه بمنصب چهار هزاری و علم
و نقاره و نشان و خطاب احتشام جنگ و پالکی جهالر دار مرتقی مدارج دولت گشت در سنه یکهزار و یکصد
و هفتاد و هفت هجری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار و عطای ماهی و مراتب
و خطاب رکن الدوله بدیوانی سرفراز فرمود بعده استقلال تام و کارروائی امورات مالی و ملکی و مدتی
دخیر نیکنامی اندوخته در سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و نه هجری که حضرت غفران مآب در فتنه مودهاجی
بهوسله برادر ساباجی و رگهوجی بهوسله معه اسمعیل خان رفته بودند در منزل قصبه بهبیر امضاف صوبه برار در پنجشنبه
بست و ششم صفر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری بخیمه حضور پر نور از ضرب جمدهر بدست فیضو کارٹی
مقتول گردید نعش او را بنابر وصیتش زیر دامن کوه مبارک جناب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب
علیه الصلواة والسلام در باغچه مدفون ساخته عمارت خورد بار و انهای پخته بتعمیر در آوردند که تا حال

و استحقاق بدل معمور متقی متشرع عابد بر طبق عادت معهود بزرگان خویش قدم بقدم گذاشته بر جاده مستقیم خاندان خود ثابت قدم است از طول کلامی احتراز کرده حرفی چند از ذکر اوصافش بتحریر در آورد

## دلاور نواز جنگ بهادر

نام اصلی آن محمد خان قایم خانی مرد قایم مزاج حاضرانه و غائبانه آتش بکیسو بزرگانش در دولت راجایان مارواڑ بکارهای عمده مامور بوده کارهای نمایان بظهور آورده اند و او وارد ناگپور شده در آنجا نیز بکارهای لایق فایز گردیده چون وارد بلده فرخنده بنیاد گشت بروز تدبیر و تقویت بازوی تقدیر چندی در تجارت بسر برده هر گاه بملازمت مهاراجه بهادر رسید بسیار پسند خاطر گشته اول بدرماهه ذات و ده سوار بسر اسری معمولی سرکار سرفراز و ممتاز گردید رفته رفته بجاگیر ذات و سه صد سواران بشنفرار و بخطاب دلاور نواز جنگ و تعلقات گولکنده وغیره براڑ و بعضی از صوبه اورنگ آباد و لعنایات نوبت و گهڑیال و علم و نقاره سرفراز و بلند آوازه پیشگاه خداوند نعمت گردیده شهور آفاق گشت معهذ السبب بر آوردن کارهای نمایان بهمراهی صاحبان انگریز بهادر حسب الحکم سرکار مجدد مشمول عواطف شاهانه گشته مباهی و مشرف شد صاحب اخلاق تنخواه همراهیان خود را بلا تعذر رسانیده در نوکری سرکار سر موقصور کردن نمیدهد صاحب جرات سرخیل اکابر قوم خویش نمازی در پنجگانه تساهل هرگز نه مینماید و باجماعت میخواند نقارچیان خوشنواز داشته تمامی خاطر خود را مصروف خوشنوائی نوبت چهار پاسی دارد در خیر و خیرات و سلوک با فقرا و ارباب استحقاق بقدر ضرور است هر وقت که حکم سرکار میرسد با جمعیت حاضری خود شبانه روز حاضر است در تاریخ دانی نهایت شوق در راگ و رنگ بسیار مائل همواره محبت با علما و صاحبان علم و فضل داشته در مسایل فقهی خبردار و همیشه با ارباب دربار

## حرف الف ارکن الدوله میر موسی خان بهادر احتشام جنگ

# خضر خان بهادر المخاطب به رنست خان بهادر

خلف ابراهیم خان بهادر فرزند رنست خان بهادر بزرگ که بجای ایشان الف خان بهادر خلف ارجمندش
معمور دولت قمر نگر کرنول شده آنچه داد و دهش کرده و اخراجات بحساب نموده از کهنه نامه ظاهر است
اما ابراهیم خان بهادر فرزند دویمی رنست خان بهادر بزرگ مذکور برادر الف خان بهادر مسطور بسببی در عهد
حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده وارد بلده حیدرآباد گشته بجاگیر
قدیمی بزرگانه خویش محال جعفرآباد و شاه گده مضاف صوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد معه جمعیت
سواران و پیاده ها باعزاز و اکرام تمام اوقات عزیز خود بسر برده چنانچه رنست پوره بیرون بلده حیدرآباد
جانب غرب از محدثات ایشانست در همونجا مقام کرده ودیعت حیات خود نمود لکن فرزندان ابراهیم خان
بهادر یکی داؤد خان بهادر که جهان فانی را بعد سیر و طی روزگار بمدارج بلند بدرود فرمود خلفان
مرحوم مغفور یعنی داؤد خان بهادر موصوف یکی اعظم خان بهادر المخاطب شاهنواز الدوله دویمی احمد خان
بهادر مسلط جنگ سیومی سلیمان خان بی بها جنگ چهارمی محمد خان بهادر مختار جنگ پنجمی همت خان
بهادر استقامت جنگ همه عالیخاندان بهادران روزگار اند بجمیع صفات امیرانه موصوف الغرض رنست
خان بهادر امیریست صاحب شوکت که سلسله امارت ایشان به نواب داؤد خان بهادر عالمگیری صوبه دار دکن
میرسد که جد اعلای بهادر موصوف بوده و رفیق خاص نواب ذوالفقار خان بهادر فرزند نواب اسد
خان بهادر حشمت الملک وزیر اعظم عالمگیر بادشاه بود که درباره داؤد خان بهادر مذکور بوقت قلعه گیری
دکن نواب ذوالفقار خان بهادر این فقره بدستخط خاص خود نوشته فرستاد که (ای کس بکیان داؤد خان
خود را زود برسان) بمجرد ورود دستخط مذکور داؤد خان بهادر بجناح استعجال شتافته سواری قلعه را مفتوح
نموده بهر دو نذر ورود خود و فتح قلعه باهم گذرانید حسب الحکم حضرت خلد مکان فتح نامه بنام داؤد خان

در عهد ارسطوجاه سعی موفوره درباره ایشان کرده لهذا حسام الملک مذکور درباب درستی امورات
نور الامرا بهادر نزد دبیر عالم مساعی جمیله بکار برده نام نیک برگماشت معهذا چون هنگامه شورش فساد پندارها
در ممالک محروسه سرکار از حد گذشت و ویرانی تعلقات سرکار صریحاً معائنه گردید از پیشگاه حضور پرنور بهادر
معه با جمعیت پانزده هزار سوار و پیاده‌ها و پلاٹنهای بار و بعضی امیران و منصبداران و جمعداران وغیره
عمده سرکار دولتمدار بجهت استیصال و تنبیه شوره پشتان ملک مقرر شده روانه سمت غربی گشته قرار واقعی
در فدویت و جان نثاری و تنبیه مخالفان قصور نکرده مورد تحسین و آفرین از خداوند نعمت گردیده
بمرتبه بلند رسید تا درین عهد میمنت مهد پادشاه ذیجاه عالم پناه حضور پرنور خلد الله ملکه و ادام الله اقباله
چون از عهد مرشدزادگی مبذول بذل و عنایات خداوندی بود لهذا بعد سریرآرای دولت در عرصه قلیل
بخطاب حسام الامرا خان خانان و منصب هفت هزاری پنجهزار سوار سرفراز گشته عز و وقار باسمان اعتبار
رسانید و از دیوانی تعلقات مجموع قریب ده لک روپیه و سواران و عربان و پلاٹنهای بار و روهیله‌ها
معه جاگیر دو لک روپیه ذات و صفات جمله قریب دو هزار جمعیت ملازم رکاب خود داشته آن حوصله بلند
و مرتبه ارجمند بامور کار گردید که مزیدی بران متصور نباشد امیری بود بکمال خوشخوئی و وجاهت تمام
کثیر الاخلاق عمیم الاشفاق راست گو راستی پسند بهادر سخاوت بمرتبه کفاف و سلوک با نوکران و احبا
بقدر احتیاج ضروری میبود در سواری حضور پرنور باوصفیکه سن بهادر معه قریب هشتاد سال رسیده بود
اما گاهی غیر حاضری نکرد بلکه از غیر حاضری احدی از ملازمان خویش متنفر میشد و اکثر بسرفرازی خاصی
خاص مشرف و مباهی گردیده چند روز از بینائی چشمان که معذور شده بود شخصی از غیب بمعالجه
اش رسیده علاج خوب کرد که تا حین حیات خود محتاج دیگر نگشت در سنه
یک هزار و دو صد و پنجاه و شش هجری
بعالم جاودانی خرامید

دوم شجاعت علی بیگ واو یعنی دویمی با میر عالم از اقربای قریبه زوجه اش بود در دولت میر عالم اوقات
خود به مرزا منشی بسر برد هرگز از خانه خویشتن بیرون نمی آمد و به همین طور عمر خود را بپایان رسانید اما حسن علی
بیگ در عهد وکالت میر عالم بخطاب خانی در رساله سواران از پیشگاه حضرت غفران مآب سرفراز گردید تا مقید
ماندن میر صاحب مذکور دامن فدویت و جان نثاری از دست نداده بر کمر بسته همواره شریک رنج و راحت
ماند و چون میر عالم از دیوانی و مدار المهامی سرفراز گردید او را خدمت عرض بیگی گری خود داده مامور گردانید
که لکها روپیه در صرف راگ و رنگ و سلوکها با سپاه و آشنایان و در تیاری عاشور خانه محرم الحرام که آئینه های
یک لک روپیه بیجه بندی در آورده در انتظام عاشور خانه زنگ آئینه خانه ها ساخت هر آئینه طولا سه درعه عرضا دو
درعه بوده در تمام هند و دکن عاشور خانه باین تکلف شاهانه بنظر هیچکس نیامد بعد رحلت میر عالم از راجه چندو لعل مهاراجه
بهادر اتحاد و اتفاق داشته تا دم زندگی جاگیر پنجاه هزار روپیه بغیر سوار و پیاده فقط برذات خود خورده ودیعت
حیات نمود در حینیکه میر عالم بدیوانی سرفراز شده تیاری سالگره حضرت مغفرت منزل نموده آنحضرت رونق افزا
شدند خان مذکور را بخطاب حسین یار جنگ سربلند فرمودند الغرض خان مذکور نهایت خلیق سخی خوش مزاج
هزارها روپیه بسپاه و آشنا و بیگانه داده در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه هجری رهرو راه بقا گردید ✤✤

## حرف الخا خانخانان حسام الامرا نظام یار جنگ بهادر

نام اصلی بهادر معز میر عباس علیخان بهادرست برادر سوم جدی میر عالم در عهد حضرت غفران مآب بخطاب جنگی
و بجاگیر ذات سرفراز گشت چون آثار ترقی دولت از ناصیه اش هویدا بود در اندک حاضرباشی و حضوری
در عهد دیوانی میر عالم از پیشگاه حضرت مغفرت منزل بسعی میر عالم مشمول عواطف خسروانی گردید در جشن
سالگره خاص دریکان میر صاحب مذکور بخطاب حسام الملک و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت
سربلند شده مشهور آفاق گشت چون فیما بین بهادر معز و لوز الامرا بهادر محبت دلی از قدیم بود و بهادر مذکور

هفتصد مقطعجات خلقت خدا از سرکار پروانگی معافی گرفته جاری گردانید که همه دست بدعای این دولت بودند
آدم ترحم شعار کریم الاخلاق نادر سخاوت بسیار میکرد بوقت ارتحال زیاده از یک کرور روپیه داشته
رحلت نمودند مسجد چوک بلده حیدرآباد و مسجد مغل پوره بلده مذکور از محدثات و باقیات الصالحات
ایشان است فرزند کلان مرحوم یعنی خواجه عبدالله خان مذکور مسمی بخواجه نعمت الله خان بهادر [illegible] جنگ
خزانه دولت والد خود را بهمت خویش قسمیکه صرف کرده مشهور تر است که لک لک روپیه بنفس واحد بخشش
هم نموده صوبداری بیجاپور و سیکاکول و راجبندری و مچهلی بندر وغیره همه تعلق بخان مذکور داشت
و لصفاتهای بسیار موصوف بود خلف الیشان شکوه الدوله اقتدار الملک از تعلقات لکها روپیه و صوبداری
بلده حیدرآباد معمور بوده بعزت و حرمت تمام اوقات خود بسر بردند از آنجاکه درین خاندان اکثر صاحبزادیها
منسوب شده بودند بهمون سررشته مسعود حضرت مغفرت منزل صاحبزادی برادر خود حضرت فرید [illegible]
بهادر را در ازدواج سید علی الله خان بهادر حیدرآلدوله در آوردند چنانچه خود حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه
مغفوره مرحومه والده ماجده حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه بخواهش و خوشنودی تمام انصرام شادی
فرمودند از ان عفیفه یک فرزند مسمی به خواجه سعدالله خان بهادر بوجود آمد درین عهد میمنت مهد حضرت
بندگانعالی حضور پرنور اعلیحضرت ناصرالدوله آصفجاه خلدالله ملکه و عمره آن سررشته قدیمی را از سر نو تازه
کرده صاحبزادی برادر خود صمصام الملک بهادر را در ازدواج خواجه سعدالله خان بهادر حال در آورده
شریک محفل شاهانه گردیدند الغرض بهادر موصوف در سخاوت و آدمیت و جمیع صفات امیرانه موصوف
صاحب منصب مناسب و خطاب و علم و نقاره و جاگیر ذات سرفراز و همواره حاضر دربار جهانمدار است

## حسین یاور جنگ

ولد میرزا شاه علی بیگ نام اصلی اش حسن علی بیگ از قوم مغل است که پدر مذکورش در عهد دیوانی رکن الدوله
مدارالمهام سرکار مامور سرکردگی جوانان بار بوده در همون ایام قضا نمود دو پسر داشت یکی حسن علی بیگ

خواهی میبافت و به سبب حفظ خود سماعت کلام شریف آنجناب مینمود شخص بسیار دانا و ذهین و مدبر بود چنانچه
غلام سید خان مرحوم ارسطو جاه مدار المهام سرکار رای بلند و تدابیر احسن خان مذکور را در کلیات بسیار
بسیار پسند خاطر مینمود اگرچه صاحب علم بود اما بسیار توجه بتصوف میداشت هرچند ظاهر الوضع امرای عالمگیری
بوده لکن باطناً خداپرست و عابد بسبب سخاوت خرج از آمدنی زیاده تر داشته بمصرف میرسانید و اکثر هم
صحبت علما و مشایخین بود صاحب منصب و جاگیر هشتاد هزار روپیه ذات سرفرازی داشت والد خان مذکور
خواجه عبد الله خان مرحوم مرد ولایتی توران از مشایخین عمده آنجاست در عهد محمد معظم بهادر شاه وارد
ملک هندوستان شده چندی بحضور بادشاه مانده بعد از ان در دکن آمده حاکم مچهلی بندر گشتند
در ایامی که جناب حضرت مغفرت مآب بعد تسخیر تمامی ممالک دکن وارد مچهلی بندر شده خان مذکور و خواجه
رحمت الله خان برادر ایشان ضیافت حضور از اطعمه لذیذه انواع و اقسام نموده بالضد بهنگی باساز
سفر لاتی وغیره و ظروف چینی عمده ارسال حضور گردانید که همه خوانها و بستنها و ظروفها همه نذر حضور است
هیچ چیز مسترد شدنی نیست و ملک مچهلی بندر نیز در دست داخل سرکار کرده بوقت ملازمت چهلی نه لک
روپیه نقد بابت تحصیل آنجا که جمع شده امانت بود همه بی طلب و بغیر خبر خود بخود گذرانیده رخصت حج
بیت الله شریف خواستند حضور فرمودند که ما بدولت هم اراده حج داریم بالاتفاق باهم خواهیم رفت
و در محل مبارک رفته به صاحب بیگم صاحبه و سیدة النسا بیگم صاحبه فرمودند که دوگانه شکر بدرگاه مجیب الدعوات
بجا می آریم شما هم بجا آرند که دو فرشته برای اطاعت ما آمده اند بیگمات موصوفه عرض کردند که فرشتگان
چگونه آمده باشند خود بدولت فرمودند دو مشایخ زاده ولایت که حاکم این ملک اند بوقت ملازمت
ملک را داخل سرکار نمودند و نه لک روپیه نیز اگر اینقدر زر خطیر گرفته بالای جهاز بسمت دیگر میرفتند از ما
چه میشد که واقف نبودیم اینها صاف فرشته خصال اند تا حین حیات ایشان همواره مورد الطاف
و شریک کلیات و جزئیات بودند که مردم به راز دار آنحضرت مشهور ساختند مرد خداپرست با خبر یک روز

الغرض میر امیر علیخان که برادر جعفر یار جنگ نام آور شده بود دفعتاً از عارضه وبا در ماه ربیع الاول سنه
یکهزار و دوصد و سی و نه هجری در بست و یک سالگی که جهانی را افسوس است جهان فانی را پدرود نمود
و عاصی تعلقات گذاشته نزد مهاراجه بهادر آمد در ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دوصد و چهل هجری
تعلقه سه لک روپیه بدعت بلده حیدرآباد سپرد عاصی شد که در دیوانخانه راجه دهراج بهادر کچهری نموده
باشد و بست و دویم ماه گذشته سنه مسطور راجه دهراج بهادر تعلقه قلعه فرخ نگر بعاصی سپردند و آخر ماه مذکور راجه
مسطور یازده هزار روپیه پیشکی باستصواب خود بعاصی از دوکان کنجر راج لنگم ساهو ساکن عمده بازار دلانیده
هر سه تعلقه پرگنه نرساپور و پرگنه ابراهیم پور و پرگنه توپران برقم قریب لک لک روپیه از سرکار بعاصی محرر
اوراق سپرد کنانیدند درین صورت از تعلقداری سه سال منقضی گشت که یادفرمائی عاصی در حضور حضرت مغفرت
منزل گردید و عاصی گذاشت تعلقات مذکور در سرکار داده بارباب حضور پرنور گشته مشمول عواطف
سلطانی شد آمادر بیولا برادر حقیقی میر امیر علیخان میر باقر علیخان بماهوار دوصد روپیه موروثی سرفراز
و همواره حاضر دربار جهاندار است و دیگر برادران ایشان بمواجب سرکاری دنیار البسر می برند ✢

## جسارت الدوله جسارت جنگ بهادر

خلف محمد سعد الدینخان بهادر است جد اعلای بهادر مذکور در ولایت توران لطائفه سیت و ارادت بانمرتبه
مرتبه داشتند که اکابر و اصاغر آنجا راسر نیاز بر آستانه اعتقاد بود و همواره بخدمت میرسیدند و خدمت ها
بجا می آوردند چون از اتفاقات اراده هندوستان فرمود بان شروت و سرانجام دینوی لابدی وارد
هند گردید که مزیدی بران متصور نباشد دران اثنا چون حضرت مغفرت مآب از دهلی اراده دکن فرمود
جد بهادر معزز را بکمال اتحاد و اعتقاد در دکن آوردند که همین جا بجوار رحمت الهی پیوستند آبا و والد ماجد بهادر
مذکور خواجه محمد سعد الدینخان بهادر با سواران و پیادگان و ثروت ظاهری همواره معزز و موقر بودد

درعمر ہشت سالگی بمرتبہ بلند رسیدہ مصاحب الوقت حضور پر نور گشتہ بخدمت داروغگی فیلان سرکار قریب سی
وپنج زنجیر در تحویل خود داشت و نزد راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر نیز موافقت کلی بہم رسانیدہ حسب المصلحت
عاصی جاگیر سی ہزار روپیہ محال پداپلی وغیرہ سرکار آرا کیر و بٹی چیٹور وغیرہ سرکار ورنگل از دیوانی بنام
خود گرفتہ حوالہ عاصی نمود کہ بندوبست آن نماید بسبب اینکہ سکھان در پداپلی وغیرہ آنچنان حکمرانی
مینمودند کہ حکم حاکم پیش حکم الشان معطل بود و از دلسکھ و دیسپانڈیہ تا دہیڑان و جاران آنجا ہمہ مفروض
سکھان بودہ در اطاعت و فرمانبرداری ایشان فیمکہ میخواستند بجامی آوردند لہذا احکام عائب قرار واقعی
جاری نمیگردید چون عاصی در پداپلی با پنجاہ جوانان عرب و لست و پنج جوان دکھنی وغیرہ رفت دید کہ
راجبیر راو دلسکھ آنجا کہ مالک سی و دو پٹہ تعلقہ بودہ ہموارہ در فید اینہا مقید میماند پس عاصی بندوبست
گڑی و پرکوٹہ آنجا از جوانان خود نمودہ اول تقید کرد کہ ہیچکس از اینہا با سلاح در کچہری نہ آید و فردًا
فردًا بذاتہ حاضر شدہ عرض حال خویش نماید و لعد چند روز فیما بین اینہا چنان فتنہ انداخت کہ باہم
دشمن یکدیگر شدہ فریاد پیش عاصی آوردند روزی از یک حرکت ظلم بارسنکہ سرخیل اینہا کہ بر پیر زال
غیر کردہ بود بلوہ عام تمامی ساکنان پداپلی بر سر اینہا کنانیدہ اینہا را تاسہ کردہ بموضع کلولا جاگیر
سنگی بادشار سانید و بندوبست نمود کہ احدی ازین قوم اندرون آبادی پداپلی نہ آید پس ازین
بندوبست حکم عاصی چنانچہ باید و شاید جاری گشت و بندوبست رقم آنجا نیز قرار واقعی نشست باز
عاصی مرزاجان بیگ نائب خود در آنجا گذاشتہ روانہ قصبہ چیٹور گردیدہ در آنجا نیز لعد تردداتِ بسیار و دو سہ جنگ
با نرسنگ راو دلسکھ عمل امانی جاری نمود مردمان قدیم آنجا میگفتند کہ از وقت مبارز الملک ظفر الدولہ مرحوم
تا الآن درینجا ہیچکس عمل امانی نمودہ ہمہ نائبان سرکار و لتمدار بطین مرضی زمیندار اینجا رقم لعہد
مقرر کردہ با قساط علی السویہ میگرفتہ بودند لہذا زمینداران نمیخواہند کہ درینجا عمل امانی جاری شود
کہ فائدہ اینہا عاید سرکار میگردد و شما کہ بہزار خون ناب جگر عمل امانی جاری کردہ اند فوائد کثیرہ خواہند دید

داکثر در سواری خاصه اش میرسید و تعلقه ابراهیم پٹن از نزد راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بجاگیرش بود که همیشه
سیر رفت و سیر و شکار میکرد و در رقص ها میدید و طعام لذیذ میخورانید دو لک روپیه از محالات تکهل وغیره بابت
تنخواه سواران و جمعیت همراهی می آمد هرگاه اراده ابراهیم پٹن مینمود تا چهار روز هر روز رقص طوائفان رقاص
و زرکش و رخصت بخش و شکاره چره و باز و بحری و شاهین وغیره جانوران شکاری می بود و چون در عرس
کوه شریف با تمامی جمعیت و فرزندان و طوائفان آشنا و بیگانه و رفقای بیگانه اراده مینمود در میانه بطور سواری
زنانه خود میرفت و عاصی فقط همراه بر اسپ گران بها میماند و باقی همه را همراه امیر علیخان فرزند بزرگ خود
بتاریخ پانزدهم میفرستاد و دو میانه دیگر و زرکش و رخصت بخش بابت پنج جوان علم بردار همراه خویش
میداشت و بوقت آمدن بلده خود سوار عماری میشد و عاصی را در خواصی جا میداد و به تکلف تمام با همه جمعیت
داخل مکان خود میگردید بالای کوه مبارک شبانه روز بریانی لذیذ با سرانجام دیگر از که تمامه همه را میخورانید
وحساب شیرنی و میوه خریدی و انعامات وغیره از یکهزار پانصد روپیه کم نخواهد بود دو بار از حضور پرنور
کمال سرفرازی بهم رسیده اراده رفتن پونا بابت پنج سوار همراهی مینمود آخر الامر حضور پرنور خود بخاطر
داریش پرداخته سرفراز فرموده نشست سواران ایشان در دو بنگله صحن خلوت مبارک مقرر فرمودند
الغرض اخراجات بهادر معز الیه حدی نبود مانند او مرد خوش ترکیب زور کش با این خوش وضعی مردانه
بنظر کم آمده آنچه که مصاحبت و پرداخت آن منبع اخلاق و کرم مبذول عاصی بود بر حال هیچکس نشده معهذا
در بعضی ضروریات دو بار نقد یک یک هزار روپیه معافی بعاصی عنایت کرد که رشک دیگران گردید آخر
بعارضه استسقا بتاریخ دوم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار دو صد و سی و سه هجری روز پنجشنبه بوقت دو پهر
مرغ روح آن سید بزرگ بسیر فردوس برین خرامید شب مهمان داشته صبح بعد ادای فریضه جمعه
با کثرت و انبوه خلایق نماز جمعه نماز میت در مکه مسجد خوانده در درگاه سید بن برهنه صاحب در مقبره
بنا کرده خویش مدفون گردید پشت پسر گذاشت همین کوچ میر امیر علیخان است که بعد رحلت پدر خویش

بهادر عمر کرده سال باشد در پرداخت شفیقانه خود عاصی را پرورش فرموده با عزت و حرمت تمام نزد
خویش داشت و بکار سفارت از طرف خود نزد مهاراجه بهادر معمور نمود و برای تحصیل علم طب نزد حکیم شفائی خان
بجهت علم نجوم و رمل نزد شمس الدین خان بهادر نجومی و برای حصول علم ریاضی هیئت و هندسه وغیره بخدمت
جناب صفدر علیخان بهادر که جامع علوم عقلی و نقلی بودند خود بخانه ایشان رفته در باب عاصی سفارشها نمودند
و بر سر عاصی تقیّد بزرگانه داشتند که هر روز برای سبق سبق رفته باشد و هرگز ناغه نکند و در هر دو جلسه جشن
بسم الله خوانی میر امیر علی خان و میر باقر علیخان فرزندان خاصه خویش سوای جوره های مردانه و زنانه
پنجاه پنجاه دوشاله های کشمیری که دران ایام این مال انبرسری که دوشاله تا به دوازده روپیه بخریدی
می آید جاری نشده بود بر قیقان و متوسلان داده مجلس را بالوان مختلف رنگارنگ گردانید معهذا
در هر تقریب رسم شادی کتخدائی هر دو خلفان نکو نسب لاک لاک روپیه به اخراجات شادی درآمده
تکلفات زاید المقدور بوده حساب اخراجات آنها از همه قسم طول کلام است در طویله ایشان اسپان ولایتی
و دکهنی قریب هشتاد راس خاصه بودند که هر یک از چهار صد روپیه کم و از چهار هزار یا لفصد روپیه زیاده تر
خریداری نبوده چنانچه یک اسپ بوز نیله بچهار هزار یا لفصد روپیه از سوداگران پر شیدا معرفت
عاصی خریده بالای زر قیمت یک دوشاله و دستار هم داد و زیور طلائی که عبارت از هیکل و چندن هار
و چهار کهنکرو با قریب هفتصد عدد با هم در ریسمان منقشی با دو سموسه در آویخته بودند باشد همه از طلای
احمر خالص دو هزار روپیه به نگهداشت عاصی تیار کنانیده با دیگر سر انجام خاصه کلانتونی چار جامه وغیره بکمال
آراستگی و دستگی و پیراستگی تیار نموده سوار شدند و تا بدرگاه حسین برهنه صاحب رفتند خلقت خدا
برای دیدنش جمع شده دیدند و خوشنود گشتند که تا الآن مشهور است و یک اسپ دیگر ولایتی بچهار هزار
روپیه خریده نذر حضور پر نور نمود که در تحویل شمس الامرا بهادر در خلوت مبارک زیر سائبان اندرون قنات
یعنی بجبر بسته بودند که تا حال بود و پنج زنجیر فیل در کارخانه خویش موجود داشت که همواره در بلده حاضر بودند

وو صد جوانان بارپلٹن انگریزی وضع و روہیله‌ها و جوانان عرب و جوانان ہیر بانہ جملہ ہفتصد و پنجاه
نفر معه دو ضرب توپ ہمراه خویش گرفته بالای سید آباد چهاونی ہمہ جمعیت داشت که شبانه روز تیار و حاضر
و مستعد یکجا باشند و موضع مذکور نیز از حضور پرنور باختیارش مانند جاگیر ذات بود و امیری بوده که زبان از بیان
شجاعت و سخاوت و اشراف پروری و نجیب نوازی او قاصر صاحب اخلاق و اشفاق خوش مزاج
خوش خوراک خوش لباس صبح و شام مشغول راگ و رنگ قوالان سرکار دولتمدار و قوالان ملازم
مهاراجه بهادر نیز که برای تعلیم در واکهاڑه کلاونتان که خود تیار میکنانیدند شبانه روز حاضر بوده تعلیم میدادند خود
متوجه بوده ساعت میبود تا بوقت نماز پنجگانه تعلیم راگ موقوف شده بنماز مشغول میگشت و صبح تا ادای
ورد کلام شریف که در نه ماه تمام کلام الله شریف بدرس خوانده بود راگ نمیشد و در روزه‌های ماه مبارک
رمضان گاهی قضا نمیکرد و با خوشنودی تمام روزه میداشت و در روزه داشتن با هیچکس غصه
و بد دماغی نمیکرد و باسی کس از پیران و اقربایان و رفیقان افطار و سحر میخورد و در ایام دیگر یازده
ماه باده دوازده کس مردم آدمی طعام در وقت تناول میبود و خاصی در همه اوقات شریک بود و باورچیخانه
متعدد چهار جا طعام پخته میشد کم از پانصد روپیه ماهوار خرچ مطبخ درونی و بیرونی نبوده چراکه اخراجات
محلها بسیار بود و مثلاً دو طوائف رقاص نوکر بود نزدیکی و زیربخش دیگر فرحت بخش که هر یک را پانصد پانصد
روپیه ماهوار ماه بماه میدادند سوای این اخراجات سالگره و برطی و ملوف(?) وغیره پسران و اخراجات بالائی
از انعامات و جشنها و جلسه‌ها غیر محسوب توان گفت از زیربخش سه فرزند متولد شدند چنانچه دو تا حاضر اند
و جوان شده و یکی در طفلی از عارضه و بامردان هر دو را پنجاه پنجاه روپیه ماهوار از حضور پرنور مقرر است
عاصی مولف این تاریخ یکصد و پنج روپیه ماهوار ماه بماه می یافت و در سال تمام یک دوشاله کاشمیری و صدریه(?)
و رخت شبانه روزی تمام سال از سفید باب سیاه و آغابانی و سنجر خانی عمده و دستارهای نادر و سیلها
و تهان‌های کمخواب و مشروع و کهاتری و گلبدن وغیره عنایت میفرمود از عمر بست و چهار سالگی تا رحلت

معمور کار گردیده گذرانوقات بفراغت مینمود اما بهوری بیگم که زوجه میر مهدی مذکور نجیب الطرفین بوده
وهمواره بتقریب مهمانی بجناب حضرت بخشی بیگم صاحبه وحضرت بیوالیصاحبه در محل حضرت غفران مآب حاضر
میگشت درآن ایام دختر زائیده بعد انقضای ایام چله برای نذر در محل مبارک آمد چون درهمون روزها
مرشدزاده آفاق میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه قدم مسعود از عدم بوجود آورده هشت روز منقضی گشته
بود هر دو بیگمات موصوفه بخاطرداری بسیار بنظر نجابت وشرافت مشار الیها برضاعت مرشدزاده
موصوف معمور فرمودند که شیر دیگری تا ایام رضاعت باستعمال آنحضرت نه آمد سه پسر و دو دختر داشت دختر یکه
همشیره رضاعی آنحضرت میشد در ایام شیرخوارگی قضا نمود اما دختر دیگر مادر واجد بیگ وشاکر بیگ بود
و پسر کلان میر فضل علی که مدتی در جناب حضرت مغفرت منزل در ایام مرشدزادگی حاضر بوده ودیعت
حیات کرد بسیار شجیع بود و اندک جنون داشت بلکه بسیار مطبوع طبع مبارک ماند دومی میر جعفر علی است
وسیومی میر حسن علیخان بهادر اسد نواز جنگ است که ذکرش گذشت الغرض میر جعفر علی چندی در بلده
حیدرآباد خون کائن سرکار کرده بطرف پونا رفته ودر آنجا کارهای مردانه بنظر درآورده نزد بالو میان
که سردار نامور آنجا بود معزز و موقر اوقات بسر برد که او برابر برادر خویش میدانست وسلوک بسیار مینمود بعد
از آن چون عفو تقصیرش از حضور پرنور حسب سفارش مرشدزاده موصوف گردید در بلده آمده در رساله
شمس الامرا بهادر بهمراهی سردار الملک گهانسی میان بدرماهه چهار صد روپیه نوکر شده گذرانوقات نمود
وقتیکه جلوس سلطنت حضرت مغفرت منزل بظهور آمد حاضر جناب خداوند نعمت خود گشته بدرجه بلند
بسرفرازی خطاب خانی بهادری و جنگی و منصب مناسب و رساله سواران صرف خاص و علم و نقاره رسیده نام
نیک بر صفحه روزگار برنگاشت پس از آن بعلاقه سیدآباد که متصل عیدگاه کهنه است معمور گردید و همواره
باریاب حضور پرنور می بود و معهذا از حسن تدابیر لایقه و خرد دوررسائی خویش با مهاراجه بهادر راجه
چندو لعل نیز اتحاد بهم رسانیده جمعیت یک صد و پنجاه سواران پایگاه خود و سلحداران و علی غول

نفیر دوست در سنه یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری از عارضهٔ سوء المزاجی وباو وفات نمود یحیی سید محمد علیخان
او هم در عین نشو و نما درگذشت هر وقت که بهرام الملک در خانهٔ هر یک برای ملاقات عید وغیره می آمد از اولاد
ایشان تمام دیوانخانه آن مملو بیکشت الحال فقط یک غیرت خان باقیست بیچاره او هم زنده در گور است
فاعتبروا یا اولی الابصار

## بهبود علی خان بهادر

والد مظفر الدوله بهادر سیم جدی افتخار الملک بخشی بادشاهی از طرف مادر پسر زاده بیگم مرحومه صبیهٔ لطفی حضرت
تهنیت النساء بیگم صاحبه مغفوره که آنجناب در عهد پرورش پروریده بهادر مسطور منصوب نمودند و همواره
نظر الطاف برابر مبذول حال ایشان داشتند از ان عفیفه سه پسر متولد شده یکی صادق دلخان بهادر صاحب
منصب و جاگیر دومی ثابت دلخان بهادر که ایشان نیز به منصب و خطاب و جاگیر سرفراز بودند هر دو در عین
شباب بعد رحلت والدین قضا نمودند اما بهادر معنز یعنی بهبود علیخان بهادر صاحب منصب مناسب و خطاب
و جاگیر از حضور پرنور بهره مند اند که صنایع و بدایع خان مسطور را در باب تپنگبازی و جنگانیدن جانوران
جنگی مثل لوا و بتیر وغیره بدل منتسم است هیچکس را مقابله در آن نیست همواره مرشد زاده های بلند اقبال
با شتیاق و توجه تمام با هم شغل دارند و مبلغ خطیر صرف میفرمایند تماشای عجیب و غریب است سوای این اخلاق
و مروت و محبت و آدمیت با دوستان و محبان و آشنایان و سلوک با ارباب احتیاج قسمیکه بخان مذکور
ملحوظ موجود است کم بنظر در آمده درین سال حال سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری بهادر موصوف
تعلقداری قلعه نرناله از سرکار سرفراز شده نایب خود را روانه نموده عمل و دخل بواجبی گردید

## حرف الجیم جعفر یار جنگ بهادر کوکه

خلف میر مهدی مشهدی است میر مذکور در عهد دیوانی رکن الدوله مدار المهام سرکار بدار فرنگی بادرچیخانه [illegible]

وبراکهالو با جمعیت قریب هفتصد سوار و پیاده و بارپلٹن و ضربان توپ جنگ کرده که اکثر مردم بکار آمدند
و بعضی نجیب شهید شدند آخر کشتاریڈی وغیره مفسدان شوره پشت متحمل قطاع الطریق آن ضلع را که تمامی جا بجا
و برایا از آنها عاجز بودند دستگیر نموده بقتل رسانید امیری بود سخی بهادر قوی الجسم پهلوان موٹ دو گاڈی
پر آب را بطور سهل از دست خود میکشید در قصبه کلپاک دیوار گل سپاه را که یکدرعه عریض بوده و نهایت خشک
بیک تکان هر دو دست خود بر زمین بر انداخت که عاصی را و تمامی حاضران را حیرت تمام دست داده برابر زور
و قوت فیل کلان گفته شود مهند اسپان عربی و کاٹهیوار قریب ده راس معتمد خود را فرستاده از معدن
طلبیده در سواری خویش میداشت با جانوران شکاری باز و بحری و شاهین و جره و باشا و لیوز نهایت
شوق هزارها روپیه خرچ کرده تماشای شکار مینمود چنانچه عاصی هم اکثر همراه بوده دیده است و نیز از پتنگبازی
بسیار انس بود نجیب پرور سپاه دوست عیاش از جلسه طوائفان رقاص و جمعه حجبان و دوستان الفت
تمام داشت و سلوکها مینمود در عرس کوه شریف بتکلف تمام میرفت و خرچ زر بسیار میکرد بعد انتقال پسر خود
میر امام علی که در دوازده سالگی از هوای مخالف و باد گذشت در غم و الم او اراده بیت الله شریف نموده
از حج و زیارت مدینه منوره زاد الله شرفها معه مردمان خانه خود یعنی زوجه که خویش صبیه جوز مستقیم الدوله مرحوم
مشرف گشته چون وارد قصبه آنباجوگائی گردید از عارضه باد فالج و لقوه ودیعت حیات نمود امیر
نواز الملک بهادر بپاسداری محبت های قدیمانه بزرگانه خود متوجه شده چهار ماه در آنجا بخاک امانت سپرده
بعد از آن در زیر کوه مبارک در مقبره مستقیم الدوله که نسبت دامادیش داشت درسنه یکهزار و دو صد و چهل و چهار
هجری مدفون گشت سیومی سید غیرت خان بهادر الشان هم بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و جاگیر
قریب سی هزار روپیه و خطاب بهرام الدوله سرفراز بوده درین ایام از گهوڑ بهل در افتاده از کمر ضایع گردیده
در جنون شدید است که از خود خبر ندارد و جاگیر ضبط دیوانی سرکار شده قلعه شاه پور و دو سه موضع برای
سد رمق طفلان جاری و بحال داشته اند چهارمی تهنر علیخان بهادر که رنگین مزاج بسیار بود لطیفه گو

[illegible]

## حرف الباء بهرام الملک بهادر

خلف برهان الدوله ابن سید عاقل خان بهادر لب چاک چون لب زیرینش زخمی بود و او هرگاه بعادت معهود
خاندان خود که سادات باره را لازم و معمول است بغصه در می آمد لب مجروح خویش را بدندان میگزید که تمام
عمر التیام نیافت لهذا لب چاک مشهور گشت پس خان مذکور در عهد محمد فرخ سیر پادشاه در دهلی ملازم رکاب
سلطانی بود بعد برهمی معامله بادشاه شریک حال نواب مغفرتمآب گشته بوقت ورود دکن همراه رکاب آنحضرت
بدکن با هفت صد سواران بعزت تمام بسر برده ودیعت حیات نمود پسرش میر امام علی در عهد حضرت
غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی علیه الرحمه بخطاب برهان الدوله بهرام جنگ و بجاگیر سرحال
سرس گاؤن برار و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و بصوبداری ایلچپور سرفراز و مباهی گشته نام نیک
بر صفحه روزگار نگاشت و مدت مدید بسر برد تا اینکه مبارز الملک ظفر الدوله سفر آخرت بربست و فرخ
مرزا احتشام جنگ پسر کلان او در قلعه نرنال علم خودسری برافراشت ناچار حضرت غفرانمآب اراده
آن سمت فرمودند بعد فتح نرنال و بندوبست آنجا صوبداری ایلچپور بنام احتشام جنگ که نبیره
برهان الدوله مذکور بود تقرر یافته روانه نمودند و برهان الدوله را از ایلچپور طلبیده بقلعداری نرنال
معمور ساختند که مدتی مامور کاروبار آنجا ماند آخر بسفر پانگل از قلعداری قلعه مذکور نیز معزول گشته باز رونقی
هر کارهای سرکار مباهی گردیده در سنه یکهزار و دوصد و هشت هجری بجنت خرامید امیری بود همه افعال
و اقوال و حرکات و سکنات سنجیده و بر طبق معمول زمانه حضرت مغفرتمآب نواب آصفجاه مرحوم مغفور بودند
تا بهرام الملک بهادر میر زین العابدین بعد رحلت پدر بزرگوار خود مورد الطاف خاقانی گشته بجاگیر و منصب
هفت هزاری سه هزار سوار و پالکی جهالردار و علم و نقاره و نوبت و خطاب ملکی بهرام الملک و دولائی بهرام الدوله
و جنگی سطوت جنگ سرفراز گردیده همواره حاضر دربار جهاندار بود لکن در عهد حضرت مغفرت منزل در مصاحبت
در آمده در دیوانی میر عالم بجاگیر یک لک روپیه ذات سوای جاگیر قدیم محال کلپاک و دوصد سوار مشرف گردید

اا زنش با خود بتکلف بعضے دیگر امیران سرکار بود از پتنگ بازی نهایت شوق در هر جا که میرفت پتنگها و اسباب
آن همراه سواری خود میداشت و شکار شیر بسیار میکرد در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هفت هجری از عارضه
فالج بعالم عقبی خرامید پسرش که فرزند خلف است بعد رحلت پدر خویش امورات محوله خود را باستصواب رای
بهادر و سوناجی پنڈت از دیوانی درست کرده تعلقات را آنچه مناسب دانست معه قلعه داری قلعه نلدرگ
و قلعه دهارور وغیره بعلاقه خویش داشته بعضے تعلقات مثل بیڑ وغیره گذاشت نمود و کیل معتبر خود در سرکار
دار دولت پیشگاه خداوند نعمت بخطاب و منصب موروثی سرفراز است و بر طریقه آبا و اجداد خویش با خلاق
پسندیده و اشفاق حمیده موصوف

## انوار جنگ بهادر

خلف انوار جنگ کلان ابن مختار جنگ که در عهد حضرت غفران مآب بداروغگی باورچیخانه سرکار دولتمدار
مامور بوده اوقات عزیز خویش بکمال اعتبار و اعتماد بسر برده ودیعت حیات فرمود انوار جنگ کلان
بعد رحلت پدر بزرگوار خود بخدمت باورچیخانه موروثی از سرکار سرفراز گشته در عهد حضرت مغفرت منزل
نیز معمور خدمت خویش بوده مدت مدید بسرفرازیهای بسیار معزز و موقر مانده جهان فانی را در عین جوانی
پدرود نمود تا رحلت حضرت مغفرت منزل تعلقه باورچیخانه در انقلاب در آمده بطوریکه ماند چون آفتاب
فلک سلطنت و معدلت حضور پرنور ادام الله اقباله بجلوه تازه در آمده جهانیان و عالم عالم را منور ساخت
از راه قدردانی و قدیم پروری خلف ارجمند مرحوم مذکور را بخطاب موروثی اش سرفراز و ممتاز نموده داروغگی
باورچیخانه بمشار الیه مرحمت فرموده که حق بمرکز قرار گرفت در ینولا بکمال اعتبار و اعتماد معمور کار و بار محوله
خود است امیریست قدیم الخدمت بزرگان بهادر مذکور از وقت حضرت مغفرت مآب بالطاف شاهانه و عنایات
خسروانه مباهی و مشرف بودند و او حسب اخلاق و همت و منصب مناسب بجمیع صفات بزرگانه خویش
مشهور و همواره باریاب حضور پرنور است

بعد رحلت والد مرحوم خود باستصواب راجه خوشحال چند بهادر و راجه اوجاگر چند رای بهادر و نرنک پنڈت
در امورات متعلقه خویش بمعرفت وکلای خود از مهاراجه بهادر درست کنانیده معمور کار و بار خویش گردیده و دو
بار حاضر دربار جهاندار گشته بسرفرازی جواهر و خطاب جنگی و دولائی و ملکی ممتاز و مباهی شد و بجمیع متوسلان
و متعلقان رفقت مرحوم سلوک ها نموده بهمه جهت از خود راضی و شاکر گردانید و رعایا را نیز بخوبی شاکر
ساخت و پیشکشهای مقرری سرکار بمعرفت لکهمن گیر گوسائین ساکن قلعه کلیان موافق اقساط سرکار بلا
اهمال میرسانید و تنخواه داران سرکار را آرام تمام رقم فردًا فردًا داده ممنون نمود و بکمال ثروت ترک
چندی در قلعه تلدرک که مسکن و منشاش بود و چندی در قلعه بیڑ و دهارور وغیره مانده خبرگیری تعلقات
براسه میگرفت هرگاه دوباره حاضر دربار جهاندار گشت دو لک روپیه خرچ انعامات شاگرد پیشه وغیره
حضور پر نور و دیوانی و اهل دفاتر وغیره و قریب پنج لک روپیه نذر حضور و محلات و دیوانی گذرانید
و سلوک با احبا و آشنایان و خیرات و انعام ارباب طرب وغیره سوای اخراجات مرقومه ساخت صاحب
منصب پنجهزاری و نوبت و علم و نقاره و جمعیت سواران و پیاده های علی غول و پلاٹن بار وغیره بوده
عاصی محرر راقم این تاریخ چون در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و یک هجری اراده اورنگ آباد نموده
وارد قلعه بیڑ گشته مهمان بهادر معز شد در آن ایام سردمان خانه بهادر موصوف از عارضه زچگی بجان رسیده
بود و حکمای وسطی که معالج بودند جواب صاف داده برخاسته رفتند و تیاری قبر در درگاه کوچک ولی صاحب
هم نمودند آنوقت رجوع بعاصی کردند پس بفضل الهی آنچنان مشمول گشت که صرف جان تازه در قالب مرده
دمید نوبت خورمی بر آوازه گردید مفصل در بیان کیفیت قلعه بیڑ در باب چهارم بقلم خواهد آمد انشاالله تعالی
در جلدوی این علاج باعاصی سلوک چهار هزار روپیه از نقد و پشمینه و اسپان وغیره کردند و بالای پٹه بهوبیان
درپیش سواری خویش برای سیر اورنگ آباد فرستادند و باز بر بهون پٹه آوردند و بوقت رخصت
تا به قصبه انبای جوگائی آمده از آنجا روانه حیدرآباد نمودند الغرض امیر نواز الملک امیری بود که تکلف

نشانیده بهوای آتشبازی راسر دهانید سواران وغیره مجمع خود ها را سانیده یکبار دشناک بنادین سر داده
مجمع جاترای آنجا معه جوانان همراهی بنکر را متفرق ومنتشر ساخته نامبرده را در قلعه نلدرک آورده مسلسل
نمود بنکر بعد عاجز نالیها گفت که الحال شما در حق من بجای پدر هستند لازم است که شفقت پدرانه درباره
من مبذول دارند که نام آوری شماست ومن از حرکات ناشایسته خود توبه کردم دیگر هرگز بعمل نیارم دوله خان
گفت هرگاه شما بر اظهار خود ثابت قدم خواهند بود انشاالله تعالی شما را در بلده حیدرآباد پیشگاه خداوند نعمت
برده سرفراز کنانیده خواهم گذاشت خاطر خود مطمئن دارند چون خبر دستگیر نمودن بدراجی بنکر مفسد مذکور
براو پنڈت پردهان وعمله ایشان رسید بنهایت خوشنود شده بدوله خان تحسین وآفرین بقلم آورده نیز
اعظم الامرا ارسطوجاه نهایت خوشوقت شدند پس خان مذکور نامبرده را همراه خویش بحضور پرنور آورده
ضامن معتبر گرفته بجاه سرفراز کنانیده روانه مقام ومسکن او ساخت واو تا دم زندگی همیشه در قلعه نلدرک
نزد دوله خان بهادر حاضر میگشت الغرض دوله خان بهادر بنهایت مرد عاقل در مقدمات تعلقداری
فرد فرید روزگار بلند همت بهادر سخی رفیق پرور با همه موافق در هر رنگ برنگ آب می آمیخت در سنه
یکهزار ودوصد وسی وپنج هجری محرر اوراق چون بقلعه نلدرک نزد خان مذکور رفته ملاقات نمود
شش روز اتفاق اقامت نزد ایشان گردید هر روز تماشای شکار شیر که دران صحرا بسیار اند وهر شب
راگ ورنگ قوالان وپریرویان رقاص بود بر وقت رخصت یکهزار روپیه نقد ویک هزار روپیه راجوڑه با
دوشاله کشمیری ویک راس اسپ دکهنی نوخیز که باصطلاح دکن تجهیره گویند تواضع عالی کرده همراه میر
هاشم علی جمعدار خود معه ده سوار وچهارده جوانان بارکه در میان راسته هنگامه قطاع الطریق نابکارها
بسیار بود رخصت انصراف فرمود تا بوقت رخصت قرار داد گرفت که یکبار دیگر خود را در قلعه مذکور رسانند
که خاطر خواه سیر وتماشا کرده آید وسلوک معقول شوم در سنه یکهزار ودوصد وچهل ویک هجری رهرو راه
فنا گردیده در باغ احداث کرده خود که متصل چنچل گوڑه است مدفون گشت امیر نواز خان بهادر خلف ارجمند او

فتنه آرائی و مفسدی بسر می برد و هر گاه کسی قلعدار از سرکار وارد قلعه نلدرگ میگردید اگر موافق طبیعت
ادمی بود چندی بسر میبرد و اگر مخالفت مینمود در چند روز او را بنهایت بی عزتی از قلعه مذکور بزور دستی
اخراج کرده روانه حیدرآباد میساخت القصه چون دولخان وارد قلعه نلدرگ گردید اول وکیل چرب زبان
نزد ینکر مذکور فرستاده باظهار آورد که فدوی باینخدمت از سرکار سرفراز شده درینجا محض وابسته
شما ام اگر نظر توجه بحال من داشته میدارند در تابعداری قصور نخواهم کرد و اگر منظور نباشند [illegible] آمده ام
باز روانه حیدرآباد میشوم ینکر جواب داد که هر گاه شما بصورت محبت من مصروف هستند بخاطر جمعی و
خوشنودی تمام معمور کار و بار خویش باشند که مرا هم محبت دلی با شماست چون موسم جاترای دیول ایل
رسیده مردم اطراف و جوانب جمع شدند بروز بر آوردن صنم دولخان خبر ورود یداجی ینکر مذکور
شنیده بر فیل بزرگ سوار شده سردارخان برادر نسبتی خود را که نهایت قوی الجثه بود همردیف خویش
نشانیده اراده جاترا نمود و سواران و پیاده های همراهی خود قریب دو صد کس را فرمود که بیشتر از
راستهای متفرق ده ده کس چنان داخل جاترا شوند که احدی را خیال همراهی ما نباشد و هر وقت که
هوای آتشبازی از هر جا که بنظر شما آید مجموع با بنادیق خودها را در آنجا رسانند پس دو سه هوائی
آتشبازی بدست آدم هوشیار داده همراه خود با دو چهار خدمتگار و چند پیاده روانه جاترا گردید هرگاه
داخل مجمع شد اطراف او نظر تماشا مینمود و میگشت درین اثنا نظرخان مذکور بنظر یداجی ینکر
دو چار شده یکدیگر را شناختند دولخان از دور بالای فیل سلام ها کرده خود را نزد او رسانید و گفت
که آرزوی قدمبوسی دارم پس فیل خود را نشانید و او که سوار اسپ مادیان کلان بوده هم پهلوی فیل آمده
گفت شما بجای خویش باشند احتیاج فرود آمدن نیست دولخان دست خود دراز کرده بطرف ش
خمیده برای بغلگیری در کشش آویخته باشاره فیلبان را گفت که فیل را برخیزاند بمجرد که فیل بلند شد
یداجی ینکر که نحیف الجثه بود از خانه زین برآمد سردارخان بازوی او را گرفته بجهد کشیده پیش خویش

# امیر نواز الدوله امیر نواز الملک امیر نواز جنگ بهادر

نام اصلی اش امیر نواز خان بهادر از قوم افغانان بنی مهدوی آبا و اجدادش و پدرش دوله خان المخاطب کرار نواز خان بهادر را اعتقاد واثق بطریق مستقیمه اهل سنت و جماعت بوده چنانچه بعد اخراج مهدویان چنچل کوڑه هر دو خانان مذکور دست ارادت بدست حضرت مولوی شاه رفیع الدین قندهاری قدس الله سره العزیز داده مرید شدند و پیش از ینهم میل بطریقه قوم خویش نداشتند چنانچه جامع مؤلف را صحبت بسیار با ایشان بود دوله خان مذکور در عهد حضرت غفران مآب در رساله سواران میران یار جنگ عیسی میان بذات خود نوکر بوده در تعلقات کارهای شایسته کرده مشهور گشت از انجا که اعتقاد کلی در جناب ائمه معصومین علیهم الصلوات والسلام نیز داشت روزی بوقت گذرانیدن نذر عید بهمراهی میران یار جنگ مذکور هسته نزد ارسطو جاه بهادر عرض نمود که بروز فاتحه حاضری حضرت عباس علیه السلام یاد فرمائی این غلام هم شود بهادر معز بسیار خوشنود شده خاموش گشت و بروز پنجشنبه چوبدار خود فرستاده از میران یار جنگ طلب دوله خان نمود میران یار جنگ بکمال استعجال خان مذکور پرسید که یاد فرمائی شما چه سبب بوده باشد او بالمره کناره نمود که معلوم نیست خدا تعالی داند که چه سبب بوده باشد پس ناچار او دوله خان را همراه چوبدار ارسال نمود هر گاه حاضر شد در مکان نیاز حاضری که امیران را باریابی در آن مکان مشکل بود باد فرمودند و شریک طعام ساختند چون در چوکی بهره متصل پلنگ شخصی معتمد ذیشان نبود لبعد فراغت از طعام حاضری ارسطو جاه فرمود که دوله خان شما چوکی پلنگ ما میداده باشند و رساله یکصد سوار بنام خان مذکور مقرر شده شبانه روز حاضر میبود و با همراهیان خود نشست پلنگ میداد بعد ازان از مساعدت بخت تعلقداری ملک و تعلقداری آن معمور گشته روانه آن سمت گردید در آنجا پدآجی سنکر نام مرهٹه مفسدی با ده هزار سوار در تعلقات سرکار و در عمله آو سپذٹت پرده‌ان نیز لوٹ و غارت نموده اوقات خویش بکمال

# اعتضاد جنگ بهادر

نام اصلی اش غلام زین العابدین خان خلف سالار الملک حسین دوست خان بهادر معز در حین بودن
چینا پٹن مدراس نزد سراج الدوله والاجاه بخطاب خانی و منصب هم مشهور بود و بخدمات معمور هرگاه وارد بلده
فرخنده بنیاد حیدرآباد گردید اول نذی پار در جهازئی صاحبان انگریز بهادر فرود آمده بملاقات راجه
چندو لعل مهاراجه بهادر رسیده بسیار پسند خاطر گشت چون آثار رشد و صالحی از ناصیه اش هویدا
بود در اندک سعی بتعلقداری محالات لاکهوں روپیه فایز گشته بعد چندی بارباب حضور پرنور شده بخطاب ارادت
جنگ و سالار الدوله و سالار الملک علی التواتر والتوالی سرفراز و به منصب پنجهزاری و علم و نقاره و جاگیر
ذات وغیره و رساله سواران و پیاده ها مامور شده نام نیک در زمرهٔ امیران سرکار بر نگاشت امیری بود
است کردار راستی پسند رعایا پرور آبادان کار که گاهی شکوهٔ بدعملی اش در سرکار نرسید مالگذار دادرس
پاسداری سخن خود تا آنمرتبه داشت که گویا النقش کالحجر است همواره در فکر عاقبت مصروف صاحب سلوک
اقربا پرور در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری بعالم باقی خرامید بسیار اشخاص را که بارام تمام
تنخواه سرکار میبافتند افسوس گشت اما اعتضاد جنگ بهادر که از عالم صغر سن جلوهٔ دولت بر جبین خود
داشت بعد رحلت مرحوم مذکور قدم بر قدم بزرگان استوار کرده بان درستگی و انتظام امورات خود از
پیشگاه خلافت و از دیوانی نیز بجلوهٔ ظهور آورد که دولت تازه زینت تازه گرفته مشهور عالم گردید الیست
جوان بخت جوان سال کهن تدبیر صاحب اخلاق و سلوک با اقربا و احبا رعایا پرور دادرس عدالت پسند
که امارا از امور در عمل او میرسد در عدالت و رعایا پروری بذاته متوجه میشود سخن احدی را اعتبار و اعتماد پیش
او بدون استحقاق خود نیست اگرچه تعلقداران سرکار بانصورت پرداخت حال رعایا نمایند هیچ تعلقه
سرکار رو بکمی نه آرد صاحب منصب و خطاب و تعلقه لبت لک روپیه کار مفوض و با مورات متعلقه خود خبردار
و همواره حاضر دربار جهانمدار برادران بهادر معز نیز بخوبیها متصف ذکر هر یک علیحده خواهد آمد ۰۰

چندو لعل مهاراجه بهادر بهم مساعی جمیله بکار برده به دستور والد خویش کارهای بستهٔ خلق الله را به آسانی تمام
بر می آرد که یک عالم دست بدعاست اما همون سررشتهٔ بی نفسی بغیر تکلیف دام و درم که مشهور نزاست و دیر
عهد حضور پرنور از پیشگاه خداوند نعمت هم بجاگیر قدیم و منصب مناسب سرفراز و حاضر دربار جهاندار صاحب
اخلاق و مروت در کار خیر اهل حاجت مصروف اقربا پرور بجمیع صفات بزرگانه موصوف برادران بهادر
معز مهین پور محمد نظام الدین خان بهادر که انتظام امورات خانگی وابستهٔ ذات ایشان بوده بنهایت
اخلاق متصف دویمی محمد فخر الدین خان بهادر که اشبه تر به پدر بزرگوار خود بوده فخر خاندان خویش
است و همواره بمصاحبت مهاراجه بهادر حاضر سیومی محمد بدر الدین خان بهادر که بداروغگی باغ سید
آباد به نیابت راجه دهراج بهادر از حضور پرنور سرفراز و مدام به مصاحبت راجه موصوف مشرف و همه ها
بخطابها و مناصب ممتاز و بعواطف سلطانی بخدمات عالی علیحده علیحده مشمول عنایت اند

## اعتضاد الدوله خورشید جنگ بهادر

خلف نجمی اعتصام الملک بهادر بزرگ یعنی میر حیدر خان بهادر مرحوم منشی حضرت غفران مآب است نام
اصلی ایشان میر ابراهیم علیخان است از پیشگاه خداوند نعمت بسرفرازی خطاب و منصب و خدمت داروغگی
هرکاره ها و جاگیر موروثی قدیم و جدید و قلعه داری بهانمر سرفراز و همواره حاضر دربار جهاندار و به همه فضائل
خاندان خویش موصوف

## اعجاز الدوله بهادر

خلف رفعت الملک بهادر بزرگ است بعد رحلت پدر بزرگوار خود چندی بخودی خود گذراوقات نمود چون
رفعت الملک حال میر اکبر علیخان نیز قضا کرد از الطاف خداوند نعمت بتعلقه نادیر که علاقه موروثی ایشانست
در رساله سواران سرفراز شده به بند و بست آن معمور است امیریست قدیم که جمیع خوبیهای خاندان خود در
ذات خویش موجود دارد صاحب منصب و جاگیر ذات ممتاز

بهادر است مافوق سلیقه دیگر امیران سرکار دولتمدار است که از برآوردن جلوسهای شادیهای سرکار مثل ساچق و مهندی و سواری نوشه و تکلف جلوس لنگر مبارک حضور و دیگر لنگرها وغیره که خود بدولت و اقبال ملاحظه میفرمایند سلیقه بهادر مذکور منظر اولی الابصار می آید که چه قدر باریکیها در آن منظور است و بس

## اکبر یار جنگ بهادر

نام اصلی ایشان به بزرگ صفات محمد قمر الدین خان بهادر است بزرگانش همواره معزز بودند و او در عهد حضرت مغفرت منزل بمصاحبت و نیز باستادی خوشنویسی از وقت مرشد زادگی حسب الحکم حضرت غفران مآب به تجویز ارسطوجاه مدار المهام سرکار مشرف شده حاضر جناب می بود و بعد سریر آرای دولت بخطاب بهادری و جنگی و جاگیر ذات وغیره و منصب مناسب بر ساله صرف خاص و بخشیگیری شاگرد پیشه حضور پرنور مشرف و مباهی گردیده مشهور روزگار گشت در خوشنویسی هفت قلم مشهور و معروف ید طولا داشت خصوص در خط نستعلیق یکتای عصر بوده شیرینی حروف از قطعاتش هویدا است معهذا ذات والا ایش خیر محض بود کارهای غربا و فقرا و علما و مشایخین و اهل استحقاق هندو دکن عموماً و ممالک محروسه سرکار خصوصاً و یومیه داران و الغامداران از یکی هزار و از اندکی بسیار بل بیحد و شمار از دیوانی برآورده بغیر خرج درمی و درمی بلکه بعضی بی مقدوران را از طرف خود سلوکها کرده روانه اوطان اینها می نمود که بدعای دوام دولت آصفیه موظف اند اگر هزار سال زمانه چرخ زند همچو ایشان فرشته صفت بی نفس خداپرست بنظر نخواهد آمد هرگز در سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری که در مکان قدم رسول صلی الله علیه و آله وسلم در سجده اول فریضه مغرب جان بحق تسلیم گشته بمدارج اعلی علیین فایز شد سبحان الله برگزیدگان خدا را حال چنین است که از جانب دیگر کشش و کوشش دارند اما محمد امام الدین خان بهادر خلف ارشد مرحوم مغفور بعد رحلت پدر بزرگوار خود قدم بر قدم بزرگان نهاده در عهد حضرت مغفرت منزل که همواره بمصاحبت و مورد الطاف بوده علم و فضل و کمال در سن رشد و تمیز بمراد رسانیده مشهور روزگار گشت و نزد راجه

خلف مرحوم مذکور نام اصلی اش میر جوهر علیخان بهادر است بعد رحلت پدر خود در عهد حضرت مغفرت منزل بجمیع کارخانجات
سرفراز و ممتاز گردیده برطبق معمول مرحوم عمل کرده ضریح مبارک استاد نموده و دو سال موافق معمول سواری
هم برآورد بعد رحلت حضرت مغفرت منزل بقدر استطاعت خود روشنی هم میکند و همه امور بحال دارد اما
سواری موقوف است درین عهد از پیشگاه حضور بخطاب و منصب پدری سرفراز و به بحالی جاگیر مورد الطاف
و همواره حاضر دربار جهانمدار صاحب اخلاق کشاده مزاج عیش پسند بصفات بزرگانه خود موصوف و مشهور
روزگار است

## امیر الدوله بهادر

خلف امیر الدوله شهامت جنگ مرحوم ولد شهامت جنگ محمد طاهر خان بهادر کوکه حضرت غفرانمآب میر نظام
علیخان بهادر آصفجاه ثانی که ذکر خیرش مشهور آفاق است و امیر الدوله کلان در عهد حضرت مغفرت منزل سکندر
جاه بهادر بعد تغیری و انتقال اعظم الملک محمد عظیم خان خانسامان بسرفرازی خانسامانی حضور ضمیمه خدمت
موروثی جواهر خانه خاص سرفراز و ممتاز بوده اوقات خویش بسر برد بنهایت نفیس مزاج از آنجا که دست بیعت
ارادت بدست حضرت شاه غلام علی صاحب فرزند حضرت شاه موسی صاحب قادری داده بود در بدرجه
خلافت رسیده لهذا ترک لباس کرده منزوی گشته بعد چندی ودیعت حیات نموده رو بروی روضه منوره
آنحضرت در مقبره نواحدات خود مدفون گردید اما امیر الدوله بهادر حال در عهد حضرت مغفرت منزل بمناصب
و خدمت جواهر خانه و خانسامانی از وقت ازدیاد زوال خود معمور و حاضر کار سرکار دربار جهانمدار شده مورد الطاف
شاهانه گردید و درین عهد حضور پر نور دام اقباله نیز بدرجه قدیم به بحالی خدمات و جاگیرات قدیم کوکٹ پلی و طاهر
خان پیٹھ وغیره دیهات هزارها روپیه سرفراز ایست بسیار نفیس مزاج خوش اختلاط و پر اخلاق صاحب سلوک
با احباء و نجیب شناس قدردان کمال و اهل کمال صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار از علم و نقاره و نوبت و پالکی
جهالردار نیز سرفراز و ممتاز و مشرف است سلیقه خاندان بهادر معز که نام نامی اصلی اش محمد بدر الدین خان

بسیار در عاشور خانه بنا کرده خویش استاده میکرد که در ده شب البته از بست پله روغن سیاه کم خرچ روشنی
نمیگردید چون شب دهم سواری مبارک ضریح مذکور بر می آورد بردارندگان پنجه ها و پنجشاخه ها ئے
روشنی از عاشور خانه ایشان که متصل دروازه پل است تا اطراف گرداگرد چار منار و چوک بازار کساریٹه
وغیره سراسر راسته پهلو به پهلو پنجه ها در دست گرفته بجای خود ها تا برگردیدن ضریح مذکور و رسیدن
بعاشور خانه خود می استادند و سواری ضریح از اندرون روشنی معه هزارها خلق الله تعزیه کنان
میرفت و پیش پیش ضریح مبارک بهادر مذکور بلباس سبز جامه و دستار و دوشاله سیاه ماتمی پا پیاده
کمر بسته حقه پیچوان تکلف تمام بدست خود گرفته سینه زنان با هزاران مردم چنان میرفت که وجاهت
سیادت از چهره منوره او که سرخ و سفید رنگ بود در لباس سبز مانند آفتاب در مزرعه سبز فلک میدرخشید
و دو نقار خانه عالیشان بزرگ کربالائی نقارچیان و شهنه نوازان خوش صدا معه اسباب نوبت
و دیگر روشنی شمع بتیها و کنولها معه نقاره کلان دمامه که برهمون نقارخانه روان داشتند مینواختند.
و قریب چهار صد بهوئیان هر دو نقارخانه را دوش بدوش برداشته پیش پیش ضریح مبارک در جلو
میبردند از ملاحظه اش حالتی میگذشت که از بیان آن دل شنونده مضطر میگردید و تسلی نمییافت بغیر
دیدن آن قریب یک لک دوازده هزار فتیله معمولی روشنی در آن شب بخرج می آمد هرگاه ضریح مبارک
بر می آمد از اعلی تا ادنی از امیر تا فقیر زن و مرد بلکه طفل شیرخواره صغیر تا شیخ کبیر از حامله و غیر حامله تا پیر زال
صد ساله برای دیدن ضریح افتان و خیزان می آمدی و میدیدی از وقت احداث بلده حیدرآباد
تا الی الآن هیچ عصر باین صورت تکلفها هیچکس تعزیه برداری نکرده و نخواهد کرد معهذا بروز دنگل مرثیه
خوانی مرثیه خوانان تمامی بلده را طعام لذیذ حلیم و قورمه میخورانید و شیرنی وغیره لوازمه معمولی دنگل معه فتوه
باکٹوریهای نقره بوزن شش شش روپیه که بجای حباب در عاشور خانه نصب میکرد در روز دنگل بهر هر
جماعت یک کٹوری میداد الغرض هزارها روپیه بخرج عشره محرم و تیاری عاشور خانه و تعزیه داری امام علیه السلام

بِالْبِرِّ وَالتَّقْوٰی خالی از حسنات و عاری از برکات نخواهد بود تا زمانیکه فلاطون این خم در باده پیمای ایام ولیالیست پیمانهٔ نشاط لبریز بادهٔ مسرت و انبساط باد

## رقعه در ضلع انشا آرا ے

از آنجا که منشی تقدیر ایجاد کائنات را وابستهٔ لوح و قلم گردانید و برای افراد لیل و نهار بمداد قدرت رقم تقدیرات مثبت ساخته و بدون پای چوبین قلم اسرار درونی دورافتادگان طریق محبت حجاب خفا از روی بمیدا در رشتهٔ زلف مستورهٔ مطالب بدست دلدادگان سلسلهٔ مودت در نمی آید پس همه ذی عقول را از تحصیل آن گذیری نیست بنا علیه دل نیاز منزل چون سر بر خامه در وادی تلاش نوا سنج تمنای حصول مقصود بود شعر دلها همه در نشیمن راز ٭ بر یکدیگر اندپر تو انداز ٭ قلمهای مرسله مانند شاخهای شکیچه یک قلم صفحه خاطر را بنقوش مودت رشک بوستان گردانید و بعضی از آن بی شائبهٔ تکلف مانند نگاه عشاق در تسخیر قلمرو معانی افواج مطالب زیر حکم خود آورده از نهایت راستی و وفاق باوجود دو زبان از یک جهتی گاهی کلمهٔ دوئی از آن ظاهر نگردد و از اعتماد وش چه رقم نمایم که هزاران مطالب محول او میگردد بحجز خموشی لب وا نمیکند و از غایت عجز باوجودیکه روشش کحل الجواهر دیدهٔ بینا ست داغ سیاهی بر ناصیه کشیده سر از سجود اطاعت بر نمیدارد دُنُوْنَ وَالْقَلَمِ از شان او آیتی جَفَّ الْقَلَمُ از کتاب کمالش حکایتی است تا افراد سیاه و سفید لیل و نهار بنقوط کواکب زینت بخش صفحهٔ سپهر است عنان کمیت تیز خرام قلم از مجمرهٔ دوات بمرادات اهل زمانه بدست آن شهسوار میدان مردی و مروت باد بالنون و الصاد

## رقعه در ارسال کمان

کمانیکه در دلربای مانند ابروی خوبان جلوه نما بلکه چون هلال نو ضیا بخش دیدهٔ پیر و جوان از کمان خانهٔ عنایت باین گوشه نشین کاشانهٔ محبت رسید از ملاحظه رنگ نسبتش من حلقه بگوش مودت را حلقه وار سرگردان صنع صانع حقیقی ساخت بی شائبهٔ تکلف تیر مژگان دلبران که در تاراج خانهٔ دل عشاق

فرستاده نابه آمدنش دست بلقمه دراز میکند شوق اسپان عربی و عراقی و کاٹھیواڑی و دکهنی و نیلان
تیز رفتار بسیار و براتهام نسب و باسباب زیور مرتب سادات و حجاج و زواران اماکن مقدسه را در سال تمام هزارها روپیه
داده روانه میفرمایند و در بیت الله شریف سبیل آب دوازده ماهی مقرر نموده اخراجات آنرا هندی کرده بارسال می آرند
که مردم هشت اقالیم دعای خیر میدهند و این همه امور حسنات را محض از اعتقاد خویش برای ازدیاد عمر و دولت خداوند نعمت خود
حضور پرنور دام اقباله بحال و برقرار دارند برای حصول حسنات ذات خویش از جمله آن مرمت مسجد جامع
بلده حیدرآباد است که بعمارت او درست از سر نو تعمیر شکست و ریخت پرداخته کنگره چوبی برای احتیاط
در هر طاق و رواق مسجد مذکور نصب کنانید که حالا موجود است و صحن مسجد از آب ریزی چنان
هموار گردانید که نمازیان را هیچ جهه اذیت نیست و از محدثات آن منبع خوبیها عمارات بلند با فرش و ساند
متعدد و دو باغ دلکشا مسجد چاه چمن برسر راه کوه مبارک که خلقت خدا آب شیرین از اهل عسر و
مسافران روز و شب میخورند محظوظ میشوند و باغ دیگر در قلعچه سرور نگر با زیب و زینت مکان و اشجار
دلچسپ الغرض زبان و قلم در توصیف آن منبع کرم طاقت تحریر و تقریر ندارد شمه از آن باظهار آورد
از جمله انشاء پردازی آن مرجع کمالات فقرات چند که یادداشت بتحریر در آورد که یادگار است

## رقعه در رسید ارسال تسبیح

وسبحان الله زهی معبود حقیقی که عبادتش نتیجه ظهور کائنات و طاعتش مطیعان را سبب نجات پس ورد
تهلیلش و تسبیح همه ذی عقول را از جمله واجبات چون سهو و نسیان که لازمه ماهیت انسانیت اکثر اوقات
از آن غفلت رو میداد لهذا احباب مقدس نبوی علیه و آله و اصحابه صلوة والسلام که طبیب بیماران معصیت
کار است سبحه را بذکر یاد الهی و تازیانه نفس سرکش ساخت پس من سرگردان تیه ضلالت در تلاش آن بود که
تسبیح مسلسل مانند آیه رحمت از آسمان مکرمت شرف نزول بخشید حقا که این تسبیح اگر بدست مسبحان افلاک رسیدی
بر هر سبحه آن کواکب را نثار کردی و از مشاهده آبدارش گوهر اکتفا بحجاب نکرده در دریای عمان

که در دربار جهانمدار مانند او هیچکس چه در خوشوضعی و چه در اصابت رای و متانت خرد که همواره شریک مصلحت
کلیات و جزئیات حضور پرنور بود و چه در علم و فضل و کمال که در انشا آرائی بی مثل و بی مانند خود بوده
به نظر نه آمد اقربا پرور خداپرست اوقات معمور فرد فرید منتخب روزگار که اگر زمانه صد سال دیگر چرخ زند
هیچو اسیر بصفات مذکوره بنظر آید بلکه نه آید اما میر عباس علیخان بهادر خلف سیومی بهادر موصوف منشی
میر حیدر خان بهادر مرحوم چون از بدو شعور و ابتدای حال آثار شرادت و حوصله بلند از ناصیه عالیش
هویدا بود در عالم صغر سن هم ناپسندیده را هرگز نمی پسندید و همیشه خود با ادب می نشست و از بی ادبی
نفرت تمام داشت در عهد حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دو صد و سی و سه هجری منظور نظر خاقانی
و مشمول عواطف سلطانی گشته بداروغگی دیوانخانه عرض مکرر بتجویز آنحضرت سرفراز و ممتاز گردیده بمدارج
اعلی رسید و همیشه معتمد کلی بود و در همه باب در امورات سرکار علی الخصوص در نازدستی معامله مرشدزاده های
بلند اقبال صمصام الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر چه در وقت تغیری و روانگی ثابت جنگ رسل صاحب
وکیل انگریزی درباره طلب مرشدزاده های مذکور از قلعه بلیده براجه چندو لعل مهاراجه بهادر و چه در انتظام
مزاج آوری حضور پرنور که هرگز اقبال نمیفرمودند آنچه بهادر معز مساعی جمیله بکار آورد اظهر من الشمس است
و علی هذا القیاس در نازدستی مزاج خاص آنحضرت درباره تشخیص مرض و دوا و تجویز غذا بر طبق ایمای حکما و نیز
در احتیاط اشیاء مضره چه اندرون محل و بیرون از آن معتمد سلطانی خدمتها و جان فشانیها و نمک حلالی
بظهور آمده که تا حال مانند آفتاب روشن تر است تا رحلت آنجناب بخدمت متعلقه خود مامور بوده بجواهر گران بها
و دو شاله بیش قیمت یکهزار روپیه با کار کلابتون کشمیری بدست مبارک خاص سرفراز و مشرف و مباهی گشت و درین
عهد میمنت مهد بندگانعالی خداوند نعمت عالم پناه خورشید کلاه حق آگاه ناصر الدوله بهادر آصف جاه
ادام الله اقباله و عمره به بحالی خدمت عرض مکرر باضافه منصب و خطاب جنگی ممتاز جنگ و دولای اعتصام الدوله
و اعتصام الملک با نوبت و رساله سواران و علم و نقاره و نشان و عماری و پالکی جهالردار و عطای جواهر اعلی

جاگیر بدستور بحال و برقرار دارند اینقدر عنایت کبری موهبت عظمی در سلف هم شاید بحال کسی فدوی بظهور
نه آمده باشد معهذا امیر لبیب ذی اخلاق مروت شعار کشاده چشم ذی همت دست تبذل بدرجه دراز دارد
که احدی را بدون حصول چیزی بچیزی خالی نمیفرستد شیرین گفتار انداز طبیعت خود را برانداز طبیعت
بزرگان خویش داشته بجمیع صفات موصوف و در شکر پرداخت خداوند نعمت مشکور است چون مراتب
پرداخت بحال امیر الامرا حضور پرنور را همواره منظور نظر عالی بود لهذا جلتش بدستور و پرداخت خانزادان
فدویت نشان آنچنان لطف الطاف شاهانه بحال و برقرار است که بتحریر و تقریر نمی آید صاحب منصب
مناسب خطاب و نوبت و جاگیر وغیره بجمیع مراتبات سرداری و امارت سرفراز و ممتاز است +

## اعتصام الملک بهادر

خلف اعتصام الملک بزرگ منشی میر حیدر خان بهادر منشی حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه
ثانی نور الله مرقده نام اصلی اش میر عباس علیخان بهادر است اما میر حیدر خان بهادر منشی مذکور از بلدهٔ
خجسته بنیاد اورنگ آباد و قلعه مبارک دولت آباد که قلعداری قلعه مذکور از وقت بادشاهان تیموریه
در خاندان بهادر معز بود وارد بلده حیدرآباد شده بوقت مشیر جنگ بهادر و رکن الدوله بهادر مدار المهام
سرکار که از وقت بزرگان طرفین اتحادها داشتند باریاب حضور پرنور گشته بمساعدت طالع بلند و نصیبهٔ
ارجمند بخدمت منشی گیری حضور پرنور که پاکیزه روزگار گفته اند سرفراز و سربلند گردیده بمرتبه مصاحبت و
تقرب رسید که رشک امیران دربار شد و بلکه هم از حضور پرنور بوده صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم
و نقاره و پالکی جهالردار و بجاگیر عمده بسر حاصل نیز سرفراز گشت و تا رحلت خود معمور کار و بار خدمت خویش
بود بعد ازان در عهد حضرت مغفرت منزل چون عالم پیرانه سالی بدرجه بود که قریب هشتاد سال رسیده خدمت
دار الانشائی را بفرزند کلان خویش رشید الدوله بهادر از پیشگاه آنحضرت سرفراز کنانیده خود در عالم
انزوا در عبادت معبود حقیقی در سنه یکهزار و دوصد و سی و پنج هجری عازم خلد برین گردید میری بود

برای سکان آنجا العلما و خدام و منسوکلان هزارها روپیه هر سال میفرستاد و بتاریخ هفتم ماه محرام الحرام
هر سال سوار عماری سبز معه فرزندان واقربا شده بتبرک تمام در عاشور خانه های حسنی علم و نعل صاحب
و علم حضرت بوی الفرط اعتقاد میرفت و نذرها از نقد و علمهای طلا و نقره و دهتی ها سی طاش و غیره
میگذرانید و یکصد و بیست و یک و پنجل داده و پارچه سفید بسته آورده در هر عاشور خانه های
مذکور از دست خود در صندوق نذر نخل میهود و بسیار خیرات هر روز داشش فی آدم سه فلوس بر نذر
که هر روز جمع شوند میداد در چشم مروت خوش گفتاری قدردانی مردم خاندانی بر آن امیر عالیجاه این
زیشان ختم بوده تا حین حیات خود صوبه دار بهادر خدمات بزرگ سرکار و خطابها بامر زمرهٔ پایهٔ ذلیل
و خوار سر فراز نمودن ندادیس چون اینست که از رحلت امیر الامرا منیر الملک بهادر امارت از صفحه
روزگار خصوص از اقلیم دکن برخاسته اما بفضل الهی و از الطاف عنایات خداوند نعمت انچیکه خصایل
پسندیده و افعال حمیدهٔ خاندانی است همه در ذات سراج الملک بهادر خلف الرشید مرحوم مغفور موجود
اما القول شاعر شعر تا در نرسد وعدهٔ هر کار که هست + سودی ندهد یاری هر کار که هست انشاء الله
تعالی بروقت مقرری که در بارگاه جناب قدس ایزدی قرار یافته بلاشبه و شک بظهور خواهد آمد که نظر توجه
خداوندی همواره مبذول حال خوددار دلیکن وقت موعود رسیدن ضرور تر الغرض امیر الامرای
موصوف بتاریخ هفتم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و چهل و هفت هجری در غم والم جدائی فرزند
جگربند کلان خود شجاع الدوله محمد علی صاحب که بصفات موصوف بود و دفعتاً از عارضهٔ سوء الهضمی در عرصهٔ
سه روز رحلت نموده در دائرهٔ میر مومن استرآبادی قطبشاهی در پهلوی پسر مرحوم خویش مدفون گردید
تاریخ رحلت بهادر معز ابنیت قطعه صاحب منزلت منیر الملک + یافت اندر بهشت چون رحلت +
سال تاریخ گفت هاتف غیب + مومن پاک داخل جنت + چهار پسر ازش بودند یکی اشجع الدوله که او
مهین پور بوده از ابتدای تولد و شباب در سایهٔ عاطفت جد مادری خود میر عالم و جدهٔ خویش

که بجا انسا مانی حضرت غفران مآب سرفراز بوده جهان فانی را در سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری پدرود
نمود دومی اشجع الملک بهادر ناظم بلده اورنگ آباد او هم در همون ایام بتفاوت چند ماه ودیعت حیات
کرد سیومی که از همه نامور امیر الامرای مذکور است چهارمی امین الملک بهادر که ذکرش خواهد آمد
الغرض منیر الملک بهادر در عهد حضرت غفران مآب بخطاب ملکی و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره
و نشان و نوبت و عماری و پالکی جهالردار و خدمت بخشیگری بادشاهی که بلال کچهری مشهور است و در عهد
حضرت مغفرت منزل خدیو حق آگاه میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه نور الله مرقده چون میر ابو القاسم
میر عالم بهادر بعد انتقال غلام سید خان بخدمت جلیل القدر دیوانی خاص سرفراز و ممتاز گشت و صبیه
دومی خود را نیز بازدواج منیر الملک بهادر در آورده بجای خلف خویش در خانه خود داشته شریک
مصلحت کلیات و جزئیات نمود بعد انتقال میر عالم او خود بخدمت دیوانی و کارپردازی سرکار
دولتمدار سرفراز گردید چنانچه گذشت بعد رحلت حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دو صد و چهل
و چهار هجری بر جلوس میمنت مانوس بندگان عالی مدظله العالی خداوند نعمت بادشاه ذیجاه ناصر الدوله
آصفجاه خلد الله ملکه و عمره بحالی خدمت جلیل القدر دیوانی و خدمات قدیم سرفراز بوده بخطاب
امیر الامرای مباهی شده سر افتخار بآسمان عز و وقار رسانید امیری بود بکمال امتیاز و شان و شوکت
که در عهد خویش یکتای روزگار بوده هر کس را که نوکر میداشت دیگر طرف نگردید و در چینخانه اش
همیشه با اطعمه لذیذه گوناگون معمور اکثر باورچی ماهوار ماهی دو دو صد روپیه نوکر بودند خوش مزاج
شایسته وزارت جشن دوست سپاه پرور نجیب شناس سادات و حجاج و زواران اماکن مقدسه را که پرده
خاص بیت الله شریف آورده بودند نیز هر سال می آیند و هم سادات قلعه خیبر و امروهه را در مکان خود
داشته طعامهای لذیذ عمده شبانه روز خورانیده هزارها روپیه داده باوطان ایشان رخصت میفرمود
در بیت الله شریف و مدینه منوره و نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین و بغداد شریف زادهم الله شرفهم

ولوابازی وغیره وشطرنج وچوپڑ میدید وافسانه گویان برمعمولی خود حاضر گشته میگفتند همیشه صحبت باعلما
وفضلا وشعرا وحکما میداشت وصنایع وبدایع علمی خوب میشناخت ومیرسید وهمراه سواریش که در دربار حاضر
میشد اکثر امیران سرکار مثل نور الامرا ورفعت الملک وفرزندان دلاور الملک وغیره گرد وپیش پالکی آنش
پاپیاده میرفتند ونا سایبان روشن بنگاه سوار پالکی حقه کشان می آمد وگاهی پالکی آنش را چهتری نمی بستند
چهتری های زرتار کار مقیشی وکلابتون برسرش میگرفتند وسرانجام مقیشی پالکی او بخرج سه هزار روپیه فقط
پوشش بانس پالکی تیار میشد درباریابی حضور اکثر نقل وحکایات بیان کرده مزاج مبارک را تفریح می آورد
بعین ملاحظه حضور احدی را خلعت سرفرازی خدمت در خانه خویش میداد باحجاج وزواران وساکنان
اماکن مقدس سلوکها مینمود وزر خطیر نذر ونیاز می فرستاد ✤

## امیر الامرا امیر الملک بهادر

نام اصلی آنش بدیع الزمان خان عرف چندا صاحب از قوم نوایت ونجابت وشرافت وسلسله اهلبیت
وغیره بهادر معزز همه تا بحضرت طاوس یمنی خواجه اویس قرنی بارگاه رسول صلی الله علیه وآله وسلم میرسد چنانچه
کرسی نامه علیحده معتبر دلیل بیّنه است بجهة طول کلام باجمال پرداخت جدّش میر الملک شیر جنگ از عهد حضرت
مغفرت مآب نواب آصفجاه ونواب شهید ناصر جنگ بهادر وآصف الدوله امیر الممالک صلابت جنگ بهادر
تا ابتدای جلوس حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی بمراتب بلند وخدمات ارجمند سرفراز
شده بجاگیر عمده سرحاصل ومنصبهای گزیده معمور بوده کارهای نمایان بظهور رسانیده در ایام صوبه داری
خجسته بنیاد اورنگ آباد ودیعت حیات نمود خلف مرحوم غیور جنگ بهادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود وارد
بلده حیدرآباد گردیده بملازمت حضور درآمده باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار وخطاب سرفراز گشت
وصبیه خود را بازدواج سیف الملک مالی میان خلف اعظم الامرا ارسطوجاه درآورده اتحاد دلی بهم رسانیده
روزگار بخوبی وعزت تمام گذرانیده منوچهر جنان گزید چهار فرزند دلبند ارجمند داشت یکی اکرام الملک بهادر

مدنی که خود هم همونجا مدفون است موجود اند امیری بود زنده دل خوش مزاج لطیفه پسند سیر فکر همواره در فکر
جمع کردن فوج مصروف اراده ملک گیری تا دم زندگی داشت بذاته بهادر در عبادت الهی شب را صبح میکرد
نماز پنجگانه و نماز تهجد گاهی قضا نه میشود قرآن شریف با نماز تهجد میخواند و اوراد و وظائف فرو گذاشت
نمیکرد و در تهنیت تولد ائمه معصومین علیهم السلام نذرها میگرفت و در تعزیت لعزا میگذرانید چنانچه
تا الی الآن همون طور عاشورخانه او که در محرم بکمال تکلف با علمهای طلائی و نقرئی و برنجی وغیره استاد
میشود جهان پرور بیگم صاحبه بحال و جاری میدارند و بعده آن بیرسند در تاریخ دانی و شعرفهمی مهارت
تمام داشت شان و شوکت و صلابت و متانت و وجاهت او را احدی نمیرسید امارت بر وختم شده
سواری اسپ را در جوانی بکمال رسانیده که همه سرداران پونا نهایت پسند کردند خریدی اسپها گاهی
موقوف نکرد هر چند در ین که عمرش از هفتاد سال تجاوز کرده و جسامت بدنش غالب آمده بود سوار اسپ
نمیشد برین هم دوسه بار در سواری حضرت مغفرت منزل بالای اسپ ترکی سوار شده برای نذر سنگار یوز
تا سند تالاب کیمن گهت آمد آن حضرت بپاس پیرانه سالگی اش از بالای سد تالاب مذکور بزیر رونق افزا
شده نذرش گرفته باز بالای سد تالاب مذکور بر آمده متوجه تماشا سنگار یوز شدند نعمت الله خان
ترین جمعدار نامور که در سواری اسپ یکتای عهد بود که در یک یک روز سه هزار روپیه در عیاشی و آشنائی
چند اجی یعنی ماه لقا سالها خرج کرده و پیش بند اسپ خویش از دو شاله عمده کاشمیری مال پانصد
روپیه می بست و شفیع خان و محمد ماه و شنو شاهباز وغیره شهسواران چابک سوار استاد مجموع حاضر
بوده بوقت سه پهر روز اسپان عربی و عراقی و کاتهیواری و دکهنی روبروی خویش میگردانیدند و گاهی ناغه
نمیکرد دید و پتنگبازی دوازده ماهی جاری بوده برای پتنگبازی جاگیرها بمردمان داده بود و نیز کبوتر
بسیار دوست میداشت و هزارها روپیه خرچ کرده از مکانهای دور هر جا که بهتر پیدا میشدند می طلبید
و همیشه با عطریات میبود و شوق حقه و تنباکوی خوشبوی خمیره پسند خاطر او بوده بروز شنبه مرغبازی

ورسیدن ایشان متصل سرحد سرکار دولتمدار بکمال شعف و سرور از موضع تهنیت نگر عرف لالاکوره داخل قلعه
محمدنگر گولکنده مذکور گشته بروز ملازمت که با هشتاد هزار سوار و پیاده های بیشمار آمده بود خود را معه
جمعیت بملاحظه حضور آورده بشرف قدمبوسی و گذرانیدن نذرها حضور پرنور را در عماری چیزداری
از پونا آورده بود سوار کنانیده داخل قلعه مذکور گشتند و باز رونق افزای بلده شدند چنانچه بهادر
دلخان و سید عمر خان عرف کوهی بیگ خان و صالح محمد خان وغیره همه جمعداران منجمله نوملازمان اعظم الامرا
بودند و آنچه که تحایف و نفایس و جواهر وغیره آورده بود از انظار انور گذرانید چون دستاویز مهری خاص
و گذاشت محالات و قلعه دولت آباد و سند معافی چوتهه بملاحظه مبارک آورده خاطر همایون را مسرور و مبتهج
گردانید در جلدوی این فدویت و خیرخواهی آنحضرت اعظم الامرا ارسطوجاه فرزند ارجمند وکیل مطلق
مختار دولت آصفیه بمنصب هشت هزاری هشت هزار سوار و ماهی و مراتب و مورچل طاوسی سربلند گردانید
و تا تفویض شدن حویلی شمشیرجنگ که در چوک بلده واقع است برای سکونت ایشان در خلوت مبارک
مقام کنانیدند در سنه یکهزار و دوصد و دوازده هجری چون بهادر معز از پونا داخل بلده حیدرآباد گشت
و مزاج مبارک حضرت غفران مآب بیزر و بیک حال آورده بود شادی مرشدزاده آفاق سکندرجاه بهادر
و شادی شاهیار الملک و بهم رسم بسم الله خوانی مرشدزاده کیوانجاه بهادر از شروع سنه یکهزار و دوصد و
چهارده هجری تا رحلت حضرت غفران مآب که ذکرش گذشته بالفرام رسانیده بعد رحلت آن حضرت
تا دو ماه در فدویت و جان نثاری حضرت مغفرت منزل بسر برده بتاریخ بست و هشتم ماه محرم الحرام سنه
یکهزار و دوصد و نوزده هجری روز چهارشنبه بعارضه تپ محرقه که هشت روز بود در روضه جنت خرامید
مدت دیوانی اش بست و پنج سال و مدت حیاتش هفتاد و سه سال بوده از محی ثبات او در بلده حویلی قدیم که
درین زمان مرشدزاده بلند اقبال میر تفضل علیخان بهادر سیف الملک فرزند حضرت جهان پرور بیگم صاحبه
در همون مکان رونق افزا اند و دیگر قلعچه سرورنگر معه باغ و مقبره مالی میان متصل مکان پیر پادشاه صاحب

و سرافراز گردانیده بمبارکی و فرخی و فیروزی و نام آوری روانه حیدرآباد شوند که تا قیام این دولت
نام آوری جناب زبان زد خاص و عام اینجا باشد اگرچه اینهمه خرابی مخلص بقول خواجه حافظ شیراز شعر
صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را * که سر بکوه و بیابان تو داده ما را * از الطاف و عنایات جناب بوده
ایا این وقت احسان است و وقت تغافل و چشم پوشی و یاد آوری مافات نیست در جلدوی این عنایت
یک کرور روپیه نقد برای اخراج راه خود و دستاویز سه کرور روپیه بابت خساره جنگ کهرله معرکه
بندگان عالی و گذاشت محالات و قلعه دولت آباد که در سرکار ما آمده اند معه سند معافی چوتهه صوبه بیدر
گرفته بحیدرآباد تشریف فرما شوند که موجب نام آوری شما و خوشنودی حضور پر نور گردد و گرنه دست
خالی پیش خداوند نعمت بعد مدت رفتن چه لطف دارد اعظم الامرا ازینمعنی بسیار خوشوقت شده
خطوطهای خود بباجی راو وغیره سرداران پونا نوشته باز روانه پونا گردید و در آنجا مصلحت نموده
همه را هموار ساخته تصفیه نانا پهرنویس بعمل آورد زیرا که همین منافشه در میان بود که پهرنویس حکومت
باجی راو راضی نبوده میخواست که امرت راو را بر سر دولت نشاند هر گاه او هم راضی شد پس داشتن
نانا پهرنویس را بر کارپردازی و مدار المهامی همه را منظور بود لهذا اعظم الامرا خطوط خود و سرداران
پونا معه عنایت نامه باجی راو بالقسم اقسام فرستاده نانا را از قلعه کوکن طلبیده دخیره خود فرو آورده همراه
خویش بدربار باجی راو برده ملازمت او کنانیده تصفیه کلی با همه سرداران نموده بروز مبارک
باجی راو را بر مسند ریاست نشانیده و اول رسم تشقه از طرف حضور پر نور خود بجا آورده برطبق اقرار نانا
پهرنویس یک کرور روپیه نقد و دستاویز سه کرور روپیه حضور و سند معافی چوتهه صوبه بیدر و گذاشت
محالات و قلعه دولت آباد گرفته و یک کرور روپیه قرض ساهوکاران پونه را گرفته بود نشان بر نانا
پهرنویس داده باز از همه سرداران رخصت شده با دل خوشنود بحصول مراد و مقصود دکوچهای هشتاد و هشتاد
کرده داخل میدان حیدرآباد گاه قلعه محمد نگر گولکنده گشت بندگان عالی از ورود خبر فرحت اثر مخاطب اعظم الامرا

وغیره دیگر سرداران پونا رکهوتم راو مقرر شده بتراجی نایک موقوف گشت لهذا بسیار امورات درستی پذیر
گردید ور کهوتم راو رکهوجی بهوسله که با اعظم الامرا ملاقات کرده بود بسیار بر سر تابید آورد بعد چند روز
که در سرداران پونا تفرقه بظهور آمد دولت راو سندهیه و باجی راو وغیره مصلحت کردند و دریافتند او رسند
که این همه تفرقه و سوء مزاجی فیمابین سرداران اینجا که بهم رسیده است باعث نااتفاقی چه بوده باشد
بعد استدراک و استفهام بسیار آخر الامر بدریافت آمد که همه برهمی امورات اینجا از فتنه اندازی اعظم الامراست
اگر چند روز دیگر بگذرد خرابه بسیار در دولت پنڈت پردهان راه خواهد یافت که به هیچگونه درستی پذیر
نخواهد گشت پس بودن ایشان دراینجا هرگز مناسب نیست ایشان را روانه حیدرآباد نمودن بهتر است
دولت راو و باجی راو وغیره اتفاق کرده به اعظم الامرا گفته فرستادند که شما را علاقه بحضور بندگانعالی
است و شخصی که شما را دراینجا داشته است و خلاف مرضی حضور نموده و بسزای اعمال خود رسید و ما از همه
حال خوشنودی بندگانعالی که درحقیقت جا ما هستند منظور و ملحوظ است و متواتر از حضور طلب شما
رسیده است پس لازم است که اراده آستان بوسی حضور نمایند هیچکس مانع شما نیست بلکه بخوشی و خورمی
تمام رخصت میکنیم پس اعظم الامرا ازین مژده جانفزا نهایت خوشوقت شده از هر یک سردار پونا مرخص
گردیده بوقت رخصت اول از باجی راو ملاقات نموده او جواهر عمده و خلعت فاخره داده رخصت ساخت
و علی هذا القیاس از دولت راو سندهیه و رکهوجی بهوسله و دیگر سرداران عمده نیز مرخص شده روانه منزل مقصود
گشت هر گاه بالای دریای سینا مقام نمود وکیل نانا پهرنویس با خطوط مهری مرسله او رسید یعنی بکمال
عاجزی و الحاح تمام نوشته بود که جناب ما را از قلعه کوکن بی نیل مقصود در نفس الامر خود مقید کنانیده
بحصول مقصود خویش روانه حیدرآباد گشتند مبارک است اما هرگز مناسب وقت نیست شرط سروری
و سرداری و بزرگی اینست که تصفیه عاصی با همه اعیان و ارکان دولت و باجی راو صاحب باستصواب خود
کنانیده و ایشان را بر دولت پونا قایم کرده و عاصی را بمدار المهامی ایشان بر طبق معمول مستمر فایز

از قید محض نامناسب است وخلاف مرضی مبارک حضور پرنور در بنولا از اخبار چنان و چنین بسمع رسیده
زنهار هم چو آدم را که در دست خویش شما گرفتار باشد باز رها کردن از دانائی دانایان عصر بعید تر آینده
انجام این مقدمه بد واقعه است چون رگهوتم راو ار ایا سرداران پونا وقفیت تمام بود و نیز عظم و شان
اعظم الامرا اجمال قوت وتجمل دیده و تقدیرش بر ستایه بوده دفعتاً با اعظم الامرا ملاقات کرده حقیقت
حال بدین قالب باظهار در آورد که سرداران دربار حضور پرنور فلان فلان خطوطها در باره
عدم رهائی جناب به فلان و فلان و فلان سرداران پونا نوشته بدست معتمد خود فرستاده اند و اینقدر
قسمیکه منشای قباحت است بجناب بهتر معلوم اگر حکم شود آن معتمد را همراه نموده سه خطوط حاضر نماید
اعظم الامرا بسیار متفکر شده گفت که شما بنهایت خاطر داری او را از دین بیارند نشود که نزد مخالفان رود
که بسیار قباحت هاست انشاءالله در جلدی این خدمت سلوک معقول خواهم کرد روز دیگر رگهوتم راو
حاضر شده عرض کرد که فدوی آن شخص معتمد را بسیار بسیار تسلیها و تشفی خاطرش با میدواری بسیار نمود
معروضه او نیست که هرگاه این خطوطهای معلومه را از موافقان خود که امیدوار هزاران سرفرازیها
ساخته فرستاده اند برگشته بدیم و شریک حال جناب شوم آیا کدام سرفرازیها مبذول حال بنده خواهد شد
اعظم الامرا پرسید که آن شخص از کدام قوم است ولایق کدام خدمت او عرض کرد که برهمن متصدی است
نهایت معقول بهر خدمت عمده که سرفراز خواهند کرد بخوبی سرانجام خواهد داد تا اینکه اگر از پیشکاری سرکار هم
سرفراز خواهند فرمود میشاید اعظم الامرا بی اختیار گفت که هرگاه او شریک حال ما خواهد شد فدویت و
جان نثاری بظهور خواهد آورد انشاءالله تعالی بعد روانگی از اینجا از حضور پرنور بخلعت پیشکاری سرکار
سرفراز خواهیم کنانید چنانچه فیما بین الشان کلام الله زاده الله شرفها بمیان آمد آنوقت رگهوتم راو
ظاهر ساخت که آن شخص معتمد فدوی است و خطوطها که آورده ام اینهمه حاضر اند ملاحظه فرمایند تمامی خطوط
فرداً فرداً گذرانید از آن روز در سوال و جواب اعظم الامرا از نزد باجی راو و دولت راو سندهیه کرجی سهولیه

بیدار نشده بود از اسپ فرود آمده برای حاجت آنجا نشست و امرت راؤ اندرون دروازه قلعه مذکور
داخل شد که بهادر مذبور با چند سوار خود را برش رسانیده پرسرام بهاؤ را دستگیر نموده که متعاقب ایشان
هفتصد سوار همراهی بهادر معز رسید نه امرت راؤ خبر گرفتار شدن پرسرام شنیده از اندرون دروازه
قلعه بیرون آمده به محمد سبحان خان بهادر گفت که این نمک حرام را مسلسل نماید که مرا ناحق حیران کرده و مارا
بپونا رسانند بهادر معز بچشم و سر قبول نموده امرت راؤ را بالای فیل سوار کرده خود در خواصی اش نشسته
با جمعیت خویش روانه پونا گردید و پرسرام را در میان میانه سواری مسلسل همراه خود آورده به دروازه پیش
اعظم الامرا رسانید و او نزد دولت راؤ سندهیه فرستاد و باجی راو سندهیه بسیار خوشوقت شده بهادر
مذکور را روبرو طلبیده همه کیفیت بالمشافه شنیده انعام معقول دادند آخر کار بجای رسید که هر کس را
که گرفتنش منظور میشد به اعظم الامرا میگفتند و ایشان گرفته میرسانیدند چنانچه هری پندت بهر کیه را نیز نوبت
خورانیدن برهمنان که همه جمعیت خود را منع کرده بود که امروز کار خورانیدن برهمنان است هیچکس
برای سلام حاضر نشود معاف است پس در میدان بیرون پونا سی هزار برهمن را میخورانید و خود با یک
دهوتی برهنه اجناس خوردنی بدست خود به برهمنان میداد این خبر باعظم الامرا رسیده بدولت راؤ اطلاع
نمود و او اشاره کرد بر طبق آن جمعیت خود فرستاده در همون حال در گرفته حواله دولت راؤ مذکور
نمود بعد ازان اعظم الامرا تبدیل مقام خود کرده دو سه کروه بفاصله پونا خیمه خود نمود و کسی متعرض
حالش نشد متعاقب این متواتر جمعیت بسیار همراه مظفر الملک و سردار الملک گهانسی میان و دیگر امیران
سرکار آمده ملحق شدند و سی هزار سوار که مخفی نوکر شده بودند علی العموم متصل خیمه اش فرود آمده لشکر
عظیم بهم رسید و اعظم الامرا از انجای بجای دیگر حرکت کرده دو سه کروه بسوی دریای بیونا میل نمود
درین اثنا درکهوتم راؤ با خطوط مخالفان اعظم الامرا در باب مخالفت بهادر معز موسوم سرداران پونا
آمده داخل پونا گشت و از شان و شوکت اعظم الامرا متحیر ماند مضمون خطوط آن بود که گذاشتن غلامی را

که صاحب جمعیت بسیار است و لشکر او بر دو گروهی پونا همراه پسر او مقام دارد دستگیر نمایند اعظم الامرا جواب داد که من
غریب الدیار در دست شما افتاده بی دست و پا هستم جمعیت از کجا آرم ایشان گفتند که شما جمعیت از بندگان عالی
طلب نمایند و عرایض خود برتیه زود روانه سازند که هیچکس را خیال اینمعنی در فهم نه آید مجرد شنیدن این سخن
قریب بود که اعظم الامرا شادی مرگ شود همون آن عرایض خود روانه حیدرآباد نموده منتظر وقت
گشت حضور پرنور مجرد ورود عرایض حکم تیاری جمعیت فرموده برار و پیک را که در دو نیم روز از حیدرآباد
به پونا می آمد نزد اعظم الامرا فرستادند که بچشم خود دیده مفصل احوال اعظم الامرا العرض رسانند اعظم الامرا از
ورود برار و پیک خوشنود شده مفصل حقیقت خویش بارقام آورده طلب جمعیت بزودی تمام نمود بندگان
عالی هیبلے سیان المخاطب میران یار جنگ را و محمد سبحان خان بهادر را و موسی پیرو فرانسیس آورده موسی
ریمو را با جمعیت سه هزار سوار و هشت هزار بار اول روانه پونا ساختند و متعاقب ایشان جمعیت بسیار
قریب شصت هزار سوار و بار معه راجه راو رنبها جیونت بهادر و سردار الملک گهانسی میان و مظفر الملک
اسد علیخان بهادر و دیگر امیران و سرداران و جمعداران وغیره همه را به پونا ارسال فرمودند و قریب
هشتاد لک روپیه از قسم اشرفیها و هون ها نیز برای اخراجات جمعیت مرسله نزد اعظم الامرا بر طبق معروضه
ایشان با رسال در آوردند چون خبر ورود میران یار جنگ و محمد سبحان خان بهادر با سه هزار سوار بر دریای
سیونا رسید که از باعث عدم خرچ راه در آنجا توقف نموده اند همون وقت اعظم الامرا هنڈوی یک لک
روپیه بنام ساهوی قلعه اسه باد و سرکاره خود نزد میران یار جنگ و محمد سبحان خان بهادر فرستادند
که خرچ راه گرفته بجناح استعجال خود را دریجا رسانند روزیکه داخل پونا شدند اعظم الامرا تا آمدن ایشان
که وقت قریب سه پهر روز رسیده بود از فرط خورمی طعام نخورده منتظر بود که با هم باتفاق بعد مدت
خواهیم خورد هرگاه از دور گرد سواری ایشان بنظر آمد بیرون خیمه خود تا رسیدن ایشان استاده میدید
چون ملاقات شد هر دو امیر بالای قدومش افتاده بغلگیری نمود و نشستند و خبر خیریت حضور پرنور

ماندن ندهند اعظم الامرا نیز همو توقف رقعه به دولت راؤ سندهیه نوشته معه لعل علیخان فرستاد که نانا پهرنویس
فراری شده برای بردن من رسالدار خود را با دو صد سوار گذاشته و او تشنه کام درین شب تاریک رودن
بلطایف الحیل صبح میکنیم و شما بزودی تمام مراد گیرند هرگاه با او هر دو متفق بوده تدبیر خواهیم کرد هیچ از تدابیر
شما پیش رفت نخواهد شد و نیز اطلاع به باجی راؤ و پرسرام بهاؤ نمود هر دو گفتند که شما بفکر بجای خود باشند
که الحال هیچکس دشمن شما در یجا نیست هر چند رسالدار تشدد نمود اعظم الامرا بحیله ها در گذرانید تا اینکه بر طلوع
آفتاب نشانهای سواری و جمعیت دولت راؤ سندهیه نمودار گشت رسالدار مذکور خود بخود بمجرد دور دیدنش
فرار نمود و عربها و جوانان بارکه برای حفاظت اعظم الامرا در چوکی و پهره از سابق اطراف باغ بودند همینکه نانا
فراری شد اینها هم فرار نموده همراهش رفتند اعظم الامرا بفراغت بی ممانعت غیر باختیار خویش گردید چون دولت
راؤ سندهیه در پونا با جمعیت خود آمده از اعظم الامرا درباره نانا پهرنویس مصلحت نمود و اصلاح داد که با جمعیت
و توپخانه جلوی خود بزودی تمام تعاقب نانا نماید و دستگیر نماید که داخل قلعه کوکن نشود و خود از سندهیه
مذکور و باجی راؤ و پرسرام بهاؤ پروانگی گرفته برای تبدیل هوا بیرون پونا در میدان گهانسی رام کوتوال
خیمه نمود و سی هزار سوار مخفی در پونا نوکر داشته و یک کرور روپیه از ساهوکاران پونا قرض بمرور گرفته
مستعد و منتظر وقت خویش گشت چون سندهیه خواست که بر سر نانا پهرنویس افتاده دستگیر نماید عربان از چهار طرف
بمقابله در آمده آنجماعت بنادیق امداد نمودند که دست قوت سندهیه بر سر نانا نیفتاد و او داخل قلعه کوکن
گردید و سندهیه برگشته بیرون پونه فرود آمد طرفه تر آنکه بعد چندی فیمابین باجی راؤ و پرسرام بهاؤ
هم نا اتفاقی و سوء مزاجی بهم رسیده و او اراده کرد که امرت راؤ را همراه خود برده بقلعه جنیر رفته نانا پهرنویس
را شریک خود نموده با انگریزان موافقت کرده مجموع بالاتفاق امرت راؤ را بر سر حکومت پونا نشانیده
کارهای باجی راؤ و دولت راؤ عالیجاه را برهم و درهم نمائیم این خبر مفصل با اعظم الامرا رسید و او بسمع دولت راؤ
و باجی راؤ رسانید هر دو خوشنود شده گفتند که شما از جمعیت خود مخفی که در خیال هیچکس نیاید پرسرام بهاؤ را

نواب صاحب دولت را برای چه کار آمده بودند اعظم الامرا جواب داد که اخباریان شما حاضر بودند شاید
ذکر اسپ بهادرم شنیده اند برای گرفتن او آمده بردند دیگر هیچ کاری نبود تانا گفت نواب صاحب برای خدا
آنچه نفس الامر است بفرمایند تا تسکین خاطر شود هر چند او انکار نمود تانا از تکرار در نگذشت ناچار اعظم الامرا
گفت مهاراج خیر است راز نهفته عالیجاه را کسی میتواند که افشا نماید و خون ناحق خود از دست خویش
کند من از زندگانی خود سیر نه شده ام تانا پهرنویس قسمهای غلاظ و شداد بمیان آورده چون بسیار
الحاح نمود اعظم الامرا گفت هرگاه شما پای اقسام بمیان آورده اند ناچار یک سخن از ان دفتر سخنها میگویم
دیگر سخنان بر همین معنی تصور نمایند تانا راضی شده پرسید آن سخن کدام است اعظم الامرا گفت سخن اینست
که فکر شما است بیفکر نباشند تانا گفت چون جناب دوست من هستند و دانای عصر پس هر چه در حق من صلاح
وقت باشد بفرمایند دریغ نکنند چرا که دولت راو بنظر قوت خود باجی راو را طلبانیده اند و اعیان دولت
شریک ایشان شده قباحت را ملحوظ نمیدارند که دشمنان دولت بر دستاویز پدر ایشان در قابو و
کمین اند و من تنها تا کجا برسم هر چه در حق من صلاح وقت باشد بفرمایند که دست من بالای دستهای ایشان
قوی بود اعظم الامرا گفت صلاح وقت در حق شما همین است که بقلعه کوکن رفته با ایشان سوال و جواب
کنند اگر اینها بر طبق مصلحت شما که خیر محض دران منظور است عمل نموده خاطر خواه بندوبست شما القسم
و اقسام و بیل و نهدار نمایند بهتر اراده اینجا کنند و اگر بر صلاح شما عمل ننمایند و بر فکر و تدبیر خودها روند
پس بر کدام اعتماد ایشان خاطر جمعی شما باشد باید که شما هم انگریزان را شریک خود کرده خاموش باشند
تا از پرده غیب چه در جلوه ظهور در آید آنوقت صلاح بر مقتضای وقت است و بس تانا گفت بسیار
بهتر اما جناب هم همراه من شریک باشند او گفت ازین چه بهتر پس تانا پهرنویس قریب دو پهر شب
با جمعیت تلنگی خود که دوازده هزار عرب و لایتی بودند روانه کوکن گردید و برای آوردن اعظم الامرا
یک رسالدار مرهته را با دو صد سوار محصل گذاشت که مشار الیه را بزودی تمام همراه خود آرند در آنجا

ماندن

اموراتِ مقرری خود نموده برای آوردن باجی راو کرا و دلول بهوانی سردار ذوالفقار معتمد خود را معه
اسباب جلوس سواری نزد باجی راو فرستاد و تمامی ارکان دولت را حکم کرد که جا بجا معه جمعیت
خودها منتظر طلب سرکار برای نذرها باشند پرسرام بهاؤ و باجی راو را پیش ازین از همه کیفیت تجویز
کرده نانا پهرنویس آگاه نموده ایما کرده بود که شما بوقت عرض سواری جلوس برامروز فردا گذاشته
حقیقت حال ما فی الضمیر نانا دریافت نمایند که از غیب چه بظهور می آید پس باجی راو بجبر دعرض معتمد نانا برای
سواری جلوس جواب داد که امروز مزاج من از شب بسیار نادرست است امروز نمیتوانم که سوار شوم فردا یا روز
دیگر مقرر نمایند تا مزاج درست باشد چون مسلهٔ نانا آمده از سخن باجی راو مطلع ساخت نانا را یقین شد
که پرسرام با باجی راو آمیخته این تدبیر نموده واز همه حقیقت آگاه کرده است پس کار از دست رفت
وکار دبر استخوان هیرسد الحال فکر خویش باید کرد معهذا علاوه برین اینکه تا بودن اعظم الامرا در باغ پونا
گاهی نانا پهرنویس برای ملاقات ایشان نه آمد روزی دولت راو سندهیه عالیجاه برای سیر و شکار بسوی
صحرا رفته از متصل باغ فرودگاه اعظم الامرا گذشت موافقان اعظم الامرا که برای مطیع و منقاد محبت نمودن
سندهیه راو را زخطیر از اعظم الامرا مهجور دندو دخیل مزاجش بودند ذکر اسپ همدم بابت سوارے
سیف الملک بالی میان خلف اعظم الامرا که بیمثیل بود بارها پیش دولت راو بخوبی نموده او را مشتاق ساخته
بودند آنروز که دولت راو از متصل دیوار باغ گذشت موافقان مذکور یاد دهی تازه کرده عرض نمودند
که مهاراج اعظم الامرا بهادر درهمین باغ میباشند و اسپ همدم بالی میان نیز درهمین جا حاضر است اگر بکاید
قدم رنجه فرمایند اسپ مذکور بملاحظه و بلکه بدست والا می آید چون او در عالم ابتدای جوانی
مخمور و مشتاق اسپ مذکور بود و باهیچکس اندیشه نداشت بلا تامل اراده نمود جوانان باردعبیر
همراه مجبر آنجا آوردند اعظم الامرا استقبال کرده بر مسند نشانید و اسپ مذکور را با ساز و سرانجام لایق
داده خوشوقت روانه نمود مجبر درفتن عالیجاه بجا یک نانا پهرنویس نزد اعظم الامرا آمده پرسید که

پس بمجرد دیدن رقعه اعظم الامراء دولت راو را بر لوح خاطر نقش کالحجر گردید و یقین شد که صلاح وقت
همین است جواب رقعه با صواب داده لعل علیخان را رخصت نمود درین اثنا چند روز نانا پهرنویس
در فکر خود بوده بعد انقضای ایام سوتک مادهو راو امرت راو را بر مسند ریاست نشانیده باشرکان
خود کجی انا بجمله پرسرام بهاو بود نذرها گذرانید و چندی بزور بازوی خویش اوقات بسر برد
درینصورت فیمابین ارکان دولت اختلاف بسیار بوقوع آمده همه سرداران ذی اقتدار و معتمد و شریک
دولت راو سن سرگشته و هنگامه عظیم برپا کردند نانا مذکور نیز ناچار شده بر نشانیدن باجی راو
و بر سر دولت طوعا و کرها بظاهر راضی گردیده او را از قلعه پوناه طلبیده بیرون آبادی پونا در خیمه
فرود آورد که بتجویز اعیان و ارکان و منجمان روزیکه مقرر خواهد شد آن روز اول در دیوان بهوانی
رفته ادای رسم قشقه بجا آورده بعد ازان بر مسند حکومت برآمده نذرها بگیرد اما در باطن بشراکت
پرسرام بهاو که هر دو کنفس واحد متفق بودند چنان تجویز و مقرر نمود که هرگاه باجی راو داخل دیول
بهوانی شده ادای رسم قشقه نموده برگشته سوار پالکی برطبق معمول برآید دو هزار بهوتیان و پنجهزار
سواران عرب تیار باشند که پالکی اش را دوش بدوش مانند هوا داخل قلعه خیبر نمایند و سواران
معتمد پنجهزار دیگر متعاقب عربان برای مقابله جنگ بروند که احدی دست انداز نشود و بعد ازان
هرچه بوده باشد اما بدون امرت راو باجی راو را هرگز هرگز بر دولت نشانیدن بهیچ وجه مناسبت
ندارد که قباحت کلیات است پس درین فکر چندی به لطائف الحیل گذرانیده باجی راو را در خیمه
داشته هر روز از طرف خویش پرسرام بهاو را نزد او حاضر میداشت درین ضمن اتفاق حسنه اینکه
باجی راو پرسرام بهاو را بر امید مختاری و کارپردازی خود هموار نموده ازان خویش ساخت که باهم
بقسمیه شریک حال یکدیگر گشتند و پرسرام در باطن از نانا پهرنویس بالمره کناره کشیده برگشت و نانا را اصلا
و مطلقا خبر اینمعنی نشد درین اثنا طرفه ماجرا اینکه چون بروز مقرری که نانا پهرنویس بند و بست

[illegible]

ادبست

یا دخیل کار و بار شود و الا محالا انگریزان هم مداخلت خواهند کرد لهذا فدوی میخواهد که رشتهٔ اتحاد با ایشان
جاری شده دخیل شوند و انگریزان را مداخلت در کلیات و جزئیات ریاست گردد آینده مختار اند پس
بطرف چوبدار دیده گفت دو هزار سواران چوکی را که حاضر اند حکم رسانند که همین آن برسر بلونت راؤ رفته
او را گرفته در قلعهٔ جنیر داخل نمایند تا مقید باشد راد هو راؤ جواب داد که این رقعه جعلی است در خط من چنان
آمیخته است که سر مو تفاوت ندارد و من هرگز هرگز ننوشته ام و هرگاه تقصیر او ثابت شده باشد باید که
مرا مقید نمایند تقصیر بلونت راؤ چیست که ناحق مقید شود نانا گفت بالفعل صلاح وقت چنین است ماد هو راؤ
خاموش گشت و نانا برخاسته بخانهٔ خود رفت درین اثنا سواری و سهره شد و ماد هو راؤ متواتر
خواست که خود را از عماری بزیر اندازد و بلونت آپا نامی سردار دیگر که در خواصی بود دامن ماد هو راؤ کشیده
مانع قصد او گردید و این خبر چون به نانا پهرنویس رسانید او بست نفر خدمتگاران خود را متعین ماد هو
راؤ ساخت که روز و شب نزدیک او بوده در حفاظت دقیقه فروگذاشت نکنند روزیکه او از بام افتاد
آن روز در پتنگ بازی مشغول بود دفعتاً برخاسته متصل لب بام آمده خود را بزیر انداخت خدمتگاری
گوشهٔ دهوتی اش گرفته کشید تا پارچهٔ دهوتی قدری بدست خدمتگار ماند و او بالای فوارهٔ حوض که زیر بام
بود در افتاده بیهوش گردید عجب تهلکه بپونا بظهور آمد که تمامی خلایق در خود نبودند هر یک در فکر خویش
متحیر گشت اعظم الامرا بمجرد شنیدن این سانحه لعل علیخان را رقعه نوشته در کفش پالیش مخفی نهاده
بشاکر دولت راؤ سندهیه که از پونا بفاصله سه کروه فرود آمده بود فرستاد بدین مضمون که حالا واقعه
ناگزیر که بوقوع آمده است نانا پهرنویس را اراده آن خواهد شد که امرت راؤ را بر مسند نشانیده مختاری
کلی نماید که طفل است زنهار زنهار شما که دانای وقت اند و دست استیلا دارند هرگز قبول نکرده باجی راؤ
را که سن تمیز دارد و لایق ریاست است بنشانند در نتیجه های بسیار اند و فواید خلق الله و خوب در میزان
خرد سنجیده بفهم و ادراک آرند که رئیس بخودی خود باشد نه بدست دیگری گرفتار آینده اختیار دارند

و در مجلس شما جشنها ببینیم و در سواری دسهره وغیره همراه رکاب باشیم و تفریح دل خود سازیم نه اینکه مار الحجر نسبت
کرده اینها بچه طور در زمین میکاشتند و چگونه درو میکنند و اگر فی الواقع ما دشمن شما هستیم باید که مار القتل رسانند
والا نه فکری کنند که ما و شما باتفاق در یکجا بسر بریم پس رقعه را باصلاح و صحابت بلونت راو که همراز ایشان
شده بود بماد هو راو رسانید ماد هو راو رقعه را خوانده جوابش بدستخط خود نوشته فرستاد که انشاء الله
تعالی قسمیکه نوشته اند بندوبست آن کرده طلبیده میشود خاطر خود جمع دارند چون جواب باصواب
به باجی راو رسید از فرط اشتیاق بسر بردن وقت آنا فانا قلمدان خویش طلبیده رقعه جوابی را بر آورده
میدید و خوشحالی ها میکرد و تفریح مینمود خدمتگاران نانا پهرنویس که متعین اخبار باجی راو وغیره بودند هر گاه
اینقدر اشتیاق آن را بر رقعه دیدند با نانا پهرنویس اطلاع کردند عجیب رقعه بدست باجی راو صاحب
آمده است که هر وقت بکمال اشتیاق آن را بر آورده می بینند و خوشوقت میشوند نانا گفت
بهر طور که بدست آید آن رقعه را بمن برسانید تا خوشنود سازم روزی خدمتگاری آن رقعه را بدست
نموده دست بدست بنانا پهرنویس رسانید او دید که رقعه دستخطی خاص ماد هو راو سوای بلونت است که
در جواب باجی راو نوشته فرستاده اند روز دیگر نانا رقعه را گرفته حاضر دربار گشته بعد عرض مقدمات
بسیار عرض نمود که مهاراج چیزی به باجی راو صاحب نوشته فرستاده اند در کدام مقدمه نوشته باشند
فدوی را هم خبر باشد ماد هو راو جواب داد که مارا با باجی راو چه کار و چه علاقه که رقعه بازی کنیم او باز عرض کرد
که البته نوشته باشند اگر رقعه خاص بجنسه بملاحظه رسد آنوقت معروضه فدوی صحیح خواهد بود ماد هو راو
گفت البته پس نانا پهرنویس رقعه بجنسه بدست ماد هو راو داده عرض کرد که فدوی را با پسران رگهناته راو
هیچ عداوت نیست آنها مالک این دولت اند و معامله جناب قسمیکه شده است بجناب بهتر هویدا است
و آنها نیز خوب میدانند معهذا رگهناته راو انگریزان بندر مبئی را چوتهه یعنی چهارم این ممالکت نوشته
داده اند دستاویز نزد صاحبان انگریز موجود است هر گاه احدی از اولاد او بر مسند ریاست نشیند

مرومند اعظم الامرا کمال استعجاب شده متحیر ماند و نیت دعا خوانی هم همین بود که انقلاب رئیس اینجا شود تا رهائی ما گردد که بدون تبدیل حاکم و اختلاف فیما بین اعیان و ارکان صورت رهائی ما معلوم او تعالی شانه که بر همه شئ قادر است بر طبق مدعای ایشان بظهور آورد القصه بمجرد رسیدن خبر افتادنش نانا پهر نویس دست و پا گم کرده گفت که ای مردمان بدانند که ریاست پونا العبد یکصد سال امروز جواب داد دیگر امید عروج دولت نیست روز بروز در انحطاط و نزول خواهد بود پس همونوقت سوار پالکی آمده دید که مادهو راؤ بالای فواره حوض افتاده گلدسته او در پهلو در آمده تا بجگر رسید همون حال او را برداشته اندرون بردند چون بسیار آواز گریه و زاری و نوحه و بیقراری بگوش او رسید یکبار چشم کشاده به نانا پهر نویس گفت آنچه که شما خواسته بودید مراد شما بر آمد الحال بفراغت تمام حکمرانی کنند که هیچکس مزاحم حال شما نیست و روح او پرواز نمود نانا پهر نویس بعد گریه و زاری بسیار اشتهار سلامتی مادهو راؤ و داده دو روز نعش او را داشته آنچه که منظور ش بود بند و بست آن نموده بوقت کدام از شب آتش داد که احدی را آگاهی نشد و در فکر نشاندن رئیس دیگر مشغول گشت حقیقت اینکه باجی راؤ و چمنا آبا از یک مادر بودند و امرت راؤ از مادر دیگر بوده و این هر سه پسران رگناته راؤ معروف راگهوا اند که نانا پهر نویس این هر سه را در قلعه پونا در مقید داشته بلونت راؤ نامی معتمد خود را با دو هزار سوار بر سر حفاظت ایشان گماشته بود و مشهور است که مادهو راؤ متوفی پسر زرگری بوده چون نراین راؤ برادر زاده راگهو رئیس پونا بود و اولاد نداشت و زن او بوقت کشته شدن او یعنی نراین راؤ حامله بود و دختر زائیده کارکنان محل و خدمش را در خانه زرگری که همونوقت پسر زائیده بود انداخته پسرش را آورده مشهور کردند که زن نراین راؤ پسر زائیده است و او را در مهد پرورش و پرداخت پروریدند و بر مسند ریاست نشانیده رئیس مستقل ساختند اتفاقاً روزی باجی راؤ رقعه بدست خود نوشته بمادهو راؤ بسر لونت فرستاد بدین مضمون که ما و شما برادریم و ما دشمن دولت شما نیستیم بلکه میخواهیم که همراه شما بوده سیر کنیم

بلند شد اعظم الامرا بالای دست راست او آمده نشست و باهم استفسار خیریت نموده باندان رخصت گرفته
روانه گردیده داخل خیمه خویش گشت و از آنجا کوچ بکوچ روانه پونا شده در باغ کهنه خراب که مقرر کرده بودند
فرود آمده یکهزار جوانان بارلیتن انگریزی وضع و یکهزار جوانان عرب و ولایتی گرد باغ مذکور برای
حفاظت ایشان نشانیده چندین آدمان خدمتگار و فراش وغیره شاگرد پیشه و چند مردمان
هم صحبت مثل حافظ یار جنگ و سمعیل یار جنگ و لعل محمد خان و نعمت علیخان و رحمان نواز جنگ و رفیق یار جنگ را که دران
وقت بی مقدور بغیر منصب و خطاب بودند جمله قریب یکصد نفر مقرر کردند که سوای اینها دیگر هیچکس را
اندرون رفتن ندهند و هر کس که بیرون آید یا اندرون رود تلاشی گرفته بغیر کاغذ و قومه چیز دیگر
را ممانعت نه کنند بندگان عالی حضرت غفران مآب از قلعه کهرله بعد رفتن اعظم الامرا به پونا بکوچهای متواتر
داخل بلده حیدرآباد گشتند و ممتاز الامرا و راجه شام راج رای رایان را پیش دست خود کرده متوجه
امورات جزئی و کلی سرکار خود گردیدند و اعظم الامرا تا قریب سه سال در همون باغ اوقات خود بسر برد
و هیچکس بغیر یاد و خبر ایشان نرسید و هیچ صورت رهائی باسباب ظاهر بادراک و فهم نمی آمد تا اینکه ایشان
ورد دعای سیفی شروع نمودند و آب دعا خوانده درمیان درخت کوٹ خشک انداختند باین
امید که اگر در عرصه بست روز این درخت خشک شاخ سبز برآرد دیگر بست روز محنت قوی کرده مراد
چله رسانیده بمقصد خویش کامیاب خواهم گشت پس شروع در خواندن دعا نمود چنانچه در عرصه بست روز
درخت خشک کوٹ با وصفیکه از چندسال چه بهایش باران خورده بوسیده شده بودند شاخ سبز تر
و برگهای تازه برآورده قدرت کامله قادر مطلق جلوه ظهور در آورد و مردمانیکه ازین معنی آگاه بودند شکر
الهی بجا آورده امیدوار برآمد حاجات گشتند پس اعظم الامرا با دل قوی امیدوار افضال ایزدی
گشته ترک حیوانات نموده بست روز دیگر بطهارت تمام و صدق کلام چله را باتمام رسانیدند گویند روزیکه
چله ایشان تمام شد یکپاس روز برآمده دفعتاً هرکاره خبر آورد که سیونت مادهوراو از بالای بام افتاده

آن ناقباحت فهمان نمیدانند که کار از نامردگی شما باین صورت بالعکس صورت گرفت وگرنه اگر بفضل الهی
تقدیر موافق تدبیر میگشت آنوقت تمامی مملکت دکن از دریای نربدا تا دریای شور در سرکار دولتمدار
می آمد جاگیر اعظم الامرا میگردید افسوس هزار افسوس چرا که اسد علیخان بهادر مظفر الملک و منصور الدوله
بهادر متواتر عرض کنانیدند که باقبال خداوندی فتح روبکار است اندک کمک بایان برسد و حکم حضور
علی التواتر به تشدد تمام صدور میبافت که فلان و فلان کمک مظفر الملک بهادر نمایند وایشان
صریحا چشم پوشی کرده بآن حد رسانیدند که بهادر مذکور زخمی شد و منصور الدوله در میدان جنگ
زخمها برداشته در افتاد و لعل خان بهادر باسعد و چند حملهای بسیار کرده لباس سرخ شهادت
پوشید و وزیر خان بهادر بیان خورده بکار ولی نعمت جان در باخت و معامله جنگ بالعکس گردید
مصرع وای بر جان سخن تا بسخندان نرسد ۱۲ هر چند حضور پر نور برای رفتن بهادر معزز راضی
نشده فرمودند که فردا بمقابله بر آمده خواهد شد آن نمکخوار خیرخواه اندیش بمبالغت پیش آمده
عرض کرد که ملال خاطر نصیب اعدا باشد غلام در عرصه یک دو روز تصفیه ایشان کرده حاضر دربار میشود
هرگز قصد دیگر نباید فرمود که معامله خود بخود دست بسته برطبق مراد آمده است خود بدولت و اقبال
با چشم گریان اعظم الامرا را روانه لشکر راو پندت پردهان فرمودند چون قریب لشکرش رسید نانا پهر
نویس با پنجهزار سوار سه کروه پیشتر باستقبال آمده در میان هر دو سوار بها شامیانه استاد کنانیده
فرود آمدند و باهم بغلگیری نموده نشسته باستفسار خیریت طرفین پرداختند اعظم الامرا پیش از ورود
تا نانا پهر نویس بفوجدار فیل خود تقید بلیغ نموده بود که هرگاه فیل سواری نانا پهر نویس برابر و محاذ
فیل سواری من آمده بایستد و خواهند که برابر من بنشانند تو آنقدر بحیله نامعلوم مکث کن که فیل او
بعد نشستن فیل او بنشیند فیلبان بهمون طور بعمل آورد اینمعنی در مرتبه ها کمال عالی منصبی است
اول حرفی که بر زبان نانا مذکور برآمد این بود که نواب صاحب کرور روپیه شما هیچ بکار نه آمد

بجز انکه

ونیز تعمیر چار منار که گویا از سر نو بآرایش و پیرایش تمام در آورد چنانچه ذکرش در آخر احوال سلاطین قطبشاهیه
بتحریر آمده است و چاه‌ها و عمارات دیگر و باغات علیحده ایزد تقدس و تعالی جل شانه آن مهر سپهر سلطنت
وکامرانی و آن نیر اعظم برج فلک جهانبانی را از فضل و عنایت خویش دو فرزند جگر بند ارجمند عطا فرموده
آن دو گوهر دریای حشمت و شوکت و آن دو جوهر شمشیر شجاعت و کان سخاوت و آن دو شیر میدان
جلالت و ایالت یکی آفتاب و عالمتاب فلک سعادت و اقبال که عالم عالم از ذرات نور عالم فروزش
بهزاران نور نور علی نور منور است یعنی جناب میر تهنیت علیخان بهادر افضل الدوله بهادر آدام الله
اقباله و عمره و دویمی ماهتاب جهانتاب سپهر ابهت و اجلال نیر اعظم برج دولت فلک عرش تمثال که جهان
جهان از ضیای فروغ بخشش مانند تاب ماهتاب جلوه گر اعنی جناب میر جهانگیر علیخان بهادر
روشن الدوله مد الله عمره و قدره و منزلته او تعالی شانه بفرط الطاف خویش هر دو نیرین را در حفظ
وحمایت خود زیر سایهٔ عاطفت والدین بعمر طبیعی خضری و حشمت سلیمانی رساند بیت

دعا کرده ام از سر عجز من :: فلک گوید آمین ای ذوالمنن

## باب سوم

در ذکر احوال وزیران و امیران و سرداران و منصبداران دربار جهانمدار آصفیه دام اقباله و نیز در احوال
فقرا و علما و فضلا و حکما و شعرا معه اشعار الشان و منجمان هیئتی و رمالی و خوشنویسان و حفاظ کامل القرات
شیرین مقال و سرداران قوم افغانان سنت و جماعت و افغانان قوم قایم خانی و جهدوی و نیز
اندازان صناعت شعار و برق اندازان قدر نهاد و جمعداران قوم عرب و سندی و سکهان
و ذکر سرداران رسالها و طرز ولایتیان رومی و انگریزی و کمیدانان پلاٹنهای بار و سرخیل توپخانه
آتشبازو شتر نالان برق کردار و خاص برداران قدر انداز و ذکر شاگرد پیشه سرکار دولتمدار از
چوبداران و خدمتگار و فراشان و باربرداران وغیره همه ملازمان سرکار فلک اقتدار

بال مکند بخطاب راجه بالمکند بهادر و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و پیشکاری تمامی جمعیت
صرف خاص از سواران و پلاٹنهای بار و عربان و پیادگان وغیره و دیگر تعلقات لکهار و پیه سرکار
مختار و بجاگیر ذات و جواهر عمده سربلند و رای لکهن لعل بخطاب راجگی و منصب مناسب و بحالی خدمت
عرض و معروض دیوانی و جاگیر و جواهر مفتخر و رای اسونت راؤ بخطاب راجگی و بحالی خدمت وکالت
جمعیت عربان ملازم سرکار علاقه دیوانی و تعلقات بهره اندوز و رای منو لعل بخطاب راجه منو لعل بهادر
و بحالی خدمات و تعلقات و منصب هزاری هزار سوار و علاقه خانسامانی و جاگیرات محلات سرکار و بجاگیر
ذات و علم و نقاره و سواران و جواهر نامور و رای رنگ راؤ بخطاب راجگی و بهادری و منصب هزاری
هزار سوار و جواهر و تعلقات و خدمات لکهو کهار و پیه سرکار و علاقه جمعیت پلاٹنهای چهار ده هزار جوانان
بار موسی ریمو از درالدوله و سرگردگی سواران رساله های مهدویان و دیگر جمعیت عربان وغیره و جواهر
سرفراز و سونا جی پنڈت بخطاب و منصب و بحالی خدمت پیشدستی دفاتر وغیره صوبجات علاقه راجه
رایرایان و مختاری کارخانجات محول الیشان معمور و بجواهر سربلند و رای چونی زنکراؤ بخطاب و منصب
مناسب و خدمات معمولی و شرف باریابی شبانه روز و پذیرائی عرض و معروض در حضور پر نور و جواهر
مفتخر و رای لچهمن داس بخطاب و منصب و خدمت دفتر و تعلقات عزت اندوز و فرزند سید نور الاصفیا
صاحب بخطاب قادر جنگ و منصب و بجاگیر ذات و جواهر مباهی و ممتاز و خلف نور الامرا بخطاب
علی یار الدوله بهادر و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و جاگیر و رساله سواران
و جواهر و ممتاز و حسین دوست خان بهادر سالار الدوله بخطاب سالار الملک و منصب پنجهزاری دو هزار
سوار و علم و نقاره و بحالی تعلقات لکوکهای سرکار و بجاگیر ذات و صفات و جواهر معزز و خلفان بهادر
مذکور غلام زین العابدین خان بهادر بخطاب اعتضاد جنگ و به منصب هزاری هزار سوار و علم و نقاره
و جاگیر و جواهر نامور و غلام عسکری خان بهادر بخطاب شیر افگن جنگ و غلام حسین خان بهادر بخطاب

وجواہر وجاگیر قدیم وجدید بہرہ مند وعلی اللہ خان بہادر بخطاب حیدر الدولہ ومنصب پنجہزاری سہ ہزار
سوار وعلم ونقارہ ونوبت وجاگیر وجواہر مشرف ومحمد سعد الدینخان بہادر جسارت جنگ بخطاب جسارت الدولہ
وبمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار وجاگیر وجواہر مباہی وخلفان بہادر مذکور بخطاب عظمت جنگ
ودیگر بخطاب عزیز جنگ ومنصب سہ ہزاری مفتخر وصف انگن جنگ بہادر خلف سلطان میان بخطاب
سلطان نواز الدولہ ومنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار وعلم ونقارہ ونوبت وجواہر وبحالی جاگیرات و
تعلقات قدیم وجدید بشہر وسیف جنگ بہادر بخطاب امجد الدولہ ومنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار
وعلم ونقارہ ونوبت ونشان وجواہر وجاگیر قدیم وجدید مشہور تر وسردار علیخان بہادر بخطاب
علی یاور جنگ ومنصب ہزاری ہزار سوار وعلم ونقارہ وجاگیر قدیم مثالا وجواہر معزز ورونق علیخان
بہادر بخطاب شاہیار الدولہ ومنصب چہار ہزاری چہار ہزار سوار وجاگیر وجواہر ویوسف مرزا بخطاب
ظفر الدولہ ورسالہ شیر بچہ ہا وجاگیر ذات وجواہر وبرادران بہادر مذکور یکے بخطاب احتشام جنگ ودیگری
بخطاب ظفر مآب جنگ وسیومی ثابت جنگ ومنصب سہ ہزاری ہزار ہزار سوار نام آوردا بن صاحب
بخطاب مرزا شمس الدین خان بہادر ومنصب ہزاری ہزار سوار ولشرف باریابی دربار معزز وراجہ
او جاگر چند بخطاب رای بہادر ومنصب ہفت ہزاری پنجہزار سوار وعلم ونقارہ ونوبت وبحالی خدمات وتعلقات
قدیم وجدید وجاگیرات موروثی وجواہر گران بہا سعادت اندوز وراجہ رام پرشاد بخطاب لالہ بہادر
ومنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار وجاگیر وجواہر ممتاز وراجہ موتی پرشاد بخطاب کیرت بہادر ومنصب
سہ ہزاری ہزار سوار وجاگیر وجواہر وراجہ انجنی پرشاد بخطاب پرتاب بہادر ومنصب سہ ہزاری ہزار سوار
وجاگیر وجواہر وراجہ بود پرشاد بخطاب راجہ کرن بہادر ومنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار وعلم ونقارہ بخدمات
وجاگیرات وجواہر مشرف وراجہ جی رام رائے بخطاب رایرایان بہادر وباضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار
وعلم ونقارہ ونوبت قدیم وبحالی خدمات دفاتر صوبجات وتعلقات وجاگیرات وجواہر ممتاز ورلسٹے

عبارت از آوردن جواهر وجوڑه های عمده باتکلف وجلوس نوبت ونشان وغیره است در دولتخا
صاحبه ممدوحه موصوفه داخل گردید تا مدت مدید در بهر شادی جشنها وخورمی ها روز وشب جاری
چشم تماشائیان را لبریز تفرج وتعشف زینت داده درین جشنها اکثر افرباوامیران ومنصبدا
سرکار بخطابها ومنصبها وجواهر وجاگیرات وتعلقات وخدمات معه دیگر سرفرازیهای نوبت وگهڑیال و
جهالردار سرفراز وممتاز ومشرف گشتند چنانچه از فرزندان امیر کبیر محمد رفیع الدین خان بهادر بخطا
عمدة الملک ومنصب شش هزاری چهار هزار سوار وعلم ونقاره ونشان ونوبت وجاگیر وجواهر وغیر
ومحمد سلطان الدین خان بهادر بخطاب بشیر الملک ومنصب شش هزاری چهار هزار سوار وعلم ونق
ونشان ونوبت وجاگیر وجواهر بهره مند ومحمد بدر الدین خان بهادر بخطاب معظم الملک ومنصب پنج
سه هزار سوار وعلم ونقاره ونوبت ونشان وجواهر وجاگیر وغیره ممتاز ومحمد رشید الدین خ
بهادر بخطاب اقتدار الملک ومنصب پنجهزاری سه هزار سوار وعلم ونقاره ونوبت ونشان وجاگیر وجوا
نامور وسراج الدوله بهادر باضافه منصب وخطاب سراج الملک وجواهر وبحالی جاگیرات وغیره شرفا
گرگذشت وخضر خان بهادر بخطاب رستم خان بهادر وباضافه منصب پنجهزاری دو هزار سوار و
نقاره ونوبت وبحالی جاگیرات وجواهر وغیره ومحمد اعظم خان بهادر بخطاب شاه نواز الدوله وبه منص
چهار هزاری هزار سوار وعلم ونقاره وبحالی جاگیر وجواهر واحمد خان بهادر بخطاب مستعد جنگ وم
سه هزاری هزار سوار وعلم ونقاره وبحالی جاگیر وجواهر سلیمان خان بهادر بخطاب بی بها جنگ وبه منص
سه هزاری هزار سوار وعلم ونقاره وجواهر وجاگیر ومحمد خان بهادر بخطاب مختار جنگ ومنصب سه
هزار سوار وعلم ونقاره وجاگیر وجواهر وهمت خان بهادر بخطاب استقامت جنگ ومنصب سه هزاری
سوار وعلم ونقاره وجواهر وجاگیر سرفراز وسربلند وسعادت اندوز ومحمد برهان علیخان بهادر که
بخطاب سبقت مآب جنگ باضافه منصب چهار هزاری از سابق ودو هزار سوار وعلم ونقار

هر کس که رخنه در دین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم خواهد انداخت بهین معاد در قهر الهی خواهد افتاد
الحق یعلو و لا یعلی علیه فرموده اند معهذا چون او تعالی شانه بندگان عالی را از بندگان خود استنباط
کرده بمدارج سروری و سرداری و فرمانفرمائی و کامرانی سرفراز و ممتاز فرموده است هر کس که خروج بالای
برگزیده او خواهد کرد بسی انجام کار نخواهد رسید القصه بعضی مردمان میگویند که مرشدزاده موصوف دو شتر
ماده را آماده تیز روی و دور رسانی ساخته تیار داشته بودند که بوقت ضرور بکار آرند اما در همه باب
اَلْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَهُوَ الْعَلِیْمُ الْخَبِیْرُ از آنجا که اَلْخَبَرُ یَحْتَمِلُ الصِّدْقَ وَالْکِذْبَ فرموده اند لهذا حقیقت
امر را بخدای علیم و کریم سپرده آنچه بگوش رسید بتحریر در آورد و کیفیت حال غلام رسول خان پسر
الف خان مرحوم که یکهزار و یک صد ضرب توپ نو با وجود بودن توپهای سابق تیار کنانیده و هزارها روپیه
در خرج باروت صرف نموده و سر یک اک روپیه از چیناپٹن مدراس طلبیده اینکه چون حال بدین منوال
باوراک صاحبان انگریز بدریافت در آمد چندی مهلت داده بعد بندوبست مبارز الدوله بهادر
دفعتاً جمعیت پلاٹنها از کڑپه وغیره بسر کرنول فرستاده سوال نمودند که قلعه را برای ملاحظه صاحبان
انگریز که تازه وارد اند خالی کرده دهند غلام رسول خان بمجرد دریافتن قلعه را خالی کرده در زهره بیٹهه
با جمعیت عربان و روهیله ها قریب هشت صد نفر فرود آمد و یکبار جمعیت انگریزی بر سر انها آمده گوله را
از توپها سر دادند پس فیما بین روهیله ها و عربان و جمعیت انگریزی جنگ صعب بوقوع آمده هر دو جانب
مردم بسیار کشته شدند آخر غلام رسول خان را در میانه سوار کنانیده به چیناپٹن بردند در اثنای راه
چپاده خان مذکور بجهت اینکه در میان مذهب صاحبان انگریز خواسته بود که در آید شاید باین وسیله باز
مرا بر سر حکومت نشانند بر نصیحت آمد او ناخوش شده دشنام دادن گرفت بمجرد دادن دشنام چیله
مذبور که از طرف زن خود که خان مذبور بتصرف خویش از راه زبردستی آورده بود داغ بدل داشت جمدهر اجل
حواله اش نمود که کارش باتمام رسید جان خود را بی نیل مقصود داده ناشاد و نامراد از جهان رفت

قسمهای غلاظ وشداد یاد کردند الغرض مشهور زبان زد خاص وعام بلدهٔ حیدرآباد است که مجموع وهابیان
ومولوی مذکور منتظر روز موعود بودند معهذا اکثر مردم اینجا مشهور کرده اند که غلام رسول خان حاکم قمرنگر
کرنول نیز درپرده شریک وهابیان گشته در تیاری آلات حرب از توپها وسرب وباروت مصروف
بود طرفه اتفاق این شد که دفعتاً این راز نهان وسر پنهان واین مادهٔ فساد عظیمه از مخبری بندر بشکر
حسین ساگر افشا گشته بصاحبان انگریز رسید ودستاویزات مهری مولوی سلیم وغیره بدست صاحبان
مذکور بگیر درآمد چون نیک دریافت نمودند در تحیر وتفکر افتادند که هی هی اگر هشت روز دیگر همین منوال
میگذشت آفت ناگهانی عاید حال خلقت جابجا میگردید که بغیر کشته شدن خلقت بی شمار [illegible]
حکام در عین غفلت امر دیگر بوده لهذا میجر اسٹورٹ صاحب بهادر وکیل حاضر دربار جهاندار گشته مفصل
کیفیت اینمعنی بعرض حضور پرنور رسانید حضور را نیز کمال استعجاب ازین مقدمه بخاطر مبارک درآمد
آخرالامر بعد مشاوره تمام چنان مقرر شد که جمعیت سرکار دولتمدار از عربان وپلاٹنهای بارسهٔ امیران
سرکار مثل خانخانان وغیره وجمعداران عرب مدبر جنگ وبیر یار جنگ ومحمد نصیب خان وغیره جمعداران
مهدوی ودیگر سرداران قایم خانی وسنت جماعت وغیره بالای کوٹلهٔ عالیجاه که مسکن ومقام شهزاده
مسطور بوده رفته از هر چهار طرف درگرفتند قریب بود که پای شمشیر بمیان درآید آتام شهزاده مذکور
مآل کار خویش را در میزان عقل خرد سنج برسای خود سنجیده برطبق حکم حضور پرنور برای رفتن بقلعه گولکنڈه
راضی شده مدبر جنگ وغیره سرداران عرب را نزد خود طلبیده مهلت دو روز خواسته روز سیوم
سیزدهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار ودوصد وپنجاه وپنج هجری سوار میانه داخل قلعه مذکور شدند
بعد ازین وهابیان را مع مولوی سلیم ودیگران در زندان مسلسل مقید نمودند واز ممالک محروسه در هر جا که
وهابیان بودند همه را گرفته آورده در قید انداختند وتا مدت مدید صاحبان انگریز تلاش وهابیان
بوده احدی را نگذاشتند از آنجا که ایزد تقدس وتعالی مذهب حق را تا ابدالاباد قایم خواهد داشت

ذهن نشین خاطر نمود که میل مزاج بجانب مذهب وهابیه شد و مشهور تر آنست که تمامی خلایق بر زبان دارند
یعنی مولوی سلیم مرشد زاده معز الیه خاطر نشان ساخت که اگر جناب مذهب وهابی را اختیار فرمایند بمصداق نیز
این مذهب دو لک آدم صاحب شمشیر معه مردمان پلٹنهای انگریزی از پیشاور و لاهور و دهلی وغیره تا حیدرآباد
و از پایان گهاٹ و بالا گهاٹ و چینا پٹن وغیره تا بندر بمبئی و سورت جناب را امیر المؤمنین دانسته در رکاب سعادت
حاضر خواهند بود پس بهر سمت که اراده فرمایند بندوبست ملک و سلطنت آنجا بوجه احسن خواهد شد
و بغیر خرچ دامی و درمی جان نثاری ها خواهند کرد و فی سبیل الله شهید خواهند گشت و دقیقه از دقایق
فدویت فرو نخواهند گذاشت پس بسیار ملحوظ خاطر مبارک باشد که درین مقدمات دینی چه قدر مقدمات
دنیوی در پرده بندوبست می یابند جناب تاریخهای پادشاهان سلف ملاحظه کرده اند که چون بندوبست
سلطنت را دیدند که بهیچ وجه صورت پذیر نگشت پادشاهان اولی العزم مذهب نوع اختراع نموده مریدان
جان نثار بهم رسانیده کارهای نمایان بظهور آوردند و بمراد رسیدند آخر الامر چنین گفتگوها مزاج مرشد زاده موصوف
را برگردانیده معتقد مذهب خویش گردانید که شب و روز در خیال مرشد زاده خیالهای دیگر مستحکم گشت عمل بر قول و فعل مولوی
سلیم اجرا می یافت و او خود در مسجد متصل کوٹهٔ عالیجاه هر روز جمعه نماز ظهر گذارده وعظ بلیغ در اثبات مذهب وهابی بیان مینمود
و خلق الله را تحریص و وعد و وعید میساخت و رساله ها از مذهب خود در انجوئی تمام میفهمانید و جابجا خطوطها فرستاده نائبان
خود را آگاه نمود که به فلان تاریخ و روز در هرجا که بوده باشند هم مذهبان خود را جمع کرده غلو کرده
خلقت آنجا را به اطاعت و مذهب خویش در آرند هر چند که کار شمشیر بوقوع آید در نگذرند و در ینجا هم همون
تاریخ و روز مقرری را مقرر کرده بود که آن روز مردم بیرونی از هرجا که بوده باشند اندرون بلده
در آمده کار خود نمایند و حکم خویش جاری سازند اگر کار شمشیر در آید قصور نه کنند چنانچه نائبان مولوی
سلیم از مردمان لاهور و پیشاور و از پسر خان و از سرداران دیگر نیز که در مذهب ایشان بودند قرار داد
طلبید که بفلان تاریخ و روز باهم شریک حال یکدیگر بوده قسمیکه مقرر یافته است بران عمل کنند و بر سینے

تمهای

بمیان آمده دو چهار جوان طرفین کشته شده جا بجا در بلده در میان ایشان دفعتًا پای شمشیر بمیان آمد و
بسیار عربان از دست روهیله ها بقتل رسیدند و فساد عظیم برپا شد لهذا سرداران عرب نذرانه مقبول
به مهاراجه بهادر گذرانیده اخراج روهیله ها کنانیدند چنانچه تا حال روهیله ها در بلده حیدرآباد اندرون
شهر نمی آیند و بیرون جات نزد زمینداران نوکراند و بسیار روانه وطن خودها گردیدند در سنه یکهزار و
دوصد و پنجاه و پنج هجری مذهب وهابیه در تمامی مملکت دکن از هندوستان وارد شده شیوع یافت
و خلفای سید احمد که بانی مبانی مذهب بود و با شیر سنگ پسر رنجیت سنگ جنگها کرده بقتل رسید جا بجا
متفرق شده مذهب وهابیه را رواج داده هزارها خلق الله را از مذهب سنت و جماعت برگردانیدند
و مرید خودها نمودند چنانچه مولوی ولایت علی و مولوی سلیم در بلده حیدرآباد آمده مذهب مذکور را
اشتهار تمام داده هزارها مردم را در مذهب خود در آوردند و مذهب ایشان اینکه سوای جناب اقدس
الهی دیگر هیچ کس را نمیشناسند و میگویند که پیغمبران که بودند در عهد خودها حسب الامر الهی تبلیغ رسالت نموده
درگذشتند دیگر از ایشان هیچ سروکاری نیست و ... داشت که بیفایده است و قایل شفاعت
رسول الله الکریم صلی الله علیه و آله و سلم بالکل نیستند و میگویند که انبیا و اولیا و غوث و ...
و علما و فضلا و خبیثات و شیاطین و بهوت و پلید بعد مردن همه یکسان اند از ایشان نفع و ضرر نیست
و میگویند که نذر و نیاز بجز ذات پروردگار دیگری را لازم نیست و نباید کرد و فاتحه را بدعت میدانند
و قایل ولایت هیچ اولیا نیستند و سخنان گو خلاف شرع شریف و آئین مجتهدین صریحًا میگویند و مریدان
خود را تلقین میکنند که بر قول و فعل مجتهدین سنت و جماعت کوشش ندارند و در رد کتب مذهب حق رسالها
و غیره نوشته اند طرفه ماجرا اینکه مولوی ولایت علی چندی در بلده حیدرآباد بوده بسیار کسان از مرید
خود ساخته از بلوه علمای شهر فرار نمود و مولوی سلیم در جناب مرشدزاده مبارز الدوله بهادر باریاب
شده آنچنان داخل مزاج گشت که سوای او و مریدان او دیگری را باریابی مشکل تر گردید و چنان

مهلت وهند دهند بار دیگر مهلت دم زدن نه میدهند عادت مستمرهٔ خویش جاری ساخته اند
در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و یک هجری در ماه ذیقعده شروع جشن شادی راجه نرندر بهادر خلف
راجه دهراج بهادر نبیرهٔ راجایان راجه راجه چندولعل مهاراجه بهادر شده تمامی ملازمان سرکار امیران وغیره
بقدر مراتب از جواهر و جوړه ها و توره های طعام لذیذ بست و یک خوانی تا یازده یازده خوانی علی العموم
تا بحدیکه اهل بازار از هر قوم بضیافتها و مردمان برادری از جواهر و جوړه ها و ضیافتها مسرور و مبتهج گشتند
احدی از هیچ قوم باقی نمانده که بضیافت نرسیده باشد تکلف جلوس رونق افزای وضیافت حضور پرنور
و محلات و مرشدزاده ها و سواری نوشه وغیره را پایانی نیست غیر از بیان اجمالی مفصل نمیتواند نگاشت که
طول کلام است و در همین سال فیمابین روهیله ها و جوانان بار متصل کاروان بر خرید و فروخت غله یعنی جوان روهیله
برای خریدن غله بر دوکان غله فروش استاده بود و جوانان بار نیز بر سر دوکان او آمده فیمابین هر دو
گفتگوی سخت بوقوع آمد و هر دو زخمی شدند جوانان دیگر از طرفین رو بمقابله آورده فیمابین اینها جنگ
صعب رو داده غلام حسین کمیدان جوانان بار مذکور معه قریب پنجاه جوانان که بقتل رسیدند زخمی شده
بخانه خود آمده تمامی پلټنهای سرکار انگریز مقابله بار و روهیله ها نمود تمامی پلټنهای بار حاضرین قریب
بست هزار جوان معه توپخانه بیرون دروازه پل تا مسعود پوره و کاروان بمقابله آنها بر آمدند و روهیله ها
نیز قریب چهار هزار جوان محاذی اینها بالای کوهسارهای درگاه شاه شبلی قدس سره وغیره باز روی
کاروان فرود آمده بجای خود قرار گرفتند هنگامهٔ عظیم برپا شده بود که خون هزارها آدم ریخته شود آخر الامر
راجه چندولعل مهاراجه بهادر سرداران عرب مثل عبدالله علیخان بهادر جنگ و شیخ احمد علی خان عبادی
ببر جنگ وغیره را در میان روهیله ها و جوانان بار در آورده تصفیه طرفین کنانیدند در سنه یکهزار
و دوصد و پنجاه و دو هجری فیمابین روهیله ها و عربان برای دنگه قرض که از هر دو قوم جوانان برای
طلب قرض خود ها دنگه بر سر چین یا ور جنگ مرحوم کرده در خانه اش نشسته بودند گفتگوی سخت

بمیان

ومراد از کار و چاوش است که هرگاه جمعدار کسی سپاهی را خرج ندهد و یا فیما بین اینها قضیه یا قضایا بوقوع آید و بهر
طور فرو نه نشیند چاوش یعنی نائب جمعدار با عبور دیگر از میان برخاسته کار را در کمر خود برآورده سرکار د
در دست خویش گرفته و قبضه آتش را ببوی صاحب مناقشه کرده میگوید توقیف توقیف یعنی حالا ترا
موقوف کردنی است پس مقدور جمعدار وغیره نیست که بدون اذن صاحب کار خود بخود برخیزد یا جای دیگر
رود بعد فیمابین او هرگاه او در کمر خود کاردرا بگذارد و رخصت دهد آنوقت او بکار خود مشغول شود از بن
بندوبست ظلم اینها صریحاً ظاهر نمیشود معهذا خونی را خود بقتل می آرند و سرکار نیز بعد ثبوت خون
بلاتامل خونی را در صحرا برده بدرخت بسته دو صد بندوق بر سر او میرسد که بمیرد و اگر احیاناً از تقدیر
که نادر الوقوع است خونی زنده بماند یا فقط زخمی شود و نه میرد او را اینها بتعظیم در میان خویش آورده مختار
میسازند که دیگر دعوی خون از سر او نیست بلکه وارثان مقتول خود از و عذرها میکنند و در میگذرند طرفه اینکه
بسیار مردم این دیار اکثر دیهاتی و قصباتی سلاح بسته همراه اینها نوکر شده اند و مشهور بمولد گشته اند
یعنی عب زاده از زن این ولایت لکن بوقت جنگ همراه اینها پیش قدمی میکنند که اینها خود قایل
مطبوعی آنها هستند هرگز هرگز از پیش اینها نمی گریزند و نیز معمول این قوم است که اگر یک صد جوانان
عرب بقید خال و خط چهره ها نوکر بدارند پنجاه کس شبانه روز در نوکری حاضر خواهند بود و پنجاه کس
جای دیگر نوکر شده بر وقت داخله حاضر گشته بمقابله چهره ها بداخله رسیده باز بجای خود خواهند بود و اگر
بهمراهی همین جمعدار جای دیگر نوکر باشند بر وقت داخله بهر ماه میرسند و الآنه دو دو روپیه ماهوار
میگیرند و بوقت داخله میرسند بهمراهی هر جمعدار که باشند هرچند که در سفر روند بوقت ضرر بلا عذر خود را
میرسانند و مواجب اینها سراسری چهار ده روپیه مقرر است و جمعداران و چاوشان و منصبداران
ماهوارهای بتفرقه ارمی یابند و در تنخواه اینها تعلقه ها از سرکار هم داده اند مگر جائیکه ده دوازده نفر متفرق
کم و زیاده نزد امیران و جمعداران وغیره نوکر اند تنخواه خود بزور و شور ماه بماه میگیرند اما اگر یک بار

ص[illegible]

اور اوس کا … اسپ … [illegible]

وملازمان سرکار باضافه منصب ها وخطابها وجاگیرات وجواهر وتعلقات سربلند وسرفراز میگردیدند وهموار
سرفرازیهای خانزاد ان الی الآن جاریست لسبب طول کلام مجملاً بقلم آمده اگر تفصیل تکلفات
جشنها بتحریر درآید دفتر بی پایان میگردد ودرهمین سال فیمابین عربان وسکهان هردو ملازمان
سرکار دولتمدار جنگ صعب درجلوخانه راجه چند ولعل مهاراجه بهادر دوبار از خبر گی سکهان بظهور
آمده عربان برسر سکهان غالب آمدند وقریب دوصد سکهان بقتل رسیدند ومال هزارها روپیه ایشان
بدست عربان بغنیمت درآمد وسکهان درخانها پنهان گشتند وسرهای اکثر ازتنهای سکهان بریده
بگیسوهای ایشان در دست خودها آویخته از بیرون شهر اندرون آورده در راسته وبازار انداختند که گوی
چوگان عربان شدند وهرجا که خبر پنهان بودن سکهان بعربان رسید غلو کرده در آمکان رفته بقتل
آوردند ومال هزارها روپیه سکهان پامال ونصیب عربان گشت که مرفه الحال شدند وبسیار سکهان برطرف شده
باوطان خودها رفتند آخر مهاراجه بهادر فیمابین عربان وسکهان بقسم های غلاظ وشداد تصفیه کنانیدند
چنانچه در ینولا قریب دوهزار سکهان ملازم سرکار بهمراهی جمعیت مهاراجه بهادر راجه چند ولعل جابجا
در دیهات وتعلقات وطرق وشوارع متعین ومامور حفاظت اند واز برآمدن سکهان عربان قریب
شش هزار عرب ولایتی ومولد نوکر سرکار در جمعیت همراهی مهاراجه بهادر هستند الحال زور وشور
عربان از قوم دیگر زیاده تر است اکثر معامله داد وستد وقرض ووام میکنند هرچند از سرکار در باب
معاملات با ایشان تقید بلیغ است برین هم کسانیکه نوکر سرکار اند مخفی معامله میکنند ودیگران علی العموم لکن در میان
این قوم عسکره که جاری است از ان بسیار مستر سند واز کار وچاوش نهایت لرزان وترسان اند یعنی
هرگاه کسی تقصیر جمعدار بکند یا عدول حکم نماید ویا خلاف آئین معمول مستمره ایشان العمل آرد گرفتار عسکره میگردد
عسکره عبارت از گنهگاری است پس هرتقصیر عسکره قرار داده اند که مال وسلاح واسباب وغیره آن کس را
فروخته مصرف آورده قهوه پخته بتمامی عربان میخورانند پس آن شخص در طرفة العین فقیر ومحتاج میشود

وسرفرازی خدمت موروثی خزانہ صرف خاص مسرت اندوز و خلفان راجہ راو رنبها جیونت بہادر
بنالکر یکے باضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و علم و نقارہ نوبت و خطاب ارجن بہادر کہانڈی راو
و رسالہ سواران و پیادہ ہا و جاگیر سیر حاصل محالات بہوم وغیرہ و دیگران بخطاب دولای سرفراز و
غلام حیدر خان بہادر بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و خطاب افتخار جنگ و جاگیر پنجہزار روپیہ
ذات و علاقہ محالات بار رعد جنگ بہادر و دیگر مقطعجات و دیہات متفرقات و تعلقات خاص باموری میر
محمد حسین خان بہادر بخطاب فرخندہ یار جنگ و خدمت خانسامانی خاص بہ منصب چہار ہزاری دو ہزار
سوار و جواہر و جاگیر پنجہزار روپیہ ذات و تعلقات محالات کونڈل واڑی وغیرہ و جاگیر ذات و جواہر و
خطاب خانی و بہادری معزز بہرہ اندوز و میر محمد حسین خان بہادر و برادر بہادر معز میر عبد اللہ خان
بہادر برادر زادگان عموی میر عالم از اصل و اضافہ بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار سرفراز و فتح اللہ
بیگ خان بہادر خلف رضا بیگ خان مرحوم بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و بحالی خدمت خانسامانی
بلدہ و قلعہ گولکنڈہ و خطاب نصیب یار جنگ و جاگیر و جواہر ممتاز و میر محمد حسن خان بہادر میر حسن صاحب
داماد خان ایران برادر زادہ عموی میر عالم از اصل و اضافہ بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار
سرفراز و نواب بیگ خان بہادر بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و خطاب معظم جنگ و بحالی خدمت
موروثی شکار خانہ و جاگیر قدیم و جدید و جواہر مفتخر صارم جنگ بہادر از اصل و اضافہ بمنصب پنجہزاری
سہ ہزار سوار و خطاب عزیز الدولہ و بحالی قلعداری قلعہ بیتال باڑی و جاگیر ذات و جواہر سربلند خورشید
جنگ باضافہ منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و بحالی قلعداری بھاتمر او سرفرازی تعلقداری رنگی
ہر کارہ سرکار و خطاب عضد الدولہ نامور و میر احمد خان بہادر باضافہ منصب سہ ہزاری ہزار سوار و خطاب سند یار جنگ و محمد عبد الکریم
خان بہادر بمنصب سہ ہزاری ہزار سوار و خطاب غضنفر یار جنگ مشتہر و منصبداران سرکار یک صد اسم بمناسب
و خطابات خانی و بہادری سرفراز گشتند و علی ہذا القیاس در ہر جشن سالگرہ مبارک و نوروز جہان افروز امیران منصبداران

باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جاگیر محاصل سی هزار روپیه و خطاب مختار الدوله
وجواهر وغیره سرفراز و میر مهدی خان بهادر خلف بهادر معز به منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب
منور جنگ وجواهر وجاگیر بست هزار روپیه ذات وعلم ونقاره ممتاز و محتشم الدوله بهادر خلف اعتصام
الملک بهادر عرض بیگی حضور باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار وخطاب جنگی ودولائی وجاگیر ذات
وجواهر سعادتمند و حسن علیخان بهادر کوتوال بلده حیدرآباد خلف طالب الدوله مرحوم مغل جان
باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار وخطاب طالب الدوله وخطاب جنگی فیضیاب جنگ وجاگیر عمده قدیم
وجدید وجواهر ونوبت وعلم ونقاره وبحالی خدمت موروثی کوتوالی وقلعداری جاگیتال وجمعیت معمولی
خدمت مذکور از رساله دو صد سوار مغلیه ایران و یکهزار بار پلٹن وعلی غول و دو صد جوانان عرب وسندهی
وغیره و خدمت قدیم داروغگی طویله های اسپان عراقی وعربی وهندی و دکهنی سرکار معمور مشرف و باقر
علیخان بهادر خلف دویمی طالب الدوله مذکور مرحوم باضافه منصب چهار هزاری دو هزار و خطاب
شاه نواز جنگ وجاگیر وجواهر وقربان علیخان خلف سیومی مرحوم مسطور باضافه منصب چهار هزاری
دو هزار سوار و رساله دو صد جوانان عرب ولایتی و داروغگی هفت صد نفر هرکاره ها و خدمت باورچیخانه
سرکار و خطاب فیضیاب الدوله اعتبار جنگ وجاگیر وجواهر معه قلعداری گلشن آباد میدک وسواران
بهره مند و ذوالفقار علیخان بهادر خلف پنجمی مرحوم مذبور باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و
خطاب غالب الدوله وجاگیر ذات وجواهر عزت اندوز وجمال علیخان بهادر خلف چهارمی مرحوم باضافه
منصب چهار هزاری دو هزار سوار وخطاب مجاهد جنگ وبجاگیر وجواهر مشرف و میر محمد سعید خان بهادر
خلف میر خلیل الله خان بهادر مرحوم باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار وعلم ونقاره ونوبت
وبحالی خدمت ونظامت بلده حیدرآباد وخطاب سعید الدوله سعید جنگ وجاگیر ذات وجواهر عزت
افروز و راجه تلجا پرشاد باضافه منصب سه هزاری هزار سوار وخطاب راجگی وجواهر وجاگیر معه بحالی

منوجه شدند و قدم پیشتر نگذاشتند آخر پنج اشرفی بدست ملازم سرکار خود فرستادند خدام ایشان اشرفیها را
گرفتند و کرامت شاه موصوف توجهی هیچ سو نکردند قریب سه پهر روز داخل موتی محل قلعه محمدنگر گولکنده شدند
آن روز و آن شب بالای خلقت بلده تحیر و تاسف گذشت که در حالت اضطرار خواب دیدند و جناب خداوند نعمت
حضور پرنور را نیز نگرانی بخاطر مبارک بماند و تمامی محلات حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل را بسیار بسیار
ملال خاطرها گذشت که احدی در محل آن شب رغبت لطعام ننمود بروز چهارم جناب حضرت فضیلت النسا بیگم صاحبه
والدهٔ ماجدهٔ مرشدزادهٔ موصوف و حضور پرنور برای استمالت و اطمینان خاطر فرزند خویش داخل
قلعهٔ مسطور شدند چنانچه بروز سواری بیگم صاحبه ممدوحه عاصی مولف اوراق نیز همراه رکاب سعادت حاضر
بود از راه غلام پروری شریک انعام ساخته دو مهر سکه حالی مرحمت فرمودند تا قریب دو سال مرشدزادهٔ
موصوف همبر همینوال در قلعهٔ مذکور سکونت داشتند بعد از آن بالطاف حضور پرنور مساعی جمیله بیگم صاحبه
موصوفه باز داخل دولتخانه خود مرشدزادهٔ مذبور گردیدند آن روز هم کثرت خلایق از سابق زیاده تر بوده
خوش وقتیها نمودند بعد ورود مبارز الدوله بهادر شروع جشن سالگرهٔ حضور پرنور جهان افروز و جشنهای
دیگر بوقوع آمد هر روز و شب در تماشای رقص پریرویان سیم بر میگذشت عالمی را سرور فراوان و خوشنودیهای
بی پایان حاصل آمد درین جشنها بسیار خان زادان بجواهر و خطابهای خانی و بهادری و جنگی و دولائی
و ملکی و راجگی و مناصب مناسب و جاگیرات سیر حاصل و نوبت و نشان و علم و نقاره و پالکی جهالردار سرفراز
شدند چنانچه شمس الامرا بهادر بجواهر اعلی و بخطاب امیر کبیر ممتاز و منیر الملک بهادر با اضافه منصب هفت
هزاری پنج هزار سوار و خطاب امیر الامرا و جاگیر عمده و جواهر گران بها سرفراز و خلفان بهادر و میر محمد علی صاحب
بخطاب شجاع الدوله و عالم علی صاحب بخطاب سراج الدوله و عبدالله صاحب بخطاب اشجع الدوله و صفدر
صاحب بخطاب اکرام الدوله و به مناصب مناسب هر یک پنج پنج هزاری و چهار هزاری چهار هزار سوار
و سه هزار سوار و جاگیرات عمده و جواهر بیش قیمت و نوبت و علم و نقاره سر بلند و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر

باضافه

سلامت باشند هیچ پرواه نیست تا به سه پهر روز حاضر دربار ماند حضور پرنور بسیار بسیار آفرین و تحسین فرموده
بخانه اش رخصت نمودند **سانحه چهارم** هنگامه مرشدزاده مبارزالدوله بهادر است کیفیت آن اینکه
چندی روز پیشتر بهادر معز جمعیت روهیله ها وغیره فراهم آورده برای تنخواه خویش که چند ماهوار بها بسیار از
اسباب ریاست و کارخانجات سلطنت از دیوانی بهادر معز رسید مصدر فساد گردیده خواستند که کارپردازان
سرکار را متنبه سازند و چیزی بظهور هم آمده هرگاه حقیقت حال ایشان بدریافت آمد بصلاح کارپردازان
سرکار جمعیت انگریزی ملازم سرکار دولتمدار اطراف مکان بهادر معز را در گرفته حکم حضور پرنور رسانید
با ینمعنی که بالفعل مرضی مبارک خداوند نعمت نظر بر صلاح حال و مآل کار جناب همین است که بر طبق معروضه
هواخواهان دولت و دانایان ریاست و سلطنت که در دارالانشای مصلحت و مشورت قرار یافته است
چندی روز برای تسکین خاطرهای ایشان که اهم امورات است در قلعه محمد نگر گولکنڈه بسیر و طیر مشغول باشند
بعد از آن موافق تجویز صلاح کاران دولت عنقریب بتصفیه طرفین بعمل آورده داخل مکان نموده خواهد شد
مرشدزاده موصوف نیز حسب الحکم خود بدولت و اقبال مآل کار خویش در مرارت عقل دوربین با آئین همین
بعینه معاینه کرده طوعاً و کرهاً راضی شده اراده روانگی قلعه مذکور فرمود در روز سواری مرشدزاده سطور
مبارزالدوله بهادر از دروازه کوٹله عالیجاه مرحوم که مسکن و مقام بهادر موصوف بود تا دروازه قلعه محمد نگر
هر دو جانب راسته چوک و دروازه پل خلقت خدا برای تماشا هجوم کرده بالای کوٹھه ها و سقف ها و عمارات
و بنگله ها و دکاکین بلکه بالای درختان که در راسته و بازار اند جمع شده بودند کثرت خلق الله از زن و مرد
طفل و جوانان تا پیر صد ساله و بچه شیرخواره برای دیدن سواری مرشدزاده حاضر گشتند تا اینکه مرشدزاده
موصوف سوار اسپ صبا رفتار معه صاحبزاده ها و کارخانجات و ملازمان رکاب و تعلقداران و اهل خدمات
بدبدبه و شوکت تمام قدم رنجه فرمودند چون متصل چوک سواری رسید کرامت شاه فقیر مجذوب استاده
ملاحظه مینمودند هر چند مبارزالدوله بهادر باشاره طلب فرمود که نزدیک بیاید شاه صاحب موصوف

**سانحه سیوم** کشته شدن محمد صاحب میان خلف دویمی سلطان میان المخاطب بصف‌شکن جنگ بهادر علاقه
دار تعلقات للکوکهاره وپیه سرکار و سردار ذی اعتبار فوج فیروزی سرکار دولتمدار روبروی دروازه خلوت
مبارک که در آنجا مور را از مار رنجی نمیرسد بروز عید الفطر در عین هنگامه دربار بعد برخاست حضور پرنور
امر نادر بوقوع آمد گویند دو شخص مردآدمی از سپاهیان نوکر بهادر مذکور در تعلقه ایشان برای طلب تنخواه خود
خیره‌گی نمودند و کلمات نامناسب از طرفین بمیان آمد هر دو شخص تنخواه خود را گذاشته برخاستند هر چند فهمایش
بعمل آمد فایده نکرده منجر بآن شد که گرفتن تنخواه در دیوان عام حضور پرنور قرار یافت بعد چند روز آن هر دو
شخص در رساله بنده علیخان بهادر علی یاور جنگ نوکر شده منتظر وقت خود بودند آن روز دفعتاً هر دو
شخص نزدیک محمد صاحب میان آمده سلام کردند و طلب حق خود نمودند مردمان همراهی چون از معامله ایشان
واقف بودند مصلح طرفین شده اگر میدهانیدند و فهمایش مینمودند میتوانند شد و دفع قضیه بود اینها تماشائی گشته
سکوت اختیار نمودند نوبت بآن حد رسید که هر دو شخص با بهادر مذکور دست و گریبان شدند و در افتادند
و هر سه مقتول گشتند تعجب اینکه سردار هزارها مردم بالای دیوڑهی مبارک خداوندنعمت باوجود همراه داشتن
رفیقان جان نثار این بیچاره کی بقتل رسد و هیچکس از رفیقان او زخمی نشود جای حیرت و مقام تعجب
است شاید همه رفیقان در پرده شریک حال یکدیگر بوده باشند افسوس هزار افسوس آن روز آغا قربان قلی
بیگ ولایتی رفیق خاص قدیم حضور پرنور کارستانه کرد یعنی چون این هنگامه گشت و خون محمد صاحب میان
در عقب صحن دیوان عام برپا گشت بعضی مردمان دل باخته غوغا نمودند که دروازه مبارک خلوت خاص که بارگاه
عام شده بود بند نمایند تا احدی از اهل فتنه و فساد اندرون نه آید آغای مذکور قربان قلی بیگ با پسر خود
حسن قلی بیگ و پسرزاده خود حیدر قلی بیگ بالای عتبه فلک رتبه دروازه مبارک استاده که همه غرق یراق
بوده بزجر ممانعت نموده گفت در دولت شاهان را از هنگامه برابر آسمان بند نمیکنند تا به این غوغای دو
کس بخون خویش گرفتاری میبندند هرگز نخواهد شد تا استادن ما اگر یک کس بیاید سر ما و سایه خداوندنعمت

مسرور و مبتهج بنمایند که معمول مستمره شده است در سنه یکهزار و دوصد و چهل و شش هجری چهار سانحه تازه
بوقوع آمده که مقدمات عجیب و غریب عبارت از آنهاست یکی طغیانی آب دریای موسی که حدی و نهایتی
نداشت هرچند در ایام سابق چند بار طغیانی آن بظهور آمد اما نه باین زور و شور که فصیل بازوی دروازه
پل را شکسته آب اندرون بلده آمده تمام خانهای بازاریان و غربای بازار سیدی عنبرخان چهار پای سرکار
و مکانهای بازار سردار الملک عرف گهانسی میان و حوض چار محل همه غرق آب شده در رفتند که اثری از
بنیادها باقی نبوده گویا آبادی خلایق برین زمین هموار گاهی بوقوع نه آمده باشد طرفه ماجرا اینکه هروقت که
چنین حادثه بعرصه دوازده سال ساکنان آن زمین رو میدهد ساکنان آنجا روز دیگر بر همون زمین
برای ساختن مکانهای نو و دکاکین نو باهم جنگ و جدال است که یک وجب زمین زیاده در تصرف یک دیگر
رفتن نمیدهند و از مدت مدید بالای همون زمین مکانها و دکاکین نو ساخته خرید و فروخت پارچه وغیره
مینمایند هیچ اندیشه جان و مال ندارند الا لعل چند حلوائی که نبیره اش چهوتم لعل سیتهه موجود است و مکانش
درهمونجا ببازار با حادثات آمده چون مقدور او از همه ساکنان آنجا زیاده تر است چبوتره زینه مکان خویش
را از سنگهای بزرگ نهایت مرتفع کرده آنچنان مستحکم ساخته که از اثر آب جوش دریای مذکور هیچ آسیبی
باو نرسید معهذا یک تخته بازوی راست دروازه پل را آب دریای مذکوره از انجا سنگین که وزن بلاها
دارد مانند پرکاه آورده در باغ امین الملک بهادر متصل فصیل بلده عقب عاشورخانه بادشاهی که مسافت
بعیده دارد انداخت و یک تخته بازوی دیلی دروازه را پاره پاره ساخت و روبروی دروازه پل در میان
راسته کلان اندرون دهلیزش غار عظیم نمود برابر ده فیل حادثه رو داد که دیگر بنیاد هزارها خانه غرق آب
شد و هزارها مردم غریب بحر فنا گشتند سانحه دوم رحلت امیرالامرا امیر الملک بهادر است که ذاتش
از جمله مغتنمات بود عالمی را افسرده خاطر گردانید بعد اعظم الامرا ارسطو جاه و میر عالم بهادر هیچ امیری ذیشان
مانند بهادر معز لایق امر جلیل القدر وزارت بنظر نه آمد مفصل احوال بهادر مذکور خواهد شد انشاالله تعالی

از نجاره ها طلبیده زر خطیر مرحمت کرده آنقدر ارزان نمود که خلقت خدا از اذیت قحط الغلا اعنبالی گذر اوقات
مینمودند و بدعای ازدیاد عمر و دولت مشغول گشتند تا دو سال متواتر همین منوال گذشت که اکثر سواری
مبارک متوجه دولتخانه قدیم میشد و چند روز اقامت داشته باز دولتخانه عالی میگردید و گاه گاهی متوجه
شکار شده بجانب سرور نگر و نظام نگر عرف چنپا پیٹھه و نظام آباد عرف بڑن پیٹھه و باغ حضرت قدسیه
عمده بیگم صاحبه جده بزرگ آنحضرت و قلعه محمد نگر سیر و طیر میفرمودند و نیز در باغ نظامیات عرف باغ
لنگم پلی و تهنیت نگر عرف لالا گوڑه در ایام عرس کوه شریف و در زیبا باغ متصل آصف نگر الغرض از جانبی
بجانب دیگر و از سمتی بسمت دیگر سیر و شکار تا دو روز چهار روز و اگر دورتر اراده میشد تا اینجا پور سیرگاه
سرکار تشریف برده تا پانزده روز متوجه سیر و طیر و شکار گشته داخل بلده گردیدند اما امورات کلیات
و دریافت کواغذ دفترها و سوال و جواب سلطنت همه بر طبق معمول مستمره برای متین مهاراجه بهادر الضرام
بیبیافت و برای همین مقدمات به بهادر معز فرمودند که در سواریهای نزدیک همراه رکاب سعادت
حاضر بوده متوجه و مصروف انتظام امورات دولت که لابدیت معه راجه دهراج بهادر باشند و در ایام
بسنت مهاراجه بهادر خود محو ز تکلیف رونق افزای باره دری خویش که موسوم براج باغ است شده
تا چهار روز و هشت روز هم مشغول سیر بهار لاله و نافرمان که قدرت خدا بنظر می آید گردانیده همه اخراجات
ضیافت خاص از جواهر اعلی مع جوڑه های معمولی خاصه و طعام خاصه و پاندان و عطردان و دیگر لوازمات
شاهانه و نیز ضیافتهای محلات حضور پر نور و محل حضرت غفرانمآب و محل حضرت مغفرت منزل که خود
بدولت و اقبال در ملاحظه تماشای سیر و شکار محلات والد ماجد و جد اعلای خود را هرگز هرگاهی
فراموش نکرده بدون ملاحظه ایشان سیر و طیر و تماشا نمیفرمایند از جواهرات و جوڑه ها و طعام شبانه
روز و عطردان و پاندان دو وقته و اخراجات انعام و اکرام شاگرد پیشه های سرکار وغیره و طوایفان
رقاص و قوالان و جمیع ارباب نشاط وغیره بذمه خود گرفته هرسال بجا می آرند و خرج لکوکها بعمل آورده

صاحبان انگریز بهادر نیز بشرف و سعادت ادای رسم تعزیت و تهنیت در آمد پس ازان بعد رخصت وکیل مذکور بار عام شده کهین و مهین اعلی و ادنی همه از دیدار جهان افروز خداوند نعمت مشرف و مباهی گشته نذرها گذرانیده بدعای ازدیاد عمر و دولت بدین نمط مشغول گردیدند ❊ بکام تو باد اسپهر بلند ❊ بچشم بدانت مبادا گزند ❊ نشستی تو بر کاخ فرخنده باد ❊ سران جهان جمله چون بنده باد ❊ روز دیگر بجلوس عماری با تزک شاهی و طمطراق کماهی از راسته بچه شاه آراسته و پیراسته بسرشته معمولی که منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر در خواصی عماری زر و شرف اندوز بودند رونق بخش خلوت مبارک شدند هجوم خلق الله در راسته و بازار و چه در بار حدی و نهایتی نموده که اگر ریگ صحرا برافتد تا بزمین نرسد ضرب المثل است که بتعذر در آمد الغرض در نعمت خانه خلوت مبارک جلوس اجلال واقع گشته اول منیر الملک بهادر و مهاراجه بهادر و مارٹین صاحب وکیل مذکور باریاب شده در مقدمات درستی کلیات سوال و جواب بعمل آمده وکیل مذبور را رخصت انصراف حاصل گشت بعد ازان بر مسند شاهی خلوت مبارک زیر شامیانه طلائی جلوس بر آمده نذر تعلقداران و اهل خدمات و تمامی اقربای سرکار بدرجه پذیرائی در آمد و از آنجا بعد فراغت در محل مبارک توجه نموده اول رسم تعزیت بجناب حضرت جهان پرور بیگم صاحبه و حضرت فضیلت النسا بیگم صاحبه عرف بی بی صاحبه بجا آورده نذر جلوس خود گذرانیدند و اقامت دولتخانه فرمودند و هر روز بدربار جهاندار بر آمده متوجه دریافت کارخانجات سرکار شدند و متواتر دربار خاص و عام کرده ارکان دولت را بنوازشات شاهانه سرفراز نموده باستمالت سپاه و رعایا و برایا پرداخته خوشحال گردانیدند و علما و فضلا و اهل شریعت را بانعام و اکرام خسروانه مسرور و مبتهج ساخته از خود راضی و شاکر فرمودند و فرامین استمالت به تعلقداران و قلعداران و صوبداران و اهل خدمات جابجا فرستاده خاطرجمعی ایشان نموده بسرفرازیهای انواع و اقسام و عنایات خلاع فاخره و جواهر وغیره مالامال کرده خوشنود ساختند در آن ایام قحط غله بدرجه کمال رسیده بود که بامساک باران واویلا در خلق الله پدید آمده آن مظهر ظل ایزدی از اطراف ممالک محروسه غله‌های فراوان

بعد نواب مغفرت منزل بعهد فرخنده عهد نواب ناصر الدوله بهادر خلد الله ملکه شده و باقی غفور النسا
بیگم صاحبه و نور جهان بیگم صاحبه هنوز ناکتخدا هستند

## ذکر جلوس فرمانفرمائی و سلطنت آرای زیبندهٔ چار بالش ریاست نوازندهٔ دیهیم شاهنشاهی و خلافت خلاصهٔ خاندان مصطفوی و نقاوهٔ دودمان مرتضوی اعنی بندگان عالی متعالی حضور پر نور نواب ناصر الدوله مظفر الممالک نظام الملک آصفجاه رابع میر فرخنده علیخان بهادر خلد الله ملکه و سلطنته

وقت رحلت نواب مغفرت منزل سکندر جاه بهادر خداوند نعمت و بادشاه زادان خانه زادان در حویلی قدیم رونق
افزا بودند بمجرد وقوع این امر ناگزیر حسن علیخان طالب الدوله بهادر کوتوال بلده حسب الایماء راجه چندو لعل
بهادر مختار کار سرکار عالی منادی این بنام نامی نواب ممدوح در چهار سمت بلده گوش گذار هر صغیر و کبیر
و برنا و پیر نمودند و بعد الفراغ فاتحه سوم نواب مغفرت منزل جمله اراکین دولت برای ادای مراسم تعزیت
حاضر در دولت شده بعرض آداب و مجرا پرداختند در آنوقت خود بدولت و اقبال منیر الملک بهادر و راجه
چندو لعل بهادر و شمس الامرا بهادر را یاد فرمودند بهادران معزز از باریابی خداوند نعمت مفارق
تفاخر را باوج سموات رسانیده اول ادای تعزیت عرض نمودند و بعده منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل
بهادر و شمس الامرا بهادر نذرهای تهنیت جلوس میمنت مانوس و فرمانفرمای گذرانیدند بعد ازینها تمامی
خانزادان و مجموع اهل خدمات بشرف نذور مشرف گشتند و کپتان مارٹین صاحب رزیڈنٹ وکیل

صاحبان

گویا برابر چهار رستم و بهمن و فیل تنان زور آنحضرت بنظر آمد معهذا دیگر احوال عجایب و غرایب آنحضرت بسبب
طول کلام و بجهت مشهور تر بودن آن بارقام نه آورد

# ذکر احوال فرزندان سعادت و اقبال نشان آنحضرت که مرشد زاده های آفاق به طاق نیلی رواق روزگار اند بقلم حقیقت رقم مجملا می آرد

ایزد تقدس و تعالی که از افضال خویش شش صاحبزاده و هشت صاحبزادی عطا فرموده بود **نخستین**
از صاحبزادگان جناب فلک قباب مالک رقاب امام اعظم الاعاظم زیب افزای وساده سلطنت میر فرخنده
علیخان ناصر الدوله بهادر دویمی صمصام الدوله میر بشیر الدین علیخان بهادر سویمی مبارز الدوله میر گوهر علیخان
بهادر چهارمی میر تفضل علیخان بهادر عرف میر بادشاه پنجمی منور الدوله میر منور علیخان بهادر ششمی ذو الفقار الدوله
میر ذو الفقار علیخان بهادر هفتمی میر محمود علیخان بهادر هشتمی قمر الدوله میر داور علیخان بهادر نهمی
مظفر الدوله میر فتح علیخان بهادر **صاحبزادیان** اولی جمال النساء بیگم صاحبه دویمی غفور النساء
بیگم صاحبه سیومی نامدار النساء بیگم صاحبه چهارمی بخت افروز بیگم صاحبه پنجمی سلطان النساء بیگم صاحبه ششمی
نور افروز بیگم صاحبه هفتمی حشمت النساء بیگم صاحبه هشتمی نور جهان بیگم صاحبه از جمله ذکور و اناث صاحبزاده
بلند اقبال نواب مستطاب نواب ناصر الدوله بهادر و صمصام الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر و جمال النساء بیگم
صاحبه و کمال النساء بیگم صاحبه از بطن مطهره فضیلت النساء بیگم صاحبه بوجود آمدند و غفور النساء بیگم صاحبه و
نامدار النساء بیگم صاحبه و میر تفضل علیخان میر بادشاه از بطن مقدسه جهان پرور بیگم صاحبه بعرصه شهود آمدند
و بخت افروز بیگم صاحبه و میر محمود علیخان بهادر از شکم رفعت النساء بیگم صاحبه متولد گردیدند و باقی از امهات
جداگانه اند و واضح باد که کتخدائی نامدار النساء بیگم و سلطان النساء بیگم و نور افروز بیگم صاحبه و حشمت النساء بیگم صاحبه

هوش وحواس مختل شده در تحیر افتاد که از دیدن ماده فیل را فیل مذکور که مست است چه هنگامه نماید وچه رنگ
در پیش آرد وآنحضرت خود سوار ماده فیل نزدیکش اراده میفرمایند الله تقدس وتعالی خیر و فضل خود فرماید
وتمام خانه زادان مشوش شده در تفکر در آمدند ناچار راجه میان بازجرات کرده جان بدست در اثنای
راه عرض نمود که سرور بخش در عین مستی وبیهوشی است هرگاه ماده فیل را خواهد دید خود را بحال نخواهد داشت
آینده هرچه حکم هیچ ارشاد نشد تا اینکه ماده فیل مذکوره را نزدیک سرش برده بآواز بلند خود فرمودند که
سرور بخش زنهار حرکات ناشایسته نکنی خبردار بمجرد شنیدن آواز حضور پرنور مالک خود را فیل مذکور سر زیر
آورده از خرطوم خویش حرکات فدویانه اعتقادانه بجا آورده خاموش گشت حکم شد که فیلبانان او را تیار نمایند فیلبانان
لرزان وترسان چون نزدیک او رفتند وهرچه ایما واشاره وحکم نمودند که بنشیند یا برخیزد همه بجا می آورد و
محکوم گشت پس فیلبانان اسباب او را درست کرده تیار نمودند ارشاد شد که پیش بیارند وخود بدولت
واقبال سوار شده داخل دولتخانه گردیدند ودیگر حرکات مستی ننمود فیلبانان وراجه میان روبروی
اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور بقسمیه ظاهر کردند که این محض اقبال خداوند نعمت ما بود که سرور بخش
در ایام مستی باینصورت محکوم گردید وگرنه سه ماه کامل بهوش آمدنش باقی بود اگر باینطور کسی دیگر از ما بان
نزدیک او میرفت بغیر دادن جان امر دیگر بظهور نمی آمد تمامی اهل سواری مبارک گفتند که ذات آنحضرت از مقبولان
خدا تعالی مؤید من الله است جل جلاله وعم نواله وعظم شانه این را قدرت نمائی گویند وبادشاهان همین طور
منظور نظر الطاف خداوند حقیقی میباشند تا کاروبار جهان از ایشان برمی آید معهذا روزی اندرون محل
مبارک یک ضرب طلب فرمودند گاردنان قریب پنجاه آسامی کشان کشان در محل بردند دفعتاً یک پایه توپ
مذکور درمیان بدررو آب که بزبان هندی موری گویند در افتاد هرچند گاردنان ریسمان بسته میکشیدند
هرگز بیرون نه آمد آخر الامر در حضور پرنور عرض نمودند خود بدولت واقبال در آنجا تشریف آورده چنان از
پای مبارک بر تخت او تکانی دادند که از آنجا بیرون آمده توپ مذکور در زیر پای خویش دید

گویا

بسته بودند بدست عاصی داده فرمودند که بآن شخص که دربهره است بدهند و بگویند که تو جلد ازین بلده بهر سمت که دانی و توانی خود را برسان اگر خواهی مانند دیگر زنهار هرگز نخواهند گذاشت بهر صورت شریعت پناه خواهد گشت و از شارع عام مرو که شناخته شوی عاصی حسب الحکم بجا آورده داد و دعا ها بتقدیم رسانیده روانه گردید در روز دویم بعاصی که تنها باریاب شده بود فرمودند که اگر آنکس را از پیشگاه ما بدولت می بردند هیچ پرواه نبود چون بملاحظه ما آمد بقرار ریش ول رابقرار ساخت نمیخواست که بچشم خود دیده بکشتن دهد سبحان الله ترحم بادشاهان زنده گی عباد الله است اللّٰهُمَّ اغْفِرْهُ وَارْحَمْهُ وَادْخِلْهُ فِي الْجَنَّةِ وَانْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ الحمد لله والمنه درین زمان میمنت قران اینگونه ترحم و شفقت برحال ما غریبان در مزاج مقدس معلای حضور پرنور بمقتضای حدیث شریف اَلْوَلَدُ سِرٌّ لِاَبِيْهِ جاری و بحال و مبذول و بلا زوال است که لکهو کها خلق الله در مهد امن و امان آن جالس سریر سلطنت و کامرانی همچو در شکم مادر خویش پرورش یافته بدعای از دیاد عمر و دولت مشغول و موظف اند الله تقدس و تعالی آن مظهر ظل ظلیل خود را در حفظ و حمایت خویش با مرشدزاده ها مون دارد بمنه و کرمه

## نقل دیگر

بر جرات مزاج در دوره آنحضرت و کمال اقبال آن صاحب اقبال روزی سواری مبارک در سکهه چپال یعنی عماری شکاری بالای کلاب پری ماده فیل از لنگم پلی به بلده رونق افزا میگردید در اثناء راه نظر کیمیا اثر دفعتا بر سرور بخش فیل سواری خاصه که نهایت مست و بیهوش بود افتاد که در میدان گوشه محل بزنجیر ها مسلسل بسته اند بعد ملاحظه ارشاد شد که تا حال این فیل را در سواری حاضر نکردند سید محمد خان عرف راجه میان برادر فوجدار خان داروغه فیلخانه عرض نمود که این فیل بسیار مغرور است بدون شهنشاه به هوش خود نمی آید چنان معمول دارد که آب و دانه و راتب در مستی از دور میدهند و خدمتگذار او نزدیکش نمیرود تا به دیگری چه رسد فرمودند که ما بدولت ملاحظه میفرمائیم راجه میان را

وهمین جا باشد چنانچه از بنارس برادرزاده اش آمد و بعد استحقاق مبلغ خطیر صدر سپرد او گردید و او را حکم
شد که برطبق عموی خود دو دکان در بلده حیدرآباد داشته داد و ستد نماید بجای دیگر نرود ❊ ❊

## نقل نادره

اینکه در تمام ایام سلطنت خود قتل احدی نفرمود هرگاه قصاص کسی ضرور می گشت حواله شریعت پناه می‌نمودند
روزی منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر باریاب شده برای قصاص شخصی عرض حضور نمودند
که قصاص آن شخص خیلی ضرور است حکم جهان مطاع شرف صدور یافت که برطبق حکم شریعت پناه عمل نمایند عرض
کردند که رقعه شریعت پناه درباب فتوای قصاص نیز حاضر است حضرت خاموش شدند یعنی بعمل آرند
چنانچه بعد برخاست دربار مهاراجه بهادر خونی را بطور معمول همراه دو صد جوانان بار وغیره برای خرچ
کردن او بالای موسی ندی فرستادند آن وقت پیر و مرشد از دربار در گهڑیال خانه بالای کرسی برآمده
ملاحظه راسته کلان می‌نمودند گهڑیال خانه عبارت است از عمارت مرتفع که مدتی در آن عمارت گهڑیالهای
خورد و کلان ولایتی داشته بودند لهذا موسوم بگهڑیال خانه گردید روبروی حضور پرنور آن وقت
فقط عاصی محرر اوراق و یکدو چیلان سرکار حاضر بودند که دفعتاً آواز طنبور و غوغای تماشائیان
بسمع مبارک رسید فرمودند که این چه شور و غل است و چه معامله چوبداران خبر آوردند که همون خونی را
که مهاراجه بهادر بپروانگی قصاص گرفتند برای خرچ کردنش می برند که تا حال المفصل حال او بالمشافه بزبان
او معلوم نشد و برای قصاص او را می برند فرمودند در پیشگاه ما بدولت حاضر سازند تا روبرو دریافت
کرده شود هرگاه حاضر شد و عاجزنالیها نمود و بر زمین افتاد و بیقراریها کرد ارشاد شد که تا حال
حواس خمسه او بحال نیست چگونه بدریافت آید بالفعل او را در پهره بدارند بوقت سه پهر روز او از اندرون
محل مبارک طعام بنام او فرستادند چون پاسی از شب گذشت بایک چیل ماما امینه نام لطف بهاتک
گهڑیال خانه برآمده عاصی محرر اوراق را از دواخانه یاد فرموده یک صد روپیه نقد که در پارچه سفید

شمال نیز تاریخ نوشته است با چند ابیات دیگر که مادهٔ تاریخ این مصرع است مصرع آه رفت آفتاب از دنیا
الغرض ذات همایون آنحضرت مجمع علوم عقلی و نقلی بوده هر روز و شب بغیر از مطالعه کتب بجانب دیگر توجه
نبود مراد ازین سخن اینست که توجه لطف بر حال طالب بسیار بوده نه اینکه متوجه سرانجام امورات سلطنت نمیشدند
والله بالله ثم بالله از آنجا که عاصی شبانه روز حاضر جناب آنحضرت میبود می دید که از وقت صبح که بیدار
میشدند تا وقت استراحت شب و معمور شدن دیوڑهیهای سرکار هر شبانه روز بر سر تمامی اهل خدمات
و تعلقداران سلطنت احکامهای دریافت محولات ایشان جاری بوده و هر کس که در تمام عمر یکبار باریاب
میگشت همونوقت تمامی حوائج او از دیوانی انتظام مییافت باینمعنی که مبادا نالش نادرستی امورات
خویش بعرض حضور رساند پس حال حاضرباشان شبانه روز و خدمتگذاران نزدیک ازینمعنی بدریافت باید آورد
که در باریابی آن حضرت و خدمت گذاری چه فواید کثیر بر میداشتند و چگونه در عیش و لذت دنیا بسر می بردند
از محدثات آنحضرت نوید محل و فرحت محل و گهڑیال خانه و موتی محل و جلوخانه دروازه آهنی سمت نوید محل است
آمادرین ایام حضور پرنور ادام الله اقباله فرحت محل را باحداث عمارات دیگر تزئین بالای تزئین دیگر
داده مسکن خویش فرموده اند باغ و چوک محله بستی و محلسرا و دولتخانه قدیم و دیوانخانه آنجا مع دیگر عمارات و سبز
بنگله هم از محدثات آنحضرت است که در ایام شاهزادگی تعمیر فرمودند و همه عمارات باغ لنگم پلی که موسوم
بنظام بات است آنحضرت باهتمام کپتان سدنم (?) صاحب بتعمیر در آوردند تا حال موجود اند و سیرگاه حضور پرنور

## نقل عجیب

از حسن شیمی (?) و بلند فکری و انصاف پروری و ترحم شعاری آنشهریار نیک کردار باظهار می آید در عهد حضرت
غفرانمآب موافق معمول سررشته خاندان تیموریه چنان عادت معهود مستمره جاری بود که هرگاه کسی از امرای سرکار
و دولتمداران و منصبداران هر کس که میمرد متصدیان بیت المال فوراً ضبطی سرکار بر خانه اش برده رخت
بدن گذاشته دیگر همه اسباب و اشیاء داخل سرکار مینمودند بعد فاتحه سیوم پرسش را باهر که بجایش بوده باشد

مایوسانه که در وقت درد شدید از بیخودی خود بخود بر زبان بیماری آید هرگز هرگز نه آمد و با اینهمه هر وقت که
چشمان مبارک کشاده بطرف هر کس که ملاحظه میکردند از صلابت و هیبت و صولت آنحضرت زهره آب
میگشت خدا یتعالی بهتر میداند که بطرف شیر خونخوار نگاه جرارت میکرد و بهنگام بر شدن با آنجناب خود بخود
کناره میکشید و دل جراحت می نمود حکما معجون کالکانج و قرص مروارید با اوراق طلا و نقره و شربت بزوری
بابار الجبن شیر شتر باستعمال خاص می آوردند شعر مختصر نشد چو اعتدال مزاج + نه عظیمت اثر کند نه علاج
چون قضای الهی چنین بود که روح آن سر خیل مسند آرایان عالی تبار و فخر خاندان والاشان آصفیه بلند
مقدار متوجه فردوس برین شود هیچ فائده مترتب نگشت و هیچ تدبیر بکار نه آمد طرفه ماجرا اینکه در همین شدت
بیماری مزاج خاص که تمامی محلات و اهل دربار بلکه همه ریاست مشوش و متفکر بودند خادمان محل خزانه زیر تی
محل را بحکمت خود از یک جانب دیوار شکسته قریب یک لک روپیه بر آورده فیمابین خود ها تقسیم نموده متصرف
شدند چون این خبر در آن بیقراری مزاج بسمع اقدس رسید از فرط همت خداداد ارشاد شد که راجه روپ لعل
مشرف و جی رام هزاری حاضر شده خزانه را از جائیکه شکسته اند مسدود نمایند و دیگر احتیاط تمام دارند هر چند
عاصی که شب و روز بر در دولت حاضر بود پانزده روز پیشتر بخدمت مهاراجه بهادر اطلاع نمود که از زبانی
بعضے اهیلان محلات بالا بالا خبری رسیده که خادمان محل بعضے اراده کشادن یا شکستن دروازه خزانه
سرکار نموده اند هنوز خبر تحقیق نرسیده معهذا احمد فاضل را تقید بلیغ شود که بند و بست محل و خزانه از
جوانان بار زنانی که در علاقه شما بالای خزانه وغیره چوکی پهره ها دارند احتیاط تمام نمایند که امر دیگر بوقوع
نه آید ذمه شماست چنانچه بهادر موصوف بمشار الیه بالمشافه بسیار بسیار تقید نموده بعاصی ایما کردند اما
خادمان محل بآن تدبیر متصرف شدند که در گوش و هوش احدی از محلات نرسید تا بدیگری چه رسد
در بیمدت اعتدال مزاج مقدس از نهایت حد اعتدال در گذشته بتاریخ هفدهم ماه ذیقعده روز شنبه
سنه یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری بوقت یکپاس روز بر آمده روح پاک آن مظهر اتم الطاف

وسایه

بهره نیست که بسبب سابق ولاحق وزمان ابتدا وانتها واشتداد وانحطاط دریافت نماید خواجه غلام
حسین خان را میفرستید ازایشان همه کیفیت دریافت کنند و بعاصی حکم شد که برود و تشفی خاطر ایشان
کرده روانه نماید همینکه عاصی در خلوت مبارک آمد دید که زیر درخت آلنوپالو منیر الملک بهادر و مهاراجه بهادر
معه تمامی امیران سرکار وحکمای یونانی و مصری نشسته اند پس مفصل کیفیت ذهن نشین خاطر ایشان نموده
روانه ساخت خان محمد مرد ها منیر الملک بهادر و مهاراجه بهادر ظاهر کرد که امروز آنچه کمال شفقت و بنده پروری
بود درباره خواجه غلام حسین از حضور پرنور بنظر آمد که درحق احدی ندیده ایم الغرض آنچه تدابیر لازمه بود
حکما در معالجه خاص بعمل آوردند و در سعی موفوره و در مساعی جمیله سر مو قصور نه نمودند و بفضل الهی بالکل مرض
استسقا که ام الامراض باشد زایل شده صحت کامله بحصول انجامید که بروز عید الضحی در نوازش محل برآمد فرمودند
و جسم مبارک از رفع آماس حقیر نیز بنظر آمده تمامی خانزادان شکر خدای شفابخش جلشانه بتقدیم رسانیده امیدوار
گذرانیدن نذر عید وصحت بودند چنانچه شمس الامرا بهادر معه فرزندان و منیر الملک بهادر و مهاراجه معه
فرزندان وامیران وخوانین وراجه ها واهل خدمات دیگر و تعلقداران و قلعداران و مجموع خانزادان
بجمال خوشی و خورمی حاضر دربار جهانمدار که بود نذر عید وصحت باهم گذرانیدند تا ماه جمادی الاول سنه
مذکور مزاج مبارک بسبب احتیاط غذا و استعمال دوا که اعتصام الملک بهادر فن بلیغ کرده بودند یعنی بدون
اطلاع من هیچ چیز از اغذیه مخالفه از بیرک و بوتی مبارک بدست هیچکس از اصیلان سرکار و تمامی محلات وغیره
داخل محل مبارک نشود بعد انقضای ماه مذکور دفعتاً مزاج برعدم پرهیز متوجه شده هرچه منظور خاطر میشد
بهر صورت حاضر میگشت و باستعمال خاص می آمد و خاطر از معالجه برخاست آخر نوبت بآنجا رسید که خارج از تحریر
و تقریر است روز بروز اشتداد مرض صاحب فراش گردانید تا اینکه نوبت دراز کردن پای مبارک از فرط
تنفس متعذر گشت تا پنج ماه و چند روز قسیکه بالای پلنگ نشسته بودند بهمون صورت ماندند که خواب و
خورش همه بالای پلنگ و تکیه میگردید اما هر چند لحم جسم مبارک آب شده میریخت گاهی لفظ آه یا حرف

عاصی مقرر کرده ارسال فرمایند کمال الطاف و تقویت خاطر نیازمند است مهاراجه بهادر همون وقت یکے
ونکٹ رام و دیگری ملنا نام اهل عیدگاه کهنه را بصحابت غوث خان جمعدار بالای دیوڑی مبارک زنانی
فرستاده زبانی ماما مراد عرض کنانیدند که راجه چندو لعل دو طبیب مصری را برای معالجه مرشدزادی صاحبه
نورجهان بیگم ارسال نموده اند که شبانه روز حاضر بوده معالجه نمایند ارشاد شد که ما بدولت هیچکس را سوای حکیم ما
خواجه غلام حسین خان که حاضر دیوڑی است نمیدانیم و نمی شناسیم این هر دو را از جا بیگانه آورده است همونجا
رسانند معهذا روزی آنحضرت در گهڑیال خانه برآمد فرموده بودند و باریابی عاصی و خان محمد مرزا و محمد حسین
داماد شش و سه کس از خاص تر اشان برای اصلاح خاص حاضر شده بودند درین اثنا بعاصی حکم شد که نسخه مرهم
داخلیون از قرابادین قادری برآورده برای آماس پای مبارک تیار نماید عاصی را جهت برآوردن نسخه
مذکور عرصه گذشت و حضرت را خیال شد که دیده و دانسته قصداً عرصه میکند بغضه درآمده بطرف خان محمد
ملاحظه کرده فرمودند این خان زاد چهار پشتی سرکار است و ما بدولت این را زیاده از پدر و مادر این شفقت
کرده خدمت میگیریم هرگاه دیده و دانسته عدول نماید بکدام سزا رسانیم درین عرصه عاصی نسخه را برآورده
گذرانید حضرت خوشوقت شده فرمودند که جلد تیار نماید درینحال دفعتاً خان محمد مرزا عرض کرد که مدار المهام
و پیشکار یعنی منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر معه حکمای یونانی و مصری در خلوت مبارک
حاضر اند و معروضه ایشان اینست که آماس پای مبارک را حکما به بینند که بچه سبب لغیب عدا است و تا فرو شدن
آماس همه ها حاضر باشند ارشاد شد که اگر حکما را آورده اند مریضان را نیز پیدا کرده بنمایند ما بدولت یک بیمار
و یک حکیم ما خواجه غلام حسین خان از قدیم معالج و واقف مزاج و یک نسخه از یک کتاب قرابادین قادری
مرهم داخلیون تجویز کرده برآورده اند تیار کرده باستعمال می آرند از چند روز ورم که منتج شده است
البته بمرور خواهد رفت اینقدر فراهمی حکما برای کدام بیمار است باز خان محمد عرض کرد که کارپردازان
سرکار را بدون دیدن آماس قدم مبارک خاطر جمعی نیست امیدوار باریابی اند فرمودند ایشان را از علم طب

در مقدمات اصلاح کار ایشان از خود در حضور پرنور قصور نه نمود این همه احوال بذات اعتصام الملک بهادر نیز
وعن هویداست بلکه پیشتر پا افتاده الله تقدس تعالی بهادر موصوف را همواره در ظل ظلیل خداوند نعمت
محفوظ دارد مثل بهادر معز الیه انسان کامل پیدا شدن مشکل در خیرخواهی و جان نثاری و فدویت سرکار
و آل اندیشی فرد فرید یکتاست نه اینکه عاصی محبت بدل دارد فی الحقیقت حقیقت امر چنین است از آنجا
که ایزد تقدس و تعالی ذات جناب بندگان عالی مدظله العالی را جوهر شناس بنی نوع انسان گردانیده برای
همین هر روز ناشی زاید قدر شناسی بهادر معز فرموده در سایه عاطفت خود که نمونه ظل الهی است مامون و مصون
دارند القصه از وفور کاهش غم و الم ضعف جگر بهم رسیده بالای هر دو پای مبارک آماس ظاهر گردید و مزاج
از منهج اعتدال گذشته رو بانحراف آورد اطبای مصری و حکمای یونانی وغیره در خلوت مبارک مثل حکیم
شفائی خان و حکیم مسیح الزمان خان و حکیم رضا علیخان و حکیم تاج الدین چینیا پٹنی معه برادر خود و
شاگردان شفائیخان ملازمان دیوانی وغیره و رام بهٹ و ونکٹ رام وغیره اهل عیدگاه کهنه مجموع باتفاق
نزد اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حسب الحکم حضور پرنور که سر رشته علاج و دریافت نسخه و تدابیر و علاوه دوا
خانه محی الدوله و دوای خاص استعمالی شبانه روزی که بتجویز حکما هر روز تیار میشد ضمیمه خدمت عرض مکرر
بهادر موصوف شده حاضر میبودند و بالای دیوڑهی مبارک خاص زنانی سمت نوید محل و موتی محل
و گهڑیال خانه جای مدام بودن و استراحت و آرام فرمودن آنحضرت فقط عاصی محرر راز از شبانه روز در
گهڑیال خانه باریاب و در دواخانه محوله خود حاضر که بی شراکت دیگری می بود و بدون استفسار عاصی هیچ
دوای حکمای دیگر باستعمال خاص نمی آمد که اعتماد کلی عاصی بوده و دلیل این معنی روزی عاصی در باب معالجه
نورجهان بیگم صاحبه مرشدزادی دیگر طال الله عمرها عاصی رقعه بخدمت مهاراجه بهادر نوشته فرستاد بدین مضمون
که عاصی تن واحد بی شراکت غیر بر دیوڑهی مبارک زنانی حضور پرنور حاضر است و مقدمات معالجه نازک تر
سابق اینچنین بحال حکما در معالجه مرشدزادی مرحومه بوقوع آمده بمن معلوم است اگر یکدو طبیب دیگر برای شراکت

جدائیش تاثیر کرد تا اینکه شب و روز گریه با آواز بلند میفرمودند روز رحلتش از فرط بیقراری خواستند که از اندرون
محل مبارک نوازش محل همراه نعش گریه کنان بیرون برآیند خان محمد دهالیبی سرچوکی چوبداران و عاصی
مولف این اوراق وقتا جرأت کرده عرض نمود که سلامتی خداوند نعمت باشد معمول مستمره سرکار دولتمدار
چنین نیست الصبر مفتاح الفرج گفته اند بمجرد استماع سخن قدم متین سلیم و پای مبارک مستقیم را قایم کرده
فرمودند اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن ما بدولت خوب میدانیم که این امر ناگزیر تقدیر است هیچ چیز غیر از
صبر و شکیبائی چاره دیگر ندارد لکن محبت جوش خون ما را در می اندازد چه توان کرد و فی الواقع چنین شد
که آخر کار از صدمه این غم و الم شبانه روز در گریه بحید صبح و شام انداختند که در عرصه قریب یکسال خود بدولت
بیمار گشتند معهذا در وقت شروع بیماری مرشدزادی مرحومه مذکوره حکیم احمد یار خان محی الدوله حال خلف
حکیم الحکما عزت یار خان مرحوم و بعد چند روز حکیم محمد اکبر حسین ولد حکیم صادق حسین خان المعروف حکیم
منان صاحب مرحوم معالج بودند و عاصی مولف که زیر روشن بنگله خلوت مبارک حاضر میبود دو بهر و حکیمان
مذبور را باوا اطلاع نمود که شما در معالجه مرشدزادی مذکوره شش حکمای دیگر را نیز شریک خود نموده بمعالجه
پردازند که اگر صحت کامله حاصل شود آنچه فائده انعام خواهد شد همه حصه شما هر دو صاحب است کسی از شما
طلب نخواهد کرد و اگر معامله بالعکس گردد در شرکت چند کس آفت ناگهانی سلطانی فقط بر یک کس عاید حال
نخواهد شد چنانچه در مجمع کثیر خون خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت عثمان غنی رضی الله
عنه بر هیچکس ثابت نشد این امر بیست باریک تر از مو و نازکتر از جان هنگام از عمر شناس [illegible] دراز دارم و در حاضر
باشی و مزاجدانی حضور پر نور بقدر حوصله خود تماشای عجیب و غریب دیده ام و نیز صحبت نادر خدمت حکیم
صاحب مرحوم والد شما داشته ام سخن مرا ناچیز ندانند آئنده اختیار دارند هر گز نشنیدند و نظر بر آل کار ندانسته
بشرکت دیگری راضی نشدند اعتصام الملک بهادر حاضر اندر و بروی بهادر موصوف نیز فهمانیدم که خود بهادر
معزز براعاصی تحسین و آفرین نمودند آخر شد آنچه شد اما بخیر گذشت خدا تعالی جل شانه بهتر میدانند که عاصی در همه باب

وحالا بدعای ازدیاد عمر و دولت مشغول هستیم درین باب هرچه امر از آنجا که ذات عالیه درجات حضرت
مغفرت منزل علیه الرحمه مظهر جمال باکمال ترحم بود از معروضه معقول والحاح و عاجز نالی مهاراجه بهادر
دریای رحمت بجوش آمده حکم خداوندی شرف صدور یافت که همه جلاوطن نمایند اگر احدی خواهد ماند
بقتل خواهد رسید حسب الحکم همه ها بعضی بسوی کرنول و برخی بجانب هندوستان بر داشتنی را بر داشته
و گذاشتنی را گذاشته بقدر مهلت سه روز راهی شدند و اکثر غربا افغان و غیر ان بحال تباه هرجا که خواستند
در قصبات و قریات فرار گرفتند شاه عالم خان را مهاراجه بهادر فرمودند که کشتگان قوم خود را که بی دفن و
کفن افتاده بودند و مهلت تدفین نبود مجموع را بخاک سپرده روند و بپاس خاطر او بار برداری هم دادنید ند
بعد از آن عرض حضور شد که مقام چنچل گوژه خالی شده احدی از قوم مهدویان نماند همه ها رفتند حکم
شد که جوانان پلٹن با همراهی شاهیار الملک بهادر در آنجا فرود آمده حفاظت عمارات وغیره نمایند
بعد اخراج اینها قدغن بلیغ شد که ازین قوم احدی اگر در بلده بنظر در آید گرفته بکوتوالی رسانند مگر دو سه نفر
ذی اعتبار سرکار که گاهی شریک حال قوم نبودند بفرط الطاف خداوندی و تعلقات متعلقه خود بوده بعد
چندی باستعانت مهاراجه بهادر وارد بلده گشته بشرف ملازمت و سعادت آستان بوسی حضور پرنور
مشرف گردیدند یکی محمد صاحب میان که درین ایام مخاطب بصف شکن جنگ شده بودند خلف سلطان میان
معه برادران وافر باد ر تعلقه کنگلگیری و گنگاوتی وغیره با جمعیت همراهی خویش بغیر قوم مهدوی و دیگر
کرار نواز خان بهادر المعروف بدوله خان معه پسر خویش امیر نواز خان بهادر در تعلقه قلعه نلدرگ وغیره
ماموری کار و بار خود بودند و نذر و نیاز فراوان در حضور پرنور گذرانیدند از آنجمله سیزده زنجیر فیل سوای
لایق سوای دیگر اجناس عمده گذرانیده محمد صاحب میان و علی هذا القیاس دوله خان بهادر و نیز
در خدمت مهاراجه بهادر گذرانیده درستی امورات خود ها بدستگی تمام نمودند و مورد الطاف شاهانه
گردیدند طرفه اتفاق اینکه در سنه یکهزار و دو صد و چهل هجری محی الدوله حکیم الحکما عزت یار خان

بازار داشتند برای فهمایش اینها فرستادند هر قدر که فهمایش اینها میکردند زیاده تر هنگامه برپا میشد درین حال
دایم خان بهادر و برادرش حسن خان بهادر مندوزئی که مذهب سنت وجماعت دارند از خانه خود آمده
در مسجد جلوخانه مذکور شریک حال مولوی مسطور گشتند دایم خان بهادر گفت مولوی صاحب کار با قوم غیر افتاده
است و هنگامه عظیم برپا شده شما بخانه ما تشریف برید تا این فتنه تسکین یابد والا سخت قباحت است
مولوی گفت که از مدت مدید در آرزوی همچو روز برای شهادت بر طبق ارشاد رسول کریم صلی الله علیه
و آله وسلم که در حین اقامت مدینه منوره در عالم رویا فرموده که مولوی نواز اینجا بحیدرآباد رفته در آرزوی
شهادت مقیم باش که از پرده غیب چه در جلوه ظهور می آید لهذا خانه خود گذاشته بخانه خدا اگر رفته نشسته ام و آن
ارشاد الحال صورت پذیر گشت پس چگونه از زمین جان خانه خدا را گذارم هر چه شدنی باشد باشد از سخن گواها
شد پس عنایت خان پروزئی که سوار فیل آمده بود خواست که اندرون مسجد که بر تقیه مولوی مذکور هر دو در
مسجد کشاده بودند داخل شود دایم خان و حسن خان بمخالفت پیش آمده گفتند که برادر عنایت خان ترا
لازم نیست که فساد در خانه خدا برپا کنی و گرنه فیما بین قوم ما و شما تا قیام جهان سر رشته شمشیر موقوف نخواهد شد
و انتقام ظلم بر مولوی غریب بی تقصیر حق سبحانه تعالی روا نخواهد داشت بلکه بهتر اینست که گوش بر سخن ما
نهاده این فتنه بیجای و آشوب ناگهانی را بر طرف سازد که در جمیع نام آوری گشت هر چند نصایح دلپذیر
بالا نصایح دلپذیر نمود هیچ فائده مترتب نگشت آخر از شمشیر طرفین بعد جراحات بسیار هر دو مقتول شده دایم خان بهادر
بشهادت رسید و حسن خان بهادر جنگ رستمانه کرده مخالفان را از پا بر انداخته زخمهای کاری بر داشت
بعد از آن چون دیگر مهمدیان جوق جوق رسیده تفنگها سر دادند از آن تاج محمد خان پسر قادر نواز
خان حکیم و یک جوان عرب که در خواندن سنن مغرب مشغول بودند کشته شدند پس یاسین خان و
دیگران اندرون مسجد در آمده تلاش مولوی مذکور نمودند مولوی خود بخود آواز داد که بیائید نامهربان
اینجا هستم درین اثنا یاسین خان بر سینه پر نور ایمان مولوی صاحب موصوف بر آمده به شمشیر ظلم و ستم خود

[illegible]

ازان مخالفان جان بر نشده بهیچ کس قتیل رسیده نداز باعث جلت سلطان میان اگرچه جمعداران داناو
مآل اندیش و قباحت فهم بسیار بودند و کار بموافقت و طاعت و رضامندی سرکار عمل می آوردند اما بعضی
جهلاء خود رائی را کار فرموده چون در اختیار ایشان نبودند هرچه در دل خود داشتند بی اطلاع ایشان بظهور
آوردند چنانچه گویند یاسین خان پسر ولدار خان جمعدار مذکور روزی در مشیرآباد پیش استاد طفلان گفت
که شما چرا مذهب ما قبول نمیکنید که از احادیث و آیات مسلم الثبوت است او جواب داد که بزرگان ما همه اهل سنت
و جماعت بودند و من پیرو بزرگان خویشم و دو سه بار همین طور تکرار بعمل آورد استاد مذکور لاچار شده
گفت اگر مولوی حافظ عبدالکریم بفرمایند که مذهب شما حق است البته قبول خواهم کرد پس هر دو باتفاق
در مسجد جلوخانه میر عالم بهادر نزد مولوی حافظ عبدالکریم آمده یاسین خان سوال کرد که مولوی صاحب
چیزی از فضایل مهدی علیه السلام ارشاد فرمایند مولوی صاحب مذکور فرمود که فضایل کدام مهدی را بیان
کنم که مهدی موعود یکی مهدی است که تا حال ظهورش بظهور نه آمده و دیگر مهدی شما که نزد ما حقیقت حال ایشان
باستحقاق کلی نرسیده و ثابت نشده پس یاسین خان بغضب در آمده گفت که مهدی ما حق است و تفوق بالا
مرسلان و اولی العلم دارد و هر کس که قایل مهدی ما نیست یقیناً کافر مطلق است مولوی صاحب گفت
که این شخص نه برای پرسش مسایل آمده است بلکه برای انتهاض فتنه و فساد بنظر می آید این را از مسجد بیرون
کنند پس مردم جمع شده قیل و قال و کشش و کوشش نمودند درین هنگامه زخم خورده بر پیشانی یاسین خان
رسید که یک دو قطره خون بیرون برآمد او از مسجد برآمده بالای حوض جلوخانه مذکور نشست که یکی از قوم
او رسیده ملحق شده و مطلع گردیده جابجا خبرش رسانید در عرصه یک گهری تمامی مردمان قوم مهدی با همه
جا جمع شدند قریب شام هنگامه عظیم در جلوخانه میر صاحب مذکور برپا شد منیر الملک بهادر از نزد در حویلی خود
کرشمه سنجیده است برای استادگردن علمای عشره محرم که سلخ ذی الحجه روز شنبه بود در رفته بودند چند
خواستند که تصفیه این مقدمه شود لهذا حکیم خواجه احمد خان برادر حاجی محرر اوراق را که تعلق نظارت و

محض برای کار سرکار همراه خود دارد و اینها همه محکوم حکم خداوند نعمت اند علاقه از غیر ندارند و تنخواه اینها از
دیوانی میپابند حکم شد که متصل فرودگاه زیر سراپرده خاص فرود آرند بسیار تحسین و آفرین نمودند در سنه
یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری سواری مبارک در هودج زر داسد نواز جنگ بهادر کوکه خود را در جواصی
فراز اندوز فرموده از دولت خانه قدیم متوجه درگاه سید حسن برهنه صاحب شدند و در همین سنه
مذکور شروع اختلاف هوای مخالف و با در بلده حیدرآباد و بیرونجات و تمامی بلاد و امصار و حصون
و قریات شده عالمی تباه گشت در طرفة العین از یک استفراغ و یک اجابت انسان جان بحق تسلیم
میکرد اهل اسلام دعاها و عملهای صالح کردند و هندوان برغم خود دیول ها را پرستش و پوجا نمودند و
مهاراجه بهادر در چار منار و دوازده بازار کلان بلده برای دفع این آفت بر طبق خواهش برهمنان
پوجا کنانیدند که صدها مرغ و جاموش و گوسفندان و غله بسیار و زر و نقره بتصرف پوجاریان بد قوم
در آمد و بعضی مسلمانان هم بترس جان پوجا کنانیده همون آن مردناز خسر الدنیا و الآخره شدند اما
ازین حرکات هیچ فائده مترتب نگردید طرفه اینکه در سال سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری که از
بست و چهار سال هوای مخالف و با قایم است شخصی از هندوان بنهایت تکلف و دفها نواخته پوجا
در دیول می برد و قریب پنجاه کس همراهش بودند چون روبروی دروازه مکه مسجد رسیدند شهدهای
ایجاد فعتاً بیرون آمده اسباب پوجا را غارت و لوٹ کردند و گوسفندان و مرغهای پوجا و غله وغیره را
بردند و شور و زور نموده دو سه گوڑ یعنی دیول خرد را شکستند و یک علم بزرگ بر آورده بنام حضرت
محبوب سبحانی قدس الله سره العزیز که جهنڈه نامند در میان چار منار استاد کرده نوبت نواختند فاتحه
جاری ساختند خلقت خدا مطابق اینها از هر خانه جهنڈه ها و بیرقها بر آورده در چار منار برده کندوری
ها بعمل آوردند و دیولها را شکستند لهذا بلوه عظیم برپا شد قریب بود که فیما بین اهل اسلام و هنودان
مناقشه شمشیر بوقوع آید مهاراجه بهادر بسیار بسیار تهدید و تاکید کرده به ممانعت در آمدند انسان انچه شدت و با

سیر و شکار سکونت فرمایند لهذا بروز چهارم هر دو مرشدزاده و ممتاز الدوله رالصحابت حضرت
تهنیت النسا بیگم عرف بیوی صاحبه قبله والده ماجده حضور پرنور و حضرت جهان پرور بیگم صاحبه محل
خاص آنحضرت روانهٔ قلعه مذکور فرمودند چنانچه در سنه یکهزار و دوصد و سی و پنج هجری باز داخل بلدهٔ
حیدرآباد بدولتخانهای خود ها گشتند درین مقدمه همه آنچه که حق سعی موفوره از راجه چندو لعل آمد
اظهر من الشمس است والا نه بعد رفتن و تغیری ثابت جنگ اگر رونق افزای مرشدزاده ها از قلعهٔ مذکور در
تعویق و تعذر میماند آینده بهزار شکل صورت پذیر میگردید که آیین انگریزی چنین جاری شده است الحمدلله
آنچه شد بهتر شد و آنچه گذشت بهتر و بخیر گذشت اقبال خداوندی کار خود کرد در جلدوی این خدمت
شگرف و فدویت بلند وار جمند درهمین سال مذکور

## خطاب مهاراجگی راجه چندو لعل پیشکار آصف جاه ثالث

راجه چندو لعل بخطاب مهاراجه بهادر و بجواهر عمده و علم و نقاره و نوبت و منصب شش هزاری شش هزار
سوار سرفراز و ممتاز از پیشگاه خلافت گردیده مشهور آفاق گشت و تصفیه کلی بوقوع آمد که تا رحلت خود
بدولت و اقبال اعتبار اصدی می فرمود و هرچه منظور خاطر مبارک میبود حکم جهان مطاع بنام مهاراجه
بهادر شرف صدور میبافت معهذا تا الندن انگریزی احوال این سانحه عجیب و غریب مرقوم در آمده
مشهور گردید در سنه یکهزار و دوصد و سی و دو هجری خود بدولت و اقبال پانزدهم ذی الحجه متوجه باغ
حضرت قدسیه شده جعفریار جنگ بهادر کوکه خود را در خواصی عماری زر دهم بازوی منیر الملک
بهادر جاداده سرفراز فرمودند و بوقت سه پهر روز نیز در خواصی عماری شکاری که سا هیچال گوبند بهادر
مذکور را نشانیده متوجه سیر صحرای اطراف باغ مذبور شدند بهادر مذکور عرض ملاحظه جمعیت همراهی خود
نموده هفتصد و پنجاه نفر از سواران و بارپلتن و عرب و علی غول و ردیاه و غیره معه دو ضرب توپ بملاحظه
مبارک آورده گذارش کرد که اینهمه جمعیت خانزاد که بحکمت عملی از دیوانی فراهم کرده حاضر داشته است

کہ ہرچہ درحق من صلاح وقت دانند بعمل آرند لہذا الکم صاحب بعد قرار و مدار بسیار یک لک روپیہ ماہوار او مقرر
کردہ در قصبۂ بٹور متصل بنارس کاسی بقید و منزوی ساختند کہ ہیچ جا بدون حکم صاحبان صدر نیرود
جمعیت انگریزی محیط است انتقال دولت صد سالہ برہمنان پونا بیک حرکت نالایق باجی راو بدست صاحبان
انگریز بہادر نمود خود کردہ را علاجی نیست کہ کرد کہ نیافت اللہ تقدس و تعالی منتقم حقیقی است خانہ خرابی
لکہا خلایق کہ ودایع و بدایع الہی اند وبال گردنش نمود ہر چند راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بہزار نہ ظاہر
و باطن ایما و اشارہ بہ باجی راو کردند کہ مناسب وقت آنست قسمیکہ طور اتحاد و اخلاص سرکار با صاحبان
انگریز بظہور می آید بر طبق آن عمل نماید کہ مقتضای ایام چنین است چون او از خود رفتہ بود گوش
بر نصیحت نداشتہ خرابی دولت خویش از دست خود نمود سخن شنوی بیخ دولت کہ گفتہ اند بالکل فراموش
ساخت درین ایام حکم صاحبان انگریز در تمامی ملک محولہ برہمنان مذکور نافذ است و خزانہ کرور ہا
روپیہ معہ اسباب و اشیای بیحساب کہ باجی راو در ہر جا گذاشتہ بود ہمہ نصیب صاحبان مذکور گردید در سنہ
یک ہزار و دو صد و سی ہجری

## جنگ مبارز الدولہ با جمعیت سرداران انگریز

جنگ مبارز الدولہ بہادر با جمعیت سرداران انگریزی بوقوع آمد کیفیتش اینکہ شیرین نام مرتبہ خوانان
با خیاطان بازار چہادری انگریزی مناقشہ نمودہ در حمایت مرشد زادہ مبارز الدولہ بہادر پناہ گرفت
و این مقدمہ بطول کشید و بہ گفتگو انجامید ثابت جنگ رسل صاحب فرنگی وکیل انگریزی حاضر دربار
جہاں آمد گشتہ نالش مرشد زادہ موصوف در پیشگاہ حضرت مغفرت منزل نمود کہ از راہ تظلم خلق اللہ را
اذیت میرسند خود بدولت و اقبال ارشاد کردند کہ بندوبست ایشان نمایند ہر چند منیر الملک بہادر گفتند
کہ بندوبست مرشد زادہ خود خود میکنیم احتیاج دیگری نیست اما ثابت جنگ مذکور حکم حضور را منسک نمودہ
گفت کہ حکم بنام من صادر گشتہ من بندوبست ایشان میکنیم پس دو سردار انگریزی را با جمعیت یکہزار بار

راجه چندولعل مهاراجه بهادر بود تمامی اهل دفاتر بمکان بهادر موصوف شبانه روز حاضر گشته حکمش را بجا
می آوردند و مهر دیوانی زیر مهر راجه مذکور می بود در سنه یکهزار و دوصد و بست و شش هجری
بست و یکم شهر رمضان المبارک ستاره دنباله دار که در علم هیئت ذو ذنب گویند بسمت مغرب جانب
باب بالای آسمان هویدا گشته تا یکماه طلوع سر شام مینمود و تا یکپاس شب میماند بعد غروبش در عرصه
قریب هنگامه پنڈاره ها و جنگ مبارزالدوله بهادر با جمعیت انگریزی بوقوع آمده فضل الهی شامل
حال گردید مفصل بقلم اظهار می آید یعنی در سنه یکهزار و دوصد و بست و نه هجری شروع هنگامه پنڈاره
ها در تمام ممالکت دکن شایع گردیده عالمی پامال حوادث گشته تعلقات همه ویران مطلق شدند رعایای
رعایا و برایا و غرباو شرفا در قصبات و قریات باندیشه جان و ناموس در چاه ها افتادند و جان
خود ها دادند و آنهاکه بدست آن ملعون ها آمدند خراب شده از جان و آبرو تلف گشتند هزاران خانها بی
چراغ گردید و هزارها مردم زخمها برداشته مردند مال لکوکها روپیه بردند و غله بشمار سوختند و هزارها خانه را
آتش دادند اما از هر جا که هوشیار شده بنادیق بالای ایشان میدادند خیال آنجا نه میکردند بلای ناگهانی
بود حال ممالکت فسحت آباد دکن گشت که گاهی این حادثات باین طور هیچکس بنظر خود ندیده بلکه در تمام
عمر بگوش خویش نشنیده آخرالامر صاحبان انگریز مثل مالکم صاحب وغیره سرداران ذی عقل و تدبیر سراغ
این فتنه و آشوب و فساد جا بجا برآورده بذمه باجی راؤ ثابت نمودند و اول سوال و جواب بدلایل
واثق کرده چهار هزار سوار برای شراکت جمعیت سرکار خود و جمعیت سرکار عالی آصفیه که در هر آن و زمان
هر دو سرکار جز لاینفک اند بجهت تنبیه پنڈاره های نابکار از باجی راؤ و والی پونا درخواستند چون
او در دل خود در فکر خویش بوده اقبال نمود و صریحا پرده از روی کار برآمده بیقین شد که بانی مبانی همه
فساد خود آن ناعاقبت اندیش است ناچار پونه را از اطراف درگرفتند و آن دولت خداداد صد ساله را
گذاشته جا بجا راه فرار آورد و دیگر در جنگ مغلوب کرده لاعلاج خود در القول لصن با مالکم صاحب مذکور نمود

حکم عالی شرف صدور یافت تا بجائیکه بودند همو بجا بروند حکم شد که ایشان اقربای شما اند هرچه مناسب دانند بعمل آرند پس
میر عالم محمد صاحب میان خلف سلطان میان را با پنجاه سواران افغان مهدوی همراه داده بمقامش روانه نمود
چون سخن عاصی نزد مشار الیه بسبب بودن پنج سال از دوستی برادر کلان عاصی بلا تکلیف داعی در می موثر
بود بسیار بسیار قباحت ها ذهن نشین خاطر ایشان نمود روبراه آورده جواهر مذکور به میر عالم رسانید میر عالم در وقت
جواهر مذکور در ضیافت باره دری نذر حضور نمود معهذا وقتیکه کتبه بالای دریای عیسی باهتمام سعید الدوله
بهادر و میر محمد علیخان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر خلفان بهادر مذکور با حداث و اتمام در آمد میر عالم
مجوز ملاحظه اقدس شده هشت روز ضیافت شاهانه حضور پرنور در آنجا نمود بعد مراجعت خود بدولت
میر مذکور حسب الحکم حضور پرنور تیاری جلوخانه و چوکی خانه دو کابین و دروازه کلان کمانی وغیره در دولتخانه
قدیم حضور از طرف خود از سنه یکهزار و دوصد و نوزده هجری شروع کرده تا سنه یکهزار و دوصد و بست و یک
هجری باهتمام میر محمد علیخان بهادر و علی بیگخان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر مسطور و برادر عاصی خواجه
غلام حسن خان و عاصی مولف بتعمیر در آورده مورد تحسین و آفرین از حضور گردید و نیز کاروان سرا و مساجد
در سر هر منزل از چنیا پٹن تا اورنگ آباد و پونا و بمبئی بندر که در احوال میر عالم مفصل بقلم خواهد آمد با حداث
آورده بتاریخ بست و سیوم شوال المکرم روز جمعه سنه یکهزار و دوصد و بست و سه هجری ازین جهان فانی
بجهان جاودانی خرامید عالمی را افسوس ها دست داده چون سخت گیری اعظم الامرا مدتی عاید حال خلق الله
بود بعد انتقالش در عهد میر عالم همه فارغ البال زندگانی نمودند و هر صاحب مقدور بسیر و شکار و تماشای
گل و گلزار و رقص پریرویان شیرین گفتار حسب خواهش خود ها مصروف گشتند و اخبار این مقدمات میر عالم
منع نمود که در لفافه های اخبار نه نویسند که اگر سزا دهم خلقت متنفر میشود و اگر خاموش باشم فردای قیامت خود
ماخوذ گردم لهذا در انداخت پس نوبت بآن حد رسید که هر گاه تیاری باره دری باهتمام و اختتام در آمد خود
میر عالم مردمان اعزه را میگفت که شما در باره دری بسیر و بدیر بروند و سیر و تماشا نمایند مردمان بپاس خاطر شان قدم

داس نبیره کیشو مدن وغیره اهل کاروان دیگر جوهریان ندی پار بیگم بازار وسیتهه رگهنات رام وغیره واهل چار
کمان وتکسال همه بالاتفاق قیمت جواهر مذکور سه لک روپیه تشخیص نمودند سوای مالای یاقوت که صد دانه بقدر
کنار وشنی کلان بود و رنگش اصل رومانی مجموع جوهریان مذکور یک زبان شده گفتند که این مالای یاقوت
لاقیمت است که هیچکس از زبانان در هیچ ریاست مثل این رقم نادر العصر بچشم خود ها ندیده پس چگونه بقیمت رسد
عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه این همه جواهر مذکور معه یک پاندان طلای مرصع که بجواهر اعلا از الماس و یاقوت
و زمرد تیار شده بود با هفت برگ تنبول یک یک پارچه زمرد شفاف که قیمت آن نیز لاقیمت بود از نزد منتقیم الدوله
برادر نسبتی میر عالم که بسبب از تجویز ارسطو جاه که ذکر آن در احوال میر عالم مفصل خواهد آمد در موضع دکوال متصل قصبه
کوهیر جاگیر خود مقیم بود در طبق اجای میر صاحب موصوف معه محمد علیخان شوشتری نایب میر عبد اللطیف خان
ولایتی که برادر میر عالم مشهور شده بود و علی بیگ خان سوداگر و راجه بالمکند پیشکار خانگی میر عالم و شیخ دوست علیخان
هزاری موفوره آورده بخدمت میر عالم رسانیدند باینهمه هر چند که این همه صاحبان مذکور برای آوردن
جواهر مذکور دست و پا زدند اما هیچ فایده مترتب نشد و منتقیم الدوله راضی نگشت اگرچه امانت میر عالم بود لیکن مستقیم الدوله
این مقدمه جواهر را منحصر بطلبیدن خویش در بلده منظور داشتند اهنه و ما ساهله مینمود و باینمعنی در آن وقت
باختیار منیر الملک بهادر بود که داماد نو شده شریک تمامی امورات دیوانی میر گشته بودند لکن نه میخواستند که
شریک غالب در رسد و مخالف در بغل باشد که از دانای دانایان بعید است که اختیار بدست دیگری در آید لهذا
ممانعت تمام مینمودند چنانچه یکبار بالای باغ قدسیه که حضور پرنور رونق افزا شده بودند منتقیم الدوله دفعتا
از موضع دکوال جاگیر خویش آمده در خیمه میر عالم نشست میر عالم بمجرد شنیدن خبر ورود والاشان از خیمه دیگر که
خوابیده بود بخیمه اعتصام الملک بهادر منشی حضور پرنور درآمده تقید بلیغ نمود که احدی را آمدن نه دهند و
منیر الملک از منتقیم الدوله اسلام علیک کرده نزد میر عالم رفته برای منتقیم الدوله طعام فرستاد و میر عالم در حضور
پرنور عرض کنانید که منتقیم الدوله برادر زاده اعظم الامراء اعلام سید خان ندانسته بغیر حکم و طلب سرکار از مقام خود آمده اند

اوبر همی کار میر عالم مستعد ساختند و علاوه دیگر برین باد فرمای حضور پرنور شبانه روز او دماغش را از باده
نخوت پر ساختند تا الست که مآل کار چگونه شود و کجا خواهد رسید که او را بالکو به چه نسبت هرگز هرگز نه فهمید میر عالم
را به آری و بلی تسلی داده سعی موفوره در انهدام بنیاد کار و بار دیوانی میر عالم از نیش زنی و فتنه انگیزی می نمود
پس میر صاحب مسطور برگشتگی مزاج مبارک حضور پرنور و اهل دربار بچنین حال زیاده تر دیده ناچار سوار میانه از
خانه خود بسیر باره دری خویش که متصل دروازه دهلی است آمده از آنجا از دروازه نرپولیه که حالا دربار داری
میر معز مسدود است بیرون شهر رفته داخل کوٹهی صاحبان انگریز نزد کپتان سدنم صاحب وکیل انگریز بهادر گردیده
فرود آمد و باهم مشیر یک مصلحت گردیدند چون خبر رفتن میر عالم بحضور پرنور رسید البته تشویش عاید حال گشت
از آنجا که ذات والای آنحضرت کوه متانت و بردباری بود هیچ جز داظهار نشده بدستور معمور امورات
بودند اما اینقدر حکم بنام داروغهای هرکاره و اهل اخبار و خفیه نویسان شد قصد دریافت که خبر میر عالم و
آیندگان و روندگان نزد الیشان ظاهر و پنهان دریافته اخبار تحقیق بعرض رسانند در بصورت متوسلان
میر مذکور احدی و از امیران سرکار نیز هیچکس در آنجا رفت با اقربای قریب میر صاحب هم نرفتند مگر مشیر الملک
بهادر که نسبت دامادی جدید داشت همراه میر عالم بود در روز دویم کپتان سدنم صاحب حاضر دربار جهاندار
شده سوال و جواب معروضه میر عالم بعرض رسانید که میر عالم خیر خواه دولت خداوند نعمت و نمک حلال موروثی
است هرگز از و امری که خلاف مرضی مبارک باشد بعمل نخواهد آمد امیدوار آنست که عفو جرایم او شود و مورد
الطاف شاهانه گردد بعد رد و قدح بسیار در عرصه قریب بیست روز مزاج مبارک را بر آن آورد که میر عالم
بخانه خود رفته تیاری ضیافت حضور نمود و خود بدولت و اقبال رونق بخش خانه میر صاحب مذکور شده
سر عزت او را باسمان تفاخر رسانید و باستمالت تمام پرداخته راجه مهیپت رام را که مصدر فتنه و فساد گشته بود
معزول نموده راجه گوبند بخش برادر راجه چندو لعل را بجایش مامور لشکر فیروزی و غیره فرمود میر عالم جواهر
و اقمشه گران بها و غیره امعه اسباب لایق نذر شاهان گذرانیده حضور پرنور را روانه دولتخانه عالی نمود

جها بنا هر رسد و پیاده های پلاٹنها و ملی غول و عربان و روهیلها وغیره روانه بالاگهات گردانیدند و از جانب
صاحبان انگریز قریب ده هزار جمعیت بسرکردگی دلزلی صاحب بهادر و کرنل بکلین صاحب بهادر
وغیره متعین و شریک راجه چیبت رام گشته او مدتی با نتظام السمت پرداخته معامله دو صوبه بدست خود داشت
و در اندک زمان بمقابله ریاست دیگر جلوه آرا گردید که اکثر امیران نامدار و سرداران عالی تبار مثل محمد صلابتخان
بهادر و محمد سبحان خان بهادر و دیگر امیران و سرداران و منصبداران و جمعداران با جمعیت های خودها از فرمان
برداری راجه چیبت رام مذکور حاضر بوده کارهای نمایان بظهور آوردند و انعامات بی پایان مینمودند هر گاه خبر
جلوس سریر آرای سلطنت حضور پر نور و دیوانی میر عالم بهادر براجه چیبت رام رسید و بر طبق طلب حاضر دربار
جهانمدار گشت و در آن ایام فیمابین میر عالم خود بدولت و اقبال اندک سوء مزاجی بود ناقباحت فهمان که زر از
یکی هزار و از اندکی بسیار ساخته تمامی اهل دربار از میر عالم برگشته و شریک حال راجه چیبت رام شده و او را بر آن آوردند
که او در ضمیر خود هوس سرفرازی دیوانی از تغیری میر عالم بهادر قرار داده چشمان نخوت و غرور خویش را از میر صاحب
مسطور برگردانیده خیال دیگر بالای امر دیگر پیدا نمود که بطرف هیچکس متوجه نمیشد و علاوه برین باریابی متواتر
در حضور پر نور نشه غرور را بالای ترک دیگر آورد که بالکل میر عالم بهادر را در خیال خویش ناچیز دانست چون
مزاج حضور را میر عالم معه اعیان و ارکان دولت از طرف خود برگشته و پراگنده دید مصلحتاً راجه چیبت رام را در
خلوت و تنهائی بقسم کلام مجید ذهن نشین خاطر ساخت و باستمالت تمام ایما نمود که بالفعل پیشکاری سرکار معطل
است شما را از حضور پر نور سرفراز میگردانم معهذا تا زندگی من خیال دیوانی خود و عزل من نکنند که چراغ سحری
ام بعد من هر چه خواهند بکنید بدین هم اگر خیال عزل من خواهند کرد هیچ فائده مترتب نخواهد شد شما میخواهید
که فک حرمت من نمائید و من نمیخواهم که حرمت ریزی شما کنم ان شاء الله تعالی بالعکس آن بظهور خواهد آمد
در حقیقت غیر از نقصان مقدمات سرکار امر دیگر متصور نیست چون او مجبول نخوت و غرور گشته بود و مردمان
ناقباحت فهم و خوشامدی صاحب و مقرب کار او بودند او را از جاده عقل مآل اندیش منحرف گردانیده بر عداوت

بجلوه ظهور آوردند خصوصاً جشن بسم الله خوانی کیوانجاه بهادر که بسبب رحلت حضرت غفرانمآب بتوقف در آمده بود
از سر نو باز در جلوس آنحضرت شروع شده مهندی نقره نیاری ده هزار روپیه باهتمام کاظم علیخان ضیا بیگخان
خانسامان بجلوس و تزک تمام از دولتخانه خاص بخانه ارسطوجاه رسانیدند و مجلسهای شاهانه بجلوه در آوردند
تا اینکه بتاریخ بست و ششم محرم الحرام روز چهارشنبه سنه یکهزار و دو صد و نوزده هجری از تپ محرقه که هشت روز
عاید حالش شده بود روح ارسطوجاه پرواز نمود مردانیکه ناقباحت فهم بودند ازینواقعه خوشنودی کردند
بندگان عالی حضور پرنور حضرت مغفرت منزل در عین شدت مرض دو بار بخانه اش برای عیادت رونق
افزا شدند اما او بیهوش محض بود بعد ازین تا دو ماه کجدار و مریز از راجه راجندر رگهوتم راو که به پیشکاری
سرکار معمور بود بهر صورت اجرای امورات سلطنت میکنانیدند آخر الامر بتاریخ پنجم شهر ربیع الآخر سنه یکهزار
و دو صد و نوزده هجری میر ابو القاسم میر عالم بهادر را که در فطانت عقل و متانت رای فرد فرید روزگار
بوده و بسببی گذشت چندی در قلعه زور در ور در موضع ناکل پلی جاگیر خود عقب قلعه گولکنده مقید
بود بعد ازان بمکان خویش در بلده حسب الحکم منزوی گشته مفصل احوالش در احوال او بقلم خواهد آمد به فرط
الطاف از کنج عزلت و تواری بر آورده بدیوانی و مدار المهامی سرکار دولتمدار خود سرفراز و ممتاز فرمودند و راجه
راجندر راو در خانه اش بعد دو ماه خانه نشین ساختند پیش از دیوانی میر عالم حشمت جنگ فرنگی وکیل انگریزی
در بعضی امورات و مقدمات خود سری از جهل میکرد در عهد میر عالم خود بخود ازان منفعل گشته دیگر بر امون
آن نگردید چنانچه بوقت حاضر شدن در بار جهانمدار فیل عماری خود را تا به دروازه خلوت مبارک متصل
دیوار غلام گردش می آورد و در آنجا از عماری فرود می آمد روزیکه میر عالم برای سرفرازی خلعت دیوانی
بصحابت وکیل مذکور حاضر دربار عالی گردید بالای دروازه دیوانخانه سرکار که معمول همه ها از اعلی تا ادنی است
از میانه سواری خویش فرود آمد حشمت جنگ وکیل گفت که بالای دروازه خلوت مبارک فرود آئید میر عالم
جواب داد که این دیوڑھی مبارک خداوند ماست اینقدر مقدور من نیست که قدم از جاده حد خود بیش گذارم

مباهی شده بود هرگاه آنجناب بچشم گریان و دل بریان داخل دیوان عام گشت بسواری نالکی بمکان ارسطوجاه
که در ماتم مرحوم مغفور منزوی بود رونق بخشیده باستمالت تمام دستار بر سرش از دست مبارک بستند و جواهر
پذیرا فرموده در خلوت مبارک آوردند و از آنجا بدولت و اقبال بجلوس شاهی پرداخته مسند سلطنت را رونق
تازه بخشیدند تمامی امرا و خوانین و اعیان اکابر نذور تهنیت گذرانیدند و سرفراز شدند و بعد دوپهر روز
مراجعت فرموده بدولتخانه قدیم تشریف بردند روز دویم باز بجلوس تمام بدولتخانه عالی رونق افزا شده
نذر برادران و خویشان و اقربایان و تمامی سلحداران و بارگیران از اعلی و ادنی بدرجهٔ پذیرائی در آوردند
بعد برخواست اندرون محل مبارک تشریف برده اول ادای مراسم تعزیت نموده بعد از آن نذر تهنیت جلوس بجناب
حضرت بخشی بیگم صاحبه و حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه عرف بیوا صاحبه و سلطانی بیگم صاحبه بکمال گریه و زاری
و عاجز نالی گذرانیده باز مرخص شده بدولتخانه قدیم مراجعت نمودند بعد سه روز بسواری عماری زر و معه
محلات و مرشدزاده های بلند اقبال و تمامی کارخانجات بدولتخانه عالی خلوت مبارک داخل گشته مسکن و
مقام ساختند درین ایام فرید و نجاه بهادر که سه هزار روپیه ماهوار ایشان از سرکار میافتند باضافه چهار هزار روپیه
سرفراز و ممتاز مباهی گشتند و دیگر برادران که سه هزار روپیه ماهوار ایشان بود باضافه مضاعف سربلند
شدند از جواهر زمسرور و مبتهج گردیدند چون دران ایام قلعهٔ سرنگر و چاوڑی و بازارها نوتیار شده بود
ارسطوجاه مجوز ملاحظه والا شده متواتر ضیافتهای شاهانه بجا آورده طرح مینابازار که معمول سرکار است
آراسته که از رشته خام و سوزن تا اقمشه و پشمینه باب و جواهر و فیلان و اسپان عربی و عراقی و دکهنی و کاٹهیه واڑ
وغیره و دنرنگاوان گجراتی و هرم و مالوی وغیره و شتران بغدادیه و مارواڑی وغیره جنس انواع و اقسام مال
سوداگران اطراف و جوانب لکها روپیه بخریدی سرکار و خریدی ارسطوجاه و امرا و خوانین و منصبداران
و جمعداران و سایر الناس بقدر مقدور در آمد که سوداگران نهال شدند تا ده ماه متواتر بهمین طور مشغول
سیر و شکار و تماشای گل و گلزار از جانبی بجانب دیگر میبودند جشنهای عالی علی التواتر و لوالی زینت داده

اوشستے پسر نواب مغفرت مآب است از بدو حال باختلاف مزاج خود با هیچ یک از برادران موافقت نه آورده باغوای
مفتریان مشغول اختیارات بیجا حاصل بوده آخر الامر در قلعه بیدر مدت مدید منزوی ماند هر گاه عالیجاه بهادر
خروج کرده ببلده بیدر رخواستند که همراه خود باورنگ آباد برند اوشان از راه نصایح بمبالغت پیش آمده
خود را بالمره کناره نمود هر چند سعی موفوره بعمل آورد بالکل انحراف ورزیده شریک حال عالیجاه بهادر نشد
اینمعنے نهایت موافق مزاج مبارک حضرت غفران مآب در آمد بکمال شفقت و دلداری در بلده حیدرآباد
طلبیده مشمول عواطف خویش ساختند مدتی تا حیات خود بفراغت تمام گذرانیده ودیعت نمود خلفهاے
ایشان بمراتب علیه موجود و بفراغت معاش مشمول اند ۱۲

## ذکر سر برار اعلیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت و عظمت دستگاه شایسته مسند سروری و سرداری جالس سریر دولت و کامرانی المختص بعنایات الاله المغفرت منزل سکندر جاه نور الله مرقده و جعل روضته من ریاض الجنه مستودعه و مضجعه

ذات عالی قدر آن منبع نیکوئیها و نیکنامیها از ارقام قلم خارج از انجمله عشری از اعشار تحریر می آرد که نام
آنجناب میر اکبر علیخان بهادر است و سال ولادت آنحضرت سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری بقول
صاحب تزک آصفیه شاه تجلی علی در پیشگاه پدر بزرگوار انجناب بهاے معروف سرفراز و در هر معرکه جنگ پیش و پیش قدم
از همه برادران بوده چون روح پاک حضرت غفران مآب بجنت خرامید اعیان دولت و ارکان سلطنت
لصلاح اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المهام بدولتخانه آنجناب جانثر گشته بهزار الحاح و عاجز نالیها که قبول نفرمود
بسواری عماری جلوس جلوه آرا گردانیده به تزک شاهی و طمطراق شهنشاهی از دولتخانه قدیم از راسته
پنجه شاه و چارکمان بدولتخانه عالی آوردند آنروز در خوجی خاص راجه راجندر رگهوتم راؤ پیشکار سرکار

وشادی خانه وپنجمحله ومهابت محل وغیره همه از محدثات آنحضرت است سوای این در قلعه گولکنده محمد نگر نیز
عمارات بتعمیر آمده اند واز محدثات حضرت بخشی بیگم صاحبه حصار بیگم پیٹه معه چاوڑی وغیره ولبس وتهنیت نگر معه
حصار ومحل وباغ وغیره همه از محدثات حضرت تهنیت النسا بیگم عرف بوی صاحبه معه عمارت درگاه حضرت
حسین شاه ولی صاحب قدس سره است

## ذکر امیر الامرا شجاع الملک بسالت جنگ بهادر

او پنجمین پسر نواب مغفرتمآب است نام اصلی اش میر محمد شریف در حیات پدر بزرگوار بخطاب بسالت جنگ
و در عمل امیر الممالک صلابت جنگ بهادر بصوبداری بیجاپور و بخطاب شجاع الملک امیر الامرا نامزد گردیده
در امور مالی وملکی ریاست دخل بهم رسانیده چون نواب سنطاب میر نظام علیخان بهادر ولیعهد شد او که
به بیجاپور نامزد گردیده بود بانجا شتافت هرگاه نواب موصوف بجانب راجبندری نهضت نمود باز آمده
دخیل بکار گشت چون حل وعقد سلطنت بذات والا صفات نواب موصوف قرار گرفت او متوحش بوده دیگر
پیرامون مخالفت نگشت و در فیروزگده ادهونی در انجو قناعت ورزیده بسر برده و همیشه خیال عظیم
در سر داشت و رفقا پرور بوده در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری بکاک القا خرامید پسرش مهابت
جنگ بهادر دارا جاه که بشهزادی حضور نقشبندی بیگم منسوب بود بجایش مسند نشین گشته چند مدت
آوازه شجاعت وسخاوت وغریب پروری را بلند آوازه گردانید و باٹیپو سلطان جنگهای رستمانه نموده
نام آور گشت آخر در سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری رحلت نمود دیگر احدی در اولادش لایق اینکار
شگرف نبوده تعلقات همه داخل سرکار شده باختیار تعلقداران سرکار اند

## ذکر معتقد الدوله چین قلیچ خان بهادر ناصر الملک همایون جاه المشهور به مغل علیخان بهادر

ذات والاایش در جمیع علوم مستثنای روزگار و در تمامی فنون مثلی و مانندی ندارد علی الخصوص در سواری
اسپ که شهسواران زمانه هرگاه نام نامی اسم سامی آنجناب بر می آرند همه مقر و معتقد میگردند که آنجناب استادی
زمانه اند عاصی در ایام خدمت وکالت اکثر سواری اسپ آن حضرت بچشم خود دیده که قدرت خدا تعالی به نظر
می آید گویا اسپ خود فرمانبردار آنجناب است هر گونه که منظور خاطر مبارکش میشود اسپ سواریش پیش از ایما
واشاره بجا می آرد معهذا دیگر کمالات و صناعات آنجناب مثل تیراندازی و برق اندازی و خوشنویسی
مشهور آفاق هستند او تعالی شانه سلامت دارد با مؤلف آنقدر سرفراز بها فرمود که تا دم زندگی فراموش
نخواهد شد هشتمی کیوانجاه بهادر که آنجناب هم مریخ و مریخان بکمال بذل و الطاف مشهور روزگار بودند
در سنه یکهزار و دوصد و چهل و سه هجری بجنت خرامیده بباغ خانه خویش مدفون گشتند اَلْبَقَاءُ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّارِ جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است ٭ هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق ذکر شمهٔ از احوال
ستوده خصال جناب حضرت بخشی بیگم صاحبه قبله و حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه کعبه محلات خاص حضرت غفرانمآب
والدهٔ ماجدهٔ حضرت مغفرت منزل اعنی بیگم صاحبهٔ ثانی بر سر دفتران نسوان با عصمت روزگار جمیل مستورات
با عفت حالی تبار تا بودن آن هر دو محیط دولت و سلطنت احدی از سادات صحیح النسب و پیرزاده های
والانسب و حسب بی حصول مقصود از در دولت خالی نرفت کتخدائی بسیار دختران ناکتخدا از سرکار خود چنان
بعمل آوردند که مشهور آفاق است از خیر و خیرات شبانه روزی عالمی بهره ور بوده دست بدعاء فراوان
داشت و تا الی الآن میدارند الغرض نام نامی حیات ماالفصاحیه والدهٔ ماجده سلطان عبدالله قطب شاه
درین بلدهٔ حیدرآباد که مشهور و معروف بوده است درین زمان نام نامی و اسم سامی این هر دو دریای
عصمت و عفت و بذل و کرامت [illegible] یکی هزار واز اندکی بسیار بل بیحد و شمار مشهور روزگار است
سیوم از محلات ثانی آنحضرت یعنی حضرت غفرانمآب یکی روشن بیگم و روشن محل و غنی محل باهتمام غنی یار خان
خانسامان و نوازش محل باهتمام نوازش علیخان خانسامان قدیم و چهار بیگم خلوت مبارک و گلشن محل

ازجاده درستی منحرف شده روح مبارک در سنه یکهزار و دوصد و بست هجری بسیر عدن خرامیده در خانه باغ
خود مدفون گردید بر جناب حضرت مغفرت منزل را نهایت ملال واقع شد که فیمابین تفاوت سن و سال شش ماه
بوده همیشه تا سن تمیز و رشد باتفاق در محل مبارک مانده اوقات عزیز شبانه روز باتحاد و اخلاص بسر برده بودند
آلسرشته محبت از طرفین جاری بود **چهارمی** حضرت مغفرت پناه میر ذوالفقار علیخان بهادر جهاندار جاه
که آنجناب خیر محض بودند باستعداد مارث از محل خود بتقریب عیدین و جشن نوروز وغیره برآمده نذرها میگذرانیدند
و ملازمان خود را بکمال شفقت پرورش مینمودند راجه چندو لعل مهاراجه بهادر را که بسبب قرب و جوار زیر سایه
دولتخانه آنحضرت آمد و رفت گاهی به هیچ وجه تکلیف نرسید که خود بهادر معترف مدح و شکور اند در سنه یکهزار و دوصد و چهل
و دو هجری بعالم لقا توجه فرمود حضرت مغفرت منزل برای ملاحظه نعش و جنازه ایشان در کنار حمام خانه
برآمده ملاحظه میفرمودند ولی اختیار بگریه بیدرد آمدند عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه عرض کرد که آنچه
مقدر و منظور خالق بود بظهور آمد از انقدر ملال عاید حال مزاج مبارک موجب هلاک خلق الله منظور است
و فعتاً بچشم غصه بطرف عاصی ملاحظه کرده فرمودند تو نمیدانی که بازوی من امروز شکسته برادرم جدائی گزیده
بخاک عدم میرود و فی الحقیقت این پیغام موت من رسیده است اگرچه بکیم بس سرور و شفقت نمایم عاصی دم
بخود کشیده خاموش گشت آنحضرت هم در خانه باغ خود مدفون شدند **پنجمی** میر جمشید علی جمشید جاه بهادر که
اوشان بسن پانزده سالگی از عارضه فساد خون دریا انتقال کردند فریدون جاه بهادر و ایشان از یک
والده عنایت النسا بیگم صاحبه بوده دلشیر النسا بیگم صاحبه همشیره حقیقی ایشان در ازدواج شمس الامرا بهادر
امیر کبیر اند و ریاض النسا بیگم صاحبه نیز همشیره حقیقی ایشان در ازدواج خان ایران بهادر بودند **ششمی** اکبر جاه
بهادر نام اصلی میر تیمور علی است که برادر حقیقی خورد حضرت مغفرت منزل اند آنجناب هم بجمیع صفات موصوف
و قدم بر طریقه پدر بزرگوار خود میدارند درین ایام و غم و الم جدائی برادر بزرگوار خود ترک برآمد و دربار نموده
در مقیم محل خویش هستند **هفتمی** حضرت سلیمان جاه بهادر نام اصلی ایشان میر جهانگیر علی است که منبع خوبی و نکوئی هاست

زین مصرع عجیب دو تاریخ را بخوان ۞ خوانند با وضو همه اشخاص فاتحه ۞ مستوجب بهشت و باخلاص فاتحه ۞
بمجرد رحلت اعلحضرت ارسطوجاه جمعیت انگریزی ملازم سرکار را از مقام حسین ساگر طلبیده باتفاق حشمت
جنگ وکیل برادر دولت حضور پرنور و هر یک مرشدزاده و یک یک سرکرده گورد ولایتی دو دو صد جوانان
بار نشانید بعد انتقال ارسطوجاه در دیوانی میر عالم بهادر برخاست جمعیت مذکور شد ایزد تقدس و تعالی
آن برج خلایق مدار هشت فرزند جگر بند ارزانی فرموده نخستین نواب عالیجاه بهادر که نام اصلی اش
میر احمد علی است در علم و فضل و زهد و تقوی از جمله بزرگان روزگار بوده همواره صحبت با علما و فضلا میداشت
بعد رونق افزای حضرت غفران مآب از قلعه گولکنده بتاریخ نهم ذی الحجه شب عید الضحی سنه یکهزار و دو صد و نه
هجری باغوای سدا شیو ریدی خروج کرده بعد جنگها مقبول یعنی مسموم گردید چنانچه ذکرش گذشت
دویمی که از همه بهتر و اجل و افضل خاندان آصفیه که معین و پور خلافت حقیقتا عبارت از آنحضرت است
اعنی جناب حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه علیه الرحمه که ذکر خیر آنجناب خواهد آمد انشاالله
تعالی سیومی نواب والا رتبت فریدون جاه بهادر که نام اصلی اش میر سبحان علی است همشکل و همشبیه تر با حضرت
غفران مآب بوده در متانت رای و صلابت هیبت هم بازوی برادر بزرگ خود حضرت مغفرت منزل بود تا حالی
در تمام عمر خویش مانند حضرت مغفرت منزل و فریدون جاه بهادر صاحب شان و شوکت شاهانه و هیبت و صولت
و صلابت خسروانه سوای شوکت و صلابت و صولت و هیبت و وجاهت حضرت بندگانعالی متعالی ظل العالی
خداوند نعمت اعلحضرت حضور پرنور ناصر الدوله آصفجاه ادام الله اقباله و عمره و خلد الله ملکه که از فضل ایزد
متعال بهمال تمامی خصایل پسندیده بزرگانه خاقانه که الولد سر لابیه عبارت از آنحضرت است که
در شهر و منور آن اعلحضرت بعینه معاینه است تا این زمان بچشم خود بدیگری ندیده معهذا ترحم و اشفاق و بذل
و اخلاق حضور پرنور مافوق همه است بهادر موصوف را یعنی حضرت فریدون جاه بهادر ممدوح را بعد جلوس
حضرت مغفرت منزل برسریر سلطنت دفعتا عارضه [illegible] عاید حال گشته از حدت اشتعال ادویه حاره که [illegible] مزاج

ذوی الاقتدار علی الخصوص مرشدزاده های بلند اقبال مثل جناب فریدون جاه بهادر و جهاندار جاه بهادر و
دیگر مرشدزاده ها و صاحبزاده ها و امیران کجا که هر یک بجلوس شاهانه جلو داری ساچق و مهندی و شب گشت
نمایند روز بینده که مجلس و محفل عالی شوند و فیما بین ایشان رسمهای تفنن و تفرج بوقوع آید القصه بعد انصرام
این جشنها میر عالم بهادر برای بندوبست ملک مفتوحه نوکه موافق تقسیم از ٹیپو سلطان داخل سرکار گردید
مثل کرپه و قلعه سدهوٹ و گنجی کوٹه وغیره رفته بعد چندی بسببی از اسباب انقلاب روزگار بیک حرکت
ناشایسته حشمت جنگ کپتان انگریزی با دختر شرف النسا بیگم دختر عاقل الدوله و طلبیدن میر عالم بهادر حکمدار
زیر چار منار از کمپنی انگریز بهادر که مشهور شده بود بایمای ارسطوجاه بالعکس ساختن اعظم الامرا آن را برای
خصومت باطنی خویش با میر عالم پس میر معزز را از خدمت وکالت سرکار معذور نموده در قلعه رودرور مقید
نمود و وکالت بذات خود ضمیمه مدار المهامی از سرکار ساخت چنانچه مفصل در احوال میر عالم مذکور خواهد شد
و بقلم حقیقت رقم خواهد آمد و درینجا شروع جشن شادی بسم الله خوانی مرشدزاده کیوانجاه بهادر که الشانزا
نیز در فرزندی ارسطوجاه داده بودند گردید و درعین خورمی مزاج مبارک از اعتدال در گذشت و هیچ سعی از
هیچکس مفید نشد آخر بتاریخ هفدهم شهر ربیع الآخر سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری بوقت یکپاس روز بر آمده
روح پر فتوح مطهر ان سر دفتر خاندان عالیشان آصفیه بسیر عالم قدس در جنت الفردوس خرامید انا لله
و انا الیه راجعون ماتم زدگان که عبارت از تمامی خانزادان موروثی سرکار است آنروز را روز قیامت
انگاشته از خود رفتند و شور محشر از محلات بر آمده عالمی را از هوش و حواس در باختند بصلاح ارسطوجاه
در صحن مکه مسجد متصل مرقد منوره حضرت قدسیه عمده بیگم صاحبه مغفوره والده ماجده آنحضرت مدفون ساختند
و مقبره محجر از سنگ مرمر شفاف سفید باهتمام قادر یار خان وفادار نواز خان برادر عموی عزت یار خان مجد الدوله
حکیم الحکما باحداث در آوردند و غفران مآب لقب کردند چنانچه قطعه تاریخ طبع زاد شیر محمد خان ایمان که در یک
مصرع چهارم دو ماده تاریخ بر می آید بر سر کتیبه مقبره کنده است قطعه بر روح پاک میر نظام علی مدام +

ٹیپو بوجه دین محمد شهید شد. میر عالم بهادر با جمعیت سرکار و پلاٹن انگریزی حاضر دربار جهانمدار گشته بسعادت
قدمبوسی مشرف گردید چهاونی جمعیت انگریزی ملازم سرکار تا لاب حسین ساگر فرود آمدن مقرر گردید چنانکه
درین ایام آبادی بلده حیدرآباد از بیگم بازار و کوٹهی انگریزی که در عهد وکالت کرک پاترک حشمت جنگ
وکیل صاحبان انگریز بهادر باحداث درآمده مع چهاونی حسین ساگر وغیره تا بالوال شش گروهی از بلده
مذکور پیوسته است و عمارات انگریزی بانواع و اقسام ساخته اند که مطبوع طبع تماشائیانست خصوصاً عمارت
کوٹهی که نقشه عجیب و غریب منظور حضرت غفرانمآب و حضرت مغفرت منزل و نیز جناب بندگانعالی مدظله العالی
حضور پرنور آدام الله اقباله حسب الارشاد وکلای بضیافت رونق افزا شده تماشای آتشبازی انگریزی
وغیره فرموده اند که بکمال تکلف آرایش و پیرایش نموده بملاحظه اقدس آوردند و نذر و نیاز و تحایف بیشمار
گذرانیدند عاصی مؤلف هم همراه رکاب سعادت بچشم خود دیده است در سنه یکهزار و دوصد و چهارده هجری
شروع جشن طوی مرشدزاده آفاق سکندر جاه بهادر با صبیه سیف الملک تالی میان خلف اعظم الامرا ارسطوجاه
که درین زمان بخطاب جهان پرور بیگم صاحبه مشهور و معروف اند و در قلعه بیدر پیشتر رسم ایجاب و قبول بعمل
آمده بود بظهور آمد و متعاقب این جشن جشن شادی شاهیار الملک برادرزاده مظفر الملک اسد علیخان بهادر
جاگیردار بیگن پلی با صبیه بیگرپالی میان سیف الملک مذکور شروع گردیده مزاج اقدس حضور مدتی در تماشا و تفریح عیش
و عشرت مسرور گشت اگر بیان جلوس سانچق و مهندی و تکلفات سواری شب گشت آنحضرت و تقسیم جواهر و جوڑه ها
به اعلی و ادنی و آوردن سنچه ها از هر خانه امرای سرکار و از نزد حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریز بهادر و نیز دیگر
اقربای حضور که هر روز جشن دیگر و جلوس دیگر و تماشای دیگر تا چهار ماه بوده بتحریر در آرد کتاب دیگر بترقیم آورده
شود احتیاطاً از طول کلام نموده مختصراً مطلب نویسی را بکار آورد چنانچه عاصی خود حاضر بوده بچشم خویش دیده
است و شریک بود تا این زمان که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است اگرچه شادیهای دیگر بکمال تکلف
و تزک بوقوع آمده اند اما هیچ جشنی و مجلسی بجلوس و تکلف آن بدیده حقیر نرسید چرا که آن امیران نامدار و سرداران

تا نصف اللیل بجشن و سیر و تماشای درختان آتشبازی مذکور و حوالی و حلقه‌ها وغیره مشغول بودند دفعتاً
مزاج از اعتدال بیرون آمده بلقوه و فالج عاید حال گشت عجب سانحهٔ ناگزیر بظهور رسید که خلق الله را حال
حکیم افتاد معهذا پیشتر ازین حکیم حمایت الله خان بمزاج اقدس در آمده معروض داشت که خانزاد عرق آصفیه
با جواهرات و میوه جات و لحوم وحوش و طیور چنان تیار میکند که باستعمال آن پیر صد ساله مضمحل از کار رفته
بقوت جوان بست و چهار ساله فایز میگردد خود بدولت و اقبال مشتاق شده جواهر بسیار و میوه جات
بیشمار عنایت فرمودند و حکم شد که بزودی تمام تیار نماید هر چند حکیم الملک حکیم عبد الجلیل خان بکار پردازان
و لیوڑهای مبارک زبانی به اصیلان وغیره گفته بودند که این عرق بمزاج حضور پرنور موافقت نخواهد کرد که همه
اشیاء مخلوط گلاب خالص است و حضرت خود قهوه با گلاب و آب با گلاب همیشه استعمال میفرمایند اندیشه است که
از کثرت استعمال این عرق که همه خود گلاب است فالج و لقوه عاید حال دشمنان گردد آنوقت هیچ تدبیر بکار نخواهد
آمد هر قدر فریاد کردند از غلبت و مصاحبت حکیم حمایت الله خان مذکور در مزاج اقدس هیچکس بعرض نرسانید
آخر همون معامله پیش آمد بجای خانزادان موروثی را و کافه خلایق را آب و طعام دران روز حرام گشت
و بستر حیرانی و پریشانی غلطیدند اگرچه حکمای حاذق بمعالجه پرداختند اما از عدم پرهیز فایده مترتب نشد
تا اینکه در سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری اعظم الامرا از پونه حاضر گشته مساعی جمیله بکار معالجه خاص
معمول آورد و مزاج مبارک هم بامتداد زمان بریک طور قرار گرفت و در سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری
استیصال ٹیپو سلطان که خود را سلطان العصر میدانست بوقوع آمد حقیقتش اینکه چون حرکات ناپسندیدهٔ
ٹیپو سلطان صاحبان انگریز را بر سر استیصال آورد ناچار نظر بر شراکت سرکارین شراکت صاحبان مذکور ضرور افتاد پس
میر عالم بهادر با جمعیت سرکار عالی بکمک لارڈ کارنوالس و جنرل هارس وغیره و دیگر سرداران انگریز تا
سرینگ پٹن رفته شریک حال گردیدند چنانچه مفصل کیفیت جنگهای آنجا از کتب مبسوطه هویدا میشود اختصاراً
بر اجمال اکتفا نموده بعد فتح و کشته شدن ٹیپو سلطان که ماده تاریخ شهادتش اینست مصرع

تمنای اوشان بر بنیاد خفاش وار خواهان زوال نور آفتاب عالمتاب نواب مستطاب گردیدند و مستقر
سلطنت را از فوج قاهره انگریزی و دیگران خالی دیده وقت را مغتنم شمرده و خفیه از مرشد زاده کبیر عالیجاه
بهادر در ساختند و بر اطاعت صاحبزاده مستعد گشته آن بهادر دلی بهادر را بخیال باطل بغاوت آماده نمودند
چنانچه در نهم ذی الحجه یعنی شب عرفه آن مرشد زاده کبیر بدلالت گمرهان وادی ضلالت از جای خود حرکت
کرده دست و پای لاحاصل زده و فتنه‌گر دید بنقش مطلوب درست ننشست از دار السلطنت بدر رفته سداشیو ریدی
و غالب جنگ و سیف جنگ و بدیع الزمان خان ناظم جنگ و غیره بفساد پیشگان بآمال اندیش عازم قلعه بیدر شدند
و در آنجا رسیده قلعه مذکور بدست آورده قابض گشتند و حسب الارشاد خود بدولت و اقبال سید عبد الله
خان جنگی جمعیت جوانان با همراه گرفته عقب صاحبزاده برای تادیب میرفت و روزی سداشیو ریدی
در اثنای راه بعین غفلت بر جمعیت ریخته فوج را پریشان ساخت و عبد الله خان مذکور هم زخم کاری برداشت
و اهل و عیالش بدست او گرفتار آمدند و چون منهیان اخبار این خبر وحشت اثر بمسامع اجلال رسانیدند
نواب مستطاب اولا از رحم و شفقت پدرانه فرموده خوش رقم خان را مصحوب عنایت نامه مهری بخشی بیگم صاحبه
بنابر فهمایش و همواری مزاج صاحبزاده روانه فرمودند خان مذکور حسب المراتب اندرز و نصایح بودی ساخت
و مزاج صاحبزاده مغز بسبب اغوای رفقای بد سرشتان بصلاح و صواب نگرائید ثانیاً نواب مستطاب نظر
بتادیب صاحبزاده موسی ریمو عرف موسی رحمو را مع جمعیت او و افواج انگریزی را از و الا پلی طلب
فرموده بسرکردگی میر عالم بهادر و افسران پایگاه مثل سردار الملک گهانسی میان و غیره جهت باز گردانیدن
صاحبزاده را از خودسری و ناهمواری و تنبیه فتنه انگیزان روانه فرمودند و سید محمد باقر خان پنج بهیه از بهون
پلی محمد اعظم خان و لیسین خان و غیره جمعداران علاقه پایگاه که در آن روزها به پرگنات خود ها رفته بودند این خبر
وحشت اثر شنیده اوشان نیز راهی قلعه بیدر شدند القصه پس از وصول فوج نصرت موج قریب بیدر باغیان
بکیش بمقابله پیش آمدند و افواج سرکاری از یکطرف یعنی موسی ریمو و از یک طرف دیگر افواج انگریزی و از یک سمت

اندرون تالاب میر جمله سفید بنظر می آید لکوکها کاسه های سر انسان و حیوان افتاده بوده میر جمله یکی از امرای
قطب شاهیه بود که تالاب یادگار خود گذاشته و نیز درین اثنا سیف الملک مالی میان پسر اعظم الامرا که چراغ
خاندانش بوده از عارضه اسهال کبدی درگذشت و بهادر مذکور در غم و الم او حرکات جنون پیکر نواب
مستطاب مآل اندیشی را کار فرموده با پای میر عالم بهادر که دانای عصر و وکیل صاحبان انگریز از سرکار بود
مرشدزاده سلیمان جاه بهادر را که یکساله بودند در فرزندی اعظم الامرا داده سر عزت او را تا بفلک الافلاک
رسانید در سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری باراده سفر باغ کورهن دس که مخاطب به بیبا باغ است
رونق افزا شده محله فوج ظفر موج بچشم عالم پرور خود ملاحظه فرمودند از آنجا که خبر راهی شدن باجی سندهیه
از دار الخلافه شاهجهان آباد برای ملحق شدن فوج فیروزی سرکار که باهم شرایط اتفاق و اتحاد قرار
یافته بود بسیر کوچ بکوچهای متواتر داخل قلعه بیدر گشته چندی در سیر و شکار توقف واقع شد درین اثنا خبر
فوت شدن سیندهیه مذکور نیز رسیده اعظم الامرا از تفکر بسیار روبداهی چند دولت راو سیندهیه پسرش را
بخطوط مرسله متوفای مذکور آگاهی نموده خواست که شریک خود نماید صورت نه بست نانا پهرنویس مدار المهام
راو پنڈت پردهان اور القسمهای علاقه خاوند او ممنون منت خود ساخته از آن خویش گردانید و هنگامه
جمعیت مخالفان روبکار آمد خود بدولت و اقبال و اعظم الامرا توکل بر داور بی همال نموده بیست دوم ماه شعبان
سنه یکهزار و دو صد و نه هجری بعد طی مسافت بعیده و منازل چند مقابله و محاربه با او مذکور در میدان متصل
قلعه کهرله بوقوع آمد بعد جنگ صعب و فرار نمودن اعیان مخالف نمک حرامان بی دین که در عداوت و مخالفت
اعظم الامرا انخواسته بودند که کار شگرف سرکار سعی بهادر معز انتظام پذیرد و بهادر مذکور مورد الطاف شاهانه
گردد بیرا مبلغ قلیل با اعیان مرهته ساختگی نموده اکثر سرداران جان نثار را از عدم کمک در عین یورش
جنگ نگذشتن داد چنانچه روشن خان بهادر و مظفر الملک بهادر و نواب منصور الدوله بهادر برادرزاده اش
تردد نمایان نموده رایتی که در عین کارزار سبب عدم تن دهی ناعاقبت اندیشان و نمک حرامان بدست غنیم

اقبال سکندر جاه بهادر معه اعظم الامرا و سرداران افواج قاهره با جمعیت سرکار دولتمدار و سران انگریز بهادر با جمعیت
خویش و جمعیت راو پنڈت پردهان بهمراهی هری پنڈت بهڑکیه پیشتر تا قلعه سرینگ پٹن روانه فرموده خود بدولت
و اقبال تا سال جشنهای سالگره خاص و سیر و شکار و بخشش جواهر بحساب که مفصل در تاریخ تزک آصفیه مرقوم است
مشغول بودند بعد انفصال معامله ٹیپو سلطان و گرفتن یک کروڑ روپیه نقد خساره جمعیت سرکار و محالات
یک کروڑ روپیه کرایه و سدهوٹ و کنجی کوٹه وغیره اعظم الامرا در رکاب مرشدزاده موصوف مراجعت نمودند و
خود بدولت و اقبال از رسیدن خبر سعادت الشان با آنکه شمس الامرا تیغ جنگ درهمین ایام بملک بقا خرامیده
بود بزودی تمام داخل بلده حیدرآباد گشتند تا یکسال در اصلاح مزاج خود که اندک از اعتدال خارج شده بود
و حکمای حاذق معالج بودند و نیز سفر غرب رو به درپیش بوده هیچ جانب توجه نفرمودند اما در ان ایام قحط
غله در تمامی مملکت هندوستان چنان بوقوع آمد که نام غله نایاب گشت و بقالان بلده و اطراف غله را بالمره مفقود
الاثر ساختند از عدم حصول رزق که مادهٔ حیات مخلوقات است حال انسان و حیوان باین حال رسید که آدم
آدم را و زن بچه خود را و حیوان حیوان را خورده جان دادند و مهر پدری و مادری از طفلان بر باد رفت تا
بحیوان چه باشد روزی تمامی خلق الله بلوهٔ عظیم کرده بالای دکاکین بقالان بازارها افتاده غله لکهها
روپیه غارت نمودند و اسباب بسیار سوداگران و تجار بسبب غارت اینها پامال گردید و دروازه [illegible]
خاص را نیز از فرط شرارت آتش دادند درین صورت آتش غضب سلطانی شعله کشیده حکم شد که از بنادیق
اینها را از زیر دولتخانه عالی بر آرند پلٹن بار زنانی که اندرون محل مبارک بر چوکی پهره می‌باشند از ضرب
بنادیق چندین کس را بالعدم فرستادند و بلوهٔ خلایق از زیر دولتخانه دفع شد آن روز ظلمت از همت یار خان
تغیر شده به بدیع الله خان بهادر ناظم جنگ خویش حضور پرنور حضرت غفران مآب سرفرازی یافت و بقالان
و چودهریان و سرخیل مارواڑیان غله فروش حکم مجدد بصدور آمد که نرخ غله کم بکنند و افزایش غله نمایند
آنوقت نرخ روپیه غله دو آثار چهار آثار بهم رسید مگر دید خلق الله اینقدر مردند که از استخوانهای اینها اطراف

و میر عباس علیخان بهادر خالهزاده میر عالم بخطاب نظام یار جنگ مشرف گشتند حسب الاتفاق اینکه نواب آصف الدوله
بهادر رئیس لکهنو خبر ورود میر عالم بکلکته مفصل دریافته مشتاق ملاقات شده تیاری دوازده لک روپیه
بنابر ضیافت وغیره میر معز نموده خواهان ورود میر صاحب نزد خویش گشته سلسله طلب گردیدند که از راه
لکهنو وغیره ملاقات کرده بحیدرآباد روند میر عالم بعد دریافت حال گفتند که ما نمکخوار سرکار دولتمدار آصفیه ایم
ما را ملاقات با رئیس دیگر بغیر حکم حضور پرنور مناسبت ندارد معاف فرمایند پس نظر بر مدارات آنها روپیه ندادند
از راسته بنارس و ناگپور وغیره داخل حیدرآباد گردیدند بعده بوقت بودن میر عالم در کلکته درینکه
مسوده‌های تنه‌نامجات برای ملاحظه حضور پرنور و دریافت اعظم الامرا بالای پته میفرستادند تحریر میآمد
یعنی لارد بهادر چنان مقرر نمودند که امر وکالت تا قیام سرکارین منحصر بر میر عالم و اولاد و احفاد ایشان باشد
دیگر احدی را دخل نبود میر عالم ایمعنی را خلاف آئین نمکخوارگی دانسته با لارد بهادر بممانعت پیش آمده موافق
مسوده ورنه نامه نویسانیدند که اینقدر بات منحصر بر عنایت خداوند نعمت است بهر کس که سرفراز فرمایند مختارند
پس مسودات صرف مدعای سرکار تحریر آورده بالای پته ارسال حضور پرنور نمودند هر گاه پسند خاطر مبارک و منظور
اعظم الامرا گردید بر طبق آن تنه‌نامجات طرفین تیار کرده همراه خویش آورده رفتند نامه حضور پرنور سر دلارد بهادر
نمودند چون میر عالم در سنه یکهزار و دو صد و سه هجری داخل حیدرآباد شدند هنگامه شورش و فتنه انگیزی تیپو سلطان
ولد حیدر علیخان المشهور حیدر نایک از سمت سرنگاپتن شیوع یافت و مهابت جنگ داراجاه خلف نواب
شجاع الملک امیر الامرا بهادر قلعه ادهونی را با وصف جمعیت قلیل یورشهای افواج تیپو سلطان مذکور از گردانیده
خود او قلعه مذکور را محفوظ داشته بعرض اقدس حضرت غفران مآب رسانیدند و مقاران آنحال اعیان راو و پنڈت
پردهان و سران انگریز بهادر نیز عاجز آمده استدعا بحضور نمودند نظر بر قدرویت و رسوخ حیدر نایک اول بنصایح
دلپذیر شفیقانه آگاه فرمودند چون هیچ فایده از آن مترتب نشد بلکه ماشی زاید حرکات ناشایسته از و بظهور آمد
ناچار در سنه یکهزار و دو صد و چهار هجری تا القلعه پانگل موکب اقبال باهتزاز در آمده از آنجا مرشدزاده بلند

مشیر الملک غلام سید خان بهادر سهراب جنگ که بود رجلت مبارز الملک به منصب جلیل القدر دیوانی سرکار دولتمدار سرفراز گشته بود اجرا میپافت و درین ایام سنه یکهزار و دوصد و یک هجری میر ابوالقاسم میر عالم بهادر را برای درستی امورات و مقدمات کلیات سرکارین و عهد و پیمان و تنه نامجات بین درباب یکتائی و یکجهتی سرکارین که امورات سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کمپنی انگریز بهادر یک باشد به کلکته فرستادند و او با پنج منصبداران سرکار یکی عاقل الدوله دوم میر عباس علیخان بهادر نظام یار جنگ و سیوم میر عبد العزیز خان بهادر چهارم غلام نبی خان بهادر پنجم میرزا ابوتراب خان بهادر و هفت زنجیر فیل و دو بنا بر عماری و دو بابت حوضه و سه بابت چارجامه و هفده شتران باربردار و شصت سواران سلحدار معه بازار لشکر که اینهمه از سرکار دولت مدار برای همراهی ایشان مرحمت شده بود از راه جگنانه روانه کلکته شدند در آنجا ده بار ملاقات میر ابوالقاسم میر عالم بهادر مذکور با لارڈ کارنوالس بهادر که از پیشگاه بادشاه انگریز بخطاب مارکولیس سرفراز بود بوقوع آمد پنج بار میر معز بمکان لارڈ بهادر رفتند و پنج بار لارڈ بهادر بفرودگاه میر ابوالقاسم میر عالم موصوف آمدند و باهم اتحاد و یکجهتی بعمل آوردند چنانچه بعد ملاقات دهم بار وصفیکه رخصت حیدر آباد شده بفرودگاه خویش آمده بودند روز دیگر لارڈ بهادر بار بامیغنے گفته فرستادند که پنج بار اینجانب خود برای ملاقات آنصاحب بمکان شما آمده بودم و آنصاحب نیز پنج بار بمکان من تکلیف فرمودید چونکه سیری خاطر نه شد یکبار دیگر آنصاحب تشریف آورده بملاقات خود مسرور نموده باز روانه مقصود شوند پس یکبار دیگر میر ابوالقاسم بمکان لارڈ بهادر موصوف رفته با جواهر و خلعت و تحایف دیگر لایقه معه منصبداران مذکور که هر یک بتواضع جواهر و خلعت معمور شدند رخصت مکرر شده روانه حیدر آباد گردیدند و درین مقدمات بندوبست عرصه تقریب سه سال منقضی گشته بشرف و سعادت ملازمت مباهی شده تمامی تحایف مرسل لارڈ بهادر معه عرایض از نظر کیمیا اثر گذرانیده بعطای خلعت فاخره و جواهر اعلے و خطاب میر عالم بهادر سرفراز و ممتاز شده سر اعتبار تا فلاک الافلاک رسانیدند و فرزند میر معز بخطاب میر دوران و برادر زاده اش بخطاب میر زمان خان و هر یک منصبدار مذکور که همراه بودند بخطاب خانی و بهادری

[illegible]

یوز بر آهو قصد میکرد و معهذا در تمام شکارگاه کرد دوازده گروه باره نشسته بود چون موسم گرما بشدت تمام بوده
بهادر معتبر جابجا آبدارخانه های سرد شیرین با گلاب از حساب خارج تیار و درست ساخته که بهر وقت بهر کس آب
سرد بهم رسد و نیز در آن ایام معین الدوله سهراب جنگ از نزد مبارز الملک ظفر الدوله حاضر لشکر فیروزی گشته
بملازمت مشرف و مباهی گردیده استدعای روانگی حکیم الممالک مسیح الدوله حکیم خواجه محمد باقر خان المعروف
به حکیم باقر خان والد عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه [illegible] نموده حکم خداوند نعمت
رسانید همه دو بالاتفاق بر پته پالکی و اسپ ترکی روانه قلعه نرمل گشتند سه منزل راه قطع نشده بود که خبر وفات
مبارز الملک رسید حسب الحکم مراجعت نموده بشرف مجرا مشرف گردیدند چون مبارز الملک باجل طبعی درگذشت
احتشام جنگ پسرش قلعه نرمل را مستحکم نمود در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری عزیمت نرمل کرده تا
کولاس نزول فرمودند درین اثنا رکن رکین دولت صمصام الملک ودیعت حیات سپرد موسم بارش
قریب رسید حصول مقاصد بر وقت دیگر داشته بگرفتن جزوی پیشکش بصوب حیدرآباد مراجعت فرمودند درین
ایام شجاع الملک امیر الامرا نیز که مسافر ملک بقا بود رخت هستی بر بست پسرش جهانبت جنگ وارجاه بر تعلقه
پدر سرفراز شده جانب دهونی و راچور شرف دستوری یافت سال دیگر مطابق سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت
هجری خود بدولت و اقبال لوای نصرت بسمت نرمل افراشته بر محاصره آن همت گذاشت احتشام جنگ
دست از جان [illegible] بعد شورش چند باران عفو زده والده خود را بنابر استشفاع بحضور پرنور فرستاد از آنجا که
ذات عالی آیه رحمت الهیست رقم عفو بر جریده اش کشیده بمعاوضه نرمل نظامت صوبه برار از تغیری ابراهیم
جنگ سرفراز ساخت و حراست قلعه نرمل و جگتیال وغیره به برهان الدوله مقرر شد و خود بدولت و اقبال
جانب حیدرآباد مراجعت فرموده تمامی اموال و اثقال و امتعه و اضراب و کارخانه جات مبارز الملک داخل
سرکار دولتمدار گردید چهارم رجب سنه مذکور سایه عظمت و اجلال بر شهریان حیدرآباد افگندند بعد از آن
چند سال بجشنها و سیر و شکار پرداخته امورات مالی و ملکی برای بلند و تدابیر ارجمند اعظم الامرا معین الدوله

[Margin notes: [illegible]]

الویه ظفر بجانب بجواره بنابر قطب الدوله حسن علیخان که فوجدار سیکاکول و راجبندری بود بملازمت والا آمده
اتفاق مقامات شد بعد از آن متوجه حیدرآباد گشته پس از آن انقضای ایام برسات لوای عزیمت جانب
بجاپور برافراشت وزری بطریق پیشکش از جانوجی بهاسد از آنجا تحصیل در آورده هنگام معاودت بجهده
گروهی اورنگ آباد در سواد جالنه پور ورود موکب اقبال گردید و از آنجا متوجه حیدرآباد گشته سنه یکهزار و
یک صد و هفتاد و نه هجری داخل شهر شده بندوبست مهمات نموده سنه یکهزار و یک صد و هشتاد هجری
رایات عزیمت جانب سرینگ پٹن بانتهاض در آمد در اثنای راه سرداران فرنگ با جمعیت خود ملحق فوج
فیروزی شدند و مهم بر حیدر علیخان بهادر عرف حیدر نایک تفهیم یافت من بعد از نیرنگی روزگار وکیل
فرنگ رسیده خاطر گشته بمتمرد مناص خود مراجعت نمود حیدر علیخان با فوج بسیار و توپخانه بیشمار متصل
جنود اقبال رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده همراه رکاب شد و مهم بر نصاری قرار گرفت اما انجام کار
خاطر خواه صورت نه بست و جنگ صعب رو داد آخر حسب الالتماس سراج الدوله والاجاه رکن الدوله
مدارالمهام بچینا پٹن رفته ملاقات کرده باستصواب مشار الیه مصالحت و موافقت با سرداران انگریز نموده مراجعت
فرموده ابراهیم بیگ ظفرالدوله را بسفارش والاجاه همراه خود به جمعیت پانصد سوار و دو هزار بار و بحالات
و بلب کنده و پالکی و بهدرا چلم سرفراز ساخته آورده به منصب بلند رسانید ششم ذی الحجه سنه یکهزار و
یکصد و هشتاد و یک هجری به حیدرآباد نزول موکب اقبال گشت از آنجا که درین سفر سراپا حج خساره
کلی با اهل اردو رسیده بود قریب دو سال اقامت رو داد چون خاطر مبارک از مهمات مالی و ملکی فارغ شد
بست و دویم شعبان سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و سه هجری اعلام ظفر طراز بتادیب سرتابان جنوب
رویه باهتزاز در آمد از دریای کشنا عبور شده بعون الهی قلعه دارکیه مفتوح گردید چون راجه رامچند بغاوت
ورزیده بود تنبیه فرموده عنان عزیمت جانب قلعه کلیان با ملک متعلقه اش معطوف گردانیده بضبط سرکار
دولتمدار در آورده بعد بندوبست جانب قلعه نرل متوجه گشته آن مکان را بکمند اقبال تسخیر فرموده وقت

برآمده برگشت فوج اسلام به تعاقب تا برطرف قصبه پیتن مضاف خجسته بنیاد گرم گیرا گردید و رگهناته راو حیدرآباد
را محاصره نمود و نایب ناظم آنجا بهادر دلخان بهادر شجاعت الدوله که مرد سپاهی بود به تدبیر رسا برج و باره شهر
را مستحکم ساخت و نواب مستطاب تا ساختن پونه دقیقه نگذاشت و با غنایم موفوره مراجعت فرمود و بقلعه اوسه
رسیده متوجه اورنگ آباد گردید بست و هشتم محرم سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری بالصفا رد و بعضی از
امرای همراهی دریای گنگ عبور نموده آنطرف مضرب خیام فرمود و انیطرف آب راجه پرتاب ونت و تهل داس
دیوان سرکار دولت مدار در حین طغیانی با اکثر سران نامی و بقیه لشکر در زد در عبور بود که رگهناته راو فرصت
دیده لعنتی چون سیل بلا تاخت آورد و محاربه بصعب و بیداد عالمی قتیل و بخون بهر غلتان شده راجه مذکور بکار ولی
نعمت جان نثار گردید پس از آن نواب مستطاب کوچ فرموده غره صفر در خجسته بنیاد شدند و رگهناته راو
بظاهر شهر خجسته بنیاد دایره نمود بعد مصالحت سمت سرنگ پتن بنا بر مقابله حیدر علیخان مشهور به بهادر تعلقدار
آنجا دشت پیما گردید

## سرفرازی رکن الدوله بعهده وزارت از پیشگاه نواب غفرانمآب

درین ایام رکن الدوله میر موسی خان بهادر احتشام جنگ بعطای خلعت دیوانی سرکار والا سرفراز گشت
و نواب مستطاب غره ربیع الاول سنه مذکور از خجسته بنیاد نهضت فرموده رونق افزای بلده حیدرآباد شد
پس از آن بنابر اخذ پیشکشات سمت ارکاٹ کوچ نموده چندی به تعلقه امیر الامرا شجاع الملک رعب افزا ماند
مومی الیه بصلاح حال و مال بارست خان قلعدار قمرنگر کرنول پانزدهم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و
هشت هجری بعز قدمبوسی فایز گردید نواب مستطاب از آنجا سمت [illegible] لوای عزیمت برافراشت در آن
ایام سراج الدوله والاجاه از استماع آمد آمد لشکر منصور متوحش گشته از ارکاٹ به چینا پٹن شده بود بنابران
باستمالت او میر المالک شیر جنگ را روانه فرمود و چندی متوقف گردید والاجاه مبلغی با تحف و هدایای
لایقه ارسال حضور ساخته عذر مافات نمود از آنجا که همت والاجرم بخشش عذر نیوش است مسئله درجه پذیرائی یافت

معین الدوله شوکت جنگ بهادر سردار چنداول با دیگر غازیان وفاکیش بدرجهٔ شهادت رسید گویند چون پالکی
خاصهٔ خود فرستاده معین الدوله شوکت جنگ را بسواس راو نزد خود در حالت نزاع طلبید از حرارت آفتاب
و زخمهای بسیار غلبهٔ تشنگی شده آب خاصهٔ خویش درخواست بسواس راو بنهایت تعظیم و تکریم صراحی خاصهٔ خود
فرستاد بهادر معز فرمود سبحان الله تمام عمر دامن خود را دست کفار نرسانیدم حالا وقت آخر آب صراحی مشرک
خورده داخل جهنم شوم معاذ الله معاذ الله از من نخواهد شد ان شاء الله تعالی بیاد تشنگان کربلا تشنه از جهان رفته
بآب کوثر و سلسبیل سیراب شوم پس جان بحق تسلیم نمود اللّهمّ اغفره وارحمه وادخله فی الجنّة روز دیگر
بصلاح وقت محالات شصت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد و قلیلی از صوبهٔ بیدر مع قلعهٔ دولت آباد و دیگر قلاع
بغنیم قرار یافت غنیم برگشت و نواب مستطاب به حیدرآباد نزول فرمود و امیر الممالک را در آنجا بنابر چهاونی
گذاشته خود جهة اخذ پیشکش های راجبندری متوجه گردید و از آنجا بحیدرآباد رسیده از امیر الممالک
متوجه خجسته بنیاد شدند در حوالی شاه گڑه تلاقی فریقین دست داد جنگ کنان بظاهر خجسته بنیاد نزول
واقع شد بست و سیوم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری باراده تاخت پونه لوای عزیمت
برافراشت در اثناء راه معموره لوکه بتخانه های آنجا برابر خاک شد و اراده خرابی پونه مسلم گشت هفتم
جمادی الاول ناصر الملک مغل علیخان با راجه رام چندر پسر چندر سین مخالفت نموده با فوج پونه ملحق گشت
بهادران اسلام فوج کفار را زیر و زبر چنان ساختند که غیر از صلح چاره ندیدند هفتم جمادی الآخر ملک
بست و هفت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد و بیدر تسلیم سرکار نمودند بعد ازان عساکر نصرت اثر متصل پونه بهمت
پیچ محال تعلقه راجه چندر متوجه گشته پامال سم ستوران گردانید و شروع موسم بارش چهاونی بیدر فرمود چون فرمان
ریاست دکن بنام نواب مستطاب از پیشگاه سلطانی رسید و از امیر الممالک تسکین خاطر هواخواهان دولت
برخواست و بنابران بزاویهٔ ناکامی نشستند و نواب مستطاب بالاستقلال مربع نشین چار بالش کامرانی
شدند و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری از دریای بهیرا عبور فرموده و رکهناتهه راو بمقابله

رفیق قدیم والد مؤلف که عمر قریب صد سال داشت اکثر اوقات نقل میکردند که چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر
بعد کشتن حیدر جنگ با رفیقان مذکوران از خیمه خاص در بازار لشکر بر آمدند من هم در آن بازار ایستاده بودم
دیدم که دفعتاً پانصد جوانان یار موسی بوسی فرانسیس باست سواری حیدر جنگ که همواره در سواریش شبانه روز
میبودند از عقب سواری مبارک نواب موصوف دویده شلک بنادیق بجانب نواب مستطاب و همراهیانش
سر دادند غلوله بندوق طرهٔ مقیش دستار مبارک را که مولیست برد و اثرش بدستار مبارک هم نرسید از ملاحظه
این حفاظت حافظ حقیقی همه خلق الله که بچشم خود ها دیدند گفتند که این اقبال مند مؤید من الله است
آخر زمام سلطنت بدست اقبال همین برگزیدهٔ آفاق خواهد شد چون زبان خلق الله نقارهٔ غیب الله تعالی
جلشانه است آخر همچو شد بستم ماه مذکور بساحت برهان پور لوای نصرت بر افراشت و پس از تحصیل زر از
متمولان شهر مثل قطب الدوله محمد انورخان وغیره طرف برار متوجه شده بر قصبه باسم چهاونی فرمود بعد مضی
بارش و مالش جانوجی پسر رگهوجی بهوسله مکاسه دار برار عازم لشکر امیر الممالک که در نواح حیدر آباد بوده شد
و بصیغهٔ ولیعهدی حل و عقد مهام ریاست بقبضهٔ اقتدار خود در آورد و امیر الامرا شجاع الملک به بیجاپور رخصت
شد و از اتفاقات اینکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری سداشیو بهاو برادر عم بالاجی قلعه احمد نگر
از قوی جنگ پسر ترک تاز خان که از سرکار قلعه داری آنجا معمور بود بعوض پارهٔ جاگیر بهم ربیع الاول
بر گرفت و باتفاق ابراهیم خان کاردی که از سرکار بر طرف شده بود با فوج بسیار از پونه جوشیده دوم ماه
جمادی الاول در نواح اودگیر بمقابل موکب اقبال گشت ششم ماه مذکور بهادران اسلام بسرکردگی اسمعیل خان
بینی مانند سیل دریا برابراهیم خان کاردی ریخته جمعی کثیر را با خاک برابر ساخته یازده نشان از فرقه کاردیان
ابراهیم خان بدست آوردند و نواب مستطاب بقلعهٔ اوسه رسیده بهیر و بنگاه گذاشته بدهارور متوجه شد
غنیم در منزل تاندیچه پانزدهم جمادی الآخر بر چنداول موکب اقبال ریخت چون دلاوران اسلام کم و سپاه
غنیم ده برابر زیاده بود کار بکوته براق و دست و گریبان افتاد چشم زخمی بفوج چنداول رسیده

# ذکر سلطنت آرای نواب مستطاب خورشید رکاب فلک انتساب اعنی حضرت غفران‌مآب نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده بنوره +

آنجناب چارمی خلف الصدق نواب مغفرت‌مآب است ذات والاش بفروغ عقل وسیای فکر و ذهن مستقیم و طبع
سلیم وعلو همت از رتبه شاهان اولی العزم فایق تر عظیم الخلق کم غصه در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری
بقول خواجه منعم خان صاحب سوانح دکن پا بعرصه وجود نهاده از بد و حال ذهن و تدبر تام اهلی آنجناب
میر نظام علیخان بهادر است و بقول شاه تجلی علی صاحب تزک آصفیه حفیظ الدین احمد کریم نام و هم تاریخ
تولد آنجناب باشد نواب مغفرت‌مآب بفراست رسا و رحمن اوار شادت و علو فطرت کلمات تفقدانه می فرمود
و در حین حیات پدر والاقدر بخطاب اسد جنگ نامور گشته نوبتی با تالیقی نجیب الدوله شیخ علیخان بتادیب
مرهته تعین شد و در عهد امیر الممالک صلابت جنگ بصوبداری برار لوای کامرانی برافراشت و پس از آن با فوج
شایسته از برار پیش امیر الممالک صلابتجنگ رونق افزای خجسته بنیاد گردید پس از جنگ مرهته و ملحق شدن موسی
بوسی فرنگی چون حیدر جنگ بسبب اقتدار نصاری بخیالات فاسده در صدد شکست دولت خداداد نواب گردید
و ابراهیم خان کاردی و دیگر سران لشکر را نجود ساخته بسلک رفاقت موسی بوسی کشید و هشت لک روپیه تنخواه
سپاه سرکار از خزانه موده ساخته باعث قید صمصام الدوله شاه نوازخان شد و حیدر جنگ خواست که نواب
مستطاب را نیز روانه بصوبه حیدرآباد روانه کرده بدلجمعی تمام بمیدان تلاش دست و پا زند در این فکر سیوم
رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری بحضور نواب مستطاب از دست رفیقان با اخلاص میر موسی
خان و غلام سید خان و راجه وټهل داس و زبردست خان و شهسوار جنگ و میر اصغر علیخان وغیره کشته شد
به مجرد وقوع این واقعه آشوب رستخیز برخاست نواب مستطاب بتخانه برای گیتی نورد سوار شده با معدودی
مذکور از لشکر برآمده حافظ حقیقی بدار الامن بسلامت دلالت فرمود حیات خان نامی مرد کامل العقل

خود بوزارت رسید چنانچه مشهور تر است شعر طبع زاد صفدر جنگ دلیل این سخن زبان زد خاص و عام است و بس

شعر رفته رفته اشک چشم در گلو زنجیر شد ❊ طفل دامنگیر با آخر گریبان گیر شد ۱۲

## ذکر جاه بالش آرای امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلابت جنگ

او سیوم فرزند نواب مغفرت مآب است بعد قتل مظفر جنگ هدایت محی الدین خان بسعی رگهناته داس بر سریر دولت نهاده و نامبرده را وکیل مطلق نمود و با نصاری فرانسیس مصالحت کرده روانه حیدرآباد گشت و از پیشگاه احمد شاه بادشاه بخطاب آصف الدوله امیر الممالک ظفر جنگ سر مباهات افروخت پس ازان باورنگ آباد متوجه شده ایام برشکال گذرانید یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری باراده تنبیه بالاجی راو به احمد نگر رسیده متوجه پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار دوازدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری بمقابله پرداخت از آتشکاری فرانسیس فرار اختیار نمود و از شبخون شب خسوف بالاجی راو برای بی زین در چین پرستش اصنام رو گردانید و طلا و نقره بتان دست خوش لشکریان اسلام شد و متوجه حیدرآباد گشت در نواح بهالکی رگهناته داس بفتنه مفسدان کشته شد و رکن الدوله سید لشکر خان بدیوانی سرکار مامور گردید هولکر که سند ملک خاندیس از غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بوقت آمدنش از دهلی بدکن برای اخذ ملک دکن و حکومت آنجا گرفته بود از امیر الممالک نیز گرفت چهاردهم صفر سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری دیوانی سرکار بصمصام الدوله شاه نواز خان تفویض یافت در آن ایام صوبه برار بکارپردازان نواب سپهر نظام علیخان بهادر تعلق گرفت و خود بدولت رونق بخش آن نواح شد و میر محمد شریف خان بهادر شجاع الملک بسالت جنگ امیر الامرا روانه بیجاپور گردید ششم ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری دیوانی سرکار با میر الامرا شجاع الملک که از تعلقه خود بحضور آمده بود قرار یافت و صمصام الدوله از قلعه دولت آباد کناره کشید پس ازان که نواب مستطاب برار پیش امیر الممالک رسید صمصام الدوله را باستمالت

له مرو فخطاب آصف الدوله ظفر جنگ از پیشگاه احمد شاه بادشاه هند سرفراز گردیده و خطاب امیر الممالک در عهد عالمگیر ثانی بادشاه هند مرحمت شده ۱۲ [illegible]

تنکر از گذشت روزی زوجه صفدر جنگ که بسیار محبت با و داشت سفارش او نمود که اگر یکبارش بدربار سلطانی
ببرند و خاطرداریش نمایند قباحت نمیدارد و صفدر جنگ همراه خود برد و تقید تمام کرد که اگر بادشاه از شما چیزی
استفسار فرماید شما در جواب سبقت نکنند تا من موافق طبع بادشاه بعرض رسانم خود بخود جواب معروض ندارند
چون صفدر جنگ با عماد الملک حاضر دربار شده بجای خود استاد احمد شاه بادشاه پیش از حاضر شدنش از حاضران
دربار پرسیده بود که این سه لفظ هندی که مشهور تر اند معانی هر سه لفظ معلوم نمیشوند بعرض رسانند یکی پوت
دوم سپوت سیوم کپوت امیران دربار بخیال اینکه چنین معنی بعرض سلطان رسانند که مطبوع طبع خاقانی
باشد در تامل افتادند چون صفدر جنگ نیز حاضر شد بادشاه خود متوجه شده از مشار الیه هم همون سوال معانی
مسئوله نمود صفدر جنگ نیز بهمون خیال در فکر و تامل سر فرو برد هر گاه عرصه بطول کشید عماد الملک دفعتاً
نصیحت صفدر جنگ را بر طاق نسیان گذاشته عرض کرد که اگر بخانزاد حکم شود معانی هر سه لفظ مسئوله القدر حوصله
خویش بعرض اقدس رساند بادشاه باستعجاب و تفرج در آمده فرمود که عرض نماید هر چند صفدر جنگ با ایما و اشاره منع نمود
خیالش نکرده عرض کرد که خداوند نعمت سلامت لفظ اول که پوت است معنی این لفظ ذات همایون سلطانی پیر و
مرشد است که خود بادشاه و آبا و اجداد مبارک جناب که همه بادشاهان عالیدرجات بودند و معنی لفظ سپوت
ذات عموی بزرگوار غلام است یعنی صفدر جنگ بهادر که از آبا و اجداد ایشان هیچکس در هیچ سلطنت وزیر نشده
اند و ایشان خود بیک اسپ و قیچی وارد هند گشته یعنی تدبیر و تقدیر خویش بخدمت جلیل القدر وزارت بادشاه
هندوستان که بر تمامی بادشاهان روی زمین فخر دارد سرفراز گردیده اند و معنی لفظ کپوت خانه زاد است که آبا
و اجداد غلام همه خانزادان سرکار بخدمت وزارت سرفراز بودند و غلام با وصفیکه لیاقت خدمت موروثی
خود هم دارد از میراث خویش محروم در دست ایشان گرفتار است و کسی عرض حال غلام بحضور نمیرساند بادشاه متحیر و
متعجب شده فرمود که صفدر جنگ این خانزاد موروثی هست تا حال شما بحال این نپرداختند حالا انا بدولت
این را تربیت خواهم کرد همراه خود اندرون محل برد بعد چند روز عماد الملک صفدر جنگ را از میان برآورد

جراءت برشکست غافل از نیرنگی روزگار ششم ذی الحجه استفراغ کرده فوراً جان بحق تسلیم شد نابوتش را نقشبند خان
وغیره بدار الخلافه بردند

## ذکر عماد الملک غازی الدینخان بهادر حال پسر غازی الدینخان فیروز جنگ مرحوم مذکور ثانی

غازی الدین خان بهادر حال عماد الملک پسر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مذکور نام اصلی اش میر شهاب الدین
است دختر زاده اعتماد الدوله قمر الدینخان بهادر وزیر چون پدرش بوقت آمدن دکن هشت ساله برای تربیت
نزد ابو المنصور خان صفدر جنگ وزیر احمد شاه بادشاه گذاشته در خجسته بنیاد آمده بملک بقا خرامید او نزد
بهادر مذکور بوده بخود سری خویش و براغوای عاقبت محمود استاد نامحمود خود کارهای ناشایسته در بر
انداختن سلسلهٔ شاهان تیموریه و برهمی کارهای صفدر جنگ مذکور وغیره که بعمل آورده مشرحاً در مآثر الامرا مسطور
است مدتی چندی پیش سورج مل جاٹ و بعد از آن در بندر سورت و من بعد بزیارت حرمین شریفین رفته
بعد مراجعت در کالپی جاگیر خود بسر برده رخت هستی بربست از پسرانش نصیر الملک در جاگیر خود بوده رحلت
نموده و معلی جاه و قطب الملک و حمید الدوله و مجید الدوله معه والده خود عمدة النسا بیگم در پیشگاه حضرت
غفران مآب در حیدر آباد آمده بفراغت گذرانیدند و بجاگیر سرحاصل سرفراز بودند در گذشتند درین زمان
پسران ایشان که بجاگیر موروثی سرفراز بودند آن هم قضا نمودند یکی از نبایر ایشان بجاگیر لقفی حاضر دربار
است و از فرزندان مجید الدوله و حمید الدوله بجاگیر موروثی حاضر دربار جهانمدار اند گویند غازی الدین
خان فیروز جنگ ثانی غازی الدینخان حال عماد الملک پسر خود را هشت ساله برای تربیت و حفاظت او نزد
ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ وزیر گذاشته عازم دکن گردید و او در آغوش شفقت میکرد روزی عماد الملک
با صفدر جنگ التماس نمود که مرا هم همراه خود بدربار برده بارگاه سلطانی بنمایند او جواب داد که ای فرزند شما
بالفعل قابل دربار بسبب صغر سن نشده اند انشاء الله تعالی بمقتضای وقت البته خواهم برد هرگاه این ارزو در سر

نشستی تو بر کاخ فرخنده باد ** سران جهان جمله چون بنده باد ** درین اثنا نیز برعارض آن محفوظ جوهر
حفظ ایزدی رسید آن را بید قدرت خود برآورده از همون تیر آن ناپاک را که جرأت کرده بود بجهنم فرستاده
بخونریزی اعدا متوجه شده ناموس هوا خواهان را مصئون از آفات ساختند از مشاهده این جرأت رستمانه
و شجاعت مردانه اگرچه تمامی اعیان و ارکان دولت دست بیعت دراز کرده خواستند که نذر تهنیت
سلطنت بگذرانند چون تقدیر چنین بود که چندی در فرمانفرمای و جلوه آرائی دولت تعویق و تاخیر باشد
شیر جنگ بهادر جد بسیر الملک بهادر که مدار علیه دولت آصفیه در آن ایام بوده گفت معمول سرکار مانیست که
باوصف بودن برادر بزرگ برادر خورد را بر سریر سلطنت نشانیدن خلاف آئین خاندان آصفیه است هرگز
نخواهد شد پس دست خود دراز کرده نذر تهنیت جلوس ریاست بصلابتجنگ بهادر گذرانید بر طبق ایمای
مشار الیه مجموع اکابر و اصاغر دولت نذر و تهنیت گذرانیده بهادر مذکور را بر مسند ریاست نشانیدند نواب
شهید ناصر جنگ ناصر تخلص میکردند و گاه گاهی شعر فارسی می گفتند این بیت از دست شعرای یوسف عزیز

در آغوش من در آئی ** بوی خوشت رسید تو هم در وطن در آئی **

## ذکر جار بالش آرای دکن نمودن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بسعی بسیار از تقدیر

او همین فرزند نواب مغفرت مآب است او و نواب شهید ناصر جنگ از یک مادر اند نام اصلی اش میر محمد پناه است
نسبت مصاهرت با اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر داشت هنگام صبی پدر عالیقدرش به پیشگاه خلافت
گذاشته بود رفته رفته منظور نظر الطاف خسروانی گردیده بخطاب والای جد خود غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ مباهات یافت بعد مراجعت والد خود بدکن بمنصب امیر الامرای بلند مرتبه گشت بعد شهادت
عالیجناب ناصر جنگ بخلعت صوبداری دکن مخلع شده در عین برشگال با هولکر مرهته در سنه یکهزار و یکصد و
شصت و پنج هجری سیوم ذیقعده داخل خجسته بنیاد گردید و بقصد امیر الممالک صلابتجنگ بهادر آهنین

از کمال غصه بسرکردگی محمد علیخان پسر شهامت جنگ که بوالاجاه شهرت دارد و بخشیان فوج صف شکن خان مجاهد
جنگ میر آتش دکن و ترک طهماست خان و ظفریار جنگ تعین فرمود ایشان از آتشکاری نیرنگ کاری ساخته
ترک طهماست خان و ظفریار خان بکار ولی نعمت سرخردی حاصل نمودند هشت ماه منقضی گشت هفدهم محرم سنه
یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری انصاری به هیئت مجموعی بوقت شب در عین باران شدید که طوفان
نوح توان گفت بر لشکر اسلام شبخون ریخت عالیجناب وقت صبح صادق باتفاق افاغنه کرناتک خواست که
بتادیب بپردازد و فیل خاصه میل بجانب همت بهادر خان فرمود چون نزدیک فیلش رسید آن بدبخت
عاقبت نمک حرام که مخفی با اعدا ساخته بود بضرب بندوق که در دست داشت آن امیر سعادت تخمیر را بدرجه
شهادت رسانید و سرش بالای نیزه کرده در لشکر گردانید شور قیامت برخواست و واقعه کربلا از تازه شد شعر
لرزید فلک و شد قیامت برپا * یک نیزه برآمد آفتاب تابان * ماتم زدگان تابوت او را دوش بدوش
بخلد آباد در روضه رسانیده متصل مغفرت مآب مدفون کردند میر غلام علی آزاد تخلص که استاد نواب شهید بود آفتاب
رفت ماده تاریخ او یافتند و افاغنه مظفر جنگ را بریاست برداشتند و روانه حیدرآباد گشتند در منزل لکچوی
متصل کرپه فیمابین افاغنه و مظفر جنگ نیز نایره کدورت قایم شد هفدهم ربیع الاول سنه مذکور مظفر جنگ هم
بزخم نیزه که همت بهادر خان بی پیر بضرب تفنگ کشته گردید و نواب مستطاب اعنی نواب میر نظام علیخان
بهادر بتایید بر فضل الهی کرده متوجه فیل همت بهادر خان گشته بیک ضرب تفنگ میر محمد حسین خان که درخواهی
بود کار همت بهادر خان ساخته فیل خود را هم آغوش فیلش نموده سزا باکش را بخنجر آبدار از دست خود بریده
بالای نیزه در لشکر گردانید و میر محمد حسین خان بخنجر خویش کار منست خان را که یکی از اعیانش درخواهی او
بود باتمام رسانید و حکم کرد شادیانه فتح نوازند چون آواز شادیانه که خاص لازمه سرکار بوده بگوش سامعان
دور و نزدیک رسید همه لشکر از همه جانب کروکرفرا آورده بود گرداگرد فیل مبارک حاضر گشته بدعای ازدیاد
عمر و اقبال مشغول گردیده باین ترانه مترنم شدند قطعه بکام تو بادا سپهر بلند * ز چشم بدانت مبادا گزند *

دار الخلافه کرد صمصام الدوله را بنابر انتظام امورات ریاست گذاشته متوجه آن صوب شد و بهنگام رخصت انگشتری نام
نامی را باو سپرده فرمود که این مهر سلیمانی است کار برضامندی اقدس الٰهی کنند و بکوچهای متواتر هشتاد هزار سوار
جرار و یک لک پیاده و اسباب بیشمار تا دریای نربدا جلوریز رفته حسب الحکم سلطانی بار عطف عنان فرمود در آن
اثنا اخبار شورش هدایت محی الدین خان مظفر جنگ همشیره زاده نواب عالیجناب که بصوبداری بیجاپور قیام داشت
بعرض رسانید تبیین این اجمال آنکه چون مظفر جنگ بتادیب تمردپیشگان نواح بیجاپور متوجه گردید در آن اثنا از
فساد زمینداران جبل درک شنیده عازم آنجا گشت هرگاه خبر آمد آمد عالیجناب دریافت با چند النواتیه مخاطب
بحسین دوست خان که تازه از دست رگهوجی بهوسله خلاصی یافته از شکنجه محصوران ماهی کنده شده بود
دور آنجا پرسش بکار آمده با محصوران بملاقات مظفر جنگ پیوسته خلل در مزاج او پیدا کرده چون از ضلع کرناتک
اطلاع واقعی داشت مظفر جنگ را بر گرفتن آن الکه تحریص نمود در آن وقت از طرف نواب عالیجناب انورالدینخان
بهادر شهامت جنگ بفوجداری و صوبه داری آنجا قیام داشت مظفر جنگ باتفاق حسین دوست خان لوای
بغی برافراشت و فرانسیس را بمواعید مستبشر ساخته سمت ارکاٹ نهضت کرد شهامت جنگ سران سپاه را جمع کرده با
پنجهزار سوار و دفع شرارت اعادی میساخت آخر شانزدهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو هجری شهامت جنگ
شربت پیمانه اجل خورد و هدایت محی الدین خان سمت ارکاٹ شتافته دو ماه سه ماه محاصره نمود عالیجناب از کشته شدن شهامت
جنگ چون شیر غران مسافت بعیده طی نموده بتعجیل تمام از ششم ربیع الاخر تا شانزدهم شعبان سنه یکهزار و
یکصد و شصت و سه هجری گرد هی چنجاور نزول فرمود مظفر جنگ از ترس سمت پهلچیری خرامید و در قطع
مسافت با فوج هراول مرتبه محاربات شده تفرقه در جمعیتش افتاد حسین دوست خان به پهلچیری خزید و
نصاری فرار نموده متحیر ماند تا بتائید اقبال فتح عظمی رو داده مظفر جنگ زنده بدست آمد عالیجناب بتسخیر پهلچیری
دل نهاده اقامت ورزیده هر چند بعضی از امیران بعرض پرداختند که این مقدمه بیکی از خانزادان سپرده
خود متوجه حیدرآباد شوند که چندان مرتبه توجه بذاته نمودن و اقامت ورزیدن ندارد اقبال نکرده فوجی

وصف شکن خان مجاهد جنگ و فتح یار خان و همت یار خان و میر شمس الدین خان و چندی دیگر از بندهای
سرکار و منصبداران بخلد آباد روضه که در آنجا مرقد منوره اکثر اولیای نامدار و اتقیای عالی تبار است
رفته منزوی گردید درین اثنا عبد العزیز خان از عالیجناب جدائی گزیده خود را بحضور لامع النور
نواب مغفرت مآب رسانید و از بی توجهی باز بملازمت عالیجناب رسید و مزاج والا را بر اغوای جنگ و پیکار
برگردانید تا اینکه عالیجناب از سمت قلعه اورنگ گره یعنی ملکهیر شتافته فتح یاب خان پسر نجابت خان
قلعدار آنجا را برکاب گرفته با چهار هزار سوار مستعد رزم گشته جانب خجسته بنیاد کام سرعت برافراشت
و نواب مغفرت مآب از اورنگ آباد بجلد دستی متصل عیدگاه بمقابله پرداخت از زد و خورد سپاه نواب
مغفرت مآب سپاه عالیجناب که اکثر قصباتی و دهاتی ناتجربه کار بودند فرار نمودند و او با چند فیل سوار داد
مردی و مردانگی داده با دو صد سوار رستم وار فیل خاصه را تند رانده و زنجیره توپخانه شکسته محاذی رو
آورد درینوقت سرست خان پنی جمعدار الچپورے در صدد مدافعت گشته با چهار صد جوانان کارگزار
پیاده شده ثبات قدم ورزید عالیجناب چون شیر غران قدم جرأت پیشتر نهاد و کنور جاچند مقابل شده
محمد عابد کوکه را بجای فیلبان نشسته بود از ضرب بندوق بزیر انداخت عالیجناب فیل را از پای خود
میراند و تیراندازی میکرد از فضل حافظ حقیقی عالیجناب از فیل مجروح بدست پدر عالیقدر در آمد شادیانه
فتح بلند آوازه گردید نواب مغفرت مآب وقت گذشتن نذر و تهنیت بارکان دولت فرمود امروز داور
بیهمال ما را فتح عظمی کرامت فرمود نخستین ظهور فتح ثانیاً سلامتی فرزند ارجمند ثالثاً بهادری این
اقبال مند که از بدو شعور از ناصیه اش پیدا بود امروز برای العین مشاهده شد طرفه آمد بهادرانه او در دل مز
جا کرده که مزیدی بر آن متصور نیست القصه بعد انتقال والد ماجد مسند نشین ریاست دکن شد و با غنیم اساس مصالحت
نهاد و صمصام الدوله شاه نواز خان را که بدیوانی صوبه برار مامور بود طلب حضور نموده بتقرر دیوانی سرکار
خود و وزارت شش صوبه دکن است سربلندی فرمود چون نواب عالیجناب حسب الطلب احمد شاه بادشاه عزیمت

چهارمی که در معنی از همه بهتر و اول توان گفت ذات معدلت آیات رونق بخش دولت آصفیه نواب مستطاب
میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی انار الله برهانه پنجمی امیر الامرا سید محمد شریف خان بهادر شجاع الملک
بسالت جنگ ششمی معتقد الدوله حسین قلیچ خان بهادر ناصر الملک المشهور مغل علیخان بهادر همایون جاه
وصایای چند که وقت رحلت نواب موصوف بنواب عالیجناب نواب ناصر جنگ فرموده اند مشهور
آفاق است اختصاراً به ترقیم نه آمده

## ذکر مسند آرای نواب عالیجناب میر احمد خان بهادر ناصر جنگ شهید

نواب ناصر جنگ دومی خلف نواب مغفرت مآب است بعد رحلت آن جناب مسند آرای ریاست دکن گشته طنطنه
اقتدار خود در چار سوی مملکت انداخت که غنیم پا از گلیم بیرون نمیگذاشت روزی در بار ارکان دولت از
هیبتش جرأت عرض نمیکردند چنانکه نواب مغفرت مآب بصنعا آمد آمد نادر شاه از مهم باجی راؤ اغماض کرده
از مالوا روانه درگاه سلطانی شد نواب عالیجناب را بنیابت دکن معمور ساخت باجی راؤ با فوج بی شمار
بمقابله پیش آمد از فضل الهی و دلاوری عالیجناب ملتجی بملازمت گشته نواب سرکار کرکهون و هندیه
باقطاعش عنایت فرمود و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری کنار دریای نربدا فوت شد درهمین
سال که نواب مغفرتمآب از دار الخلافه عازم دکن شده سلخ شعبان به برهانپور نزول اجلال فرمود عالیجناب
منور خان بهادر خویشگی و صف شکن خان بهادر مجاهد جنگ را که پیشتر بمهمات خانسامانی نواب میر پرداخت
برسم سفارت بحضور نواب مغفرتمآب فرستاده الشان مکنون و معروضه عالیجناب را بعرض اقدس رسانیدند
بمقتضای شفقت پدری صوبه داری دار الظفر بیجاپور که الکاء وسیع است تفویض فرموده عالیجناب دل افتاده
از منزل نظام آباد اجنبه سامان حشمت و عظمت و افواج متعینه را با بخشی الملک رکن محتشم خان بهادر روانه
حضور والا کرده خود با معدودی مثل صمصام الدوله شاه نواز خان و سید جمال خان بهادر و عبد العزیز خان
بهادر و میر صفی الله خان بهادر صفی الدوله طالب جنگ که بخدمت میر آتشی رکن مهابات انداخته بود

تمامی عمارتهای سرکار نهایت بزرگ تر است بفراغت و کشادگی تمام داخل میشود و اگر از اندرون جلوخانه مبارک به بند
صحن نگاه نظر می آید کار کلس عماری زرد خاصه مذکور که بر یکدرجه کمان بخوبی بالا از میماند و سبب در گوشه و کناره افتادن
دروازه جلوخانه مذکور اینست وقتیکه تیاری دولتخانه و جلوخانه و دروازه مذکور میشد جناب حضرت مغفرتمآب
در دهلی تشریف فرما شده بودند متصل جلوخانه جانب چوک مکان پٹوه گر که کار پشمی میکند بود هر چند داروغه
وغیره فهمایش او بامیدواری مبلغ خطیری نمودند که جلوخانه سرکار و دروازه کلان بد اسلوب میشود مکان
خود را بفروشد هر قدر که زر خواسته باشد از سرکار بگیرد یا مکان بهتر کلان تر از مکان خود در هر محله که خواهد
میدهانند و او هرگز هرگز راضی نشده گفت آبا و اجداد من درین مکان زندگانی کرده مرده اند و حالا
نوبت بمن رسیده و من نیز اولاد دارم بعد من اولاد من بغیر من برین خواهند کرد هم اعاف دارند و اگر از راه
زبردستی بگیرند مختار اند حکم حکم سرکار است چون این خبر در دهلی بسمع والای آنجناب غریب پرور رسید حکم عالی بنام
داروغه وغیره شرف صدور یافت که دروازه را در گوشه جلوخانه قایم نمایند و زنهار در پی گرفتن مکان پٹوه
گر نشوند هرگز هرگز معهذا معماران خواستند که در میان وسط جلوخانه که حالا موجود است دروازه کلان نصب
سازند آن هم پسند خاطر مبارک نشد شاید بهمین معنی که این نقل نصفت آرا و حکایت معدلت پیرا مشهور آفاق
باشد چنانچه همون طور مشهور عالم است دیگر نوکهنده وغیره عمارات خجسته بنیاد اورنگ آباد نیز محدثات آنجناب
است در سال رحلت حضرت مغفرتمآب فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه و اعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین
خان بهادر باهم رخت هستی بربستند میر غلام علی آزاد تخلص در یک مصرع ماده تاریخ هر سه رکن ریاست و سلطنت
بیان فرمود قطعه سه رکن ممالک سه از جهان رفتند + فتاد حیف سه در یگانه از کف دهر + برای رحلت
این هر سه یافتم تاریخ + نماند شاه زمان و وزیر و آصف دهر + ایزد مرادبخش آنجناب را شش فرزند کرامت
فرمود نخستین امیر الامرا غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ دومی نواب عالیجناب نظام الدوله میر احمد خان
بهادر ناصر جنگ که هر دو از یک والده بودند سیومی امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلابتجنگ

ساخت درین ضمن نواب عالیجناب ناصر جنگ نایب دکن باغوای بعضی کوته اندیشان خیال خودسری نمود و بجناب
از پیشگاه سلطانی عرض شده بدکن رسید بست و نهم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در سواد
خجسته بنیاد فیما بین مقابله روداد تفصیل آن در ذکر احوال نواب عالیجناب خواهد آمد بعد ازان در سنه یکهزار و
یکصد و پنجاه و شش هجری در ملک کرناتک اراده فرموده قلعه ترچناپلی از مرار راو گهوړپره متخلص ساخت
و ملک ارکات از قوم نوایت برگرفت و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری قلعه بالکنده از بی منور
خان برادر مقرب خان دکهنی بقبضه اقتدار در آورد و ازانجا در چهارم جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک
هجری روز دوشنبه بقول خواجه منعم خان که سوانح دکن نوشته اند و پنجم جمادی الآخر سنه مذکور روز یکشنبه بقول
صاحب تزک آصفیه شاه تجلی علی در سواد برهان پور لوای عزیمت بدار الملک بقا افراشت نعش آنحضرت را بخجسته
آباد در روضه منوره قریب دولت آباد پایین مرقد منوره شاه برهان الدین غریب قدس سره العزیز مدفون
کردند نور الله مضجعه و از آثار آنجناب شهرپناه بلده برهان پور که در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری باحداث
آورد و آبادی نظام آباد جنته که بالای کتل فردا پور که خیلی ویران بود طرح انداخت و مسجد و کاروانسرا
آنجا و دولتخانه عالی و پل تعمیر فرمود تاریخ بنای نظام آباد در آیه اجعل هذا البلد امنا یافته اند و حصار
شهرپناه حیدرآباد که عماد الملک مبارز خان شروع کرده بود هر قدر که بی کنگره طرف دروازه چادرگهاټ و
دروازه دبیرپوره است بنای عماد الملک است و همه کنگره دار نواب موصوف باحداث در آورده اند و خلوت
مبارک و خوابگاه و دیوان عام و جلوخانه وغیره دولتخانه حیدرآباد معه بنگله دروازه خوابگاه مذکور که
بفضله تعالی شانه بدولت و اقبال جلوه گاه حضور پرنور است همه بنای آنحضرت است طرفه طرز و نقشه عجیب
غریب دروازه کلان کمانی جلوخانه ډیوړهی مبارک را که مشرف بر راسته کلان چوک در بازار بلده حیدرآباد
است کسی اگر از بیرون در راسته مذکور ملاحظه فرماید چنان معلوم میشود که فیل عماری خاصه هرگز معه عماری اندرون
کمان دروازه مذکور نخواهد رفت و فی الحقیقت عماری زردوخاص که بالای فیل هشت دستی می بندند دراز

# عطای خطاب آصفجاه از پیشگاه محمد شاه بادشاه هندوستان

و منصب هشت هزاری هشت هزار سوار سربلند فرمود و در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه هجری بر طبق خواهش
سلطانی آنجناب خلف خود نواب عالیجناب ناصر جنگ بهادر را بانتظام دکن گذاشته محمد انور الله خان را دیوان
مدار المهام فرموده عازم حضور لامع النور گشت آخر ربیع الاول سنه مذکور بسعادت ملازمت خاقانی دریافته بعطای
خلعت فاخره و فیل با ساز طلا و اسپان عربی و عراقی ممتاز گردید بعد دو ماه بنابر تادیب غنیم مامور شده بتفویض
صوبداری اکبرآباد از عزل راجه جی سنگه و صوبداری مالوا از تغیری باجی راو سرفراز گشته به اکبرآباد رسید و
محی الدین صاحب را که قرابتی با آنجناب داشت به نیابت صوبداری آنجا مقرر نمود و خود بدولت و اقبال متوجه
مالوا شد و از دریای جمن و اٹاوه و مانکپور زیر کالپی شده در ملک بندیله در آمد و راجه آنجا ملتزم رکاب گشت
بعد طی منازل در نواح بهوپال باجی راو با فوجی چون مور و ملخ مقابل شد در ماه صیام نایره مقابله بظهور در آمد
درین ضمن مطابق سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و یک هجری خبر آمد آمد نادر شاه اشتهار یافت بمقتضای اندیشه به مصالحت
پرداخته بدار الخلافه رسیده شریک وقت بادشاه گردید چون خبر رسید که نادر شاه با فتنه‌های آراسته و پیراسته
دار الخلافه لاهور از ذکریا خان پسر شریف الدوله عبد الصمد خان گرفته خرابی بسیار نموده اراده جهان آباد دارد
در آنوقت بنابر مقابله فوج نادری باتفاق بخشی الملک بطریق منقلا تعین شد چون نادر شاه بقصبه سرهند که
مابین لاهور و جهان آباد واقع است از جهان آباد صد کروه فاصله دارد رسید بادشاه هم برآمده لحق فوج منقلا گردید بعد تلاقی فریقین
و محاربات صعب از قضای آسمانی و بی نسقی افواج سعادت خان برهان الملک اسیر فوج نادری گشت و امیر الامرا
کرم گیر او میدان کارزار داد تهوری داده در کار زار ولی نعمت جان شیرین در باخت و چشم زخم بفوج بادشاهی
رسید بادشاه چاره کار برای صائب این صاحب تدبیر گذاشته با نادر شاه مصالحت فرمود و آنچه تدابیر متین که در صلح
نادر شاه ازان ارسطو فطرت بعمل آمد از کتب مبسوطه هویداست بالجمله نادر شاه بآن قهر و جبر سلوک و مروت
با این افلاطون وقت که نمود از حیطه وهم و خیال بیرون منصب جلیل القدر امیر الامرائی ضمیمه مراتب دیگر با آنجناب

اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بخشی بدست میر حیدر کاشغری جد ممتاز الامرا بهادر والد میر کلانخان کلان در سواری
پالکی زیر گلال باڑ بادشاهی بقتل رسید بعد مراجعت بادشاه جانب دار الخلافه قطب الملک برادرش که یکی
از شاهزاده را السلطنت برداشته بمقابل سلطانی پیش آمده بود منهزم گشته رهرو راه فنا گردید و اعتماد الدوله
از پیشگاه خلافت بعطای خلعت وزارت کل و منصب هشت هزاری هشت هزار سوار و خطاب وزیر الممالک سرفراز
گردیده بنیل مقصود در سال سیوم بساط هستی در نوردید آن والا مرتبت در سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار هجری
از دکن بطلب حضور گشته پنجم جمادی الاول بخلعت وزارت قامت مباهات پیراست سال پنجم معز الدوله حیدر
قلیخان خراسانی ناظم گجرات که بغاوت پذیر شده بود بادشاه این دستور ارسطو فکر را بعطای خلعت خاصه
و فیل و جواهر و زره داودی و جماهر مرصع مباهات بخشیده بکفایت آن مهم مجاز فرمود و مبلغ ده لک روپیه
بنابر نگهداشت سپاه جدید از خزانه شاهی مرحمت کرده صوبه داری مالوه و گجرات ضمیمه وزارت و صوبداری
دکن گردانید چون حیدر قلیخان در تعلقه رانا فراری شده تجدید تجویز آنجناب حامد الله خان بهادر عم گرامی
او از پیشگاه خاقانی بخطاب معز الدوله صلابتجنگ نامور گردیده بنیابت بنظم و نسق صوبه گجرات مامور شد
و بنیابت صوبه داری مالوا عظیم الله خان بهادر پسر عمه خود را در آنجا رفته سپردند و اوایل جمادی الاول
سال مذکور بدار الخلافه رسیده بعطای خلعت فاخره و مالای مروارید و فیل با ساز طلا و اسپان عربی
عز افتخار یافت چون طور دربار و اعیان سرکار را بی طور ملاحظه فرمود بتقریب ناسازی مزاج و هوای
دار الخلافه بمراد آباد مستخص شده روز رخصت خلعت خاص با طره الماس که بادشاه بر سر خود داشت
مرحمت گردیده درین اثنا که صوبداری دکن از تغیری آنجناب بعماد الملک مبارز خان ناظم حیدر آباد
باو تفویض یافت ششم ذیقعده سال ششم جلوس مطابق سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری رونق افزای
بلده خجسته بنیاد گردید و عماد الملک نیز آماده حرب بمقابله و محاربه شتافت در سواد شکر کهیره مضاف بالاگهات
تقابل فریقین دست داده بتائید الهی بفحوای وما النصر الا من عند الله یکپاس روز باقیمانده بست و سیوم

سرور و منبع میمانند که معمول مستمره شده است در سنه یکهزار و دو صد و چهل و شش هجری چهار سانحه تازه
بوقوع آمده که مقدمات عجیب و غریب عبارت از آنهاست یکی طغیانی آب دریای موسی که حدی و نهایتی
نداشت هرچند در ایام سابق چند بار طغیانی آن بظهور آمد اما نه باین زور و شور که فصیل بازوی دروازه
پل را شکسته آب اندرون بلده آمده تمام خانهای بازاریان و غربای بازار سیدی عنبر خان چیله سرکار
و مکانهای بازار سردار الملک عرف گهانسی میان و حوض چار محل همه غرق آب شده در رفتند که اثری از
بنیادها باقی نبوده گویا آبادی خلایق برین زمین هموار گاهی بوقوع نه آمده باشد طرفه ماجرا اینکه هر وقت که
چنین حادثه بعد صد دوازده سال بسکان آن زمین رو میدهد ساکنان آنجا روز دیگر بر همون زمین
برای ساختن مکانهای نو و دکاکین نو باهم جنگ و جدل است که یک وجب زمین زیاده در تصرف یک دیگر
رفتن نمیدهند و از مدت مدید بالای همون زمین مکانها و دکاکین نو ساخته خرید و فروخت پارچه وغیره
مینمایند هیچ اندیشه جان و مال ندارند اما لعل چند حلوائی که نبیره آتش چهوٹم لعل سیٹھ موجود است و مکانش
در همونجا ببازار با حادثات آمده چون مقدور او از همه ساکنان آنجا زیاده تر است چبوتره زینه مکان خودش
را از سنگهای بزرگ نهایت مرتفع کرده آنچنان مستحکم ساخته که از اثر آب جوشش دریای مذکور موسی هیچ آسیب
باو نیست معهذا یک تخته بازوی راست دروازه پل را آب دریای مذکوره از آنجا که سنگین که وزن پله ها
دارد مانند پرکاه آورده در باغ امین الملک بهادر متصل فصیل بلده عقب عاشور خانه بادشاهی که مسافت
بعیده دارد انداخت و یک تخته بازوی چپ دروازه را پاره پاره ساخت و روبروی دروازه پل در میان
راسته کلان اندرون دهلیزش غار عظیم نمود برابر ده فیل حادثه رو داد که دیگر بنیاد هزارها خانه غرق آب
شدند و هزارها مردم غریق بحر فنا گشتند **سانحه دویم** رحلت امیر الامرا امیر الملک بهادر است که ذاتش
از جمله مغتنمات بود عالمی را افسرده خاطر گردانید بعده اعظم الامرا ارسطوجاه و میر عالم بهادر هیچ امیری ذیشان
مانند بهادر معز الیه لایق امر جلیل القدر وزارت بنظر نه آمد مفصل احوال بهادر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

از نجاره ها طلبیده زر خطیر مرحمت کرده آنقدر ارزان نمود که خلقت خدا از اذیت قحط الغلا غیالی گذر اوقات
مینمودند و بدعای ازدیاد عمر و دولت مشغول گشتند تا دو سال متواتر همین منوال گذشت که اکثر سواری
مبارک متوجه دولتخانه قدیم میشد و چند روز اقامت داشته باز دولتخانه عالی میگردید و گاه گاهی متوجه
شکار شده بجانب سرور نگر و نظام نگر عرف چنپا پیٹھه و نظام آباد عرف بڑن پیٹھه و باغ حضرت قدسیه
عمده بیگم صاحبه جده بزرگ آنحضرت و قلعه محمد نگر سیر و طیر میفرمودند و نیز در باغ نظامات عرف باغ
لنگم پلی و تهنیت نگر عرف لالاگوڑه در ایام عرس کوه شریف و در زیبا باغ متصل آصف نگر الغرض از جانبی
بجانب دیگر و از سمتی بسمت دیگر سیر و شکار تا دو روز چهار روز و اگر دور تر اراده میشد تا انجا پور سرگاه
سرکار تشریف برده تا پانزده روز متوجه سیر و طیر و شکار گشته داخل بلده گردیدند اما امورات کلیات
و دریافت کواغذ دفترها و سوال و جواب سلطنت همه بر طبق معمول مستمره برای متین مهاراجه بهادر النظام
بیافت و برای همین مقدمات به بهادر معز فرمودند که در سواریهای نزدیک همراه رکاب سعادت
حاضر بوده متوجه و مصروف انتظام امورات دولت که لا ابدیست مه راجه دهیراج بهادر باشند و در ایام
بسنت مهاراجه بهادر خود مجوز تکلیف رونق افزای باره دری خویش که موسوم براج باغ است شده
تا چهار روز و هشت روز هم مشغول سیر بهار لاله و نافرمان که قدرت خدا بنظر می آید گردانیده همه اخراجات
ضیافت خاص از جواهر اعلی معه جوڑه های معمولی خاصه و طعام خاصه و پاندان و عطردان و دیگر لوازمات
شاهانه و نیز ضیافتهای محلات حضور پر نور و محل حضرت غفرانمآب و محل حضرت مغفرت منزل که خود
بدولت و اقبال در ملاحظه تماشای سیر و شکار محلات والد ماجد و جد اعلای خود را هرگز هرگز گاهی
فراموش نکرده بدون ملاحظه ایشان سیر و طیر و تماشا نمیفرمایند از جواهرات و جوڑه ها و طعام شبانه
روز و عطردان و پاندان دو وقته و اخراجات انعام و اکرام شاگرد پیشه های سرکار وغیره و طوائفان
رقاص و قوالان و جمیع ارباب نشاط وغیره بذمه خود گرفته هر سال بجا می آرند و خرچ لکوکها بعمل آورده

بنجاره گروهی از صحرانشینان قوم [illegible] که تجارت غله کنند [illegible]

[illegible] جاسیا [illegible] برده [illegible]

سرور [illegible] موسوم [illegible]

صاحبان انگریز بهادر نیز لشرف وسعادت آدای رسم تعزیت وتهنیت در آمد پس ازان بعد رخصت وکیل مذکور
بار عام شده کهین ومهین اعلی وادنی همه از دیدار جهان افروز خداوند نعمت مشرف ومباهی گشته نذرها
گذرانیده بدعای ازدیاد عمر ودولت بدین نمط مشغول گردیدند ه بکام تو باد اسپهر بلند + بچشم بدانت
مبادا گزند + نشستے تو بر کاخ فرخنده باد + سران جهان جمله چون بنده باد + روز دیگر بجلوس عماری
با تزک شاهی وطمطراق کماهی از راستهٔ پنجه شاه آراسته وپیراسته بسر رشتهٔ معمولی که منیر الملک بهادر وراجه
چندو لعل مهاراجه بهادر در خواصی عماری زر دشرف اندوز بودند رونق بخش خلوت مبارک شدند
بهجوم خلق الله چه در راسته وبازار وچه در بار حدی ونهایتی نبوده که اگر ریگ صحرا برافگنند تا زمین نرسد
ضرب المثل است که بنظر در آمد الغرض در نعمت خانه خلوت مبارک جلوس اجلال واقع گشته اول منیر الملک بهادر
ومهاراجه بهادر ومارتین صاحب وکیل مذکور باریاب شده در مقدمات درستی کلیات سوال وجواب بعمل آمده
وکیل مذبور رخصت انصراف حاصل گشت بعد ازان بر مسند شاهی خلوت مبارک زیر شامیانهٔ طلائی جلوس
بر آمده نذر تعلقداران واهل خدمات وتمامی اقربای سرکار بدرجهٔ پذیرائی در آمد واز انجا بعد فراغت در محل مبارک
توجه نموده اول رسم تعزیت بجناب حضرت جهان پرور بیگم صاحبه وحضرت فضیلت النسا بیگم صاحبه عرف
بی بی صاحبه بجا آورده نذر جلوس خود گذرانیدند واقامت دولتخانه فرمودند وهر روز بدربار جهانمدار بر آمده
متوجه دریافت کارخانجات سرکار شدند ومتواتر دربار خاص وعام کرده ارکان دولت را بنوازشات شاهانه
سرفراز نموده باستمالت سپاه ورعایا وبرایا پرداخته خوشحال گردانیدند وعلما وفضلا واهل شریعت را بانعام
واکرام خسروانه مسرور ومبتهج ساخته از خود راضی وشاکر فرمودند وفرامین استمالت به تعلقداران وقلعداران
وصوبداران واهل خدمات جابجا فرستاده خاطر جمعی ایشان نموده بسرفرازیهای انواع واقسام وعنایات
خلاع فاخره وجواهر ذخیره الامال کرده خوشنود ساختند. در آن ایام قحط غله بدرجهٔ کمال رسیده بود که
بامساک باران داویلا در خلق الله بپا بدآمده آن مظهر ظل ایزدی از اطراف ممالک محروسه غله‌های فراوان

بعد نواب مغفرت منزل لعهد فرخنده مهد نواب ناصر الدوله بهادر خلد الله ملکه شده وباقی غفور المثا
بیگم صاحبه و نور جهان بیگم صاحبه هنوز زنا کتخدا استند

## ذکر جلوس فرمانفرمای وسلطنت آرای زیبندهٔ چاربالش ریاست نوازندهٔ دیهیم شاهنشاهی وخلافت خلاصه خاندان مصطفوی ونقاوه دودمان مرتضوی اعنی بندگانعالی متعالی حضور پرنور نواب ناصر الدوله مظفر الممالک نظام الملک آصفجاه رابع میر فرخنده علیخان بهادر خلد الله ملکه وسلطنته

وقت رحلت نواب مغفرت منزل سکندرجاه بهادر خداوندنعمت وبادشاه ما خانه زادان در حویلی قدیم رونق افزا بوده‌اند بمجرد وقوع این امر ناگزیر حسن علیخان طالب الدوله بهادر کوتوال بلده حسب الایماء راجه چندو لعل بهادر مختار کار سرکار عالی منادی امن بنام نامی نواب ممدوح در چهار سمت بلده گوش گذار صغیر وکبیر وبرنا وپیر نمودند وبعد الفراغ فاتحه سوم نواب مغفرت منزل جمله ارکین دولت برای ادای مراسم تعزیت حاضر در دولت شده بعرض آداب ومجرا پرداختند در آنوقت خود بدولت واقبال منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل بهادر و شمس الامرا بهادر را یاد فرمودند بهادران معزز این از باریابی خداوندنعمت مفارق تفاخر را باوج سموات رسانیده اول ادای تعزیت عرض نمودند وبعده منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل بهادر و شمس الامرا بهادر نذرهای تهنیت جلوس میمنت مانوس وفرمانفرمای گذرانیدند بعد ازینها تمامی خانزادان ومجموع اهل خدمات بشرف نذور مشرف گشتند وکپتان مارٹین صاحب رزیڈنٹ وکیل

گویا برابر چهار رستم و تهمتن و فیل تنان زور آنحضرت بنظر آمد معهذا دیگر احوال عجایب و غرایب آنحضرت بسبب
طول کلام و بجهت مشهور تر بودن آن بارقام نه آورد

## ذکر احوال فرزندان سعادت و اقبال نشان آنحضرت که مرشدزاده‌های آفاق بطاق نیلی رواق روزگار اند بقلم حقیقت رقم مجملاً می آرد

ایزد تقدس و تعالی که از افضال خویش نه صاحبزاده و هشت صاحبزادی عطا فرموده بود **نخستین**
از صاحبزادگان جناب فلک قباب مالک رقاب امام اعظم الاعاظم زیب افزای وساده سلطنت میر فرخنده
علیخان ناصر الدوله بهادر دویمی صمصام الدوله میر بشیر الدین علیخان بهادر سیومی مبارز الدوله میر گوهر علیخان
بهادر چهارمی میر تفضل علیخان بهادر غفر میر بادشاه پنجمی منور الدوله میر منور علیخان بهادر ششمی ذوالفقار الدوله
میر ذوالفقار علیخان بهادر هفتمی میر محمود علیخان بهادر هشتمی فخر الدوله میر داور علیخان بهادر نهمی
مظفر الدوله میر فتح علیخان بهادر **صاحبزادیان** اولی جمال النساء بیگم صاحبه دویمی غفور النساء
بیگم صاحبه سیومی نامدار النساء بیگم صاحبه چهارمی بخت افروز بیگم صاحبه پنجمی سلطان النساء بیگم صاحبه ششمی
نور افروز بیگم صاحبه هفتمی حشمت النساء بیگم صاحبه هشتمی نور جهان بیگم صاحبه از جمله ذکور و اناث صاحبزاده
بلند اقبال نواب مستطاب نواب ناصر الدوله بهادر و صمصام الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر و جمال النساء بیگم
صاحبه و کمال النساء بیگم صاحبه از بطن مطهره فضیلت النساء بیگم صاحبه بوجود آمدند و غفور النساء بیگم صاحبه و
نامدار النساء بیگم صاحبه و میر تفضل علیخان میر بادشاه از بطن مقدسه جهان پرور بیگم صاحبه بعرصه شهود آمدند
و بخت افروز بیگم صاحبه و میر محمود علیخان بهادر از شکم رفعت النساء بیگم صاحبه متولد گردیدند و باقی از امهات
جداگانه اند و واضح باد که کتخدائی نامدار النساء بیگم و سلطان النساء بیگم و نور افروز بیگم صاحبه و حشمت النساء بیگم صاحبه

هوش وحواس مختل شده در تحیر افتاد که از دیدن ماده فیل را فیل مذکور که مست است چه هنگامه نماید و چه رنگ
در پیش آرد و آنحضرت خود سوار ماده فیل نزدیکش اراده میفرمایند الله تقدس و تعالی خیر و فضل خود فرماید
و تمام خانه زادان مشوش شده در تفکر در آمدند ناچار راجه میان باز جرات کرده جان بدست در اثنای
راه عرض نمود که سرور بخش در عین مستی و بیهوشی است هرگاه ماده فیل را خواهد دید خود را بحال نخواهد داشت
آینده هرچه حکم هیچ ارشاد نشد تا اینکه ماده فیل مذکوره را نزدیک سرش برده باواز بلند خود فرمودند که
سرور بخش زنهار حرکات ناشایسته نکنی خبردار بمجرد شنیدن آواز حضور پرنور مالک خود را فیل مذکور سر بزیر
آورده از خرطوم خویش حرکات فدویانه اعتقادانه بجا آورده خاموش گشت حکم شد که فیلبانان او را تیار نماید فیلبانان
لرزان و ترسان چون نزدیک و رفتند و هرچه ایما و اشاره و حکم نمودند که بنشین یا برخیز و همه بجا می آورد و
محکوم گشت پس فیلبانان اسباب او را درست کرده تیار نمودند ارشاد شد که پیش بیارند و خود بدولت
و اقبال سوار شده داخل دولتخانه گردیدند و دیگر حرکات مستی نمود فیلبانان و راجه میان روبروی
اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور بقسمیه ظاهر کردند که این محض اقبال خداوند نعمت مالود که سرور بخش
در ایام مستی باینصورت محکوم گردید و گرنه سه ماه کامل بهوش آمدنش باقی بود اگر باینطور کسی دیگر از بابان
نزدیک او میرفت بغیر دادن جان امر دیگر بظهور نمی آمد تمامی اهل سواری مبارک گفتند که ذات آنحضرت از مقبولان
خدا تعالی مؤید من الله است جل جلاله و عم نواله و عظم شانه این را قدرت نمائی گویند و بادشاهان همین طور
منظور نظر الطاف خداوند حقیقی میباشند تا کاروبار جهان از ایشان بر می آید معهذا روزی اندرون محل
مبارک یک ضرب طلب فرمودند گارڈنان قریب پنجاه اسامی کشان کشان محل بردند دفعتاً یک پایهٔ توپ
مذکور درمیان بدرروآب که بزبان هندی مهری گویند در افتاد هرچند گارڈنان ریسمان بسته میکشیدند
هرگز بیرون نه آمد آخر الامر در حضور پرنور عرض نمودند خود بدولت و اقبال در آنجا تشریف آورده چنان از
پای مبارک بر تخت او تکانی دادند که از آنجا بیرون آمده توپ مذکور دور تر پای خویش رسید

بسته بودند بدست عاصی داده فرمودند که بآن شخص که در پهره است بدهند و بگویند که تو جلد ازین
بلده بهر سمت که دانی و توانی خود را برسان اگر خواهی ماند دیگر زنهار گز نخواهند گذاشت بهر صورت
شریعت پناه خواهد گشت و از شارع عام مرو که شناخته شوی عاصی حسب الحکم بجا آورد و داو دعاها
بتقدیم رسانیده روانه گردید روز دویم بعاصی که تنها باریاب شده بود فرمودند که اگر آنکس را از
پیشگاه ما بدولت نمی بردند هیچ پرواه نبود چون بملاحظه ما آمد بقرار پیش دل را بقرار ساخت نمیخواست
که بچشم خود دیده کشتن دهد سبحان الله ترحم بادشاهان زنده گی عباد الله است اَللّٰهُمَّ اغْفِرْهُ
وَارْحَمْهُ وَاَدْخِلْهُ فِی الْجَنَّةِ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ الحمد لله والمنة درین زمان میمنت قران اینگونه
ترحم و شفقت بر حال ما غریبان در مزاج مقدس معلای حضور پر نور بمقتضای حدیث شریف ۲ اَلْوَلَدُ
سِرٌّ لِاَبِیْهِ جاری و بحال و مبذول و لازوال است که الگو که خلق الله در مهد امن و امان آن جالس
سریر سلطنت و کامرانی همچو در شکم مادر خویش پرورش یافته بدعای ازدیاد عمر و دولت مشغول و متوقف
اند الله تقدس و تعالی آن مظهر ظل ظلیل خود را در حفظ و حمایت خویش با مرشد زاده ها مون دارد بمنه و کرمه

## نقل دیگر

بر حرارت مزاج در دور آنحضرت و کمال اقبال آن صاحب اقبال روزی سواری مبارک در سکه چیال
یعنی عماری شکاری بالای کلاب پری ماده فیل از لنگم پلی به بلده رونق افزا میگردید در اثنای راه نظر
کیمیا اثر و فضا گستر بر سر و بخش فیل سواری خاصه که نهایت مست و بیهوش بود افتاد که در میدان گوشه
محل بزنجیرها مسلسل بسته اند بعد ملاحظه ارشاد شد که تا حال این فیل را در سواری حاضر نکردند سید
محمد خان عرف راجه میان برادر فوجدار خان داروغه فیلخانه عرض نمود که این فیل بسیار مغرور است
بدون شهنشاه بهوش خود نمی آید چنان معمول دارد که آب و دانه و راتب در ستی از دور میدهند
و خدمتگذار او نزدیکش نمیرود تا به دیگری چه رسد فرمودند که ما بدولت ملاحظه میفرمائیم راجه میان را

وهمین جا باشد چنانچه از بنارس برادر زاده شان آمد و بعد استحقاق مبلغ خطیر صدر سپرد او گردید و او را حکم
شد که برطبق عمومی خود دو دکان در بلده حیدرآباد داشته داد و ستد نماید بجای دیگر نرود + +

## نقل نادر تر

اینکه در تمام ایام سلطنت خود قتل احدی نفرمود هرگاه قصاص کسی ضرورتر می گشت حواله شریعت پناه مینمودند
روزی منیر الملک بهادر و راجه چندولعل مهاراجه بهادر باریاب شده برای قصاص شخصی عرض حضور نمودند
که قصاص آن شخص خیلی ضرور است حکم جهان مطاع شرف صدور یافت که برطبق حکم شریعت پناه عمل نمایند عرض
کردند که رقعه شریعت پناه در باب فتوای قصاص نیز حاضر است حضرت خاموش شدند یعنی بعمل آرند
چنانچه بعد برخاست دربار مهاراجه بهادر خونی را بطور معمول همراه دو صد جوانان بار وغیره برای خرج
کردن او بالای موسی ندی فرستادند آنوقت پیر و مرشد از دربار در گهڑیال خانه بالای کرسی برآمده
ملاحظه راسته کلان مینمودند گهڑیال خانه عبارت است از عمارت مرتفع که مدتی دران عمارت گهڑیالهای
خورد و کلان ولایتی داشته بودند لهذا موسوم بگهڑیال خانه گردید روبروی حضور پرنور آن وقت
فقط خاصی محرر اوراق و یک دو اصیلان سرکار حاضر بودند که دفعتاً آواز طنبور و غوغای تماشائیان
بسمع مبارک رسید فرمودند که این چه شور و غل است و چه معامله چوبداران خبر آوردند که همون خونی را
که مهاراجه بهادر بپروانگی قصاص گرفتند برای خرج کردنش می برند که تا حال منفصل حال او بالمشافه زبان
او معلوم نشد و برای قصاص او را می برند فرمودند در پیشگاه ما بدولت حاضر سازند تا روبرو دریافت
کرده شود هرگاه حاضر شد و عاجزانه التماس نمود و بر زمین افتاد و بیقراریها کرد ارشاد شد که تا حال
حواس خمسه او بحال نیست چگونه بدریافت آید بالفعل او را در پهره بدارند بوقت سه پهر روز از اندرون
محل مبارک طعام بنام او فرستادند چون پاسی از شب گذشت بایک اصیل ما امینه نام لطف پهاٹک
گهڑیال خانه برآمده خاصی محرر اوراق را از دواخانه یاد فرموده یک صد روپیه نقد که در پارچه سفید

آن را یاد فرموده خلعت ماتمی عنایت کرده خود بدولت واقبال بزبان مبارک میفرمودند که ای شخص
تا حال پدر تو اوقات عزیز خویش بسر برده ودیعت زندگانی خود نمود آنچه خورد خورد و آنچه گذاشت
مال سرکار بوده که داخل سرکار گشت الحال معاش او را بذات تو بحال وجاری کرده سرفراز فرمودیم پس
در پرداخت پس ماندگان پدر خود قصور نه کرده بدرستی تمام مشکور داشته کار بجای رسان که مورد تحسین و
آفرین شوی و مأخوذ عاقبت نگردی پس نصایح دلپذیر کرده سرفراز میفرمودند چون اعلیحضرت قطب فلک
معدلت حضرت مغفرت منزل بر سریر سلطنت جلوس فرمودند در همون ایام رسول یارخان نامی منصبدار سرکار که
زن و بچه هیچ نداشت دو صد و پنجاه روپیه ماهوار از سرکار مییافت قضا نمود اعظم الامرا ارسطوجاه بر طبق
معمول ضبطی سرکار برخانه او فرستاده بندوبست نمودند خانه منصبدار مذکور زیر دولتخانه عالی روبروی پهاتک
دیوڑی زنانی از قدیم بود و آنحضرت از احوال او بسیار واقف بودند آواز گریه و زاری کنیزکان و غلامان
و خدمتگاران اش شنیده فرمودند که ضبطی از خانه او بردارند و آنچه اثاث البیت از نقد و اجناس وغیره همه به
وابستگان رسول یارخان مذکور واگذارند خبردار احدی متعرض حال ایشان نشود و در باریابی بالمشافه
به ارسطوجاه فرمودند که تا حال آنچه رسم ضبطی در عهد حضرت غفران مآب جاری بود خیر گذشت الحال ما بدولت
این بدعت را بالکل متروک ساختیم و از آن احتراز تمام فرمودیم که حق پس ماندگان هر کس است که برای اطفال
صغیر و دختران ناکتخدا و زن بیوه گذاشته باشد نه برای ظلم ظالمان انسان را با همه خوف خدا و اندیشه
عاقبت ضرور بقول شیخ سعدی شیرازی شعر نیم شبی آه زن پیر زال ** به دولت صد ساله کند پایمال ** زنهار
زنهار تا بسلامتی ما بدولت مجوز این امر شنیع نشود الغرض تا رحلت آنجناب ضبطی بعمل نه آمد مگر مال کسیکه بالکل
وارث نداشته باشد بعد تحقیقات داخل بیت المال میگردید چنانچه در دیوانی میر عالم گوسائین مالک بست
لک روپیه قضا کرد هر چند میر عالم خواست که مال او داخل سرکار شود خود بدولت واقبال فرمودند که زر
وی بسیار در خبر بگیرند هر کس که وارث او باشد او را طلبیده تحقیق نموده حواله او نمایند تا بر طبق معمول متوفی معامله کند

مایوسانه که در وقت درد شدید از بیخودی خود بخود بر زبان بیماری می آید هرگز هرگز نه آمد و با اینهمه هر وقت که
چشمان مبارک کشاده بطرف هر کس که ملاحظه میکردند از صلابت و هیبت و صولت آنحضرت زهره آب
میگشت خدا یتعالی بهتر میداند که بطرف شیر خونخوار نگاه جرات میکرد و بهنگام رو برو شدن با نجناب خود بخود
کناره میکشید و دل جواهر [?] نمی نمود حکما معجون کلکلانج و قرص مروارید با اوراق طلا و نقره و شربت بزوری
با ماء الجبن شیر شتر باشتغال خاص می آوردند شعر سخن فرسنده [?] چو اعتدال مزاج + نه عظمت اثر کند نه علاج
چون قضای الهی چنین بود که روح آن سر خیل مسند آرایان عالی تبار و فخر خاندان والاشان آصفیه بلند
مقدار متوجه فردوس برین شود هیچ فائده مترتب نگشت و هیچ تدبیر بکار نه آمد طرفه ماجرا اینکه در همین شدت
بیماری مزاج خاص که تمامی محلات و اهل دربار بلکه همه ریاست متشوش و متفکر بودند خادمان محل خزانه زیر تحتی
محل را حکمت خود از یک جانب دیوار شکسته قریب یک لاک روپیه بر آورده فیما بین خودها تقسیم نموده منصرف
شدند چون این خبر در آن بیقراری مزاج بسمع اقدس رسید از فرط همت خداداد ارشاد شد که راجه روپ لعل
مشرف و جی رام هزاری حاضر شده خزانه را از جائیکه شکسته اند مسدود نمایند و دیگر احتیاط تمام دارند هر چند
عاصی که شب و روز بر در دولت حاضر بود پانزده روز پیشتر بخدمت مهاراجه بهادر اطلاع نمود که از زبانی
بعضے اصیلان محلات بالا بالا خبری رسیده که خادمان محل بعضے اراده کشادن یا شکستن دروازه خزانه
سرکار نموده اند هنوز خبر تحقیق نرسیده معهذا الحمد فاضل را تقید بلیغ شود که بندوبست محل و خزانه از
جوانان بارزنانی که در علاقه شما بالای خزانه وغیره چوکی پهره ها دارند احتیاط تمام نمایند که امر دیگر بوقوع
نه آید ذمه شماست چنانچه بهادر موصوف بمشار الیه بالمشافه بسیار بسیار تقید نموده لعاصی ایما کردند اما
خادمان محل بآن تدبیر منصرف شدند که در گوش و هوش احدی از محلات نرسید تا بدیگری چه رسد
در مدت اعتدال مزاج مقدس از نهایت حد اعتدال در گذشته بتاریخ هفدهم ماه ذیقعده روز شنبه
سنه یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری بوقت یکپاس روز بر آمده روح پاک آن مظهر اتم الطاف

سهره نیست که بسبب سابق ولاحق وزمان ابتدا وانتها واشتداد وانحطاط دریافت نمایند خواجه غلام
حسین خان را میفرستید از ایشان همه کیفیت دریافت کنند و بعاصی حکم شد که برود وتشفی خاطر ایشان
کرده روانه نماید همینکه عاصی در خلوت مبارک آمد دید که زیر درخت آلنوپالو منیر الملک بهادر ومهاراجه بهادر
معه تمامی امیران سرکار وحکمای یونانی ومصری نشسته اند پس مفصل کیفیت ذهن نشین خاطر ایشان نموده
روانه ساخت خان محمد مردها منیر الملک بهادر ومهاراجه بهادر ظاهر کرد که امروز آنچه کمال شفقت وبنده پروری
بود درباره خواجه غلام حسین از حضور پرنور بنظر ما آمد که در حق احدی ندیده ایم الغرض آنچه تدابیر لازمه بود
حکما در معالجه خاص بعمل آوردند ودر سعی موفوره ومساعی جمیله سر مو قصور نه نمودند وبفضل الهی بالکل مرض
استسقا که ام الامراض باشد زایل شده صحت کامله بحصول انجامید که بروز عید الضحی در نوازش محل برآمد فرمودند
وجسم مبارک از رفع آماس حقیر تر بنظر آمده تمامی خانزادان شکر خدای شفا بخش جل شانه بتقدیم رسانیده ابدار
گذرانیدن نذر عید وصحت بودند چنانچه شمس الامرا بهادر معه فرزندان ومنیر الملک بهادر ومهاراجه معه
فرزندان وامیران وخوانین وراجه ها واهل خدمات دیگر ومتعلقداران وقلعداران ومجموع خانزادان
بکمال خوشی وخورمی حاضر دربار جهانمدار گردیده نذر عید وصحت باهم گذرانیدند تا ماه جمادی الاول سنه
مذکور مزاج مبارک بسبب احتیاط غذا واستعمال دوا که اعتصام الملک بهادر در قدغن بلیغ کرده بودند یعنی بدون
اطلاع من هیچ چیز از اغذیه مخالف از هیچ یک دیوڑهی مبارک بدست هیچکس از اصیلان سرکار وتمامی محلات وغیره
داخل محل مبارک نشود بعد انقضای ماه مذکور دفعتاً مزاج بر عدم پرهیز متوجه شده هرچه منظور خاطر میشد
بهر صورت حاضر میگشت وباستعمال خاص می آمد وخاطر از معالجه برخاست آخر نوبت بآنجا رسید که خارج از تحریر
وتقریر است روز بروز اشتداد مرض حسب فراش گردانید تا اینکه نوبت دراز کردن پای مبارک از فرط
تنفس متعذر گشت تا پنج ماه وچند روز قسمیکه بالای پلنگ نشسته بودند بهمون صورت ماندند که خواب و
خورش همه بالای پلنگ وتکیه میگردید آنا هر چند لحم جسم مبارک آب شده میریخت گاهی لفظ آه یا حرف

عاصی مقرر کرده ارسال فرمایند کمال الطاف و تقویت خاطر نیازمند است مهاراجه بهادر همون وقت یکی
ونکٹ رام و دیگری ملنا نام اهل عیدگاه کهنه را بصحابت غوث خان جمعدار بالای دیوڑهی مبارک زبانی
فرستاده زبانی ما مراد عرض کنانید که راجه چندو لعل دو طبیب مصری را برای معالجه مرشدزادی صاحبه
نور جهان بیگم ارسال نموده اند که شبانه روز حاضر بوده معالجه نمایند ارشاد شد که ما بدولت هیچکس را سوای حکیم ما
خواجه غلام حسین خان که حاضر دیوڑهی است نمیدانیم و نمی شناسیم این هر دو را از جائیکه آورده است همونجا
رساند معهذا روزی آنحضرت در گهڑیال خانه برآمد فرموده بودند و باریابی عاصی و خان محمد مرد ما و محمد حسین
داماد شش و سه کس از خاص تراشان برای اصلاح خاص حاضر شده بودند درین اثنا بعاصی حکم شد که نسخه مرهم
داخلیون از قرابادین قادری برآورده برای آماس پای مبارک تیار نماید عاصی را بجهة برآوردن نسخه
مذکور عرصه گذشت حضرت را خیال شد که دیده و دانسته قصداً عرصه میکند بغصه درآمده بلطف خان محمد
ملاحظه کرده فرمودند این خانزاد چهارپشتی سرکار ماست و ما بدولت این را زیاده از پدر و مادر این شفقت
کرده خدمت میگیریم هرگاه دیده و دانسته عار ول نماید کدام سزا رسانم درین عرصه عاصی نسخه را برآورده
گذرانید حضرت خوشوقت شده فرمودند که جلد تیار نماید در یخچال دفعتاً خان محمد مرد ما عرض کرد که مدار المهام
و پیشکار یعنی منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر معه حکمای یونانی و مصری در خلوت مبارک
حاضر اند و معروضه ایشان اینست که آماس پای مبارک را حکما به بینند که بچه سبب لغیب عداست تا فرو شدن
آماس همه ما حاضر باشند ارشاد شد که اگر حکما را آورده اند مریضان را نیز پیدا کرده نمایند ما بدولت یک بیمار
و یک حکیم ما خواجه غلام حسین خان از قدیم معالج و واقف مزاج و یک نسخه از یک کتاب قرابادین قادری
مرهم داخلیون تجویز کرده برآورده اند تیار کرده باستعمال می آرند از چند روز ورم که منتج شده است
البته بمرور خواهد رفت اینقدر فراهمی حکما برای کدام بیمار است باز خان محمد عرض کرد که کارپردازان
سرکار را بدون دیدن آماس قدم مبارک خاطر جمعی نیست امیدوار باریابی اند فرمودند ایشان را از علم طب

در مقدمات اصلاح کار الشان از خود در حضور پرنور قصور نه نمود این همه احوال بذات اعتصام الملک بهادر بر
وعن هویداست بلکه پیش پا افتاده الله تقدس تعالی بهادر موصوف را همواره در ظل ظلیل خداوند نعمت
محفوظ دارد مثل بهادر معز الانسان کامل پیدا شدن مشکل در خیرخواهی و جان نثاری و فدویت سرکار
دوام اندیشی فرد فرید یکتاست نه اینکه عاصی محبت بدل دارد فی الحقیقت حقیقت امر چنین است از آنجا
که ایزد تقدس و تعالی ذات جناب بندگانعالی مدظله العالی را جوهر شناس بنی نوع انسان گردانیده برای
همین هر روزه شیخ زاید قدر شناسی بهادر معزز فرموده در سایه عاطفت خود که نمونه ظل الهی است مامون و مصون
دارند القصه از وفور کاهش غم و الم ضعف جگر بهم رسیده بالای هر دو پای مبارک آماس ظاهر گردید و مزاج
از منهج اعتدال گذشته رو بانحراف آورد اطبای مصری و حکمای یونانی وغیره در خلوت مبارک مثل حکیم
شفائیخان و حکیم مسیح الزمان خان و حکیم رضا علیخان و حکیم تاج الدین جینا پٹهنی معه برادر خود و
شاگردان شفائیخان ملازمان دیوانی وغیره و رام بهٹ و وینکٹ رام وغیره اهل عیدگاه کهنه مجموع باتفاق
نزد اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حسب الحکم حضور پرنور که سر رشته علاج و دریافت نسخه و تدابیر و علاوه دوا
خانه محی الدوله و دوای خاص استعمالی شبانه روزی که بتجویز حکما هر روز تیار میشد ضمیمه خدمت عرض مکرر
بهادر موصوف شده حاضر میبودند و بالای دیوڑهی مبارک خاص زنانی سمت نوید محل و موتی محل
و گهڑیال خانه جای مدام بودن و استراحت و آرام فرمودن آنحضرت فقط عاصی محرر اوراق شبانه روز در
گهڑیال خانه باریاب و در دواخانه محوله خود حاضر که بی شراکت دیگری می بود و بدون استفسار عاصی هیچ
دوای حکمای دیگر باستعمال خاص نمی آمد که اعتماد کلی عاصی بوده دلیل اینکه روزی عاصی در باب معالجه
نورجهان بیگم صاحبه مرشدزادی دیگر طال الله عمرها عاصی رقعه بخدمت مهاراجه بهادر نوشته فرستاد بدین مضمون
که عاصی تن واحد بلا شراکت غیر بر دیوڑهی مبارک زنانی حضور پرنور حاضر است و مقدمات معالجه نازک تر
سابق اینچنین بحال حکما در معالجه مرشدزادی مرحومه بوقوع آمده بهتر معلوم است اگر یکدو طبیب دیگر برای شراکت

وحالا بدعای ازدیاد عمر و دولت مشغول هستیم درین باب هرچه امرا ز آنجا که ذات عالیدرجات حضرت
مغفرت منزل علیه الرحمة مظهر جمال باکمال ترحم بود از معروضه معقول والحاح و عاجز نالی مهاراجه بهادر
دریای رحمت بجوش آمده حکم خداوندی شرف صدور یافت که همه جلاوطن نمایند اگر احدی خواهد ماند
بقتل خواهد رسید حسب الحکم همه ها بعضے بسوی کرنول و برخی بجانب هندوستان برداشتنی را برداشته
و گذاشتنی را گذاشته بقرار مهلت سه روز راهی شدند و اکثر با افغانان دیگر از بحال تباه هرجا که خواستند
در قصبات و قریات قرار گرفتند شاه عالم خان را مهاراجه بهادر فرمودند که کشتگان قوم خود را که بی دفن و
کفن افتاده بودند و مهلت تدفین نبود مجموع را بخاک سپرده روند و بپاس خاطر او بار برداری هم دادند
بعد از آن عرض حضور شد که مقام چنچل گوره خالی شده احدی از قوم مهدویان نماند همه رفتند حکم
شد که جوانان پلٹن بارسهای شاهیار الملک بهادر در آنجا فرود آمده حفاظت عمارات وغیره نمایند
بعد اخراج اینها قدغن بلیغ شد که ازین قوم احدی اگر در بلده بنظر در آید گرفته بکوتوالی رسانند مگر دو سردار
ذی اعتبار سرکار که گاهی شریک حال قوم نبودند بفرط الطاف خداوندی در تعلقات متعلقه خود بوده بعد
چندی باستعانت مهاراجه بهادر وارد بلده گشته بشرف ملازمت و سعادت آستان بوسی حضور پرنور
مشرف گردیدند یکی محمد صاحب میان که درین ایام مخاطب بصف شکن جنگ شده بودند خلف سلطان میان
معه برادران وافر با در تعلقه کنگلگیری و کنگاوتی وغیره با جمعیت همراهی خویش بغیر قوم مهدوی و دیگر
کرار نواز خان بهادر المعروف بدوله خان معه پسر خویش امیر نواز خان بهادر در تعلقه قلعه تلدرگ وغیره
مامور کار و بار خود بودند و نذر و نیاز فراوان در حضور پرنور گذرانیدند از آنجمله سیزده زنجیر فیل سواری
لایق سوای دیگر اجناس عمده گذرانیده محمد صاحب میان و علی هذا القیاس دوله خان بهادر و نیز
در خدمت مهاراجه بهادر گذرانیده درستی امورات خود ها بدستگی تمام نمودند و مورد الطاف شاهانه
گردیدند طرفه اتفاق اینکه در سنه یکهزار و دو صد و چهل هجری محی الدوله حکیم الحکما عزت یار خان

خطیب یک مسجد و شریعت پناه و دیگران نیز داخل که مسجد شدند بعد ادای فریضه جمعه مولویهای سطور خلقت خدا را
تحریص نمودند باینمط که هر کس امروز برسر این قوم رود و کشته شود فردای قیامت در بارگاه احدیت جلشانه
فارغ البال در زمره شهدای بدر و احد و حنین همراه رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم محشور خواهد شد
بر همینئے ما که اهل شریعت ایم ضامن ایمیئے هستیم که اگر برای جر نفع خود ها گفته باشیم روز قیامت در حضور جاه و جلال
خداوند حقیقے کبریای حامل گناهان شما ایم پس نیاز بهادر خان بهادر و منصور خان بهادر و دیگر جمعداران
و سپاهیان تمامی برخاسته بر سر چنچل گوژه با انبوه لکها مردم و صالح محمد خان و عبد الرحیم خان خلف الیشان
و پیر محمد خان و محمد خان گکیانی و غیره رفتند و دروازه یاقوت پوره شهر کشاده با انبوه عام بیرون شهر
به مقابل چنچل گوژه رفتند و مقام افغانان مذکور قرار گرفتند چهار گهڑی روز باقی بود که جنگ از طرفین بوقوع
آمد و غفتا شمشیر خان بمقابل نیاز بهادر خان برآمد و چون کثیر مهدویان بر سر منصور خان بهادر بر افتاد و
نیاز بهادر خان همراهیان خود را برای کمک منصور خان که فرستاده خود تنها استاده بود فیما بین شمشیر
خان و نیاز بهادر خان محاربه شده از شمشیر نیاز بهادر خان کار شمشیر خان و از شمشیر شمشیر خان کار نیاز
بهادر خان باتمام و الفرام رسیده هر دو بر زمین افتادند دست بدست خدمتگاران نیاز بهادر خان نعش
او را در میانه سواری اش انداخته به مکانش بردند سبزه میان همشیره زاده منصور خان جوان بست ساله لونشه
بعد حملهای بسیار رو در انداختن عددهای خویش بعالم باقی خرامید و منصور خان بهادر نیز داد مردی و
مردانگی داده بعد جنگ صعب و کشتن مخالفان بشمار جان خود نثار دین و آئین محمدی علیه السلام نمود
مهدویان میدان ادخالی دیده توپ منصور خان را که همراه خود آورده گولها سرداده بود بمقام خویش
در چنچل گوژه بردند میرزا نصیر بیگ ولایتی بی استعانت غیر حملههای رستمانه کرده جهان فانی را پدرود نمود
محمد خان گکیانی جمعدار حملها کرده زخمی بالای دست برداشته عدوی خود را کشته معه پسر کلان خویش
امانت الله خان بسلامت برآمد غلام جیلانی خان پسر گنو میان جمعدار نیز حملههای بسیار بعضه تیغی کرده

بازار دوشنبه برای فهمایش ایشان فرستادند هر قدر که فهمایش ایشان مینمایند زیاده تر هنگامه برپا میشد درین حال
دایم خان بهادر و برادرش حسن خان بهادر مندوزئی که مذهب سنت و جماعت دارند از خانه خود آمده
در مسجد جلوه خانه مذکور شریک حال مولوی مسطور گشتند دایم خان بهادر گفتند مولوی صاحب کار با قوم غیر افتاده
است و هنگامه عظیم برپا شده شما بخانه ما تشریف برند تا این فتنه تسکین یابد والا سخت قباحت است
مولوی گفت که از مدت مدید در آرزوی همچو روز برای شهادت بر طبق ارشاد رسول کریم صلی الله علیه
وآله وسلم که در حین اقامت مدینه منوره در عالم رویا فرموده که مولوی تو از ینجا بحیدرآباد رفته در آرزوی
شهادت مقیم باش که از پرده غیب چه در جلوه ظهور می آید لهذا خانه خود گذاشته بخانه خدا آمده نشسته ام و آن
ارشاد الحال صورت پذیر گشت پس چگونه از زمین جان خانه خدا را لازم هر چه شدنی باشد باشد از من نخواهد
شد پس عنایت خان پرورزئی که سوار فیل آمده بود خواست که اندرون مسجد که بر تقیه مولوی مذکور در
مسجد کشاده بودند داخل شود دایم خان و حسن خان بمبالغت پیش آمده گفتند که برادر عنایت خان ترا
لازم نیست که فساد در خانه خدا برپا کنی وگرنه فیما بین قوم ما و شما تا قیام جهان سررشته شمشیر موقوف نخواهد شد
و انتقام ظلم بر مولوی غیب بی تقصیر حق سبحانه تعالی روا نخواهد داشت بلکه بهتر اینست که گوش بر سخن ما
نهاده این فتنه بیجای و آشوب ناگهانی را طرف سازد که در ینصورت نیک نام آوری لیکن هر چند نصایح دلپذیر
بالای نصایح دلپذیر نمود هیچ فائده مترتب نگشت آخر از شمشیر طرفین بعد جراحهای بسیار هر دو مقتول شده دایم خان بهادر
بشهادت رسید و حسن خان بهادر جنگ شیرانه کرده مخالفان را از پا بر انداخته زخمهای کاری برداشت
بعد از آن چون دیگر مهندیان جوق جوق رسیده تفنگها سر دادند از آن تاج محمد خان پسر قادر نواز
خان حکیم و یک جوان عرب که در خواندن سنن مغرب مشغول بودند کشته شدند پس یاسین خان و
دیگران اندرون مسجد در آمده تلاش مولوی مذکور نمودند مولوی خود بخود آواز داد که بیا ای نامهربان
اینجا هستم درین اثنا یاسین خان بر سینه پر نور ایمان مولوی صاحب موصوف بر آمده به شمشیر ظلم و ستم خود

ازان مخالفان جان بر نشد همه هفت کس بقتل رسیدند از باعث رحلت سلطان میان اگرچه جمعداران دانا و
مآل اندیش و قباحت فهم بسیار بودند و کار بموافقت و مطاوعت و رضامندی سرکار عمل می آوردند اما بعضی
جهلا خود رائی را کار فرموده چون در اختیار ایشان نبودند هرچه در دل خود داشتند بی اطلاع ایشان بظهور
آوردند چنانچه گویند یاسین خان پسر دلدار خان جمعدار مذکور روزی در مشیرآباد با یکی استاد طفلان گفت
که شما چرا مذهب ما قبول نمیکنید که از احادیث و آیات مسلم الثبوت است او جواب داد که بزرگان ما همه اهل سنت
و جماعت بودند و من پیرو بزرگان خویشم دو سه بار همین طور تکرار بعمل آورد استاد مذکور لاچار شده
گفت اگر مولوی حافظ عبد الکریم بفرمایند که مذهب شما حق است البته قبول خواهم کرد پس هر دو باتفاق
در مسجد جلوخانه میر عالم بهادر نزد مولوی حافظ عبد الکریم آمده یاسین خان سوال کرد که مولوی صاحب
چیزی از فضایل مهدی علیه السلام ارشاد فرمایند مولوی صاحب مذکور فرمود که فضایل کدام مهدی را بیان
کنم که مهدی دو اند یکی مهدی ما که تا حال ظهورش بظهور نه آمده و دیگر مهدی شما که نزد ما حقیقت حال ایشان
باستحقاق کلی نرسیده و ثابت نشده پس یاسین خان بغصه در آمده گفت که مهدی ما حق است و تفوق بالا
مرسلان اولی العظم دارد و هر کس که قایل مهدی ما و ایمان نیست یقیناً کافر مطلق است مولوی صاحب گفت
که این شخص نه برای پرسش مسایل آمده است بلکه برای انتهاز فتنه و فساد بنظر می آید این را از مسجد بیرون
کنند پس مردم جمع شده قیل و قال و کشمکش و کوشش نمودند درین هنگامه زخم خورد بر پیشانی یاسین خان
رسید که یکدو قطره خون بیرون بر آمد او از مسجد بر آمده بالای حوض جلوخانه مذکور نشست که یکی از قوم
او رسیده ملحق شده مطلع گردیده جابجا خبرش رسانید در عرصه چهار گهڑی تمامی مردمان قوم مهدوی از همه
جا جمع شدند قریب شام هنگامه عظیم در جلوخانه میر صاحب مذکور برپا شد منیر الملک بهادر آنروز در حویلی خود
که مشهور بچینه است برای استاد کردن علمهای عشره محرم که سلخ ذی الحجه روز شنبه بود در رفته بودند هرچند
خواستند که تعقیبه این مقدمه شود لهذا حکیم خواجه احمد خان برادر حاجی محرر اوراق را که تعلقه عمارت و

خویش باعظم الامرا ارسطوجاه رشد بهم رسانیده قریب بدو هزار سوار و بار و پیاده ها و محالات کنگلیری و گنگاوتی
وغیره از سرکار بهره مند شد پس در دیوانی ارسطوجاه و میر عالم کار ثروت این قوم باندرجه و بلند مرتبه کمال رسید
که معامله داد و ستد از ادنی تا اعلی منحصر بر معامله اینها گردیده همه ملازمان سرکار هند و مسلمان مقروض ایشان
گشتند کسانیکه مآل اندیش و قباحت فهم صاحب مروت و آدمیت بودند معاملات را بسرکار رسانیده قسمیکه
تراضی طرفین میشد بعمل می آوردند و قضیه برطرف ساختند و آنها که بدمعامله و کوتاه اندیش قباحت نافهم
و بدنام کننده قوم بودند معاملات را از بی مروتی بهیچ حال نداشته دگرگون ساختند خود هم بدنام شدند و قوم را نیز
بدنام کردند شعر چو از قومی یکی بی دانشی کرد * نه که را منزلت ماند نه مه را * مشهور آفاق است و قرضداران
بدمعامله را نیز حال همین هر دو از جهل مرکب تباه شدند و برباد رفتند چنانچه در سنه یکهزار و دوصد و بست
و هشت هجری بست و هفتم ماه رمضان المبارک بوقت شب در عین خواندن تسبیح معمولی ایشان هفت
کس از قوم سلیمان زئی که برای رقم جزوی قرض مدتی در حویلی پی خان که دران ایام آنمکان در اختیار
سلطانمیان بود فرود آمده بودند و مشار الیه خبرگیری ایشان از ما یحتاج مینمود قریب بود که صورت ادای
رقم هم شود بعد چند سال آنشب بی صبری را بکار آورده قابو کرده هنگامه بهیجی بر سر سلطان میان برپا
نموده از طرفین بجان رفتند آنا سلطان میان آنشب کار نمایانه کرد چون گلمیرخان کلان همه ها بمقابله ایشان
آمد اگر اندک پهلو تهی میکرد آنها تا البابه سلطان میان هم میرسیدند که سردار بود هر چند رفیقان گفتند که
درگذرند آن بهادر میدان مردی جوابداد که او از مقابله سلطان میان درنگذرد و سلطانمیان از مقابله
گلمیرخان درگذرد و این مقدمه تا قیامت زبان زد عام باشد پس استقبال عدو کرده از کوته براق جمدهر
طرفین کار هر دو دست و گریبان باختتام رسید تا حال مشهور زمانه است و محمد صاحب میان را زخمی بر پنجه
دست راست آمد و او از دانائی خود از دست اینها که دو جانب کتارها بالای هر دو پهلویش درآورده نشانیده
بودند بحکمت عملی فرزانه خویش خود را چنان برآورده که دانای روزگار تحسین و آفرین کردند و پچکیر

محض برای کار سرکار همراه خود دارد و اینها همه محکوم حکم خداوند نعمت اند علاقه از غیر ندارند و تنخواه اینها از
دیوانی میبابند حکم شد که متصل فرودگاه زیر سراپرده خاص فرود آرند دلبسیار تحسین و آفرین نمودند در سنه
یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری سواری مبارک در هودج زر داسد نواز جنگ بهادر کوکه خود را در خواصی
فراز اندوز فرموده از دولت خانه قدیم متوجه درگاه سید حسن برهنه صاحب شدند و در همین سنه
مذکور شروع اختلاف هوای مخالف و با در بلده حیدرآباد و بیرونجات و تمامی بلاد و امصار و حصون
و قریات شده عالمی تباه گشت در طرفة العین از یک استفراغ و یک اجابت انسان جان بحق تسلیم
میکرد اهل اسلام دعاها و عملهای صالح کردند و هندوان برغم خود دیول ها را پرستش و پوجا نمودند و
مهاراجه بهادر در چارمنار و دوازده بازار کلان بلده برای دفع این آفت بر طبق خواهش برهمنان
پوجا کنانیدند که صدها مرغ و جاموش و گوسفندان و غله بیشمار و زر و نقره بتصرف پوجاریان بد قوم
درآمد و بعضی مسلمانان هم بترس جان پوجا کنانیده همون آن مرد نار خسر الدنیا و الآخره شدند اما
ازین حرکات هیچ فائده مترتب نگردید طرفه اینکه در سال سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری که از
بست و چهار سال هوای مخالف و با قایم است شخصی از هندوان بنهایت تکلف و فهمانواخته پوجا
در دیول می برد و قریب پنجاه کس همراهش بودند چون روبروی دروازه مکه مسجد رسیدند شهدهای
انجا دفعتاً بیرون آمده اسباب پوجا را غارت و لوټ کردند و گوسفندان و مرغهای پوجا و غله وغیره را
بردند و شور و زور نموده دو سه گوڑ یعنی دیول خرد را شکستند و یک علم بزرگ برآورده بنام حضرت
محبوب سبحانی قدس الله سره العزیز که جهنڈه نامند درمیان چارمنار استادکرده نوبت نواختند فاتحه
جاری ساختند خلقت خدا مطابق اینها از هر خانه جهنڈه ها دیر قهابر آورده در چارمنار برده کندوری
ها العمل آوردند و دیولها را شکستند لهذا بلوه عظیم برپا شد قریب بود که فیما بین اهل اسلام و هندوان
مناقشه شمشیر بوقوع آید مهاراجه بهادر بسیار تهدید و تاکید کرده به ممانعت در آمدند انسان انچه شدنی بود

بلوه [illegible] و شکست دیولها [illegible]

سیر و شکار سکونت فرمایند لهذا بروز چهارم هر دو مرشدزاده و ممتاز الدوله رابعة الحجابات حضرت
تهنیت النسا بیگم عرف بیوی صاحبه قبله والده ماجده حضور پرنور و حضرت جهان پرور بیگم صاحبه محل
خاص آنحضرت روانه قلعه مذکور فرمودند چنانچه در سنه یکهزار و دوصد و سی و پنج هجری باز داخل بلده
حیدرآباد بدولتخانهای خود ها گشتند درین مقدمه همه آنچه که حق سعی موفوره از راجه چندو لعل بعمل آمد
اظهر من الشمس است و الآنه بعد رفتن و تغیری ثابت جنگ اگر رونق افزای مرشدزاده ها از قلعه مذکور در
تعویق و تعذر میماند آئنده هزار شکل صورت پذیر میگردید که آئین انگریزی چنین جاری شده است الحمد لله
آنچه نشد بهتر شد و آنچه گذشت بهتر و بخیر گذشت اقبال خداوندی کار خود کرد در جلدوی این خدمت
شگرف و فدویت بلند وار چند در همین سال مذکور

## خطاب مهاراجگی راجه چندو لعل پیشکار آصف جاه ثالث

راجه چندو لعل بخطاب مهاراجه بهادر و بجواهر عمده و علم و نقاره و نوبت و منصب شش هزاری شش هزار
سوار سرفراز و ممتاز از پیشگاه خلافت گردیده مشهور آفاق گشت و تصفیه کلی بوقوع آمد که تا رحلت خود
بدولت و اقبال اعتبار احدی نمی فرمود و هرچه منظور خاطر مبارک میبود حکم جهان مطاع بنام مهاراجه
بهادر بشرف صدور مییافت معهذا تا لندن انگریزی احوال این سانحه عجیب و غریب بتحریر تقسیم در آمده
مشهور گردید و در سنه یکهزار و دوصد و سی و دو هجری خود بدولت و اقبال پانزدهم ذی الحجه متوجه باغ
حضرت قدسیه شده جعفر یار جنگ بهادر کوکه خود را در خواصی عماری زر دهم بازوی منیر الملک
بهادر جا داده سرفراز فرمودند و بوقت سه پهر روز نیز در خواصی عماری شکاری کرسکهه چال گوبند بهادر
مذکور را نشانیده متوجه سیر صحرای اطراف باغ مذبور شدند بهادر مذکور عرض ملاحظه جمعیت همراهی خویش
نموده هفتصد و پنجاه نفر از سواران و بارپلتن و عرب و علی غول و روهیله و غیره معه دو ضرب توپ بملاحظه
مبارک آورده گذارش کرد که اینهمه جمعیت خانه زاد که بحکمت عملی از دیوانی فراهم کرده حاضر داشته است

که هرچه در حق من صلاح وقت داننده بعمل آرند لهذا الکم صاحب این قرار داد البسیار یک لک روپیه ماهوار او مقرر
کرده در قصبه بتور متصل بنارس کاسی مقید و منزوی ساختند که هیچ جا بدون حکم صاحبان صدر نمیرود
جمعیت انگریزی محیط است انتقال دولت صد ساله برهمنان پونا بیک حسن زوال این بدست صاحبان
انگریز بنا در نمود خود کرده را علاجی نیست کرد که بنیافت الله تقدس و تعالی منتقم حقیقی است خانه خرابی
لکها خلایق که ودایع و بدایع الهی اند وبال گردنش نمود هر چند راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بهزار زبان ظاهر
و باطن ایما و اشاره به باجی راو کردند که مناسب وقت آنست قسمیکه طور اتحاد و اخلاص سرکار با صاحبان
انگریز بظهور می آید بر طبق آن عمل نمایند که مقتضای ایام چنین است چون او از خود رفته بود گوش
بر نصیحت نداشته خرابی دولت خویش از دست خود نمود سخن نشنوی بیخ دولت که گفته اند بالکل فراموش
ساخت درین ایام حکم صاحبان انگریز در تمامی ملک محوله برهمنان مذکور نافذ است و خزانه کرورها
روپیه معه اسباب و اشیا بیحساب که باجی راو در هر جا گذاشته بود همه بتصرف صاحبان مذکور گردید در سنه

یک هزار و دو صد و سی هجری

## جنگ مبارز الدوله با جمعیت سرداران انگریز

جنگ مبارز الدوله بهادر با جمعیت و سرداران انگریزی بوقوع آمد کیفیتش اینکه شیرین نام مرثیه خوانان
با خیاطان بازار چهاونی انگریزی مناقشه نموده در حمایت مرشد زاده مبارز الدوله بهادر پناه گرفت
و این مقدمه بطول کشید و به گفتگو انجامید تا بحث جنگ رسل صاحب فرنگی وکیل انگریزی حاضر دربار
جهاندار گشته نالش مرشد زاده موصوف در پیشگاه حضرت مغفرت منزل نمود که از راه تظلم خلق الله را
اذیت میدهند خود بدولت و اقبال ارشاد کردند که بندولست ایشان نمایند هر چند منیر الملک بهادر گفتند
که بندولست مرشد زاده خود میکنیم احتیاج دیگری نیست آما تا بحث جنگ مذکور حکم حضور را منسک نموده
گفت که حکم بنام من صادر گشته من بندولست ایشان میکنیم پس دو سردار انگریزی را با جمعیت یکهزار بار

حکم عالی شرف صدور یابد تا بجائیکه بودند همو بجا بروند حکم شد که ایشان اقربای شما اند هر چه مناسب دانند بعمل آرند پس
میر عالم محمد صاحب میان خلف سلطان میان را با پنجاه سواران افغان جمعدری همراه داده بمقامش روانه نمود
چون سخن عاصی نزد مشار الیه بسبب بودن پنج سال از دوستی برادر کلان عاصی بلا تکلیف دامی درمی موثر
بود بسیار بسیار قباحت ها ذهن نشین خاطر ایشان نمود و براه آورده جواهر مذکور بمیر عالم رسانید میر عالم در وقت
جواهر مذکور در ضیافت باره دری نذر حضور نمود معهذا وقتیکه کتبه بالای دریای عیسی باهتمام سعید الدوله
بهادر و میر محمد علیخان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر خلفان بهادر مذکور با حداث و اتمام در آمد میر عالم
مجوز ملاحظه اقدس شده هشت روز ضیافت شاهانه حضور پرنور در آنجا نمود و بعد مراجعت خود بدولت
میر مذکور حسب الحکم حضور پرنور تیاری جلوخانه و چوکی خانه دو کالین و دروازه کلان کمانی وغیره در دولتخانه
قدیم حضور از طرف خود از سنه یکهزار و دوصد و نوزده هجری شروع کرده تا سنه یکهزار و دوصد و بست و یک
هجری باهتمام میر محمد علیخان بهادر و علی بیگخان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر مسطور و برادر عاصی خواجه
غلام حسن خان و عاصی مولف بتعمیر در آورده مورد تحسین و آفرین از حضور گردید و نیز کاروان سرا و مساجد
در سر هر منزل از چنیاپٹن تا اورنگ آباد و پونا و ممبئی بندر که در احوال میر عالم مفصل بقلم خواهد آمد با حداث
آورده بتاریخ بست و سیوم شوال المکرم روز جمعه سنه یکهزار و دوصد و بست و سه هجری از ین جهان فانی
بجهان جاودانی خرامید عالمی را افسوس ساخت داده چون سخت گیری اعظم الامرا مدتی عاید حال خلق الله
بود و بعد انتقالش در عهد میر عالم همه فارغ البال زندگانی نمودند و هر صاحب مقدور بسیر و شکار و تماشای
گل و گلزار و رقص پریرویان شیرین گفتار حسب خواهش خود ها مصروف گشتند و اخبار این مقدمات میر عالم
منع نمود که در لفافه های اخبار نه نویسند که اگر سر ادهم خلقت متنفر میشود و اگر خاموش باشم فردای قیامت خود
ماخوذ گردم لهذا در انداخت پس نوبت بآن حد رسید که هرگاه تیاری باره دری باتمام و اختتام در آمد خود
میر عالم مردمان اعزه را میگفت که شما در باره دری بسیر و بید بروند و سیر و تماشا نمایند مردمان بپاس خاطرش میرفتند

داس نبیره کیشو مدن وغیره اهل کاروان و دیگر جوهریان ندی پار بیگم بازار و سیته رگهنانند رام وغیره و اهل چار
کمان و ٹکسال همه بالاتفاق قیمت جواهر مذکور سه لک روپیه تشخیص نمودند سوای مالای یاقوت که صد دانه بقدر
کنار روشنی کلان بود و رنگش اصل رومانی مجموع جوهریان مذکور یک زبان شده گفتند که این مالای یاقوت
لاقیمت است که هیچکس از مایان در هیچ ریاست مثل این رقم نادر العصر بچشم خودها ندیده پس چگونه بقیمت رسد
عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه این همه جواهر مذکور معه یک پاندان طلای مرصع که بجواهر اعلا از الماس و یاقوت
و زمرد مینا شده بود با هفت برگ تنبول یک یک پارچه زمرد شفاف که قیمت آن نیز لاقیمت بود از نزد مستقیم الدوله
برادر نسبتی میر عالم که بسبب از تجویز ارسطو جاه که ذکر آن در احوال میر عالم مفصل خواهد آمد در موضع دکوال متصل قصبه
کوهیر جاگیر خود مقیم بود بر طبق ایمای میر صاحب موصوف معه محمد علیخان شوشتری نایب میر عبد اللطیف خان
ولایتی که برادر میر عالم مشهور شده بود و علی بیگ خان سوداگر و راجه بالمکند پیشکار خانگی میر عالم و شیخ دوست علیخان
هزاری موفوره آورده بخدمت میر عالم رسانیدند یعنی هرچند که این همه صاحبان مذکور برای آوردن
جواهر مذکور دست و پا زدند اما هیچ فائده مترتب نشد و مستقیم الدوله راضی نگشت اگرچه امانت میر عالم بود لیکن مستقیم الدوله
این مقدمه جواهر را منحصر بر طلبیدن خویش در بلده منظور داشته مداهنه و مساهله مینمود یعنی در آن وقت
باختیار منیر الملک بهادر بود که داماد نو شده شریک تمامی امورات دیوانی میر معز گشته بودند لکن نمیخواستند که
شریک غالب در رسد و مخالف در بغل باشد که از دانای دانایان بعید است که اختیار ریاست دیگری در آید لهذا
ممانعت تمام مینمودند چنانچه یکبار بالای باغ قدسیه که حضور پرنور رونق افزا شده بودند مستقیم الدوله دفعتاً
از موضع دکوال جاگیر خویش آمده در خیمه میر عالم نشست میر عالم بمجرد شنیدن خبر ورود والاشان از خیمه دیگر که
خوابیده بود بخیمه اعتصام الملک بهادر منشی حضور پرنور در آمده تقید بلیغ نمود که احدی را آمدن نه دهند و
منیر الملک از مستقیم الدوله اسلام علیک کرده نزد میر عالم رفته برای مستقیم الدوله طعام فرستاد و میر عالم در حضور
پرنور عرض کنانید که مستقیم الدوله برادر زاده اعظم الامرا غلام سید خان اند بغیر حکم و طلب سرکار از مقام خود آمده اند

وعلم ریاضی خوب میدانست باتمام رسید و آب کهنه مذکور در تالاب مسطور گذاشتند و حوض کلان متصل حوض
رکن الدوله مرحوم ساخته پر آب نموده آب نهر روان کردند چنانچه تاریخ آن بالای دیوار شهر پناه بر سر حوض
مذکور مرقوم کرده نصب نموده اند بسم الله مجریها و الحمد لله مجریها و زیر این حب سنه یکهزار و دو صد و
بست و یک هجری بر قطعه سنگ سیاه نوشته شاید تیمنا و تبرکا نوشته است چرا که سنه مذکور ازین تاریخ بر نمی
آید الغرض از درزهای کمانهای سه تالاب آهک معه آب جابجا بیرون آمده چنان معلوم میشد که سنگهای کمانها
متفرق شده خواهد افتاد لهذا میر عالم انجنیر صاحب را اطلاع نمود که مردم اینجا را چنین گمان بخاطر راه داده است
او جواب داد که بسبب اینکه ریگ تالاب تا حال در درزهای کمانها نه پیوسته و گل سیاه و آهک باهم آمیخته بدرز و
کمانها نه چسپیده است البته تا دو سال همینکه تالاب سال بسال پر آب خواهد شد دیگر آب از هیچ جا بیرون نخواهد
تا دو سال اگر چیزی در کمانها تخلل واقع شود در درست رقم تیاری تالاب ذمه بنده است از سرکار کمپنی داده
خواهد شد و فی الحقیقت چنین بظهور آمد که بعد دو سال از هیچ جا آهک و آب برنه آمد و برای خاکریز عقب
کمانهای بیرون تالاب انجنیر صاحب مذکور بسیار بسیار تاکید و تهدید کرده بود که اگرچه در خاکریزش تا یک لک
روپیه قریب خرچ خواهد شد اما تالاب را تا مدت هزار سال هیچ چه اندیشه نیست میر عالم در همین فکر بود که قضا
مهلت نداد و منیر الملک بهادر را زمانه بهمون حال گذاشت و نیز باغ باره دری بالای جوئبار بسوی سمت
شمالی بلده پیوسته بشهر پناه بخرچ سه لک روپیه باهتمام علی بیگ خان بهادر و ابو احمد خان بهادر بخشی اسپل خان
وغیره بتعمیر در آورد و جلوخانه و حمام باره دری و حمام جلوخانه مذکور و عمارات بالا محل و پایین محل باره دری
را آرایش و پیرایش تمام داده ضیافت حضور پرنور عمل آورده جواهر بی بها که در معرکه استیصال دولت ٹیپو سلطان
حصه حضور پرنور و اعظم الامرا و نیز حصه خود از لارڈ بهادر کار نوالس گرفته بود که چشم فلک مثل آن کم دیده باشد
ذکرش در احوال میر معز خواهد آمد معه باره دری پیشکش ضیافت حضور پرنور گردانید جوهریان وقت
مثل راد هاکشن و سیٹھ تنکٹی داس و بیج رتن داس و مورلی داس و سیٹھ کنشو مدن واله او سیٹھ رگهناتهه

داس نبیره کیشو مدن وغیره اهل کاروان و دیگر جوهریان ندی پار بیگم بازار و سیتهه رگهنات رام وغیره و اهل چار
کمان و ٹکسال همه بالاتفاق قیمت جواهر مذکور سه لاک روپیه تشخیص نمودند سوای مالای یاقوت که صد دانه المقدر
کنار روشنی کلان بود و رنگش اصل رومانی مجموع جوهریان مذکور یک زبان شده گفتند که این مالای یاقوت
لاقیمت است که هیچکس از بابان در هیچ ریاست مثل این رقم نادر العصر بچشم خود ندیده پس چگونه بقیمت رسد
عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه این همه جواهر مذکور معه یک پاندان طلای مرصع که بجواهر اعلا از الماس و یاقوت
و زمرد تیار شده بود با هفت برگ تنبول یک یک پارچه زمرد شفاف که قیمت آن نیز لاقیمت بود از نزد مستقیم الدوله
برادر نسبتی میر عالم که بسبب از تجویز ارسطوجاه که ذکر آن در احوال میر عالم مفصل خواهد آمد در موضع دکوال متصل قصبه
کوهیر جاگیر خود مقیم بود در طبق ایمای میر صاحب موصوف معه محمد علیخان سوشتری نایب میر عبد اللطیف خان
ولایتی که برادر میر عالم مشهور شده بود و علی بیگ خان سوداگر و راجه بالمکند پیشکار خانگی میر عالم و شیخ دوست علیخان
هزاری معه فوج آورده بخدمت میر عالم رسانیدند با بیننده هر چند که این همه صاحبان مذکور برای آوردن
جواهر مذکور رد و پا زدند اما هیچ فایده مترتب نشد و مستقیم الدوله راضی نگشت اگرچه امانت میر عالم بود لیکن مستقیم الدوله
این مقدار جواهر را منحصر بر طلبیدن خویش در بلده منظور داشته مداهنه و مساهله مینمود و ابیننده در آن وقت
باختیار منیر الملک بهادر بود که داماد نو شده شریک تمامی امورات دیوانی میر معز گشته بودند لکن نه میخواستند که
شریک غالب در رسد و مخالف در بغل باشد که از دانای دانایان بعید است که اختیار بدست دیگری در آید لهذا
ممانعت تمام مینمودند چنانچه یکبار بالای باغ قدسیه که حضور پر نور رونق افزا شده بودند مستقیم الدوله دفعتاً
از موضع دکوال جاگیر خویش آمده در خیمه میر عالم نشست میر عالم بمجرد شنیدن خبر ورود الشان از خیمه دیگر که
خوابیده بود بخیمه اعتصام الملک بهادر منشی حضور پر نور در آمده تقید بلیغ نمود که احدی را آمدن نه دهند و
منیر الملک از مستقیم الدوله سلام علیک کرده نزد میر عالم رفته برای مستقیم الدوله طعام فرستاد و میر عالم در حضور
پر نور عرض کنانید که مستقیم الدوله برآورده اعظم الامرا اغلام سید خان اند بغیر حکم و طلب سرکار از مقام خود آمده اند

وعلم ریاضی خوب میدانست باتمام رسید وآب کینه مذکور در تالاب مسطور گذاشتند و حوض کلان متصل حوض
رکن الدوله مرحوم ساخته پر آب نموده آب نهر روان کردند چنانچه تاریخ آن بالای دیوار شهر پناه بر سر حوض
مذکور مرقوم کرده نصب نموده اند بسم الله مجریها والحمد لله مجریها و زیر این عبارت سنه یکهزار و دو صد و
بست و یک هجری بر قطعه سنگ سیاه نوشته شاید تیمناً و تبرکاً نوشته است چرا که سنه مذکور ازین تاریخ بر نمی
آید الغرض از درزهای کمانهای سد تالاب آهک معه آب جا بجا بیرون آمده چنان معلوم میشد که سنگهای کمانها
متفرق شده خواهد افتاد لهذا میر عالم انجنیر صاحب را اطلاع نمود که مردم اینجا را چنین گمان بخاطر ها راه داده است
او جواب داد که بسبب اینکه ریگ تالاب تا حال در درزهای کمانها نه پیوسته و گل سیاه و آهک باهم آمیخته بدرز و
کمانها نه چسپیده است البته تا دو سال همینکه تالاب سال بسال پر آب خواهد شد دیگر آب از هیچ جا بیرون نخواهد
تا دو سال اگر چیزی در کمانها تخلل واقع شود در دست رقم تیاری تالاب ذمه بنده است از سرکار کمپنی داده
خواهد شد و فی الحقیقت چنین بظهور آمد که بعد دو سال از هیچ جا آهک و آب بر نه آمد و برای خاکریز عقب
کمانهای بیرون تالاب انجنیر صاحب مذبور بسیار بسیار تاکید و تهدید کرده بود که اگرچه در خاکریزش تا یک لک
روپیه قریب خرچ خواهد شد اما تالاب را تا مدت هزار سال هیچ اندیشه نیست میر عالم درهمین فکر بود که قضا
مهلت نداد و منیر الملک بهادر را زمانه بهمون حال گذاشت و نیز باغ باره دری بالای جوئبار سوی سمت
شمالی بلده پیوسته شهر پناه بخرچ سه لک روپیه باهتمام علی بیگ خان بهادر و ابو احمد خان بهادر و بخشی اسمعیل خان
وغیره تعمیر در آورده و دو جلوخانه و حمام باره دری و حمام جلوخانه مذبور و عمارات بالا محل و پایین محل باره دری
را آرایش و پیرایش تمام داده ضیافت حضور پرنور عمل آورده جواهر بی بها که در معرکه استیصال دولت ٹیپو سلطان
حصه حضور پرنور و اعظم الامرا و نیز حصه خود از لارڈ بهادر کارنوالس گرفته بود که چشم فلک مثل آن کم دیده باشد
ذکرش در احوال میر معز خواهد آمد همه باره دری بپیشکش ضیافت حضور پرنور گذرانید جوهریان وقت
مثل راد هاکشن و سیٹھه بنکٹی داس و برج رتن داس و موری دهر داس و سیٹھه کشو مدن واله ها و سیٹھه رگهناتهه

ادبرهمی کار میر عالم مستعد ساختند و علاوه دیگر برین یاد فرمای حضور پرنور شبانه روز زاد و راد دماغش را زیاده
نخوت پرساخته بدانست که مآل کار چگونه شود و کجا خواهد رسید کاه را با کوه چه نسبت هرگز هرگز نه فهمید میر عالم
را به آری و بلی تسلی داده سعی موفوره در انهدام بنیاد کار و بار دیوانی میر عالم از نیش زنی و فتنه انگیزی می نمود
پس میر صاحب مسطور برگشتگی مزاج مبارک حضور پرنور و اهل دربار چنین حال زیاده تر دیده ناچار سوار میانه از
خانه خود بسیر باره دری خویش که متصل دروازه دهلی است آمده از آنجا از دروازه نزپولیه که حالا دربار دری
میر معز مسدود است بیرون شهر رفته داخل کوٹهی صاحبان انگریز نزد کپتان سدنم صاحب وکیل انگریز بهادر گردیده
فرود آمد و باهم شریک مصلحت گردیدند چون خبر رفتن میر عالم بحضور پرنور رسید البته تشویش عاید حال گشت
از آنجا که ذات والای آنحضرت کوه متانت و بردباری بود هیچ خبر دار ظاهر نشده بدستور معمور امورات
بودند اما اینقدر حکم بنام داروغهای هرکاره و اهل اخبار و خفیه نویسان شد قصد دریافت که خبر میر عالم و
آیندگان و روندگان نزد ایشان ظاهر و پنهان دریافته اخبار تحقیق العرض رسانند در بیصورت متوسلان
میر مذکور احدی و از امیران سرکار نیز هیچکس در آنجا نرفت بلکه اقربای قریب میر صاحب هم نرفتند مگر منیر الملک
بهادر که نسبت دامادی جدید داشت همراه میر عالم بود در روز دویم کپتان سدنم صاحب حاضر دربار جهانمدار
شده سوال و جواب در معروضه میر عالم العرض رسانید که میر عالم خیرخواه دولت خداوند نعمت و نمک حلال موروثی
است هرگز از وامری که خلاف مرضی مبارک باشد بعمل نخواهد آمد امیدوار آنست که عفو جرایم او شود و مورد
الطاف شاهانه گردد بعد رد و قدح بسیار در عرصه قریب بیست روز مزاج مبارک را بر آن آورد که میر عالم
بخانه خود رفته تیاری ضیافت حضور نمود و خود بدولت و اقبال رونق بخش خانه میر صاحب مذکور شده
سر عزت او را باسمان تفاخر رسانید و باستمالت تمام پرداخته راجه مهیت رام را که مصدر فتنه و فساد گشته بود
معزول نموده راجه گوبند بخش برادر راجه چندو لعل را بجایش مامور لشکر فیروزی وغیره فرمود میر عالم جواهر
و اقمشه گران بها وغیره امتعه اسباب لایق نذر شاهان گذرانیده حضور پرنور را روانه دولتخانه عالی نمود

جهار هزار سوار و پیاده های پلاٹنهاء ملی غول و عربان و روهیلها وغیره روانه بالاگهاٹ گردانیدند و از جانب
صاحبان انگریز قریب ده هزار جمعیت بسرکردگی دلزلی صاحب بهادر و کرنل مکلین صاحب بهادر
وغیره متعین و شریک راجه چیت رام گشته او مدتی بانتظام السمت پرداخته معامله دو صوبه بدست خود داشت
و در اندک زمان بمقابله ریاست دیگر جلوه آرا گردید اکثر امیران نامدار و سرداران عالی تبار مثل محمد صلابتخان
بهادر و محمد سبحان خان بهادر و دیگر امیران و سرداران و منصبداران و جمعداران با جمعیت های خود ملازمان
برداری راجه چیت رام مذکور حاضر بوده کارهای نمایان بظهور آوردند و انعامات بی پایان میبودند هرگاه خبر
جلوس سریر آرای سلطنت حضور پر نور و دیوانی میر عالم بهادر براجه چیت رام رسید و بر طبق طلب حاضر دربار
جهانمدار گشت در آن ایام فیمابین میر عالم خود بدولت و اقبال اندک سوء مزاجی بود ناقباحت فهمان کنز از
یکی هزار واز اندکی بسیار ساخته تمامی اهل دربار از میر عالم برگشت و شریک حال راجه چیت رام شده او را بر آن آوردند
که او در ضمیر خود هوس سرفرازی دیوانی از تغیری میر عالم بهادر قرار داده چنان نخوت و غرور خویش را از میر صاحب
مستور بر گردانیده خیال دیگر بالای امر دیگر پیدا نمود که بطرف هیچکس متوجه نمیشد و علاوه برین بار یابی متواتر
در حضور پر نور نشه می غرور را بالای نشه دیگر آورد که بالکل میر عالم بهادر را در خیال خویش ناچیز دانست چون
مزاج حضور را بر میر عالم معه اعیان و ارکان دولت از طرف خود برگشته و برآگنده دید مصلحتاً راجه چیت رام را در
خلوت و تنهائی بقسم کلام مجید ذهن نشین خاطر ساخت و باشارات تمام ایما نمود که بالفعل شیکاری سرکار معطل
است شما را از حضور پر نور سرفراز میگردانم معهذا تا زندگی من خیال دیوانی خود و عزل من نکند که چراغ سحری
ام بعد من هر چه خواهند بگیر ند برین هم اگر خیال عزل من خواهند کرد هیچ فائده مترتب نخواهد شد شما نخواهید
که فک حرمت من نمائید و من نه میخواهم که حرمت ریزی شما کنم انشاء الله تعالی بالعکس آن بظهور خواهد آمد
در ینصورت غیر از نقصان مقدمات سرکار امر دیگر متصور نیست چون او مجهول نخوت و غرور گشته بود و مردمان
ناقباحت فهم و خوشامدی مصاحب و مقرب که او بودند او را از جاده عقل مآل اندیش منحرف گردانیده بر عداوت

بجلوه ظهور آوردند خصوصا جشن بسم الله خوانی کیوانجاه بهادر که بسبب رحلت حضرت غفران مآب بتوقف در آمده بود
از سر نو باز در جلوس آنحضرت شروع شده مهندی نقره نیاری ده هزار روپیه باهتمام کاظم علیخان و خانبیگخان
خانسامان بجلوس و تزک تمام از دولتخانه خاص بخانه ارسطوجاه رسانیدند و مجلسهای شاهانه بجلوه در آوردند
تا اینکه بتاریخ بست و ششم محرم الحرام روز چهارشنبه سنه یکهزار و دوصد و نوزده هجری از تپ محرقه که هشت روز
عاید حالش شده بود روح ارسطوجاه پرواز نمود مرد دانائیکه با قباحت فهم بودند ازین واقعه خوشنودی کردند
بندگان عالی بحضور پرنور حضرت مغفرت منزل در عین شدت مرض دو بار بخانه اش برای عیادت رونق
افزا شده بودند اما او بیهوش محض بود بعد ازین تا دو ماه کجدار و مریز از راجه راجندر رگهوتم راؤ که به پیشکاری
سرکار معمور بود بصورت اجرای امورات سلطنت میکنانیدند آخر الامر بتاریخ پنجم شهر ربیع الآخر سنه یکهزار
و دوصد و نوزده هجری میر ابوالقاسم میر عالم بهادر را که در فطانت عقل و متانت رای فرد فرید روزگار
بوده و بسببی که گذشت چندی در قلعه رودرور در موضع تاکل پلی جاگیر خود عقب قلعه گولکنده مقید
بود بعد از آن بمکان خویش در بلده حسب الحکم منزوی گشته مفصل احوالش در احوال او بقلم خواهد آمد به فرط
الطاف از کنج عزلت و نواری بر آورده بدیوانی و مدار المهامی سرکار دولتمدار خود سرفراز و ممتاز نمودند و راجه
راجندر را در خانه اش بعد دو ماه خانه نشین ساختند پیش از دیوانی میر عالم حشمت جنگ فرنگی وکیل انگریزی
در بعضی امورات و مقدمات خودسری از جهل میکرد در عهد میر عالم خود بخود از آن منفعل گشته دیگر بر امور
آن نگردید چنانچه بوقت حاضر شدن دربار جهانمدار از فیل عماری خود را تا به دروازه خلوت مبارک متصل
دیوار غلام گردش می آورد در آنجا از عماری فرود می آمد روزیکه میر عالم برای سرفرازی خلعت دیوانی
بصحابت وکیل مذکور حاضر دربار عالی گردید بالای دروازه دیوانخانه سرکار که معمول همه اهالی تا ادنی است
از میانه سواری خویش فرود آمد حشمت جنگ وکیل گفت که بالای دروازه خلوت مبارک فرود آیند میر عالم
جواب داد که این دیوڑهی مبارک خداوند ماست اینقدر مقدور من نیست که قدم از جاده حد خود پیش گذارم

مباهی شده بود هرگاه آنجناب بچشم گریان و دل بریان داخل دیوان عام گشت بسواری نالکی بمکان ارسطوجاه
که در ماتم مرحوم مغفور منزوی بود در رونق بخشیده باستمالت تمام دستار برسرش از دست مبارک بستند و جواهر پیش
پذیرا فرموده در خلوت مبارک آوردند و از آنجا بدولت و اقبال بجلوس شاهی پرداخته مسند سلطنت را رونق
تازه بخشیدند تمامی امرا و خوانین و اعیان اکابر نذور تهنیت گذرانیدند و سرفراز شدند و بعد دو پهر روز
مراجعت فرموده بدولتخانه قدیم تشریف بردند روز دویم باز بجلوس تمام بدولتخانه عالی رونق افزا شده
نذر برادران و خویشان و اقربایان و تمامی سلحداران و باگیران از اعلی و ادنی بدرجه پذیرائی درآوردند
بعد برخواست اندرون محل مبارک تشریف برده اول ادای مراسم تعزیت نموده بعد ازان نذر تهنیت جلوس بجناب
حضرت بخشی بیگم صاحبه و حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه عرف بیوی صاحبه و سلطانی بیگم صاحبه بکمال گریه و زاری
و عاجز نالی گذرانیده باز رخصت شده بدولتخانه قدیم مراجعت نمودند بعد سه روز بسواری عماری زر و معه
محلات و مرشدزاده های بلند اقبال و تمامی کارخانجات بدولتخانه عالی خلوت مبارک داخل گشته بسکن و
مقام ساختند درین ایام فریدونجاه بهادر که سه هزار روپیه ماهوار الشان از سرکار میافتند باضافه چهار هزار روپیه
سرفراز و ممتاز مباهی گشتند و دیگر برادران که سه هزار روپیه ماهوار الشان بود باضافه مضاعف سربلند
شدند از جواهر بیز مسرور و مبتهج گردیدند چون دران ایام قلعه بیدر و رنگر و چادرگهاتی و بازارها لوتیار شده بود
ارسطوجاه بجوز ملاحظه والا شده متواتر ضیافتهای شاهانه بجا آورده طرح مینابازار که معمول سرکار است
آراسته که از رشته خام و سوزن تا اقمشه و پشمینه باب و جواهر و فیلان و اسپان عربی و عراقی و دکهنی و کاتهیه واژ
و غیره و شترگاوان گجراتی و [illegible] و مالوی و غیره و شتران بغدادی و مارواری و غیره جنس انواع و اقسام مال
سوداگران اطراف و جوانب لکها روپیه بخریدی سرکار و خریدی ارسطوجاه و امرا و خوانین و منصبداران
و جمعداران و سایر الناس بقدر مقدور درآمد که سوداگران نهال شدند تا ده ماه متواتر بهمین طور مشغول
سیر و شکار و تماشای گل و گلزار از جانبی بجانب دیگر میبود و جشنهای عالی علی التواتر و نوائی زینت داده

او ششمین پسر نواب مغفرت مآب است از بدو حال باختلاف مزاج خود با هیچیک از برادران موافقت نداورده باغوای مفتریان مشغول افکارات بیحاصل بوده آخر الامر در قلعه بیدر مدت مدید منزوی ماند هرگاه عالیجاه بهادر خروج کرده ببلده بیدر رسیدند خواستند که همراه خود باورنگ آباد برند او شان از راه لضایح بمبالغت پیش آمده خود را بالمره کناره نمود هر چند سعی موفوره بعمل آورد بالکل انحراف ورزیده شریک حال عالیجاه بهادر نشد اینمعنی نهایت موافق مزاج مبارک حضرت غفران مآب درآمد بکمال شفقت و دلداری در بلده حیدرآباد طلبیده مشمول عواطف خویش ساختند مدتی تا حیات خود بفراغت تمام گذرانیده ودیعت نمود خلفهای ایشان بمراتب علیه موجود و بفراغت معاش مشمول اند ۱۱

ذکر سرا پرای اعلیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت و عظمت دستگاه شایسته مسند سروری و سرداری جالس سریر دولت و کامرانی المختص بعنایات الاله المغفرت منزل سکندر جاه نور الله مرقده و جعل روضة من ریاض الجنة مستودعه و مضجعه

ذات عالیقدر آن منبع نیکوئیها و نیکنامیها از ارقام قلم خارج از انجمله عشری از عشار تحریر می آرد که نام آنجناب میر اکبر علیخان بهادر است و سال ولادت آنحضرت سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بقول صاحب تزک آصفیه شاه تجلی علی در پیشگاه پدر بزرگوار بخطابهای معروف سرفراز و در هر معرکه جنگ پیش و پیش قدم از همه برادران بوده چون روح پاک حضرت غفران مآب بجنت خرامید اعیان دولت و ارکان سلطنت بصلاح اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام بدولتخانه آنجناب حاضر گشته بهزار الحاح و عاجز نالی ها که قبول ننموده بسواری عماری جلوس جلوه آرا گردانیده بتزک شاهی و طمطراق شهنشاهی از دولتخانه قدیم از راسته پنجه شاه و چار کمان بدولتخانه عالی آوردند آرزو در خواصی خاص راجه راجندر رگوتم رائو پیشکار سرکار

و شادی خانه و پنجمحله و مهابت محل وغیره همه از محدثات آنحضرت است سوای این در قلعه گولکنده محمد نگر نیز
عمارات تعمیر آمده اند و از محدثات حضرت بخشی بیگم صاحبه حصار بیگم پیٹه معه چاوڑی وغیره و لسن و تهنیت نگر معه
حصار و محل و باغ وغیره همه از محدثات حضرت تهنیت النسا بیگم عرف بوی صاحبه معه عمارت درگاه حضرت
حسین شاه ولی صاحب قدس سره است

## ذکر امیر الامرا شجاع الملک بسالت جنگ بهادر

او پنجمین پسر نواب مغفرتمآب است نام اصلی اش میر محمد شریف در حیات پدر بزرگوار بخطاب بسالت جنگ
و در عمل امیر الممالک صلابت جنگ بهادر بصوبداری بیجاپور و بخطاب شجاع الملک امیر الامرا نامزد گردیده
در امور مالی و ملکی ریاست دخل بهم رسانیده چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر ولیعهد شد او که
به بیجاپور نامزد گردیده بود بانجا شتافت هرگاه نواب موصوف بجانب راجبندری نهضت نمود باز آمده
دخیل بکار گشت چون حل و عقد سلطنت بذات والا صفات نواب موصوف قرار گرفت او متوحش بوده دیگر
پیرامون مخالفت نگشت و در فیروزگڈه ادهونی و رایچور قناعت ورزیده بسر [illegible] جبال عظیم
در سر داشت و رفقا پرور بوده در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری که اسلقا خرامید پسرش مهابت
جنگ بهادر دارا جاه که مرشد زادی حضور نقشبندی بیگم باو منسوب بود بجایش مسند نشین گشته چند مدت
آوازه شجاعت و سخاوت و نجیب پروری را بلند آوازه گردانید و با ٹیپو سلطان جنگهای رستمانه نموده
نام آور گشت آخر در سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری رحلت نمود دیگر احدی در اولادش لایق اینکار
شگرف نبوده تعلقات همه داخل سرکار شده باختیار تعلقداران سرکار اند

## ذکر معتقد الدوله چین قلیچ خان بهادر ناصر الملک همایون جاه المشهور به مغل علیخان بهادر

ذات والا ایش در جمیع علوم مستثنای روزگار و در تمامی فنون مثلی و مانندی ندارد علی الخصوص در سواری
اسپ که شهسواران زمانه هرگاه نام نامی اسم سامی آنجناب بر می آرند همه مقر و معتقد میگردند که آنجناب استاد
زمانه اند عاصی در ایام خدمت وکالت اکثر سواری اسپ آن حضرت بچشم خود دیده که قدرت خدا تعالی به نظر
می آید گویا اسپ خود فرمانبردار آنجناب است هرگونه که منظور خاطر مبارکش میشود اسپ سوارش پیش از ایما
و اشاره بجا می آرد سهنذا دیگر کمالات و صناعات آنجناب مثل تیراندازی و برق اندازی و خوشنویسی
مشهور آفاق هستند او تعالی شانه سلامت دارد با مؤلف آنقدر سرفراز بها فرمود که تا دم زندگی فراموش
نخواهد شد هشتمی کیوان جاه بهادر که آنجناب هم مریخ و هم زحل بکمال بذل و الطاف مشهور روزگار بودند
در سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه هجری بجنت خرامیده بباغ خانه خویش مدفون گشتند اَلْبَقَاءُ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّارِ جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است ÷ هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق ذکر شمهٔ از احوال
ستوده خصال جناب حضرت بخشی بیگم صاحبه قبله و حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه کعبه محلات خاص حضرت غفرانمآب
والدهٔ ماجده حضرت مغفرت منزل اعنی بیگم صاحبه ثانی هر دو سر دفتران نسوان با عصمت روزگار بجمیل ستودات
با عفت حالی تبار تا بودن آن هر دو محیط دولت و سلطنت احدی از سادات صحیح النسب و پیرزاده های
والا نسب و حسب بی حصول مقصود از در دولت خالی نرفت کتخدائی بسیار دختران ناکتخدا از سرکار خود چنان
بعمل آوردند که مشهور آفاق است از خیر و خیرات شبانه روزی عالمی بهره ور بوده دست بدعا فراوان
داشت و تا الی الآن میدارند الغرض نام نامی حیات النسا صاحبه والدهٔ ماجده سلطان عبدالله قطب شاه
درین بلدهٔ حیدر آباد که مشهور و معروف بوده است درین زمان نام نامی و اسم سامی این هر دو دریای
عصمت و عفت و بذل و کرامت تا شئ زائد از یکی هزار و از اندکی بسیار بل بیحد و شمار مشهور روزگار است
بعد از محذرات آنحضرت یعنی حضرت غفرانمآب یکی روشن بنگله و دیگر روشن محل و غنی محل باهتمام غنی یار خان
خانسامان و نوازش محل بانتظام نوازش علیخان خانسامان قدیم و چهار بنگله خلوت مبارک و گلشن محل

از جاده درستی منحرف شده روح مبارک در سنه یکهزار و دو صد و بست هجری بسیر عدن خرامیده در خانه باغ
خود مدفون گردیدند جناب حضرت مغفرت منزل را نهایت ملال واقع شد که فیما بین تفاوت سن دو سال شش ماه
بوده همیشه تا سن تمیز و رشد بالاتفاق در محل مبارک مانده اوقات عزیز شبانه روز باتحاد و اخلاص بسر برده بودند
آلسرشته محبت از طرفین جاری بود **چهارمی** حضرت مغفرت پناه میر ذوالفقار علیخان بهادر جهاندار جاه
که آنجناب خیر محض بودند [illegible] از محل خود بتقریب عیدین و جشن نوروز و غیره بر آمده نذرها میگرفتند
و ملازمان خود را بکمال شفقت پرورش مینمودند راجه چندو لعل مهاراجه بهادر را که بسبب قرب و جوار زیر سایه
دولتخانه آنحضرت آمد گاهی بهیچ وجه تکلیف نرسید که خود بهادر معترف مداح و مشکور اند در سنه یکهزار و دو صد و چهل
و دو هجری بعالم بقا توجه فرمود حضرت مغفرت منزل برای ملاحظه نعش و جنازه ایشان در گهربال خانه
بر آمده ملاحظه میفرمودند و بی اختیار بگریه بیخود در آمدند عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه عرض کرد که آنچه
مقدر و منظور خالق بود بظهور آمد اینقدر ملال عاید حال مزاج مبارک موجب ملال خلق الله منظور است
و فعتاً بچشم غصه بطرف عاصی ملاحظه کرده فرمودند تو نمیدانی که بازوی من امروز شکسته برادرم جدائی گزیده
بخاک عدم میرود و فی الحقیقت این پیغام موت من رسیده است اگر گریه نکنم پس سرور و شغف نمایم عاصی دم
بخود کشیده خاموش گشت آنحضرت هم در خانه باغ خود مدفون شدند **پنجمی** میر جمشید علی جمشید جاه بهادر که
اوشان بسن پانزده سالگی از عارضه فساد خون در پا انتقال کردند فریدون جاه بهادر و ایشان از یک
والده عنایت النسا بیگم صاحبه بوده دلشیر النسا بیگم صاحبه همشیره حقیقی ایشان در ازدواج شمس الامرا بهادر
امیر کبیر اند و ریاض النسا بیگم صاحبه نیز همشیره حقیقی ایشان در ازدواج خان ایران بهادر بودند **ششمی** اکبر جاه
بهادر نام اصلی میر تیمور علی است که برادر حقیقی خورد حضرت مغفرت منزل اند آنجناب هم بجمیع صفات موصوف
و قدم بر طریقه پدر بزرگوار خود میدارند درین ایام در غم و الم جدائی برادر بزرگوار خود ترک بر آمد و دربار نموده
در مقام محل خویش هستند **هفتمی** حضرت سلیمان جاه بهادر نام اصلی اش میر جهانگیر علی است که منبع خوبی و نکوئیها

زین مصرع عجیب دو تاریخ را بخوان + خوانند با وضو همه اشخاص فاتحه + مستوجب بهشت و باخلاص فاتحه +
بمجرد رحلت آنحضرت ارسطوجاه جمعیت انگریزی ملازم سرکار را از مقام حسین ساگر طلبیده باتفاق حشمت
جنگ وکیل بر در دولت حضور پر نور و هر یک مرشدزاده یک یک سرکرده گوره ولایتی دو دو صد جوانان
بار نشانید بعد انتقال ارسطوجاه در دیوانی میر عالم بهادر برخاست جمعیت مذکور شد ایزد تقدس و تعالے
آن مرجع خلایق را هشت فرزند جگربند ارزانی فرموده **نخستین** نواب عالیجاه بهادر که نام اصلی ایش
میر احمد علی است در علم و فضل و زهد و تقوی از جمله بزرگان روزگار بوده همواره صحبت با علما و فضلا میداشت
بعد رونق افزای حضرت غفرانمآب از قلعه گهرله بتاریخ نهم ذی الحجه شب عید الضحی سنه یکهزار و دو صد و نه
هجری باغوای سداشیو ریڈی خروج کرده بعد جنگها بالقول بعضے مسموم گردید چنانچه ذکرش گذشت
**دویمی** که از همه بهتر و اصل و اصول خاندان آصفیه که مهین پور خلافت حقیقتا عبارت از آنحضرت است
اعنی جناب حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه علیه الرحمه که ذکر خیر آنجناب خواهد آمد انشاالله
تعالی **سیومی** نواب والا رتبت فریدون جاه بهادر که نام اصلی اش میر سبحان علی است همشکل و همشبیه با حضرت
غفرانمآب بوده در متانت رای و صلابت هیئت هم بازوی برادر بزرگ خود حضرت مغفرت منزل بودند عاصی
در تمام عمر خویش مانند حضرت مغفرت منزل و فریدون جاه بهادر صاحب شان و شوکت شاهانه و هیبت و صولت
و صلابت خسروانه سوای شوکت و صلابت و صولت و هیبت و وجاهت حضرت بندگانعالی متعالی مظله العالی
خداوند نعمت اعلیحضرت حضور پر نور ناصر الدوله آصفجاه ادام الله اقباله و عمره و خلد الله ملکه که از فضل ایزد
متعال همال تمامی خصایل پسندیده بزرگانه خاقانه که الولد سر لابیه عبارت از آنحضرت است که
در بشره منور آن اعلیحضرت بعینه معاینه است تا این زمان بچشم خود بدیگری ندیده معهذا ترحم و اشفاق و بذل
و اخلاق حضور پر نور ما فوق همه است بهادر موصوف را یعنی حضرت فریدون جاه بهادر ممدوح رابع جلوس
حضرت مغفرت منزل بر سریر سلطنت دفعتا عارضه خبیثه عاید حال گشته از حدت استعمال ادویه حاره مسهل مزاج

ذوی الاقتدار علی الخصوص مرشدزاده های بلند اقبال مثل جناب فریدون جاه بهادر و جهاندار جاه بهادر و
دیگر مرشدزاده ها و صاحبزاده ها و امیران کجا که هر یک بجلوس شاهانه جلوه داری سانچق و مهندی و شب گشت
نمایند و زیب بنده مجلس و محفل عالی شوند و فیما بین ایشان رسمهای تفنن و تفرج بوقوع آید القصه بعد انصرام
این جشنها میر عالم بهادر برای بندوبست ملک مفتوحه نو که موافق تقسیم از ٹیپو سلطان داخل سرکار گردید
مثل کرپه و قلعه سدهوٹ و کنجی کوٹه وغیره رفته بعد چندی بسببی از اسباب انقلاب روزگار بیک حرکت
ناشایسته حشمت جنگ کیبل انگریزی با دختر شرف النسا بیگم دختر عاقل الدوله و طلبیدن میر عالم بهادر حکم دار
زیر چادر منار از کمپنی انگریز بهادر که مشهور شده بود با ایمای ارسطو جاه بالعکس ساختن اعظم الامرا آن را برای
خصوصیت باطنی خویش با میر عالم پس میر معزز را از خدمت وکالت سرکار معذور نموده در قلعه ردورد مقید
نموده وکالت بذات خود ضمیمه مدار المهامی از سرکار ساخت چنانچه مفصل در احوال میر عالم مذکور خواهد شد
و بقلم حقیقت رقم خواهد آمد و درینجا شروع جشن شادی بسم الله خوانی مرشدزاده کیوانجاه بهادر که ایشان را
نیز در فرزندی ارسطو جاه داده بودند گردید در عین خورمی مزاج مبارک از اعتدال در گذشت و هیچ سعی از
هیچکس مفید نشد آخر بتاریخ هفدهم شهر ربیع الآخر سنه یکهزار و دوصد و سیزده هجری بوقت یکپاس روز بر آمده
روح پر فتوح مطهران سر دفتر خاندان عالیشان آصفیه بسیر عالم قدس در جنت الفردوس خرامید انا لله
و انا الیه راجعون ماتم زدگان که عبارت از تمامی خانزادان موروثی سرکار است آن روز را روز قیامت
انگاشته از خود رفتند و شور محشر از محلات بر آمده عالمی را از هوش و حواس در باختند بصلاح ارسطو جاه
در صحن مکه مسجد متصل مرقد منوره حضرت قدسیه عمده بیگم صاحبه مغفوره والده ماجده آنحضرت مدفون ساختند
و مقبره مجر از سنگ مرمر شفاف سفید باهتمام قادریار خان و قادر نوازخان برادر عموی عزت یارخان مسیح الدوله
حکیم الحکما باحداث در آوردند و غفران مآب لقب کردند چنانچه قطعه تاریخ طبع زاد شیر محمد خان ایمان که در یک
مصرع چهارم دو ماده تاریخ بر می آید بر سر کتبه مقبره کنده است قطعه بر روح پاک میر نظام علی مدام +

ٹیپو بوجه دین محمد شهید شد میر عالم بهادر با جمعیت سرکار و پلاٹن انگریزی حاضر دربار جهانمدار گشته بسعادت
قدمبوسی مشرف گردید چهاؤنی جمعیت انگریزی ملازم سرکار تا لاب حسین ساگر فرود آمدن مقرر گردید چنانکه
درین ایام آبادی بلده حیدرآباد از بیگم بازار و کوٹهی انگریزی که در عهد وکالت کرک پاترک حشمت جنگ
وکیل صاحبان انگریز بهادر باحداث درآمده معه چهاؤنی حسین ساگر وغیره تا بالوال شش گروهی از بلده
مذکور پیوسته است و عمارات انگریزی بانواع و اقسام ساخته اند که مطبوع طبع تماشائیانست خصوصاً عمارت
کوٹهی که نقشه عجیب و غریب منظور حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل و نیز جناب بندگانعالی مدظله العالی
حضور پرنور ادام الله اقباله حسب الارشاد جماعه وکلای بضیافت رونق افزا شده تماشای آتشبازی انگریزی
وغیره فرموده اند که بکمال تکلف آرایش و پیرایش نموده بملاحظه اقدس آورده نذر و نیاز و تحایف بیشمار
گذرانیده اند عاصی مؤلف هم همراه رکاب سعادت بچشم خود دیده است در سنه یکهزار و دو صد و چهارده هجری
شروع جشن طوی مرشدزاده آفاق سکندر جاه بهادر با صبیه سیف الملک مالی میان خلف اعظم الامرا ارسطو جاه
که درین زمان بخطاب جهان پرور بیگم صاحبه مشهور و معروف اند و در قلعه بیدر بیشتر رسم ایجاب و قبول بعمل
آمده بود بظهور آمد و متعاقب این جشن جشن شادی شاهیار الملک برادرزاده مظفر الملک اسد علیخان بهادر
جاگیردار بیگن پلی با صبیه دیگر مالی میان سیف الملک مذکور شروع گردیده مزاج اقدس حضور مدتی در تماشا و تفریح عیش
و عشرت مسرور گشت اگر بیان جلوس سانچق و مهندی و تکلفات سواری شب گشت آنحضرت و تقسیم جواهر و جوڑه ها
به اعلی و ادنی و آوردن منجه ها از هر خانه امرای سرکار و از نزد حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریز بهادر و نیز دیگر
اقربای حضور که هر روز جشن دیگر و جلوس دیگر و تماشای دیگر تا چهار ماه بوده بتحریر در آرد کتاب دیگر ترقیم آورده
شود احتیاطاً از طول کلام نموده مختصر مطلب نویسی را بکار آورد چنانچه عاصی خود حاضر بوده بچشم خویش دیده
است و شریک بوده تا این زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است اگرچه شادیهای دیگر بکمال تکلف
و تزک بوقوع آمده اند اما هیچ جشنی و مجلسی بجلوس و تکلف آن بدیده حقیر نرسیده چراکه آن امیران نامدار و سرداران

ومیر عباس علیخان بهادر خاله زاده میر عالم بخطاب نظام یار جنگ مشرف گشتند طرفه اتفاق اینکه نواب آصف الدوله
بهادر رئیس لکهنو خبر ورود میر عالم بکلکته مفصل دریافته مشتاق ملاقات شده تیاری دوازده لک روپیه
بنا بر ضیافت وغیره میر معز نموده خواهان ورود میر صاحب نزد خویش گشته سلسله طلب گردیدند که از راه
لکهنو وغیره ملاقات کرده بحیدرآباد روند میر عالم بعد دریافت حال گفتند که ما نمکخوار سرکار دولتمدار آصفیه ایم
ما را ملاقات با رئیس دیگر بغیر حکم حضور پرنور مناسبت ندارد معاف فرمایند پس نظر بر مدارات لکها روپیه [illegible]
از راسته بنارس وناگپور وغیره داخل حیدرآباد گردیدند معهذا به وقت بودن میر عالم در کلکته درینکه
مسوده های عهدنامجات برای ملاحظه حضور پرنور و دریافت اعظم الامرا بالای پته میفرستادند بخبر سری آمد
یعنی لارڈ بهادر چنان مقرر نمودند که امر وکالت تا قیام سرکارین منحصر بر میر عالم و اولاد و احفاد ایشان باشد
دیگر احدی را دخل نبود میر عالم [illegible] اخلاف آئین نمکخوارگی دانسته با لارڈ بهادر ممانعت پیش آمده موافق
مسوده در عهدنامه نویسانید که انعقادات منحصر بر عنایت خداوندنعمت است بهر کس که سرفراز فرمایند مختار اند
پس مسودات حرف مدعای سرکار تحریر آورده بالای پته ارسال حضور پرنور نمودند هرگاه پسند خاطر مبارک و منظوری
اعظم الامرا گردید بر طبق آن عهدنامجات طرفین تیار کرده همراه خویش آورده و رفتند نامه حضور پرنور سپرد لارڈ بهادر
نمودند چون میر عالم در سنه یکهزار و دو صد و سه هجری داخل حیدرآباد شد هنگامه شورش و فتنه انگیزی ٹیپو سلطان
ولد حیدر علیخان المشهور بحیدر نایک از سمت سرنگاپٹن شیوع یافت و مهابت جنگ دارا جاه خلف نواب
شجاع الملک امیر الامرا بهادر قلعه ادهونی را با وصف جمعیت قلیل یورشهای افواج ٹیپو سلطان مذکور [illegible]
خود از قلعه مذکور را محفوظ داشته بعرض اقدس حضرت غفران مآب رسانیده و مقاران انحال اعیان راو و پنڈت
پردهان و سران انگریز بهادر نیز عاجز آمده استدعا بحضور نمودند نظر بر فدویت و رسوخ حیدر نایک اول بمصالح
دلپذیر مشفقانه آگاه فرمودند چون هیچ فائده از آن مترتب نشد بلکه ماشئی زاید حرکات ناشایسته ازو بظهور آمد
ناچار در سنه یکهزار و دو صد و چهار هجری تا القلعه پانگل موکب اقبال باهتزاز در آمده از انجام شهزاده بلند

یوز براهو قصد نمیکرد و معهذا در تمام شکارگاه از دوازده گروه بار ها نشسته بود چون موسم گرما بشدت تمام بوده
بهادر معز جابجا آبدارخانه های سرد و شیرین با گلاب از حساب خارج تیار و درست ساخته که بهر وقت بهر کس آب
سرد بهم رسد و نیز در آن ایام معین الدوله سهراب جنگ از نزد مبارز الملک ظفر الدوله حاضر لشکر فیروزی گشته
بملازمت مشرف و مباهی گردیده استدعای روانگی حکیم الملک مسیح الدوله حکیم خواجه محمد باقر خان المعروف
به حکیم باقر خان والد عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه و اوستاد پدر گورنا جراح نموده حکم خداوند نعمت
رسانید هر دو باتفاق بر پشته پالکی و اسپ ترکی روانه قلعه نرمل گشتند سه منزل راه قطع نشده بود که خبر وفات
مبارز الملک رسید حسب الحکم مراجعت نموده بشرف مجرا مشرف گردیدند چون مبارز الملک باجل طبعی درگذشت
احتشام جنگ پسرش قلعه نرمل را مستحکم نمود در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری عزیمت نرمل کرده تا
کولاس نزول فرمودند درین اثنا رکن رکین دولت صمصام الملک ودیعت حیات سپرد و موسم بارش
قریب رسید حصول مقاصد بر وقت دیگر داشته بگرفتن جزوی پیشکش بصوب حیدرآباد مراجعت فرمود درین
ایام شجاع الملک امیر الامرا نیز که مسافر ملک بقا بود رخت هستی بربست پسرش جهانبت جنگ را در اجاه بتعلقه
پدر سرفراز شده جانب دهونی و رایچور شرف دستوری یافت سال دیگر مطابق سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت
هجری خود بدولت و اقبال لوای نصرت بسمت نرمل افراشته بر محاصره آن همت گذاشت احتشام جنگ
دست امتنان بعد شورش چند باران عفو زده والده خود را بنا بر استشفاع بحضور پر نور فرستاد از آنجا که
ذات عالی آیه رحمت الهیست رقم عفو بر جریده اش کشیده بمعاوضه نرمل نظامت صوبه برار از تغیری بهرام
جنگ سرفراز ساخت و حراست قلعه نرمل و چکیتال وغیره به برهان الدوله مقرر شد و خود بدولت و اقبال
جانب حیدرآباد مراجعت فرمود و تمامی اموال و اثقال و امتعه و اضراب و کارخانه جات مبارز الملک داخل
سرکار دولتمدار گردید چهارم رجب سنه مذکور سایه عظمت و اجلال بر شهریان حیدرآباد افگندند بعد از آن
چند سال بجشنها و سیر و شکار پرداخته امورات مالی و ملکی برای بلند و تدابیر ارجمند اعظم الامرا معین الدوله

نواب مستطاب مقامی چند فرموده ظفر الدوله را باضافه منصب و خطاب مبارز الملک سربلند ساخته سید عاقل خان
بهرام جنگ را که داروغه هرکاره بود از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار و عطای پالکی جهالر دار و
خطاب برهان الدوله و تغیر نظامت صوبه برار اوج پیمای ترقی فرمود و خود بدولت و اقبال سلخ جمادی الاول
داخل بلده خجسته بنیاد گردید بعد انقضای ایام قشلاق مبارز الملک را با فوج مرهته باستیصال رگهناته راو که
در مالوه آواره گی داشت تعین فرمود و اوایل شوال از گهاٹ دهارور گذشته بر دریای مالوه فرود آمده عشره محرم
الحرام سنه یکهزار و یکصد و نود و هجری توقف رو داد از آنجا روانه قلعه کلیان شد مبارز الملک نیز آمده سعادت
قدمبوسی حاصل نموده بعد از آن بنابر اخذ پیشکشات شولاپور از راجه ذنکیتا نایک بحری بهادر قوم بیدر رخصت
دستوری یافت خود بدولت متوجه حیدرآباد گردید درین اثنا مرشدزاده آفاق عالیجاه بهادر را با تالیف
صمصام الملک دیوان دکن بطرف کلبرگه رخصت فرموده خود با بخت بلند و طالع ارجمند سوم رجب سنه مذکور داخل بلده
فرخنده بنیاد حیدرآباد شدند بعد انقضای ایام چهاونی سوم ذی الحجه نهضت فرموده ماه محرم سنه یکهزار و
یکصد و نود و دو هجری بر موضع کگن بهاڑ اتفاقات مقامات افتاد و از آنجا تا نواحی کوبلابنده بکوچ و
مقام سیر کنان عنان مراجعت معطوف فرموده باز داخل حیدرآباد گشتند اواسط ذی الحجه و ماه محرم سنه یکهزار
و یکصد و نود و دو هجری بر باغ کورده بن داس منقضی گشت از آنجا تا چهل کروهی بشیر سیر کنان و شکار
افگنان پرداخته هشتم ماه ربیع الآخر سنه مرقوم ورود سعادت فرمود و سال دیگر مطابق سنه یکهزار و یکصد و نود و
سه هجری مرشدزاده عالیجاه بهادر را و صمصام الملک را تا کالا چبوتره دریای کشنا روانه فرمودند لهذا
بعد انصرام معامله آن ضلع سیزدهم رجب به سعادت قدمبوسی پدر والا فایز گشتند پس از آن تا دو سال خاطر والا
بتقریب زیارت و سیر کوه شریف و قلعه گولکنده و نخچیر افگنی حوالی شهر مشغول سرور و شغف گشت چنانچه شکارگاه
بر موضع لنگوجی کوڑه باهتمام شمس الدوله تیغ جنگ بهادر بعمل آمد که یوز و آهوی صحرای باتفاق در یک
گهواره بی اندیشه بیکدیگر نشسته رقص پری پیکران خوش آواز میدیدند و می شنیدند و بدون حکم

چون رگهناتهه راو خلاف عهد نموده از قلعهٔ بیدر مبلغی گرفت و اعیان مرهته نیز متوهم بودند از حضور استعانت خواستند
بست و هفتم ذی الحجه بزیارت درگاه ملک المشایخ مخدوم شیخ علاء الدین لاڈلی انصاری قدس سره العزیز
که آن حضرت مرید بهاء الملة والدین شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره است در سنه هفتصد و هفتاد و
هفت هجری سواد قصبهٔ الند رالوز آگین فرموده بعالم قدس خرامید گنبد و خانقاه در زندگی خود بنا فرموده
در سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری میر بدر الدین حسین خان نقارخانه پخته و احاطه پخته احداث نموده
باجرای بلغور خانه ذخیرهٔ عاقبت اندوخت خود بدولت و اقبال سعادت اندوز گشته عبور دریای بهیرا
فرموده قریب قلعهٔ [illegible] که رگهناتهه راو در آنجا قرار داشت ورود فرمود بست و یکم محرم سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و
هشت هجری قلعهٔ پرینده مستقر اعلام شد از آنجا از راه کرملا سواد قلعهٔ احمدنگر رایات عالیات نیز مضرب خیام
فرمود رگهناتهه راو از منزل والوج بجانب برهان پور رخت ادبار کشید و خود بدولت و اقبال در محمدی باغ
شهر مذکور فرود آمده از آنجا بر آب کیلنا ورود فرموده ظفر الدوله و سیاجی را از گهات نظام آباد پیشتر
فرستاده خود بعد از آن انعطاف دریای تپتی بر آهو باغ برهان پور نزول فرمود و رگهناتهه راو خایف الطرف
نربدا رفت درین ایام بزوجهٔ نراین راو پسر تولد شده بسوائی نراین راو موسوم گردید چون موسم برشکال
شد کرغونه در اورنگ آباد چهاونی عمل آوردند بعد برشکال آخر شوال سنه مذکور باراده تادیب رگهناتهه راو که در
نواح خاندیس آمده شور و شر برپا کرده بود ضابطجنگ را بتعاقب او تعیین فرموده گذر لشکر از سلطان پور نندربار
و تهالنیر جانب برهان پور گردید درینجا ضابطجنگ نیز با لشکر فیروزی پیوست از آنجا بنابر اصلاح مقدمات
برار که سیاجی و مودهاجی پسران رگهوجی بهوسله با هم مناقشه نمودند اولین کشته شد آخر محرم سنه یکهزار و یکصد و
هشتاد و نه هجری سواد ناگپور مقر بهوسله مورد الویهٔ ظفر طراز گشت و مودهاجی دست بسته حاضر شد بعد انفصال
معاملاتش هنگام عزیمت لشکر جانب ایلچپور در راه رکن الدوله دیوان سرکار شجرچی که در احوال او قلم خواهد آمد
مقتول گردید و اسمعیل خان پنی نیز دهم ربیع الاول از ناعاقبت اندیشی بمقابل فوج فیروزی ستمانده جان باخت

مراجعت از راه بنده پرور در نزل لطف الدوله و اضابطه جنگ بطریق سیر و غال مرمت شد و خود بدولت داخل بلده حیدرآباد
گردیده سالی چند طرح اقامت افگندند درین ایام اسمعیل خان پنی به نیابت نظامت برار ماهی شد در سنه یکهزار و
یکصد و هشتاد و شش هجری بجشن طوی مرشدزاده آفاق عالیجاه بهادر با صبیه امیر الامرا شجاع الملک بهادر
بصرف لکوکها حسن انعقاد یافته ذخیره انبساط اندوخت و در ایام اقامت شهر لبا امرا و منصبداران کهنه آثار
را شکسته از سر نو تعمیر نمودند درین اثنا نراین راو که بعد فوت مادهوراو برادر خود بجالش نشسته بود در گهناتهه
راو عم او بقابو نواین راو را گشته لوای خودسری فراشت و بخیال فاسد در ملک متعلقه سرکار در آمده شوخی
آغاز نمود لهذا نواب مستطاب بست و دویم شعبان سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری از بلده حیدرآباد
متوجه تنبیه او گردیده بست و چهارم ماه مذکور در سواد بوکله چهارده گروهی شهر رکن الدوله دیوان سرکار بنابر
درستی مقدمات برار تعین شده بود بحضور حاضر گشت و خود بدولت بقلعه بیدر داخل شدند و رگهناتهه راو
نیز رسیده مصدر خرابی جا بجا و برپا گشت تا یکماه جنگ توپ و رهکلها در رکن الدوله بنابر مصلحت نزد او رفته
عهد و پیمان موکد ساخته با خلعت و فیل و اسپ حاضر گردید روز دیگر خود بدولت بملاقات خود در گهناتهه راو را
قایض گردانیده متوجه سواد همنا باد شدند و استقبال فرمان شاهی با خلعت خاصه و زیارت درگاه حضرت
بنده نواز گیسو دراز قدس سره العزیز و سیر قلعه در گلبرگه فرمود و عزیمت کالاچبوتره کرده کنار دریای بهیمرا
متصل قلعه اتکیر فرود آمده روز دیگر کوچ فرموده نزدیک قلعه رایچور اینطرف دریای مذکور معسکر اقبال گردید
ناصر الملک راو دادهونی امتیاز گذاره نظر بند داشته بودند بشرف باریابی و سعادت قدمبوسی دریا نمودند و ششم
ذی الحجه رخص شده به رایچور راهی گردیدند و نواب مستطاب باخذ پیشکشات آن ضلع مراجعت نموده بر کوکنور
ورود فرموده در آنجا از حیدرآباد نوید میلاد نونهال چمن دولت و اقبال رسیده انواب سرور و بهجت کشوده
و نذر تهنیت از نظر انور گذشته مولود مسعود به میر اکبر علیخان بهادر موسوم گردید

## تولد نواب میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه سنه ۱۱۸۷ هجری

الویه ظفر بجانب بجواره بنابر قطب الدوله حسن علیخان که فوجدار سیکاکول و راجبندری بود بملازمت والا آمد
اتفاق مقامات شد بعد ازان متوجه حیدرآباد گشته پس ازان انقضای ایام برسات لوای عزیمت جانب
بڑار برافراشت و زری بطریق پیشکش از جانوجی بهوسله از آنجا تحصیل زر آورده هنگام معاودت بجیده
گروهی اورنگ آباد در سواد جالنه پور ورود موکب اقبال گردید و از آنجا متوجه حیدرآباد گشته سنه یکهزار و
یکصد و هفتاد و نه هجری داخل شهر شده و بندوبست مهمات نموده سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری
رایات عزیمت جانب سرینگ پٹن بانتهاض در آمد در اثنای راه سرداران فرنگ با جمعیت خود ملحق فوج
فیروزی شدند و مهم بر حیدر علیخان بهادر عرف حیدر نایک تصمیم یافت من بعد از نیرنگی روزگار وکیل
فرنگ رسیده خاطر گشته مقر و مناصح خود مراجعت نمود حیدر علیخان با فوج بسیار و توپخانه بیشمار متصل
جنود اقبال رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده همراه رکاب شد و مهم بر نصاری قرار گرفت اما انجام کار
خاطرخواه صورت نبست و جنگ صعب روداد آخر حسب الالتماسهای سراج الدوله والاجاه رکن الدوله
مدارالمهام بچیناپٹن رفته ملاقات کرده باستصواب مشارالیه مصالحت و موافقت با سران انگریز نموده مراجعت
فرموده ابراهیم بیگ ظفرالدوله را بسفارش والاجاه همراه خود به جمعیت پانصد سوار و دو هزار بار و بحالات
ویلپ کنده و یاکونجه و بهدراچلم سرفراز ساخته آورده به منصب بلند رسانید ششم ذی الحجه سنه یکهزار و
یکصد و هشتاد و یک هجری به حیدرآباد نزول موکب اقبال گشت از آنجا که درین سفر سراپا خساره
کلی باهل اردو رسیده بود قریب دو سال اقامت روداد چون خاطر مبارک از مهمات مالی و ملکی فارغ شد
بست و دویم شعبان سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه هجری اعلام ظفر طراز بتادیب سرتابان جنوب
رویه باهتزاز در آمد از دریای کشنا عبور شده بعون الهی قلعه دگرکه مفتوح گردید چون راجه رامچند بغاوت
ورزیده بود دستگیر فرموده عنان عزیمت جانب قلعه کلیان ملک متعلقه اش معطوف گردانیده بضبط سرکار
دولتمدار در آورده بعد بندوبست جانب قلعه نرمل متوجه گشته آن مکان را بکمند اقبال تسخیر فرموده وقت

برآمده برگشت فوج اسلام به تعاقب تا برطارط و قصبه پٹن مضاف خجسته بنیاد گرم گیر اگردید و رگهناته راو حیدرآباد
را محاصره نمود و نایب ناظم آنجا بهادر دل خان بهادر شجاعت الدوله که مرد سپاهی بود به تدبیر رسا برج و باره شهر
را استحکام ساخت و نواب مستطاب بتاخت پونه دقیقه نگذاشت و با غنایم موفوره مراجعت فرمود و قلعه اوسه
رسیده متوجه اورنگ آباد گردیدند و هشتم محرم سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری بالصفا رد و بعضی از
امرای همراهی دریای گنگ عبور نموده آنطرف مضرب خیام فرمودند و انطرف آب راجه پرتاب ونت و تهل داس
دیوان سرکار دولت مدار در عین طغیانی با اکثر سران نامی و بقیه لشکر در نزد عبور بود که رگهناته راو فرصت
دیده بغتةً چون سیل بلا تاخت آورد و محاربه صعب و بیداد عالمی قتیل و غریق بحر فنا شده راجه مذکور بکار ولی
نعمت جان نثار گردید پس ازان نواب مستطاب کوچ فرموده غره صفر در خجسته بنیاد شدند و رگهناته راو
بظاهر شهر خجسته بنیاد دایره نمود بعد مصالحت سمت سرنگ پٹن بنا بر مقابله حیدر علیخان مشهور به بهادر تعلقدار
آنجا دشت پیما گردید

## سرفرازی رکن الدوله العهده وزارت از پیشگاه نواب غفرانمآب

درین ایام رکن الدوله میر موسی خان بهادر احتشام جنگ بعطای خلعت دیوانی سرکار والا سرفراز گشت
و نواب مستطاب غره ربیع الاول سنه مذکور از خجسته بنیاد نهضت فرموده رونق افزای بلده حیدرآباد شد
پس ازان بنا بر اخذ پیشکشات سمت ارکاٹ کوچ نموده چندی به تعلقه امیر الامرا شجاع الملک رعب افزا ماند
موسی الیه الصلاح حال و مال بارست خان قلعدار قمر نگر کرنول پانزدهم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و
هشت هجری بعز قدمبوسی فایز گردید نواب مستطاب از آنجا سمت ترچنپلی لوای عزیمت برافراشت در آن
ایام سراج الدوله والاجاه از استماع آمد آمد لشکر منصور متوحش گشته از ارکاٹ به چینا پٹن شده بود بنا بران
باستمالت او منیر الملک شیر جنگ را روانه فرمود و چندی متوقف گردید والاجاه مبلغی با تحف و هدایای
لایقه ارسال حضور ساخته عذر مافات نمود از آنجا که همت والا جرم بخش عذر نیوش است مرسله درجه پذیرائی یافت

معین الدوله شوکت جنگ بهادر سرواز چنداول با دیگر غازیان وفاکیش بدرجه شهادت رسید گویند چون پالکی
خاصه به خود فرستاده معین الدوله شوکت جنگ را بواس را نزد خود در حالت نزاع طلبید از حرارت آفتاب
و زخمهای بسیار غلبه تشنگی شده آب خاصه خویش درخواست لبوس را به نهایت تعظیم و تکریم صراحی خاصه خود
فرستاده بهادر معز فرمود سبحان الله تمام عمر دامن خود را دست کفار نرسانیدم حالا وقت آخر آب صراحی مشرک
خورده داخل جهنم شوم معاذ الله معاذ الله از من نخواهد شد انشاء الله تعالی بیاد تشنگان کربلا تشنه از جهان رفته
باب کوثر و سلسبیل سیراب میشوم پس جان بحق تسلیم نمود اللهم اغفره وارحمه وادخله فی الجنة روز دیگر
بصلاح وقت محالات شصت لک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و تعلیلی از صوبه بیدر معه قلعه دولت آباد و دیگر قلاع
به غنیم قرار یافت غنیم برگشت و نواب سنطاب به حیدرآباد نزول فرمود و امیر الممالک را در آنجا بنابر چهاونی
گذاشته خود جهت اخذ پیشکش های راجبندری متوجه گردید و از آنجا به حیدرآباد رسیده از امیر الممالک
متوجه خجسته بنیاد شدند در حوالی شاه گراه تلاقی فریقین دست داد جنگ کنان اواخر خجسته بنیاد نزول
واقع شد بست و سیوم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری اراده تاخت پونه لوای عزیمت
برافراشت در اثناء راه معموره لوکه بتخانه های آنجا را برخاک شد و اراده خرابی پونه مسلم گشت هشتم
جمادی الاول ناصر الملک مغل علیخان با راجه رام چندر پسر چندر سین مخالفت نموده با فوج پونه ملحق گشت
بهادران اسلام فوج کفار را زیر و زبر چنان ساختند که غیر از صلح چاره ندیده هفتم جمادی الآخر ملک
بست و هفت لک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و بیدر تسلیم سرکار نمودند بعد از آن عسکر نصرت اثر متصل پونه بمت
پیچ محال التعلقه احمدنگر متوجه گشته پامال سم ستوران گردانید و شروع موسم بارش چهاونی بیدر فرمود چون فرمان
ریاست دکن بنام نواب سنطاب از پیشگاه سلطانی رسید و از امیر الممالک تسکین خاطر هواخواهان دولت
برخواست و بنابر آن بزاویه ناکامی نشستند و نواب سنطاب بالاستقلال مربع نشین چارپالش کامرانی
شدند و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری از دریای بهیرا عبور فرموده ورگهناتهه را بمقابله

رفیق قدیم والد مؤلف که عمر قریب صد سال داشت اکثر اوقات نقل میکردند که چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر
بعد کشتن حیدر جنگ با رفیقان مذکوران از خیمه خاص در بازار لشکر بر آمدند من هم در آن بازار استاده بودم
دیدم که دفعتاً پانصد جوانان یار موسی بوسی فراسیس بابت سواری حیدر جنگ که همواره در سواریش شبانه روز
میبودند از عقب سواری مبارک نواب موصوف دویده شلک بنادیق بجانب نواب مستطاب و همراهیانش
سر دادند غلوله بندوق طره مقیش دستار مبارک را که معمول بست بر دو اثرش بر دستار مبارک هم رسید از ملاحظه
این محافظت حافظ حقیقی همه خلق الله که بچشم خود دیدند گفتند که این اقبال مند موید من الله است
آخر زمام سلطنت بدست اقبال همین برگزیده آفاق خواهد شد چون زبان خلق الله نقاره غیب خدایتعالی
جلشانه است آخر همچو شد سیزدهم ماه مذکور بساحت برهان پور لوای نصرت برافراشت و پس از تحصیل زر از
متمولان شهر مثل قطب الدوله محمد انور خان وغیره طرف برار متوجه شده بر قصبه باسم چهاونی فرمود بعد انقضای
بارش و مالش جانوجی پسر رگهوجی بهوسله مکاسه از برار عازم لشکر امیر الممالک که در نواح حیدر آباد بوده شد
و بصیغه ولیعهدی حل و عقد مهام ریاست بقبضه اقتدار خود در آورد امیر الامرا شجاع الملک بیجاپور رخصت
شد نادر از اتفاقات اینکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری سدا شیو بهادر بنی عم بالاجی قلعه احمد نگر
از قوی جنگ پسر زنک ناز خان که از سرکار بقلعداری آنجا معمور بود بعوض پاره جاگیر بجده هم ربیع الاول
بر گرفت و بالاتفاق ابراهیم خان کارڈی که از سرکار برطرف شده بود با فوج بسیار از پونه جوشیده دوم ماه
جمادی الاول در نواح اودگیر بمقابل موکب اقبال گشت ششم ماه مذکور بهادران اسلام بسرکردگی اسمعیل خان
بینی مانند سیل در برابر ابراهیم خان کارڈی ریخته جمعی کثیر را با خاک برابر ساخته یازده نشان از فرقه کارڈیان
ابراهیم خان بدست آوردند و نواب مستطاب بقلعه اودگیر رسیده بیرونگاه گذاشته بد بار و رو متوجه شد
غنیم در منزل تاندیچه پانزدهم جمادی الآخر بر جنداول موکب اقبال ریخت چون دلاوران اسلام کم و سپاه
غنیم ده برابر زیاده بود کار بکوتیراق و دست و گریبان افتاد چشم زخمی بفوج جنداول رسیده

خود بوزارت رسید چنانچه مشهور تر است شعر طبع زاد صفدر جنگ دلیل این معنی زبان زد خاص و عام است و بس

شعر رفته رفته آنکه خنجر در گلو زنجیر شد ؛ طفل دامنگیر با آخر گریبان گیر شد ؛

## ذکر جاه پاش آرای امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلابت جنگ

او سیومی فرزند نواب مغفرتمآب است بعد قتل مظفر جنگ هدایت محی الدین خان لسبی رگهناتهه داس با پر سر برد لت
نهاد و ناسر ده را وکیل مطلق نمود و با انصاری فرانسیس مصالحت کرده روانه حیدر آباد گشت و از پیشگاه
احمد شاه بادشاه بخطاب آصف الدوله امیر الممالک ظفر جنگ سر مباهات افراخت پس ازان باورنگ آباد
متوجه شده ایام برشگال گذرانید یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری بارادهٔ تنبیه
بالاجی راو بر احمد نگر رسیده متوجه پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار دوازدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت
و پنج هجری بمقابله پرداخت از آتشکاری فرانسیس فرار اختیار نمود و از شبخون شب خسوف بالاجی راو بر اسپ
بی زین در چین پرستش اصنام رو گردانید و طلا و نقره بتان دست خوش لشکریان اسلام شد و او متوجه
حیدر آباد گشت در نواح بهالکی رگهناتهه داس بقبضه مفسدان کشته شد و رکن الدوله سید لشکر خان بدیوانی
سرکار مامور گردید هولکر که سند ملک خاندیس از غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ یافته آمدنش از دهلی
بدکن برای اخذ ملک دکن و حکومت آنجا گرفته بود از امیر الممالک نیز گرفت چهاردهم صفر سنه یکهزار و یکصد و شصت
و هفت هجری دیوانی سرکار بصمصام الدوله شاه نواز خان تفویض یافت در آن ایام صوبه برار بکارپردازان
نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر تعلق گرفت و خود بدولت رونق بخش آن نواح شد و میر محمد شریف
خان بهادر شجاع الملک بسالت جنگ امیر الامرا روانه بیجاپور گردید ششم ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
هجری دیوانی سرکار با امیر الامرا شجاع الملک که از تعلقه خود بحضور آمده بود قرار یافت و صمصام الدوله قلعه
دولت آباد دکناره کشید پس ازان که نواب مستطاب ارسطو جاه عیش امیر الممالک رسید صمصام الدوله را باستمالت

له مرو بخطاب آصف الدوله ظفر جنگ از احمد شاه بادشاه هندوستان سرفراز گردیده و خطاب امیر الممالک از عالمگیر ثانی بادشاه هندوستان رسیده بود

از نه

تبکرار گذشت روزی زوجه صفدر جنگ که بسیار محبت با و داشت سفارش نمود که اگر یکبارش بدربار سلطانی
ببرند و خاطرداریش نمایند قباحت نمیدارد و صفدر جنگ همراه خود برد و تقید تمام کرد که اگر بادشاه از شما چیزی
استفسار فرماید شما در جواب سبقت نکنند تا من موافق طبع بادشاه بعرض رسانم خود بخود جواب معروض ندارند
چون صفدر جنگ با عماد الملک حاضر دربار شده بجای خود استاد احمد شاه بادشاه پیش از حاضر شدنش از حاضران
دربار پرسیده بود که این سه لفظ هندی که مشهورتر اند معانی هر سه لفظ معلوم نمیشود بعرض رسانند یکی پوت
دویم سپوت سیوم کپوت امیران دربار بخیال اینکه چنین معنی بعرض سلطان رسانند که مطبوع طبع خاقانی
باشد در تامل افتادند چون صفدر جنگ نیز حاضر شد بادشاه خود متوجه شده از مشار الیه هم همون سوال معانی
مسئوله نمود صفدر جنگ نیز همون خیال در فکر و تامل سر فرو برد هر گاه عرصه بطول کشید عماد الملک دفعتًا
نصیحت صفدر جنگ را بر طاق نسیان گذاشته عرض کرد که اگر بخانه زاد حکم شود معانی هر سه لفظ مسئوله القدر حوصله
خویش بعرض اقدس رساند بادشاه باستعجاب و تفرج در آمده فرمود که عرض نماید هر چند صفدر جنگ با یما و اشاره منع نمود
خیالش نکرده عرض کرد که خداوند نعمت سلامت لفظ اول که پوت است معنی این لفظ ذات همایون سلطانی پیر و
مرشد است که خود بادشاه و آبا و اجداد مبارک جناب که همه بادشاهان عالیدرجات بودند و معنی لفظ سپوت
ذات عموی بزرگوار غلام است یعنی صفدر جنگ بهادر که از آبا و اجداد ایشان هیچکس در هیچ سلطنت وزیر نشده
اند و ایشان خود بیک اسپ و قمچی وارد هند گشته بسعی تدبیر و تقدیر خویش بخدمت جلیل القدر وزارت بادشاه
هندوستان که بر تمامی بادشاهان روی زمین فخر دارد سرفراز گردیده اند و معنی لفظ کپوت خانه زاد است که آبا
و اجداد غلام همه خانه زادان سرکار بخدمت وزارت سرفراز بودند و غلام با وصفیکه لیاقت خدمت موروثی
خود هم دارد از میراث خویش محروم و در دست ایشان گرفتار است و کسی عرض حال غلام بحضور نمیرساند بادشاه متحیر
متعجب شده فرمود که صفدر جنگ این خانه زاد موروثی هست تا حال شما بحال این نپرداختند حالا بدولت
این را تربیت خواهم کرد همراه خود اندرون محل برد بعد چند روز عماد الملک صفدر جنگ را از میان برآورد

جرأت بر شکست غافل از نیرنگی روزگار هفتم ذی الحجه استفراغ کرده فوراً جان بحق تسلیم شد نعش او را نقشبند خان
وغیره بدار الخلافه بردند

## ذکر عماد الملک غازی الدین خان بهادر حال پسر غازی الدین خان فیروز جنگ مرحوم مذکور ثانی

غازی الدین خان بهادر حال عماد الملک پسر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مذکور نام اصلی اش میر شهاب الدین
است دختر زاده اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر وزیر چون پدرش بوقت آمدن دکن هشت ساله برای تربیت
نزد ابو المنصور خان صفدر جنگ وزیر احمد شاه بادشاه گذاشته در خجسته بنیاد آمده بملک بقا خرامید او نزد
بهادر مذکور بوده بخودسری خویش و باغوای عاقبت محمود استاد نامحمود خود کارهای ناشایسته در بر
انداختن سلسله شاهان تیموریه و برهمی کارهای صفدر جنگ مذکور وغیره که بعمل آورده مشروحاً در مآثر الامرا مسطور
است مهندا چندی پیش سورجمل جاٹ و بعد از آن در بندر سورت و بعد بزیارت حرمین شریفین رفته
بعد مراجعت در کالپی جاگیر خود بسر برده رخت هستی بربست از پسرانش نصیر الملک در جاگیر خود بوده رحلت
نمود و معلی جاه و قطب الملک و حمید الدوله و مجید الدوله مع والده خود عمدة النسا بیگم در پیشگاه حضرت
غفران مآب در حیدر آباد آمده بفراغت گذرانیدند و بجاگیر سپر حاصل سرفراز بودند و درگذشتند درین زمان
پسران ایشان که بجاگیر موروثی سرفراز بودند آن هم قضا نمودند یکی از نبایر ایشان بجاگیر نقفی حاضر دربار
است و از فرزندان مجید الدوله و حمید الدوله بجاگیر موروثی حاضر دربار جهانمدار اند گویند غازی الدین
خان فیروز جنگ ثانی غازی الدین خان حال عماد الملک پسر خود را هشت ساله برای تربیت و حفاظت او نزد
ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ وزیر گذاشته عازم دکن گردید و او در آغوش شفقت میگذرانید روزی عماد الملک
با صفدر جنگ التماس نمود که مرا هم همراه خود بدربار برده بارگاه سلطانی بنمایید او جواب داد که ای فرزند شما
بالفعل قابل دربار بسبب صغر سن نشده اند انشاء الله تعالی بمقتضای وقت البته خواهم برد بهر گاه این ارزو در

نشستی تو بر کاخ فرخنده باد ٭ سران جهان جمله چون بنده باد ٭ درین اثنا زنبری بر عارض آن محفوظ حضور
حفظ ایزدی رسید آن را بید قدرت خود برآورده از همون تیر آن ناپاک را که جرأت کرده بود بجهنم فرستاده
بخونریزی اعدا متوجه شده ناموس هواخواهان را مصئون از آفات ساختند از مشاهده این جرأت رستمانه
و شجاعت مردانه اگرچه تمامی اعیان و ارکان دولت دست بیعت دراز کرده خواستند که نذر تهنیت
سلطنت بگذرانند چون تقدیر چنین بود که چندی در فرمانفرمایی و جلوه آرائی دولت تعویق و تاخیر باشد
شیر جنگ بهادر جد منیر الملک بهادر که مدار علیه دولت آصفیه در آن ایام بوده گفت معمول سرکار ما نیست که
با وصف بودن برادر بزرگ برادر خرد را بر سریر سلطنت نشانیدن خلاف آئین خاندان آصفیه است هرگز
نخواهد شد پس دست خود دراز کرده نذر تهنیت جلوس ریاست بصلابتجنگ بهادر گذرانید بر طبق ایمای
مشار الیه مجموع اکابر و اصاغر دولت نذر تهنیت گذرانیده بهادر مذکور را بر مسند ریاست نشانیدند نواب
شهید ناصر جنگ که ناصر تخلص میکردند و گاه گاهی شعر فارسی می گفتند این بیت از دست شعرای یوسف عزیز

در آغوش من درآی ٭ بوی خوشت رسید نوهم در وطن درآی ٭

## ذکر جلوس آرای دکن نمودن غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ بسعی بسیار از تقدیر

او مهین فرزند نواب مغفرت مآب است او و نواب شهید ناصر جنگ از یک مادرانند نام اصلی اش میر محمد پناه است
نسبت مصاهرت با اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر داشت هنگام صبی پدر عالیقدرش به پیشگاه خلافت
گذاشته بود رفته رفته منظور نظر الطاف خسروانی گردیده بخطاب والای جد خود غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ مباهات یافت بعد مراجعت والد خود بدکن بمنصب امیر الامرای بلند مرتبه گشت بعد شهادت
عالیجناب ناصر جنگ بخلعت صوبداری دکن مخلع شده در عین برشکال با هولکر مرهته در سنه یکهزار و یک صد و
شصت و پنج هجری سیوم ذیقعده داخل خجسته بنیاد گردید و بقصد امیر الممالک صلابتجنگ بهادر آمدن

از سر کمال غصه بسر کردگی محمد علیخان پسر شهامت جنگ که بنوالاجاه شهرت دارد و بخشیان فوج صف شکن خان مجاهد
جنگ میر آتش دکن و ترک طهماسب خان و ظفریار جنگ تعین فرمود اینها از آتشکاری تفنگ کاری نساختند
ترک طهماسب خان و ظفریار خان بکار ولی النعمت سرخروئی حاصل نمود و هشت ماه منقضی گشت هفدهم محرم سنه
یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری نصاری بهیئت مجموعی بوقت شب در عین باران شدید که طوفان
نوح توان گفت بر لشکر اسلام شبخون ریخت عالیجناب وقت صبح صادق باتفاق افاغنه کرناتک خواست که
بتادیب پردازد و فیل خاصه فیل بجانب همت بهادر خان فرمود چون نزدیک فیلش رسید آن بدبخت
عاقبت نمک حرام که مخفی با اعدا ساخته بود بضرب بندوق که در دست داشت آن امیر سعادت تخمیر را بدرجه
شهادت رسانید و سرش بالای نیزه کرده در لشکر گردانید شور قیامت برخاست و واقعه کربلا از تازه شد شعر
لرزید فلک و شد قیامت برپا * یک نیزه برآمد آفتاب تابان * ماتم زدگان تابوت او را دوش بدوش
بخلد آباد در روضه رسانیده متصل مغفرت مآب مدفون کردند میر غلام علی آزاد تخلص که استاد نواب شهید بود آفتاب
رفت ماده تاریخ او یافتند و افاغنه مظفر جنگ را بریاست برداشتند و روانه حیدرآباد گشتند در منزل [illegible]
متصل کرپه فیمابین افاغنه و مظفر جنگ نیز نایره کدورت قایم شد هفدهم ربیع الاول سنه مذکور مظفر جنگ هم
بزخم نیزه همت بهادر خان پی سپر و ضرب تفنگ کشته گردید و نواب مستطاب اعنی نواب میر نظام علیخان
بهادر بتایید فضل الهی کرده متوجه فیل همت بهادر خان گشته بیک ضرب تفنگ میر محمد حسین خان که در خواهی
بود کار همت بهادر خان ساخته فیل خود را هم آغوش فیلش نموده سر ناپاکش را بخنجر آبدار از دست خود بریده
بالای نیزه در لشکر گردانید و میر محمد حسین خان بخنجر خویش کار رستم خان را که یکی از اعیانش در خواهی او
بود باتمام رسانید و حکم کرد شادیانه فتح نوازند چون آواز شادیانه که خاص لازمه سرکار بوده بگوش سامعان
دور و نزدیک رسید همه لشکر از همه جانب که رو بفرار آورده بود دگر دا گرد فیل مبارک حاضر گشته بجای ازدیاد
حشم و اقبال مشغول گردیده باین ترانه مترنم شد قطعه بکام تو بادا سپهر بلند * ز چشم بدانت مباد اگزند *

دارالخلافه کرد صمصام الدوله را نیابتاً برای انتظام امورات ریاست گذاشته متوجه آن صوب شد و هنگام رخصت انگشتری نام
نامی را باو سپرده فرمود که این مهر سلیمانی است کار برضامندی اقدس آگهی کنند و بکوچهای متواتر هفتاد هزار سوار
جرار و یک لک پیاده و اسباب بیشمار تا دریای نربدا جلوریز رفته حسب الحکم سلطانی باز عطف عنان فرمود و در آن
اثنا اخبار شورش هدایت محی الدین خان مظفر جنگ همشیره زاده نواب عالیجناب که بصوبداری بیجاپور قیام داشت
بعرض رسانید تبیین این اجمال آنکه چون مظفر جنگ بتادیب تمردپیشگان نواح بیجاپور متوجه گردید در آن اثنا
فساد زمینداران جهتیل درک شنیده عازم آنجا گشت هرگاه خبر آمد آمد عالیجناب دریافت با چند الوایته مخاطب
بحسین دوست خان که تازه از دست رگهوجی بهوسله خلاصی یافته از شریکان محصوران ناهی کنده شده بود
و در آنجا پسرش بکار آمده با محصوران بملاقات مظفر جنگ پیوسته دخل و خراج او بیدا کرده چون از ضلع کرناتک
اطلاع واقعی داشت مظفر جنگ را برگرفتن آن الکه تحریص نمود در آنوقت از طرف نواب عالیجناب انور الدین خان
بهادر شهامت جنگ بفوجداری و صوبه داری آنجا قیام داشت مظفر جنگ باتفاق حسین دوست خان لوای
بغی برافراشت و فراسیس را بمواعید مستبشر ساخته سمت ارکات نهضت کرد شهامت جنگ سران سپاه را جمع کرده با
پنجهزار سوار دفع شر اعادی میساخت آخر شانزدهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو هجری شهامت جنگ
شربت پیمانه اجل خورد و هدایت محی الدین خان سمت ارکات شتافته دو ماه محاصره نمود عالیجناب از کشته شدن شهامت
جنگ چون شیر غران مسافت بعیده طی نموده بتعجیل تمام از ششم ربیع الآخر تا شانزدهم شعبان سنه یکهزار و
یکصد و شصت و سه هجری گردی چنجاور نزول فرمود مظفر جنگ از ترس سمت پهلچیری خرامید و در قطع
مسافت با فوج هراول هر سه محاربات شده تفرقه در جمعیتش افتاد حسین دوست خان به پهلچیری خزید و
نصاری فرار نموده متحیر ماندند تا نید اقبال فتح عظیمی رو داده مظفر جنگ زنده بدست آمد عالیجناب بتسخیر پهلچیری
دل نهاده اقامت ورزیده بار چند بعضی از امیران بعرض پرداختند که این مقدمه بیکی از خانزادان سپرده
خود متوجه حیدرآباد شوند که چندان مرتبه توجه بذاته نمودن و اقامت ورزیدن ندارد اقبال نکرده فوجی

وصف شکن خان مجاهد جنگ و فتح یار خان و همت یار خان و میر شمس الدین خان و چندی دیگر از بندهای
سرکار و منصبداران بخلد آباد روضه که در آنجا مرقد منوره اکثر اولیای نامدار و اتقیای عالی تبار است
رفته منزوی گردید درین اثنا عبدالعزیز خان از عالیجناب جدائی گزیده خود را بحضور لامع النور
نواب مغفرتمآب رسانید و از بی توجهی باز بملازمت عالیجناب رسید و مزاج والا را براغوای جنگ و پیکار
برگردانید تا اینکه عالیجناب از سمت قلعه اورنگ گره یعنی ملکهیر شتافته فتح یاب خان پسر نجابت خان
قلعدار آنجا را برکاب گرفته با چهار هزار سوار منهود مستعد رزم گشته بجانب خجسته بنیاد کام عزیمت برافراشت
و نواب مغفرتمآب از اورنگ آباد بجلد دستی متصل عیدگاه بمقابله پرداخت از زد و خورد سپاه نواب
مغفرتمآب سپاه عالیجناب که اکثر قصباتی و دهاتی ناتجربه کار بودند فرار نمودند و او با چندی فیل سواران
مردی و مردانگی داده با دو صد سوار رستم وار فیل خاصه را تند رانده و زنجیره توپخانه شکسته محاذی رو
آورد درین وقت سرمست خان پنی جمعدار الیچپوری در صدد مدافعت گشته با چهار صد جوانان کارگزار
پیاده شده ثبات قدم ورزید عالیجناب چون شیر غران قدم جرأت پیشتر نهاد و کنور جاچند مقابل شده
محمد عابد کوکه را بجای فیلبان نشسته بود از ضرب بندوق بزیر انداخت عالیجناب فیل را از پای خود
میراند و تیراندازی میکرد از فضل حافظ حقیقی عالیجناب از فیل مجروح بدست پدر عالیقدر در آمد شادیانه
فتح بلند آوازه گردید نواب مغفرتمآب وقت گذشتن نذر و تهنیت یارکان دولت فرمود امروز داور
بیهمال باز این فتح عظمی کرامت فرمود نخستین ظهور فتح ثانیا سلامتی فرزند ارجمند ثالثا بهادری این
اقبالمند که از بدو شعور از ناصیه اش هویدا بود امروز برای العین مشاهده شد طرفه آمد بهادرانه او در دلها
جا کرده که مزیدی بر آن متصور نیست القصه بعد انتقال والد ماجد مسند نشین ریاست دکن شد و با غنیم اساس مصالحت
نهاد و صمصام الدوله شاه نواز خان را که بدیوانی صوبه برار مامور بود طلب حضور نموده بتقرر دیوانی سرکار
خود که وزارت شش صوبه دکن است سربلندی فرمود چون نواب عالیجناب حسب الطلب احمد شاه بادشاه عزیمت

چهارمی که در معنی از همه بهتر و اول توان گفت ذات معدلت آیات رونق بخش دولت آصفیه نواب مستطاب
میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی انار الله برهانه پنجمی امیر الامرا سید محمد شریف خان بهادر شجاع الملک
بسالت جنگ ششمی معتقد الدوله حسین قلیچ خان بهادر ناصر الملک المشهور مغل علیخان بهادر همایون جاه
وصایای چند که وقت رحلت نواب موصوف بنواب عالیجناب نواب ناصر جنگ فرموده اند مشهور
آفاق است اختصاراً به ترقیم نه آمده

## ذکر مسند آرای نواب عالیجناب میر احمد خان بهادر ناصر جنگ شهید

نواب ناصر جنگ دومی خلف نواب مغفرت مآب است بعد رحلت آن جناب مسند آرای ریاست دکن گشته طنطنهٔ
اقتدار خود در چار سوی مملکت انداخت که غنیم پا از گلیم بیرون نمیگذاشت روزی در بار ارکان دولت از
هیبتش جرأت عرض نمیکردند چنانکه نواب مغفرت مآب به اصغای آمد آمد نادر شاه از مهم باجی راؤ اغماض کرده
از مالوا روانهٔ درگاه سلطانی شد نواب عالیجناب را به نیابت دکن معمور ساخت باجی راؤ با فوج بی شمار
بمقابله پیش آمد از فضل الهی و دلاوری عالیجناب ملتجی بملازمت گشته نواب سرکار کهرگون و هندیه
باقطاعش عنایت فرمود و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه کنار دریای نربدا فوت شد درهمین
سال که نواب مغفرت مآب از دار الخلافه عازم دکن شده سلخ شعبان به برهانپور نزول اجلال فرمود عالیجناب
متهور خان بهادر خویشگی و صف شکن خان بهادر و مجاهد جنگ را که پیشتر بمهمات خانسامانی نواب میپرداخت
برسم سفارت بحضور نواب مغفرت مآب فرستاده التماس مکنون و معروضهٔ عالیجناب را بعرض اقدس رسانیدند
بمقتضای شفقت پدری صوبه‌داری دار الظفر بیجاپور که الکهٔ وسیع است تفویض فرمودند عالیجناب دل انداده
از منزل نظام آباد احمدنگر سامان حشمت و عظمت و افواج متعینه را با بخشی الملک رکن محتشم خان بهادر روانه
حضور والا کرده خود با معدودی مثل صمصام الدوله شاه نوازخان و سید جمال خان بهادر و عبد العزیز خان
بهادر و میر حبیب الله خان بهادر صفی الدوله طالب جنگ که بخدمت میر آتشی دکن مباهات اندوخته بود

تمامی عمارتهای سرکار بنهایت بزرگ تر است لفراغت وکشادگی تمام داخل میشود و اگر از اندرون جلوخانه مبارک بنید
صرنگاه بنظر می آید که از کلس عماری زرد خاصه بنارکوه رکید چه کمان بخوبی بالای زینها ماندو و سبب در گوشه و کنار دافتاده
دروازه جلوخانه مذکور انست و فتیکه تیاری دولتخانه و جلوخانه و دروازه مذکور میشد جناب حضرت مغفرت مآب
در دهلی تشریف فرما شده بودند متصل جلوخانه جانب چوک مکان پخته که کاریگری مکینا بود بهر چند دار وغه
وغیره فهمائیش او را بامید واری مبلغ خطیری منودند که جلوخانه سرکار و دروازه کلان باساوب نشود مکان
خود را لفروشد بهر قدر که زر خواسته باشد از سرکار بگیرد یا مکان بهتر کلان تر از مکان خود در بهر محله که خواهد
میدهانند و او هرگز هرگز راضی نشده گفت آباواجداد من درین مکان زندگانی کرده مرده اند و حالا
نوبت بمن رسیده من نیز او لاد دارم لعد من اولاد من نفرین بر من خواهند کرد معاف دارند و اگر از راه
زبردستی بگیرند مختار اند حاکم حکم سرکار است چون این خبر در دهلی بسمع والای آنجناب غریب پرور رسید حکم عالی بنام
داروغه وغیره شرف صدور یافت که دروازه را در گوشه جلوخانه قایم نمایند و زنهار درپی گرفتن مکان پخته
گرنشوند هرگز هرگز معهذا معماران خواستند که درمیان وسط جلوخانه که حالا موجود است دروازه کلان را نصب
سازند آن هم پسند خاطر مبارک نشد شاید بهمین معنی که این نقل نصفت آرا و حکایت عدالت پیرا مشهور آفاق
باشد چنانچه بهمون طور مشهور عالم است دیگر نو کهنده وغیره عمارات خجسته بنیاد و رنگ باد نیز محی ثبات آنجناب
است در سال رحلت حضرت مغفرت مآب فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه و اعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین
خان بهادر با هم رخت هستی بربستند میر غلام علی آزاد تخلص در یک مصرع ماده تاریخ هر سه رکن ریاست و سلطنت
بیان فرمود **قطعه** سه رکن ممالکت هند از جهان رفتند ✣ فغان و حیف سه دریگانه از کف دهر ✣ برای رحلت
این هر سه یافتم تاریخ ✣ نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر ✣ ایزد مراد بخش آنجناب راشش فرزند کرامت
فرمود نخستین امیر الامرا غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ دومی نواب عالیجناب نظام الدوله امیر محمد خان
بهادر ناصر جنگ که هر دو از یک والده بودند سیومی امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلابتجنگ

ساخت و درین ضمن نواب عالیجناب ناصر جنگ نایب دکن با غوای بعضی کوته اندیشان خیال خودسری نمود و آنجناب
از پیشگاه سلطانی مرخص شده بدکن رسید بستم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و چهار هجری در سواد
خجسته بنیاد فیمابین مقابله روداد و تفصیل آن در ذکر احوال نواب عالیجناب خواهد آمد بعد ازان در سنه یکهزار و
یک صد و پنجاه و شش هجری در ملک کرناتک اراده فرموده قلعه ترچناپلی از مرار راو گهوڑپڑه متخلص ساخت
و ملک ارکاٹ از قوم نوایت بر گرفت و در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و هفت هجری قلعه بالکنڈه از پی منور
خان برادر مقرب خان دکهنی بقبضه اقتدار درآورد و از آنجا در چهارم جمادی الاخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک
هجری روز دوشنبه بقول خواجه منعم خان که سوانح دکن نوشته اند و پنجم جمادی الآخر سنه مذکور روز یکشنبه بقول
صاحب تزک آصفیه شاه تجلی علی در سواد برهان پور لوای عزیمت بدار الملک بقا افراشت نعش آنحضرت را بخجسته
آباد در روضه منوره قریب دولت آباد پایین مرقد منوره شاه برهان الدین غریب قدس سره العزیز مدفون
کردند نور الله مضجعه و از آثار آنجناب شهر پناه بلده برهان پور که در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری باحداث
آورده و آبادی نظام آباد جنتکه بالای کتل فردا پور که خیلی ویران بود طرح انداخت و مسجد و کاروانسرای
آنجا و دولتخانه عالی و پل تعمیر فرمود تاریخ بنای نظام آباد رب اجعل هذا البلد آمنا یافته اند و حصار
شهر پناه حیدرآباد که عماد الملک مبارز خان شروع کرده بود هر قدر که بی کنگره طرف دروازه چادر گهاٹ و
دروازه دبیرپوره است بنیاری عماد الملک است و همه کنگره دار نواب موصوف باحداث در آورده اند و خلوت
مبارک و خوابگاه و دیوان عام و جلوخانه وغیره در دولتخانه حیدرآباد مع بنگله دروازه خوابگاه مذکور که
بفضله تعالی شانه بدولت و اقبال جلوه گاه حضور پر نور است همه بنیاری آنحضرت است طرفه طرز و نقشه عجیب و
غریب دروازه کلان کمانی جلوخانه ڈیوڑهی مبارک را که شرف برراسته کلان چوک در لاڈ بازار بلده حیدرآباد
است که اگر از بیرون در راسته مذکور ملاحظه فرمایند چنان معلوم میشود که فیل عماری خاصه هرگز معه عماری اندرون
کمان دروازه مذکور نخواهد رفت و فی الحقیقت عماری زردخاص که بالای فیل پشت دستی می بندند و از

# عطای خطاب آصفجاه از پیشگاه محمد شاه بادشاه هندوستان

و منصب هشت هزاری هشت هزار سوار سربلند فرمود و در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه هجری بر طبق خواهش
سلطانی آنجناب خلف خود نواب عالیجناب ناصر جنگ بهادر را بانتظام دکن گذاشته محمد انور الله خان را دیوان
مدار المهام فرموده عازم حضور لامع النور گشت آخر ربیع الاول سنه مذکور سعادت ملازمت خاقانی دریافته بعطای
خلعت فاخره و فیل با ساز طلا و اسپان عربی و عراقی ممتاز گردید بعد دو ماه بنا بر تادیب غنیم مامور شده بتفویض
صوبداری اکبرآباد از عزل راجه جی سنگه و صوبداری مالوا از تغیر باجی راو سرفراز گشته به اکبرآباد رسید و
محی الدین صاحب را که قرابتی با آنجناب داشت به نیابت صوبداری آنجا مقرر نمود و خود بدولت و اقبال متوجه
مالوا شد و از دریای جمن و اتاوه و ماهنگپور زیر کالپی شده در ملک بندیله در آمد و راجه آنجا ملتزم رکاب گشت
بعد طی منازل در نواح بهوپال باجی راو با فوجی چون مور و ملخ مقابل شد در ماه صیام نایره مقابله بظهور آمد
درین ضمن مطابق سنه یکهزار و یک صد و پنجاه هجری خبر آمد آمد نادر شاه اشتهار یافت بمقتضای اندیشه بمصالحت
پرداخته بدار الخلافه رسیده شریک وقت بادشاه گردید چون خبر رسید که نادر شاه با فتوحهای آراسته و پیراسته
دار الخلافه لاهور از ذکریا خان پسر شریف الدوله عبد الصمد خان گرفته خرابی بسیار نموده اراده جهان آباد دارد
در آنوقت بنا بر مقابله فوج نادری باتفاق بخشی الملک بطریق منقلا تعین شد چون نادر شاه بقصبه سرهند که
مابین لاهور و جهان آباد واقع است از جهان آباد صد کروه فاصله دارد رسید بادشاه هم برآمده ملحق فوج منقلا گردید بعد تلاقی فریقین
و محاربات صعب از قضای آسمانی و بی نسقی افواج سعادت خان برهان الملک اسیر فوج نادری گشت و امیر الامرا
گرم گیر او در میدان کارزار داد دلاوری داده در کار ولی نعمت جان شیرین در باخت و چشم زخم بفوج بادشاهی
رسید بادشاه چاره کار بر رای صائب این حضرت تدبیر گذاشته با نادر شاه مصالحت فرمود آنچه تدبیر متین که در صلح
نادر شاه ازان ارسطو فطرت بعمل آمد از کتب مبسوطه هویداست بالجمله نادر شاه بآن قهر و جبر سلوک و مروت
با این افلاطون وقت کرده نمود از حیطه وهم و خیال بیرون منصب جلیل القدر امیر الامرای ضمیمه مراتب دیگر با آنجناب

رفیع الدرجات و رفیع الدوله نیز در عرصهٔ قلیل از عارضه درگذشتند در عهد محمد شاه آنجناب بصوبه‌داری مالوه
معمور بوده از سوء مزاجی ارکان سلطنت بعزم تسخیر دکن از آنجا در سال دویم جلوس فردوس آرامگاه محمد شاه
مطابق سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری در عین برشکال از ملک مالوه حلی کرده از نربدا و اکبرپور گهرگهون
قلعهٔ اسیر را مضرب خیام نموده آن محکم اساس را بحکمت عملی از طالبخان قلعه‌دار گرفته برای گذاشتن صاحبزاده
خردسال و پردگیان عصمت خصال بدست آورده غازی الدین خان بهادر نصیر جنگ و میر احمد خان بهادر
ناصر جنگ را در قلعهٔ مذکور گذاشته پنج ضرب توپ را ضمیمهٔ توپخانهٔ رکاب فرموده و از آنجا در لعل باغ
دار السرور برهان پور نزول رایات گشت محمد انور خان بهادر قطب الدوله ناظم برهان پور بملازمت پیوست درین
اثنا آمد آمد سید دلاور خان بخشی فوج امیر الامرا که بتحریک آواز پیشگاه سلطانی با جمعیت کثیر برای مجادله
و محاربهٔ نواب موصوف تعین گردیده بسمع والا رسید سیزدهم شعبان سنه مذکور در سواد رتن پور جادره سرکار
هندیه دوازده گروهی این طرف دریای نربدا اتفاق فریقین واقع شد سید دلاور خان بقتل رسید لوای
نصرت بجانب برهان پور برافراشت هنوز جراحتهای مبارزان اندمال نیافته بود که سید عالم علیخان همشیره
زاده امیر الامرا جلوریز از اورنگ آباد بمقابلهٔ جیش منصور شتافت هرچند آن عالیجناب نصایح شفیقانه
فرموده سودمند نشد ناچار استمداد از درگاه داور توانا خواسته بدفع آن پرداخت در ظاهر قصبهٔ بالاپور تعلقهٔ پایان
گهات صوبهٔ برار ششم ماه شوال سنه مذکور تلاقی فئتین دست داد قطعه بلا باز هنگامه آرائی شد + دگر سیل
خون دشت پیمای شد + سپاه از دو سو تیغ در هم نهاد + زره دیده از بیم برهم نهاد + عالم علیخان نیز از غیرت
ذاتی در عین معرکه از پا در آمد شعر بگیتی است تا رسم فتح و شکست + چنین فتح کس را نداده است دست +
پس الویهٔ عزیمت بصوب خجسته بنیاد افراشته بعز نزول رونق تازه بخشیده در انتظام مهام ملک دولت کوشید
امیر الامرا الغل در آتش کشته بادشاه را متوجه مهم دکن گردانید بمقتضای التقدیر یضحک علی التدبیر
ششم ذی الحجه سطور در منزل توره که از فتح پور سیکری سی و پنج کروه غربی واقعست امیر الامرا باشاره

وپس از جلوس خلد مکان بتفویض صدارت کل صدر نشین شد بعد ازان بخطاب قلیج خان و منصب پنجهزاری اختصاص
یافت بست وچهارم ربیع الاول سنه یکهزار ونود و هجری در محاصره گولکنده بزخم گوله توپ برحمت حق پیوست مدفن
شریفش متصل قلعه مذکور بمقبره قلیج خان مشهور و موجود است خلف ارجمندش میر شهاب الدین در بدو حال بامر
کشکداری قیام داشت در سال بست و سیوم بسبب رسانیدن خبر حقایق سید حسن علیخان عالمگیری از دره کوه پر اشجار
و احجار[ له] باضافه منصب و خطاب خانی و عنایت فیل و ترکش خاصه بلند مرتبه گشت سال بست و چهارم هنگام طغیانی
بر شهزاده محمد اکبر که باغی شده بود از یکرنگی خود بعرصه قلیل از منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ اوج پیمای مراتب علیا گردید و در جلدوی تردد ات نمایان فتح بیجاپور
بافزایش فقره فرزند ارجمند بلی ریو رنگ برالقاب سابق تارک عزت باسمان رسانید و ابتدای جلوس خلد منزل
بصوبه داری گجرات معمور شد و همونجا در سال چهارم بزندگانی طبعی در گذشت نعش او را بدهلی برده متصل اجمیری دروازه
در مقبره وخانقاه بنا کرده او مدفون ساختند خلف ارجمندش نواب مغفرت مآب است نام اصل آنجناب
میر قمر الدین سال ولادت سنه یکهزار وهشتاد و دو هجری چون لمعان خورشید رشادت و کامگاری از افق آن
والامرتبت میدرخشید در کمتر زمانی بخطاب چین قلیج خان و منصب چهار هزاری چهره مراد برافراخت پس از
ارتحال خلد مکان از پیشگاه خلد منزل بهادر شاه بخطاب خان دوران خان بهادر و صوبه داری اوده و فوجداری
لکهنو وغیره مقتضی المرام گردید و چندی ترک منصب فرموده در دار الخلافه شاهجهان آباد کناره گرفت
در سنه یکهزار ویکصد و بست و سه هجری حین خلف خلد منزل جهاندار شاه از تخت بر افتاد در عهد محمد
فرخ سیر اول سال جلوس بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و صوبه داری
دکن معمور گشت سال سیوم که صوبه داری دکن بسید حسین علیخان امیر الامرا تفویض یافت آن والامرتبت از برهمی
اعیان دربار بتقریب فوجداری سنبل و مرادآباد و بتادیب زمینداران کوهستان سوالک با توپخانه جنگ
روانه شد هرگاه فیمابین بادشاه و سادات هوای مخالفت آماده شد و محمد فرخ سیر از تخت برافتاد شاهزاده

[له] احجار جمع حجر است بمعنی سنگ ۱۲

تخته بندی چراغان نمایند و آتشبازی نیز حاضر باشد پس بوقت شب برآمده ملاحظه فرمودند و انعامها دادند مشهور
نزهت کاین دوازده هزار ساری و چولی طاش ازیک توشک خانه بادشاه عالی همت سلطان ابوالحسن تانا
شاه مرحمت گشت پس برکات دیگر کارخانجات ازهمین معنی قیاس و دریافت باید فرمود مصرع ببین تفاوت
ره از کجاست تا بکجا + چون همت سلاطین قطبشاهیه راحدی و پایانی نیست و مراد ازین تحریر صرف اظهار
علو همت دولت خداداد بی زوال خاندان عالیشان آصفیه ادام الله اقباله و عمره و سلطنته منظور است
وافسانه ماضی حیرت افزای چشم و گوش جهانیان توان گفت لابد برهمین بیت اختتام نمود بیت دنیا همه هیچ و کار
دنیا همه هیچ + ای هیچ برای هیچ بر هیچ مپیچ والسلام علی من اتبع الهدی طرفه همت خداداد خاندان
آصفیه اینکه از وقت رحلت سلاطین قطب شاهی و انتقال دولت ایشان بخاندان تیموریه گاهی فاتحه سالیانه
سلاطین قطبیه مرحوم هیچ عمل العمل نه آمده گنبدها همه که بخرج لکوکها روپیه بتعمیر درآمده و سرسبزی اشجار و دلچسپی
انهار آنجا آنقدر خراب شد که کلالان خران خود ها را در المیان بسته زندگانی خویش بسر کردند هرگاه بندگان عالی
حضور پرنور بادشاه حق آگاه جوان بخت پیر تدبیر ناصرالدوله آصفجاه آدام الله اقباله و عمره و خلد الله ملکه
و سلطنته و دولته بکمال اشتیاق که واقف بر تمامی احوال ایشان هستند برای فاتحه رونق افزا شدند بسیار
بسیار تاسفها فرموده حکم جهانمطاع عالم مطیع خود بصدور آوردند که حفاظان و خادمان و فراشان و خاکروبان
متعدد ها در هر گنبد مقرر شده معمور کار باشند و هر روز قرآن خوانی کرده فاتحه بنام سلاطین مرحوم مذکور
میداده باشند معهذا سوای این فرش هر جا غلافهای عمده از طاش و کمخاب و مخمل و اطلس و سقرلاط متعدد
تیار کنانیده فرستادند که قبور سلاطینان ماضی برهنه نباشند و نیز تیاری خیابان و اشجار و انهار کنانیده
باغبانان وغیره متعین فرمودند که بوستان دلچسپ از سابق زیاده تر بوقوع آمد و دو صد روپیه ماهوار بها
ابنها از سرکار مقرر کرده که باستصواب فتح الله بیگ خان بهادر نصیب یار جنگ خانسامان ماه بماه میرسد و
لنگر دو روپیه روز زرا ماهوار مقرر یافته هر روز لغربا و فقرا طعام لذیذ میخورانند و همیشه برای فاتحه

## تقرر محمد کام بخش بصوبه‌داری حیدرآباد از پیشگاه اورنگ زیب عالمگیر پادشاه

آورده اند که اورنگ زیب بعد تسلط بر دولت قطب‌شاهیه محمد کام بخش فرزند خود را بصوبه‌داری حیدرآباد و
ممالک متعلقه آن مقرر کرده خود متوجه بلده خجسته بنیاد گردید شاهزاده مذکور عمارات عالیشان قلعه محمدنگر و بلده
حیدرآباد مثل چار محل و گوشه محل وغیره را گذاشته در محلات و عمارت نو احداث در آورد تا خود در آنمیان سکونت
نماید هرگاه این خبر بعالمگیر بادشاه رسید فرمان بنام شاهزاده محمد کام بخش صادر گشت که باوجود بودن مکانهای متعدد
قطب‌شاهی از سر نو عمارت نو احداث در آوردن اسراف بیجاست معلوم نشد که کدام فائده ازان مترتب بوده باشد
جلد بعرض رسانند شاهزاده عرضی در جواب آن بدین مضمون بقلم آورد که انچه ارشاد کرامت بنیاد شرف صدور یافت
عین مستحسن و در حقیقت حال چنین است اما فدوی را باوجود صوبه‌داری و مختاری حیدرآباد و ممالک محروسه متعلقه
آن مقدوری نیست که روشنی چراغهای معمولی شام دران عمارات عالیشان که بذاته میموده باشد تا بر روشنی
تمام شب و بودن در آنجا و بسر بردن اوقات تا چه رسد این حوصله همان شاهان بابرکات و سلاطین صاحب
ثبات بوده که درین عمارت روشنی ها کرده تماشاها دیده و خود بتعمیر در آورده جشنهای شاهانه نموده سکونت
ورزیده اند فدوی بقدر حوصله و مقدور خویش مکانی کوچک بتعمیر در می آرد تا در آنمیان بماند عالمگیر بادشاه
از ملاحظه عرضی محظوظ شده خاموش گردید چنانچه تا حال دروازه آن مکان که مشهور بدروازه حویلی
محمد کام بخش شهزاده شده موجود است و در عمارت او فراشخانه سرکار است و اطراف آن محله شده مردمان
خانها ساخته بیهانند بمکان شیخ احمد عبادی جمعدار عربها نیز همونجا بتعمیر در آمده است اما شمه از برکات
دولت قطب‌شاهیه بتحریر می آید گویند چنانکه تیاری حوض گوشه محل در عهد سلطان ابوالحسن در آمد دوازده هزار
دهس والیان که عبارت از مزدوریان باشد بکار دهس معمور بودند و معمول اینها است که بوقت کار سرود
میسرایند روزی سلطان فرمود که امشب ملاحظه کار دهس والیان و سرود اینها خواهم فرمود این همه ها
را یک یک ساری طاش و یک یک چولی طاش طلائی و نقرئی پوشانیده حاضر دارند و اطراف حوض همه روشنی

متصور چون خلیفه زمان عادل است کارها همه آسان و دیانت خان بر اعتقاد سلطان تحسین نمود بعد ازان از
محلات خود هم رخصت شده سوار پالکی گهٹاٹوپ داخل لشکر بادشاهی گردید کارگذاران عالمگیری متصرف
کارخانجات شده غیر از محلات سلطان ابوالحسن و اسباب ایشان بالای همه دست تصرف دراز کرده
بعرض پرداختند و نیز حکم بادشاه چنین بود که متعرض حال مستورات نشوند آنها را بحال شان واگذارند گویند
در اثنای راه طفل لطیفه چهار ساله که در پالکی همراه سلطان ابوالحسن نشسته بود از تشنگی آب خواست در آنوقت
آبدار خاصه که با همراهیانش یک پیاله آب از سقه بار از گرفته اندرون پرده پالکی دادند سلطان ابوالحسن دید
که هیچ نزدیک نیست آویزه الماس که در حلقه گوش طفل بود بر آورده در پیاله آب انداخت و مال پنجاه هزار
روپیه بود و اورنگ زیب گفت که دو هزار روپیه قیمت مذکور داده آویزه را داخل سرکار نمایند چون پالکی رسید چند روز
در خیمه بحفاظت داشته روانه قلعه دولتاباد معه محلاتش نمودند پس در سنه یکهزار و نود و هشت هجری انتقال دولت
قطبشاهیه بخاندان تیمور صاحبقران کورکان گردید فاعتبروا یا اولی الابصار تقسیم سالهای عمر سلطان
مذکور نیز از جمله عجایبات است چهارده سال در عالم طفولیت و چهارده سال در خدمتگذاری پیر خود و چهارده سال
در فرمانفرمای دولت و چهارده سال در قید عالمگیر بادشاه در دولتاباد جمله پنجاه و شش سال باین تقسیم
بانصرام رسید گویند روزی قلعدار دولتاباد در خواب شد که جناب حضرت امیر المومنین مظهر العجائب علی ابن ابی
طالب صلوات الله و سلامه علیه میفرمایند که ابوالحسن دوست ما بروز پنجشنبه ودیعت حیات میکند کما حقه بتدفین و
تجهیزش پردازد علی الصباح که پنجشنبه بود قلعدار بر در دولت سلطان ابوالحسن بغیر طلب حاضر گشته عرض کنانید
که فدوی را از جناب مبارک معلا مرتضوی چیزی حکم شده است سلطان ابوالحسن در جواب قلعدار مذکور
از اندرون محل گفته فرستاد که آن پنجشنبه آینده است چون پنجشنبه دیگر آمد علی الصباح خبر رحلت سلطان
ابوالحسن تانی شاه شایع گردیده خلقت را از شنیدن این راز نهان و مرتبه سلطان سعادت نشان حیرتی
افزود سبحان الله سلاطین سلف در باطن هم همچو مبذول الطاف غیبیه بودند

سلطان ابوالحسن جواب داد که بادشاهان سلف خزینه را بحفاظت داشته رفته اند وما همراه خویش خواهیم برد پس
دریک حصه خزانه عمارت چارمحل بخرچ هشت لاک روپیه بالای جویبار موسی باحداث درآورده جشن ها ترتیب
داد که هیچ چشمی بآن جاه وحشم ندیده وهیچ گوشی بآن تزک نشنیده بلکه حرفی بر مردمان هفت کشور است معهذا
انچه که اخراجات عیش وعشرت وسلوک باخلایق سلطان مذکور نموده مشهور ومعروف آفاق است همه در همون
یک حصه خزانه است گویند روزی حضرت شاه راجو صاحب قدس سره یک انار بدست فقیر خود داده فرمود که این
انار را در دست روبروی خویش بسلطان ابوالحسن خوراینده حاضر شود فقیر چون انار آورد سلطان مذکور
در خواب قیلوله بود هر گاه بیدارش کردند انار از دست فقیر بدست خود گرفته برسر وچشم نهاده چون انار را
تکان داد چهارده دانه از شگافش بیرون برآمد آن دانها را خورد وبفقیر گفت که حسب الحکم دانها خوردم
وحکم پیر ومرشد بجا آوردم بعد بیداری تمام دانها خواهم خورد هر چند فقیر تشدد نمود که حکم حضرت برای
خورانیدن دانهای تمامی انار است وتقید بلیغ فرموده اند ابوالحسن او را بالحاح والنعام واکرام روانه
ساخت فقیر کیفیت مفصل بجناب آنحضرت عرض نمود آنحضرت نهایت غصه کرده فرمودند خواسته بودم هر قدر
دانها که درین انار هستند آنقدر سالهای دراز سلطنت در خاندان او باشد چون تقدیر چنین است زیاده
از چهارده سال حکومت نخواهد کرد انچه که جشنها وسیرها وسلوک باخلق الله سلطان ابوالحسن کرده دفتری باید
که بتحریر درآید ونیز کیفیت منافشات ومحاربات فیمابین سلاطین دکن خصوصا درمیان سلاطین قطب شاهیه
وبادشاهان تیموریه درباب انتزاع حکومت دکن علی الخصوص در مقدمه حیدرآباد که بوقوع آمده است از کتب
مبسوطه مفصل هویدا میشود چون اجمال برای اختصار منظور بود بارقام آورد آورده اند که هر گاه عبدالله خان
پنی ورنست خان افغانان مهدوی وهزاری قلعه محمدنگر برای رقم قلیل تنخواه خودها که سی هزار روپیه بوده
نمک حرامی را کار فرموده دروازه خرد قلعه مذکور را برمردمان اورنگ زیب بادشاه کشاده بوقت
شب که یکپاس مانده بود سی هزار ملازمان بادشاهی را باشهزاده محمد اعظم شاه اندرون قلعه گرفت واین خبر

لسلطان

بهادر امیر کبیر بالای رسته فتح دروازه حیدر آباد دیگری مسجد متصل کمان دروازه دولت خانه شاهی که درین زمان بشیر دل مشهور است و در مسجد مذکور سید محمد عرف سیدن صاحب خلف شاه اعظم صاحب که مشهور عالم اند ذکر ایشان خواهد آمد مدتی بتدریس و بحدیث پرداخته مشهور روزگار شده و دلبعیت حیات نمودند الحال فرزندان مرحوم مقیم تقدس اند و آن رابعه عصر همواره در کار خیر دختران نا کتخدا و پرداخت طفلان صغیر غربا کنند این چاه و تعمیر کاروانسرا و خیرات ارباب استحقاق و نذر و نیاز بزرگان و غیره مساعی جمیله مبذول نمود و یکتای روزگار خویش بوده از ان ایام تا حال دیگری مثل ایشان بوجود نه آمد اما جناب حضرت بخشی بیگم صاحبه قبله که هزار درجه آنجناب را بالای ایشان تفوق است احوال آن مخدومه عالم در ذکر سرکار حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی به تحریر خواهد آمد ان شاء الله تعالی

## ذکر سلطنت سلطان ابو الحسن تانی شاه داماد سلطان عبد الله قطبشاه

چون سلطان عبد الله قطبشاه سریر سلطنت فانی را گذاشته متوجه عالم باقی گردید اعیان دولت و ارکان سلطنت بسبب اینکه دیگری وارث تاج و تخت نبود باتفاق میر مظفر که در آن وقت معمور کار وزارت بوده ابو الحسن داماد را بر سریر دولت قطبشاهیه نشانیدند و او در استمالت امرا و وزرا کوشیده بمیر مظفر فرمود که فرد گوشواره خزانه عامره حاضر سازند چون بملاحظه آورد بر ان فرد دستخط نمود که خزینه عامره را چهار حصه نمایند علی السویه و تقسیم کنند یکی برای رضای جناب اقدس الهی فی سبیل الله به اهل استحقاق رسانند که خوشنودی او تعالی شانه گردد و حصه دوم برای سپاه پیشگی دهند که فارغ البال بنوکری سرکار حاضر بوده تا جان بکار سرکار دریغ ندارند و حصه سیوم برای عیش و عشرت ماست و حصه چهارم برای معموری خزانه در خزانه باشد که خالی بودن خزانه بادشاهان بی اعتمادی دولت است میر مظفر عرض کرد که در مملکت دکن بادشاهان همیشه مجادله و محاربه مینمایند اگر خزانه در سرکار موجود نباشد کار سلطنت و سپاه چگونه سرانجام سر داده شود و طمانیت سپاه افواج قاهره بچه طور باشد سلاطین سابق برای همین امور خزانه را بحفاظت داشته رفته اند که روزی بکار خواهد آمد

وارکان دولت نذرها تهنیت گذرانیدند و حکم شلک مبارکباد بصدور آمد حسب الحکم توپچیان قلعه دفعتاً صد
ضرب مبارکباد سر دادند چون آواز شلک توپ بسمع سید احمد مسلوب العقل بدقسمت رسید و این همه معامله هویدا گشت
خاطرش آشفته بغیظ و طیش تمام با رخت رنگین عروس سوار شده معه اسباب خود روانه بلده خجسته بنیاد اورنگ آباد
شده به پیشگاه شهزاده محمد اورنگ زیب عالمگیر خود را رسانید و یکهزار روپیه ماهوارش مقرر کرده در زمره امیران
سه هزاری منصب اختصاص بخشید بعد چندی بدامادی میرجمله در آمد و ابوالحسن همواره در جناب حرمت قبله حقیقی
و کعبه تحقیقی خویش حاضر میشد و توجهات آنحضرت مبذول الطاف میگردید و بنوبار جان بخش سلطنت زندگانی
مینمود تا اینکه در چند روز سید محمد داماد کلان سلطان عبدالله بقضای الهی رحلت نمود و از ثانیان دولت
سلطانی سوای ابوالحسن دیگر نماند بعد چند ایام سلطان عبدالله نیز در سنه یکهزار و هشتاد و سه هجری سلطنت
دنیا را گذاشته متوجه سیر خلد برین گشت سریر دولت قطب شاهیه بنصیب ابوالحسن گردید مدت سلطنت سلطان
عبدالله قطب شاه پنجاه و دو سال بود و مدت حیاتش شصت سال بوده است اَلْبَقَاءُ لِلّٰهِ الْمَلِكِ
الْعَزِیْزِ الْعَلَّامِ انچه که عمارت وغیره در عهد سلطان عبدالله قطب شاه باحداث در آمد در حینیکه شهزاده محمد
اورنگ زیب بصوبداری دکن معمور بود و آخر از سلطان عبدالله بصلح انجامید سلطان مذکور کوهچه که متصل
تالاب زیر قلعه واقع است آنرا حصار بسته ملحق بقلعه محمدنگر ساخت و پنج لک نود و چهار هزار روپیه بخرج تیاری حصار و آلات اضراب در آمد
و نیز رنگ آمیزی عاشور خانه بادشاهی که گذشت آورده اند که سلاطین قطب شاهیه مذهب امامیه داشته خطبه اثنا عشریه بنام داران
صفویه ایران در مساجد بر منابر میخواندند ایامیکه فیمابین سلطان عبدالله قطبشاه و اعلیحضرت شاهجهان بادشاه صلح واقع شده
از طرفین مصالحت و موافقت کلی بظهور آمد خطبه بنام صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه جاری ساختند بطریقه مذهب سنت و
جماعت تا حال همون طریقه جاری و بحال است شمه از احوال نیک مال حیات بخش بیگم که بحیات صاحب بالقاب
مشهور و معروف اند بارقام می آید که این عفیفه بصفاتها موصوف بوده از آنجمله از محدثات ایشان یکی قصبه حیات
نگر و دیگر تالاب حیات الصاحبه و مسجد حیات نگر و دیگر مسجد ها اندرون شهر یکی قطب عالم متصل مکان شمس الامرا

۵۷ در دیگر کتب اسم او داماد محمود سید سلطان بنظر آمده یا بهمین اسم باشد فقط حرره احمد الموسوی

بهادر

بدست ابوالحسن درست کرده مبارکباد دادند و روز شب گشت بوقت یکپاس روز برآمده خود آنحضرت
ابوالحسن را نزد خود امید وار نشانیدند که ببین از پردهٔ غیب چه در جلوهٔ ظهور می آید القصه چون سلطان
عبدالله قطب شاه حکم تیاری شادی فرمود و رسم ساچق و حنابندی نیز بوقوع آمد سید احمد و زوجه اش
معه متوسلان و نزدیکان همه با خنجرهای بران بدستها گرفته منتظر آوازهای شلک توپهای قلعه بابت
خوشوقتی ادای رسم نکاح سید مذکور نشستند باینمعنی که بمجرد شنیدن آوازهای توپها خود ها را جوهر کنند
چون این خبر بمادر دختر سلطان رسید او نیز با متوسلان و نزدیکان خود همه خنجرها بدست گرفته نشستند که
هرگاه خبر جوهر دختر کلان و داماد کلان در رسد بلا مضایقه خود ها را جوهر کنیم ثانی الحال سلطان دختر خرد
و داماد خرد را گرفته خوشنودیها نماید دختر خرد که عروس بود از همینمعنی مطلع شده گفت که هرگاه مادر و همشیره من
خواهند که خود را هلاک کنند پس خوشنودی شادی من و زندگی من چه لطف دارد او هم خنجر بدست منتظر گوش
باواز نشست اخباریان محل چون خبر مفصل بسلطان رسانیدند بنهایت مضطرب و متحیر گشته با وزرا و امرا
مصلحت نمود همه ها عرض کردند که سید احمد را بهزاران خونریزی داماد کردن و خون تمامی محلات ریختن و
با اینهمه نارضامندی دختر کدام فائده درین نسبت مترتب خواهد بود مگر داماد دیگر بهم نمیرسد سلطان فرمود که
درینوقت ضرور مردیکه لائق اینکار باشد از کجا حاضر آرم مجموع امرا و وزرا یکدل شده عرض کردند که ابوالحسن
در قرابت قریبهٔ سرکار است و بهمه صفات لائق و موصوف از هیچکس بهتر نیست مناسب همین است که مشار
الیه را سرفراز فرمایند از آنجا که توجه باطنی حضرت شاه راجو صاحب در دل سلطان اثر کرده بود سلطان
نیز پنبه از گوش برآورد و قبول فرموده فرمود که جلد او را حاضر سازند پالکی خاصهٔ خود در جناب آنحضرت
فرستاده و تمامی امرا و ارکان دولت همراهش شده از آنحضرت رخصت کنانیده بقلعه بردند و غسل کتخدائی
بعمل آورده پوشاک فاخرهٔ عروسی با جواهر اعلا پوشانیده سهرهٔ مروارید زرنگار بالای سرش بسته لشکر لعیت
پناه و علما و فضلا عهد فرمود که صیغهٔ عقد خوانند چون رسم عقد منعقد گشت امرا و ملوک و اعیان حضرت

بدامادی خود سرفراز نفرمایند که نالایق است بمقتضای حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم
مَن لم یشکر الناس لم یشکر الله واگر برخلاف معروضهٔ من که صریح حرمت ریزی من در تمامی خلایق
در بارنا حق کرده مشهور آفاق نمود سرفراز خواهند فرمود دیگر من روبروی هیچکس روی خود را نخواهم
نمود و بلکه جان خویش خواهم داد شما دختر بادشاه هستید مختار اید زوجه اش جواب داد که فی الواقع من
دختر سلطان ام لیکن مرا در دامن شما بسته اند و حوالهٔ شما کرده پس هر چه حال شما باشد همون احوال من است
بعد شما چه معنی دارد بلکه پیش از جان دادن شما جان خود را بیدریغ نثار شما خواهم کرد که خوشنودی
زندگانی من همراه زندگانی شماست هرگاه شما نباشید زندگی من بچه کار خواهد آمد سید محمد خوشوقت
شده گفت صلاح اینست شما این مقدمه را بمادر خود اطلاع نمایند تا اوشان نیز آگاه باشند پس دختر سلطان
بمادر خود نیز اطلاع نمود مادرش بادشاه را اندرون محل طلبیده ازین معامله مطلع و آگاه ساخت
بادشاه برهم شده گفت که سید احمد مگر مالک اولاد من هستند که مختار باشند اختیار بدست من است بهر کس
که خواهم بدهم پس فوراً برآمده بمردم کارخانجات فرمود که همین وقت سرانجام شادی مهیا سازند طرفه
ماجرا این که در آنوقت ابوالحسن تانی شاه که از اقربای قریبهٔ سلطان عبدالله بود بامیدواری دامادی
سلطان در جناب مرشد خود حضرت شاه راجو صاحب قبله که گنبد عالی الشان بیرون دروازه غازی بندهٔ
بلدهٔ حیدرآباد سمت مغرب واقع است و آنجناب بچند واسطه اولاد امجاد جناب مخدوم دین و دنیا حضرت
سید محمد بنده نواز گیسودراز اند حاضر می بود و آنحضرت نیز بشار الیه را مژده دامادی سلطان داده بودند
چون رسم ساچق دختر خرد سلطان عبدالله بوقوع آمد ابوالحسن نیز بجناب ممدوح عرض حال خویش نمود
که یا مولا امروز رسم ساچق بظهور آمد آنحضرت فرمودند که خدام خانقاه آبخوره های گلی را بطور سوجه های
ساچق بانقل و بادام وغیره پر کرده بکاغذ سرخ و زرد و سبز آراسته در صحن خانقاه بگردانند و بگویند که این
ساچق ابوالحسن است که بخانه عروس دختر سلطان عبدالله میرود و نیز بروز حنابندی حنا از دست مبارک خود

دراز دو اجش در آورده سرکار رام گیر برای اخراجات برگ تنبول دختر مذکوره داده بودند و او شهزاده
مذکور در همون چند سال از دار فنا بدار بقا خرامید که چندان مشهور و معروف نشد و دختر دویم را بیکی
سید بزرگ نجیب الطرفین سید محمد نام که از ایران آمده بود تزویج نموده او را بطور شهزاده با نزد خویش
داشتند و در فکر تزویج دختر سیومی بودند تا اینکه دختر دویم صاحب اولاد شده بکمال عیش و سرور گذر اوقات
خویش میگذرانید و در آن اثنا سید احمد نام سیدی دیگر از ایران وارد بلده حیدرآباد گردیده مشهور
گشت سلطان خبر ورودش یافته مقدم او را مقدم دانسته باعزاز و اکرام تمام فرود آورد و در بارگاه سلطان
از سید محمد داماد خویش استفسار حالش نمود که در ولایت شما حال این مرد یعنی سید احمد تازه وارد چگونه بوده
است او یعنی سید محمد داماد عرض کرد که سید بزرگ نجیب الطرفین و عالیخاندانست لهذا سلطان عبدالله
دختر خرد را مقرر نمود که با وی بدهد و تمامی اعیان و اعزه مطابق مرضی سلطان راضی گشتند روزی سید
مذکور یعنی سید احمد تازه وارد در دربار سلطان عبدالله قطب شاه حاضر بود سلطان متوجه حالش
شده پرسید که حال داماد ما سید محمد در ولایت شما چگونه دیده آید و حسب و نسب ایشان بچه طور است بی تحاشا
تکلف عرض نماید سید احمد بلا تامل اندیشه عرض کرد که خاندان ایشان بدرجه بزرگ منش است و حسب و نسب ایشان
بسیار صحیح و کریم الطرفین اند اما همینقدر سخن از سخن بر می آید که بزرگان ایشان هنگام عسرت اکثر بخانه ما آمده
درس کتب ما داده فائده بر داشته اند سلطان عبدالله سخنش را شنیده خاموش گردید و هیچ بر خاطر او این
اظهار ملال نه آمد اما چون این خبر بسمع سید محمد داماد رسید داغ بدل گشته از غیض و طیش و غم و غصه لب
اظهار بربست وقتیکه رسم شروع شادی که مقدمه باشد بعمل آمد سید محمد زوجه خود دختر کلان سلطان را گفت
که امیر و بحال تباه از ولایت ایران امیدوار وارد اینجا گردیده التجای فراوان بمن کرد نظر بر تباهی
و عاجزی او بجمیع امور ذهن نشین خاطر بادشاه نموده بدامادی مفتخر ساختم و او بر خلاف ممنونی منت
ذکر بزرگان مرا بالعکس برای علو مراتب و مدارج خویش باظهار آورد و سلطان را لازم است که امیر دک را

در عشره محرم علم مبارک را استاده مینموده باشند چنانچه مسجد کلان و چاه معه چوک بنام علی آقای مذکور
بر سر راسته کلان متصل علم مسطور تا حال قایم و مشهور است اول مکان غرب رویه بود داراب بیک عبسه
علی آقا در عهد خود این مکان شرق رویه را که تا درین زمان سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری
موجود و بکمال استحکام مسجود خلقت است تعمیر نمود چنانچه تاریخ بنای مکان سنه یکهزار و یکصد و پنجاه
و یک هجری در پهلوی دالان بر سر حجره مرقوم است و خود هم در پهلوی دیگر در حجره مظلوم مقتول در آمده
مدفون گشت و هر سال قریب دو هزار روپیه نقد و طلا و نقره و مرادی علمی ده نذر جمع میشود و آنچه که بالا
بالا دست بدست میرود محسوب نیست حق غریبانست بعد ایام چهلم بر چهار حصه داران تقسیم کرده میگیرند
درین ایام هر یک سال برای اهل حصه دار از سرکار مقرر شده که با هم جنگ و جدل نکنند چرا که آمدنی عشره محرم
اگرچه جمع شده تقسیم میبایند اما آمدنی تمام سال که بهر هر پنجشنبه می آید بدست هر کس که می افتد میگیرد و دیگر را
خبر نمیکنند و با هم قصه ها و قضایای بیحد مینمایند لهذا از سرکار تقسیم سال بسال مقرر یافت حالا بی فساد اند
خطیب عیدگاه بلده حیدر آباد هم از حصه داران آنجاست معهذا از سرکار دولتمدار آصفیه جاگیر چهار
هزار روپیه برای اخراجات درگاه علم مذکور مقرر است و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر از فرط اعتقاد خود
نوبت و گهریال مقرر کرده اخراجات آن بذات خویش میدهند درین زمان و در عهد میمنت مهد بندگان
عالی مدظله العالی حضور پرنور و فرزند و نیاز خلق الله راجه در علم مبارک مذکور و چه در علم النعل صاحب
و چه در علم مبارک حضرت بی بی بیرون بلده روبروی دروازه دبیرپوره و چه در عاشورخانه بادشاهی
و دیگر عاشورخانها و امام باره وغیره که خلایق لنگرها می آرند و نذر و نیاز ها میگذرانند جاری و نهایتی
نیست مفصلاً در ذکر احوال عشره محرم الحرام بار تمام خواهد آمد انشاالله تعالی گویند و بقلم آورده اند
که سلطان عبدالله قطبشاه را سوای سه دختر فرزندی که سزاوار تخت و تاج باشد بوجود نه آمده چنانچه
دختر کلان بشهزاده محمد شاه خلف کلان عالمگیر بادشاه بوقت ورود شهزاده مذکور بلده حیدرآباد

در

رسیده بالیستاد و از فیل فرود آمده داخل دیوان خاص گشت اما سلطان حکم کرد که سلطان تا من آدای
نذر که بصدق اعتقاد قبول کرده ام بخانه آرم داخل محل نشوند هرگز هرگز پس زرگران تمامی بلده و قلعه
را طلبیده زنجیر چهل من پخته تصرف از طلای احمر تیار کنانیده در کمر سلطان بسته با شربت چهل من
پخته مصری سفید با گلاب پا برهنه بالای فرش مخمل از قلعه مذکور تا مکان علم مبارک حسینی علم فرستاده
لنگر طلای را و شربت را تقسیم که نیت کرده بودند تقسیم کنانید چون این مقدمه باین طور بظهور آمد مردمان
آنوقت برای مرادهای خویش لنگرهای طلا و نقره و بعضی از کلها بقدر مقدورهای خودها در کمر اطفال
بسته هر سال می آوردند چنانچه تا الآن همون رسم جاری و بحال است بلکه درین زمان ماشیء زاید
است که بتکلفها و طمطراقها بجلوس شاهی لنگرها می آرند و نذرها میگذرانند اما کیفیت اصل حقیقت تبرک
عظیمه حسینی علم این است که در عهد سلطان محمد قلی قطبشاه این علم مبارک که سیف دو رخی بجای زبان علم
نصب کرده است سیف دستی حضرت امام همام امام جعفر صادق علیه الصلواة والسلام است که علی آقا
نام مغلی از دیار عرب سیف مذکور را در علم مبارک بجای زبان نصب کرده آورده و از روی اسناد
مهری بادشاهان قطبشاهیه که مجاوران دارند همین مقدمه ثابت گردید معهذا اینقدر قلوب خلایق
از همه قوم که مسجود درگاه معلای آن امام ذوی الاحترام اند از سلخ ذی الحجه تا دهم محرم بلکه تا چهلم
بلکه تمام سال بلکه هر سال خلق الله رجوع کامله بآن درگاه معلاست که شاید خوارج هم اگر باسباب ظاهر
معتقد نشوند اما در دلهای خود قایل قبولیت این تبرک عظمی بوده باشند و فی الواقع بلده حیدرآباد
و خلقت این شهر همه از برکات همین تبرکات مصون و محفوظ و مامون اند از همه بلیات القصه چون خبر
ورود این تبرک بسلطان محمد قلی قطبشاه رسید بهزار جان تصدق شده استقبال نموده در بلده حیدرآباد
آورده مکانیکه حالا موجود است برای استاده نمودن علم مذکور مقرر فرمودند و علی آقا را بنوازشهای
بیکران شاهانه خوشنود و راضی ساخته بمقیم مقام خدمتگذاری علم مبارک گردانیدند که هر سال درهمین مکان

سوار حوضه صورت نام فیل با ساز و سرانجام و پاکهر و غیره طلائی سوار شده اراده قلعه محمد نگر گولکنده
نمود فیل مذکور همینکه آب دریای موسی و جوش طلاطم او را دید بی اختیار بست و مبهوت گشته فیلبان
را کشیده زیر انداخت و سر بصحرا آورد هر چند بادشاه خواست که خود را از فیل مذکور جدا سازد هیچ تدبیر
موافقت نکرد ناچار چند شب و روز فیل هر جا که خواست میرفت و می ایستاد بقول شاعر بیت
رشته در گردنم افگنده دوست ٭ می برد هر جا که خاطر خواه اوست ٭ الغرض این نقل عجیب و غریب است
که عقل را در آن راهی نیست و فی الواقع چنین بوده که بار قیام آمد حیات بخش بیگم صاحبه والده سلطان
عبدالله زوجه سلطان محمد دختر سلطان محمد قلی قطب شاه که رابعة الدورانی وقت خود
بودند و بصفات بسیار مشهور حیات ان صاحبه انداز فرط محبت پسر خویش آب و طعام بر خود حرام کرده
کوسها اطراف بلده حیدرآباد بهر درخت توشه های طعام و کوزه های آب آویختند تا زیر هر درخت که
فیل مست با بستر سلطان از آب و طعام محروم نماند تا سلخ ماه ذی الحجه یعنی تا انتظار آمدن هلال محرم این
حادثه کبری عاید حال خلق الله بود که در مهالک هلاکت گرفتار بودند چون بوقت مغرب حیات ان صاحبه
موصوفه هلال ماه غرای محرم را بچشم گریان و دل بریان معاینه نمود بجناب حضرت ابا عبدالله الحسین جگر بند
جناب فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیه و علیها عرض کرد که یا امام شهید مظلوم پسر جگر بند این کنیز اگر
بصحت و سلامتی و خیر و خوبی آمده از من ملاقات کند پیشتر از داخل شدن دولت خانه شاهی النگه طلا
بوزن چهل من بخته تصرف خویش که در پای فیل مست لنگری بندند که سلطان عبدالله غلام شما است
پیاده از قلعه محمد نگر گولکنده تا بمکان حسینی علم اندرون بلده آورده بفقرا و مساکین و سادات و علما
و فضلا و غیره ارباب احتیاج تقسیم خواهم کرد سبحان الله بتحقیق رسید که بمجرد نیت کردن حیات النسا
موصوفه دفعتاً همون آن در زبان فیل مذکور از بی اعتدالی خود بر آمده در اختیار سلطان در آمد و
انچه که بسا دادن حکم کرد بر خلاف اول باطاعت بجا آورد تا اینکه سلطان روانه قلعه گردیده برد زود وقت

بیرون می آوردند و انعام ها میبافتند هرچند کوشش کردند که براهنمائی عقل خویش بیرون آیند هرگز
میسر نمیگردید اما مکانی که روبروی عمارت گوشه محل جنوب رویه تاحال قایم و موجود است تعمیر نواب
مغفرت مآب آصف جاه مرحوم مغفور است که در عهد خود باحداث درآوردند و باقی عمارات عالی
شکسته و ریخته شده که از چوب بینه اش و سنگهای آن عمارات دیگر باحداث درآمدند اما از اصل عمارت
گوشه محل غیر از حوض کلان که در اطرافش همه فواره ها بودند و بهنواره پایه ذات عمارت دیگر هیچ باقی
نیست و برای تیاری گوشه محل سه لاک و چهل هزار روپیه بخرچ درآمده بود و بجهت تعمیر و تزئین باغ
و عمارات باغ لنگم پلی سه لاک روپیه بمصرف رسیده گویند شاه مومن چپ فقیر بزرگی بود که زبان را
بسخن آشنا نمیکرد در بینولا تکیه ایشان بیرون لال دروازه حیدرآباد است که صاحب سجاده و فقرای
ایشان در آن تکیه میباشند و حضور پرنور دام اقباله از نوبت و یومیه هم سرفراز فرموده اند تا دیوار
قهقهه که مشهور و معروف است همراه فقیران بسیر و تماشا رفته از بالای دیوار مذکور عجایبات آنجا
دیده خواستند که آن طرف دیوار خود را اندازند فقیران دیگر که ریسمانها در کمر ایشان بسته بودند بطرف
خود بزور کشیدند از آن روز دیگر سخن بر زبان نه آورده خاموشی را شعار خود ساختند چون حسب الحکم
سلطان عبدالله قطب شاه بزرگ مذکور را در باغ لنگم پلی آورده هجوم طوایف رقاص و تراکم اشجار
و جوشش انهار و حوضهای بسیار و صدای جانوران خوش گفتار بر نظر ایشان درآوردند آنوقت
فقیر مذکور همینقدر فرمود که آن اصل است و این همه نقل اوست هرچند پرسید شده بسیار پرسیدند دیگر
حرفی نگفتند و خاموش ماندند گویند سلطان عبدالله را دو فیل خاصه سواریش بودند که از همه فیلان
مشهور آفاق گشتند هر وقت که سوار میشد بر همین یکی از این هر دو فیل مذکور اکثر سوار میگشت یکی را
صورت میگفتند و دیگر را مورت می نامیدند تا حال کوچه صورت مورت در حیدرآباد متصل راسته
کلان پل قدیم مشهور تر است آورده اند که بتاریخ بست و هفتم ماه ذی الحجه دفعتا سلطان عبدالله

تا پانزده روز منتظر صحت باشم هرگز از من نخواهد شد چون تقدیر چنین بود بروز سوم که مائده ها دادند
از حدت آن در سنه یکهزار و چهل و یک هجری برای سیر بهشت برین روح پر فتوح آن بادشاه دین
داخل فردوس بائین همین گردید حادثه رو داد که هیچ چشمی ندیده و گوشی نشنیده علما و فضلا عصر
و ارکان دولت و اکابر روزگار دوش بدوش جنازه اش را برداشته در لنگر فیض مدفون کردند
انا لله وانا الیه راجعون گنبد عالیش هنوز قایم است مدت سلطنتش بست سال و کسری مدت
حیاتش چهل و دو سال بود

## ذکر سلطنت سلطان عبدالله قطب شاه بن سلطان محمد قطب شاه

چون سلطان عبدالله قطب شاه بروز رحلت پدر بزرگوار خود بر تخت سلطنت موروثی نشست امرا و خوانین
و وزرا همه باتفاق دست اطاعت به بیعت داده نذر تهنیت جلوس گذرانیده جشنها نمودند و او بپرداخت
سپاه و رعیت و امرا و وزرا و ارکان دولت متوجه شده همه را فراخ حال و مسرور گردانید و بتعمیر عمارات پرداخت
چنانچه عمارت گوشه محل که بزرگیش از بزرگی حوضش ظاهر است هرگاه حوض اینقدر وسیع و بزرگ باشد
اصل عمارت و لوازمات آن چه قدر وسیع و بزرگ تر خواهد بود مردمانیکه بچشم خود در اسه دیده و سیرها در آنجا نمان
کرده اند یکی میان محمد امان که صد ساله بودند و دیگر حیات خان که از نود سال عمرش تجاوز کرده بود
زبانی هر دو راست گفتار و کردار بسمع عاصی مؤلف این تاریخ گلزار آصفیه متواتر رسید که
ارتفاع عمارت گوشه محل آنقدر مرتفع بود که جوان زبردست قوی بازو و بلند قامت لیموی کاغذی
اگر در دست گرفته میخواست که بکمال زور و قوت خود تا سقفش رساند هر چند سعی موفوره میکرد
هرگز تا به سقفش نمیرسید پس تا بدیگر بلندیش چه رسد همه اگویند یکهزار حجره دران میان بود که مردم تماشای
اندرونش رفته راه برآمد فراموش میکردند و متحیر میماندند و بدون راه نمائی سکان عمارت که همیشه
در آن مکان میبودند و گذران آنها بر همین کار بود که مردم را از راه ها می بردند و تماشا کنانیده

ازمرپوکنانیده بسبب خوش آب وهوای آنجا دراندرون قلعه کهنه چاه وسیع عمیق وباغ دلچسپ
کلان پراز همه اشجار میوه وانهار باحداث درآورد که باهتمام میرغلام حسین خان منصبدار برادرنسبتی
عاصی محرر اوراق هر روز درستگی تازه میشود در تاریخ قطبشاهی مرقوم است که چون مزاج سلطان محمد از
منهج اعتدال بدرجه کمال برآمد عبدالله میرزا که مشهور بسلطان عبدالله است ودر آن ایام
دوازده ساله بود فرمود که شما روبروی ما بالای سجاده دو رکعت نماز حاجت خوانده برای صحت ما از
جناب قدس آلهی که شافی مطلق است استدعا نمایید که دعای شما بدرجه اجابت خواهد رسید حسب الحکم
شهزاده مذکور در سجده رفته برای استحکام سلطنت خویش بکمال خضوع وخشوع بدیر استدعا نمود
ودر پیشگاه پدر حاضر گشته عرض کرد که غلام بنهایت الحاح برای صحت مزاج مبارک در درگاه احدیت
عاجزانه التماس کرده است انشاالله تعالی عنقریب صحت عاجله نصیب حضور میشود سلطان محمد خوب
برروی پسر بدیر ملاحظه نموده از قیافه اش دریافته فرمود که ای فرزند شما برای استحکام وقیام سلطنت
خویش بکمال خضوع وخشوع دعاهای بسیار کرده آید وآن در جناب اقدس ایزدی مقرون باجابت
شد حالا طمع از زندگانی ما نیست وندارند که در تقدیر چنین بوده است واین هم مضایقه ندارد
خوب گردید که از جمله ضروریات بود خاطر ما نیز جمع گشت وفی الواقع چنین بود پس فرمود الحال شما
متوجه بند وبست امورات سلطنت خود باشید که وقت وداع قریب تر رسیده است سبحان الله
جلشانه عقل کامل عاقلان کم از کرامت بزرگان نیست گویند چون سلطان محمد بیمار سخت شد حکمای
یونان ومصر جمع شدند مقوله یونانیان اینکه در پانزده روز بعد منضج ومسهل صحت کامله خواهد شد و
معروضه مصریان همینکه در عرصه سه روز باستعمال مازه هاتپ محرقه بالکل خواهد رفت ارکان دولت مقوله
یونانیان را پسندیدند که شارع عام بی اندیشه است دماد سلطان معروضه مصریان را قبول کرد که
ما را صبر پانزده روز نیست که فرزند جگر بند من در حالت بیقراری وتملل لعلبلد ومن صبر را کار فرموده

سنگ مرمر مرقوم کرده بالای پیشانی دروازهٔ کلان نصب نموده اند معهذا انجکه باغ محمد شاهی و خیابان
در سنه یکهزار و بست و چهار هجری بخرچ لکهو کها متصل دولتخانه شاهی در عهد سلطان محمد قطب شاه
باحداث در آمده بود درین زمان اثری ازان و از محدثات سلطان مغفور نیز باقی نیست آورده
اند که چون سلطان محمد وسعت قلعه محمد نگر و بلده حیدرآباد موافق گنجایش کارخانجات شاهی و
بود و باش امرا و خوانین و اعیان و ارکان دولت خویش نیافت و هر وقت نالش تکلیف تنگی مکان
از اعیان و ارکان بدرگاه سلطان میرسید خواست و گفت که قلعه دیگر محاذی قلعه محمد نگر گولکنده
جانب شرق تیار نمایند که بلده حیدرآباد در میان هر دو قلعه باشد و کهین و مهین بفراغت عمارات
سازند و اوقات خودها بسر برند لهذا قلعه دیگر بنا نهاده موسوم بسلطان نگر ساخت اول مسجد عالی
در وسط قلعه تیار کنانید و عیدگاه او باحداث در آورده در تیاری دیوارها و دروازه ها و عمارتهای
شاهی اهتمام فرمود درهمین حال متوجه بود که مزاج سلطان از تپ محرقه بیمار گشته رو بانحطاط آورد
تا اینکه در چند روز متوجه عالم دیگر گردید سلطان عبد الله فرزند جگربندش بر گاه قایم مقام او گشت
بنای قلعه مذکور را مبارک نداشته بهمون حالت واگذاشت نه لاکهون بخرچ بنای قلعه نو انچه
در آن میان از دیوارها وغیره تیار شده بود در آمد و درین ایام مشهور بقلعه کهنه است و عیدگاه کهنه نیز که
جانب شرق بلده مشهور آفاق است عیدگاه همون قلعه نو است که بسلطان نگر موسوم گشته بود چون
اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار دولتمدار بنای قلعچه سرورنگر بنام سرورافزا بیگم منکوحه خویش
نمود برای تیاری آنجا همه سنگهای تیار از دیوارهای قلعه کهنه مذکور حسب الحکم حضرت غفرانمآب
بکار آورد قلعه سرورنگر اگرچه قلعه کوچک است اما در خوبی صورت و سیرت نقشه عجیب دارد و نهایت
خوش آب و هوا و فضا چنانچه حضرت بندگانعالی مدظله العالی حضور پرنور جناب بادشاه ناظم الدوله
آصفجاه ادام الله اقباله در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری آبادی قلعه سرورنگر

ازنو

قطب شاهیه نداشت جز سعی را کار فرموده هم چنین مسجد عالی شان را که در تمام اقلیم هند نظیر و شبیه خود
ندارد بی زیب و زینت ظاهری نموده نام خود را مشهور آفاق نه رواق گردانید او تعالی شانه از آن
را از ننگ چشمی نگاهدارد که بد واقعه است مخصوص شاهان را عاصی محرر اوراق در سنه یکهزار و دوصد
و پنجاه و یک هجری شب غره ذیقعده چون بر قبر حضرت خلد مکان بفاتحه مشرف گشت عرض کرد که جناب
بی سبب و بی جهت مسافت بعیده طی فرموده و ممالک محاصل شنیده کرور هون دکن بتصرف اولیای
دولت خود در آورده برای کار خیر تیاری مسجد روشان شوکت خانه منبر که جناب الهی یک لک روپیه
را دریغ فرمودند چه قباحت بود و کدام نقصان مال خاصه سرکار جناب میگردید آخر نام مبارک بصورت
نقص مشهور گشت افسوس هزار افسوس و حیف هزار حیف سعی تمام عمر از یک حرکت بصورت دیگر ظهور کرد و
همه برباد رفت هرگاه حال جناب چنین باشد بحال پس ماندگان جناب چه رسد هیچ از جواب با صواب
سرفراز نه فرمودند سبحان الله جناب خلد مکان برای استحکام دولت خود و اولاد و احفاد خویش بنیاد
سالهای سلطنت سلاطینان دکن را برباد دادند درین زمان که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجریست
و ابو الظفر بهادر شاه بادشاه غازی بر تخت طاوس شاهجهان آباد سریر آرای دارند فقط در حریم بلده
مذکور حکم الشان جاری نیست تا به دیگر بلاد و امصار و اماکن چه رسد دنیا جای گذشتنی و گذاشتنی است
اَلْحُکْمُ لِلّٰهِ وَالْمُلْکُ لِلّٰهِ برحق است در راسته قلعه محمد نگر متصل سمت غربی کاروان مسجد خرد که در نقشه
و ترکیب و تیاری بروج وغیره عجیب و غریب است و آن را دمڑی مسجد میگویند اصلش اینکه موسی خان نام
امیری بود قطب شاهیه که بعنوان دارغگی بر تیاری مکه مسجد معمور بوده و از رانی روپیه دمڑی بطور تحریر
مقرر کرده میدادند بود چون رقم تحریر جمع نمود در آن میان تیاری مسجد مذکور ساخت تا حال نام
او و مسجد هم قایم است از بس خوبی قسمت و نیت توان گفت اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ فی الواقعی است القصه
چون همه اسباب مسجد باختتام رسید تاریخ ختم تیاری اش یعنی تیاری مکه مسجد سنه یکهزار و یکصد و چهار هجری بر پارچه سفید

وتعالی آن خیر محض و محض خیر را تا قیام جهان بر سر ما ببسیار ببسیار سلامت داراد آمین آمین الغرض چون سلطان
محمد بنای مسجد نمود چهار هزار کمائی و دو هزار معمار و دو هزار سنگ تراش چالاک دست متعین داروغه
اش که میرزا فیض الله بیگ نام داشت و رنگیا چودهری که هنرمند خان خطابش بوده گردیدند و اینها
همه مصروف تیاریش بودند و سنگ از کوهچه که متصل موضع کلن پهار چهار کروه از بلده حیدرآباد سمت
جنوب بود گرفتند چنانچه اندکی ذخیره در آنجا تا حال افتاده است و نام مسجد بیت العتیق نهادند عتیق
کعبه را گویند زاد الله شرفها تا بودن سلطان محمد و تا دولت سلطان عبد الله خلف خاقان مذکور
تیاری مسجد جاری بود در عهد سلطان ابو الحسن تانی شاه داماد سلطان عبد الله چون در سنه یکهزار
و نود و هشت هجری اورنگ زیب بادشاه خلد مکان متصرف دولت خاندان قطب شاهیه گردید خاک ریز
وغیره از اندرون و روافهای مسجد بر آورده کار آنکه سه پاره کنانیده و خانه وسطی که کشاده بود دیوار
کشیده خانه کوچک متصل منبر ساخته صحن و حوض و دیوار اطراف و دروازه ها و برج کلان هر دو بازو و مداخل
ساده پیشانی و گنبد هر دو بازو کنانیده کلسها کار طلای طلا الضب کنانیده و بمکه مسجد موسوم گردانید چنانچه طول مسجد هفتاد درعه و عرض
چهل و سه درعه و ارتفاع از زمینه تا السقف بست و یکدرعه و مداخل ساده پیشانی و گنبد هر دو جانب تا پانزده
درعه و کلس طلاکار سیزده درعه است معتمد داروغه عمارت مسجد مذکور عرضی بجناب خلد مکان گذرانید
که تا حال در تمامی تیاری این مسجد مبلغ هشت لک روپیه بمصرف رسیده است و هنوز بعضے کارهای ضروری
باقیست اگر خداوند نعمت یک لاک روپیه دیگر مرحمت فرمایند فبها که طاقها در روافهای هر دو بازو و عقب
مسجد تیار شده است پیشانی مسجد و گنبد کلان هر دو جانب نیز مطابق نقشه مقرری که استادان کار بالاتفاق
قرار داده نقشه آن نوشته اند تیار کرده میشود تا بودن این بنای شگرف نام بادشاه دین پناه بر صفحه
روزگار باقی خواهد ماند بعد ملاحظه عرضی این بیت بران بدستخط در آوردند بیت کار دنیا کسی تمام
نکرد * هرچه گیرید مختصر گیرید * معاذ الله برای زر قلیل که هیچ مالیت در پیش نظر بادشاهان

یکی بقسم شرعی عرض نمود که نماز من در تمام عمر از دوازده سالگی قضا که نشده است مایکروز در نماز صبح در رکعت
دوم طلوع آفتاب گشت دیگری باظهار آورد که من نماز صبح را اگرچه بروقت ادا کردم لکن برای رفع شبه
اعاده هم نمودم که وقت قریب تر به طلوع آفتاب رسیده بود دیگر هیچ نماز از من هرگز قضا نشد پس سلطان
محمد خود برخاست و قسم بغلاظ و شداد یاد کرده فرمود که بحول و قوت جناب خدای یگانه جل شانه که خانه
آورا بنا می کنم از عمر دوازده سالگی من تا این زمان نماز پنجگانه از من هرگز هرگز قضا که نشده است
سهل انماز تهجد من نیز گاهی هرگز قضا نگردید و سنگ بر سر خود برداشته در پایه مسجد انداخت هر دو
شخص مذکور هم سنگها برداشته شریک سلطان گشتن هر دو را دو سه بدره زر احمر داده رخصت انصراف فرمود
سبحان الله و بحمده زمانیکه بادشاهان آن وقت بچنین تقوی و زهد و ورع موصوف باشند بزرگان
آن عهد چگونه خواهند بود درین زمان اگر سلطان العصر خواهد که یک کس باین صفت حاضر شود
هزار کس برای جر نفع حاضر میشوند و قسم های مغلظه خود ها را میسر اید و خواهان انعام و اکرام باشند
نه خوف خدا جل جلاله و نه اندیشه از رسول هدی علیه السلام و نه ترس عاقبت و نه پاس ایمان و نه وقعت
از شرایط حقوق آداب خلیفه که خداوند مجازیست بلکه با هم استهزا کنند که با چه فریب عاقلانه مزورانه
کار خود کردیم و فائده برداشتیم چه نماز و کدام تقوی و طهارت در بیولا اوقات شبانه روزی ما در مکر و
فریب میگزرد معاذ الله معاذ الله هرگاه چنین سعادتها نصیب رئیسان و بادشاهان آنعصر بوده باشند
بناهای ایشان و نامهای نیک ایشان تا حال قایم است و بس و تا مدت خواهد بود الحمد لله والمنه
که از افضال ایزدی سلطان العصر یعنی حضور پر نور بندگان عالی بادشاه ما را ادام الله اقباله و تعالی
شانه از یکی هزار و از اندکی بسیار بل بیحد و شمار بصفاتهای صوری و معنوی موصوف گردانیده است
که شب و روز در خلایق پروری اش میگذرد با این همه الطاف قلوب ما بد طینتان شکر گذار خداوند
حقیقی و نه مجازی اند شامت اعمال ما جلوه گر شده ما را در حالات پراگنده انداخته است الله تقدس

وجهت آنکه هردم ما و ایشان از راه خشکی بفراغت بیکدیگر تردد توانند کرد پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر
خبردار توانیم بود جمعی از عساکر منصوره را بفتح و تسخیر ولایت کیچ مکران مامور فرمودیم و بتوفیقات آسمانی
باندک توجهی مفتوح گشت و من بعد تردد باسانی میسر است بعضی از حکایات عم غفران پناه آن عالیجاه
زبانی سعادت و عزت آثار به حاجی قنبر گفته بودند که بعرض اشرف رساند مشار الیه معروض داشت بعد الیوم هرگونه
مطلبی که منظور و مرکوز خاطر انور بوده باشد بی شائبه تکلف و غایله حجاب از روی یگانگی اعلام نمایند که
توجه بحصول آن موصول گردد چون غرض تجدید مراسم الفت بود زیاده اطناب نرفت ایام سلطنتش و اقبال
بماناد در سال یکهزار و بست و سه هجری از عنایات ایزدی بعد آرزوی بسیار فرزند جگربند که اشرف خاندان
قطب شاهی بوده روز دوشنبه بست و ششم شهر شوال المکرم سنه مذکور از نهانخانه عدم قدم بوجود نهاد خاقان
زمان اورا سلطان محمد عبد الله مرزا نام کرده انواع مسرت و سرور موفور بوقوع آورد و خلایق را مالامال
احسان گردانید منجمان عصر معروض داشتند که این مولود را باید که بعد انقضای دوازده سال بدیدار ظاهر
مشرف شوند لهذا میر قطب الدین نعمت الله که از اقربای نزدیک سلطان بود بپرورد و در سنه یکهزار و بست
و پنج هجری فرزند دیگر هم متولد گشت چون فیمابین هر دو مولود تفاوت دو سال بوده جناب سیادت و نقابت
دستگاه مقتدی ممالک اسلام میر محمد مومن صاحب قطعه تاریخ از لفظ گذرانید این ابیات از آنست قطعه میان هر دو
چو آمد تفاوت دو سال * چو خواهی از ین تاریخ شان شوی رهبر * حساب سال یک از کامبخش جهانجوئی
زکامبخش بجا نهاد سال آن دیگر * حسین بیگ حاجب دیده بخت را ماده تاریخ یافته گویند چون سلطان محمد
قطب شاه در سنه یکهزار و بست و سه هجری اراده نمود که مسجد عالی در بلده حیدرآباد متصل چارمنار بنا کند که در
تمام مملکت دکن بی نظیر بوده باشد هرگاه پایه مسجد که بمکه مسجد مشهور است تیار گردید حکم کرد هر کس که نماز پنجگانه
او در تمام عمر از سن دوازده سالگی قضا نشده باشد باید که سنگ اول تیمنا و تبرکا از دست خود در پایه اساس
اندازد هر چند سعی بلیغ نمودند هیچکس پیش نه آمد مگر دو شخص صادق القول راست کردار از بهر نجات بحضور آمدند

از دل و جان این اشارت قدسی بشارت را پذیرفته و داغ عمر ناپایدار حیات دو روزه مستعار
نموده اند انسب آنست که آن بادشاه عالیجاه در حدوث این قضیهٔ هایله بر تحمل گوهر شب تاب
عقل بعروة الوثقی صبر و شکیبائی تمسک جسته بدین عطیه عظمی شاکر و مسرور باشند بحمد الله والمنه بعون
عنایات الهی سریر بادشاهی آن خاندان علیه بوجود شریف آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ
آن سلسله افروختگی دارد رجای واثق است که تا عم غفران پناه مذکور مستغرق رحمت حی لایموت بوده
باشند بقای عمر السلطنت و شوکت و دستگاه بوده از عمر و دولت تمتع و برخورداری یابند چون حسن اعتقاد
ایشان بخاندان طیبین و طاهرین بر عالمیان اظهر من الشمس و مصادقت فیمابین از قدیم الایام سمت
ظهور دارد لازم نمود که از مخلصان حریم عزت را بجهت پرسش حال تعزیت و مبارکبادی سلطنت و دادهی
آن اعلیحضرت فرستاده شود لهذا رفعت پناه مقرب العلیه عالیه حسین بیگ قیچاقی را که از خدمتگاران
بساط قرب و منزلت و محل اعتماد شاهانه است روانه حضور نمودیم و این نامهٔ دوستی آئین از روی کمال
شوق مصحوب او ارسال ساختیم الحمد لله والمنه مجاری حالات اینجای همین عاطفت ربانی بر حسب دلخواه
احباب بخیر و خوبی گذرانست و درین اوقات فیمابین نواب همایون ما و اعلیحضرت بادشاه ذیجاه
فرمانفرمای ممالک روم بوساطت مصلحان خیراندیش مصالح واقع شده و ما نیز جهت ترفه احوال
خلایق و عباد الله رضا بآن دادیم و از جانبین معاهده و پیمان تاکید یافته ایلچیان معتبر آمد و شد
نمودند و از هیچ طرف امری که مکروه خاطر انور بوده باشد واقع نیست وظیفه اینکه آن سلطنت و معدلت
دستگاه بیشتر که شیوهٔ فرخنده اتحاد و حسن موافقت و وداد مرعی و مسلوک داشته پیوسته ریاض اخلاص را بزلال
مکاتیب صداقت عنوان و صحایف مودت نشان شاداب گردانند و چون داعیهٔ ضمیر انور همایون آنست
که همیشه از احوال ایشان خبردار باشیم و ایلچیان که میفرستیم دیرتر روانه می نمایند باعث این میشود که ازین
طرف نیز دیر روانه شوند بعد ازین بر خلاف گذشته عمل نموده رفعت پناه مشار الیه را زودتر روانه گردانند

که عمده مجلسیان و مقربان درگاه سلطان محمد قطب شاه بود با تحف و هدایای فراوان و مرصع آلات
مشحون بجواهر قیمتی و اقمشه که بدنها عاملان درگاه در اتمام آن سعی موفور بظهور رسانیده بودند
برفاقت مومی الیه مقرر نموده و چهارده هزار هون برای خرج راه بحسین بیگ مرحمت فرموده از راه
برهان پور روانه جانب ایران نمود نقل مکتوب اعلیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت و عظمت
دستگاه ابهت و جلالت انتباه ممهد و مبانی الدولة والاقبال مشید ارکان النصفة والاجلال
جالس سریر سلطنت و کامگاری شایسته مسند سروری و جهانداری المخصوص بعنایات الملک الاله
نظام السلطنة والایالت والشوکة والعظمة والابهت والنصفة والاجلال سلطان محمد قطب شاه را
تسلیمات عطوفت محبت انجام و دعوات ملاطفه بنیان مودت فرجام ابلاغ وارسال داشته همگی توجه خاطر
مهر گذین و تعلق ضمیر منیر مودت آئین همایون ما بانتظام اسباب سلطنت و دستکامی و اعتدال لوای
نصفت و بلند نامی آن اعلیحضرت باقصی مراتب کمال و رسنی مدارج عز و اجلال متعلق و مقرون است و
ومطالب و مآرب دو جهانی بتوفیقات آسمانی مقدر بعد هذا انهای رای صداقت آرای میگرداند
در حینیکه خبر ملالت اثر واقعهٔ هایلهٔ مرحمت پناه عم غفران دستگاه آن عالیجاه سلطنت و اقبال پناه
بدین دیار رسید که از نشئهٔ فانیهٔ غدار زلی اعتبار جدائی اختیار نموده بارگاه بقا پیوستند بمقتضای عطوفت
واشفاق جبلی و علاقهٔ اتحاد و یکدلی که فیما بین مسلوک بود غبار کلفت و ملال بر آئینهٔ ضمیر منیر محبت
تاثیر نشسته کمال اندوه و ملالت دست داده و متعاقب آن خبر بهجت اثر قیام مقامی و دارای آن
جالس سریر سروری و جهانداری بمسامع اجلال رسیده زنگ ملال از آئینهٔ خاطر زدود وجود دنیای
فانی ناپایدار محل حوادث و مکاره و بحکم قاطع کل نفس ذایقة الموت بقای نوع انسانی از
مقولهٔ ممتنعات و راه عدم پیمای قرار یافته کافهٔ مخلوقات است نفوس قدسیهٔ انبیای عظام
و اولیای کرام که محرمان اسرار غیبی و مقربان درگاه ایزدی اند بمدلول کریمه ارجعی الی ربک راضیة مرضیة

تومان باشد معاف و مرفوع القلم فرموده عالمی را نجات داد مهذا خبر رحلت سلطان مرحوم مغفور
محمد قلی قطبشاه هر گاه بسمع اعلیحضرت سلیمان مرتبت سکندر حشمت زبده و خلاصه دودمان نبوت
ابوالفتح شاه عباس رسید بنا بر فرط محبتی که بدودمان قطبشاهی بود ایالت پناه حسین بیگ قبچاقی
را که در سلک مقربان آن آستان انتظام داشت بجهت تهنیت با تحف و هدایای لایقه روانه نمود
و او سوار مرکب جهاز گشته در عرصه چند وار و بندر دابل گردید از رسیدن خبر ورودش سیادت پناه
میرزین العابدین مازندرانی را که بوفور فضل و خرد متصف بود با تشریفات خسروانه و مدد خرج لایقه
برای آوردنش به بندر مذکور فرستاد و تا رسیدن درگاه در هر منزل و مقام مراسم ضیافتها بتقدیم
رسانید چون بسرحد ولایت ممالک محروسه رسید عمدة الخوانین امینا قلی خان را مجددا با جمعی از مقربان
باستقبال متوجه ساخت و در هر منزل خوان نعم و احسان زیاده تر از حیز شرح و بیان کشیده حسین بیگ
و رفقایش را بالامال الطاف مفتخر و مباهی گردانید چون نزدیک بدار السلطنه رسید در کالا چبوتره
بتاریخ دهم رجب المرجب سنه یکهزار و بست هجری ایالت پناه از بساط بوسی سرفراز گردیده از جانب
اعلیحضرت اشرف السلاطین اظهار محبت و موالفت بیش از حد و نهایت نموده مکتوب صداقت اسلوب را
که در ذیل این داستان بجنس نقل آن بارقام می آید با تاج مرصع و کمربند و شمشیر و کمرخنجر مکلل بجواهر آبدار
و پنجاه سر اسب بادیه پیمای سبک تک همه قابل سواری شاهان با زین و لجام مرصع و عنانهای زرکش
و سیصد توپ زربفت میلک کار خواجه عنایت نقشبند و دیگر هدایا از نظر انور گذرانید و بخلاع فاخره و
الطاف خسروانه اختصاص یافت و شهنشاه دلفراز غازیان عظام که رفیق ایالت پناه بودند تشریفات
و انعام سرفراز گشته منزلی عالی و وسیع بجهت نزول همه ها مقرر گردید و مدت دو سال و چهار ماه مشار الیه
را توقف واقع شد هر سال موازی بست هزار هون خارج از تشریفات و اسپ و فیل و غیره بموصی الیه
عاید میگشت در اواسط ذیقعده سنه یکهزار و بست و پنج هجری فضیلت و ایالت پناه شیخ محمد خاتون را

الواب بهجت و سرور بر روی خلایق مفتوح گردانید درحینیکه مزاج سلطان از منهج اعتدال بیرون گشت
درباب جانشینی و ولی عهدی سلطان محمد مذکور به میر صاحب موصوف شرایط تهدید و تاکید بجا آورده دقیقه
فرو نگذاشت بر طبق آن میر محمد مومن پیش از دفن سلطان مرحوم سلطان محمد را بر تخت جهانبانی و سریر خاقانی نشانیده
از تمامی امرا و خوانین و سپاه وغیره بیعت گرفته در سر انجام تدفین و تجهیزش مصروف گردید و این واقعات
یعنی رحلت و جلوس و دفن در یکروز روز شنبه هفدهم ذیقعده سنه یکهزار و بست هجری بوقوع آمد القصه
چون سلطان محمد قطب شاه بر تخت نشست امرا و خوانین و اعیان دولت را بنوازش شاهانه و عنایات
خسروانه مرهون منت و احسان ساخته در جمیع امور سلطنت دقیقه از دقایق الطاف و حزم نامرعی
نگذاشت و ملازمان درگاه را باضافه مشاهره قدیم خوشدل و راضی و شاکر گردانید هرگاه خبر جلوس او
بسمع خسروان اطراف و جوانب رسید از جانب ابراهیم عادلشاه سیادت پناه میر محمد تقی و از سوی مرتضی نظام
شاه میر ابوالفتح بجهت ادای رسم تعزیت و تهنیت با تحف و هدایای لایقه و مکاتیب محبت اسلوب رسیده مورد
الطاف و عنایات خلاع فاخره و اسپ و فیل و نقود گشته جوابات اتحاد آمود حاصل کرده بخوشحالی و
شادکامی رخصت انصراف یافتند و در ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یک هجری سیادت پناه میر محمد امین مرحله
را رخصت زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً داده ده هزار هون برای خرج راه مرحمت نمود و
در سنه مذکور در ماه جمادی الاول سیادت پناه سید کمال الدین مازندرانی را بجهت دفع شر راجه و لات
دشتر روانه آنطرف فرمود و او کمند تسخیر در گردن همه انداخته در حلقه اطاعت در آورده منظور نظر سلطانی
گشت و در همین سال در پهلوی عمارت الهی محل که آن از محدثات سلطان مغفور است عمارتی مشتمل چهار
طبقه برای ادای رسم عدل و داد بنیاد نهاد تا هرکس که مستغاثی و فریادی بدادخواهی از در در آید
بی وساطت احدی عرض حاجت خود بسمع سلطان رساند و به مقصد خویش کامیاب گردد و دو ماه پرتاب
راوی که درین دولتخانه از جمیع خاصه خیل هرسال وضع میشد قریب دو لک و پنجاه هزار هون که سی هزار

وخوش قابی دوازده درعی و دیگر تحف وهدایای ایران ویار و به تشریفات خاص و نوازشات شاهانه
سرفراز شدن وکیل با صد نفر همراهی خویش و فرستادن بادشاه از جانب خود مهدی قلی سلطان طالش
را معه هدایای لایقه شاهانه هند و دکن که مدت پنج سال کارفرمایان سرکار به تیاری آن مشغول بودند
بجانب عراق و یافتن انعام بسیار ایران و ذکر جشن سوری شادی شهزاده فرزند جگربند سلطان محمد امیر
برادر زاده سلطان که در مهد کنف خود پرورش کرده با صبیه خویش نامزد فرموده بود و فتنه آرائی شوره
پشتان در بازار حیدرآباد دار السلطنه و بسزا رسیدن آنها و فساد طغیانی خدا بنده برادر خاقان و مقید
شدن او در قلعه محمد نگر و مخالفت وتساد یو و نامزد شدن جنگیر خان و تسخیر ولایت کفار و نشانیدن کشنا
راجه را بجای وتساد یو در قلعه ورنگل بامر خاقان و داخل کردن او مبلغ دو لک هون و سیصد زنجیر فیل
و همین پیشکش سفر شدن از و هر سال در سرکار و رونق افزای سلطان در مکان میرزا محمد امین وگذرانیدن پیشکش ضیافت
سی سر اسپ عربی با زین و لجام مرصع و بیست زنجیر فیل با طلا ساز و نقره و یک کمربند مرصع با چهارده قرص جواهر گوناگون جلی و یک آئینه
مدور بلوری دور دیه که جواهر آبدار و لآلی شاهوار باطراف محیط بود و چهارده مصحف با غلافهای مرصع و دویست لنگی غوری خوشقماش
و دویست شال کشمیری نفیس باریک و جنس زربفت قالی خوشقانی و سی عدد نمد تکیه کرمانی طویل و عریض
و طبقهای زرین پر از جواهر الماس و یاقوت و زمرد و شمامه های عنبر مکلل بجواهر آبدار و دیگر تحف و هدایای
بری و بحری و اطعمه گوناگون و اشربه و فواکهات رنگارنگ و دادن پنجاه هزار روپیه انعام بارباب
طرب و قصه خوانان وغیره و سرفراز شدن مشار الیه از چادر زری خاص که بر کتف خاقان بود باخلاع فاخره
دیگر و پنج سر اسپ عربی با زین و لجام مرصع و پنج زنجیر فیل با ساز طلا و نقره و نامزد شدن امرا و نایکواری
بجهت شر و شور پرناب و نت راجه و شتر و رفتن میر جمله مذکور به تنبیه او در سنه یکهزار و ده هجری همه از تاریخ
قطب شاهی وغیره واضح خاطر ارباب ادراک میگردد و باندیشه طول کلام اجمالاً اختصار بعمل آمد و چنان معمول
دربار بود که هر صبح امراء و خوانین که برای مجرا حاضر میگشتند همه اسباب سفر از خیمه و خرگاه همراه خود آورده در جلوخانه

شاهی

وازضرب شمشیر او دامن رخت بهادر مذکور تمام دور جامه قطع شده درافتاد و این همه معامله خود بدولت
واقبال بچشم جهان بین ملاحظه فرموده ارشاد کردند که او را از جان بحفاظت دارند بعد عشره محرم چون دریافت
نمودند سزای کردارش از جمله واجبات برای بندوبست امورات دربار جهاندار گردید بپای فیل بسته شد
وبهادر معز مورد الطاف شاهانه گشت القصه کیفیت تسخیر موسلمورک و نامزد گشتن ملک امین الملک بجانب
کندی کوته و نهضت سلطان نیز بدانجانب و هزیمت نرسم راج و مسخر شدن قلاع آن و تسخیر قلعه پنکنده
ومحاربه بافضل خان حوالدار مرتضی نگر بالشکر و نکت پتی رای بیجانگر و محاربت و مجادلت امرا و خوانین و
بددلی رستم خان وفتور کردن در جنگ مجاهدان سرکار و نامزد گردیدن اعتبار خان و علم خان و
بهالی راؤ و خان خانان لعزای کفار و بیان مخالفت علم خان و خانخانان و بهالی راؤ و بعضی سرداران
جانب مرتضی نگر و مامور شدن امین الملک مذکور نیز بجهت دفع شر ارباب فتنه و شر و نصرت یافتن از ایشان
ولوای سلطنت برافراشتن قلندر در سرحد بیجانگر و محاربه نمودن اعتبار خان با او و نصرت یافتن
بران بیدادگر و آمدن بهای بلند بدرگاه سلطانی و سرفراز شدن بمنصب موروثی و مخالفت ورزیدن
آنها و بسزا رسیدن همه حسب المعروضه برلاسخان و رفتن ملک امین الملک و تباهی کافر نعمتان واستیصال
لی دنیان لعین بقیه عمال راجبندری وکشته شدن راوت راؤ و فرار نمودن هریچندر و فتح چلپور مخالفت
کشتمراج و نصرت یافتن لشکر منصور و سرفراز شدن سید حسن بسپهسالاری کستمکوته و تفویض وزارت
وجملة الملکی بسیادت پناه مرزا محمد امین و نیز کیفیت آمدن اغرلو سلطان از جانب ابوالمظفر شاه
عباس دارای ایران برسم رسالت در سنه یکهزار هجری بجهت ازدیاد محبت و وداد و هدایای لاالقیه
ازان جمله تاج مرصع مشحون بلآلی آبدار و کمرخنجر مرصع مکلل بجواهر نفیسه و چهل راس اسپ عربی نژاد با زین و
لجام مرصع عباسیهای عمده زرنگار مرصع و موازی یالصد توپ مخمل و اطلس فرنگ و زربفت اعلی و
یالصد توپ مخمل و زربفت و اطلس و میلک بالوان مختلف خوش قماش و دوازده جفت قالین کرمانی

زیاده تر است مصرع تاریخ تیاری مجدد که در عهد حضرت غفران مآب نور الله مرقده بظهور آمده بر سر
دروازه کلان صحن عاشورخانه مذکور از طبع زاد نوازش علیخان شیدا مرقوم است مصرع
باب فیض امام عالمیان ۰ که سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و نه میشود بفضل ایزد متعال حضرت بندگان
عالی مدظله العالی هر سال بتاریخ ششم شب هفتم عشره محرم بکمال اعتقاد در رونق افزا شده روشنی
معمولی را ملاحظه فرموده مرثیه خوانان را بانعام و اکرام فراوان سرفراز نموده قریب سه پهر شب
بدولتخانه عالی مراجعت مینمایند و بوقت استماع مرثیه بنهایت خلوص و خضوع و خشوع رقت بسیار بمصیبت
سید جلیل ائمه اظهار بی اختیاری میفرمایند و هر سال مبلغ دو هزار روپیه نقد از سرکار دولتمدار خود اضافه
پیش از دو ماه از محرم بجهت اخراجات و تکلفات زاید بداروغه عاشورخانه بادشاهی مرحمت مینمایند
و دو درخت ولایتی روشنی شیشه آلات کار ولایت فراسیس بسیار بزرگ فرشی که تا سقف عمارت
بلند عاشورخانه سر او میرسد برای افزایش روشنی از سرکار عنایت کرده اند که هر درخت کنول
فراوان دارد عالمی از تماشایش مستقر است که در هفت اقلیم بنظر احدی نه آمده بمجرد دیدنش عالم حیرت میشود
طرفه اتفاق اینکه یک سال در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و چهار هجری م خود بدولت و اقبال اندرون
عاشورخانه بادشاهی مذکور در بند و بست محلات رونق افزا شده بودند که شخص با ساز و یراق و
قرابین بدست خدا بیتحاشی میداند که بکدام حیله اندرون پرده دروازه از چوکی و پهره ها و امیران
و منصبداران وغیره هزارها مردم در آمده بجانب حضور قصد نمود در آنوقت چون بملاحظه رسید اراده
فرمودند که از ضرب بندوق خاصه خود کار او را تمام سازند نظر بر دریافت احوال بجرأت شاهانه و
شجاعت موروثی خاقانه تأمل فرمودند که فوراً اعتصام الملک بهادر عرض بیگی به جرأت کامله ذاتی
عقب او اندرون صحن عاشورخانه در آمده به مقابله و محاربه اش رسید و باهم رد و قدح حملهای ساز و
براق بعمل آمد بهادر مذبور بیک ضرب پای خویش که بالای سینه پر کینه اش زد او را از پا در آورده بزیر انداخت

نفرمود بوقت ضرورت رجوع بشریعت مینمود و در سنه یکهزار و سه هجری تیاری عاشورخانه بادشاهی
بخرج شصت هزار روپیه برای تعزیه داران امام علیه السلام حسن الغرام یافت ارتفاع ده دوازده درعه
در آن بنیان علمهای جواهر و طلا و نقره وغیره استاده میکرده بودند و در عشره محرم الحرام هر روز پخت طعام
اقسام اقسام روزینه دوازده صد روپیه و شربت نبات خالص با گلاب دوازده من پخته برای
تعزیه داران وغیره معه خیرات هزار هون مقرر کرده بودند که در ده روز صرف نمایند تاریخ بنای عاشورخانه
مذکور برپیشانی رواق اندرونی سیومی سنه یکهزار و سه هجری بآب طلا مرقوم است که بنام سلطان محمد قلی
قطب شاه نوشته و در عهد سلطان عبد الله نبیره سلطان مذکور نقاشی کار ولایت چینی نموده نام
سلطان عبد الله جا بجا نوشته اند درین زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است غیر از
چار منار و مسجد جامع و چار کمان و حمام و عاشورخانه بادشاهی مذکور و دار الشفا اثری از آن عمارات
دیگر باقی نمانده و بجای دولتخانه شاهی محلها و خانهای خلق الله از ادنی تا اعلی آباد گشته اند
دروازه شاهی فرین لسر انجام طلا بود عالمگیر بادشاه در عهد خویش بر آورده بدهلی فرستادند اما عاشورخانه
بادشاهی مذکور مدتی مدید بیکار افتاده کارخانه بسرکار بود در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان
بهادر بسعی نوازش علیخان بهادر شیدا بار دیگر درستی پذیر گردید علمهای سرکار استاد کردند برای
اخراجات خدام و حفاظ و فراشان و خاکروبان و نقارچیان نوبت و گهریال نوازان وغیره
جاگیر دوازده هزار روپیه سالیانه مقرر گردید و در هر عشره محرم الحرام جناب ممدوح موصوف حضرت غفران
مآب طاب ثراه و نیز جناب خداوند حق آگاه مغفرت منزل سکندر جاه بهادر علیه الرحمة در عهد خود یک شب
تشریف آورده ملاحظه روشنی چراغان لنگر که عبارت از تخته بندی های چراغان است و شیشه آلات
آویزان و شمع بتیها هزاران هزار میفرمودند الحمد لله والمنة که این سعادت کبری و اعتقاد عظمی درین
زمان فرخنده آمان از جانب حضور پر نور از یکی هزار و زائد کی بسیار بل بیحد و شمار از سابق

و گنبد یکدیگر نشوند که در میان و کهنی ها ایمعنی بغایت معیوب است لهذا بسیار مساجد و گنبدهای کهنه
اطراف بلده تا حال موجود اند القصه بیمن معدلت محمد قلی قطب شاه بادشاه از آبادی بلده حیدرآباد
هر سال مبلغ چهار لاک هون که چهل هزار تومان باشند محصول سائر بلده بخزانه عامره داخل میگشت و مجموع
این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ معموره و انعامات سادات و علما مقرر بود در مولود شریف جناب
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم تیاری بزم جنت آئین میشد و همچنین همه ساله مبلغ بعد زیب و زینت
مجلس قریب یک لاک هون صرف کندوری و خوشبوها و تشریفات کافه خلایق میگردید و نیز هر ساله
خرج لنگر آئمه اثنی عشر علیهم السلام مبلغ شصت هزار هون بوظایف مجاوران و اخراجات مطبخ لنگر
صرف میشد و مبلغ دوازده هزار هون بعد از ماه محرم مقرر بود که به مستحقین میرسانیدند و این زر را زر
عاشوری می نامیدند و چون هلال ماه محرم میدید بکلاه خسروی و جامه شهریاری از سر و بر بر آورده بلباس
سیاه ماتمی الفت میکرد و تمامی غربا را کسوت سیاه و سبز از سرکار میداد و دو عمارت عالی یکی متصل دولتخانه
شاهی و دیگر در بازار دار السلطنه حیدرآباد ساختی با علاوه بنا کرده ده هزار طاقچه های روشنی چراغ
هر شب می افروختند و خود با مجلسیان و علما و فضلا و خوانندگان کتاب و مرثیه در علاوه متصل دولتخانه
بگریه و ماتم آل عبا می پرداخت و مبلغ یک لاک هون خیرات دست خاص بمستحقین میداد و مبلغ کلی هر سال
به خدام بیت الله شریف و مدینه منوره و نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد مقدس و اماکن مکرمه دیگر میفرستاد
و چنان مقرر بود که از مقیم و مسافر هر کس که شادی دختر یا پسر خود میکرد با جمعی از رقاصان چون بر در
دولت حاضر میگشت خلعت فاخره از سرکار بعروس و نوشه می یافت و هر که ختنه پسر خود کنانیده
می آمد خلعت او میگرفت اگر در تمام روز هزار کس باین وسیله می آمدی بهره ور گشته میرفتی و هر حاجتمند که
بواسطه مقربان درگاه میرسید بمقصد خود کامیاب میگشتی معهذا مبلغ دو لاک هون مال زکات موقوف
نموده خلایق را از اذیت برهمنان سفاک بیباک ساخت و در مدت سی و سه سال سلطنت خود حکم قتل احدی

نفرموده

مذکوره غسل میکنانیده و فاتحه بنام مبارک جناب حضرت سیدة النساء العالمین فاطمة الزهرا علیها الصلوٰة
والسلام میکنند و در چند پنجشنبه بقدرت جناب اقدس الٰهی و به توجه آنجناب دختران قابل نکاح میشوند
عادت معهود تا حال جاری است صاحب بیگم صاحبه زوجه امیر الامرا امیر الملک بهادر مدار المهام سرکار
مکانی عالیشان و دروازه کلان با باغ دلچسپ با حدائق در آورده اند که خلقت خدا را آرام تمام
شد جای خوش فضا است و در بلده خانه بر خانه واقع که در بعض جاها زمین هست بالکل نمیشود و اصلا
و مطلقاً محض از کثرت خلایق که مردم هفت اقلیم در بلده جمع شده هزارها ملازم سرکار اند و هزارها به کسب و
کمال اوقات بسر می برند و بیگم بازار بلده علیحده است که مردم آنجا را مردمان بلده هزارها نمیشناسند
و اگر بر سر راسته بلده بنشینند و تفحص کنند که چند کس از آشنایان و واقفین بنظر می آیند پس بعد گذشتن
صد کس بیگانه یک دو کس از واقفین بنظر آید چنانچه در راسته چوک و حسینی علم و راسته شاه علی بنده
و بر چهار راسته آن و چار کمان و راسته تالاب و امتواز چوک و میر چوک و دیگر راسته ها بوقت
مرور سینه بسینه یک دیگر می چسپد بدون آواز جوانان پیش پیش سواری اسپ میانه و پالکی امرایان نمیتوانند
برود که کثرت آدمیان تو بر تو دایما میباشد و کوچه ها در بلده بسیار ها اند و باشندگان قدیم بعمر صد ساله
هرگاه بکاری میروند یک کوچه نو دریکی از محله می بینند که گاهی ندیده بودند الغرض آبادی حیدرآباد
از عدل و بذل و نوال سریر آرایان سلطنت آصفیه علی الخصوص از رحم و شفقت بندگان عالی حضور
پرنور ادام الله اقباله بمراد کمال است یک یک عمارت ادنی کم مقدور از یک لک روپیه کم نیست
تا به صاحبان مقدور چه باشد قطعه مروج صبا از نسیم گلشن + معطر هوا از دم سنبلش + درختانش طوبی
صفت سر بسر + بر آورده بر اوج افلاک سر + مساجد و گنبدهای کهنه بسیار که در اطراف بلدهٔ مذکوره
بنظر می آیند همه ساخته و پرداخته امرای دکهنی قطبشاه اند در هر جا که با جمعیت همراهی خود وارد
آمده چهاونی میداشتند برای نماز مسجدی و برای دفن گنبدی علیحده بنا نهاده اند تا محتاج مسجد

بذمهٔ خود هر سال الفقرا و مساکین و مستحقین و سادات و حاجیان حرم محترم و زایران مدینهٔ منورهٔ مشرفه
و نجف اشرف و کربلاء معلی و مشهد مقدس و دیگر اماکن متبرکه زادهم الله شرفاً و تعظیماً بذاتهٔ معمول مقرر کرده
میداد و سعادات دارین حاصل مینمود و در تیاری مجموع عمارات و البقاع و بساتین مبلغ هفتاد لک
هون که هزار هزار تومان باشد از روی ارقام ناظر الملک سیادت پناه میر ابوطالب که ناظر شاهی
بود در عهد سلطان موصوف محمد قلی قطب شاه بخرج در آمد و در اندک روزگار آبادی شهر مینوسواد
حیدرآباد از بلده تا قصبه نرکهوڑه و ابراهیم پٹن و پٹن چرو و بهونگیر و ناهی پلی که در چهار سمت بلده
مذکور واقع اند تمامی فضای دشت و صحرای باغ و بوستان گردیده نضارت بخش بصارت ناظران
اولی الابصار بوده است اما در آن ایام بلدهٔ حیدرآباد شهر پناه نداشت خانهای خلق الله معه
چهاونیهای جمعیت سپاه جابجا متفرق آباد بود درین ایام که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت
هجریست بسبب احداث فرمودن شهر پناه حضرت مغفرت مآب در عهد خود و داخل شدن بیرونجات
اندرون شهر آبادی بلده خانه بالای خانه شده است که یک وجب زمین هم دست شدن خیلی مشکل
و در بعض جاها مثلاً در راستهٔ چارمنار و چوک و حسینی علم روپیه ها برابر زمین فرش کرده بید هند برین هم
میسر نمیشود بخوبی طالع اگر مکانی یا زمینی هم دست شود باوری قسمت است معهذا بیرونجات نیز خانه
متصل خانه پهلو به پهلو کمی ندارد چنانچه از دروازهٔ پل قدیم تا القلعه گولکنڈه جانب مغرب آبادی برولی
پیوسته و از دروازه یاقوت پوره تا السرورنگر جانب شرق رسیده و از دروازه دهلی تا به الوال چهاونی
صاحبان انگریز معه بیگم بازار حسین ساگر جانب شمال ملحق گشته و از دروازه علی آباد تا چشمه بی بی معه
چهاونی جمعیت شمس الامرا بهادر امیر کبیر و عمارت جهان نما معه باغ حضرت قدسیه که جمله شش کوس در
شش کوس از چهار جانب آباد است و چشمه بی بی عبارتست از چشمهٔ آب که بالای کوه است و
عورات و دختران ناکتخدا برای زر دی کتخدائی اینها بروز پنجشنبه در آنجا برده از آب چشمه

دوبا بسیار بود گویند که بعد تیاریش و بعمل آوردن تعزیه داری جناب امام حسین علیه الصلواة والسلام
بالکل رفع گردید آورده اند که چون سلطان محمد قلی قطب شاه را منظور خاطر گشت که آبادی بلده
حیدرآباد بوضع آبادی مشهد مقدس صورت پذیر شود لهذا ایجای روضهٔ منوره جناب امام ضامن
ثامن علی ابن موسی رضا علیه الصلواة والسلام چار منار بارتفاع شصت و دو درعه که بالایش مسجد عبادت
گاه معبود حقیقی و حوض آب پاکیزه و در پهلویش مدرسه طالب العلمان و زیر آن نیز حوض مدوّر با
فواره گلدستهٔ کلان مصوّر بصور فیلان و شرزه تا که آب از خرطوم های فیلان و دهن شرزه ها بوقت
جهندگی فواره گلدسته برمی آید بخرچ سه لک روپیه و بروایت بعضے دو لک و پنجاه و دو هزار روپیه
باحداث درآورد و تاریخ بنای چار منار و نیز آبادی بلدهٔ مذکور حیدرآباد یا حافظ است که
که سنه یکهزار هجری میشود تا حال سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری عمارت چار منار کهنه شده کار
آهک همه ریخته بدصورت و بداسلوب گردیده بود جناب حضرت بندگان عالی حضور پرنور بادشاه
ذیجاه ناصر الدوله آصفجاه خلد الله ملکه و عمره و دولته از سر نو تیاریش کنانیده روح سلطان محمد قلی
قطب شاه مرحوم مغفور را مسرور و مشکور ساختند که بدعای ازدیاد عمر و دولت بادشاه ما معمور خواهد بود
و مسجد جامع باهتمام الف خان ملک امین الملک که یکی از امرای قطب شاهی بود بخرچ دو لک روپیه در
سنه یکهزار و شش هجری بتعمیر درآوردند چنانچه سنه یکهزار و شش تاریخ او معه آیات اول سیپارهٔ
سیقول بر سنگ مرمر سیاه بالای رواق وسطی مسجد مرقوم است و بر کتیبهٔ دروازهٔ مسجد که بر سر راسته کلان
چار کمان واقع است نام ملک امین الملک باهتمامی الیشان با ابیات فارسی دیگر نیز رقم زدهٔ کلک فولاد
سلک گشته شعر جهانداری ز شاهان شهریاری ٭ که نیکی دیده در عهدش نیکوئی ٭ یکی از آن ابیات
است که مادهٔ تاریخ او این مصرع اخیر باشد مصرع زهی عالی بنای خیر گوئی ٭ و نیز ملک مذکور بعد تیاری
مسجد جامع و خانقاه و مدرسه قریب هشتاد هزار روپیه در ماه مبارک رمضان و در عشره محرم الحرام

وجامه خانه وقبول خانه واسلحه خانه ومطبخ خانه وغیره ومسجد جامع وعاشورخانه عالی همه بتعمیر درآرند
حسب الحکم والا معماران طراح وداروغهای عقلا چهار طاق جلوخانه که مشهور بچار کمان است غربی
را دروازه دولت خانه عالی وشرقی را نقار خانه شاهی مقرر نمودند ودر وسط جلوخانه حوض مدور
ساختند وهر دو تخته بازوی را که دروازه عبادت از آنست از چوب ساج که بهندی ساگون نامند
تیار کرده بالایش از چوب صندل وعاج نقش ونگار آراستند وقبه‌ها وسپنهایش که عبارت از
آهن جامه است همه از طلای احمر خالص نمودند وپرده زربفت همیشه بر در دولت کشاده میداشتند
وبالای نقار خانه بهنجوقت نوبت نواخته دمامه ونفیری دمیدند ومتصل طاق جنوبی مسجد جامع ومتصل
دربهلویش حمام پاکیزه کلان که درین زمان بسبب کهنگی فراش خانه سرکار است بکمال لطافت وطهارت
طرح نمودند وقصرهای علیحده مثل چندن محل ولکن محل وغیره برای نشست جاگیرداران وبارگیران
وسلحداران وامرا وخوانین تیار ساختند وچنان مقرر بود که ده هزار بارگیر وسلحدار هر روز وشب برای
نشست آمده شب از اطعمه لذیذه سرکار خورند وصبح بوقت رخصت چاشت خورده بخانهای
خویش روند که تا دیگران رسند ومحلهای دیگر نیز برای کارخانجات شاهی تعمیر آوردند که نام و
نشانی از آن باقی نیست الا دادمحل برای دادرسی خلایق با چهار مکان محاذی یکدیگر وچهار
دروازه کلان ودار الشفا برای معالجه بیماران که همه اجناس دوا واشیاء غذا وغیره از سرکار بوده
واین همه عمارات از سنگ وچوب وآهک باتمام رسانیدند وندی محل بالای دریای موسی وبنی باغ
که جلسه ومجمعه آخری چهارشنبه ماه صفر هرسال حالا هم در آنجا میشود وتا چند سال پیشتر عمارت باغ مذکور
بوضع ایران باقی بود وبنات گهات وعمارت کوه طور ومحمدی محل وحیدری محل وحسنی وحسینی محل
وجعفری محل وحیدر محل که دیگر حیدر منڈوه نام داشت همه برای سیر وتماشا با بوستانهای دیگر
تیار نمودند پیش از بنای عاشورخانه بادشاهی از چند مدت در اطراف حیدرآباد هوای مخالف

بر تخت خاقانی نشست ارکان دولت و اعیان حضرت و علما و فضلای شریعت را بانواع عنایات
بادشاهانه و الطاف خسروانه پرداخته ممتاز فرمود و جناح رحمت بر مفارق بنی آدم بگسترانیده ابواب شفقت
و احسان بر روی خاص و عام کافهٔ انام کشود و جمهور رعایا و برایا و سپاه وغیره در عهد امن و امان او مرفه الحال
و فارغ البال می آسودند و قواعد عدل و انصاف بنوعی تشیید گردید که بنای ظلم و ستم منهدم گشت قطعه
نکردی هیچکس از ظلم فریاد ✽ قبای گل نگشتی پاره از باد ✽ بجز مطرب کسی رهزن نبودی ✽ بره هیچ
کس بجز سوزن نبودی ✽ الغرض امرا و خوانین را و امیر شاه میر را که سر حلقهٔ امیران دولت بوده برای
تسخیر قلعه بلدرک بموافقت سپاه نظام شاهیه مامور شده بود بتشریفات شاهانه معه اسپان بزینهای زر و
نقره سرفراز فرمود و هرگاه مکتوب اتحاد اسلوب از جانب ابراهیم عادل شاه بیجاپوری در باب
عدم تسخیر قلعه مذکور و مفتوح نمودن آن بنهایت الحاح رسید ترک محاصره فرموده ولایت کاکن و
ناکاوی وغیره مفتوح ساخته مراجعت نمود و علی خان لر را که مصدر نمک حرامی شده بود بسزای
کردارش رسانید و جشن طوی مناکحت خویش با عفیفه دختر امیر شاه میر چنان بعرصه شهود آورد
که حیرت افزای چشم نظاره گیان گشت و بکمال تجمل و انواع شوکت و حشمت همشیرهٔ خود را در ازدواج
ابراهیم عادل شاه در آورده بود بهجت و سرور بگوش ساکنان نزدیک و دور رسانید القصه چون
سلطان محمد قلی قطبشاه دار السلطنت محمد نگر گولکنده را فراخور جاه و منزلت خویش ندید و در
محاصره حصارش گنجایش سکونت امرا و خوانین و سپاه نیافت در فضای دلکشا که نمونه از میدان خلد
برین است بنای بلدهٔ حیدرآباد که از قدیم مافی الضمیرش بود مسلم کرده در ساعت مسعود و زمان محمود بمعماران چالاک و بنّا امر
فرمود که دست بدست بنای شهر مشتمل چهار بازار و بر سر چهار بازار طاق و رواق با چهارده هزار دکاکین و ایوانها و بازار
و دوازده هزار محله متساوی الاضلاع باحداث در آرند و عمارت دولت خانه شاهی و دروازه عالی و
دار الشفا و لسلاطین پاکیزه علحده و جلوخانه و نقارخانه شاهی و مکانها کارخانجات و صفه ها و قصرها برای اهل خدمات

وعلم مذکور از قدیم علاقه باو دارد و داخل شده تا چهار گهڑی توقف می‌نمایند و تا بودن علم مذکور در خانه پیرزال
مذکوره آنچه که نذر و نیاز مخصوص از نقدی و رخت های طاش و بادله و ساده باشد همه مال معاش سالیانه
پیرزال مرقومه مسطوره است مجاوران را در آن دخلی نیست اگرچه پیرزال خود قضا نمود اما بطناً بعد بطن عادت
معهود همچنین جاری است و آن پیرزال سیده بوده که خدمت علم مبارک از قدیم تعلق باو داشته بود
و سبب بودن ماهی و مراتب در سواری علم النعل صاحب حسب الحکم حضور پرنور اینست که اکثر مردم علمهای بزرگ
مانند و شبیه علم مذکور در عین هنگامه و کثرت سواری بر می آورده مغالطه‌ها کرده خلقت خدا نذر و نیاز میگرفتند
لهذا جناب حضرت غفران مآب فرمودند که سواری مبارک ماهی و مراتب همراه دارند که رفع مغالطه شود چنانچه
همون دستور جاری و بحال است القصه چون مزاج سلطان ابراهیم قطب شاه از دیدن تمثالهای گوناگون
و صور مختلفه رنگارنگ اصنام بیجان از جواهر و طلا و نقره و غیره که رام راو برهمن از تسخیر ولایت کفار دکن
آورده بود از منهج اعتدال منحرف گشت دفعتاً تپ محرقه عاید حالش گردید و تدبیر اطباء حاذق از تقدیر
موافق نشد بتاریخ بست و یکم شهر رجب المرجب سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری بعد نماز عصر از دار فنا
بدار البقا شتافته بجنت خرامیده در لنگر فیض مدفون گشت مدت سلطنت او سی سال و نه ماه و عمر شش
به پنجاه و یک رسیده شعر جهان ای برادر نماند بکس ✦ دل اندر جهان آفرین بند و بس ✦ و اولادش
شش پسر بودند که ارشد اولادش سلطان محمد قلی قطب شاه است که ذکر خیرش می آید انشاءالله تعالی

## ذکر سلطنت محمد قلی قطب شاه بن سلطان ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون ابراهیم قطب شاه رخت هستی بسفر نیستی بربست امرا و خوانین و جمیع ارکان دولت خلف الصدق او ابوالفتح
سلطان محمد قلی را بر سریر سلطنت موروثی نشانیده چتر شاهی و افسر فرمان فرمای بر سرش مفتخر
و مباهی گردانیدند بمقتضای قطعه همه نقد گیتی نثار تو باد ✦ عروس جهان در کنار تو باد ✦ چون او

خدیو حق آگاه نواب سکندر جاه بهادر نور الله مرقده کتبه دیگر بالای دریای عیسی مذکور احداث نموده
معمور کار ساخت انشاء الله تعالی مفصل کیفیت آن در ذکر احوال سلطنت رفیعه آصفیه تحریر خواهد آمد
و نیز کیفیت تیاری درگاه کوه مبارک و شروع بنای عرس آنجا که بتاریخ هفدهم شهر رجب المرجب
پنج کروهی بلده حیدرآباد جانب شمال هر سال بظهور می آید احداث این مقدمه هم در عصر سلطان ابراهیم
قطب شاه است مفصل در اواخر این باب قلم حقیقت رقم مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی القصه همواره
تاجران از همه جانب باسر انجام تحف و هدایای عجیب و غریب و بلاد و امصار در سرکار سلطان مذکور می آمدند
و آنچه از ایشان در سرکار خرید میشد وجه قیمتش همون وقت عنایت میگشت و اینها خاصه‌ها یافته خوشحال
میرفتند و خوان نعمتش همیشه با طعمه گوناگون و حلویات و لوزیات و فواکهات رنگارنگ بر سر خلائق گسترده
می بود که خلائق بهره مند میشدی و سیر میگشتی بقول اینکه شعر ادیم زمین سفره عام اوست + برین خوان یغما
چه دشمن چه دوست + معهذا بر کل نعل صاحب که بشب دهم ماه محرم هر سال با انبوه الکوکها خلق الله
و قنادیل بیحد و شمار و آفتابیهای کار ابرک و برنجی و طلائی و نقرئی بسیار و مشعلهای طولانی که بزبان
مردم این دیار حیدرآباد به دیوتی مشهور است زیاده تر از قیاس بر می آید آنچنان سواری که
عقل و حیرت میباشد با وجودیکه هر سال می بینند و اهمه متحیرانه کار نه میکنند چرا که سال بسال رو بافزایش
دارد بدون تائید غیبی ایزدی قلوب مختلفه خلائق بر یک جانب و بر یک حال صورت نمی بندد هم در عهد
سلطان ابراهیم قطب شاه از بیجاپور در قلعه گولکنده آمده حقیقتش اینکه خود سر مبارک جناب
سید المرسلین خاتم النبیین صلوات الله سلامه علیه و علی اولاده الکرام و اصحاب العظام که بوقت جنگ
کربلا بر بلا بر سر مبارک جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام بود بلال حبشی او را در زبان عرب
نعل گویند دران معرکه از زخم شمشیر اعدا جدا گشته دست بدست با امتداد مدت بدست یوسف عادلشاه
بیجاپوری در آمد و بعد استحقاق بسیار بنهایت تعظیم و تکریم بترکیب اسم الله از صندل بر طبق معروضه

فضل و کمال همواره همراهش می بودند و همیشه صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اهل علم می داشت
و خود مسایل عقلی و نقلی از ایشان تحقیق می فرمود و در هیچ معرکه شکست بر لشکرش نه افتاد و عدالت بمرتبه
بوده که اگر ضعیفه طشتی پر زر را بر سر هر جا که میرفت بسلامت میرسید دزدان و قطاع الطریق را یارای عمل
زشت دزدی نبوده هر چند مردم تلنگانه در فن دزدی بی مثل اند نام دزدی بر زبان خود هرگز نمی
آوردند تا به دزدی چه رسد و از هیچ کس چیزی فوت نمیگشت از قلعه گولکنده تا کستمکوته و راجبندری
و کوندهیر تا دریای شور شرقی در تحت حکمش بود و در عهد سلطنتش عمارت قلعه گولکنده یعنی حصار که عبارت
از شهر پناه باشد به تیاری در آمد کیفیتش اینکه چون ابراهیم قطب شاه از منازعت راجها و پادشاهان
اطراف فارغ البال گردید خان اعظم مصطفی خان بعرض رسانید که در اطراف و جوانب ممالک محروسه
سرکار دشمنان و مخالفان صاحب شوکت بسیار اند و همواره هر سال بواسطه مصالحت و محاربت همه
جانب نهضت واقع میشود و بنای علیه دار السلطنت گولکنده قسمی که باید و شاید استحکام ندارد و صلاح آنست
که در اندک روزی حصاری که شهر پناه قلعه باشد اگر بفرمایند حکم شود از سنگ و چونه تیار نماید که دست
هیچکس از مخالفان و معاندان بدامنش نرسد حسب معروضه اش حکم تیاری حصار بصدور آمد چنانچه
در عرصه ماه بخرج بیست لک روپیه رایج الوقت حصار قلعه مذکور که دورش هشت هزار درعه و چهار صد برج
معه چبوتره ها و هشت دروازه آهنی و خندق دشوار گذار تا این زمان که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت
هجری است حیرت نمای چشم نظاره گیان است باتمام رسانید و پل دریای موسی نیز بسبب تعشق شاهزاده محمد
قلی که بر حسن جانفزای بهاگمتی طوایف میل کلی داشت تیار گردید حقیقت آن اینکه شاهزاده مذکور بر طبق
عادت معهود که بمواصلت خفیه لذت بسیار میدید همواره بوقت شب از قلعه محمد نگر بخانه طوایف مذکوره
در موضع چچلم که آبادی بلده حیدرآباد بر زمین همون موضع واقع است آمد و شد میداشت روزی موسم
باران موافق معمول خود بوقت شب قصد نموده چون بر سر دریای موسی رسید دید که طغیانی آب از حد

زیاده

پس روز دوشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب سنه نهصد و پنجاه و هفت هجری سریر سلطنت بدر از زیب و زینت تازه بخشید

## ذکر سلطنت ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون ابراهیم قطب شاه بر تخت فرمان روائی جلوس فرمود امرا و خوانین سپاه و سایر نوکران قدیم و جدید پدر را بافزایش مراتب و مناسب سرفراز کرده علما و فضلا و رعایا و برایا و سپاه را بالانعام و الاکرام مسرور ساخت و جابجا فرامین استمالت فرستاده خاطرجمعی کلی نمود و همواره با پادشاهان همعصر دکن موافقت و مصالحت و گاهی معارضت و محاربت نیز بعمل آورد و زنادریای شور شرقی آنچه که قلاع و بقاع و پرگنات باقی بود بتصرف خود در آورده خان اعظم مصطفی خان را که سید بزرگ منش بود پیشوای دولت خویش گردانید و در محاربات باتفاق ابراهیم عادل شاه بیجاپور و حسین نظام شاه احمدنگر و عماد شاه برار و برید ممالک علی برید بر سر رام راج والی بیجانگر رفته مملکت سیر حاصل دوازده کرور هون که نرخش در آن ایام فی هون شش روپیه بود از ناکنتوره که بر لب دریای کشنا است گذشته بجنگ پیوستند و از رزمگاه تا بلده بیجانگر که ده کروه فاصله دارد سه لک مردم با رام راج بقتل رسیدند و بیجانگر تا لان در آمد و ابراهیم عادل شاه و ابراهیم قطب شاه قلاع و بقاع و بلاد خودها که در تصرف رام راج رفته بود دند بحیطه اقتدار خود کشیده متصرف گشتند و اقربای رام راج نرکنده را قرارگاه خویش ساختند و تمامی اماکن و قلاع بتصرف هر دو پادشاه در آمد و باشتاب خان دوبید پادر و والیان قلعه و رنگل نیز جمعیت شایسته با سرداران جنگجو و سپاه حمله فرستاده جنگها کرده بسیار اماکن و قلاع ایشان بدست آورده همشیره حسین نظام شاه والی احمدنگر را بتجویز مولانا عنایت الله که وکیل مطلق و پیشوای دولت او بود بازدواج خود در آورده محاربات را بمصالحات و خویشی پرداخت و همواره بجزئیات و کلیات امور سلطنت بذات خود متوجه بوده در رفه حال سپاه و رعیت چنان می پرداخت که مزیدی بر آن متصور نباشد و بدریافت اخبار تمامی ممالک متصرفه آن قدر توجه داشت که اگر کسی در اثنا راه یا در خانه خود سخنی میگفت فوراً باو میرسید و در سفر و حضر اهل

حاشیه: در وقت جنگ ... علی برید و والی بیجاپور ... عادل شاه اول ... ابراهیم ...

اعیان خود را معمور کارها ساز د نایکواڑیان و امرا و خوانین مجموع الاتفاق کرده خواستند که شاهزاده
مرزا ابراهیم را که در قلعهٔ دیوَرکنده بتجویز پدر خود سکونت داشته بود طلبیده بر سریر سلطنت نشانند و او از
آنجا از اندیشهٔ جمشید خان برادر خود که دشمن جانش بود دمعه سیدجی و حمید خان رفیقان صادق
خویش خود را نزد قاسم برید رسانید در آنجا نیز برادر قاسم برید خانجهان خواست که مرزا ابراهیم شهزاده
را گرفته حوالهٔ جمشید قطبشاه نماید چنانچه کلید قلعهٔ میدک و چهل سلسلهٔ فیلان خاصه اش از مرزای مذکور
بزور گرفت و در قصد گرفتنش سعی نمود شاهزادهٔ مذکور لاچار از آنجا بدنامی خود برآمده خود را بهزار
جانبازی از صدمات راه زنان کفار که در اثنای راه نیز اراده گرفتنش و رسانیدنش بجمشید
قطبشاه برای نفع خویش داشته بودند نزد رامراج والی بیجانگر که سردفتر ارباب کفر و ظلام بود در رسانید
او نظر بر اینکه در سوابق ایام نوکر سلطان قلی قطبشاه پدر مرزای مذکور بود باعزاز و اکرام تمام مقدم
او غنیمت انگاشته مدت هفت سال نزد خود داشت و درین عرصه نایکواڑیان و امرای قلعهٔ محمدنگر گولکنده
عرایض متواتر فرستاده خواهان ورود مقدمش گشتند او از بیجانگر بصلاح رفیقان مذکور متوجه قلعهٔ
محمدنگر گردید هرچند رامراج بممانعت پیش آمد که مبادا در آنجا مکروهی بذات شاهزاده رسد چرا که الفت
بسیار با او داشت سودمند نشد و نیز گرفتن سپاه را مذکور برای کمک خود پسند خاطر نگشت بذات خویش
با چند سواران همراهی روانهٔ قلعهٔ مذکور گردید هرگاه خبر ورودش بمقام کهنبوره رسید جگتیراو و غیره نایکواڑیان
دفعتاً بمنازل بحرخان و غیره که هوا افغان سبحان قلی بودند رفته سر اینها از تنها جدا کرده در قلعه
گردانیده سبحان قلی را مقید ساخته حقیقت حال بشاهزاده مرزا ابراهیم ارسال ساختند و عین الملک
از نزد شاهزادهٔ مذکور و بر بهی کار سبحان قلی بطرف احمدنگر شتافت اگرچه در باب استمالت خود بانند دیگر امرا ان
طمانیت نامهٔ شاهی درخواست نمود منظور خاطر نشده جواب صادر گشت که بعد جلوس البته بمناسبت وقت
بعمل خواهد آمد او بالکل مایوس شده در اثنای راه اکثر دیهات سرکار بتالان در آورده روانهٔ آن سمت گردید

آخر العهد در سنه نهصد و پنجاه هجری باغوای جمشید خان پسر خود بدست میر محمود نامی که در علاقه کوتوالی بود و همواره بخدمتش میرسید بسبب دو زخم کاری در عین نماز عصر خورده بدرجه شهادت که از مدت مدید بکمال آرزو داشت رسید در عهد سلطان قلی قطبشاه مسجد جامع قلعه محمد نگر و بنای پخته حصار بالای کوه قلعه مذکور تعمیر یافت و در زیر قلعه گولکنده مذبور بنای عمارات و دکاکین در آورد وامرا و خوانین و رعایا و برایا و سپاه وغیره را حکم کرد که هر یک بقدر مقدور خود عمارات و بقاع تیار نمایند طراحان چابک دست در یک ضلع عمارات شاهی و حمام و مسجد جامع و عاشور خانه طرح داده باتمام رسانیدند و مسجد که بالای قله کوه قلعه مذکور است بنای محمد شاه بهمنی است که در عهد دولت خویش در ینجا مقرر و مقام چندی کرده احداث نمود بهمذا سلطان قلی بجهت مقیم و مسافر حجامان بی اجرت و لنگهای حمام از سرکار خویش مقرر فرمود و در لنگر فیض متصل قلعه مذکور که از محدثات اوست مدفون گردید هنوز گنبدش موجود است ایام سلطنتش شصت سال بوده از آن جمله شانزده سال در نیابت سلطان محمود بهمنی بسر برده و چهل و چهار سال بنفس نفیس خود بفرمان روای بالکانه اشتغال داشت و سنش قریب بنود سال رسیده بود شش پسر و چهار صبیه اش بودند یکی حیدر قلی که همراه پدر جنگها کرده بعقبی خرامید دویم قطب الدین که موسوم بولی عهد بود جمشید خان میل در هر دو چشم او کشید بعد چندی درگذشت سیوم یار قلی جمشید خان که نهایت سفاک بوده چهارم عبد الکریم دیوانه در زمان محمد قلی قطب شاه فوت شد پنجم دولت خان که در قلعه بهونگیر اقامت داشت ششم ابراهیم میرزا که ذکرش خواهد آمد

## ذکر سلطنت جمشید قطبشاه بن سلطان قلی قطبشاه

چون میر محمود سلطان قلی قطبشاه را بدرجه شهادت رسانید فورا نزد جمشید خان که پا بزنجیر در قلعه مقید بود رفته و اخلاصی داده از آنجا منزل قطب الدین ولیعهد آمده میل در چشمانش کشیده جمشید خان را به سریر سلطنت نشانید اعیان دولت و خوانین امرا و سپاه طوعا و کرها با وی بیعت کردند و او در صدد تربیت

که بوقت آمدن سلطان قلی بسوی دکن شاه نورالدین نعمت الله ثانی قدس الله سره العزیز
فرمودند که ای سلطان قلی منتظر باش که از بارگاه احدیت قطری از اقطار هندوستان بتو و اولاد تو
حواله کرده اند و دست خود بر سر و کتفش مالیده چند اشرفی از زیر سجاده برآورده باو عطا کردند که
این اول فتوح است بامید بر و چون سلطان محمود بهمنی بقول صاحب قطب شاهیه در سنه نهصد
و ده هجری لبیک اجابت امر الهی گفت و صوبه های دکن مثل صوبه بیجاپور و احمدنگر و ایلچپور و برار [illegible]
نمودند سلطان قلی نیز حسب الاستدعای امرا و خوانین خود عروس سلطنت را در قلعه گولکنده به
آغوش کشیده بزور بازوی شمشیر خویش مملکت دکن از قلعه مذکور تا دریای شور جانب شرق قلعجات
بسیار تصرف خود درآورده و با کفار جهادها کرده کلمه طیبه درین مملکت تلکانه که کفرستان زمانه بود
و هرگز بوی اسلام بمشام ساکنان آنجا نرسیده جاری ساخت و بتخانهای بسیار و معابد کفار منهدم
کرده مساجد و معابد بنا نهاده موذنان خوشنوا جابجا مقرر نموده شعار عبادت معبود حقیقی قایم
گردانید و قریب شصت سال به ملک گیری پرداخته از سرحد گولکنده تا دریای شور شرقی قلعه پانگل و
مچهلی پتن و راجبندری و راجکنده و کوپل کنده و کوندبیر و کوندپلی و ویلور وغیره هفتاد قلعه رفیعه
که در واهمه نگنجد در قبضه اقتدار خود درآورد و بر قلعه نلکنده و کوپل کنده با چهار جوان رستم جگر بزور
بازوی قوت اسلام ده هزار پیاده های کفار را طعمه تیغ بیدریغ نموده حاکم آنجا را که هری چندر
نام داشت در قفس آهن مقید کرده بالای کوه قلعه مذکور بجای بتخانه مسجد بنا ساخته خطبه اثنا
عشری در تمام مملکت خویش جاری فرمود و همیشه میگفت که از دیگر کتب تواریخ ترویج مذهب امامیه
بعد شیوع خبر جلوس شاه اسمعیل صفوی در ملک ایران بوضوح پیوندد و جلوس سلطان قلی بر سریر
فرمانفرمای ملک تلنگ سنه ۹۱۸ است که من این مقدمه را پیشتر از جاری کردن شاه اسمعیل صفوی خطبه
اثنا عشری را در مملکت ایران بعمل آورده ام کسی نداند که من تتبع آن شاه مغفور کرده باشم

سرفراز نموده شبانه روز بظل عاطفت خویش بتربیت پرداخت تا رحلت آنحضرت بسرفرازی
تعلقداری دواخانهٔ خاص بردر دولت نوید محل و فرحت محل حاضر بوده بمعالجهٔ خاص و محلات و مرشد
زاده ها معمور و بعواطف سلطانی مشمول بود چون بتاریخ هفدهم ذیقعده سنه یکهزار و دو صد و چهل
و چهار هجری روز شنبه بوقت یکپاس روز بر آمده سانحهٔ ناگزیر رحلت آنحضرت بوقوع آمده عالمی
پامال حوادث غم و الم گشت و متعاقب آن نوید جان بخش مژده جلوس میمنت مانوس بادشاه جوان
بخت پیر تدبیر بگوش صغیر و کبیر رسید جان تازه در قالب مرده دمید الحمد لله و المنه که بذل و نوال
خداوند حقیقی و مجازی عاصی سراپا معاصی مع برادران بخدمت معمولی خود و جاگیر قدیم مورو ثی
سرفراز است او تعالی شانه آن زیبندهٔ فرمانفرمای و کامرانی دولت را تا دوام جهان و قیام جهانیان
بل زمین و آسمان بعمر خضری و حشمت سلیمانی ممتاز فرموده روز بروز بل آناً فاناً در ترقی و تزاید دارا د
آمین آمین آمین

## باب اول

در ذکر سلاطین قطب شاهیه یعنی سریر آرایان قلعهٔ محمد نگر گولکنده و بلدهٔ حیدرآباد از زمان سلطان قلی قطب شاه تا آوان سلطنت ابو الحسن تانا شاه که خاتمهٔ سلسلهٔ قطب شاهیه است و انتقال نمودن حکومت از خاندان ایشان بخاندان تیمور صاحبقران گورکان

## ذکر سلطنت سلطان قلی قطب شاه

مولدش قریهٔ سعد آباد از مملکت همدان است در بست سالگی از تسلط قوم قراقوینلو بر ملک تسلط امیر حسن بیک آق قوینلو انقراض دولت قراقوینلو گشت و رسیدن اذیت از برادران مخالف ملک و مقام بهمراهی عموی خویش امیر الله قلی بیک با اسپان عراقی در بلدهٔ محمد آباد بیدر آمده منظور نظر خاقانی سلطانی سلطان محمود بهمنی گشته شانزده سال در فدویت و جان نثاریش دقیقه از دقایق فروگذاشت نکرده بخدمت تحصیل پیشکش قلعهٔ گولکنده که بنای خام بود و یکی از راجه های متوسل راجایان بیجانگر که پای تخت کفار بوده با ده هزار پیاده مفرد مقام داشت مفوض گردید صاحب تاریخ قطبشاهی می نویسد